

3833



قصیف فضل الفضل اعلم بعلم افرید العصر مولانا شاه عبدالحق محدث دہلوی مس

در مطبع مشی نو کسروی ن ج حسن فی طبع

اصول

اس مطبع میں ہر علم و فن کی کتب کا ذخیرہ سلسلہ دار و فروخت کے لیے موجود ہے جسکی مطلوب ایک شایان کو چھاپہ خانہ سے مل سکتی ہے جسکے معانیہ و ملاحظہ سے شائقان اصلی حالات کتب معلوم فرما سکتے ہیں قیمت بھی ارزان ہر اس کتاب کے ٹیبل ج کے تین صفحہ جو ساوہ ہیں اوچین ہر کتبہ خلاص و موظلت وغیرہ فارسی و اردو درج کرتے ہیں تاکہ جس فن کی یہ کتاب ہر اس فن اور بھی کتب موجودہ کارخانہ سے قدر دانوں کو آگاہی کا ذریعہ حاصل ہو۔

کتب متفرقات و یتیمہ

کربلا کے معلیٰ - معروف بہکر لانا
کاغذ سفید و چکن۔
ایضاً - کاغذ رسمی و ضافی۔
اسرار الاولیا
جج بسی بہ غایت شوق و سفید۔
ایضاً - کاغذ سلاسی
میرزا
راوی الخ العرش - مد شش قفل۔
عمر السعادت - از شاہ عبدالحق دہلوی
مجموعہ اوراد - دو ظاہر و شام
جو ہر القرآن
رسالہ تہنیۃ الانسان - در ۱۰ جلد
جانوران مبلووعہ ۱۸۸۵ء
نقوش معظم - داغ ہر درویش و
حفاظت اطفال۔

تذکرۃ المعاد۔
فتوح الحرمین - منظوم مہ نقشات کاغذ
سفید گندہ۔
ایضاً - کاغذ رسمی و ضافی۔
ہفت تاشائے قیل۔
تحقیق الانساب۔
رسالہ قاضی قطب۔
تذکرۃ الجمعہ۔
خصایل سعادت - مبلووعہ ۱۸۸۵ء
گلدستہ عقاید۔
طہیر الاسلام۔
بتیان فی احکام الدخان۔
روضۃ الشہداء۔

صفت کرمکاء و فضائل پادشاهان
به عنوان شرح مبینان و دلنشینان

در این زمان سعادت نشان کتاب مستطاب ترجمه جان غفلت انشراح حضرت



تصنیف فیض الاسلام علی قاری

در مطبع مشرقی نوک شهر وایه کاپور بازار اوغور
در مطبع مشرقی نوک شهر وایه کاپور بازار اوغور

MALIBRARY, A.M.U.



PE3833

۳۸۳۳

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اولا اول والا خرد الظاهر والباطن وهو بكل شيء عليم این کلمات اعجاز سمات هم تشبیه حمد و ثناء
 الهی است تعالی و تقدس که در کتاب مجید خطبه کبریا ی خود بدان خوانده و هم متضمن نعمت و وصفت جفا
 رسالت چای است صلی الله علیه و آله و سلم که دی سبحانه او را بیان تسبیح و تهنیت و تحمید و تمجید
 الهی جل شانها است که در وحی متلو و غیر متلو حبیب خود را به ان تهنیت و تحمید و تمجید و تسبیح و تهنیت
 اگر چه دی صلی الله علیه و آله و سلم تمام اسماء و صفات الهی در این تسبیح و تهنیت و تحمید و تمجید و تسبیح
 بخصوص نامزد و نامور گفته و صفت مثالی در حق عظیم حکیم مومن میسر و صلی الله علیه و آله و سلم در این
 اسم اول والا خرد و ظاهر و باطن نیز از ان تمجید است اما اول دی صلی الله علیه و آله و سلم است و اینجا که اول الا
 الله تبارک و تعالی در نبوت که گفت بنیاد ان آدم لمجدلی فی طینته و اول حبیب در عالم در رفیع شایق است
 بر کیم قالوا لای و اول من امن بالله و نذیکه است اما اول المؤمنین و اول من تشق من الاخر و اول من یحذر
 له بالسجود و اول من یفتح له باب الشفاعه و اول من یدخل الجنة یا وجود صفی و اولیت آخرت در حقیقت
 و رسالت و لیکن رسول الله و خاتم النبیین و کتاب او آخر کتب و دین او آخر ادیان است چنانکه فرموده عز و جل
 الشافقون و در حقیقت این آخریت و خاتمیت و در حقیقت موجب اولیت و رسالت است و فضیلت که

و شریف دی صلی الله علیه و آله و سلم که آیات قرآنی و احادیث صحیحیه ثابت گشته و ذکر شریف دی در کتب
 سابقه ذکر کرده است مرحومه دی در آن کتب و ذکر فضائل مشترک میان دی و انبیاء و دیگر و کلام است
 مخصوصه بوی از عوارج و جزآن و ذکر جزات فایده و آیات باسره دی صلی الله علیه و آله و سلم و ذکر اسامی
 شریف دی و فضائل و ذکر امانت و درجات که در تشاد آفریت مخصوص ذات با پرکات دی خواهد بود و اعظم شفاعت
 و خصوص و سیلت و بیان حقوق آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که واجب است بر خلق رعایت آن از ایمان
 و طاعت و ابتلاع و ذکر عبادات شریفه که مقربات درگاه و عبادات که سبب مقربات الهی اند همچنان و تقاضا
 و این قسم بر یازده باب مطابق ارقام عددی که بر رؤس این مسائل رسم کرده شده است ترتیب یافته
 قسم و هم و ذکر نسب شریف و حمل و ولادت و رضاع آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و کفالت
 عبدالمطلب دعوت دی امداد و امانت ابوطالب مراد بر سفر کردن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم همراه
 ابوطالب بجانب شام و شناختن نجیره و راهب مراد و ایمان آوردن بنبوت دی و ترویج خدیجه و ذکر
 بنای کعبه و بدو وحی و ظهور دعوت و وفات ابوطالب و اذیت کفار و هجرت می به بجانب حبشه و رفتن آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم بجانب طائف و بعیت بن و ذکر بعیت انصار و انبیاء باعث هجرت در سیدن به
 علیه و ترتیب این قسم بر چهار باب اتفاق افتاده قسم سوم و در ذکر دفعات سنوات که از ابتدای
 هجرت تا مبادی مرض و وفات و وقوع یافت و چون دفعات هر سال بانی علیه است احوال این قسم
 در سنی مرتب بوده باس خواهد بود و اگر چه بعنوان الهام مذکور گشته قسم چهارم و در ذکر حدیث حم
 و استاذان و دفعاتی که در ایام مرض در و وفات و وقوع یافت و ذکر غزل و تکفین و نماز و حق و انبیاء
 حیات انبیاء این قسم مرتب بر سه باب آمد قسم پنجم و در ذکر اولاد طایفه و ازواج مطهره و سایر ای کرام
 دی صلی الله علیه و آله و سلم و ذکر اعمام و عمارت و عبادات و اخوات رضاعی و ذکر خدام و دولی و حرا
 کتاب و امراد و رسول و اعمال و خطبه و شهادت و المودنین و آلات حروب و دواب و امثال آن و ترتیب این
 قسم بر یازده باب اتفاق افتاده و کلمه در بیان بعضی از صفات کامله و
 صلی الله علیه و آله و سلم بر طریق اهل معرفتست و طریق توحید و استمداد و جناب اقدس و کمال
 علیه و آله و سلم قسم اول و در فضائل و کمالات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مدین قسم یازده باب
 باب اول در بیان حسن خلقت و جمال صورت و دی صلی الله علیه و آله

ما و چه شریف دی صلی الله علیه و آله و سلم مرآت جمال الهی است و نظاره آنرا تا تنهای دی بود و همچنین
این عازب آورده گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خوب رد می و خوشنوی ترین مردم
الله علیه و آله و سلم و در حدیث ابی هریره آمده ما را بیت شیا حسن من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
ندیدیم من هیچ چیزی را بهتر و خوشتر از پیغمبر خدا و در قول دی ما را بیت شیا و گفت انسانا ما را بجا نماند
است که خوبی و حسن دی فائق بر همه اشیا بود گفت چنان روشن و تابان بود که گویا سیر میکند آفتاب در
دی صلی الله علیه و آله و سلم و در حدیث دیگر آمده که چون میدیدی توادر آگوا میدیدی آفتاب را میدیدی
تا تابش نیست و درستی زاده و آفتابی چون در دایره و یو مقصود بیان سطوع و اشراق و لعلان
ببارک و در وی روشن است و در حدیث دیگر آمده که رسیدند به بار بن عازب که آباور و
آنحضرت مانند شمشیر یعنی در لعلان و نقالت در و شنی گفت نه بلکه بود مثل قرچون و در تشبیه بسبب
در و نفوت و شد عدول کرد بسوی قرار از جبهت اجتماع دی هر دو صفت را اند و در لعلان معده و آفتاب
آمده که گفت نه بلکه مثل آفتاب و ماه بود یعنی مستند بر بود و اگر چه شروق و لعلان و آفتاب بیشتر است
اما ملاحتی است که در آفتاب نیست و ملاحتی صفتی است که در دیدن خوش آمده و در ول جای کند
و این است و وصف ادب به بیان راست نیاید چنانکه گفته است بهیت شهادت آن نیست که موی
اش که آنی دارد و این فرق می کنند در میان صباست که صفت یوسف
اولام بود و ملاحتی است که در آفتاب نیست و ملاحتی صفتی است که در دیدن خوش آمده و در ول جای کند
که تیره و در بهار که است و در حدیث دیگر آمده که در و شنی و آفره باشد چه آن از آفره حسن و
بیرون است بلکه در آفتاب است که در و شنی و آفره باشد چه آن از آفره حسن و
و خلعت و ابهت داخل است و آمده است که در و شنی و آفره باشد چه آن از آفره حسن و
یکدخت مدور باشد و در شفا گفته که مکلفم قصیر الذن و این مستلزم ند و بر وجه است نه یکدخت طول و در
مذوق می باشد و مکلفم بر وزن مکلفم آسایده روی پر گوشت و در قاسوس منعی ند و در و اجماع خبر در و
ده و او بمنی سین و نجف هر دو یاد و هر دو قتی است و سهل انحدین نیز آمده و سهل زمین نرم بهار و
ی روایات سهل انحدین آمده از سیلان در سوا سبب که نیز از ابن الاثیر نقل کرده که اساتید و حدیث
که است و آنکه بلند بر آورده باشد گفت شیخ ابن جریر مستطانی که این است باعث مری که پرسیا یا بود و در حدیث

و کلیه در صفات اعضاء شریف دی توسط اعتدال است که در حسن و جمال و مناسبتی فضل و کمال آنست و در حدیث و گویا آمده است اشکال العینین و کماله چشمین سرخی که در سفیدی چشم باشد این محمود است و آن رنگی که در چشم باشد و شعله سرخی در سواد چشم در این در صفت چشم شریف کثر نکرده و لیکن در نمایانگه کان اشمال العینین و گفته اشمله حره فی سواد شمله سرخی در سیاه ای این نیز نوری از حسن است و چشم که در این است و لیکن مشهور اشکال العینین است و در اشعار در صفت جوانان نرگس شعله آمده و فی القاموس اشکال چیزی که در وی سرخی و سفیدی فاصل باشد یا چیزی که سفیدی بیش سرخی نزد شعله و سرخیز گویند متعلق آن از سحر است که چشم جاود و جاود گر نیز گویند که دل میر با بند بختی اشکال العینین و بطول شوق العین یعنی دراز و باریکی چشم تفسیر کرده و در قاموس نیز انچنین گفته و قاضی جعفر و الکی هم این چنین آورده و در شمایل خردی نیز این چنین آمده ظاهر آنست که قول اسیر المومنین علی کرم الله وجهه عظیم العینین بار آورده این معنی است و اشعار عالم و ادب العینین نیز آمده و در پنج نیک سیاه چشم و در قاموس معنی فراموشی نیز اعتبار کرده و در دوا حضرت اعلی العینین بیت بسمل سرمد سیاه کرده خانه حردم و در چشم نو که سیاه سرمد ناکرده و نوعی بود چشم دی گویند که سرمد کشیده است اگر چه سرمد کشیده بودی و چه نماند و در صفت الصالحه حضرت علی الصدیق علیه السلام و سلم این عباس گفت که بودا حضرت که میدید و در تاریکی شب چنانکه میدید و در روشنی روز رواه انمارکی و ابیاتی از غائنه نیز انچنین روایت کرده و قاضی عیاض در شفا آورده که حضرت در زیاده و کوب میدید و نزد سبلی و دوا زده آمده بود و نظر او بسوی زمین در پایه تر از نظر بسوی آسمان بجهت غایت حضور و جلا و آنکه در احادیث وارد شده است که نظر بجانب آسمان و در پایه تر بسیار یا اجابا بجهت انتظار دی و دی و آنیکه بجانب زمین بود و در حدیث آمده است و اکثر نظر از حضرت صل الله علیه و آله و سلم ملا حظ بود یعنی نظر کردن که نوشته چشم که در جانب مذخست و آنکه در جانب بی است آنرا موافق دامن میگردد و این از غایت جلا و قار بود چون اتفاقات کرده وی مگر است بچپ و راست تمام بر یکست و بدنه و بدنه نظر و گویا نیز من انکفانی نمود که از عادت بیکساران و متکبران است و نظر وی در پیش روی و پس پشت یکسان بود و در احادیث صحیح آمده است که مقتدیان می گفت سبقت کشیده از من در رکوع و سجود که من می بینم شما را از پیش و پس یکسان و پوشیده نیست برین رکوع و سجود شما و صفت این روایت را آورده که چگونگی بود و حقیقت تمام احوال شریف حضرت علی الصدیق علیه السلام

عینین و کماله چشمین سرخی که در سفیدی چشم باشد این محمود است و آن رنگی که در چشم باشد و شعله سرخی در سواد چشم در این در صفت چشم شریف کثر نکرده و لیکن در نمایانگه کان اشمال العینین و گفته اشمله حره فی سواد شمله سرخی در سیاه ای این نیز نوری از حسن است و چشم که در این است و لیکن مشهور اشکال العینین است و در اشعار در صفت جوانان نرگس شعله آمده و فی القاموس اشکال چیزی که در وی سرخی و سفیدی فاصل باشد یا چیزی که سفیدی بیش سرخی نزد شعله و سرخیز گویند متعلق آن از سحر است که چشم جاود و جاود گر نیز گویند که دل میر با بند بختی اشکال العینین و بطول شوق العین یعنی دراز و باریکی چشم تفسیر کرده و در قاموس نیز انچنین گفته و قاضی جعفر و الکی هم این چنین آورده و در شمایل خردی نیز این چنین آمده ظاهر آنست که قول اسیر المومنین علی کرم الله وجهه عظیم العینین بار آورده این معنی است و اشعار عالم و ادب العینین نیز آمده و در پنج نیک سیاه چشم و در قاموس معنی فراموشی نیز اعتبار کرده و در دوا حضرت اعلی العینین بیت بسمل سرمد سیاه کرده خانه حردم و در چشم نو که سیاه سرمد ناکرده و نوعی بود چشم دی گویند که سرمد کشیده است اگر چه سرمد کشیده بودی و چه نماند و در صفت الصالحه حضرت علی الصدیق علیه السلام و سلم این عباس گفت که بودا حضرت که میدید و در تاریکی شب چنانکه میدید و در روشنی روز رواه انمارکی و ابیاتی از غائنه نیز انچنین روایت کرده و قاضی عیاض در شفا آورده که حضرت در زیاده و کوب میدید و نزد سبلی و دوا زده آمده بود و نظر او بسوی زمین در پایه تر از نظر بسوی آسمان بجهت غایت حضور و جلا و آنکه در احادیث وارد شده است که نظر بجانب آسمان و در پایه تر بسیار یا اجابا بجهت انتظار دی و دی و آنیکه بجانب زمین بود و در حدیث آمده است و اکثر نظر از حضرت صل الله علیه و آله و سلم ملا حظ بود یعنی نظر کردن که نوشته چشم که در جانب مذخست و آنکه در جانب بی است آنرا موافق دامن میگردد و این از غایت جلا و قار بود چون اتفاقات کرده وی مگر است بچپ و راست تمام بر یکست و بدنه و بدنه نظر و گویا نیز من انکفانی نمود که از عادت بیکساران و متکبران است و نظر وی در پیش روی و پس پشت یکسان بود و در احادیث صحیح آمده است که مقتدیان می گفت سبقت کشیده از من در رکوع و سجود که من می بینم شما را از پیش و پس یکسان و پوشیده نیست برین رکوع و سجود شما و صفت این روایت را آورده که چگونگی بود و حقیقت تمام احوال شریف حضرت علی الصدیق علیه السلام

یکشیر و در دینی جای چنان گشت بر آسمان مگر آنکه نهاده است فرشته چه خود را بر امی سجد و در روایت دیگر
 ساجد است یا قائم و بیان ما بهیت اذن شریف و سایر صفات آن درین کتب یانته نشده است جز آنکه
 و زیاده کثیر کرده که بود آنحضرت نام الاذنین اما چنین مبارک دی صلی الله علیه و سلم وصف کرده او را علی
 رضی الله عنه و وضع الجبین و در روایت صلت الجبین فی الصلوات پیشانی کشاده و در روایت دیگر
 واسع الجبین و در روایتی واسع الجبهة و در ذکر وجه شریف از حبیب بن ابلک گذشت که چون چنین در
 پیشانی می انگذید چنان می نمود که گویا قطع قر است و گفته اند که از اثر نجات و طالع و نورانیت و جبین
 ظاهر شد و سر نوشت که در شکم ما دیده نشود در موضع جبین است و گاهی مشاهده این معنی در دفعه
 معطر که عادت بر غلطی و ترویج می واقع شده است حاصل می شود که چه آثار نیک نیتی و سعادت المرح
 و فاج است از آن اما واجب شریف در حدیث علی رضی الله عنه و وضع الجبین عفر و ان الحاجبین
 واقع شده است و قرن اتصال موی ابرو و ان است و در حدیث ابن ابی بله که از او و اصحابان علیه شریف
 بعد از غیر قرن آمده و در بیان این دو روایت اختلاف است و گفته اند که صحیح روایت من غیر قرن است
 و ظاهر آنست که بسیار نبود که مو به مو با نیت جبهه سپیده باشند و میارند بر بهم نبود اتصال بود و بواسطه چند
 نفیست که بیان اطلاق آنقران و عدم آنقران هر دو صحیح اند و در نظر شود و بیان نیز همچنین می در آید
 و اندام علم و گفته اند که در میان ابرو و آن کی بود که می بینا نند از غضب و تیر و حدیث ابن ابی بله است
 که اربع الحواجب و قسیر کرده اند که اربع رابالمقوس طویل و افسر الشرا و در واسطه این اربع الحواجب موافق یعنی
 تمام موی و در قافوس و صیقل و نیرج یعنی بار یکی ابرو یا درازی گفته و بازاری گمان ابرو و بهیچ از بعضی
 صفا یا آورده که گفت و یدیم رسول خدا را صلی الله علیه و سلم احسن الوجوه غلیظ الجفین و قیق الحاجبین
 و وقت با در شعر شرافات ندارد و مراد به وقت آنکه بهیچ موی مزو نم نبود و نور شعر آنکه کم موی و پراکنده نبود
 و الا لفت شریف افعی الالفت و افعی العزین واقع شده و عزین بکسر عین ممد و سکون را و کسر فون
 افعی الالفت که در وقت مجتمع حاجبین است و تفسیر کرده اند افعی و الساکل الحاجبین مرتفع الوسط و ساکل
 از سبیل نیست یعنی چه در یا نوعی از طول و وقیق العزین نیز آمده و وقت نیز دیک بمعنی سیلانست و مراد
 تفعی غلطست و عزین لفت آنحضرت را و دری مشتعل بود که گمان می برد که سیکه نیک تامل میکرد که بلند است
 و بلند نبود آن بلند می بود که بالا سپید و آن را نیز نشان نیک نیتی و سعادت مندی می دانند و

بیان این شریف

بیان این شریف

بیان این شریف

بیان شریف

فم شریف و صحیح مسلم از حدیث جابر آمده رضی الله عنه که بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم خلق الفلم سیف
 فراخ و بان و بختین و صفت کرده است ابن ابی کله که در صفت نبی بود صلی الله علیه وسلم در نبی و در طول
 در بیان طایفه شریفه که مذکور است در شمائل ترمذی و صحت قم محدوح است نزد عرب و در موم سیدان و صغر
 قم را و در مردان نه در زنان و تنگ و بی که شعرا در جوانان اعتبار کرده گویا بخت بودن ایشان است و حکم نما
 و بعضی می گویند کنایه از کم سخنی و محبوبی است و در حدیث دیگر بعد از خلق الفلم ابن عبارت زیاده کرده اند که بیان
 خرا و از فراخی و دهن می کند بفتح الکلام و نیتند باشد افه یعنی آغازه می کرد آنحضرت سخن را و موم میکرد و بشما می
 خود و شوق بکشیدن کینج و بان و شوق بخریک فراخی شوق خطیب اشوق کام کشاده و متشوق فصاحت
 نماینده یعنی سخن از دهان شریف نام و کامل و پدید می آمد و شکسته و ناقص نمی برآمد پس حاصل این بیان
 و فصاحت اشبات آن راجع گردود و شوق لسانی که آنرا ذم کرده اند و در صورتی است که بطریق گفت و گفت
 و بناحق باشد و بعضی از منفع قم قرب شرفین و او ده اشته اند و علی الاستان کشاده و دندانهای پیش فی الصراح
 نعل کشادگی دندانهای پیش و در حدیث آمده آئینب مشعل آئینب روف و دندان و آب و شیرینی و آب
 و فی القاموس آئینب بجر که بار و زنده و در و دندان فی الاستان و در حدیث علی رضی الله عنه و بیای شایع
 بود و در دهن روشن و نمایان دندانهای پیش و در حدیث ابن عباس آمده که گفت بود آنحضرت کشاده لبها
 چون تکلم میکرد و دیده می شد که گویا می برآمد نو از میان کشاده گی دندان پیش وی و در حدیث ابو صبری
 حیث قال شعرا کانا اللؤلؤ المکنون فی صدف من معدنی منط من و نسیم و طیرانی در اوسط روایت کرده
 که بود لبها و مرد بان آنحضرت حسن و لطفت از همه آدمیان و در معانی عظیم الاستان نیز واقع شده و
 هر دو تمامی و درستی آن خواهد بود اما اب و دهن شریف وی صلی الله علیه وسلم شقای بود و خوشگلان و لاله گان
 را و حدیث حرق آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حشمان علی رضی الله عنه و در خمیر و به شدن آنها و رعایت
 مشهور است و آورده شدن نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و لوی آن آب پس آب خود را از آن و لوی و شست
 آب دهن در وی داند اخت آب را و چاه پس قایح گشت بوی مشک از آن و خانه انس فی الله و نه
 چاهی بود و اذ اخت آنحضرت آب دهن خود را در آن پس بلود و در دین چاهی شیرین تر از آن و یکبار سی و هفتاد
 شیر خوار را نزد آنحضرت آورد و پس انداخت آب دهن خود را در دهنهای ایشان پس سیراب شدند
 و شیر خوردند و آن روز روزی امام حسن مجتبی رضی الله عنه سخت تشنه بود پس آنحضرت زبان شریف

خود را در دهان دی نهاد و بکیر آن را تمام آن روز سرب بود و اینها از معجزات است و انشال آن بسیار است اما
 ضحک آن حضرت صلی الله علیه و سلم و صبح بخاری از عایشه رضی الله عنها آورده گفت ندیدم آنحضرت
 را در خنده چنانکه دیده شود و لوات وی بود و لوات بفتحات مح لاه و بفتح لام گوشت پاره که در اعلا آن حضرت
 از انصای تم و پیش بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم فسط الوجوه و انکم الشروع و انکم در بعضی احوال پیش آمده است
 که خنده کرد آنحضرت تا آنکه ظاهر شود و بعد وی یعنی دندانهای پسین که نهایت دندانها اند و آن را اخرا حس
 عقل گویند و بعد از این و کمال عقل میرد و بعد از آن با لثا است در بیان ضحک نه عفت آن و آن
 مثل نقش شده است در میان شدت ضحک و بعضی گفته اند که در او از مواجد این باب با اخرا حس است مطلقا
 نه آن اخرا حس مخصوص و اکثر خنده وی صلی الله علیه و سلم به هم بود و به هم از مباری ضحک است و ضحک
 انبساط وجه است تا ظاهر شود دندانهای از سر در گذرگاه و از باشد و شنیده شود و از آنرا گفته اند که
 ضحک نامیده اگر اصلا آواز باشد آن تبسم است و فی الصراح تبسم لب شیرین کردن و مشهور دندانها سفید
 کردن و فتح این حجر گفته که این ظاهر شود از مجموع احوال است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 در نظم اعمال و اکثر اوقات زیاده می کرد و تبسم و توان که گاهی نه با و بران کرده بود ضحک رسانیده باشد
 اما تفرقه فکلا کرده است از ضحک کمتر و از افراط و ران است که بر دو قرار را وی میراند و در او جزو یکی
 از او بر سر آورده که چون ضحک می کرد آنحضرت روشن می شد و او را در عفت و نور دندانهای او بران
 چنانکه از تمام قند و بکار آنحضرت نیز از تبسم ضحک بود و لبهای شاد و از لیکن میر نخیست اشک از
 چشم و شنیده میشد از سینه شریف وی آوازی چنانکه دیگر کسی می شنید و در بعضی روایات مانند آواز آسیا
 و گریه آواز تنهایی صفت جلال و از شفقت بر است و رحمت بر است بودی و اکثر از سماع قرآن و احیانا در
 نماز شب بودی و گنگ داشت بر دو کار تعالی اعدا از خیاره که گفته کمال و ثمرانی است و از این پنج صفت
 این بابی شعیبا آورده که مانند ابی قحط و در بعضی روایات مانند ابی قحط و در بعضی روایات مانند ابی قحط و در بعضی
 در حدیث آمده که تا و اب از شیطان است و اگر علیه آرد و بن برست چپ باید پوشید یا لب ز برین بر دندان
 گرفت و آنکه با آواز آه گویند نهایت شنج است و آمده است که شیطان خنده بکند و در روی کسی میکند
 آنرا با است و شریف وی صلی الله علیه و سلم بود احسن المصوتیه و بعد آنحضرت احسن الناس صوتا و
 اصلا هم و نیز در یکس خوش آواز تر و شیرین کلام از وی و صدق الناس لهجه که در وصف کلام شریف

در بیان حسن خلق و عفت

در بیان حسن خلق و عفت

واقع شده است همین معنی است که بود زبان تشریف دی راست نزد دست ترین زبانها در تکلم بجا سرج
حرف چنانکه باید و نباید و قافیه باشد بران هیچ یکی و صدق لاجرم یعنی فصاحت آید و روایت کرده انس رضی الله
عنه که نفر ستاده است خدا تعالی هیچ پیغمبر را که خوش آواز و خوش روی نماند که فرستاده پیغمبر شمارا صلی الله
علیه و آله و سلم خوش روی تر و خوش آواز تر از همه و ازین جا گفته است بیست در ول سهر است که حق خزه
است و روی و آواز پیغمبر محزه است و و میرسد آواز مبارک دی بی تکلف تا بجای که نرسد آواز
هیچکس خصوصاً و خطبه ها که در خط و کوفیه و اندازند چنانکه شنیدند خد رات در پردای خود و خطبه
خواند در ایام حج زمینی پس بکشد آگوشهای هر مردم را و شنیدند آواز در منازل خود و شنیدند هر که در منی بود
از دور و نزدیک و آنکه در حدیث دیگر آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خطبه میخواند و منی و علی کرم الله
وجه پیش آن حضرت بود و تعبیر میکرد از آن مراد آن تفسیر و توضیح کلام و شرح و بیان و رفع شبهه از آن است
نه شنایندن صورت آن فصاحت لسان تشریف و جوامع کلم و بدایع بیان و غرائب حکم و صلی الله علیه
و آله و سلم زیاده بران است که محاسب فکر اندیشه گردیده و احصای آن توان داشت و ممکن نیست وصف
آن به بیان و بیان آن بلسان و نیاز فرید پروردگار تعالی هیچ احد بر افصح نزد شیرین تر زبان از دی صلی الله
علیه و آله و سلم کبار عرین الخطاب رضی الله عنه پرسید یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بیرون نیاید
تو از میان ما و نه گشتی در میان مردم از کجا آوردی این همه فصاحت را فرمود و گفت اسمعیلی خود مندرس شده بود
پس آورد و برین آنرا جبرئیل پس آنرا با دیگر قوم و تیره فرمود و بی ربی فامسن تا و بی ادب آنوقت هر چه در دگر
من و نیک کرد ادب را و علم عربیت را که تعلق زبان عرب و فصاحت و بلاغت دارد ادب میگویند و نیز
فرمود ناشی خدم من در بنی سعد بن مکر که قوم مرصعه دی صلی الله علیه و آله و سلم حلیمه سعدیه اند و ایشان
افصح عرب بودند و آنچه روایت کرده شده است که انا افصح من نطق بانصا و من فصیح ترین کسی ام که نطق
کرده است نصا و اگر چه بعضی محدثان را در صحت این حدیث باصطلاحی که ایشان دارند سخن است اما
معنی آن صحیح است و حاصل آن راجع است با آنکه فرمود که من افصح عربم زیرا که این حرف مخصوص است
ب عرب و در زبانهای دیگر نیست و در میان عرب کسی که حق این حرف بنام ادا کرده باشد نیست مگر آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم و مخرج این حرف از اضراس ایمن و الیه است و گفته اند من الالبس الیه یعنی از روی
خطام از هر دو جانب تراجم میکردند و تکلم میکرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بکلام سبین مفصل که اگر سخن است

چنانچه در خطبه ها

بسم الله الرحمن الرحيم

سایحی شکر کلمات آنرا جدا جدا آورده است که عاده میکرد آنحضرت کلمه را سه بار تا فهم کرده شود از وی ظاهر
 آنست که این در مقام اتمام احتیاط و در محل الهام و اشتباه خواهد بود همیشه در هر سخن این چنین میکرد و الله
 اعلم و از خصائص کلام خجسته محمدی است علی الله علیه و آله و سلم که در مورد ویت جوارح الکلم و اختصار الی الکلام
 و مراد بجوارح الکلم کلمات است که در غایت اختصار متضمن معانی کثیره اند و اما بعضی از آن کلمات را بر حسب
 وسع و طاقت خود فرمایم آورده اند و کتب و دفاتر خود را بدان شرح و مزیّن ساخته اند و مکاتیب و تالیفات آن حضرت
 را صلی الله علیه و آله و سلم که بملوک و امرا عطا فرموده و امرا فرموده و میر قوی بخت آنها انکلم فرموده آورده شرح
 و تفسیر کرده اند و چون ظاهر این باب بر لفظ فارسی است و مقتضایست بر بیان حلیه شریف ابرو آن مکاتیب
 و تالیفات و روی مراد اما بعضی از آن کلمات شریف آنکه در حکم حلیه کمال و زینت جمال است بنص و مراقب بر آمدن
 آن از زبان و زبان شریف ذکر کرده شد بهیئت حرفه از زبان دوست شنیدن چه خوش بود یا از زبان
 آنکه شنید از زبان دوست یا یکی حدیث اما الا اعمال بالنیات که املی عظیم است از اصول دین و جامع تر و مفید
 ترین احادیث و بعضی از آنکه علم دین گفته باعتبار آنکه دین قول و عمل و نیت است و بعضی نصف علم گفته
 باعتبار آنکه اعمال و تقویم اند اما اعمال طیب و اعمال جوارح و نیت عمل و افضل اعمال قلب است پس علم متعلق
 بدان نصف علم باشد بلکه اعظم نصفین و نیت اصل حج اعمال قلبیه و خالصیه و مدار تمام طاعات و عبادات
 و باین اعتبار اگر براده باشد بقدر مذکور تمام علم گویند نیز درست آنست که حسن اسلام المرکز که مالا بعینه المسلمین
 سلم المسلمون من بیده و لسانه لا یؤمن احدکم حتی یحب لاجیه یا یحب لنفسه الدین البصیقه البلاء موکل بالناطق
 الجالس الا ان الله المستشار من ترک الشرحه فیه الحیاة خیر کله فضل العلم خیر من فضل العبادة الصخره و الفراغ
 نعمان مغفرتان فیها اکثر الناس من غشنا فلیس منا الا ان علی الخیر کما علیه حب الشیء یعنی و یهم المرء من حب
 لا تر فیج هذاک عن الیک خیر کم لا بد من البطاریه بله لم یسرع بنسبه زنیان زوجه و حیا الخلق الشیء یفسد
 اصل لما یفسد الخصل اصل الیک و خیر لاس من یشتا الدین احد الا انک لکین من دان نفسه و عمل لما
 بعد الموت و الفاجر من اتبع نفسه و قس علی الله لیس الشدید من علی الناس اما الله یدین قلب نفسه القنار
 یریح المؤمن القنار کثیر لا یتقی الا قنار فی النفع نصف الحیثیه و الله و الی الناس نصف العقل حزن
 و کس و ال نصف العلم لا عقل کالانسیر و لا درع کالکف و لا حیا کحس الخلق الرضا ع بغیر الطیاع
 الا ان یحزن یحزن الا ان یحزن لمن لا امانه له و لا دین لمن لا عهد له جمالی الرعل نضاحه لسانه لا فقر شد من الجبل

خود گفته اند که در غیر حج و عمره نبوده در روایت خلق و غیر این دو جایسته نشده است و الله اعلم در روایت
امامی آنکه چون آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بیکه قدم آورده بود مرد را چاکبوسی یافته و گذاشتن
موی سرست است و همچنین است عادت عرب در زمان قدیم و لیکن باید گفت که مذکور به تیل یا بیدن ریشانه
کردن آنحضرت بسیار میکرد و هرگز آنرا ندیده و تیره سر موی دیدی مکرده داشتی فرمودی گاهی در نظری آید
یک آنرا شاگو یا شیطانی است و هرگز اویدی که بسیار تکلف میکند در دوازده کردن موی و آراستن آن آنرا نیز
مکرده داشتی و توسط همه حال هر دو است و هرگز آنرا ندیده کرد ترا شنیدن موی او را بهتر است از امیر المؤمنین
علی رضی الله عنه آمده که فرمود و شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که در هیچ موی نبایت است الا آن سر و موی مناراف اهل روزگار شده از خاص و عام خصوصاً
شماره و زیاد و عباد ظاهر آن بخت مردم استطاعت و عدم فرصت تقدیر است فائده و لیکن سنت
همان است که گفته شد و در حدیث ابن عباس آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم را و مخرجان فرق میکردند
سرهای خود را و اهل کتاب صلی میکردند و مرد و بیدل فرزند هشتن موی است بر اطراف همین فرق جدا
کردن موی بعضی از بعضی چنانکه پیدا شود و بیان آنها خطی که آنرا مفرق میگویند یعنی تارک سر و آنحضرت
دست میداشت موافقت اهل کتاب را و در آنچه امر کرده نمی شد موی بختی بعد از آن فرق میکرد پس
گفته اند که فرق سنت باشند بر آنکه آنحضرت رجوع کرده اند بر اصل بسوی فرق ظاهر است که امر کرده شد موی
پس اصل نسخ باشد و احتمال دارد که اتحاد فرق با جهاد باشد که رویداد آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم
در مخالفت اهل کتاب چه موافقت ایشان به قصد استیلا و قلوب بود چون بی نیاز گردانید حق تعالی
او را از ایشان ترک کرد و موافقت ایشان را با بجهاد و فرق هر دو باطن است و فرق احسان فضل
است که اقبال و اعتبار است که میگذاشت مرد با اجمال خود اگر خود شرف می شد فرق میکرد و اگر نه
میگذاشت و الله اعلم و اختلاف کردند ملا که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم خطاب کرده بانه اکثر
بر آنکه نکرده و مذکور محمد بن نیست زیرا که رسیده بود پیری و بی سر و خضاب بود تمام سر و کلاه چاده
پافته یا پیره موی بود و بیست نرسیده بود چون او را بیکه پوشیده می شد پیری و نمایان نمی شد
و گفت انس بود و پیره خضاب دی چند موی سفید و اگر می خواستم می شرمدم و چند موی در سر مبارک وی
و گفت خضاب نکر و آنحضرت آنچه در دست که بیرون آورد انس رضی الله عنه موی بی شریف را که

در روایت
ابن عباس

در حدیث
ابن عباس

در حدیث
ابن عباس

صلوات الله وسلامه علیه بر دای تمیز بیان دی و بیان اسحق علیه السلام شعیب بر گماشتند و گفت ما بنده
 یارب قال و فار گفت رب زنی و فارا فافهم و الله التوفیق یو و بحیه شریف وی صلی الله علیه و سلم
 در حدیث ابن ابی امامه آمده کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کث اللیة یعنی انبوه و بسیاری بودی خرم و حم
 و کث و لنت یعنی کثیف است من لطیف گفته می شود در حل کث اللیة و کثیف اللیة و کثیف کث و در شغای
 قاضی عباس گفته کث اللیة بیلا صدره و در بحیه شریف در طول تدری معین در کتب بنظر نمی آید و در وظائف
 الهی گفته که بحیه آنحضرت چهار انگشت بود طبعاً یعنی همین مقدار بود از روی صفت و از روی حکم نمیشد و سندی
 برین یافته نمیشود و ارسال در بحیه حبیب سن جمال میانه قصه ها کث اللیة باشد و انشا الله علم نیز این سخن
 مخالف پیوست که از شفاوند که در شغای است با بحیه در حدیث ترمذی آمده که آنحضرت میگرفت
 از کعبه خود از طول فارض دی بر بد ثواب را یعنی سبیل را و میفرمود کسی که کعبه سبیل را دی از نیت
 و همچنین آمده که مخالف کعبه در گرفتن شکر کعبه را و در حاتی جوس را و بسیار کند و در از سازید و در شفا
 و سبیل کعبه در گرفتن سبیلها و مذاهب آمده در گرفتن سبیل مختلف است و ادنی نیست که اطراف لب
 ظاهر گردد و در حلق کردن آن بجهت است و زود بعضی سنت است و زود خفیه احتیاط است که از پنج بردارند
 اما در حدیث آمده است که گرفت آنحضرت سبیل خود را بر سداک او این بظاہر باخفا منافات دارد و کذا
 قبل این در یک وقتی بود و الا در اغلب اوقات احتیاط خواهد بود و مشهور در مذاهب آنست که بمقدار ابرو
 بگذارد و این در غیر غازی است اما در غازی سبیل طول شاربست تا در چشم و شیمان بهیبت نماید آنچنانکه
 اطراف لب را بپوشاند کذا فی مطالب المؤمنین نقل عن الذخیره دایک نیست ترک سبیلها بخاطر فتن شارب و گفته اند
 که اسیر المؤمنین عمر و غیر وی از صیایه سالها میگذراشتند زیرا که دی بل را نمی پوشد و طعام در و س
 نمی ماند و در حلق و ترک موی زیر لب که آنرا عنقه گویند نیز اختلاف است و افضل ترک آنست اما در حلق
 طرفین عنقه لباس به است در حد تو نیز بحسب نیز اختلاف است مشهور در مذاهب خفی چهار انگشت ظاهر است
 که در آن باشد که کم ازین نمی باید و لیکن در روایت آمده است که واجب است قطع زبانه بران و گفته اند
 که اگر علمای شایخ زیاد بران بگذارد نیز درست است و می آرند که این عمر رضی الله عنهما میگرفت کعبه خود را
 بقبضه و آنرا نیز زیاد می آمد از قبضه می گرفت و این حدیث در اکثر کتب اللباس مذکور است و
 لیکن باین فطرت که کان این عمر ارجح است بر قبضه می بلی بجهت فاضل اخذ و باز از نافع از این عمر

بیان تمیز بیان
 در حدیث ابن ابی امامه
 کان رسول الله صلی الله علیه و سلم
 کث اللیة یعنی انبوه و بسیاری بودی
 خرم و حم و کث و لنت یعنی کثیف است
 من لطیف گفته می شود در حل کث اللیة
 و کثیف اللیة و کثیف کث و در شغای
 قاضی عباس گفته کث اللیة بیلا صدره
 و در بحیه شریف در طول تدری معین
 در کتب بنظر نمی آید و در وظائف
 الهی گفته که بحیه آنحضرت چهار
 انگشت بود طبعاً یعنی همین مقدار
 بود از روی صفت و از روی حکم
 نمیشد و سندی برین یافته نمیشود
 و ارسال در بحیه حبیب سن جمال
 میانه قصه ها کث اللیة باشد و انشا
 الله علم نیز این سخن مخالف پیوست
 که از شفاوند که در شغای است با
 بحیه در حدیث ترمذی آمده که آن
 حضرت میگرفت از کعبه خود از طول
 فارض دی بر بد ثواب را یعنی سبیل
 را و میفرمود کسی که کعبه سبیل را
 دی از نیت و همچنین آمده که
 مخالف کعبه در گرفتن شکر کعبه را
 و در حاتی جوس را و بسیار کند و در
 از سازید و در شفا و سبیل کعبه در
 گرفتن سبیلها و مذاهب آمده در
 گرفتن سبیل مختلف است و ادنی
 نیست که اطراف لب ظاهر گردد و در
 حلق کردن آن بجهت است و زود
 بعضی سنت است و زود خفیه احتیاط
 است که از پنج بردارند اما در حدیث
 آمده است که گرفت آنحضرت سبیل
 خود را بر سداک او این بظاہر باخفا
 منافات دارد و کذا قبل این در یک
 وقتی بود و الا در اغلب اوقات
 احتیاط خواهد بود و مشهور در مذاهب
 آنست که بمقدار ابرو بگذارد و این
 در غیر غازی است اما در غازی
 سبیل طول شاربست تا در چشم و
 شیمان بهیبت نماید آنچنانکه
 اطراف لب را بپوشاند کذا فی
 مطالب المؤمنین نقل عن الذخیره
 دایک نیست ترک سبیلها بخاطر
 فتن شارب و گفته اند که اسیر
 المؤمنین عمر و غیر وی از صیایه
 سالها میگذراشتند زیرا که دی بل
 را نمی پوشد و طعام در و س نمی
 ماند و در حلق و ترک موی زیر لب
 که آنرا عنقه گویند نیز اختلاف
 است و افضل ترک آنست اما در حلق
 طرفین عنقه لباس به است در حد
 تو نیز بحسب نیز اختلاف است
 مشهور در مذاهب خفی چهار انگشت
 ظاهر است که در آن باشد که کم ازین
 نمی باید و لیکن در روایت آمده است
 که واجب است قطع زبانه بران و
 گفته اند که اگر علمای شایخ زیاد
 بران بگذارد نیز درست است و می
 آرند که این عمر رضی الله عنهما
 میگرفت کعبه خود را بقبضه و آنرا
 نیز زیاد می آمد از قبضه می گرفت
 و این حدیث در اکثر کتب اللباس
 مذکور است و لیکن باین فطرت که
 کان این عمر ارجح است بر قبضه می
 بلی بجهت فاضل اخذ و باز از نافع
 از این عمر

حدیثی آورده که قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انما ارشوا رب و احفوا الله یبغی بیا لیه
کنید در قطع سلیقه و بگزاردن بر شهادت بحال خود تعرض مکنید بدان که از افسوسه الشارمون باز
اشکال کرده اند چون اعفاء بحیه مأمور به است پس چون تصریح کرد این عمر با وجود آنکه راوی
این حدیث است و جواب داده اند که قهر از وی مخصوص و حج و عمره بود و یعنی قهر است چنانکه
فعل اعاجم است و عادت سلف درین باب مختلف بود آورده اند که بحیه امیر المؤمنین علی پرسیدند
اوردن چنین از عمر دشمنان نوشته اند کان الشیخ محی الدین رضی الله عنه طویل اللحیه و رضی الله عنه مبارک
و بعضی احادیث آمده که خلق میکرد و در بعضی آمده که نوره میکرد و حدیثی هر دو جانب ضعیف است و حدیث
خلق ضعیف تر است و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در حمام نه در آمده و ندیده اند و از ظهور حمام
از رحلت آنحضرت بعد از آن قیام نموده و لیکن خبر داده بود و وجود آن و تنی کرده زنا بزار در آمدن حمام
مگر حکم ضرورت و قصد علاج و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم قصص میکرد و شوارب و اطفا را در وجه
و در بعضی روایات روز پنجشنبه و در کیفیت قلم اطفا چیزی ثابت و لیکن نمیتواند در آنکه ابتدا میکرد بسیار پی
و غم میکرد و باهام آن در نظمی که منسوب است به امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آمده شعر قلم اطفا را بنام او است
یمنها حوا سب بسیار او خوب و در غارت نمیکرد و از آنحضرت مسواک نشانه و چون او بان میکرد و نشانه میکرد
بچه شریف و نظر میکرد و میباید که جمال شریف خود را بحق آئینه دیدن در آینه که جمال جهان را می راند و نور
مطلع نور آبی و نظر اسرار را بتناهی است بیست و می را آئینه حسن تر اجدائی نیست و غرض تنگناست خود
نانی نیست و صلی الله علیه و آله و سلم در حسن و جمال و با حید یعنی گردن شریف و عنق نیز یعنی گردن است
در حدیث ابن ابی مالک آمده کان غرقه حید وینه فی صفاء الفضة و صید بهم و ال و سکون میم تنی که ترا شنیده
میشود از طبع گذرانی انهایه و در ماس گفت از زحام یعنی سنگ سفید و اگر چه در ضعیف گردن بگردن صتم
تجاشی روی میباید و لیکن چون آراستگی میباید در صنعت آن میباید میکنند در تخمین آتشبیه کردند بدان که لانی
النهائیه و در حاشیه شامی نوشته اند نه الغزال و در حاشیه دیگر دیده آهوبره اما در کتب لغت آینه یعنی یافته
فته و اشتهای علم و نفس را در صفاء الفضة ظاهر عبارت این حدیث است که این صنعت غش است از حدیث
و دیگر که در ماسب آورده که قال ابوهریره کان حید رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ابی کان حید
فنه ماسم میگردد که این صنعت ماسم است از صفات صلی الله علیه و آله و سلم و اما منسلبین شریف و

بیان عادت شریف و نوره

بیان عبادت شریف

بیان عبادت شریف

کتب فی حق میگویند که کاف مجید ششانه و باز در حق اصرار شکست بن و باز در شانه و در وصف آن واقع شده
بعید از این التکبیر و در ساقی که میان دو شکست بصیغه تصغیر نیز خوانده اند و بعضی این تفسیر بر بعضی
کرده اند و عرض صدر صفتی علیها است که واقع شده است عرض صدر بعید با این التکبیر و این هر دو
صفت لازم یک یک اند و چون متعلق بدو عضو اند جدا جدا ذکر کرده شده اند و در بعضی نیز آمده این کتا و سینه
محسوس است که در حق علیه و سورت ظاهر است و لیکن صدر معنوی که در همه المفسر حکم در یک اشارت است
مقامی عالیت که در تمام و کمال آن مخصوص ذات باریکات حضرت سید السادات است و غرور از کمال
او باریک اندازده اتباع و تائید از وی صلی الله علیه و آله و سلم حاصلست و ذکر آن در ابواب اطلاق بیاید اشارت الله
تعالی و در سبب ذکر قلب شریف نیز کرده اند و در بعضی روایات عظیم شاش التکبیر و التکته نیز آمده
و کتبه بفتح کاف و کسر تا فو قانه و فتح آن فتح کتفین و شاش بضم میم و س غلام یعنی سر آمد استخوان نیز
آمده سوار البطن و الصدر بر شکم و سینه یعنی همواره سینه از شکم بلند تر نه شکم از سینه و در حدیث ابی هریره
مخاض البطن واقع شده و تفسیر کرده اند از ابوسعید الخدری که لازم عرض صدر است و بعضی گفته بستی
البطن مع الصدر و وصف کرده است این ام بانی بطن شریف را و گفته که دیدم شکم سوختن را و او را است
که به هم نمانده شده و نه کرده شده است بالای یک گیر و در حدیث علی رضی الله عنه آمده و دو سرت به بفتح میم
و سکون سین جمله و هم را در حدیث ابن ابی الهذیل و قیق المسرته و تفسیر کرده اند سر به را بویای که از فوق سینه نماند
بود و یک بود و لهذا تعبیر از آن بخیط که بمعنی رشته است و بقضیت که بمعنی شاخ کرده و در حق اصرار مصریه
بضم را میو بار نیز میان سینه و ناف ظاهر اشتقاق از مسیت بمعنی راه و بر صدر بطن شریف غیر از این
موی نبود و لهذا در همین حدیث گفته که جاری التمدین و البطن موی ذلک بر سینه از موی هر دو پستان
جز این موی و شکم که این مسرته است و گفته اند که اشهر الذراعین و الساعدین و التکبیر العالی الصدر
الساقین و موی دار هر دو زراع و هر دو ساعد و دوشها و بالا و سینه و ساقها و زراع از تقنین التکبیر
میانه و آنکه در وصف شریف ابرو واقع شده اند که بمعنی بر سینه از موی است در مقابل اشهر است که تمام بدن
موی دار باشد و بجز مای شریف سفید بود و رنگ سار مدین طبری گفته که این از خصایص آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم که بغیر از شانه و دم شغیر اللون می باشد و بسیار میزند جز آنحضرت و همچنین گفته است
قرطبی که زیاده کرده است که موی نیز داشت و لیکن سخن کردن بعضی مردم و دیگران که این ثابت نشده است

در حدیث

در حدیث

و از سیاض الطین لازم نمی آید که موی نباشد فعلی تا در بعضی احادیث نبوت الطینه نیز آمده یعنی میکانند
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم موی بغل را داشتند و علم و در بعضی احادیث عفره الطینه واقع شده
و عفره بیاض نیز خالص که اقال الهادی و فی الصراح اعفر رنگ سرخ و سفید که بسترخی باز زدند و
مروست باز بعضی صحابه گفت قسم که در روز رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بسوی خود پس و میبرد
من از عرق بغلهای آنحضرت مانند بوی مشک و در وصف ظهر شریف واقع شده است که گویا از فقره
گذشته شده است یعنی پاک و صاف و سفید و هواری صلی الله علیه و آله و سلم بین کتفه خاتم النبوة و بهو
خاتم النبیین در میان دو کتف آنحضرت خاتم النبوة بود و بدینکه چیزی بود بر آمده اجزای بدن شریف
شاید بعد در لون و صفات و از آنست که آنرا خاتم النبوة می گفتند کسب تار خاتم نبوت یعنی تمام رسیدن یا خرافات
یا بعضی هر دو انگشتی یعنی پیر که نیست بر آنکه نیست بعد از وی پیر و سبب تمسک آن باین اسم آنست که
آنحضرت نعت کرده شده است در کتب تقدیر یا باین پس وی علامتی است که شناخته می شود و آن که در
صلی الله علیه و سلم همان پیر است که بشارت داده شده است بوی و صیانت کرده شد از لطف فرج
و طعن شنی خبری که مکرده می شود بر آن تاراه نیاید بدان خلل و فساد و این خاتم النبوة استی بود از آیات
الکی سیمانه و سری عظیم مخصوص آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و حاکم در مستدرک از و سبب بن بنه
آورده که معوش نشده هیچ چیز دیگری بود علامت نبوت در دست راست وی مگر غیر مصلی الله علیه
و آله و سلم که علامت نبوت در میان کتفین وی بود و نسیم ما قال اشاعه بیت نبوت را تومی آن نام
در پشت و کما از تعلیم دار و مهر بر پشت و شیخ حجرکی در شرح مشکات گفته که مکتوب بود در روی الله
و حدیث لاخریک لوجه نبوت کنست فاما که منصور در روایات آمده که نوری بود که میزد خشیده و بعضی روایات
آمده که خاتم النبوت غایب شد بعد از وفات رسول صلی الله علیه و آله و سلم و همین شناخته شد نبوت آنحضرت
گویا که آن بجهت تعریف موت آنحضرت بود بجهت وقوع اقتباه و اختلاف در آن یا بجهت آنکه وی دلیل
نبوت بود و الا آن حاجت نماند اثبات آن یا از جهت سری دیگر که خدا و انما تر است بآن بجهت آنکه نبوت
باقی نمی ماند بعد از موت زیرا که نبوت در مالت یا قیست بعد از موت و در اکثر روایات نیز گفته شده که در
بعضی آمده عندنا بعضی گفته البسی و بعضی از بعضی و غیره و ما و مجتهدین استخوان نرم که آنرا غضروف گویند
و نورشی گفته که اختلافی نیست در قولین زیرا که بین الکفین مستلزم آن نیست که میان هر دو کتف باشد

اگر در جانب بسری باغ میدان گفتین است و همچنین در روایتی که مذکور شد گفته اند و الله اعلم را و بان ذکر کرده اند صورت و شکل از تشبیه کردند با شیا که می شناسد مردم آنرا پس تشبیه کرده اند آنرا بر بیضه که در حدیث دیگر آمده که بود غده احمد و غده یغم غنیم محمد و تشبیه حال جمله که هر که در جسد می باشد و خضاب میگرد و بوی تخم گریخت و پیچ منی الصراح غده که گوشت و الجمع غده و مراد آنست که تشبیه غده بود و حرار بینه مائل و حره است پس ثانی نبود با تشبیه شد که لون خاتم النبوة همچون لون بدن بود و درین روایت هر کسی که گفته است که رنگ و سیاه یا سبز بود کذا فی الشرح الشیخ ابن حجر علی اشمالی و در حدیث دیگر آمده است شش ذرا لجله و در تقدیم زار که سوره برای شده و معنی که برگریان بیرون میباشد و جمله یفتح حار و بیم و احد جمال خانه عروس مانند قبه که او را گفته ای بزرگ میباشد کذا قال النجاشی و میگوید گفته اند جمله طائر السبب مشهور در ریشه او این موافق حدیث که میفته الحامه است و لیکن گفته اند که زرد رنگت بینه بیضه نازده است که تشبیه داده باشد بزر جمله کذا فی بینه شروح الشمالی و بینه گفته اند که زرا بیت تقدیم را بنمای نموده است و معنی بیضه است و در حدیث دیگر از تندی آمده که شعرات جمعات سویها بود جمع شده یعنی گوشت پاره که بر روی مویها بود پس راوی همان مویها گمان کرد و در حدیث دیگر آمده که در پشت شریف گوشت پاره بلند بود و در حدیث دیگر آمده که مانند شست بود و گردوی خالها بود مانند تامل و تامل بعد از هر روز که مصالح جمیع الاول بر رویان زنبوران دانها که در پشت می بر آید شش نخود و هفت صورت ظاهر و شکل است درای همین در تحت آن سری عظیم بود مخصوص با کفهرت صلی الله علیه و آله و سلم که نبوده هیچ کی از پیغمبر از او الله اعلم آنها و شمای مبارک وی صلی الله علیه و آله و سلم در شمال ترمذی و در دمشق آن گفته طویل الزنبرین و در بغداد زنده یفتح برای و سکون فون بند دست و فی القاهره من الزنبرین الزراع و الکف و بهاز دندان و صورت و رازی در بند دست چندان ظاهر و واضح میگردد و با وجود آن ممکن است که این بند و دست شریف و از واقع شده باشد و در روایت دیگر آمده عبد الله بن عبد الرحمن و در روایتی عبد الله بن سبطیان و در سبط بن هبل و سکون موعده و ذراع از عرض تا سر انگشت میان و ساعد کذا فی القاموس و در صراح گفته ذراع ریش در دست حبیب الراحه فراح گفته است و در روایتی بسط الکفین بتقدیم البار علی السین یعنی فرخی و گستران یعنی نام الکفین موافقت روایت حبیب الراحه و فی الصراح بسط الکفین دست کشاده و فی قراهه عبد الله بن سبطیان و در روایت دیگر بسط الکفین بتقدیم سین بر یا بینه

بیاض و شمای مبارک

شش غلبه است بی تور و خشونت اگر چه از صلاح و فائز است حتی خشونت معلوم می شود و فتنه برود و آنکه صفات
و آثار و برکات مجزات بر شریف زیاده بر آنست که توان نوشت رعایت کرده است سلم که هیچ کس نمی خرد
در سار جابرین عمره گفت باریس یا فخر دست شریف او را سردی و لوی گوید که بیرون آورده است
از طبلم عطار از نو و طبرانی در پی آمده است که گفت واکل بن جرمه صافی میگویند من آن حضرت را ندانم شاید دست
من بدین آنحضرت بعد از آن بوی میگویم دست خود را پس می یابیم خوشتر از بوی مشک و بیزیرین اما سو و گفت
داود آنحضرت دست خود را پس ناگاه می یابیم دست می ناسر و زرا برین و خشم از مشک گفت سعد بن ابی
وقاص رضی الله عنه که آمد آنحضرت یکبار می عبادت من پس نهاد دست مبارک خود را بر جبهه من پس مسح
کرد روی مرا و سینه مرا و شکم مرا پس همیشه در خیال من افتد که می یابد سردی دست شریف دی صلی الله
علیه و آله وسلم بر جگر خود تا این ساعت پوشیده نماید که طیب آنحضرت شالی بود و تمام بدن خنک بود از احتیاق
و قبول او صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه در بیان طیب آنحضرت باید یاد دود دست شریف چه معنی دارد
نشان صحت بدن آنست که گرم و معتدل باشد پس این سردی نه آن سردی است که بواسطه سردی مزاج
و برودت طبیعت تنگ و عرق الوده باشد پس آنرا طبیعت ناخوش دارد بلکه ناخوشی از اعتدال مزاج
و عدم غلبه حرارت که طبع آن راحتی و توفیق دست و چنانکه از حدیث سعد بن ابی وقاص و احادیث دیگر
معلوم میگردد و فائز التوفیق و اما قدم مبارک دی صلی الله علیه و آله و سلم در وصف دی نیز در آتشده
شش القدمین چنانکه شش انگشتان آمده و لیکن تفسیر کرده است آنرا در مواهب نجای اصالح قدسین و در شائق
هر دورا معنی می گویند خمسان الاخصصین شخص برخصی از باطن قدم که نمی چسبد نیز من زو پای نهادن در الصراح
باریک گفت پای خمسان بضم حای سردی که انخص واد و اخافه باخصین از برای مبالغه است شدید انخص
آنکه پای او بسیار بلندی ماند از زمین کذا نقل من ابن الاثیر مسیح القدمین همواره دو پای منی لمسار که چرک و
پارگی و شکست و آزار می خورد و نیز میگرد و آب از آنها از جهت ملاست و در حدیث ابن ابی ناله
انچنین آمده و از ابی هریره آمده که چون آنحضرت پی سپید گردید من را راه میرفت تمام قدم منی بود و من را در
رواه البیضا و از ابی امامه آمده که گفت بود آنحضرت که بود مرا و انخص پی سپید گردید من را تمام قدم مرا و
ابن عساکر و ایشان مسیح القدمین را هم همین معنی دارد و گویند که علی علیه السلام را که مسیح گویند همین جهت
گویند که انخص می باشد و الله اعلم و نیز همانا در و ایشان وصف کرده است نه تمتع مسیح القدمین و درین

در
ان
قدم
مبارک

گفته اند که مراد آن سبیری قوت اعجاز است و فی الصراح کردی استخوان امر مفاسل که زوگانه باشد چون
 دو کتف در انوار خزان و اما قامت نریای دی ملی الله علیه واکه و سلم نهالی بود از باغ قدس و سرور
 از بوستان انس جل الله علیه واکه و سلم که کوته بود و نه دراز و با وجود آن مال بداند که بود و مانند او در حدیث
 آمده که کان یحبس القوم و یبع یبع را و سکون با و مریح متوسط القامت و در حدیث دیگر یطول من المرقوع
 و اقصر من الشنبه و دراز تر مرقوع بجبت میل بجانب طبل و کوتاه تر از شنبه بضم سیم و فتح شین و ذالی سجتین باشد
 نهانی یعنی بسیار و دراز از القامت و اضطراب قامت و در حدیث ابن ابی الاثره که کم کین الطویل المخطو بضم میم
 ادلی فتح میم یعنی نانی شده و کسر فتح میم و میم نیز آمده و بغین شده و بحجه یا جمله بر وزن اسم مقبول از
 باب تفعل نیز خوانده اند و در از نهایت درازی و لا بالقصر المتمد و نه کوتاه متمد و نه در و آه که در آمده باشد بعضی
 اجزای دی و بعضی این عبارات اثبات تصریح میکنند اما بسیار نه چنانکه لازم تو مسلم است و در حدیث دیگر کم کین
 بالطویل البان یعنی مخطو و طول که از همه جدا و دراز باشد و در حدیث علی رضی الله عنه آمده عیس بالذنب
 طولا و فوق الرقبه اذا جالس القوم عمرهم یعنی بنود که بسیار و دراز رفته باشد اخف و رجه بود یا عتبا بر میل
 بطول چون می آید با قوم چه پیشه ایشانرا و پشت و کوتاه می نمودند ایشان نزدی و در حدیث فاکشته آمده
 که چون تنه بودی و نه جبه بودی و چون در میان قوم بودی از همه بلند و سر فراتر بودی و منسوب بطول گشتی
 و اگر در هر دو طرف می بودی از همه دو بلند بودی و چون بقارفت میکردند منسوب بر پوششی و در مجلس
 نیز گفتن مبارک می بلند تر از همه بودی صلی الله علیه واکه و سلم و بنود مرا آنحضرت را سایه نه در آفتاب و نه در
 رماه و حکیم الترمذی عن ذکر ان فی نوادر الاصول و عجیب است ازین بزرگان که ذکر کردند چنانچه در حدیثی که
 از اسام آنحضرت است و نور را سایه نمی باشد اما لون آنحضرت روشن و تابان بود و اتفاق دارند بر چهره صاحب
 بر سیاض لون آن صلی الله علیه واکه و سلم و صفت کردند او را با بعضی و بعضی گفتند کان ابیض طبعه و در
 و جمال و لذت بخشی و در باری دیدار جان افزای دی صلی الله علیه واکه و سلم باشد یا اختراست از بعضی
 خالص بی تک که اگر از حق گویند و تفسیر کردند آنرا با بعضی که فاطمه نیست اما عمو و نه عمه و نه سمره بی
 اشراق و روشنائی خالص بیاض روی مرصع و همچو رنگ جش و مانند آن و در روایتی آمده و تحت سفید روی
 و تحت سیاه روی در شعر ابی طالب آمده که در پیش آنحضرت گفته فرادبعین مستقیق انعام بوجه لوشمال الیائی

بایان قامت نریای دی

بایان لون شریف

عصمت لارال بود و حدیث علی رضی الله عنه که او ابیض مشرب و از شراب خلط لونی بلونی دیگر است گویا ابیض
لونی نشانیده شده است لونی دیگر را در ادایا شرب بمرت است و در روایت دیگر تصریح نکرده ابیض
شراب بجزه یعنی سرخ سفید و بعضی از هر اللون را که حدیث انس آمده است باین تفسیر کنند و ظاهر آنست
که در بیان نیز و شرف است و در حدیث نسای از ابوهریره آمده که روزی آن حضرت صلی الله علیه
و آله وسلم در میان اصحاب خود نشسته بود اعرابی بوفادت در آمده از روی سادگی و محبت فریاد گفت این
ابن جبد که طلب کجاست و کدام یکی از شماست پس عید المطلب یعنی آنکه شمر شده است در عالم بحال و
کمال و در گرفته است عالم را و آواز جاد و جلالت او بر ساخته است حیثیت کمال او گوش خلایق را گفتند صحابه
نه الا مخراتق این مرد سرخ و سفید روی که بر فن خود بر بالشت از نکیه زده نشسته است اللهم صلی علی محمد و آله
و در حدیث جمال رضی القاموس از عرقین بگوئید که در روی دی سرخی در سفیدی باشد یعنی ابیض مشرب و
مرفق آنکه بر مرفق خود کینه زده باشد و در حدیث صحیح البخاری از حدیث انس آمده لم یس ابیض احق و سفید
احق معلوم شد و فی القاموس الامتیق ابیض الذی لا یخالط حمرة و لم یس غیر اللون و در وصف لونی شریف
اسم نیز واقع شده و حمرة بضم ر است بیان سفیدی و سیاهی و اسمی که گندم گون را گویند گندمی القاموس
و در مراح گفته حمرة گندم گونی و گفته اند که این ابیض مشرب جع میشود و عرب اطلاق میکند اسم را بر آن
و در حدیث دیگر آمده که ابیض بود که بیاض روی مال بسره بود و گفته اند که مشرب چون بشع باشد مشاب
اسم است ولیکن او نه یعنی است که سیاهی و روی سخت است چنانکه در حدیث ترمذی آمده لم یس ابیض
الامتیق و لا بالادام و از قاموس و مراح معلوم میشود که او نه یعنی حمرة و آدم یعنی اسم است و برین تقدیر
بقول دی و لا بالادام آدم شده و لا حمر مراد باشد و با آنچه گفته شد سبب گشت که مراد بسره است که ظاهر این
بود و مراد بیاض که اثبات کرده اند بیاض نما لای این حمرة است و بیاضی که نفی کردند بیاض خالص که آنرا
امتیق خوانند باین تقدیر سبب شد آنچه این حمرة گفت که حدیث کان اسم صحیح نیست زیرا که مخالف احادیث
است که در روی ابیض مشرب واقع شده و لا بالادام واقع شده و آدم اسم است معنی حمره و صحیح بیان
بیان و حمرة گفته که آنچه از جبد اگر بوی آفتاب و باد میرسد چنانکه روی در گردن و دست اسم بود و در حدیث
پوشیده بودی ابیض و این سخن را تصنیف کردند که آفتاب و باد را تا خیر بود و در بیان شریف معنی و تفسیر لونی
آن چنانکه انور المتجود که در حدیث این بابی الی واقع شده اشارت باین داشته یعنی آنچه بر نه و در حدیث

و سلم بسکون دو خاکی کبر و تواتر چه کنم سعی که ششی با سرعت است تخم رمل بفتح میم ششی بسرعت برداشتن
 پا و جنبانیدن کتفین چنانکه بهلوانان کند شش قسم نسلان که در دست سبک و در بدن کوسبک و نفس و از
 سعی سریع تر است و بفتح خوری بفتح قاف و هم که سکون را و از ای آنرا لطف مقصود و در آن رفتی است با نامل
 بشتم قفوی که پس پای از رفتن است تخم جری بفتح جیم و آن بر جستن است و در او ناله را اجازه گویند باین معنی
 است و هم تخم معنی خراشیدن و گردن افزاخن که روش مشکبک است و ازین چهار کلمه و افضل چون است
 که ششی آنحضرت بود صلی الله علیه و آله و سلم و در قرآن مجید که این قسم ششی را هیچ کرد و فرمود جواد الرحمن الدین
 میثون علی الارض هو انا طیب ریح و عرقه و فضله صلی الله علیه و آله و سلم یکی از لطایف است حبیب آنحضرت
 طیب ریح است که زاتی دی صلی الله علیه و آله و سلم بود بی آنکه استعمال طیب از خارج کند و هیچ طیب بدان
 نمیرسد آنکس رضی الله عنه رواست میگوید که من هیچ بوی خوش را و نه مشک و نه عنبر را خوشبو تر
 از بوی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دارم عاظم امر اقا طیبین فرمود سلی آمده است که گفت ما چهار زن
 بودیم نزد و عقیقه و هر یک از ما گوشش را بیک در طیب که خوشبو تر باشد از دیگری نزدی و استعمال می کردیم
 طیب را و او سیرید هیچ یکی از ما طیب عقیقه و استعمال نمیکرد و عقیقه از طیب بگریه این تند که مساس میکرد دست
 و زن را و مس میکرد و بدان محبه خود را و خوشبو ترانه همیاد چون هر دو ای آن طیبی مردم می گفتند بوی کردیم
 هیچ طیبی را خوشبو تر از طیب عقیقه گوید این زن که گفتم رفوزی بجنبه که گوشش میگویم در استعمال خوشبو
 و خوشبو تر از ما سبب این چیست گفت که نزد او در مابری و زن آن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و شیری
 آلوده بزه که بر اندام بر آید پس آدم من نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و شکایت کردم ازین بیماری که
 علاج کند گفت جامه از تن بر کن پس بر بنه خدم و نشستم پیش وی صلی الله علیه و آله و سلم پس و میرا آنحضرت
 بر دست خود گذراند دست مبارک را بر پشت من و شک من پیدا شد برای من این طیب از آن روز طه الطاهر
 فی محبه الصغیر آمده است مردی میگوید که خوشتر خود را بخانه خود فرستاد طیب را بخت پیش آنحضرت آمد تا
 چیزی عطا کند چیزی حاضر نبود پس شیشه طیب را و طیب انداخت روی پس پاک کرد از حید شریف نمود چیزی از عرق
 در شیشه انداخت و گفت نمیدار درین شیشه طیب و بفرما اگر طیب کن باین پس بود از زن چون طیب میکرد آن
 می بود بعد ایل سرت از او نام کردند خانه ایشان را است طیبین و آنرا نشاند که در آمد آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم و رفوزی در خانه را و قبله میکرد و عرق کرد و بود آنحضرت که عرق بسیار میکرد و در او آب بسیار بود و من کلام طیب

بیا این طیب است و چون و فضیلت است

بول و ناطق و ادراک و فاعل میشدند آن بوی خوش مطلع نمی شد بر آنچه بیرون می آمد از وی هیچ بشری دانر عاقل شده
آمده است گفت مرا حضرت را که نمی آید متوجه دارم نمی بینم از تو چیزی از پیدری فرمود که آیا انداخته بودی عاقل شده
از وی فروزی بر آنچه بیرون شده انداز اینها پس دیده نمی شود از آن چیزی در طبیعت از بعضی مهابه که گفت صحبت و ششم
من آن حضرت را در سفری پس چون خواست قضای حاجت را در آن مدور و گاهی پس قضا کرد حاجت را پس بر آمد من
آن مکان را که بر آمد آن حضرت آن آن پس ندیم مراد را اثر ناطق و بول و دیدیم در آنجا کلوخ پس گرفتیم آنهارا و باقیمانده
با یک طبله قاضی عیاض رحمة الله علیه و در آن گفت که تحقیق رفتن اندوهی از اهل علم بطاعت حدیثین از آن حضرت
و اینست قول بعضی اصحاب شافعی و ابوالر اشاعه کرده اند بسیاری نوشته است و در ام ایمن که حضرت
میکرد آن حضرت را در درنده شهاب و سخت سر را آن حضرت قدسی می نمودند که در آن بول مبارک شوی در آن قدح
بول کرده بود چون صبح شد فرمودم ایمن بر بر آنچه در آن سفال است پس یافتند در آن چیزی گفت ام ایمن
و در آن نوشته فرمودم و خودم آنرا پس خندید که در آن حضرت و آنرا که پس فرمودی که در آن نوشته و در آنکه شکم تو
برگزیدار دیگر زنی بود که نام وی بر که بود و نیز خندید که در آن حضرت را پس بخورد بول را و فرمود آن حضرت
آن حضرت یا ام یوسف بجا نشوی هرگز پس بجا می شد آن زن هرگز نگر همان بیماری که در آن روز از عالم فوت و در
بعضی روایات آمده است که مردی بول آن حضرت را خورده بود پس بوی خوش پیدا می کردی و از او لادوی
آن چند شب و در راهب و نمایان دور وایت نمیکرد وایت است که در دم تبرک می کرد و بول در آن
صلی الله علیه و آله و سلم را بول نمیکردند اما در سیت آن و اما شرب و دم نیز که در آن شده است از سما به خوردن
آن یکی آنکه عجمی می است که در آن حضرت را پس بیرون بر خون را و فرود آورد و شکم خود پر سپید آن حضرت چکار
کردی خون را گفت بیرون بروم تا چنان کنم که آنرا بخورم که خون ترا بر زمین بریزم پس چنان کردم از آنکه خود
فرمود تحقیق عذری که روی فلک پادشاهی نقش خود را یعنی نام مرا من و ملا داده است که چون بروج آن حضرت
روا حد بگوید حاجت او را الله این زمان پدر او سعید خدر رضی الله عنه تا آنکه سعید ساخت آنرا گفت و بنیاد
خون را از دهن گفت لا اله الا الله هرگز نریزم خون آن حضرت را بر خاک پس فرمود آن حضرت صلی الله
علیه و آله و سلم هر که بخورد و ببرد از اهل بیست تبرک و سیدی این مردان عبد الله بن ابی بنی هاشم
که حیات کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را پس او را خواهر او گفت غایب کن این را و مرا بیا که
نه بهر در دنیا پس ندیم آن را که پر شده خوان آن مکانی یافتیم پس گفت آن حضرت دای ترا از هر دم و دای ترا

در آنجا که بول می خورد

در آنجا که بول می خورد

جامع وقاضی عیاض در شفا از عائشه آورده رضی الله عنها که گفت ندیدم من فرج رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم هرگز در روایت دیگر آمده که نه آنحضرت از عائشه دیده و نه عائشه از وی و آنحضرت وصیت کرد به علی رضی الله عنه که نشود در جزای تو یا پدر که نظر نیندازد کسی بر من که نه منید بیند یکی عورت را مگر آنکه ناپدید گردد هر دو چشم وی این کمال قوت و مانی اوست و ثبوت روحانی آن حضرت خود آن چنان بود که آسمان را از سوکت باز میداشت بلکه بر صفات ترکش میر و چنانکه از روشش بود از غروب که در احادیث آمده است ظاهر میگردد و این جمیع بخت و اعتماد راست که پیش و تنعم آن حضرت در ماکل و طاع آن بود که هرگز سیر نخورده و بنان خوف داشت فرموده ثبوت و قوامی بدن درین مرتبه یکی از معجزات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که بر او باب فهم در کمال است آنست که بود حسن و جمال و صفات و از این لایون و خوبی روی و عیال و مرتبه که در کمال و معلوم و طبع که کسب عادت حسن و صفات تنعم در آن می افزاید آنچنان بود پس معلوم شد که این بود و کار عالم دیگر برون دایره عادت و اسباب صلی الله علیه و آله و سلم و آنحضرت از احتلام فقط بود و وصیت از این عباس که گفت نماز نشد هیچ پیغمبری هرگز و احتلام از شیطان است رواه الطبرانی ۱۱ در حدیث متفق علیه که است که در وی یافت آنحضرت در غیور در مضان و حال آنکه آنحضرت جنب می بود از غیر احتلام پس غسل میکرد و در زره میبهرشت و ظاهر از این عبارت و تفسیر غیر احتلام معلوم میگردد که احتلام بروی صلی الله علیه و آله و سلم جایز باشد و الا نشان کردن آنرا فایده نبود و در جانش آنست که بنا را نشان بر مردم جو را است و این قید اتفاقی است و بیان حاقه است یعنی غسل آنحضرت از جامع بود نه از احتلام نه بر اگر احتلام بروی جایز نیست و اگر نه یعنی باشد لازم آید که در جایب احتلام غسل نمیکرد و این فاسد است و فرمای گفته که صحیح آنست که احتلام اگر مختار جایز نیست چه احتلام از شیطان است و آنحضرت از آن معصوم بود و در احتلام در حدیث سیام و حدیث انزال است می و بدین خبری در خواب و این نه شیطان است و آنچه شیطان است و بدین خواب است و قاضی عیاض گفته که آن از حجت بعد از جمیع کثرت اجتماع ما بود و کلمه در حدیث طبعی از طریق امام اهل بیت نبوت که شکی نیست با ما این که امام هجرتی حسن و امام شریعت حسین سلام الله علیه هر یک است بر بیان علیه شریف و در بعضی روایات که آمده است که گفت امام حسن سوال کردم خال خود را که پدر من را می مالید است از جمله آن حضرت و یک و دو صفات علیه شریف و این اسید و شتم که وصف گفته ای از آن چیز را که مشکلی شوم من بدان تنگ که آن یعنی بدانم که چیزی از علیه شریف در من باشد و خودی سلام الله علیه شریف بود

در حدیث متفق علیه که است که در وی یافت آنحضرت در غیور در مضان و حال آنکه آنحضرت جنب می بود از غیر احتلام پس غسل میکرد و در زره میبهرشت و ظاهر از این عبارت و تفسیر غیر احتلام معلوم میگردد که احتلام بروی صلی الله علیه و آله و سلم جایز باشد و الا نشان کردن آنرا فایده نبود و در جانش آنست که بنا را نشان بر مردم جو را است و این قید اتفاقی است و بیان حاقه است یعنی غسل آنحضرت از جامع بود نه از احتلام نه بر اگر احتلام بروی جایز نیست و اگر نه یعنی باشد لازم آید که در جایب احتلام غسل نمیکرد و این فاسد است و فرمای گفته که صحیح آنست که احتلام اگر مختار جایز نیست چه احتلام از شیطان است و آنحضرت از آن معصوم بود و در احتلام در حدیث سیام و حدیث انزال است می و بدین خبری در خواب و این نه شیطان است و آنچه شیطان است و بدین خواب است و قاضی عیاض گفته که آن از حجت بعد از جمیع کثرت اجتماع ما بود و کلمه در حدیث طبعی از طریق امام اهل بیت نبوت که شکی نیست با ما این که امام هجرتی حسن و امام شریعت حسین سلام الله علیه هر یک است بر بیان علیه شریف و در بعضی روایات که آمده است که گفت امام حسن سوال کردم خال خود را که پدر من را می مالید است از جمله آن حضرت و یک و دو صفات علیه شریف و این اسید و شتم که وصف گفته ای از آن چیز را که مشکلی شوم من بدان تنگ که آن یعنی بدانم که چیزی از علیه شریف در من باشد و خودی سلام الله علیه شریف بود

در حدیث متفق علیه که است که در وی یافت آنحضرت در غیور در مضان و حال آنکه آنحضرت جنب می بود از غیر احتلام پس غسل میکرد و در زره میبهرشت و ظاهر از این عبارت و تفسیر غیر احتلام معلوم میگردد که احتلام بروی صلی الله علیه و آله و سلم جایز باشد و الا نشان کردن آنرا فایده نبود و در جانش آنست که بنا را نشان بر مردم جو را است و این قید اتفاقی است و بیان حاقه است یعنی غسل آنحضرت از جامع بود نه از احتلام نه بر اگر احتلام بروی جایز نیست و اگر نه یعنی باشد لازم آید که در جایب احتلام غسل نمیکرد و این فاسد است و فرمای گفته که صحیح آنست که احتلام اگر مختار جایز نیست چه احتلام از شیطان است و آنحضرت از آن معصوم بود و در احتلام در حدیث سیام و حدیث انزال است می و بدین خبری در خواب و این نه شیطان است و آنچه شیطان است و بدین خواب است و قاضی عیاض گفته که آن از حجت بعد از جمیع کثرت اجتماع ما بود و کلمه در حدیث طبعی از طریق امام اهل بیت نبوت که شکی نیست با ما این که امام هجرتی حسن و امام شریعت حسین سلام الله علیه هر یک است بر بیان علیه شریف و در بعضی روایات که آمده است که گفت امام حسن سوال کردم خال خود را که پدر من را می مالید است از جمله آن حضرت و یک و دو صفات علیه شریف و این اسید و شتم که وصف گفته ای از آن چیز را که مشکلی شوم من بدان تنگ که آن یعنی بدانم که چیزی از علیه شریف در من باشد و خودی سلام الله علیه شریف بود

میگردان سرخش میکرد آنرا بخشی برای خدا یعنی عبادت میکرد و آنرا چه دی صلی الله علیه و آله و سلم
 در هر وقت و هر حال در عبادت بود اما امر او اینجا خلاصه است که بی واسطه حق اهل حق خلق حق نفس است
 و بخشی دیگر برای اهل و عیال وادی حقوق ایشان از غفلت و بیاسطه و مباشرت ایشان بخشی برای نفس خود
 اما حق دی از استراحت و نوم و استراحت آن پس از آن بخش میکرد و بخشی خود را میان مردم و شرک میگردانید ایشان را
 در آن پس چیریدند و انداخته او را صاحب بجاهاست عامه میرسانیدند و انداخته مجلس شریف را به سوی ایشان یعنی
 اول بواسطه فائده خواص میرسد و ثانیاً بواسطه ایشان میماند میرسد و خیر و نی کردن آن حضرت و نگاه نمیداشت
 اندر مردم چیز را از فواید و فواید یعنی آنچه مناسب حال و استعداد ایشان بود و بود از سیرت شریف و عادت کرم
 دی صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را اختیار و اختیار اهل نفس و علم و صلاح و شرف باذن یعنی اذن میکرد و ایشان را در این
 در آمدن و حضور مجلس شریف مقصود میگردانید و قسمت کردن بر قدر فضل و مرتبه ایشان و درین یعنی هر که بین
 مقصود میگردانید و تری بود و نصیب دی از رعایت و رعایت و از ترشتری بود و شافل میگردانید و عمار حاجات
 مردم و تفصیل مقاصد اصحاب و مشغول میداشت ایشان را در کاری که اصلاح حال ایشان بدان بود و میگردانید
 ایشان را به سوال کردن از حضرت دی و خبر دادن بخبری که باید و میسر بود و باید که برسانند یعنی می شناسد که
 حاضر است از شما یا کسی که غائب است و میسر بود برسانند شما را حاجت کسی را بگویند و اندر ساند دی حاجت خود را
 فائده و هر که برساند سلطان حاجت کسی را که نمی تواند خود را رسانند ثابت و از خدا تعالی رقم اندر دریافت
 دگر که در ده می شد و آنرا حضرت مگر آنچه احتیاج است بآن و در میان دین را آنچه اصلاح کرده شود بدان حاجات
 و در کورتی شد و در نیم شریف دی را آنچه لایق است و فائده نیست در آن دی در آمدند طایبان علم خبر هر که
 دی یا فائده نصیب خود را از آن دیرون می آمدند از مجلس شریف را نمایند و بر خیر بخت علی وادی که حاصل
 میشد ایشان را از حضرت دی صلی الله علیه و آله و سلم گفت امام حسین رضی الله عنه پس سوال کردم پدر خود را از خیر
 آن حضرت یعنی از منزل شریف که بیرون می آمد و با صاحبی نشست چکار میکرد گفت کان رسول الله صلی
 الله علیه و آله و سلم بخیرن لسانه الا فیما بعینه بود و بخیر خدا بسته میداشت و نگاه میداشت زبان خود را اگر در
 چیزی و در سختی که فائده میداشت و نشود می گردود و لفظ بخیر آن که از خیر نیست یعنی گنجینه نهادن مال ایشان
 است که زبان شریف دی در رنگ کلیدی بود و بزرگش دل دی که به اتفاق و عارف الا بال بود و آنچه میسر میکرد
 است از آنرا می کشاد و اگر نه در بسته میداشت و تالیف میکرد آن حضرت قلوب ایشان را از نگاه شیدا از رسیدن

دی خدایت میکرد که وی را زنی میشد خوشحال میگشت و هر که پیشین میگذاشت با حاجت می آورد و نزد
دی میبرد و بر آن ناگس خود بر میگشت و برینى حاجت آنحضرت تامتی که او بر میگشت و برینى حاجت
دی که سوال میکرد از آنحضرت و درینوقت حاجتی رونیکر داد و اگر حاجت دی و اگر فرضاً چیزی حاضر
نی بود یعنی خوشحالی و دجوی باز میگردد و شریح این سخن در باب اخلاق شریف و در وجود و صفاتی آنحضرت
ظاهراً آنکه هر که ده بود و درم را خوش خلقی و بی هر کس را بجای برگشته بود گذشته بوده اند هر نزد وی در حق
برابر که در حق بی یکس زد گذشت نیکر و بود مجلس علم و علم و حیا و صبر و امانت و بلند کرده نمی شد و در
آواز و با ذکر کرده می شد و در حرام و سخن ناشائسته ظاهر و شایع گردانیده نمی شد و ملاقات مجلس یعنی اگر فرضاً
از کسی دینی و ناشائسته و بشیرینی واقع می شد می پوشیدند و ششتر میگذاشتند و همه اهل مجلس متذلل و تسامی
و متواضع بودند و تفضل ایشان در تقوی بود هر که متقی تر فاضلتر و تواضع بودند با یکدیگر و توفیر میکردند کبیر را
و درم میکردند و صغیر را و تیار میکردند و تمام از او رعایت میکردند و غریبان را صلی الله علیه و آله و سلم و رضی الله تعالی عنهما
باب دوم در بیان اخلاق عظیمه و صفات کرمیه آنحضرت صلی الله علیه و آله
آله و سلم بدانکه خلق بفرغم خاسیرت باطن را گویند خلق بفتح خاصیت ظاهر را خوانند و فی القاموس اخلاق
الغنیة و السکون السیمه و الطبع فی الصراح خلق خوی حسن خلق گاهی یعنی حاجت و ناز و روی حسن
اخلاق را با خلق آید و لیکن معنی آن عامتر است از آن خلق آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مقصود بر آن نبود
بلکه در جمیع رفیق بود و بسلمان و دشید و غلیظ بود و بر کفار و معنی خلق نزد عقلا و بلکه الهیست که ما در میگردد
بآن افعال بسبوت و آسانی و این را بیانی است که در کتب مقولات ذکر کرده شده است و اختلاف است
در آنکه خلق عزیز نیست که پیدا کرده است خالق تعالی هر کس را بر آن یا کتبیه است که بنده آنرا کسب یا نعمت
حاصل تواند کرد و بعضی بر آنند که عزیز نیست از جهت حدیث ابن مسعود رضی الله عنه که گفت آنحضرت صلی الله علیه
و آله سلم قسمت کرده است خدا تعالی میان شما اخلاق شما را چنانکه قسمت کرده است از زان شمارا که الهی جاری
و فرمود اگر خبر داده شوید شما که کسی جنبه از جان خود و قصدین کنید آنرا و اگر خبر داده شوید که روی بر آید از خوی خود
قبول نکنید و این مبراست از استبعاد غیر خلق و الا هر دو لامکان و قدرت الهی کائن است و تحقیق آنست که در
تفاوت اند و آن در بعضی حرم بعضی اخلاق چنان غالب و شدید است که کسی را که تغییر نیست و الا آن لا ان
ما سر است بجا بهت در ریاضت حاکم تا محروم گردد و بعضی اخلاق ضعیف است و بر ریاضت خوی میگردد و بعضی از

بلی از
(مهر)

مستخرج
از

در ختم گرفت چشم بگرفت قرآن یعنی رضا را و با هر آنکی و امثال آن دستخط او بخواهی وی دار رکاب آن بود
 و این ناظر و برین معنی است که گفته و در عوارف المعارف گفته که حاد عاقله نیست که قرآن مذهب اخلاق دی
 صلی الله علیه و آله و سلم بود و بیان کرد این را حضرت شیخ بیانی طویل که فاضلش آنست که بعد از خروج شمس طایف
 از حضرت و غسل و تطهیر قلب شریف از آن گذشته شد نفس زد که دی بر حد نفوس بشری و باقی داشته شد صفات
 اخلاق بشری در آن ناظر و آن باعث تنزیل آیات قرآنی برای منع انصافات و تادیب و تهذیب نفس نبوی گشته
 موجب برت خلق و مذهب اخلاق است که اہمات آن صفات و نفوس ایشان بمرتبطت و کثافت ثابت در این است
 کرد چنانکه در نوشتن بیاد و کثیف بود از اضطراب و باشد از جهت حرکت نفس بطور صفاتش و در تباطلی
 که میان قلب و نفس است چنانچه جنبه نفس شریف نبوی و تنبیه شکسته شد و ندان شریف و سیلان کرد و چون بر روی
 مبارک وی و فرمود و کیفیت صلیع قوم حضور و صبر و بهر حال و بهر حال پس فرستاد خط بیانی لیس کن الا امری الا یہ
 پس پوشید قلب نبوی لباس اصطبار و آرد بعد از اضطراب نبوی قرار پس موع شد نزول آیات و ظهور این
 صفات حاد را و اوقات و صفات مذهب گشت اخلاق نبویہ قرآن نیست معنی اول عاقله کلان خلقه قرآن
 انہی نیست کلام شیخ صاحب حوار و شاکر که معنی دیگر موافق را این نیز گفته باشند در مقام برانداز علم و دانش
 و فهم و دباس حقیقت آنست که هیچ فهم و هیچ دباس حقیقت تمام آنحضرت و مکتب مال دی عظیم صلی الله علیه و آله و سلم
 و سلم چنانکه است نزد یکس او را چنانکه او نیست بفرستادند خدا را چون وی همیکس نشاخت و دیگر که
 در درک حقیقت آن تکلم کرد و گویا معنی علم مشابہات کرد و با علم تار و لی الا الله صمیمت جز خدا نشاخت کس قدر
 قدر آنکه کس خدا را هیچ نتوانستند و چون مقام وی از همه بالاترست دریافت آن فوق انہام باشد صمیمت
 تر از چنانکه نوی بر نظر کنانید و بقدر دانش خود هر کسی کند ادراک و در تحقیق معنی عظیم گفته اند که عظیم آنست
 که در حیطه ادراک بیرون بود اگر محسوس است از حیطه ادراک با هر بیرون بود چنانکه خلیل بزرگ که احساس
 با هر آنرا احاطه نتواند کرد و اگر محسوس است ادراک عقل بدان محیط نتواند شد چنانکه ذات صفات الهی تعالی و تقدس
 پس چون و تعالی اخلاق آن حضرت را عظیم خوانده و فضلی که او را داد عظیم گفته احاطه عقل از ادراک کن آن قاصر باشد
 و با تمام قدرت که آفاق است بر آنکه نیامد و الله و سلامه علیهم بر اخلاق حمیدہ و صفات حسنہ فیر و مقلوہ
 اند و کسب دریافت را در حصول اخلاق و ایشان را سبب نیست و بشی از خود و ماسد انبیا که بجمع اخلاق
 عظیم و صفات حمیدہ اگر است و میراسته آمده است بعلیت تعلیم و ادب و او را چه حاجت بود که او خود را آغاز آمد و در ب

صفت
 و قیله بمهر لوجت
 تطہیر از اول خلقت
 تطہیر از اول خلقت
 و قیله بمهر لوجت
 قلب او لیس با
 قرآن صلیع
 اصل حقیقت

و تغییر و تبدل را اگر در سر پرده غرت راه نیست و بعضی احکام و آثار و جلیست بشر را ظهوری نبوده مگر احیاناً
و گاه گاه و در مواضع مخصوص بود که قیاس مذکور را و از وسایع بیان نتوان ساخت و رب الفوت و اند جل جلاله
که در آن موضع نیز در کدام شهود عقلی بود صریح او بر تر از آنست که آید بخیال و در همین قصه غره اصرار است
که چون شکسته شد دندان مبارک عروج شد بر شریف و روان شد خون بر و گوشت و دشت و آمد بر صاحب
و گفته اند ای کاش دعای کردی بر ایشان تا سزاوار کار خودی یا فتنه فرمود فرستاده شده ام نه آن توان لیکن
فرستاده شده ام خلق را بجهاد خوانده و حجت کشیده ایشان را و فرمود اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون و در اینجا خود
کمال صبر و علم است و در اینجا جزع و اضطراب کدام است پس قول شیخ رحمته الله علیه که گفت نفس آنحضرت حرکت
کرد و اضطراب نمود و بی صبری کرد پس به نزول این آیت لباس اصطبار پوشید و بعد از اضطراب بقرار گیران
حال و قال این مسکین از اطلاق این نقطه متحاشی است اگر چه بقاعده علم و اساس قیاس است و دست
نماید و نیز گفت صاحب عمارت رحمت الله علیه که در نیست که قول عائشه ثکان خلقه القرآن در آن جزئی ثانی
و ایامی حقیبوی اخلاق را بناید باشد لیکن احتشام کرد یعنی میخواست عاقلانه معنی الله عز و جل را گوید که اخلاق
آنحضرت اخلاق الهی بود و لیکن احتشام کرد عائشه حضرت اکبر را که گویند خلق با خلق الله پس گویند و انهم یقول
خود و کان خلقه القرآن از حجت استیجابات جلال و سر حال لطیف مثال این از و فروع کمال ادبیات معنی الله
عز و جل او خلقت بسیار عظمی اخلاق عدم تنهایی آن و بعضی گفته اند که نباید معنی قرآن غیر تنهایی است همچنین
استاره انوار و آتش جلیله و اخلاق آنحضرت غیر تنهایی مانده و در هر حال از احوال تنبیه می شود و از سگانه اخلاق محاسن شمر
و آنچه افاضه میکند گفته تعالی بر وی از عمارت و علوم که نمیداند آنرا جز دی تعالی پس تعرض بجهت حجتی است
و اوصاف حمیده وی تعرض است بر غیر بلکه نه مقدر انسان و از حکایات عادی است و ممکن است که گفته شود
مقصود تشبیه خلق آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بقرآن در آنکه مشتمل بر آیات و تشابهات که ممکن نیست در یک
و تاویل آن همچنین ممکن نیست در ک حقیقت احوال شریف چنانکه بیان یابد الله اعلم و بعضی از عارفان
را از حدیث از نبیان علی قلی بر سبند که حقیقت این معین و اسناد این چنین بجهت وی چیست پس گفت
آن عارف آن رسالت کن غیر قلب سهل الله و هدیه ثقلت ما عرفت گفت ای سائل اگر آن قلب دیگر و غیر
دی غیر قلب رسول الله صریحی گفته اند که بیدار است اما اینجا که غیب بعین است از غیب هم ننوانم زد و شرح
این حدیث در رساله مرجع البحرین کشاده و پیا کرده شده است اینجا باید نگریست نعم بر آنحضرت بسلامت رسولی

بحد قدرت تعلیقات و تبدیلات و ارومی گشت که از عالی بجائی میگزوانید و تا سمیعت و منسوخیست احکام
 نیز فرغ آنست و وی در هر حال همیشه و در ترقی و کمال بود نقصان تنزل بجائی عظیم دمی راه ندارد
 و لیکن بعضی احوال فاضله و عالی تر خیا که انبیا همه کامل و معصوم و با وجود آن فضلنا بعضی مصلی بعضی و
 اعمال و طاعات و عبادات آنحضرت نه همه بر کمال و تعلیم و محض تشریح بود ولی آنکه در نفس شریفه و
 صله الله علیه و آله و سلم از ان انوار و آتشا رسید اگر و در مقامات آن همه موجب محض و اصطفا و
 احتیاج بود و کسب و ریاضت را در آن مدخلی نه ولیکن بر و ز سر را در ظهور انوار در لیل و نهار تشریف برد و داد که تا توانست
 و متوازیست و کفیل حصول همه کمالات و متضمن بر و ز همه انوار نزول قرآن و تعلیم و تادیب حرم و ادا نمودن
 آگهی بود اما نهایت خاصیت نفس و بیشتر طبع که ناظر یا ثبات اخطا و نقصانست خوب نیست اگر مراد تمیز
 نوعی آنرا گانیدن و جبر و اساقین است بحجت عروض قرنی بحجت استغراق و مقام عالی از ان چنانچه در
 استغفار آنحضرت و طریقان نیسان بروی گفته اند مراد در اندیشه صورتی داشته باشد اما اطلاق تهنید و
 اصلاح که بمعنی از سابقه آلائش نقصان و فساد دارد مناسب نیست فی القاموس ندیده و نقطه و انقا و اخلاقه
 و اصلاحی و فی الصراح تهنید پاکیزه کردن ریح مندر ای ظاهر الاخلاق و بالجملة حاصل بر علی و اکمل مرتبه کمال
 و اعتراف می نمود که حقیقت حال اقرب ادب و احوال است و الله الموفق و صل و چون بود خلق آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم از علم الاخلاق بوش کرد خدا تعالی او را بسوی کافه ناس و مقصود نگردانید و رسالت او را بر
 ناس بلکه عالم گردانید حرم و انش و بلکه بر حرم و انش نیز مقصود نگردانید تا آنکه عام شد تمامه العالمین را پس هر که از عالم
 پروردگار است و محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسول اوست و چنانکه ربوبیت حق شامل تمامه اهل عالم است
 خلق محمدی نیز شامل است اینچنین تفکر در است صاحب او ایستد از بعضی علماء نظام و گفته که این
 مصیبت است از بعضی بآنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مرسلست بسوی ما که نیز خیا که جماعه بآن فرستادند و دلیل
 ایشان از کتاب قول حق تعالی است لیکون للخالقین نذیرا و العالمین شامل تمامه عقلاست و از سنت حدیث مسلم است
 از ابی هر داکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود و رسالت الی الخلق کافه یعنی گویند بر مسلت بعضی ملایک و گویا
 مراد از این بعضی ملایک را ضعی باشد و چه تمیض ظاهر نیست چه دلیل عام است و قول حق تعالی و ما ارسلناک الا کافرا للناس
 دلالت بر تمیض ندارد و چنانکه در هیچ نماز و در مفهوم القلب آیه است و الا لا نرم که بسوی حرم نیز نباشد و این
 خلاف اجماع است بلکه ذکر ناس بحجت است که مقصود از آیه نفی قول تمیض رسالت بر بعضی ناس چنانچه در علم بود است

صل

چون بود
خلق آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم

بمقتضای رسالت آنحضرت برب و همچنین کریم یا ابراهیم اناس انی رسول الله اکرم حیات و خدا عالم میگوید بنده
 مسکین نبته الله علی طریق الحق و البصیرة که بعضی متقین انرا بل بصیرت گفته اند که محمد رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم مبعوس بنما را جزو عالم است شامل حیوانات و نباتات و جمادات و لیکن ارسال با عقل از برای
 تعلیم تکلیف و تشریع و انذار است و غیر ایشان بنا بر افاضه و ایصال بنا بر کمال که لایق حال ایشان باشد ضمیمه
 جمیع عقلا در قول و یتیمالی و ما را رسانک الارجحة للعالمین بر طریق تعلیم شامل است و سلام جمادات بر آنحضرت
 بقول ایشان السلام علیک یا رسول الله و ارسالت بر رسالت دی صلی الله علیه و آله و سلم اشیاء شکر فی حق
 چون کند ای ابر یا رب که اگر خدا و گریه هم پرورده نیست و ای غنی عروس باغ در پرده نیست و آخرای باوصیا
 این همه آرد و نه نیست و و اگر گویند که لازم رسالت و ولایت امر و نبی و تشریع و انذار است و فرج آن بلاء که گریست در آن
 گفته شاید که در شب اسری باشد پوشیده نماند که مقتضای شیب اسری و بی ندانند بلکه احتمال تمام اوقات دارد از حیث
 نزول ملک که بر آنحضرت در اوقات دیگر نیز چنانکه جن را دعوت کرد و وجهی مقتضای جن مذکور در قرآن از جهت تنوع
 ترو ایشان باشد و خدا عالم در ملاک نهی و انذار نخواهد بود زیرا که از ایشان معصیت نمیکند چنانکه فرمود لا یستغفرون
 یا قول بهم با حرم یعلمون و لذا عالم ملکوت را عالم امر گویند که آنجا منی گنجایش ندارد و منزل ملک که بر جبرئیل
 بر آنحضرت نازل میگردد است و احوال و اوقات انبی صلی الله علیه و آله و سلم آمده که جبرئیل آمد با وی فرشته
 بود و صبح نام که در ملک است بر عهد نهان فرشته هر فرشته از آن بعد نهان رسد و در باب فضائل قرآن و فضل فاطمه
 الکتاب و خاتم سور و بقره آمده ملک فرود آمد که جبرئیل گفت که این ملک است که هرگز بر زمین نیامده مگر امروز
 بر ما ان الله و اخبار آمده که صبح و شام بر قمر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بتعلیم و هدایت و تشریع فرود آید
 پس در زمان حیات نزد حضور شریف چنانی آمده باشند و صل در بیان عقل کامل و علم شامل آنحضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم تحقیق دانسته شد از آنچه مذکور شد که اخلاق شریف نبوی اعظم و انعم و اکمل اخلاق است
 و اصل منبع و نشأ آن عقل است که منبع می گرد و از وی علم و معرفت و تشریع می شود و قوت را وجود
 قطنه و اصابت فکر و نظر در عواقب و مصالح نفس و مجامید شهود و حسن سیاست و تدبیر و دانش و فضائل و تحریب و ارکان
 و اخلاق کرده اند مردم و حقیقت عقل و کلام در آن بسیار است در قاسوس گفته عقل علم بصفتان اشار از حسن و قبح
 و کمال انفعالن آن دین علم از غرات و تباکی عقل است و عقل قوتیست که بیدار و نشأ ما این علم است که گفته میشود
 عقل بر سبب عمده انسانی و مادی و حرکات و سکانات و این نیز از آثار و خواص خلقت حق است که گفته اند آن نور

صل در بیان عقل و علم

رومانیت که بوی دریافت میشود و علوم ضروری و نظریه و استبداد وجودی نزد اقبالیان و لاداست تارفت
رفته و با جده می شود و نموی پذیرد تا کامل میشود و نزد بلوغ و بودگان حضرت در کمال عقل و علم و مرتبه که نرسید
از این پیش بفرستی جزوی و جبر است عقول و انکار در بعضی و آنچه افامه کرد و بر دی پر در کار و هر که تنج کرد و کار
احوال و حایه صفات و محاسن احوال و احوال و مطالعه کن جواح الکلم و حسن شمائل و دیایح سیویاست نام
و تقریر تلخ و تقاضا و ادب جلیل و تقریریه شیم حمیده علم دی مکتب ساد و و صف نزل و سیر احم حالیه و احوال
ایام ماضیه و غریب اشغال و بیان احوال او را و تدریجی و عرب را که مثل و حسن شاد و در صاحب طبایع متناظر
و تبا و در چه از جمل و جهاد نادانی و شفا بودند چه مقدار تحمل کرد و در جفا صبر کرد و بر این ای ایشان و بچه
فایت رسید و در علم و عمل و حسن اخلاق و اعمال و احراز سعادت مبداء و مال و چگونه اختیار کرد و مشاور
بر نفسا خود و گفنا شنیدند طلب رضا و ادا و اطاعت و دوستان خود را یابند که در چه مرتبه بود عقل کامل و علم
شمال دی صلی الله علیه و آله و سلم و این همه بی سابقه تعلیم و علم است و مهارت و ملازمت کتاب و بیاطاله
کتب تقدیرین و جلوس با علما اهل کتاب بود بیست نگارن که یک کتب نرفت و خط نوشت و آنچه مسکله آموزد
در پس شد و هر که مطالعه کند احوال شریف او را از اجتهاد انساب و بیبید که چه تعلیم کرده است او را و پر و کار
و فاضله کرده است بر علوم و اسرار ما کان و ما یکنون بصورت حاصل شود و او را علم به نبوت ادبی شوب
و شکوک و ظنون قولی تعالی و ملک المکن تعلم و کان فضل الله علیه و آله و سلم و صله و کماله
و به بن مینه که نامی الله خیری علامه صدوق صاحب کتب و اخبار بوده گفت بهفتاد و یک کتاب
از کتب قدرا خوانده ام و یا فتم در جمیع آن کتب که حق سبحانه و تعالی تمامه نام از آن خواندنیان تا انجام آن از
عقل در جنب عقل محمد صلی الله علیه و آله و سلم مگر مانند ذره از ریگستان دنیا و محمد راجح ترین مردم است و عقل
و فاضل ترین ایشان در رای رده ابو نعیم فی الحلیه و این محاسن فی تاریخ و در عوارف و اهل کمال و در بعضی علماء
که عقل هر صد جز است و دونه از آن در محمد است و بجز و از آن در تمامه همان گفت بنده مسکین رفته شد
و ثبات و یقین اگر می گفتند که عقل هزار جز است نه صد و دونه از آن در محمد و یکی از آن در تمامه مردم
گنجایش داشت چه بر گاه بی نهایتی کمال او ثابت شد هر چه گویند رواست اینجا اگر سینه ماسدان بسوزد
حول اهل نریغ بشکند چه توان کرد و اما اعطیات و انشا که بود الا تیرا بیات شاه سل شفع المم خواهد
و کون و نور بی حبیب خداست نام و مقصود و ذلت است و اگر با هر طفیل و بنظر نور است و اگر با هر طفلی

هر کس که بود در امکان بر دست ختم و بر خستی که داشت خدا شد بر تمام یو بر داشت از طبعیت امکان قدیم
که آن تو اسری جیده است من السید الحرام و تا عرصه و جوب که اقصای عالم است و کما نجامه جاست
جست دنی نشان نه نام و سرسیت پس شگرت در اینجا چ آن تو از انشای عالم جان پیر ازین مقام و
علیه افضل الصلوة و اتی بخته و ازکی سلام اکنون بعضی از اخلاق شریف دی از انچه در نظر آید درین کتاب
بنویسم و اکثر آن از کتاب شفا و مواهب که ندر رفته الاحیاء و در سراج النبوة است و التوفیق من الله المتعام
و وصل در صبر و علم و تقوا حضرت صلی الله علیه و آله و سلم این صفات اعظم صفات نبوت است و بار
نبوت جز نبوت این صفات نمیتوان بر داشت قوله تعالی و الله کذب رسل من قبلك انصبر و اعلى ما کنه و اد
او و دا و قوله سبحانه تعالی فاصبر كما صبر اولوا الفهم من الرسل و قوله فاصبر صبر و صبر صبر و صبر طاعات
و عبادات و تنج تمام خیرات و صبر است که در هر امر خیر تا صبر از خدا کن که در دنیا بدین وجه بنویسم
باشد و آنجا که صبر را نصف ایمان گفته اند و صبر از محاسنی داشته اند که اجتناب از آن نصف تقیای ایمان
است و ایمان طاعات نصف دیگر و او این صبر را بنیای خلق بر داشت با رفقای ایشان و صبر سید انبیا
صلوة الله علیه و آله و سلم بر بلاد از هر بیشتر و سخت تر بود چنانچه فرموده اند و بی شلی از دست او کس
قابل زیر که هر ص آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر اسلام امت بیشتر بود پس تازی او اکثر ایشان زیاده تر
بود و نیز لطافت مزاج در ذکات خاطر شریف و بی غمی بود که اندک از آن هم بسیار است نموده قطعه
نازک بدنی کش رنگی آنرا بود و از سایر بنی شریفی انگار بود و دیگر چه رسد به شرفش از بزرگوار است
سنگران پراز خار بود و روایت کرده شده است که چون کریمه خدا انفقور و امر بالعباد و امر عن الجالبین
نزول یافت آنحضرت سوال کرد جبرئیل را از ناویل آن گفت جبرئیل تا بر سم عالم سالیبی رب العزت را
جل جلاله پس رفت جبرئیل و آمد و گفت یا محمد خدا تعالی امر کند که پیوند کنی با هر که ببرد و از تو بدی کسی که محمد
گذاشته ترا و عفو کنی از کسی که تنم کند ترا و در حدیث آمده است که انتقام کشید رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
از هر کس از جهت نفس خود یعنی در قضیه مال و مال و دانه آن مگر آنکه لای خیر را که حرام گردانیده است
خدا استعالی آنرا پس انتقام می کشید از وی برای خدا و این صبر و انصاف آن صبر آنحضرت است و در غرض صبر
که کافران حواری و منافقین و انچه با وی دان و پان آنرا سب و بایند صبر کرد و عفو کرد و ایشان و کائنات کرد
بر صبر و عفو بلکه شفقت و رحمت کرد و ایشان و معذرت داشت ایشان را و ان جل و التمام و گفت اللهم تعالی

و صبر و علم و تقوا

وفا

فانهم لا يعطون ووردوا حتى اللهم اغفر لهم و چون شاق آمد بر جماعه گفتند که شکی دعا میکردی یا رسول الله
بر ایشان که پاک میشدند فرمود من بهوش نشدم ام جان بلکه بهوش شده ام و انی بحق و رحمة لا اله الا
و در دنیا کمال میر و علم و عفو است فائده دیگر است از کسی که گفت نفس نبوی در تجارت کرد و میر
نمود گفت و کیف یفلح قوم اخذوا من این آیت نازل شد که پس لک من الامر شی الایة و نیست در قول آن
حضرت که یفلح و در قول حق سبحان لیس لک من الامر شی چیزیکه دلالت کند برخلاف آن بلکه اول تعجب است
از این واقع است و ثانی تسلیه و تقریر آن حضرت بر آنچه در نزد از میر و علم فائده جان در حق خاصه نفس شریف
وی بود که میر و عفو کرد اما چون در روز از خراب کفار از ناز باز داشتند و بسبب تاخیر آن شدند دعا کرد ایشان
بغیر این دعا و آخرت و گفت لا اله الا الله و تعوذ بقرآن و همچنین دعا کرد بر احباب از عرب که تندیست بر مسلمانین
میکردند و در حدیث متفق علیها آمده است که قول حق سبحان لیس لک من الامر شی الایة در دنیا نازل شده است
و همچنین بر آن کفار که فرار گشته بودند و این از جهت فوات حق دین اسلام و حقوق مسلمانان بود و درین
امثال امر الهی بود که فرموده است یا ایها الذین جاها الکفار و امننا نقعین و امننا علیه و همچنین دعا کرد در آن کفر
بر آن جماعه اشقیاء که انداختند شکنجه بر پشت خیر لیس و دیگری از احباب یهود که اسلام آوردند و درین عهد بود
و فتح سین و سکون عین و یمنین و چون ندیدی می نازند که گفت باقی نماند از علامات نبوت چیزی مگر آنکه شایسته
است از او چه خود صلی الله علیه و آله و سلم وقتی که نظر کردم بسوی دی که در پیچیده که استخوان کردیم از وی یکی آنکه نوشته
اند و تو بیت هشتی میکند علم و اجل او را زیاده نمی کنند و از زیاده نمی کنند و از زیاده شست چهل بر وی مگر علم و پس بودم
من که باطلت میکردم مرا و اما باطلت تمام و پس شایسته علم و علم و پس فرمودم از وی قرآن را اجل محترم پس بودم
او را و من شایسته علم و پس از من شایسته علم و پس از من شایسته علم و پس از من شایسته علم و پس از من شایسته علم
علیه و گفت که ایامی که ایام حق و از دنیا سوگند که شما ای پسران حیدر المطلب حیدر و بعد از آن خیر ادای حق
میر گفت غمناک بگوئی ای دشمن خدا از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چیزیکه می شنوم من پس خدا سوگند اگر نمی بود
نرس می فرمائی او میزدیم به شمشیر خود سر ترا در شوال خدا نگاه میکند سراسر آرام و استیلا و تبسم میکند و فرمود
من را و پیغمبر من را و پیغمبر من را و پیغمبر من را و پیغمبر من را و پیغمبر من را و پیغمبر من را و پیغمبر من را و پیغمبر من را
و آن حق را و از زیاده و در حق بیست صاع بگذاختن ترسانیدی و او را و تندی کردی پس که در عین خود فرمود و حضرت
فرمودند این روزی ای پیغمبر علامت نبوت شایسته علم و از او روی خود را بر آن در خصلت نگاه آن استخوان

اگر شخصی نزد قوم خود گفته اند من بر شما از نزد بهترین مردم در آورده ام یکی را نزد آنحضرت گفتند یا رسول الله
این شخص میخواهد که دشمنان را نکشد فرمود مرس و اگر میخواهی که گشتی تو را بر نگذاشته نمی شویم برین و از جمله
انواع خلق و علم دوست صلی الله علیه و آله و سلم آنچه معامله میکرد با منافقان که اندر میگردیدند و را چون مانع
ی بود و تعلق میکردند چون حاضر می شدند و این از آنجمله است که تنفر میکند از آن نفوس بشریه بی ایمان و بی ایمان
و هر چند آن کوه می شد آنحضرت و فرستاد و تعلیم ایشان بکلم با ایمان الهی جایگاه افکار و الهی فقیه و اعظم
علیه السلام که در غفرت و استغفار را بر روی ایشان و در عاصی که در ایشان از آنجا نازل شد استغفار لهم و لا
استغفر لهم الا به این گفت آنحضرت نمی گردانیده است مرا بر و درگاه تعالی و تقدس پس ضیاء که در من استغفار
را چون گفت حق تعالی آن استغفر لهم سبعین مرتبه گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم زیاده می کنم بر سبعین
و این نهایت غفور و غماض آنحضرت است از جرم و خدای ایشان و قطع نظر کرد از آنکه تقابل این عبارت کثیر
و با الله است نه تجدید و تعیین عدد و لیکن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر ظاهر هر که در جهت قصد غایت خود و صغیر و امر کرد
و صلی الله علیه و آله و سلم پسر را بنی ابی راکر رئیس منافقان بود و یکی که در ن با وی و چون مرد آن
مناظر بر کشید آنحضرت جامه را از بر خود و گفت مرا خست و نماز گذارد و بروی پس کشید عرق آنحضرت
را بجا آمدی و گفت یا رسول الله نازی کنی بر منافقی که راس و رئیس منافقان بود پس کشید جامه خود را از دست
و گفت و در شان من ای محمد پس نازل شد که میوه و لائق علی احد منهم مات ایما و لا نفیم علی قبره پس آن مرد آن
حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و این غایت صبر و علم و شفقت و رحمت بود از آنحضرت بر امت اما چون منبر شد از
درگاه چه کار کند و بجهت گفته اند که این بجهت تطیب قلب پسر او بود که صحابی صالحی غافل و مرگاه بود و درخواست
کرده بود پس اجابت کرد آنحضرت او را و بعضی گویند که ایاس قیصر بهر منافق را بجهت آن بود که وی
عجاس عم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را چون در در برابر اسیر کرده بودند و دیده بند بود و عاصی و چنگ
بجهت طول قامت بروی در دست نمی نشست پوشانیده بود قیصر خود را و با بجز و در اینجا بیان عظیم مکالم
اخلاق آنحضرت است که با منافقان که همیشه ازین مایه میدادند از آنکه کشیدند با آن یکی میکردند و از ایشان
حل خواهم بود و اندر اینجا فرمود حق جل و علی و آنکه علی خلق عظیم فرمود و بی سببانه نگاهداری با آن کفر و با الله و سخط
از جمله رحمت او صلی الله علیه و آله و سلم بر امت است و شفاق دوست بر اهل کبار است و اگر چه پیوسته فواید را که
ایشان و فرمود هر که برسد باین فواید یعنی با شریعت کند و با ت را باید که بوشد نماز او کرده است را که استغفار

گفته محمد و آنرا در ترم گفته بر ایشان. بنی کرو از سبب دامن فرموده لا تظنوه ثانیه بحیب الله و رسوله و اشارت
 کرد که نظر الهی تعالی بر باطن غلوب است اگر چه بظاهر خطای و ذلتی واقع شود اللهم طهر بواطننا و اصلح قلوبنا
 بمرست سید الکائنات علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات و در حدیث بخاری از عائشه آمده است که گفت
 آن مردی را ستیدمان نمودند و او را بید بر آن حضرت پس اذن کرد که در آید چون دریا نخواستند او گفت مردی است
 در قبیل خود چون نیست کشته روی کرد آن حضرت در روی دی و انبساط نمود چون برفت مانده گشت
 باز رسول الله و قتی که دیری آن مرد را گفتی چنین در میان و چون نیست تا در روی و زری و انبساط کردی و دی
 آنچه بود فرمود ای عائشه که یافتی تو مرا فخرش و درشت خوی برستی که بدترین مردم نزد خدا و منزهات کسی است
 که ترک دهند او را از مردم جهت ترس و پریریز کردن از شری این عبارت اجمال و معنی دارد یکی آنکه نسبت به
 شریف خود فرموده در اعتدال لطف و انبساط نمودن بآن مرد و منکر کردن درشت خوی نمودن و فخر گفتن
 تانه و در آن مرد مردم روی و گرد روی نگردند و دوم آنکه نسبت به جمال آن مرد فرمود بیان کرد که به مردی است آنکه مردم از
 شرف و برترند و بی او بر روی وی ننهند و او را از ترس شروی مدارات نمایند و گفته اند که لطف آن حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم با خود بقصد تالف بود تا اسلام آورد قوم و قبیل او کردی رئیس ایشان بود و بخت آن حضرت
 و او را از باب غیبت نیست چه شایع را می رسد که قیاح و سحاب که در امت به بیند و بیاید اظهار کند مردم را
 بران اطلاع بخشد و این از باب غیبت و شفقت است بر امت بخلاف امت که غیبت یکدیگر کنند و این نیز
 از غلیظین عیال بنسب قیاح و سحاب است و با وجود آن چون مجبور گردانیده است پروردگار تعالی را به غیبت خدا
 علیه السلام علیه و آله و سلم بر کرم و حسن خلق اظهار کرد و ای لطف و نباشت را ازین درین تنبیه است بر امت
 را با انکار کشی را که انحال دارد و بیدار شده با وی تا سلامت مانند از شر و غایب دی تا دام که بیدار است
 آنکه در فرق میان مدارات و مدارات آنست که مدارات برای انکار شر و حفظ اوقات بود از تقویر در مدارات
 آنکه جلب نفع دنیاوی بود و راجع این معنی است آنچه بعضی گفته اند که مدارات بزل دنیا است بر اصلاح
 دنیا و این با هر دو و این بهماست و بسا که مستحسن و ممدوح گردد و مدارات نسل و این است برای اصلاح
 دنیا تا آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بزل کرد برای آن مرد از دنیا خود حسن عشرت را و شوق کرد و در مکالمه
 می و با وجود آن مع می نکرد و قبول می نامنا تضر کرد و پس قبولی دی و در حق بود و حق می نیست بودی و
 و قاضی عیاض گفت معلوم نیست که وی در یقوت مسلمان بود یا نه و اگر نبود گفتن وی غیبت نماید و اگر بود اسلام

و استماع منه و گفت من را می خسته قهر نفس لدنی التواضع نصیب و عارفان گفته اند که نمیرسد بنده حقیقت
 تواضع را مگر نزد همان نورشاهده در دل وی که نفس بآن میگردد و نرم میگردد و در گذارش نفس صفاء است
 از نفس کبر و عجب پس نرم میگردد و نفس و منطق و تنفس میگردد و روی حق و خوبی گرداناروی وی نشیند و سوزشش
 و غبار وی و خطا و فرو رتبه اعلی از ان حضرت سید انبیاء است صلی الله علیه و آله و سلم که در مرتبه اعلی از کمال بود
 و با وجود آن تواضع میورید و از تواضع اوست صلی الله علیه و آله و سلم که نمیرسد و انیدار او چه در گذار بیان آنکه نبی
 ملک باشد یا نبی عبد پس اختیار کرد که نبی عبد باشد پس بکار من تواضع اندر رفقه قدر همه برگزید حق سبحانا و را
 و از همه رفیع و عالی گردانید قدر او را و سید و لادیم گردانید گفت آنحضرت میالو نمکنید و از خود در گذارید و از ان
 چنانکه کرد و نصاری این حریم را گفتند خداست بایسر خدا و من بنده خدایم پس گویند عبد الله و رسول الله از انی ما را نمیکند
 بهر من آمد بر رسول خدا نمیکند بر خدا و پس ایستادیم ما برای وی و فرمودند تا بسید چنانکه می ایستند عا جم
 و تسلیم می کنند بجهت از ایشان بعضی را در خود من بنده ام میخورم چنانکه میخورند بنده و می نشینم چنانکه می نشینند بنده
 و از تواضع و علم وی بود صلی الله علیه و آله و سلم که نه جز در قهر نمیکرد خادم را و می گفت چه او چنین کردی و ما چنین
 نکردی و نمی بینم که هر بان تر از وی و با ابل و خیال و گفت عا کشته رضی الله عنهما نزد رسول خدا صلی الله علیه
 و آله و سلم کسی را هرگز بدست خود نگذاشته بود و جاد فی سبیل الله را انتقام کشید از برای نفس خود از هیچ کی اگر از جهت این خدا
 و پر سید نماز عا کشته رضی الله عنهما چگونه بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون خلوت میکرد و در خانه گفت بود
 از ترس من مردم بود و بسام و در خاک و دیده نشد آنحضرت هرگز بای دراز نمیکند میان اصحاب خودی و غافل از هیچ کی که اند
 اصحاب وی دایم می گردانید می گفت لبیک و از حسن عشرت وی بود صلی الله علیه و آله و سلم که تا لبیک میکرد و ایشان
 تنه نمیکرد و خاک را می گردانید هر قوم را و دایمی میکرد و انید او را بر ایشان و تفقد میکرد و اصحاب خود را دیدند هم بر ایشان
 خود را نصیب ایشان را از انکساف و رعایت و گمان نمی بردند نشین وی که هیچ کی در گریست نزد آنحضرت از سه
 و هر که پیشین میکرد و دایمی آمد و مردوی مصایرت میکرد و بادی در بر نیکوشت از وی نادوی بر نیکوشت و اگر کوشت
 بجز دایمی بادی نمی گردانید و بسیار که خود را از وی مگر آنکه خودی میکرد و انید و هر که میگرفت دست آنحضرت را میگرفت
 دست خود را بوی دمی کشید تا آنکه وی نمیکشد دست را و خد میگرد و احتیاطش می نمود از مردم بی آنکه بیچید اینچ کی
 تازه روی و خوشحالی خود را بر کرده بود مردم را بسط روی و خلق دمی شده بود همه را یکای می پدید گرفته بودند و بهر نزد
 وی و خلقی را بر او همیشه تازه دمی و خوش خلق نرم جانب و در دست خوی و دست گو بلند آواز فاش و میب گوی

و این است که در این کتاب مذکور است

گفت عائشه رضی الله عنها چو میبوی خوش خلق تر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت انس
خدمت کردم رسول خدا را ده سال و نگفتم آن من هرگز و نگفتم چرا چنین کردی و چرا چنین نکردی و نگفتم
بهر سبب این عبد الله ندیدم که آنحضرت را هرگز نگذاشت که بر روی من تبسم کرد و دیده نشد آنحضرت در کار گفته و نکرده باشد
خود را پیش من نشیند و اگر ام میکرد و هر که در می آمد و روی بسیار که فراخ میکرد و انید جانم خود را برای وی را اشار
میکرد برای وی بالین اگر زیر خود میداشت و قطع نمیکرد بر هیچ کی حدیث او را تا آنکه از حد روینگد و پند پس
قطع میکرد و بقیام و ماندن آن و گاهی برای خاطر اینده تحقیف میکرد و ناز راه می پرسید و از حاجت می دهی و چون
فایز می شد از حاجتش یا بر سر نداشت بر سر ناز صلی الله علیه و آله و سلم و عیارت میکرد و ساکنین را در می گشت و
فقر را راه اجابت میکرد و بگوشت و تخمیر را و دولت کرده می شد بنان چو دیده که اخته بدو پس اجابت میکرد و آنرا فحش
سیان را صاحب خود و مختلف با ایشان و می نشست بر جا که فحش می شد و سوار می شد گاهی چهار را و روینف
می ساخت و در آن میکرد و خلف خود کسی را و سوار بود و روزی فریاد بر جمادی که نارا و از زمین بود بالان ادا نه
چو دست خواج کرد بر شتری که بالان کنه داشت و بروی قطیفه کهنه بود سادی چهار در هم و این در آن فرود بود
مقتوح شده بود بروی و طلاات و بلاد و بیری کرده بود و درج حدیث بر روی که فتح کرده شد که دور آمد و سوخت
صلی الله علیه و آله و سلم بالشکرای مسلمانان بپست کرده بود و سر سارک خود را از روی یک نادر علی تو فحش الله علیه و آله و سلم
ملوک چهار یک که در وقت فتح کردن کرکشان در فراز باشند و طایفی است از رئیس بن سعد انصاری که وی پدرش
انرا کابو انصاری بود که روزی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بنزل انشرف آورده بود وقت گرفتن سوار بر
وی حماری پیش آورده و آنحضرت بر ان سوار شد و گفت سعدای قیس همراه دو با آنحضرت پس گفت آنحضرت
بن که ای قیس سوار شو پس با آوردن من از جهت ادب فرمود اما سوار می شوی یا بر میگرددی و در وای آمد که
فرمود سوار شو پیش من که صاحب و ابا و بست بر قدم وی و همچنین در وقت دیگر میبای بود که سوار نشد چون آنحضرت
را و میزد و اما آنحضرت سوار شد صلی الله علیه و آله و سلم و او را پیش خود سوار کرد و فریب ترا تن است که محسب
بگیری و در شهر را بر نقل کرده است روزی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر ماری با بالان سوار پسری قمار رفت
و ابو هریره پیاده در کباب بود فرمود ای ابو هریره سوار کنم ترا گفت هر چه رضا در خدمت باشد فرمود سوار شو پس
بمحمد ابو هریره ترا ننست سوار شد پس جنگ در خدمت رئیس بر موبز زمین افتاد و باز سوار شد آنحضرت و فرمود
سوار کنم ترا ای ابو هریره گفت هر چه حضرت خواهند فرمود سوار شو پس قدرت نیافت ابو هریره پیاده سوار شد باز

باز بود بر زمین افتادند باز گفت سوار گتم ترا سوختن بجای که فرستاده است ترا بجای نمی خواهم که بنده ام ترا را بگویم
و هم طبری ذکر کرده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در سفر بود و امر کرد صاحب را با اصلاح گوشتی پس رفت
مردی از صاحب گفت برست و بج آن دیگری گفت برست اصلاح و دیگری برخواست که برست پس آن شخص
گفت برست بهیمر گرد آور دن گفتند یا رسول الله کفایت می کنم ما را از این کار خبر نمودید ام که شرافت یکند یا
مکرده میدارم من که تمار و جود و تمیز بینیم میان شما و خدا تعالی تا خوش میدارم که به بنده اتما را بیاوران
خود یکبار بنده تعالی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم شکسته شده بود یکی از اصحاب به گفت بده یا رسول الله این را
این که اصلاح کنم گفت من میخواهم که متنازه باشم و کسی خدمت فرایم و یکباری ایلمیان نجاشی ملک حبشه آمد بودند
آنحضرت با است و تاضعت کند ایشان را اصحاب به گفتند بگذار ما را یا رسول الله تا خدمت ایشان بکنیم خبر نمود ایشان
خدمت دیگریم اصحاب بسیار کرده اند و من دوست میدارم که کفایت کنم ایشان را آنحضرت میکرو خدمت ایشان
خود را و پاره میداد خدمت جامه خود را و پاره میر و فعل خود را میداد و شید گوشت خود را و پیش بخت جان خود را و چنین
واقع شده است در خدمت که و فعلی خوب و فعلی بد و پیش بختن در جامه و سر و لیکن گفته اند در بدن شرف دی پیش نبود
مکس بود می نمی نشست و گو یا و فعلی در خدمت صورت فعلی است که نگاه کرد دست و جامه تا گوری و عمارتی حسنی
و عاری دوری نباشد و الله اعلم و شتر خود را می بست و علف میداد و میخورد و با خادم و غیره میکردادی باری میداد
و خدمات و در میان سپ گفتن است محل این امور بر اوقات یعنی میکرد و اینها گاهی گاهی نیز که به بیخوت پیوسته
است آنحضرت را خادمان بودند و راه علام داشت پس گاهی بنفش نفیس خود میکرد و گاهی غیر خود میخورد و گاهی
مشاکت می نمود و بر میداشت متاع خود را از انار و نمیکند داشت و دیگری بود و او به بریه میگویی که در آن
بازار را آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پس تحریه سر او را را به چهار در بهم و گفت مردان را که در آن میکردانمان با بر
کش و چرب کش پس بر جسد آن مردان را گفت من هرگز از کسی نشنیده ام که در او ان شرف بخوبی بگوید پس او به بر
گفت وای بر تو که نمی شناسی پیچ خود را پس آن مردان از دست بنده اخت و برخواست تا بوزن دست مبارک آنحضرت را
پس آنحضرت دست یکشیز نمود این کار را عاجز هست که با ملک در و سار خود میکنند و من ملک ششم حوی ام کی از شما پس
برداشت سر او را و پیش آمد من تا بر دارم آنرا فرمود صاحب متاع را از ترست بر دوشن متاع خود را که که خفیف
باشد و نتواند بر داشت پس باری دید او را برادرش تنبیه مر او پس او را بیل تنیان است که پوشش را عاجز
است و از پیچ خریدن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم معلوم شده آنرا دور و پیشین آنحضرت

بناخت اختلاف در ایشان که اولی وی

آورده اند و لیکن اساسی در ضمیمه و در این حدیث بر یوسف بن زیاد و اسطوخارست دوی منجیف است جدا و گفته اند که
 از این معنی عثمان رضی الله عنه در آن روز که او را شمشیر ساختند سراویل پوشیده بود و کلام در شرح سفر السموات
 در این باب زیاد برین کرده شده است فلینظر شمس در آمد بر آن حضرت مروی پس از بدین گرفت از بهیبت وی اهل الله
 علیه و آله و سلم فرمود آسان کن بر خود کار و بجز من باد شاه نیم من پس رفتی ام از فریش که میخورد و قدیر العی میگوشت
 فان را کلام فقر و مساکین است و آنکه آن حضرت را زنی که عقل وی فتور و نقصان بود و گفت مرا بسوی تو حاجت
 است فرمود نشین و در همه کج که مدینه که غایبی بنشیند من با تو و فدا کنم حاجت ترا پس نشست آن حضرت با وی تا نماز شد
 و روان از حاجتی که داشت در روایتی بخاری آمده است که اما مدینه می آمدند و دست آن حضرت را میگرفتند پس او را بشد
 آن حضرت علی الله علیه و آله و سلم بر خاکست بر زانو و در پنجاه الفی و مبالغه است در توضیح کردن آن مرد و آنست که مرد و بر تو که
 باشد و بهر جا که میخواست می برد و اگر چه بیرون مدینه باشد و زیاده برین توضیح و تبری از کبر متصور نیست و رنگ داشت
 آن حضرت که در یثرب با بیوه مسکین و فدا میکرد حاجت ایشان از عید الفتن بن ابی الحسین گفت فریدم از آن حضرت علی الله
 علیه و آله و سلم پیش از بعثت چیزی و باقی مانده مراد را چیزی از شن پس و عده کردم آن حضرت را که همین جامی که من
 و فراموش کردم و بعد از ستر زنی را که نگاه می بینم که آن حضرت همانا شسته است فرمود و مشقت ماضی تو مژدن
 همین جام درین مدت سه روز انتظار میم تر و او را بود و درین نهایت تو اضع و سیر و صدق و عده است و از
 اسبیل بخیر علیه السلام نیز مثل این آمده است که فرمود حق تعالی آنکه کان صادق الوعد و ش این از بعضی متعالم شریعت
 بنوی نیز بود و آمده چنانکه آمده است نوشت آنقلین شیخ عبدالقادر بیلانی رحمه الله علیه سال تمام بود عده مروی
 نظر نشسته ماند و آنکه آن حضرت علیه السلام بود و عادات بود که وایان مدینه بهرامی آوردند و نظر و فدا آن حضرت علی الله
 علیه و آله و سلم دست مبارک خود را بر آب آوردند و می انداخت برای شفای بیمار آن و گاهی در باندا آب و آوردند
 و برای خاطر اینها دست انداخت و حسن عشرت با ارواح مطهر و بسیار رعایت میکرد و همه را و ایشان تقیبت
 و میگذاشت و خمر آن تصار که گریازی میکنند با عاقله و چون میخورد آب از ظرف می نهاد و زمین شریفه خود را در شمع
 و زمین عاقله و میگرفت استخوان از دست عاقله و میخورد از آنها تا که عاقله شمع خود را میخورد و میداد
 بود مسواک را تا شسته بدید پس عاقله می نهاد مسواک داد و زمین خود میگذاشت آن حضرت میگذاشت آنرا از زمین و
 می نهاد و در زمین خویش و این غایت تو اضع و نهایت محبت است با ائمه و دلیل است بر تبرک با آن بزرگان
 و تبرک و در کنار عاقله و پس میگذاشت و او را و حال آنکه حایم بود و زمین خود را و ائمه عاقله و خسان و در شرف

روی صلی الله علیه و آله و سلم روی رضی الله عنهما دوران ایام صغیره بود و یکبار ه آنحضرت با عائشه مسافرت کرد
 یعنی لاغت کردند و با یکدیگر میزدند پس در گذشت عائشه از آن حضرت پیش وقتی دیگر باز دوید پس در گذشت
 آنحضرت از عائشه این وقتی بود که گوشت گرفته بود عائشه و خندار شده بود و گفت آنحضرت این پیشی من از تو در
 پل آن پیشی تو بود از من و یکبار ه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در خانه عائشه بود ام سلمه طعام فرستادی عائشه
 وقتی یک کاسه طعام زد کاسه شکست و طعام بر زمین ریخت آنحضرت پاره ای کاسه بر جبهه طعام برداشت دوران تمامه
 آنحضرت را بخاطر آن گفت غیرت کرد و مادر شما و بیانی نمود پس کاسه دست آنحضرت عائشه گرفت و در وقتی طعام نیز داشت
 از خانه روی برداشت و در کاسه نهاد و بخادم سپرد و گفت کاسه تاوان کاسه طعام در جبهه دست و نیست بر
 عدم مواخذه زنان در غیرت زیرا که دوران حالت که عقل مجبوست از جهت شدت غضب کاشا را که در دست و از غیرت
 در حدیث آمده است که زن در حالت غیرت نمی شناسد اسفل را وانی را از اعلاش یکبار ه روی سوده رضی الله عنهما
 شوی بای آنحضرت فرستاد و گفت عائشه بسوده بخور ازین طعام وین نخورد و گفت بخور و اگر نمی آید روی ترا بین
 روی خود پس بیالود عائشه روی سوده را بطعام آنحضرت نهد که در بسوده گفت تو هم بیالای روی او را پس بیالود
 سوده بیالای عائشه را و خنده کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم این چنین بود احوال آنحضرت باز و اوج مظهره که مواخذه
 میکرد و ایشان را غیرت و مزاج و خند و می داشت و چون اقامت میکرد در ایشان نیز این عمل و دستور داشت و غیرت
 میکرد و کسیکه نامل کند سیرت آنحضرت را با بی رعایت را صاحب و فقر و مساکین و انعام و اراذل افسیان و زاریانند که رسید به
 آنحضرت در وقت طلب یعنی جانب غایتی را که متضمن نیست آن هیچ مخلوقی را و با وجود آن شدید بود و در حد و خدا
 حقوق دین بمجدیکه ممکن نیست رسیدن بدان با خلاق و افعال آنحضرت همه مجزات معلما بود بر نبوت وی که مثل آن
 از هیچ کس نبود و یا صلی الله علیه و آله و سلم و بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با صحابه و سلم با سلط و بلا طفت میکرد و طاعت
 و محادث می نمود با صحاب و مزاج میکرد و ایشان را مقصود از آن و مجوی خوشنوی بود و اگر مزاج هم میکرد و ضحک و کلام
 می بودی و ملاعبت میکرد با صبیان و می نشانده اطفال را در کنار و اجابت میکرد دعوت خرد و عید و امه و مسکین را
 و محادث کرد به بار را در انقصی مدینه و می از ملاعبت و مزاج که در بعضی احادیث واقع شده هم عمل بر کثرت
 از اطرار نیست که شافعیل از در خدا و تفکر در محامات دین گردد و آنچه سالم باشد از آن میباح است و اگر متصرف
 از آن تلبیف نفس و البف طلب باشد چنانکه فصل آنحضرت بود و مستحب نماز بود و بقیقت اگر نمی بود تو واضح و روشن
 آنحضرت باطن و با سلط می با ایشان که قدرت آن میبود که میبایست و تکلم کردی بادی با یسنادی داد

حضرت دی از جهت غایت جلالت و مهابت و سطوت عظمت وی صلی الله علیه و آله و سلم گفته اند حکمت در آنست که
 آنحضرت بعد از ادای سنت فرمودیت میکرد با عاقلان اگر سید امیر و اولاد اعیان میگرد بر زمین پس بیرون میرفت
 بعد از آن یسوی نماز آن بود که اگر بیرون آمدن بر آن حالت که از ابتدای قیام شب تا لاوت قرآن و ذکر حق تا انوقت
 حاصل میشد حضرت او را از آن توار و اسرار در قرب و ندانی در نباتات و کلام حضرت جبار و غیر آن از اوصاف
 و احوال که کلیل است زبان قال از وصف همه حال شمار آن استماعت نمیداشت و طاقت نمی آورد هیچ چیزی
 که طاقت و برابرت نماید و از حدیث میکرد آنحضرت با عاقلان و سنی اند و عباد افضلیع میکرد و برین راه حاصل
 شد و او را سوا نیست با عاقلان و مباحثات یا اصل خلقت که این است و غالی است که فردا در آن علو آن مقام
 که در وی بود بعد از آن بیرون می آمد یسوی ایشان و نبود این مگر از جهت رفیع و مهربانی با ایشان کانی با ایشان
 در جماعت آن نکته نیست که نقل کرده است و در جواب سید که سید از این الحاح در حدیث گفت بنده مسکین شد و الله تعالی بطریق
 الحق و یقین که این حال تخصیص با شما تمام ندارد بلکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم همیشه مرا علی علیه السلام تمام فرمود
 ممکن بود و در باطن با هیچ یکی از خلق مخلوق تا نهال نداشت بحکم الهی و تعالی که بدعت و ابلاغ احکام مأمور بود و حکمت
 و شفقت که بر خلق خدا داشت از ادای مقام احدیست تخصیص بشیرت نزول فرموده و با ایشان میباشرت فرمود
 بمصلحت انتم شریک صدک نمی و کشادی در سینه مبارک وی ابلغ فرموده بودیم که حضور حق را با دعوت خلق
 در وجه کائنات باین جمع می نمود و وقت محرو قیام پس وقتی مخصوص است از اوقات شریف وی و این مقام پروردگار
 تمام مخصوص بحضرت سید الانام علیه السلام و فصل الصلوة و السلام و غیره از اولیای کرام بر قدر بیعت آنحضرت لیکن
 از آن حاصلست و بود عزاج و ملائمت آنحضرت را بر کائنات تا خارج از حد و عدو احوال تا نوبت بختیاری رسید
 یکبارگی و نسیب است ام سلمه که رمیده آنحضرت بود و نزد آنحضرت در آمد آنحضرت در منزل خود بود پس با شید که در نزد سید بطریق
 خارج و پیدا شد از برکت آن حسن و جمال در رو او که هرگز متغیر نشد ثابت بود آبروی شباب و رونق آن تا آنکه عجز که میر بود و
 محمود بن الربیع که از صفات اصحاب است در وقتی که نیمه سال بود آنحضرت با خانه ایشان آمد و در خانه ایشان جای بود
 آنحضرت از وی که آب داشت بخورد و بطریق عزاج آب و بن بر سر خود میزد و پس از برکت آن اما حافظه حال شد که آن
 قصه را بدو داشت همین وجه را از صاحب شمر و نزد حدیث او و مگوشت در سجرات و یکی از حکایات عزاج و مباحثات وی صلی الله
 علیه و آله و سلم آنست که وی بود از اهل باوید نه نام که گاهی بر بینی او در نزد پیغمبر از زده بود که خوش می آید آنحضرت و آنحضرت در
 وقت ادای آن شب از شمار زنده اند آن بوی میداد و دوست میداد و میفرمود که هر دو سال است شمردی او که یکبار آنحضرت

روزی جانب از پیش یافت راه را در بازار ایستاده و پیش آنحضرت از جانب پشت روی آمده دست مبارک
 بر پیشانی نهاده و لا یجوز کشیده و در کنار گرفت پس چنانکه بیند مبارک خود را پشت او و او نمی بیند آنحضرت را
 گفت بگذاز کیست این و چون نیتناخت که آنحضرت است چنانکه گرفت پشت خود را پسیند آنحضرت و نمی خواهد
 که جدا شود پس گفت آنحضرت کیست که این علام را بخور و از گرفت با رسول الله اکنون می یابی تو مرا کاسه و کم بها
 فرمود و لیکن تو نیز و خدا کاسه سستی و گران بهای تو از جمله تو اضع آنحضرت است که هر کس خطای می یابد بخورد اگر خود پیش
 می آمد بخورد و الا می گذاشت و نگذاشت که این طعام بد است شور است ترش است که کاسه است غلیظ است
 و رفیق است و در طعام معلوم میشود که عیب کردن طعام خطاست و خلاف اتباع است و بعضی گفته اند که اگر این را
 در روی صنعت کنند و گویند که بد نیست است و مال ضایع کرده است و است اما درین نیز شکست خاطر ضایع است
 اگر نگذارد و از غایت تو اضع حسن خلق آنحضرت آن بود که دنیا که شایع است امانت تخفیر و دم آن بر زبان آنحضرت
 میفرمود که دشنام بکنید دنیا را اگر خوش حری است مومن را میرساند بخیر و بجات میدد باز شر فایده و همچنین نمی
 میکرد و از سب او و حدیث قدسی آمده که لا یستوالکم فی الله و لا فی رسوله و لا فی ما اوتوا من قبله و لا فی ما اوتوا من بعد
 نبود چنانکه ملوک و دنیا داران را میباشند و در آمدن بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و اگر سلام موقوف بر اذن بود تا کسی در
 خلوت بوال و بیال می نهد و در آید و مانع از شغل نیاید و از تو اضع آنحضرت بود که فرمود لا تقضونی علی یومئذ بنی ستمه
 و لا تخزونی علی یومئذ ان قولی انما سید و کلام و مانند آن بران بیان واقع و حدیث نبوت متشابه بود و چنانکه
 است و در اصل بعضی گفته اند که در و این احادیث پیش از نبوت فضل رسیده و بسیار از اینها در سطر نزول می بر این و
 تحقیق این نبوت در مجلس میاید انشاء الله تعالی و از تو اضع آنحضرت آن بود که میاد و است بر سلام میکرد و برای هر که
 می در آمد بروی در و سلام میگفت بروی و در اینجا نبوت نیست و از تو اضع آنحضرت است که چنانکه آنحضرت در بیانات شیعه
 درین انشاء و تصدیق نیست زیرا که می در آمد بروی بر سلام مشورت می سازد و بعد از سلام می بر آنحضرت جواب
 سلام از آن جانب نیز شرف دیگری و بعضی از مفریان درگاه باشند که سلام بجای سبح بطریق کرامت نیز
 شرف شده باشد آنحضرت رحمت است بر امت در حیات و بعد از وفات و صلوات و وجود و سخاوت صلی الله
 علیه و آله و سلم وجود و سخاوت هر دو یک معنی است قال فی القاموس الجود السخا و السخا الجود و در صراح
 جود و سخا هر دو را بمعنی جود و فردی گفته و گفته اند که سخا صفت غریزه است و در مقابله دمی سخاست و شیخ از لوازم
 نفس است که ارضی است و بالطبع مسک است و شیخ از راهی عجیب بخود بر آنکه بی است و اطلاق نمی بر بر و کلام تعالی میاورد

توجه

توجه

بیم

بنود و اجزای آنجا غریبه بود و متقابل بود و بخیل آید و بخیل راه می یابد بآن اکتساب بطریق عادت پس هر سنی
 بود او است و هر جواد سنی نه و حقیقت جوادانست که بخرمن و بیخوش باشد و آن هفت حق نبی است که نبی بود
 عرض و عرض نماید نعم ظاهر و باطن را کمالات حسی و عقلی را برین احوال آفاضا نموده است و بعد از وی تعالی بود و الا جودین
 رسول است صلی الله علیه و آله و سلم و بعد از وی علماء امت دی که شرف علم دین کنند چنانکه در حدیث آمده است که
 افتخار جود و دانش انا جود نبی آدم و اجماع دهم من لجر جلی علم علماء فقه الحدیث و قاضی عیاضی مالکی رحمه الله علیه
 در این عنوان کرم و سماحت را زباده کرده و گفته که جود و کرم و سخا و سماحت معانی اینها متقاربانند و فرق کرده اند
 و گردانیده اند کرم را یعنی اتفاق بطیب نفس و چیزی که عظیم است قدری و شرف دی و نام نهاده اند از آن جهت
 و نیز معنی آنرا در وی و این ضد ثنالت است بنون و ذال مجری فی الصراح ندالت خود را می شنیدن نزل و ندالت
 فیه فی القاموس التذلل و التذلل تخفیف من الناس التوجه فی جمع احواله و گفته که سماحت تجانی از چیزیکه مستحق
 است آذین و از او بطیب نفس این ضد شکاش است بشین مجر و سین همل یعنی دشوار خوی جل شکس کبشین
 و سکون کاف الصعب الخلق و قوم شکس بفهم و سکون جمع مثل رجل صدق و قوم صدق کنذا قال الششی و
 گفته سنی و سهولت اتفاق و تجنب از اکتساب چیزی که محمود نیست و سهو الجود و ضد التقیر یعنی ضیق و نفقذ فی الصراح
 تقیر نفقذ بر عیال تنگ داشتن و گفته قاضی عیاض رحمه الله علیه بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همسر
 و برابری کرده نمی شد با وی درین اخلاق و باین صفات و صفت کرده است او را هر که شناخت او را صلی الله
 علیه و آله و سلم آنتی و در حدیث بخاری و مسلم از انس آمده که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم حسن الناس
 و اجمع الناس و اجماع الناس و سبب این آنست که نفس دی اشرف نفوس مزاج او اعلی از هر وجودی که در دنیا باشد
 فعل دی احسن افعال باشد و شکل دی اجمع اشکال و خلق او احسن اخلاق و بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 جامع جمیع کمالات حسی و روحی و عینی صورت و سیرت و بود اگر ماسخی را جود الناس و گفته اند که چرا
 چنین نبود که وی مستغنی است از فانیات بیانیات حاجات و بود است از ماسوی الله و کنتی است بوی شانه
 صلی الله علیه و آله و سلم و در احادیث صحیح آمده است که سوال کرده نشد و در خواسته نشد از رسول خدا چیزی که بر گرد
 گفته باشد و در بیان المعنی هر کس بر چه ردی خواستی اجابت کردی و با وی و قال الفرزدق فی شعره صلی الله
 علیه و آله و سلم شعر ما قال لا انطالانی شهده و لا لا شهده کانت لاده نعم و ترجمان بیت آنست که شاعری کرده و چون
 آنرا در معنی ظاهری گفته که مستحق این وصف است عفا الله عنه و زلفت از زبان ما کز شکرش هرگز نگذشتند

والله اعلم و اگر فرضا چیزی حاضر نمودی سکون کردی و قبول معرفت و تجوی سائل کردی و اعتد از نمودی اما هیچ گفتی نمیدهم و نیز گفته اند که تکلم با آن شخصیت علی الله علیه و آله و سلم بجهت منع از عطا رنجودی و از نهمی آنکه قصد اعتد از آن گفتی و لهذا در اعتد از آن جماعه که بحضرت آمدند طلب بسیاری نمودند بادی بفرز وند فرمود لا اجد ما احکم علیه و اوجو آن گفته اند که فرق ظاهر است میان لا اجد ما احکم و لا احکم و اگر چه در باب اخیر باین که سوال علی آن کرده اند لا احکم نیز فرمود بلکه در بعضی روایات قسم نیز یاد کرده و فرمود لا احکم خصوصیت آن مقام اقصای آن کرده باشند که نمود و سالاران نیز میدانستند که نیست و با وجود آن ابرام نمود و گستاخی کردند پس ناگهید کرد برای قطع طمع ایشان پس نصیحت مستقیم و مخصوصی بشمار نمودم حدیث که در میان فی العاصب الله علیه گفت بنده سکین بنیه اندنی مقام الصدق و البقی صواب است گفته شود و ابو جهم جبران کلمه لا یر زبان شریف نفی غلب نیست است از سافت عزت حال دی علی الله علیه و آله و سلم چنانکه بخلاف وضع کنند و این عبارت کما بت است ازین معنی نه جبران این کلمه بر لسان شریف بفرموی دیگر و نیز آنچه آمده که کسی بفرموی طلبید وادی و او از اثبات وجود است که حقیقت معنی آن اعطای این معنی آن به شیعی است و بسیار بودی که آنحضرت صلوات وقت با مصیبت سکولان در نا دادن دیدی چنانکه مثل حکومت بطلب دادی تا در انتظام مهمان مسلمانان و صلاح حال آن شخص خلل راه نیاید گاهی می فرمودی تا آن شخص در حیطه طمع و سوال و در طبع حرص نیست و باین شکل گرفتار نگردد و چنانکه حکیم بن خرام گفته بود در نگاه و مشبهه زاده حدیث کبری بود چیزی طلبیدند و فرمودن خود بدیم اما که در شکر گراستی با آن همراه خواهد بود نصیحت کرد و ادراکه تا توانی سوال کن از هیچکس گویند که بعد از آن حال حکیم بکار رسید اگر از تاز باز دست دی بزمین افتاد کسی گفتی که بزرگوار و بدیهه چنین بود رضی الله عنه طلب علی کرد فرمود یا ابا در نوصیحه جوس علی کن و سوال کن از هیچکس چیز بر او نماند تا زیاده خود را اگر افتد بزمین و ابوذر را ز یاد میاید بکری ایشان بود و بدیهه بودی از خارج حرام است اگر چه بپزند و ای زکوة باشند و چنانکه در حدیث دیگر آمده است که آنحضرت چیزی را برای جاعه مطامیر فرمود و عمر بن الخطاب رضی الله عنه برای شخصی که به حال استحقاق دی مطلع بود چیزی انتماس کرد و گفت هو من فیما اعلم بارسول الله علیه و آله و سلم که پس آنحضرت فرمود بسیار کس که من دوست میدارم او را نمیدهم صلاح حال دی در آن می بینم و با خود را در برابر قول عمر رضی الله عنه گوشت جو من فرمود و از مسلم میوم بار چون ابرام از حد گذشت این را فرمودند در اینجا خلق با خلق الکی است تعالی تقدس که بنده دوست نمیدارد و از حطام دنیا شای نمیدهم و دیگر بر امید به دوست نمیدارم و نعم احوال دارد که درین موارد فقط لا یر زبان حضرتش

نزیه باشد و بوجه دیگر که در آینده باشد اما نظر بر معنی باید بر یکا شست اعتبار لفظ مسل است و الله اعلم با جملة
 آنحضرت علی الله علیه و آله و سلم سائل را رد کردی و اگر چیزی نبودی نزد منی فرض کن بر ما چون بیامد ما را
 چنانچه او خواهد که در یکبار سالی آمده بود نزد من نیست نزد من چیزی بودی فرض کن کنترین آنحضرت گفت منی الله عز
 و جل رسول الله تکلیف نموده است ترا خدا تعالی چیزی را که در قدرت تو نیست پس تا خوش آمد آنحضرت را این سخن از
 تو پس گفت مردی از انصار یا رسول الله بنده و ترس از خدا و ترس را ایس قسم که آنحضرت دریافتند رسیده
 مبارک دی تا نگاشته بودی که در نزد من آمده شد ام من ترندی روایت کرده است که آورده شد نزد آنحضرت
 نو هزار درم پس نهاده شد بر حصیری پس نیست که در بهار در روز یک سالی را تا غایب شد از آن دو و هیچ بخار
 از حدیث انس آمده که آورده شد نزد آنحضرت مانی از بحرین فرمود بریزید از در مسجد پس بیرون آمد بسوی مسجد
 و نگاه کرد و جانب آن و چون برگشت از نماز آمد و نشست بر آن مال و ندید هیچکس را مگر آنکه را بوی از آن مال و آمد
 عباس بن عبد المطلب رضی الله عنه و گفت بیا یا رسول الله ازین مال که من ندیده داده ام نفس خود را و تحصیل
 را ایس ریخت و دهان او چندان که نتوانست برداشت گفت یا رسول الله فرما کسی را که بردارد آنرا برای من
 فرمود و لایالم هر چه خود توانی برداشت بردار این را قطع موده طبع عباس و تندیب و نایب او بود پس برداشت
 عباس بر دوش خود روان شد آنحضرت منی که است بسوی دی و عقب بیکر باز حرمی دی پس برخاست آنحضرت
 و باقی نماند بگذردم و در روایت این امی غیب آمده است که مال صد هزار درم بود و فرستاده بود آنرا طلای بن حضرت
 آنحضرت بکر بن و آن مال بود که آورده شده بود نزد آنحضرت علی الله علیه و آله و سلم و ظهور از وجود خبیث بکر
 آنحضرت علی الله علیه و آله و سلم در روز چنین زباده از حد و حد قیاس بود و بکر که از احباب صد و شصت هزار
 هزار گوسفند داد و بیشتر عطار او در این روز برای رونق اخلوب بود که ضعیف الايمان بود خواست که بعد و دنیا و این
 ایشان را نجات حار و صفوان بن اسیر هم ازین قبیل مردی بود او را صد گوسفند داد و باز دیگر صد و او را صد و یک و او را
 هزار و دویست و دانه که صفوان در آن روز دوی داد و پرازش و گوسفند پس گفت صفوان گواهی میدهم که
 جوهری شیکند باین عطا مگر نفس بی پس دو اگر باین عطا در کفر را که مردی بود و ابوسفیان بن حرب و بی رآن و
 نیز از بکر رونق اخلوب بود پس کما ابوسفیان گفت یا رسول الله از مال ازین مال یا باین عطا کن
 آنحضرت بسم که دیس بلال را از موی با جمل او قیة نوره و صد شترش بداد ابوسفیان گفت نصیب پس من نیز دیدم که در نزد
 نام ابوسفیان است بر او صد و بیست و یک معاویه را بآن نام کرده بودند تا صد شتر و بی رونق دیگر داد و گفت

چشم سپرد دیگر که معاویه است هم بدو مدینه و چهل اوقیه دیگر فرمود ابو سفیان گفت پدر و مادر من فدای تو باد بخدا
 سوگند که تو کرمی هم در زمان جنگ دهم و در زمان آشتی خداست عالی تر از برای خیمه و داد این اخبار فتح هوازن چنین
 که بعد از فتح مکه شد نیز بیا که هر چه گریه نماید که نیست هوازن که در آنجا بود در آنجا که حضرت بر هوازن چند یان
 ایشان از آنکه شش هزار کس بودند و مجموع غنائم آن نیز ده هزار دینار میان شش هزار کس بودند و از شش دینار که شش هزار نفر
 و آنکه غنم نماند چهل هزار دینار و نقره چهار هزار دینار و قیده و دانه و دینار چهل دینار است و ما حجب و ما هم گفت که حساب کرد و شد
 آنچه ادا آن حضرت در ایام چنین پس رسید به پانصد هزار دینار گفت بنده مسکین شنبه اندک علی طریق اتقوا بالمعین که چه
 آن حضرت بیرون از حد و اندازه بود و مختصیت دین آنچه موجود بود این بود اگر چه هزار دینار و صد هزار را نیز این
 بودی نیز همین حکم داشت شرفان من چون که اللہ تبارک و تعالی درین علوم که علم اللوح و القلم و در تحقیق صفت سبحا
 و کرم و وجود و عطا را بفصل شریف نیست آن صفت ذاتی نفسی است و ظهور از آن دیگر است و با آنکه هر چه بدست
 آمدی بر دای و چنان بر دای که از فقر نیستی نه رسیدی نه از شدیدی نیست هر چه آمدی بدست بر دای تو پیش
 ازین آمد این جور و آنکس است که شش از فقر نیست که چون محتاجی را بدیدی طعام و شراب خود را داد و احتیاج پیدا
 و نیاز کردی در عطا و تصدق شمع نمودی گاهی میره فرمودی و از حق دینی که کسی داشتی ابراز نمیکردی و گاهی
 صدقه دادی و گاهی بدید کردی گاهی کالا بخریدی و شش را داد کردی یا که کالا را بفصل کالای شیدی گاهی قرض گرفتی
 و زیاده از مبلغ اموال کردی گاهی کالای بخریدی و زیاده از شش بدای و گاهی بدید قبول کردی و با عاف آن انعام
 فرمودی از فی طبعی از رطب که بر تو بجا که شش دینار که آن حضرت علی الله علیه و آله وسلم دوست میداشت آنرا بدست
 جلی و طلائی آنرا برین آمده بود دوست میکرد و بآن زن دو دینار قرض کرد که ممکن است از انواع اقسام خیرات و عطایات
 کردی و بخش خود زندگانی فقیرانه کردی و یکماه دو ماه گذشتی که آتش از خانه شریف بفرزندی و یکساله برین مبارک
 شش سستی از گرسنگی و فقر آن حضرت زنجیر تنگ و اضطرار و بختی بود بلکه سبب زید و جعد و سخاوت بود و گاهی براس
 زندان نفقه یکساله میبایست اما برای خود چیزی فرو نگذاشتی و بود آن حضرت اجد و بنی آدم علی الاطلاق چنانکه بود
 افضل از عالم و انج و اکمل ایشان در جمیع اوصاف و اخلاق و بود و در جمیع انواع از قبل علم و ادب و نفس و
 انوار دین برایت عباد صلی الله علیه و آله و سلم و جزاه عنا افضل از چیزی بیایان الله و حصول در شجاعت و قوت
 و قوت زور بازوی آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم قدر حسنه فی الصلح شجاعت بر دلی و دلی کسری نمودن و در
 مخاف و فی انفسا شجاعت افضل قوت نصب انقیاد و امر عقل ماد فی القاموس الشجاع بفتح شین و ضم با

در بیان اخلاق و عبادت
 در بیان اخلاق و عبادت
 در بیان اخلاق و عبادت

در بیان اخلاق و عبادت
 در بیان اخلاق و عبادت
 در بیان اخلاق و عبادت

آمدند به القلب عند الباس و جمال این صفت در آنحضرت همچو کمال صفت سخاوت بود و در کتب که در مواضع صحیه
 مواضع شریفه و دلاوران و دلیران همه میگویند و آنحضرت ثابت و قائم بود و از جانبیرت بلکه پیش میرفت
 پس بی آمد و در روز خمین صحابه را بجهت تیربارانی کفار یک نوع جولانی و فراری و ترس از بی دین و فری راه
 یافتند و خبر آن حضرت که از حبس بخنید و بر لید سوار بود ابو سفیان بن الحارث بن عبد المطلب الحامی استوار را
 گرفته بپایانده بود و آنحضرت میخواست که باز پیش خود آمدن است و نفرت خواست از خدا و شتی از خاک برگرفت
 و برفت و شمس از آنوقت و همگیس خانه از کفار که چشم او از آن خاک پر شد و گفت انا العبد الذلیل الذلیل انما بن عبد المطلب
 و دیده نقشه در آن روز هیچکس ندید و از آنحضرت و آمده است که چون در افتادند مسلمانان و کافران را یکدیگر با مسلمانان
 پشت و آمدند آنحضرت ثابت و ابو سفیان بن الحارث گرفته بود و کتاب بزرگ را پس با در و اندر و الفسار و در گرد آمدند
 مسلمانان و نصرت یافتند و خام قصد در عیش مذکور گردانیدند و الله تعالی و گفته است ابن عمر رضی الله عنهما
 ندیدیم هیچکس را در آن نزدیکی و نزدیکی نزد راضی تر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت امیر المؤمنین علی رضی
 الله عنه بودیم ما چون گرم میشد آتش جنگ شمع میشد و دید ما گنایه است از ستمی جنگ و شدت یاس پناه می جستم
 با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و می بودیم یکی نزدیکتر به شمس از آنحضرت می بود و آنحضرت سخت
 ترین مردم در جنگ و گفته اند که شجاع کسی را می شمردند که نزدیک با آنحضرت می بودند از جهت قرب و بودی گفت
 عمران بن حصین پیش نیامد آنحضرت هیچ لشکری بزرگ را که آنکه بودی صلی الله علیه و آله و سلم اول کسی که نزدیک آن
 حکایت یک شبی در مدینه فریادی برخاست و غوغای شد و ترسی راه یافت مگر دزدی یا دشمنی و آمده بود
 شب آنحضرت بیشتر از همه برخاست و تمشیری و در گردن حامل کرد و اسب ابو طلحه را که علی السیر تنگ گام بود
 سوار شد و بر سمت آوازی که آمده بود رفت و وقت برگشتن مردم را دریافت که بر آمده اند و می روند و فرمود
 برگردیدیم قصه نیست و آن اسب ابی طلحه که بجای گام بود و در برابر آنحضرت چنان تنیز گان شد که هیچ اسبی
 در برابر او نداشت که در این از معجزات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و حقیقت که هر کس را می صلی الله علیه
 و آله و سلم قوت باشد و مدد فرماید هر چند است ضعیف نامراد و ناتوان بود و آنچنان قوی و توانا و کاسکار گردید که
 هیچکس بوی نرسد و برابری نتواند کرد و میت تو را دل ده و دلیری بین و روی خویش خوان و شیرین بین شمر
 و کن کن بر رسول الله نصرت و آن یلقه الاسد فی اجامه انچه بود آنحضرت در قوت و در باز و مد ستمی چنان بود
 که شتی گیران عالم با وی پس نمی آمدند و محمد بن اسحاق در کتاب خود آورده که در کعبه می بود و کانه نام شد یلقه القوه

که در صنعت کشتی گیری بهینا و بکار بود مردم از بلاد برای مصارعت دی می آمدند و همه را بر زمین می افکند
تا گاه روزی در شبی از شهاب که با آنحضرت پیش آمد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با وی گفت ای را کلمه
از خدا می ترسی و چرا دعوت مرا قبول نمی کنی که گاه گفت ای محمد چیزی بیار که گواهی دهد بر صدق تو گفت اگر کشتی
گیرم و از این بدانم ایمان می آری گفت نعم فرمود آماده شو برای کشتی پس آماده گشت رکانه برای کشتی و
آنحضرت و جامهای خود بوجه درآسی و از آری در برداشت پس آمد نزد یکدیگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بوی
و گرفت و بر زمین زد و پس چنان و متعجب شد که گاه در خواست از آنحضرت که مرا کند و او باز کشتی گیر و مردم و پیغمبر
نیز بنیاد رفت پس متعجب شد که گاه گفت که نشان تو چیست همین خدا را کرده اند از حدیث و بیان کرده اند که اسلام آورد
باز داد و عالم کشتی گرفت است آنحضرت جماعت دیگر را غیر رکانه و بر همه غالب آمده ابو الاسد عجمی مردی دیگر بویوسف
نور شد چنانکه بر پوست گاو ایستاده و ده کسی از اطراف پوست را می کشیدند تا بکشند آنرا از نه پای دی پس
پوست پاره می شد مردی از جای نمی جنبید روزی آنحضرت را خواند که با وی کشتی گیر و گفت اگر انداختی مرا
بر زمین ایمان می آرم تو پس ندا آنحضرت او را بر زمین و ایمان نه آورد و درین قصه طوطیست که در کاخ خود نگهدار
و صل در جامی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم جامه شرم و شرم داشتین رانده او حیات است و از نیاست
که جامه منظر آنکه که سبب حیات است لیکن دی مقصود است و شرم نیز از حیا قلب است و براندازه او است هر که
دی از نه تر خلع و چادر وی تو نیز بیشتر و چادر نداشت به تغییر و انکساری است که عارض میشود قادی از خوف
و خروج چیزی که عیب کرده شود و چنان و گاهی اطلاقی کرده می شود بر غیر ترک نشی بسببی از اسباب و این ترک از
لوازم حیات است و در شرح خلقی است که باعث میگردد و بر اجتناب از قبیح و بار میدارد از قبیح و خشنوی و عیوب و
از ایمان داشته اند که ایمان را ایمان اگر چه غیر است نه اگر استعمال او بر قانون شرع قبیح است بقصد و علم
کتاب و بعضی گفته اند که مراد بآن دی و کنسب است که شایع آنرا از ایمان خسته و نیکه ببلان کرده است و فزونی بود
که تکلیف دمان نمیدود لیکن هر که در وی این غریزه است معین است او را بکفر نیست نه حکم غریزی میگردد و بقیه همانند
که مثل این کلام در جمیع غرائز و مبدا و مثل شما و شجاعت و غیر آن که امر بدان و نهی از بد آن واقع شده است محمود و مدح آن
مورد نیامده و چه از شهاب ایمانند و در بعضی این بیان بجا ظاهر نیست فانهم را آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم
برود شرم جابر و چنانکه بود زیرا که حیات قلب شریف دی و اجتناب دی از مکروهات شرع از همه اقوی است و در این فصل
بود و در حدیث بخاری از ابو سعید خدری رضی الله عنه آمده است کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را شد چار

توجه

من القدر را فی حذر یا بودا که حضرت سخت تر از روی حیا از زنی دو شنبه در پرده خود خدر که بر خاد سکون خال هم برده
فی الصراح خدر زن پرده نشین دو کوفی چند با محسب عرف و علوت است که زن بکر بر پرده می باشد و قید
اتفاقی است و بعضی شرح گفته اند که ذکر این قید بحیث است که عندا سخت تر باشد حیا را و در خلوت نیزه
بیشتر از آنکه بیرون پرده باشد از جهت بودن خلوت غلظت وقوع فعل بوی گفته اند پس ظاهر است که قید دیگر
نیز کرده شود که چون کسی برود در آید و الا در خلوت تنها موجب حیا موجود نیست بکسب قیوم دخول کسی همچنین که
کرده اند از شرح ذکر این تکلفات و در این مقام خالی از دنیا عتی نیست و ذکر این قید نیز از ای سبب خدر
رضی الله عنده از القادریه و غیر خوش می آید و لیکن بقصد بیان مقصود مانع شده است و مشایخ
طریقت را قدس اندر او حرم در تفسیر حیا کلمات است ذی النون مصری قدس سره گفته حیا وجود نیست است
و در دل با وحشت آنچه پیش نیست است از توبیعی پروردگار فرموده احب بطنی و الحیا ابسک و الخوف لعلی محبت
گو با سبک و اندر محبت به شهادت موجب و حیا ساکت بسیار و بشود تقصیر و ادای حقوق و خوف بی آرام میدارد
بسی این سعادت از روی گوید هر که شرم دارد از خدا در طاعت شرم دارد و خدا از روی در محبت و حیا گاهی از کرم
و خوف متعجب و مانند حیا را آنحضرت از ان قوم که در ولیمه زینب رضی الله عنها حاضر بودند و در آنکه رفتند و بی مجلس
را و آنحضرت شرم داشت که برخیزد از ایشان راه حق تعالی فرموده فاذا لمستم فانتم شرم او فرموده انکم لکن سبک
البشی فیتبعکم منکم و الله لا یسبکم من لکن و گاهی در عبودیت می آید که لایق کمال و عظمت و مجود نمی آید و قسم
و غیر حیا هر دو است از خود و آن حیا و نفوس شرعیه است در راضی شدن و نفی شدن بر تنه و در پس
می آید نفس خود را مستحق که حیا دارد و از نفس خود گو یا که او را و نفس است حیا دارد و یکی از دیگری و این از آن کل
و تمام حیا است زیرا که در چون استیجاب کند از نفس خود استیجاب از غیر خود بطریق اولی خواهی که کند از کفری التواضع
خود را و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم الحیا لا یطعم الا بغیر و در دواتی الحیا خیر که در حدیث آمده است
که در وی برادر خود را نصیبت میکرد و بعد استیجاب گو یا برادر وی استیجاب میکرد و حقوق خود را از مردم که استیجاب
پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با کرم و بگذاورد که حیا از ایمان است و انما تمارینا فاعمال خیر و حیا نیست
از کرم مردم و آنچه کرده میبارد انسان لطیفیت خود را آنحضرت باشد اناس اکثر ایشان بودند درین صفت
روایت کرده است انس رضی الله عنه که در آمد با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مردی که بروی آنحضرت بود
گو یا که رنگ زعفرانی بود بوی رسیده از زنی و حیران پس گفت آنحضرت مراد را چیزی را و با آنحضرت که برود

کسی نمیکفت آنچه خوش آید و اگر لایمی بالیت گفت و مضطرب میشد گفتن بطریق کنایه می گفت پس
 پیرین رفت آن مرد فرمود اگر بگویند یا نگویند که بشود این را در روایتی آمده بکشد اینجا را و بنید از آن پویشیده
 نهاند که این در غیر واجب و حرام خواب بود و در احوال حضرت نیز روایات هست و هر دلیست که بود آنحضرت علی اله
 علیه السلام در جایگاه ثابت نمی ماند بصیری و در روی کسی را اگر سیر سد بوی کسی آنچه کرده آید او را میگفت
 چیست حال کسی که بگوید چنین یا میکند چنین بگوید گفت چیست حال اقوامی که میکنند چنین یا نه گویند چنین و
 نمی میکردان نام نمی بود فاعل و فاعل آنرا درین عبارت که این حکم و قاعده نیز منقول می شود و صحیح از عائشه
 رضی الله عنها آمده است آنکه گفت بنور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فاشش و منقش و نه آواز میزد کننده در بازارها
 و جز آنکه او بدی را به بدی و لیکن حق میگوید و در میگوید و حکایت کرده خنده است مثل این کلام از تورت
 عبد الله بن سلام و عبد الرحمن بن عمر بن العاص و صل در بیان شفقت در افت و رحمت و صلای اله
 علیه و آله و سلم گفت پروردگار تعالی و تقدس و با او سنانک الاحمره للعالمین و گفت تقدس جبار که رسول من الفکر
 عزیز علیه اعظم هر کس را بگویند برون بریم شفقت هر بانی و بهر شفیق و مشفق اشتقاق از رسیدن
 در شفقت نیز پس منیست که مشفق بر کسی می ترسد که هر دو با یکس ترسد و لهذا توفیق کرده اند از هر دو
 نام صحیح بر صلاح نفی و در افت اندر رحمت و امان آن فی الصراح رحمت بخشودن و مهربانی کردن و در افت
 سخت بخشودن و مهربانی شدن و از جمله شفقت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر امت تخفیف و تسهیل است
 بر ایشان در شریعی و احکام و ترک او بعضی افعال را از جهت ترس آنکه مبادا فریض گردد بر امت چنانکه ترک
 بسواک برای هر نماز ترک تا آخر عشا و نهی از صوم و مالی مانند آن و در حاشاست از احتیالی که بگرداند پس این را
 بر رحمت و در رحمت و طهارت گاهی می شنید آنحضرت که می گوید که در نماز یا جماعت و می بود و روی در نماز پس میگوید
 نماز را تا در وقت بخندد و در این صورت باید که ترسانند و این می از شما این می می که کرده باشند زیرا که من دوست میدارم
 که سیر منی الیم بسوی شما صاف و پاک سیند و چون بگذرید که در خبر حضرت را فرمایش و از هر دو گردانید و از آن
 در آنکه چیزی مثل گفت خداست ای اگر کرده است فرشته را که موکل است بر حال که بهایم و رحمت حضرت سلطان
 دوست که هر چه میگوید آن کن پس گفت ملک جبال بفرما چرا یا محمد چه میخواهی اگر خواهی بر من خشنود و بر ایشان
 و خشنود نام ده که است که که در میان آن آبادان است گفت آنحضرت نمیخواهم که ملک شود تا سید میدارم
 که سیر من آن در حق تعالی از اصلاح ایشان کسی را که عبادت کند خدا او شریک کند و اندوای چیزی را و این قصه

در بیان شفقت و رحمت

را خبردار است که مکرر دست در سال دوم از معیشت و نیز رانسی است که جبرئیل علیه السلام گفت من غیر را
صلی الله علیه و آله و سلم که خدا استعالی امر کرده است آسمان زمین و کوهها را که اطاعت کنند زوایا هر چه فرماید
آن کنند و ملک کنند و شمشان ترازم و دوست پیدا و دشمن کنم و ما غیر کنم از امت خود عذاب را شاید که بخشید
حق تعالی ایشان را و رجوع و رحمت کند بر ایشان و گفت عاقله رضی الله عنهما یخبر که را شنید و نشد رسولی را صلی الله
علیه و آله و سلم میان دو امر اگر آنکه اختیار کرد آسان تر از آن و او امر این قول را معانی و ایالات بسیار و نظایر
است که امر آسان تر برای امت است گفت بن مسعود رضی الله عنه که آنحضرت میفرمود و بنا بر شهادت اهل بی
تبرک و تعالی گاه میگردد و ام از جهت خوف و الهی و مقتدا ملک انسان و صل و در خلق آنحضرت صلی الله
و آله و سلم و روحا و حسن محمد و سلمه و حمزه و محمد بن ابی طالب و زهرا و فاطمه و علی و حسن و حسین و علی بن ابی طالب
علیه و آله و سلم چون آورده می شد نزد وی صلی الله علیه و آله و سلم بپوش فرمود این را بر سر بزرگان و اهل بیت که در دست
خبر بود و می شنیدند و می دانستند از عاقله که میگفت شک نیست بر سر من بر سر خودی و عیبت بسیار
یا که در آن امر او را دلگشایی فرج کرده باشد و غیرتادی سوسی زبانی که در دست خود می بود و در کمر بزرگوار و عیبت
شادانی و بسبب روحی نمود آنحضرت بجهت او در پرستشهای خوب کرده از وی چون فوت آن زن و فرمود این نیست که
می نماید و از زبان خبر می فرمود من احمد بن الایمان و سلمه میگردد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ذی الایمان را می
آنکه ایشان را اختیار کند و ترجیح کند ایشان را از کسی که فاعله باشد از ایشان فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که اگر
ابو فلان بنیستند در دوستان و در بعضی طرق آمده است که نیست و شما نمی خور و صاحبان از دوستان خبر آنکه ایشان را
هم است که نمی گنم آنرا برای آن بعضی بقدری آسان می گنم با ایشان چنانکه آن بی باشد بر کسی و گفته اند مراد
بل ابو فلان بن ابی العاص است و حال این جماعه معلوم است و میگرفت آنحضرت اما نسبت زینب را بر سر است
بر او شهادت که خود در نماز چون سجده می کردی نهاد بر زمین و چون بازی ایستاد بر می داشت از جهت وفور
شفقت و مهر بانی بر او و این برداشتن امام و نهادهای بدین معنی آنحضرت نبود بلکه خودی کرده
چسبید چون سجده می رفت می نهاد بر زمین تا بگوید که این فعل کثیر بود و نهاده و ظاهر آنست که این در نقل بود
و افتد اعلام در روایت از شاه که چون آمدند غاشی ایستاد آنحضرت و خدمت کرد و ایشان را پس گفتند صحابه یا رسول الله ما
بسته ایم با آنکه از آنحضرت که تیم ایشان را فرمود ایشان اگر ام میگردند اصحاب را هم بر سر است میگردند که با آنها گنم ایشان را این
حکایت بر این توضیح دیگر نیست و قوی دیگر آنست آنحضرت از رضا که نام وی میا بود و در بیت و خدمت میکرد آنحضرت

صلی الله علیه و آله و سلم

را با مادرش علیه السلام آوردند که کرده است و این اشیر در محاسنات آمدند و آنحضرت در بنده یان هو اذن و
 نشاء سانه خود را آنحضرت پس گسترانید آنحضرت برای او در مبارک خود را فرمود اگر دوست داری اقامت
 کن نزد من مگر من و محبوبه تا بر خورده از دهر و من گذرد و آنم فرا بالی با باز برگرد بسوی قوم خویش پس اختیار کردی قوم
 خود را پس متشکر گردانید او را و ابوالطفیل گفت دیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله در دم کودکی بودم ناگاه پیش
 آمدی زنی در دو کعبه آنحضرت پس گسترانید آنحضرت آن زن را روی خود را نشست آن زن بر آن گفتم من
 کیست این زن گفت که مادر دوست که شیر داده او را و ظاهر آنست که علیه باشد این عبد البر است یا گفت که علیه بود
 و گفتند که آنحضرت را نشست زن شیر داده اند تا این که کم می از آنها بیاید و آنرا علم دادند و من السائبه که رسول
 خدا صلی الله علیه و آله در سلم نشسته بود و زنی پیش آمد بدید آنحضرت از وضعی بیگانه بگری و بی باطن خود را نشست
 آنز و بر سر دیش آمد و روی پیش نهاد بگری و بی گوشه جاساز جاب و دیگر نشست آن زن بر آن بعد از آن پیش آمد
 بر کمر و از وضعی پیش ریخاست آنحضرت صلی الله علیه و آله در سلم نشاند او پیش خود و بنفشه آنحضرت صلی الله
 علیه و آله در سلم بسوی او ایستاد و ابوالسب که در صحنه وی بود و مله از طعام و کسوت و چون مرد و نوبه رسید که بکس از
 فرا بیان وی باقیست گفتند هیچکس نیست و در حدیث قدسیه رضی الله عنه آمده که گفت مرا آنحضرت را بشیر خوانند
 لا یخرجک الله ابداً من فضل الرحم و تحمل الکلی و تکسب المودم و تقری القصیف تعین علی ذلک الحق صلی الله علیه
 و آله و سلم و وصل در بیان عدل و امانت و عفت و صدق و ایضا آنحضرت و بعد از آنحضرت صلی الله علیه و آله در سلم نشاند
 مردم و اعدل و اعطفت و اصدق ناس که انتراف میکردند بدان دشمنان و دیگران گان پیش از نبوت او را و بعد از آن
 نام میکردند این سخن گفته امین بحجت آن نام مبارک شده که جمیع کرده شدند روی اخلاق صالح و در قول حق شجانه
 مطاع نم این اکثر مفسرین بر آنند که مودع است صلی الله علیه و آله در سلم گفتا قال فی الشفاء و چون اخلاص کردند
 قریش که چهار قبیل بودند نزد بنار کعبه در نهادن حجر بجای او که کدام قبیل بنهاد اتفاق کردند که هر که نخست در آید
 وی حکم کند همه بدان روشنی باشیم ناگاه آنحضرت در آمد صلی الله علیه و آله در سلم گفتند این حجر است این امین است
 هر چه حکم کند راضی باشیم آنحضرت روی طلبید و حجر را در میان آن نهاد و هر چهار گوشه را را بخت این چهار
 کس داد و حجر را بخت مبارک گرفت و حجر جای آن نهاد و این پیش از نبوت بود و سال تولد فاطمه زهرا رضی الله
 عنها و پیش از زمان اسلام حکم میخواستند قریش آنحضرت را و فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله در سلم و الله فانی
 الا این فی السما و امین فی الارض در دایت است از علی رضی الله عنه که گفت ابو جبریل لقنه الله علیه آنحضرت صلی الله

در بیان عدل و امانت و عفت و صدق

علیه و آله و سلم با کذب بیگنم ترا دروغ گوئی و انیم ترا درستی خود را با کذب و لیکن با کذب بیگنم چیزیکه اگر دروغ تو را
از دین این سخن یاده و نامستوست. تا فصل است از آن ملعون چه هرگاه شما صادق میدانید و او را دروغ گوید
نقدی کنید دیگر این عباد و استکبار حسیت پس فرستاد حق تعالی این آیه را تا هم را بکند و بگوید که این اهل کذب
بجای دین و این آیه را تفسیری دیگر نیز هست که پروردگار تعالی میفرماید که ای محمد کافران را نکند بیگنم و لیکن این طایفه
اکابر خدا را نکند بیگنم یعنی تو فاسق باش و علم خود را کار ایشان بامن اضافه است من ایشان را سزا میدهم چنانکه
بجامه غلام خواجده را بپوشانند و آنرا میکنند پس خواجده با غلام میگوید که ایشان ترا از زمین هندوانه استن کنند و
پس میکنند من و انیم و ایشان و آورده اند که اخفش بن خرقین ملاقات کرد ابو جهم را در روزی و گفت یا ابا جهم نیست
اینجا جز من و تو که نشنود سخن مرا خبر ده مرا از محمد اللهم صل علی محمد و علی آله که دی صادق است یا کاذب پس گفت
آن ملعون و الفسید برستی در راستی تو صادق است و هرگز دروغ نگفته است و سوال کرد بهر قری از اهل سفیان من
حدیث که سوال کرده است از احوال و اوصاف آنحضرت و استدلال کرده بدان بر نبوت دی صلی الله علیه و آله و سلم
آیا بودی تا که تسمیه میداشتند بکذب اینم در البیانی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پیش از آنکه بگوید این سخن ملاحظه فرمای
نبوت کند گفت ابو سفیان و الفسید هرگز دروغ نگفته است دی گفت بهر قری پس چون باشد که با خلق جز راستی
نگوید و بر خود دروغ بنده و این حدیث بهر قری سودمندترین چیز است در معرفت امارات نبوت و اول صحیح البخاری است
و در شرح مشکلات ترجمه و بیان آن کرده است در کتاب الجهاد و در باب الکتاب الی الکفار و درین کتاب نیز باب
الرجال رسول مذکور گرداننده تعالی و گفت نصر بن الحارث مرزبانی را تحقیق بود محمد در میان شما جوان خود
سال مرضی ترین شما در افعال و صادق ترین شما در اقوال عظیم ترین شما در امانت نا آن زمان که دیدید شما در بنابر
گوش او پیری را آوردی شما را آنچه آورد یعنی از دین و ملت گفتند شما که ساحر است لا اله الا الله و یسخر نیست و این
نظر بن الحارث کافر بود و پرده بردل آنشسته اما عاقل بود و انصاف داشت و دیگر از پرده غلط بود و گاهی آن نیز
می افتاد و باز غلط تر نشیست و بدین المنعیه که از دو سار کفار قریش است بار و قرآن شنیدی و یکایستی و گفتی یقین
دانم که این نه کلام بشیر و ساخته آدمیان است این کلام را بشیری و دل نشینی است که هیچ کلام دیگر نیست آن له
علاوة و طلاوة و فی الصراح طلاوة بفتح و انغم خوبی و پند برای دل و حارث بن عامر از مشرکان بود که با کذب
میگردانند حضرت اصلی الله علیه و آله و سلم پیش مردم و چون خلوت می کرد با اهل بیت خودی گفت و گفتند محمد از
اهل کذب نیست و اما ابو جهم روزی نزد آنحضرت و صفاتی کرد و گفتند آیا صافی کنی تو با محمد گفت و الله تحقیق

میدانم که پیغمبر است و لیکن کی بودیم نامتناهی گشتند و مرتبی عهد مناف را داشتند و شرکان چون میدیدند آن حضرت را صلی الله علیه و آله و سلم می گفتند و الله و ی پیغمبرست حال مشرکان این بود و اهل کتاب از یهود و نصاری خود اعلم بودند بر سالت وی و بر یقین میدادند که آنحضرت را یغزونه که ما یغزونه انبیا هم و پشت پر پشت منتظر پیغمبر آخر زمانی نشسته بودند در وقت موت و میت نامزد نشسته به پسران که چون دریا بنید نیز آخر الزمان باسلام مارسانید و بگوئید که ما در اشتیاق تو جان و آدمیم سلام بایند بر ما را از ایمان خود و ان کرده اند که چون پیغمبر ظاهر و فتح مشدود موده که از ملک بین بود و مسلمان بود و قوم دی کا و آنحضرت فرموده است نمیدانم که تیغ نبی بم بود باز بدین آید جاده که پناه دی بودند بر یافتن نشان پیغمبر آخر الزمان درین میده که مره اقامت کردند و از تیغ در خواستند تا که ایشان را از صحبت خود محاف داشت و قونی انصار را زاد لادانشانند و چون این نور ظهور یافت همه بطیلت آبا و کفر در ماندند و از با الله من انخذلان اما حققت که معنی پارسایان در حرام فی القاموس حققت که عالم اهل دلایل وجود و کمال آن دران حضرت بجه زبان بیان توان کرد و در جای که عصمت آمد همه آموخته و حدیث آمده است لمس نکرد است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دست هیچ زنی را که مالک نیست و او را این یک عبارت است که در میان محبت و پارسای اهل عرف و عادت می گویند و الا حقیقت عفت آنحضرت و تمامه اخلاق وی بالا ترست از انان که بیان توان کرد و صفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بصدق ایچه برگزیده است و اما اهل خیر و بعضی عدالت و دادگستری گیرند و خواه بعضی اعتدال و توسط صفات و اخلاق دارند و مساوی ایچه در ذات شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود متصور نیست و یکبار آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بانی شمت میکرد و دوزخ را نیز که یکا از نبی نمیم بود گفت عدل کن و در روایتی آمده که گفت ایچه تو میکنی عدل نیست حضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم دای بر تو اگر من عدل کنم دیگر کی عدل خواهد کرد و این قصه طویل است ابو العباس میگوید که از آنکه علم نبی است گفت قسمت کرد کسی ایام خود را و گفت روز با و صا محبت برای خواب رفتن روز را برای نماز کردن و روز باران بر آفتاب خندان و روز را قاتب برای حراج خلق بر آوردن و گفته اند بنده کسی و نا بسیار دنیای ایشان درین خود گجا بود و لیکن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم حجر بر کرد و در فقه خود راسته جزو جزوی براسا عبادت خدای جزوی برای اهل و عیال و جزوی برای خاصه خود و با این جزو را قسمت کرد میان خود میان مردم و حاج ایشان و میان این در آخر باب علیه شریف گفتند که ذکر کرده است ابو جعفر طبری از علی رضی الله عنه گفت گفت آنحضرت که قصد نکردم من پیغمبری از انچه اهل جا بلیت عمل میکنند جزو و بار دیگر احوال شد

کشیده باشند و گفت عاقله رضی الله عنهما که حدیث است که در آن حضرت خجانه که کسی میخواست که بشمارد و کلمات
رای شمرد و حدیث جابر رضی الله عنه آمده که بود در کلام آن حضرت ترتیل و ترتیل فی الطریح ترتیل همواره
و اگر سبده و بیداد خواندن قوله تعالی در تل القرآن ترتیل و تل التفهیم سخن همواره و در سبده نیز در یک مابین است
و در رساله تجوید تحقیق این معانی کرده شده است و در حدیث این ابی اله آمده که بود سکوت آن حضرت بر چهار
چیز حاکم و در تقدیر و تفکر و تفحاک وی صلی الله علیه و آله و سلم تقسیم بود و تفحاک اصحاب نیز در حضرت دی تقسیم
بود از جهت توقیر و تعلیم و اقتدار و اتباع وی بود مجلس شریف دی مجلس علم و میاد خیر و امانت بلند
کرده می شد و در وی آواز و ذکر کرده نمیشد و در وی قیج و چمن نطق میکرد و در وی آنگاه نازل مجلس گویا که بر
سر پای ایشان پزند گاه نداشتند که اگر سر بر دارند بریده میشوند و صاحب شفا این حال بصواباً مخصوص و
سجده بحال نطق آن حضرت ذکر کرده و در کتب دیگر مطلق آمده که حال صحابه در مجلس شریف این بود و حدیث دیگر
آمده که ابو بکر رضی الله عنه در پیش آن حضرت سنگریزه در دهان گرفته می نشست تا دم نتواند در سخن کرد و نظر بحال
آن حضرت و در عزه ابطله محبت را نگاه میداشت و کیفیت مشی آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در میان علیه شریف
معلوم شد که بقاری اضطراب و کسول و ولالت بود از مدت آن حضرت بود و در آن قیج و طعام و شراب و امر باکل از آنچه
پیش از آن است و امر بمسواک و پاک کردن و پاکیزه داشتن بر اجم که بعضی مفاسل اصحاب است که میان صاحب و آن
آنند و واجب مفاسل اصحاب که متصل با نال است بعد از آن بر اجم بعد از آن اصحاب و سیرت آن حضرت بهترین سیرت
همواره حدیث ابن مسعود آمده که خیر الحدیث کلام الله و خیر الهدی هدی محمد و آن حضرت دوست سید است علیه
و بوی خوش را دوستمال میکرد و اگر در غیب میکرد و اگر از آن بران و میگفت حبیبی من و یا که النساء الطیبات
فرقة عینی فی الصلوة دوست گردانیده شده است لبوی من بوی خوش و زمان یعنی هتعالی محبوب آمده است
نه من با اختیار که سبب آنرا دوست میدام و گردانیده شده است فرار دارم جای چشم من یا سرخی خلی چشم نماز
و گفته اند که شادی و سیرت چشم روشنی و خوشی که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در نماز یافتی و ذوقی شهودی
که درین وقت یافتی در هیچ عبادت و هیچ وقت نیافتی و فرقة العین کنایت از فرح و سرور و دریافت مقصود و وفود
بغیر است مشق است از قریح یافت بمعنی قرار ثبات چه دیده بقدره محبوب قرار باید و بدیدار او ابرام گیرد و بساط
نیکو در حالت سرور و خوشحالی ساکن و بر کاخود بود و بنظر بر غیر محجب پریشان در جانب نگران و در حال ترن و خوف
گردان دارند با خندند و در اینهم کالذی فی نفسی علیه من الموت دلیل آنست یا مشق است از قریح بمعنی سروری

در وی چشم دلالت می دهد و مشاهده خوب بود و گری و سوزش در دیدن اختیار و لذت را قرة العین می خوانند
و آنکه گفت فی الصلوة و گفت الصلوة اشاره کرد باینکه سرور و آرامش و بهشت که کمال لذت و شادمانی
در نماز و احوالست و بنفس نماز یا ثواب و جزای آن چه نزد مشاهده آرام و انقضا یعنی نبودن غم و اندوه و غم است
اگر نیست است و فضل و انوار فضل و نعمت حق نیز مفاسد و نیست چنانکه گفت فل فضل الله و رحمة
و نعمته و انوار فضل و انوار فضل و نعمت حق و سرور و با دست و مقام آن حضرت صلی الله علیه و آله
و سلم اعلی و ارفع است و با نعمت فرمود تلبیع و او گفت فلیقرح یا خطاب با آن حضرت باشد تلبیع باینکه این کلمه که در کبر
شهر و این شهر است که حبیبی الی الطیب و النساء و جعلت قرة عینی فی الصلوة صاحب شکوة گوید که این شهر
را احمد و نسائی از انس روایت کرده اند و سخاوی در معاصد حسن گفته که طبرانی در واسطه صغیر فرموده و آورده و
همین خطیب تبریک بفرموده این حدیث فی الکامل در سترک نیز آورده اما بدین لفظ جعلت و گفته که صحیح است
بدر شرط مسلم و نیز نسائی از انس بطریق دیگر زیادت فقط من الدنیا آمده و بسیاری از محدثین باین شهر و ولایت
آورده این قریه گفته که روایت کرده اند و در کتاب زیاده فی لطیف و آن نیست که اصبر من الطعام الشرب
و لا امر غرض و گفت سخاوی و اما این شهر و شهره است در بنیاد از زیادت فقط ثلث و قوت نیافتم بر آن
گرد و در موضع از احادیث در تفسیر آل عمران از کثرت و ندیدیم این زیادت را در هیچ طریق از طرق این محدث
با وجود تدریس و تفسیر و تفسیر کرده و این سخن را کسی گفته و آورده شده است در تخریث فقط ثلث و زیاده آن
فماست هر معنی را چه صلوة از دنیا نیست اگر چه توجیه کرده اند آنرا و شیخ ابن حجر عسقلانی در تخریج این حدیث شهر
شهره بزرگانه زیاده فقط ثلث و نیافتم این لفظ را در شی از طرق او و علی الدین عراقی در ابالی خود نیز گفته که فقط
ثلث و در هیچ کتابی از کتب حدیث نیست و صلوة از امور دنیا بود و اینی کلام السنخادی پس سلوک شد که اصل حدیث
اتفاق آنست بر آن است باین لفظ است حب الی الطیب و النساء و جعلت قرة عینی فی الصلوة و این شکل
است در بعضی طرق من الدنیا یا من دنیا که آمده و در بعضی کتب ثلث نیز واقع شده است و اگر یکی از این دو نباشد
نیز اشکال ندارد اما اگر هر دو باشد چنانکه بزرگانها میگردانند اشکال دارد و در توجیه آن گاهی میگویند که هر دو
از دنیا بودن و در دنیا وجود آن و حیات این عالم است پس حاصل معنی آن شود که درین عالم را سه چیز
خوش آمده و از آن از جمله امور دنیوی است و سوم امر اختیاری دینی و گاهی گویند که سلوک نامور و نبی است
بسبب آلات رسالت که در دین و در دین با مردنی بر طرفه کسین دفع توهم آنکه بر لذت و محبت طیب و طاهر است

شماره و مشغول از حق و مناجات وی بخار و تواند داشت اعلم که امر ثالث که درین حدیث ذکر آن نکرده قبل باشد چنانکه در حدیث دیگر از ایشان آمده است که لم یکن احب الیه صلی الله علیه و آله و سلم بعد النساء من الخیال و الله انسانی و انتمال دارد که طعام بود چنانکه در حدیث آمده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که خوشی آمد و از دنیا سه چیز طعام و نسار و طبیب پس یافت از آن و چیز یاد نیافت یکی را یافت نسار و طبیب یافت طعام را داده احمد و الله اعلم و وصل در بیان زهد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم احادیث و اخبار در ذکر این سیرت و صفت کمال آن و زوایا کامل و صفات آنسر و بسیار است و پس است و نقل وی از دنیا و اعراض از زهد است آن تا نگردد وی آلوده بود و تنها با بوی و پیاپی میرسد فروع آن که تا وقت وفات نرود وی بگوید و زهد بود در نفقه عیال وی صلی الله علیه و آله و سلم و حال آنکه در آن سیرت و وی صلی الله علیه و آله و سلم و الهیوم جعل زرق آل محمد تو نادر و در کفایت و قناعت بدان سلاح جنگ که در وقت وفات بحال الفکا که آن شد و این بر سر پیروز سخاوت و انبیا بود و از ما نشسته آمده است که گفت سیرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سه روز پیاپی از نان گندم تا گذشت ازین عالم در روایت دیگر آمده از آن بود و در پیاپی و اگر میخواست میداد وی را خسته خالی نیز بیک در خیال نباید و در غم نمیداد و در حدیث دیگر آمده سیرت آن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از نان گندم تا آنکه طافات کرد و خدا را گفت عاقله گفت داشت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و دنیا و دینی و نه بر سر او حدیث عمر و رف بن الحارث آمده که نگذاشت مگر سلاح را و بیکه در دینی را که گردانیده بود از او صدقه گفت عاقله گفت عاقله حدیث یافت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نبود در خانه من چیز یک بخور و او را جگر داری مگر صفت کمال آن بود و طاق خانه افتاده و گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مراد بر رستی عرض کرده شد برین که گردانیده شود برای من بطی را که طلا پس گفتم من لا ارب مگر دان این چنین گرسنه می شوم روزی و سیر می شوم روز دیگر پس روز دیگر گرسنه می باشم نفرع میکنم پس سوسه نود و عاقله مراد روزی که سیر می شوم حد میگوشم و شامی گویم بر تو در حدیث دیگر آمده است که جبرئیل فرمود آمد بر وی صلی الله علیه و آله و سلم و گفت مراد را که پروردگار تعالی میخواهد تا سلام ترا بگوید آیا دوست میداری تو که که در انتم برای تو این کو بهار طلا و باشند یا تو هر جا که باشی تو پس سر زود افکنده و خوش ساخته پس گفت یا جبرئیل دنیا تا کسی است که نیست مراد را خانه و مال کسی است که نیست مراد را مال هیچ میکند و اگر کسی نیست مراد را عقل نیست گفت مراد آنحضرت را جبرئیل ثابت دارد ترا از آن خداست تعالی قبولی ثابت و از ما نشسته آمده است که تحقیق بودیم که آل محمد در رنگ و سیرت و کیمیا که نمی آفرودیم آتش را و نبود و خوراک ما که خور و آب از عبد الرحمن



در بیان سیرت

این وقت آمد محقق کبری از طعام نزد وی آورد و پس بگریه درآمد و گفت بپاک شد رسول خدا صلی الله علیه و آله
 و سلم و سیر نشد و اوایل بیت او از آنان بود و گفت این عباس رضی الله عنهما بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 که شب نمراد و اوایل او شبهای پایانی گرسنه نمی یافتند طعام شب انگاه را و از آنش آمده که گفت بخور و رسول خدا صلی الله
 علیه و آله و سلم برخان دند در سکر چه و بخت نشد برای وی نان تنگ نه دید و گو سفند ملیمه را هرگز گفت عالتش رضی الله
 عنهما سیر بخورد و آنحضرت هرگز در شکایت نکو بسوی کسی بود و ذوق نزد وی دوست داشت ننده زان غنی و دود که روز
 ای که آنحضرت گرسنه وی پیچید شکم را نام شب از گرسنگی کنایت است از شدت جوع و منع نمیکرد و او را از روزه آنروز
 و اگر نخواست وی از پیرو کار میداد و تمامه گنجهای زمین را و سیوه های آنرا در فراخ میکرد و زندگانی او را و تحقیق می
 کرد و ستم من از جهت شفقت و مهربانی بر آنحضرت از آنچه میدیدم حالت او را می دیدم شکم او را بدست خود میگفت آنچه بوی
 بود از جوع می گفت بروی فداک یا رسول الله که کاشکی پسند میکردی تو از دنیا پیچیزی که فوت می شد ترا و فوت می
 نشد پس میگفت آنحضرت ای عالتش چکار است خراباد و بنا و چه میکنم من دنیا را پر ایدان من که اولوا الزم از رسول خدا صلی الله
 علیه و آله و سلم بر آنچه سخت تر از این است پس گذشتند حال خود و فرمود او در دند بر پروردگار خود پس تنگ داشت فدا بارت
 ایشان را و بسیار کرد ثواب ایشان را پس می یابم من خود را که شرم میدارم که تن آسانی کنم و زندگانی خود پس جواب داده
 شوم من خدا را ایشان نیست هیچ چیز محبوب تر پیش من از پیوستن به برادران من و دوستان من گفت عالتش
 رضی الله عنهما پس ای فداست نکرد و نایست بعد از این حکایت مگر یکایه تا آنکه وفات یافت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 و از عالتش آمده که نموده بر افکندنی آنحضرت که خواب میکرد بر آن مگر چیزی بیکه آنگذنی وی پوست و زخم خراب بود و در پوست
 از حقه که گفت بود و فراموش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خانه وی پلاسی که در می کردیم پس خواب میکرد پس
 می کردیم آنرا شبی بخواب تو تا نرم شود پس چون صبح کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود چه چیز گسترانید بودید
 شما برای من مشب گفتیم همان فراش هر شب بود که کرده بودیم او چهار نه فرمود بگذارد به او را بجا آنست بزرگتر
 وی باز داشت مرا از نماز شب و بود که خواب می کرد آنحضرت ایامتا بر سر یافته شده بر سینی از بگستر تا تا آنکه تا تیر
 بقیش نقش می بست پهلوی شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم و صل در میان خوف و سبب و سختی طاعت
 و شدت عبادت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خوف و خشیت و طاعت و عبادت آنحضرت بر قدر علم و معرفت
 او بود و پروردگار تعالی و تقدس و بحقیقت هر که دانا تر و شناسا تر خدا عزوجل است خائف تر و متعبد تر از این جهت
 فرمود حق سبحانه و تعالی انما يخشى الله من عباده العلماء و در حدیث بخاری آمده که گفت ابو هریره میگفت رسول خدا

الزمان ۱۲
افغانستان
صنعتگران و تجار
و دانشمندان
سینما و ادبیات
سرکار شریف
میکنند
دانشوران این
سیاست خردمند
که در هر دو
حکومت و ملت
تقدم و پیشرفت
افغانستان را

۱۱
 خوشنویسان
 خوشنویسان
 خوشنویسان
 خوشنویسان
 خوشنویسان

صلی الله علیه و آله و سلم اگر باینده شما آنچه میدانیم من کم منجدید و بسیار گم گریه و درایت تری از این زیارت
آمده که فرمودی انجم انجمی بنید شما می خوم انجمی شنوید شما فرمودی صلاحت بسیار و حق که ان ناطقه فرمود
آواز میکند آسمان سطر است حرا و اگر آواز کند و اطلط آواز بالان زالدین شکر کرده و آواز کردن آسمان است
کثرت آنچه در دست از طلا نگه داری آنرا داین کنابر است و خلعت در بیان کثرت اگر نیا شد آنجا اطلط و فرمود
نبست جای چهار انگشت در آسمان نگه نداشته است رشته جبهه خود را سجده کننده و فرخدا سپار او در رطاب و اگر
آمده است که فرمود نماد سوگند اگر بدین چیزی که می دانم من کم خندید بسیار دیگر سید لذت بگیرد بزبان بفرشدا
در ایند لیسوی زمینها و بلند بیا و راهها و فراو کنیده و نیال لیسوی خدا تعالی و بلند کنیده آواز بار بار بعالی من
قبوت صبر و تحمل بر میدارم باران را و اگر شما دانید بر منی تا بید گفت ابو ذر رضی الله عنه که راوی این بیت است
هر آینه دوست میدارم که من درختی می بودم که بریده می شد و در دایه آیده است که گفته اند صحابه چه می بینید
تو یا رسول الله فرمودی بنیم بهشت و در و زج را پس جمع کرد خد تعالی ادرایان عالم البقین و علی البقین آیه
قلید و اخفا غلظت آیه برومی که نبود هیچکس را و در حدیث دیگر آمده است که یا ایها النبی و اخفا غلظت علی الله
علیه و آله و سلم در نماز چند آیه یا ماسید یا تمنا مبارک او پس گفته صحابه یا انیمه تکلیف و محنت برای چه میکنی یا
رسول الله و حال آنکه آمرزیده است خدا تعالی آنچه پیش فرستاد است اگر گناهان تو را آنچه پس آمده فرموده یا پس
نیا شتم نه شکر و شکر آن کنم که آمرزیده شدم و گفت عائشه رضی الله عنها بود علی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
همیشه و پیوسته که ام می از شما طاقت دارد آنچه داشت وی صلی الله علیه و آله و سلم و عوف بن مالک گفت
رضی الله عنه بود من یا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شبی پس بیدار شد آنحضرت و مسواک کرد و وضو
ساخت و بایستاد و نماز لبس ایستادم من نیز با وی پس استغفار کرد و سوره بقریش نیکو داشت تا بر حجت مگر آنکه
توقف میکرد و سوال میکرد و در سجده است از خدا رحمت را و می گذشت بآیه عذاب مگر آنکه توقف میکرد و پناه
میست بخدا از عذاب وی پس از آن رکوع کرد و بقدر قیام وی گفت سبحان ذی الجبروت و المملکات و اعظمه
والکبریا پس بر داشت سر از رکوع و بایستاد و پیش آن گفت همچنین پس از آن سجده کرد و گفت پیش این نشست
میان سجدتین مانند آن و گفت مانند آن و خواند قهره و آل عمران و تسبیح و مانند را و گاهی قیام میکرد و تمام شب
بیک آیه و در روایت آمده است که این آیه بود آن تو بنیم فاهم عبادک و آن خضر لعمریک انت اخرت الحکمیم مقصود من
معالی است و خواست آنحضرت ایشان بود آمده که آنحضرت نماز میکرد و شکر آنحضرت را و نماز میبود و سجد و از جوشیدن و گیس

خلق کریم و شریف و با برتری و یک و جعل اسکینه لباسه و البر شماره دیگر و انم آرام و استی برایش
 دی و عیط بری و دیگر و انم نیکی را علامت دانند و با برتری و برتری که بوی عیبد و تقوی و خیر و دیگر و انم بر برتری
 شانی دل وی چون اصل تقوی در دل می باشد و لهذا از مرقه تقوی به اشارت بسبب که و تعبیر کرد از وی تقصیر
 و انما در دل نهان داشتن یعنی و انما که مستقر و دیگر و انم حکمت معقول آن و حکمت دانستن احوال اشیا چنانکه
 در نفس الامر است و معنی راست کرداری و راست گفتاری نیز آمد و الصدق و الوفا طبیعت حق و انم راستی را و
 پس برین علم بر طبیعت دی و العقود المعروف خلقه دیگر و انم حقوق و نیکی را و انم دل سیرت را و حق
 شرفیه و الهی اما سه و الا سلام ملت و دیگر و انم عدل را سیرت دی و حق را شرفیت دی و هدایت را همیشه اس
 دی و اسلام را دین دی و احمد اسم و احمد نام او است و انما حضرت در انم سابقه محمد و احمد هر دو نام دارد و او هر
 به بعد الفل از راه راست می نایم بعد انگاری و اعلم به بعد اجماله و دانای گردانم بوی بعد از نادانی
 و در فرع به بعد اجماله و بلند دیگر و انم بوی خلق را بعد از و انما دان ایشان و اسمی به بعد انکه و بالاس برم و
 شناسای گردانم بوی جماله را بعد از جبل و انما شناسای و اکثر به بعد انکه و بسیار به گردانم ایشان
 و بعد از انکه و انما به بعد انکه و حق و به نیار به گردانم بوسه مردم را بعد فقر و احتیاج و انما
 به چین قلوب مختلفه و ابواب متشده و انما متفرقه و تالیف به کتم بوی میان دلهای مختلف در ایسای
 پراننده و استهای متفرقه و جعل انما غیر متاخر جبهه الناس و گردانم است او را بهترین استی که برین
 آورده شده است برای مردم صلی الله علیه و آله و سلم علی آله و اصحابه اجمعین باب سوم در بیان
فصل و شرف آنحضرت صلی الله علیه و آله که بآیات قرآن ثابت شده و اخبار صحیح
 ثبوت پیوسته و قرآن از تعلیم ام و اعلام ارشاد و تنویر قدر و عروج رسانی آن نبی کریم به صریح و اشارت و افع
 شده اول دلیل و شاهد بر صدق است بر رفعت علی و علو مرتبت و عظیم شأن و عظمه ادب و بی صلی الله علیه و آله
 و سلم دلالت دارد بر آنکه هیچ محمدی برابر محمدی و هیچ قدری مساوی قدر محمد نیست و چه تعلیم بود قدر کسیکه
 پروردگار عالم و رب عالم و خلق عظیم و جگانه و شای گوید و حقیقت نقایص صفت و مراتب و درجات و رتبه
 صلی الله علیه و آله و سلم که در کتاب مجید مذکور است از حد و حصه بیرون است و ادلیکات که غیر سید و در و شرافت
 می باشد بوی و در رسالت و حقیقت رحمت دی و راست آن که بر است تقدیر که هر کس از انفس که غیر از علی با ختم
 از بیس علیکم المؤمنین روف رحیم و تقیین آمد شمار اینجانبی از انزه استای شمار از جنس شما که می شناسید مکان و

نسخه مکتوب در بیان احوال و صفات

محل صدق امانت او را که هرگز منتهی نشد کذب و در بیان شهادی شناسید پیران و ماوران او را که همه اشرف
 و افضل و ارفع عرب و طایفه و مطهر بودند که در ایشان مصلح و اخلاف با امانت نبود چنانکه فرمود اخراجت من
 الا صلاب الطاهره قالی الارحام الطاهره ای پند شرف ذات و محامد صفات و عظام اخلاق محاسن
 افعال او را بعد از آنان بچشم صفات کریمه او را بجان می کند و می گوید سخت دشوار است بر و سبب آنچه مشقت
 انبیه شما و زبان کند و در دنیا و آخرت شما و غایت مرض و نهایت همت دارد و پر شد و هدایت شما و کمال
 رافت و رحمت و شفقت و هربانی دارد و مومنان و جای دیگر فرموده لقد من الله علی المؤمنین اذ بعث فیهم رسولا
 من انفسهم فرموده بود الذی بعث فی الامیین رسولا منهم و قول دی سبحانه کما ارسلنا فیکم رسولا فیکم الاکابر فی
 فرستادن رسول از منبر ایشان اذ بعث فیهم رسولا فیکم الاکابر فی فرستادن رسول از منبر ایشان اذ بعث فیهم رسولا فیکم
 سلام الله علیه و علی آله و سلم و انما ارسلناک الا ان تبشر بالهدی و ان تبشر بالهدی و ان تبشر بالهدی و ان تبشر بالهدی
 که پس پدیدار ایشان مخلوق را از جنس ایشان و پوشانید او را از صفات خود و رحمت و رافت را و امانت
 او را بچشم صادق و رسول بحق و انما ارسلناک الا ان تبشر بالهدی و ان تبشر بالهدی و ان تبشر بالهدی و ان تبشر بالهدی
 بطبع الرسول فقد اطاع الله و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین انتمی کلام الامام پس گشت و جزو ذات او شد
 و صفات او رحمت خلق پس هر که رسید او را از کتاب رحمت او نصیبی نیات یافت و دنیا و آخرت از هر مکرده
 و دواصل گشت و فخر شد بر محبوب که انی الشهادتین تقریر میفرمود میگردد که مراد بپودان آن حضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم رحمت بر مومنان آنست که آن حضرت مظهر و مصدر رحمت است و اگر کسی بجلالت او نگاهد و خداوند شکایا
 گرفتار نبیند شقاوت و ضلالت و مردمان و مخلوقان مانده ظلم بر خود کرده باشند در ارسال او برای رحمت زبان
 ندارد و چنانکه آن جناب و ما جناب برای روشنای عالم پدید آورده اند و اگر کسی پرده ظلمت بر روی کشد و بدان نور
 مستقیم نگرود و در پیداکردن آن جناب برای نور خلل و تصور نبود و این تقریر بر طبق توحیدی است که در قول و
 سبحانه و ما خلقت انجن و الا انس الا لعبدی و ان گفته اند که پدیدار ایشان را بر صورتی که متوجه به نبوت و نبوت
 و صانع و مستعد است هر آنرا بجهت و کرم عقل که مانع است از علمیه نبوت و غضب و ایجاب و سبب اوقات
 و اجسام متفاده و سایر اسباب عیادت پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم رحمت است مروت را از انفس
 و سایر ناس را با القوه و بچشم عام دارند و با الفضل رحمت شمارند چنانکه گویند مومن را رحمت است بعد از نبوت
 منافق را رحمت است با مان از نسل و کار رحمت است بنابر عذاب و تعجب آن در دنیا و آخرت

غایت آنست که خواننده روشن رود پندار گشتن وی از این قریب و حصول در روشن شدن جمال و کمال وی و بیچاره و بدبخت
 چنانکه فرموده قدا که من الله نور و کتاب هدایت و فرموده یا ایها العینی فاما ارسلناک شایدا و میسر او نذر بر او
 و عاقلانی الله باذن و سر او نذر که تشبیه بسراج با وجود آنکه با الله در تشبیه شمس و قمر بیشتر است بجهت
 آنست که وجود حق تعالی وی علی الله علیه و آله و سلم از حق است و نیز سراج را عاقلانی باشد چنانکه از کمال و جلال
 سراج میتوان از وقت بوقت شمس و قمر که خیزند از اندر بلیت یک چنان است و نیز چنانکه از پرتو آن نور هر کجا
 می آید گری بگیتی ساخته اند و بلکه اگر گویند که در او تشبیه شمس است و دریا باشد زیرا که حق سبحانی از آفتاب بدین طرح خوانده اند
 و جعل فیها سراجا و قمرانیرا و نور و جلالا و اجابا و اجابا چنانکه شمس در عالم اجسام افاده نور می کند و مستفید
 نیست از غیر خود و چون نفس در حق تعالی افاده نور عقلیه میکند سراج و قمر در حق تعالی افاده نور استقامت و تسکین اند
 کسی بزار ذات مقدس الهی حل و دلی و باین اعتبار اگر تشبیه بفرموده و نیز سراج است آید و در تشبیه آنحضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم نیز سراج است بقول وی بیل و علی الله نور السموات و الارض نیست در آسمان و زمین مگر
 نور آتی که ساریت در او آن داد است و نیز در دو حیات و جمال و کمال و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ظهور و
 آن نور و واسطه ظهور است و تفسیر شمس نموده الیه گفته اند مثل ایمان در قلب محمدی صلی الله علیه و آله و سلم
 مانند شمس است که در وی مصباح است مشکوه مثال صدر شریف است و در جامه مثل قلبی وی مصباح
 نور معرفت و ایمان که در قلب شریف است و در سر او الم نشرح کک صدر که از برای امتنان نعمت شرح صدر که
 نفسی عظیم است و در میان توسیع و تقسیر صدر شریف است صلی الله علیه و آله و سلم برای جمع میان شایعات
 حق و بدو مطلق با پر از احوال و عارف و عالم و توحید معرفت و ابداع اسرار و از اهل ملکین جلیل و ذکر و ادعای حق
 از حق و خلق و دل بفرموده عیسای بنی و حق و تحمل ابعاد رسالت و ابلاغ چنانکه فرموده و در حیات خلک و در کمال الهی
 انفس فخر که در عالم اسباب انشراح صدر نور نیست که در دل بنده می تابانند چنانکه فرموده و داخل انوار القلوب
 انعم و انشراح و کمال آن پاک بودن دل است از صفات زویمه و اکل و اتم و اعلی حدین صفت حضرت سید الساجد
 است صلی الله علیه و آله و سلم و تا بهمان و بر او قدر متابعت و محبت نیز از حق تعالی است مابین سخن بایمانی
 شکر نیست در کتاب سفر السعادت و در بعضی رسائل فارسیه از شرح و بیان کرده شده است قال الله تعالی
 و فیما لک ذکرک و اینست که ما نام خواننده ترا و نیاورد آخرت به نبوت و شفاعت مقرران گواهییم ترا با نام
 داده ترا و نیاورد آخرت به نبوت و شفاعت مقرران گواهییم ترا با نام خود و در کلام اسلام و در ائمه و در اهل بیت

خطیب و تشهد می و معلی باشد که گوید اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و در حدیث ابن ابی سعید
 رضی الله عنه آمده که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که آمد جبریل و گفت میگوید پروردگار
 تعالی میدانی که چه چیز اندر دم ذکر را گفتیم خدا جانناست گفت باینکه اذا ذکرته و ذکرته می و دیگرانندیم تا که
 ایمان بزرگوار بود که لا اله الا الله رسول الله و گفت گردانید ذکر ترا ذکر خود و طاعت ترا طاعت خود هر که
 ذکر کرد و ذکر ترا ذکر کرد و مراد هر که طاعت کرد ترا طاعت کرد و مراد من بطع الرسول فقد اطاع الله و گردانیدیم
 خدا بجهت ترا مستلزم محبت خود فاجعونی بحکم امتنا رجلا و از دیگریم آلهی جل و علما را تحفه است ماضی الله
 علیه و آله و سلم آنست که در وقت نماز میگویند اورا ابرو صف نبوت و رسالت چنانکه ایها الله ایها الله رسول
 و انبیاء و دیگران ذکر می کنند باینکه ا آدم باقی با موسی با عیسی و درند ایها الله ایها الله انزلنا انما نزلنا
 و انزلنا و مع ما فی پیغمبری است که برابر باب فوق و اهل محبت ظاهر است صلی الله علیه و آله و سلم و ابو نعیم در حدیث
 از ابی هریره آورده که گفت چون فرود آمد آدم علیه السلام بارض بنی آدم و مشی شد پس فرود آمد جبریل پس ندا
 کرد ای انسان گفت الله اکبر و بارها شد ان لا اله الا الله و بارها شد ان لا اله الا الله و بارها شد و حق
 شده است اسم شریفین و کی بر عرش و بر هر آسمان و بر هر پیشه تا در گردن مار و در نیست در پشت هیچ درختی
 تا که آنکه نوشته شده است بر برگهای دی لا اله الا الله محمد رسول الله و بزرگان این عمر آورده که گفت تخفیم انما
 انسختم صلی الله علیه و آله و سلم را اگر گفت چون برده شد حر البودی آسمان بنگذاشتم به هیچ آسمانی نگذاشته اند باینکه یا قسم نام
 خود نوشته در می و هر رسول الله داشتگان کرده و تعالی اسم کریم ادا ان نام خود چنانکه حسان بن ثابت گفته
 است سبحان قدوس و عرش محمد و ندای محمد و تسبیح کرده است حق سبحانه او را از آسمان آسمانی خود بمقتضای نام چنانکه و باب
 اسما شریفین یا یا انشا الله تعالی و اصل و از مناقب جلیلند وی صلی الله علیه و آله و سلم میگردند خوردن
 پروردگار تعالی است تخطیم قدر او که گفت بحکم انهم لفی سکر نعمهم یون جهوا لانی فیسیر انزلنا این قسم از پروردگار
 عالم عزوجل عبرت حیات تو را بکار او صلی الله علیه و آله و سلم داین غایت تعلیم و هدایت بر تو نصرت چنانکه
 میگوید و سوره که گوید پس تو حیات تو گفت این عباس رضی الله عنهما پیدا نکرد و پروردگار را نهالی
 هیچ و آرا اگر می فرزند وی از محمد رسول الله که سوگند خورد و حیات و نه غیر وی گفت ایها المجزاک که از جمله اعیان
 است سوگند خدا تعالی باینکه هیچ نمی غیر محمد صلی الله علیه و آله و سلم واقع نشده است زیرا که وی گرامی تر و عزیزتر
 حق است از خود و جل و علما تر می گفت قسم یاد کردن حق تعالی بکلمات وی صلی الله علیه و آله و سلم یا ان

مرحمت دارد که بوانست که عطف بر خود میجایست و است سلسله است علیه و آله و سلم فائده و نام احمد
 رحمه الله علیه گفته کسی که قسم خود میجایست با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم منعقد میشود و بعضی میگویند
 که عارف بهجت از جنت بودن آنحضرت یکی از درکن شهادت و گفته اند بعضی از علماء که مدین آنحضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم آمده است ای یونسایا بل مرتبه همیشه است سوگند ایشان با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 بحق آن کسی که پوشیده است او را این قبر و حق ساکن در القبر یعنی البقیع باین عبارت صلی الله علیه و آله و سلم
 و اما قسم حق جمل و علامه صفت بر او نیست اختلاف میبینیم خود که گفت خود یک نیز مراد از جنت از دنیا است و در
 حکم قسم با و است صلی الله علیه و آله و سلم و در بیان القرآن حکیم فساد را اختلاف است اکثری اند که پس نام
 آنحضرت است چنانکه طه از امام جعفر صادق سلام الله علیه علیه آیه و اولاده و اکرام قلمست که مراد از پس قسم
 سیدت و خطاب است با آنحضرت و بعضی گفته اند معنی او یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است و بعضی گفته اند مراد از
 یک مصطفی است صلی الله علیه و آله و سلم و قسم است بوی یا خدا را است مراد از این نیز قسم است بتمام قسم قسم است
 ایشان او قسم است بقرآن عظیم برای تحقیق رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و شهادت است بر حق بودن او و اولاده
 وی بر هر طریقی که نیست و خواج و عدول از حق و روی گفته اند که سوگند نموده است و سبحانه مرتجع
 یکی از انبیاء ابرار است و سبحان خود و مراد آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم و در صورتی که اسم بعد از ایلد دانست
 علی بن ابی طالب را بدست شریف و گرام است مراد آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم که عقیده گردانیدم است
 قسم را ببلد که بلد خرام و بلد همین نام است و مرز و مکریم است مرز و حق تعالی بوقت طول و نزول و حق تعالی
 و اینجا گفته است شرف مکان بالکلین و قریب نیست بچهل و ناحی شناسی مشرکان که میخواهند از جرج
 گفته ذات شریف او را از ان و در قول او و والد و مادر او را و مادر او است و مادر او است آنحضرت
 داخل است در عزم و زینت و اگر بر این اسم است علیه الصلوة والسلام مراد بیدیت آنحضرت خواهد بود صلی الله
 علیه و آله و سلم پس درین سوره دو قسم است از پروردگار عزوجل بحسب صلی الله علیه و آله و سلم و در این سوره
 میگوید که روایت کرده شده است از عمر بن الخطاب رضی الله عنه که گفت مرا آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم
 بانی است دای بار رسول الله تحقیق رسیده است فضیلت تو نزد خدا میترسد که سوگند خود خدا استعالی است
 نبی است سائر دنیا عظیم السلام و رسیده است فضیلت تو نزد خدا استعالی بعد که سوگند خود و خدا که بانی
 فرموده است اسم بعد از ایلد یعنی سوگند خود و اولاده عبارت است از زمین که بی سیر میکند از سوگند خدایا یا

حضرت رسالت بطریق حقیقت معنی همانست که برای بران تحقیق این سخن آنست که سوگند خوردن
حضرت رسالت جل جلاله بجزیری غیر ذات و صفات بود برای اظهار شرف و فضیلت و تشریف آن خیر است نزد
مردم و نسبت به ایشان ناپیدا شد که آن امری عظیم و شریف است نه آنکه عظم است نسبت بوی تعالی و تعالی و تعالی
علاوه آنست که حضرت رسالت جل جلاله قسم نموده است بامری چند بر امری چند گاهی قسم یاد کرده است
بنیات و صفات و گاهی بعضی مخلوقات که از جمله آیات و دلائل عظمت و ذات و صفات اویند چنانکه سماء و زمین
و جبل منهار که از آیات عظمت و دلائل قدرت بابر و مایه و اسرار و نجوم و کواکب و شمس و قمر که طالع الفجر و طالع
السرور و صیبه انوار عالم و مضبوط عالم نمی آید و باطنش است و طریق و رجب نیامین است و جز آن چیزها
که در آن اسرار قدرت الهی و آثار رحمت غیر نامشایبی از تعالی و تقدس و برکات و خیرات و فضائل و کمالات
ظاهر است چنانکه نور سیمین و بلند این رفیع و ملک و بعضی اشیا که نظر کوه و آیه و بیان از دیگر اسرار آن قاهر است
موجب غیب و غیر دیگر و دیر و در کار عالم جل جلاله بیان قسم یاد کرده مثل عین و زیتون و اشغال آن که میدانند
وی جل جلاله چنانکه در آن بیان نموده و چه اسرار خلق فرموده است و این همه برای اظهار فضیلت و تشریف
این اشیا است نسبت به اشیا و دیگر که نسبت به نظام این بنیاد و صفات خود داشته است چنانکه در قسم
آدمیان که بنیات و صفات حق بخونند تا فهم و باده و التوفیق و قال الله تعالی و احصیر ان الانسان لغی خسر
اختلاف کرد و در تفسیر عصر و چند قول بعضی گفته اند و بعضی دیگر است فی الصراح عصر و در کار عصر آن
شعب و روز و روز و غیر این معنی است و در تفسیر است بر اما حسیب و دعا و شرف و طالع که زبان بیان از حضرت اوصاف
قاهر است و شرف و تشریف لا تسبیح الله بهر طالع الهی و واقع میشود و روی سر او و فراموشی و ستم و آفات
و فحاشات و حاصل دیگر و برکات و کمالات و دان و تفضیح و عرق و کمال در کسب کمال و اصلاح حال و تهذیب
و ایمان بر رسول رب متعال موجب خسران و ضلالت است اندا فرمود ان الانسان لغی خسر الله تعالی و انما
و علوا الصالحات پس قسم یاد کرد و تعالی در دنیا بران رسول چنانکه قسم خورد و میبکان وی صلی الله علیه
و آله و سلم در الا قسم بنما بکلمه و بجزی در قول خود که در و در عالم نیز بقولی که در آنکه بلفظ اشارت با آن است
و لام بجزی و میبکد بقول احتشانی ان و القرآن بقولی که در آن بوی قوه قلب خمر است علی الله و آله و سلم
از جهت تخیل وی مشاهده و کماله را و در انجم ادا بوی گفته اند و در انجم قلب است و از بوی الم تشریح
بالانوار و التفتیح عن غیر الله و بوی یعنی ستود است و در سوره و التفتیح گفته اند که فی محمد است صلی الله علیه و آله

و نمیدانند از جناب حق چیز را که راه نمی یابند بقول تمامه عالم بآن و کتابی آورده که از معارضه وی مضاعف و بلغا عاجز
آمده همه گردن تسلیم و انقیاد نمادند و خبر دادند از کمال جلالت و سه در دنیا و آخرت و گفتند آن ملک ما را بر غیر منون
ای اجر عظیمی را غیر منقطع الی ابد الا با و بعد از آن شاکر و بروی بوطای که اعظم است از جمیع عطا با و فرمود و آنک
این خلق عظیم را این از اعظم آیات نبوت و رسالت است و عاقله رضی الله عنهما در تفسیر خلق عظیم گفت کان
خلق القرآن عظیم تر از قرآن چیست و گفته اند که خلق عظیم آنکه هست او جز خدا نبود و مطلوب غیر وی نباشد و کلام
در اصول باب ثانی گذشت فخر و صل و از نظام انچه ششمن تکلم و تفریه و عظیم آبی و معد و نعمه و الار
و در دنیا عظیم غیر منتهای اوست فعالی سوره و الضحی است که قسم خوروی سبحانه بیل دنیا که محل منکر آیات
و آثار حق است پروردگار اندر اینچه خبر داده از احوال شریفه حبیب خود و در دنیا آخرت فرموده ما و و ملک
آید و باقی ترک نموده است و دشمن داشته است ترا پروردگار تو چنانکه برگزیده است ترا و تفسیر کرده اند
ضی سامدی عالم آرای دی دلیل بر مهدی مشک نامی ری صلی الله علیه و آله در دنیا که نقل کرده است امام
فخر الدین را که و بسبب نزول این سوره چنانکه در تفسیر بیان کرده اند فقرت چیست یعنی آنست که با برای ملحق از
اصول که خدا و ما ترست بآن پس تکلم کردند شریکان و گفتند که ترک کرد و محمد را پروردگاری و دشمن و ترست
او را و الاخرة خیر لک من الادی و هر آینه هر تنها و در جهان نعمای که نماده است ترا خدا استعالی در آخرت از
شفاعت مقام محمود و بهتر عالمی تر است از آنچه داده است در دنیا که دنیا از جهت تنگی بجای دی گنجایش آن
ندارد و اذراست ثم را است بنما و ملک با همیشه نماید و تو بهتر است از بدایت از جهت بودن تو بر سعادت و
ترقی و تعاضد و مراتب کمال و فیضان عطا و درود نوال و جامع و جوهراست انواع سعادت در دنیا و آخرت
این آیه است که فرمود و لسوء عیالیک ربک فرضی و عظیم است از پروردگار جل و الا حبیب خود که چندان
عطا کنم ترا که راضی شوی تو بدین این از حد و حصار خارج است و در شفا گفته که روایت کرده شده است
از بعضی از اهل بیت نبوت سلام الله علیهم اجمعین که نموده نیست در قرآن آیتی امید داشته شده ترا این
آیه زیرا که آخرت را شنه شود با آنکه در اینچه کی از است او انش را گفت بنده مسکین ثبته انش فی تمام الصدقات
و البقی که آیه الا تقول امن رحما الله ان الله یفرق الذنوب جمیعاً تیر محبوب یلوم و رش امید و نیست فامده بکن
مقتدر است بر مغفرت و توب و درین آیه امید داری دفع درجات و حصول مراتب بسیار است که آخرت را رضی
نخواهد بود که هیچ کی از فقر است و سه با عطا و بستی تمام شسته خاطر گردد و تشریف نماید و سلام بر آن

و اصولی که حقیقت آن اول قسم است و هیچ کس مراد بدان چنان نمی‌داند که این اسم غالب است یا
بنامات یا قرآن که برای آنجا آمده یا قرآن الله علیه و اگر در سلم که فردا آمد از آسمان در شب چراغ یا قالبی
که مشهور است با نور و شعله از آسمان فرو آورده است از آسمان قدس بر زمین این بر نیات آن حضرت در لفظ
بهائیت و تزیین وی از قرآن است هر دو صدق در آنچه نقلواست بر وی دارا و قلب که محل صدق و هدایت
است نهان است تا سبب است تقسیم علیه که لا یخفی و مراد بقول وی و ما یخلق عن الهی ان هوالا و هی یوس
قرآن است و اگر چه کلام و حدیث آن حضرت را مراد دارند که وی حق است بجز دو سه مضع که آنرا مستثنی
دارند که خدا ساری بر وقت و مایه غسل و سایر نقل از آنجا است و بر آن شنیده راق شده است نیز درست
است و ما یخلق عن الهی ان هوالا و هی یوس میگوید نیست لفظ او مراد از هوانیست لفظ او مگر وی که
فرستاده می‌شود بر وی و در سبب که این بهتر است از عاده و ضمیر قرآن زیرا که لفظ بقرآن و
نسبت هر دو صیبت خال الله تعالی و انزل علیک الکتاب و الحکمة کتاب و قرآن و حکمت است او را می‌دان
حسان بر علیه آورده که گفت نزول می‌کرد که جبرئیل علیه السلام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نسبت
چنانکه نزول میکرد بر وی بقرآن که تعلیم میکرد او را از نبی معلوم شد که لفظ مخصوص بقرآن نیست بلکه اجتماع آن
حضرت را نیز در حق گفته اند بعد از آن که مراد از تفصیل لفظی ساری و ناما پسندیده الهی است که نهایت
و اولی علوم خلق تا آنجا است و تفصیل بصیرت شریف و عدم نزاع و طغیان و در آنچه کشف کرده شده
بر وی صلی الله علیه و آله و سلم از جبروت لا بهوت مشاهده کرد از عجایب ملکوت که محیطی تواند شد آن
عبارت و طاقت ندارد و محل موع افق ان فموم و عقول و اندما اشارت کرد بر بزرگایا و کنایت والی بر تعظیم
بقول خود فادوی الی عبده ما دمی و گویند که تکلم حضرت رب العزت بجهیب خود بر سر لوح است یک عبارت
حق است که ظاهر آن فموم خلق است و دیگر با اشارات مقطعات قرآنی که تحقیق آن کسی را راه نیست هم
بجو و اجماع کسی تصور و نقل آن نتواند و چنانکه فادوی الی عبده ما دمی و در رویتی که درین سوره
اشارات آن کرده شده است تفسیر آن اقوال دارند که رویت جبرئیل است یا رویتی بقرآن یا بر هر دو تحقیق قولی
اضیر است که ایضا گفت قسمت کردن تعالی را درست و کلام را بیان بجز و موعی پس کلام کرد و موعی را
دو بار و دو بار دیگر و موعی این عبارت را که در صفا بهائیت و دیگر مائنه درین سطر خوانده اند و الله
عالم فائده در بر تقدیر در بخا و االت است بر عایت فضل و کما دی صلی الله علیه و آله و سلم که جزوی از کلیس

احوال نشد و در صورتی که از انشس کورت است از قول رسول کریم دی قوه غمدی العرش کین معلی شامین نزد
 بعضی محول بریزد که این مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم است که صاحب این صفات و مقامات نفایس و کلمات
 چنانکه در سوره الفاتحه از قول رسول کریم ذات شریف است صلی الله علیه و آله وسلم و صلی گفت و سه
 اسمانه از ناما علیک القرآن نشی و رفع این سوره نرین لیس و القرآن الکیم آنک لمن المرسلین است و ط
 در این از اسرار شریف حضرت صلی الله علیه و آله وسلم دارند و بانسان ایدل نیز در او را رسیده چنانکه لیس را
 بر با سید عمل کنند با این باطایر با اودی دارند و گفته اند طار و حساب الجند است ایشان و مجموع چهارده شش
 آن با ایمان الله چنانکه گفته است بیت رفت را خواند طار و درگاه و چاه چارده ای چارده او بود لیکن
 منفصل که مثال این طار برع تقاسیم بخواند و طار اسم الهی تیر میزند و هر دو سوره غنیه و شای حبیب
 خواند صلی الله علیه و آله وسلم از پنج گفته است بیت ترا غزلو لا کنگین پس است و شای نود و بیسین
 پس است و در پس قسم و شهادت است بر بودن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بر صراط مستقیم و این قوس
 بعد از خواندن اکر ام است بر وجه محبت و شفقت چون آن حضرت در طاعت و عبادت تعجب بسیار میباشید
 خصوصاً در تجد و قیام پس چندانی داشت که با یهای مبارک می آید که گاهی بر یکپای ای ایستاد پس
 خود او را از ناما علیک القرآن نشی طریق ندا اگر اسم او است صلی الله علیه و آله وسلم بر وجه قسم اگر چه از
 اسرار الهی حل و طار باشد اگر اسم آن حضرت دانند بر قسم عمل کنند نیز خواست و در اتفاق که در این از غیبیت
 بظابط حاصل میشود و شش و یکریه منجم باشد که بر ذائقه مستعدان است فرما پذیرفت اومح فاخر از رتو
 برای آنکه در شفقت افق و تعب کشی الا تذکره ان یحشی نیست قرآن مگر برای یاد و ان حق مرسسی را
 که می ترسازد خدا که در ذات شریف است و در روایتی آمده است که چون آن حضرت تمام میل میکردی
 است پسین خود را برستی تا خواب نیامد بیداری میبود تمام شب و عاصب میباید که این را استقامت بود
 و انشاء علم و شش و یکریه که در روایت که در شفقت پیش از نفس خمداد و عاصب کن اولیایانده ششم
 بر کفر نیاید که از شش و یکریه که در روایت که در شفقت پیش از نفس خمداد و عاصب کن اولیایانده ششم
 و در و برای خود و هر که که میبوزد و در و سکه برای خود نیست بر تو گریه ساجد امر و پس چنانکه بای
 و اگر نیز لطیف و صوفی و خاکسار بخش فسیک می آید که هم ان لم یؤمنوا الله پیش از شایسته که در نماز
 می خود را در پی ایشان اگر ایمان نیامد و نه این حق که قرآن است و فرموده که ای ای که ایمان میبازد

در این تحقیق میدانم که تنگ می گردیدند و بسبب آنچه میگویند و در وقوع میگوید برخدا او بر تو که ترا سحر و جادو
میگویند و شر میکنند خدا و طعن میکنند و قرآن اینها غایت آنها محبت و دوستی است صبر کن که معصای
کافران اینها چنین بوده است و خدا این که عاقبت نصرت تراست و نفرستاده ام قرآن را بر تو برای آنکه
در وقت یعنی دانه و گداز باشی چنانکه سار و پیچ از ترا شد و در اینجا شاید که غلبان کنند که ضیق صدر با شرح صدر
که با لم شرح کلام صدر که عطا شد چون راه می یابد شاید این حال پیش از آن بوده یا بعد از آن تا طفت محبت
و تفهیم و حال از این حق باقیست و در تفهیم اینها و در صوم این کلام نافهم بعضی از اینها را میگویند و بعد از آن
گفته اند که مشتقی که آن حضرت در عبادت و تکالیف شرعی می یافت با وجود عاقبت محبت و عنایت از آن
قبیل است که محبوب قوی و قوی از آن محب ضعیف است و آن را در کتاب گیرند و در کتاب این محب ضعیف و امان
مشتقی که می یابد اما میتوان دانست که در ضمن آن چه ذوق و لذت است نعم من نعم و در آن ذوق که
گفته اند مشتقی خوش تر از شکر است و حاصل و یکی از شایسته و عظیم و بزرگوار و علای شان و اظهار فضل و
کرامت حضرت رسالت پیامی صلی الله علیه و آله و سلم و تشریف در حق خدا که حضرت این تاج است آن خدا و ملائکه
یعلمون علی البی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلم تسلیما بدین معنی در راستی که خدا و تمامه و فرشتگان او در روی
خوشند بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ای آنکسان که ایمان آورده اید و در روی فرشتگان و ملائکه و اطاعت
کنند بر سر گذار خود را و مواظقت کنید بر فرشتگان او را در فرستادن او را و در پیغمبر و در و دشمنان و فرشتگان
همین است که ملائکه و فرشتگان او را بر سر گذار حقانی که در و فرستند و تحت کند بروی و شمشیر که قدرت و قوت
که بروی در و فرستادن توانید و شایسته شایسته قدر و مرتبه او را تا بر اندازد آن بروی در و فرستد چنانکه
بر و در کار حقانی و تقدس می شناسد اللهم صلی علی محمد و آله و سلم و علی ان تصالی علیه و آله و سلم و علی ان تصالی
علیه اللهم صلی علی محمد و آله و سلم و علی ان تصالی علیه و آله و سلم و علی ان تصالی علیه و آله و سلم و علی ان تصالی
و دعای وی صلی الله علیه و آله و سلم و اعلان کردید که وی در اولین و آخرین و شکر و شایسته او را در امان
شرف و غرور و بزرگواری و اسامی و عرض و کرسی و زو و مستوی و در بعضی افلام و انداخت محبت او را در دلها نه
سومین چنانکه راحت می باشد بزرگوار و ارجح ایشان و شایسته و سماع و فکر و شایسته ایشان است
و شود و یاد می دهاند و خوش میگرد و بزرگوار و زیاده انگه با گفت بر و در کار حقانی بسایند و در همه جای
که شایسته می کنند و در و فرشتگان او را بر سر گذار حقانی که در و فرستند و تحت کند بروی و شمشیر که قدرت و قوت

صلی الله علیه و آله و سلم

در اینجا گاهی باشد و گفت یکی و بعد از آنکه واقفان من بر نیستی یا نعم این علیه و انیز که آمده است بر این گفته
است که معنی آیت تشریف است با اینکه نیست در اینجا گاهی تحقیق توفیق یافته است این علیه را
در آنچه گفت انتمی و این کلام محاسن است یا نشی است که جاجکان گاهی تشریف پیدا می کند به بعضی خواص از
بندگان خود را و می تواند از ایشان از او بگوید که بخشیدم ترا در گذشتیم از سرگناهی که پیش و پس کرده و مواخذه
نیست بر تو و حال آنکه آن بنده هیچ گناهی ندارد و همه هم میدانند که هیچ گناهی از وی صادر نشده نه پیش
و نه پس لیکن این کلام مفید تشریف می کند است هر چه گناهانم و با الله التوفیق بعضی تحقیق گفته اند که
منفعت اینجا گاهی است از محبت پس معنی بخیر لک الله ما تقدم من ذکک و با آخر بعید که الله فیما تقدم
من ترک و بنما آخر نه و این قول در غایت حسن و قبول است تحقیق مذکورده اند بلحاظ اسالیب بیست و در
قرآن که کتاب کرده شده است از تحقیقات بلفظ منفعت مفرد نو به چنانکه در نسخ قیام بیل فرمود علم ان لمن
تخصه کتاب علیکم فاقر او اما میسر من القرآن و نیز نسخ تقدیم صدفه نزد نوی رسول خدا و لم تقبلوا و
کتاب الله علیکم و نیز نسخ تحریم جامع لیله العیام کتاب علیکم و فاعلموا ان لا ان شروین و غیر گفته اند هر جا
که به دیگران تالی و در قرآن ذکر توبه و غفران انبیا فرمود و ذکر ذللی و خطای که از ایشان صادر شده نیز
نموده چنانکه در قصه آدم گفته و عی آدم رب و در شان فرج انی اعطاک ان تكون من الابرار پس در قصه
تو من گفته فظن ان من الله علیه و او گفته فلا تنج الهی و در قصه موسی گفته تو که موسی و در شان
سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم مع را مقدم داشت بعد از ان ذکر غفران و توبه گفته و آمده که و در توبه
راست و داشت و نسخ غفران بعد از اسلام در کتاب وی که سسی است نهایتا به السؤل فیما نسخ من تفصیل
الرسل گفته که تفصیل داده است خدای عز و جل خبر ما را صلی الله علیه و آله و سلم بر سر انبیا و علیهم السلام
به وجه کثیره ذکر کرده است از آنکه گفت کی از ان و چه نیست که خبر داده است که آمرزیده او را صلی الله
علیه و آله و سلم مقدم من و نه و با آخر و نقل کرده شده است که و سبالی خبر داده هیچ یکی از انبیا را علیهم
السلام پیش آن بلکه ظاهر آنست که خبر داده و لهذا و فی کتوب کرده میشود از ایشان شفاعت ذکر میکنند
خطای خود را و از حیث آن مقام اندام نمی نمایند بر شفاعت و چون طلب گفته خلافت از ان حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم در مقام خبر ما این کار نیست و یا نشی است که معنی سبحانه اشیاء که در وی است
نسخ می بینیم بعد از ان ذکر کرده و منفعت و توبه را ذکر کرده بعد از ذی انعام ختم و اثبات بابت امر استقیم و غیر ذلک

پس یقین شد که مقصود ثبات و توفیق نیست بلکه نفس آنست تا فهم و یافه التوفیق ذکر کرد که اکمل السیوطی و بنیم
نیز علیک و نام و کامل گردانید و نمتهای خود را بر تو پوشیده نمائند که تاسه فضائل و کمالات و کمالات و
برکات داخل است درین کلمه هر چه ذکر کرده شود تصور نموده آید از خصوصیات نعم و کمالات آن از آنچه بماسب
اندیشید و خیال از عدد و احصاء آن عاجز و قاصر در بیان حال و حال از ذکر در بیان آن لال باشد همه در خط آن
اجمال مندر جست و تفصیل از حیطه امکان بیرون است شرفان فضل رسول الله لیس که در حد فیه رب منته
ناطق بقوم قتل لو کان البحر مدادا الکلمات ربی لقد البحر قبل ان تنقذ کلمات ربی و لم یبقا من مد و دوا و لو ان
ما فی الارض من شجرة افلام و البحر یدر من بعده سبعة اجرام لقد کلمات الله مدوا باین کلمات نزد اهل تحقیق
فضائل و کمالات و صفات و محاسنی است که در حدت ذوالجلال و الاکرام بر خاصگان درگاه خود از انبیا و مفسرین
مخصوصا سید انبیا و شرافت صفا یافته نموده و الا آنچه صنعت حق و شیون ذات مطلق است منزه و مقدس است
که باین تمثیل و تشبیه نمایند و بعد از تمیز نعمت و شمول آن تمامه نعمتهای دنیوی و اخروی را تخصیص کرده اند که
و نعمت یکی هدایت هر اطمینان مستقیم است که حاصل اصول نعم و شرف و اخلاص و هدایت امام که غایت نبوت و
ارسال است دوم دنیوی که مقصود بدان نیز دین است چنانکه اول نیز شریع صلح عالم و انتظام کارخانه
موجود است و فرمودید یک مراط مستقیم را نیز که الله تعالی فرمود این خط را حتمه الله علیه جمع کرده شد
مرا کفرت را درین سوره نتهای متعدد عظیم از فتح بسین از نشانههای هدایت است و مغفرت که از نشانههای
محبت است و انعام نعمت که از نشانههای اختصاص است و هدایت که از نشانههای ولایت است پس مغفرت
تبریه و تبریه او است از جمیع نقائص و عیوب و انعام نعمت و ابلان او است بدرجه کامله و هدایت و دولت است
بنشانه و اعلا کرده شان او را پیگیری که فوق اکثر تبه و در قرب تصور نیست و فرمود ان الذین یابغونک
انما یابغون الله و الله فوق ایدیم چنانکه فرمود من بطیع الرسول فقد اطاع الله و کفر به انما یابغونک
الی عیبت از قبیل مجاز است اما اهل حقیقت دانند که آنچه رحمت است و الله علم بعد از ان منت نمایان حال
سکینه و طمانیت و آرام یقین که خداوند تعالی است بر مومنان که تقدیر کرد و خدا را و مدح کرد و آخر سوره
بدرج و ثنائی اصحاب کامل التصاب و بفضیلت محبت علی علیه السلام که نتیجه محبت است و
و صده کرده شدت و خلافت بر کفار و رحمت و ایثار است بلکه بیکر که انتظام کارخانه دین و دولت برپا میدهند
این صفت در حدت حق مجسم و مجید و خداوند که فرمود و سوره مائده اذ قال علی المؤمنین اخرجوا علی انکافون الایه و

کرده ایشان بمنفرت و ابر عظیم در دنیا و آخرت و این همه موجب اتقان و فضل و شرف است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و صلوات الله علیهم و کلمات و برکات که فائز شده بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از درگاه عزت و برین نکته که از جوامع الکلم است داخل است انا اعطیناک الکوثر که مراد بیان خبر کثیر است در دنیا و آخرت و این کلمه باین اختصار و ایماز ششصد و پنجاه بار از این را ناست و اگر تمامه علماء و عرفای عالم شرح این کلمه کنند استیفاً آن ننوهند کرد و افتد اعظم باری بالفعل آنچه در نظر است بنویسیم گفت انا اعطیناک الکوثر یعنی دادیم ترا آنقدر که بخواهی از آن اعظم است از تمام ملک دنیا و چون دادیم ترا این نعمت را مشغول و بطلاعت ما و باک مدار بقول بدگویان و عبادت بدنی بپیا شد و مالی اشارت کرد و بادل بقول خود فضل و برکات بی نظیر و خود را انا اعطیناک بلفظ ماضی نه بلفظ مستقبل که گوید بسط یک دلالت دارد بر آنکه این عطا حاصل شده است پیش از وجود عنصری وی صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه گفت گفت بنیاد آدم بن الروح و الجسد گفت یا محمد میا سا ختم ما اسباب سعادت ترا برای تو پیش از دخول تو در دایره وجود پیش چگونه مهمل میگزاریم ترا بعد از وجود تو داشت حال تو بعد از این فضل عظیم از جهت طاعت و عبادت تو بکبر و فضل و احسان از غیر موجب و بی سبب که حاصل ماضی احتیاج است اگر گویند که همه انبیاء را بلکه همه مردم را هر چه دادند پیش از وجود عنصری ایشان داده اند و نصیب کرده اند پس فضل آن شود که ایشان را بیشتر دادند از دیگران نه بیشتر خواستش آنکه میگویند که نبوت آنحضرت و کلمات وی صلی الله علیه و آله و سلم در عالم ارواح ظاهر کرده بودند و ارواح انبیاء از آن استغنا نموده و نیاز ندارند کثرت نبیاء الهیه و نبوت انبیای دیگر در عالم آسمانی بود و در خارج داده است که او یکوثر تر نسبت و شرف چنانکه بعضی آن بکثر در احادیث آمده است از جهت کثرت واردان است روایت کرده است انس رضی الله عنه که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در آشنای آنکه سیر میکردم در بهشت ناگاه نهر را دیدم که بر هر طرف وی گنبد است از درج و طینت او مشک او فراموش است گفت این یا جبرئیل گفت این کوثر است که داده است ترا پروردگار تو تعالی را راه انجاری مشهور و مستفیض در میان سلف این تفسیر است و در حدیث نیز تفسیر آن واقع شده و بعضی گفته که مراد یکوثر اولاد طیب است زیرا که این سوره نازل شده است در روزی که یکصد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را احسن کرده بودم اولاد پس گفت دادیم ترا اولاد که باقی باشد تا رفعت قیامت فامده و بعضی گفته اند که مراد یکوثر خیر است و کوثر در لغت مصدر است یعنی کثرت و در

و صلوات الله علیهم و کلمات

و از آنجا که آنحضرت را علی افتد علیه و اگر مسلم طاعت کند و از غیر خداوند در عین الهامی بگوید که تو فرمودستی
از کثرت چنانکه تو فرمودی از فضل و جواهر آن هر چه در مقابل او خبر آمد آن شایسته همه الا تیری آنکه ترا عیب کند و
بی نسل بگوید یا از تیر برست و اینرا که در انسانی نباشد و در کثافت میگوید که تو فرمودستی از کثرت و بیان
است در آن یعنی بسیار از اعرابی را به پیش از سفر یا نامه بود گفتند که حال با تو را چه گوشت جبار را گوشت
یعنی با تو را چه گوشت و از این عباس آمده است که در صفا گوشت را قفسه بیک کبریا گوشت او را سعد بن جبر
مردم چنین گویند که تو جویت و در شبست این عباس گفت می از جبر کبریاست معنی آنست که دادیم حق
ای عباد از یکی هر دو سرای اختیار را از بسیاری ناطقانی بنوده مدافعه نشده است بر هیچ یکی از غیر خود و نه در
آن هم که پروردگار جهان نام پس هرگز است شریفترین معافترین عطا که بر زمین رهنده گان و عظیم ترین
انعام که در گان نصل در یک پس پیش کن پروردگار خود را که عزیزتر و داناتر از بطلای خود و نخواست ترا که گاه است
ترا از نیست خلق بر تو قوم که غیر خدا را عبادت کنند و از تو چون نیکی کنی برای وی و بنام وی کن برخلاف
این قوم که در حق بنام نیان کنند آن شایسته همه الا تیری در راستی هر که ترا دشمن دارد و خلاف در نزد او از
قوم خود همه الا تیری است از تیری نسل و بی برکت نه تو چه هر که از تو زیادت از انسان بزرگتر همه اولاد
مسکوکا عذاب تو باشند و در تو گویند است بر شایسته بر زمین عظمی که ترا عبادت که بنام خدا کنند حق بنام تو
سازند ترا در آخرت چیزی دهند که از عطا و عفو دیان بر تو نیست هیچ نوی را از تیر خوان خواند بر عیب کنند
نست که در دنیا و آخرت کسی نام وی نبرد و اگر بر بد بخت بر او بکین عباس گفت در گوشت کثرت است
حسن بهی گفت قرآن و عکر گفت نبوت و غیره اسلام و حسین بن افضلی سبب بر آن و نفی شرا
مراد داشته و بعضی شفاعت در اکثر است داشته و بعضی معجزات نبوت الهیه خود و بعضی نبوت و قرآن و در
عظم و نفی بر اعدا و بعضی گفته علماء است فالعلماء و رفته الانبیا و احوال و احوال و در تیری و بعضی گفته اند
مراد که تو علم است تیری و در فضل که یک در عتب آن و آنچه مقدم است بر عبادت تو چه علم است هیچ چیز در کثرت
و بسطت بعضی علم بر سر و بعضی گفته که تو خلق حسن و عباد است که کوثر مخصوصی بخیر می دارند بلکه شایسته تمام
صفات و کمالات است و در کثرت سال همه معانی است و در فضل خطاب بعد از ذکر این معانی که ما ازین قوم نیز
اقوال دیگر را و گفت این عطا گفته و ادیم ترا معرفت بر یو بیت خود و انفراد بر حد نیست خود قدرت و شیت خود
و سهل تر گفته اند اما عطفنا که الگو تر یعنی و ادیم ترا معرفت کثرت با و عدت علم تو عید فیصله و شهود و وحدت

در سخن کثرت تکیه ای است و این تکیه بر نبوت و نبوت بر کثرت تکیه بر کثرت نبوت
 فضل از یکدیگر یعنی چون مشاهده و آنچه کردی درین کثرت پس بگذر از استقامت نماز نام را بشود در حق و حضور
 قلب و انقباض نفس و اطاعت بدن بقلب در میان کل عبادت زیرا که همین است نماز کامل وافی بحقوق جمیع و
 تفصیل و انحراف یعنی فی کثرت کثرت و انانیت را تا ظاهر شود این انانیت در شهود و توبیخ و سلب کند از تو
 مقام تکلم را با باش با حق قضای صرف باقی ببقای او تا با بتا بتا نشوی در وصول نمود و انسال است
 تو یا تو که در بیت تواند بدستی دشمن و از نه که بر خلاف این طریقه است و منقطع است از حق و بتو نشود و حق
 الحقیق مولانا حاج المله و الدین الصمد البخاری آورده که از اهل طایفه که اکثر هرگز نبوده اند و این را یکی بسیار از انواع
 فضائل شیعیه بر بیان احمد و باجماع اهل دین و اهل علم و کثرت بسیار است هر کسی بخورد باطن خویش
 میداند ما علم خلق کند که در نزد رب جمیع احوال و نقایص و در جنب این اجمال در نیست از دقتی و خطره است
 انشوری استی کلام فضل الخطاب و الله اعلم و حاصل و از آنچه دلالت میکند بر غایت فضل و کرامت حضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم بر بودن وی نبی الایمان بودن سرانیا سلام الله علیه و آله و سلم بر این که ایشان را وی این آیه که در کتاب
 و از اخذ ایشان بنشیند از آنکه من کتاب و حکمت نمیدارم رسول مصدق لما حکم انتم من به و تفسیر فعال
 او قرآنم و اخذتم علی ذلکم امری فاولا و آخرنا فعال فاشهدوا انما حکم من انما حکم من قرآن بعد ذلک فاولا و آخرنا
 هم انما حکم من میفرماید ذکر کن ای محمد رفتی که گرفت به و دعا عالم تعالی و تفسیر محمد و بیان پیغمبر از آنکه هرگز نبوده
 چیزی که در آدم من شمار از کتاب و حکمت پس باید شمار رسولی که تصدیق گفته است هر چیزی را که ایشان است صفت
 تمام انبیاست که تصدیق کرده اند و متوافق اند در اصول دین بر این که ایشان را رسولی نصرت میدهند و اولاد
 خیر داده است و تعالی که محمد گرفتند است از هر پیغمبری که فرستاده است و از زمان آدم علیه السلام تا محمد صلی الله
 علیه و آله و سلم هم در صف این برانند که در این رسول محمد است صلی الله علیه و آله و سلم و فرستاده خدا تعالی و پیغمبر
 پیغمبری را که در آنکه ذکر کرده بادی خود را و گفت بادی او صاف او را گرفت بروی ایشان که اگر در این با ایمان
 آمد بوی و لا به چون از اینها ایشان گرفت از امتیاز ایشان که با ایمان ایشان از غیر گرفته باشد چون اینها اصل
 و پیغمبر اند که آنها کرده در آیت بیک ایشان و گفت علی بن ابی طالب درین مجلس رضی الله عنهما فرستاده خدا تعالی
 پیغمبری را که در آنکه بروی ایشان که اگر باشد و در این با محمد صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آمد بوی و نصرت میدهند و اولاد
 که در آن است که گرفتند از تعالی ایشان را که انبیای ابرام خود گرفتند که چون محمد صلی الله علیه و آله و سلم جوش کرده ایمان

آوردی و میان کنیدی این را بکسانی که بعد از شما یا بعد از من تا رسیدن به کتاب که حاضر آن حضرت بود و چون آن
حضرت بعد از آن قدم آورده تا نزد میب که در راه بود و بار داد آن حضرت این میثاق را بایشان از این شهر این آیه و
اجتهاد کرده است این بعضی با آنکه آنکس که از خدا استیضای میثاق را از ایشان باید که واجب شود بر ایشان
ایمان بر آن حضرت نزدیست و این بار وقت نبوت از جمله اوست بودند در بیت مکلف نمی باشد پس تسبیح شد که میثاق
ما خود بر ایم باشد و میباید است این قول را که حق تعالی فرمود من قولی بعد از آنکه فادانگ هم القاسقون و این
وصف لاف نیست بانیان بلکه لاف نیست بامت و جبر ابدا و نه شده است که هر کس از آن بر طریقی فرض و تقدیر
است که انبیا اگر زنده باشند واجب است بر ایشان ایمان بپیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نه آنکه اخبار است بوقوع
آن در وجود و بسبب احکام که بعضی وقتها بر کعبه چنانکه گفتیم بجهت عظام و لونی و قولی طایفه بعضی الا قائل من
یتقی منهم اتی الهم الایات و این مقدار کافیست در اظهار فضل و شرف و کرامت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
و چون بنا را بر ایمان بر فرض و تقدیر است قول و تعالی من قولی بعد از آنکه فادانگ هم القاسقون نیز درست آید
و نیز چون بر انبیا حکم کرد و میثاق گرفت بر تقدیر حیات و واجب است بر ایشان ایمان بر ایشان نیز واجب خواهد بود
بطریق اولی من قولی بعد از آنکه فادانگ هم القاسقون نسبت با هم است پس از میثاق بر انبیا و تاکید و تقدیر
و تقدیر بر ایشان اقوی و داخل باشد در مقصود و ناقص گفت امام سبکی رحمه الله علیه درین است اشارت است
که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر تقدیر حیات انبیا در زمان و در هر حال باشد بسوی ایشان پس باشد نبوت
در سالته دی عام شال هر جمیع خلق را از زمین آدم تا روز قیامت و انبیا و امام ایشان همه است او باشند
قول دی صلی الله علیه و آله و سلم که فرستاده شد من یکا فانه ناس و قول حق تعالی و ما را سلطانک الا کافه الناس
مخصوصی باشد بر دی که از زمان دی تا روز قیامت اند بلکه متداول است آن کسان را نیز که پیش از و
بعد از آن حضرت میثاق برای دی بر انبیا برای آن آن گفت که ما معلوم کنند که دی صلی الله علیه و آله و سلم مقیم و مقیم است
بر ایشان و دی بنی و رسول ایشان است پس نظر کن ای طالب حقایق بانصاف باین تعظیم عظیم هر این بنی که ایم
را از پروردگار دی و چون شناختی این را دانستی که بنی محراب است دی بنی انبیا است صلی الله علیه و آله و سلم و از بنی
ظالم شود که در آخرت آدم و جبراد و تحت لوا را باشد چنانکه فرمود آدم و من و من تحت لوائی تا اگر خدا انبیا علیه السلام
در زمان دی می بود انبیا دی صلی الله علیه و آله و سلم در زمان ایشان همه بود همه ایمان آوردند و بر دی حضرت پدید آمد
او را و خدا فرمود و کولان موسی حیما و صوره الا تنای از حمت میثاق بروی و اندا عیسی علیه السلام تا از زبان

بر شرفیت وی بیاید و حال آنکه وی نبی کریم است و باقیست بر نبوت خود و نقصان نشده است از وی
چیز و همچنین تمام انبیاء الهی در وجود ایشان در زمان ایشان مستمر و ثابت اند بر نبوت در رسالت خود و بر اتم خود
و آن حضرت نبی است بر ایشان و رسول است بسوی ایشان پس نبوت وی اتم و اکمل است تا مل کن
درین مسئله آنگاه نبی که در اینجا نبی نبوت در رسالت است از انبیاء پیشین گفته است صاحب ما مهیبلرینه و تحقیق
و تفصیل کرده است این را از یاد و از آنچه کرده شده و گفته بزرگسایین خداوند عز و جل و ایمان و یقین پوشیده
نماند که ظاهر آیه اخذ مینماید است از انبیاء الهی که هر قول وی اتم و اکمل است من کن تب و حکم و تفریع امیر المؤمنین
علی و ابن عباس و ظاهر آنست که از انبیاء در وقت اخذ بیات ایمان یا حضرت و حضرت شام که هر دو آن هم
موافقت توشیح محمد و با تقدیر حضرت باشد و چه و یا کس که آن حضرت پیش از وجود حضرت علی صلی الله
علیه و اگر مسلم ایمان آورد و در مثل سبب بخار و غیره نماید خلق سالف که بسبب غیر نبوت و فضائل و کمالات و
علی الله علیه و آله و سلم در زمان سابق مشرف شده بودند و اینقدر که باقیست در بیان انبیاء و اتم ایشان حکم است
وی صلی الله علیه و آله و سلم در وقت رسول نسبت با ایشان و انبیاء علیهم السلام و خود در شب اسری و
مسجد اقصی جمع شده و با او است که همه اقرار نموده بوی پس در آنوقت ایمان آوردند و خود اتفاق است
بر حیات انبیاء و قیام ایشان بجماعت حقیقی دنیای و اگر چه در میان گرفتن انبیاء بر اتم خود یا بیان و حضرت و
صلی الله علیه و آله و سلم نیز فضل و شرف آن حضرت است که دیگر از انبیا و ولیکن در میان گرفتن حق سبحانه
از انبیاء بران اعز و اعظم است تا فهمد با فضل التوفیق و صل قال الله تعالی لعلنا نرسل فی بعضهم علی بعض
و حال و تقدیر فضل بعضی انبیین علی بعضی و این دو آیه نفس اند و آنکه مراتب انبیاء و رسل متفاوت است بعضی
افضل از بعضی و در اینجا است بر معتبر که تا آنکه فضل نیست بعضی انبیاء بر بعضی و همه استادی اند
پس قریب گویند که آدم افضل است از حبت حق ابوت و این قول فاسد است زیرا که حق فضل شایسته است
است نه ابوت و بسا که سبب فضیلت از پدر باشد در کمالات اگر چه پدر حق ابوت دارد و قوی گویند که کوفتین
تمام اولیست و بعد از نفس قرآن که ماطن است تفصیل بعضی بر بعضی چه با سکوت است و گفت و تعالی
منهم من کلم الله گفته اند مفسران که مراد این موسی است علیه السلام که کلام کرد حق سبحان بوی بر واسطه
و این آیه نفس نیست در تخصیص موسی علیه السلام بکلام و حال آنکه ثابت شده است کلام حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه و آله و سلم در شب معراج بر واسطه مگر آنکه کلام موسی علیه السلام بوجهی خاص باشد که در حدیثین بیان

صلی الله علیه و آله

چنانکه ایشان در لایزال امرو بجای آورده اند واجب باشد چون بجای آید آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم جمیع آنچه در گذشته انبیا از فضایل و کمال پس تحقیق جمع شده روی هر چه متفرق بود در ایشان جمع
 شد از ایشان و این استدلال لطیف است اگر چه در باوی انظار و در هم چنان در آید که آنحضرت امر کرده
 یافتند و اتباع انبیا پس معقول باشد لیکن مرا و با تقدیر انجاموا خفت است و چون انبیا پیش آنحضرت بعد
 اطلاق کرده شد لفظ اقتدا همچنین است سخن و در امر کردن آنحضرت با اتباع ملت ابراهیم و دعوت آنحضرت
 رسیده است بکثر مباد عالم پیشتر از آنچه از ساغرا نیار رسید پس اشغال اهل دنیا بدعوت دی صلی الله علیه و آله
 و سلم اکثر و اکل باشد از اشغال سایر مردم دعوت سایر انبیا پس آنحضرت افضل باشد از سایر انبیا فی الناس من نیفیع
 الناس در روایت کرده شده در فضایل صحابه که پدید شده علی بن ابی طالب از روز پس گفت آنحضرت بنیاد است
 گفتند یا نبی تو سید العرب یا رسول الله فرمود آید انما لعلی و علی سید العرب فائده حاکم گفته که این حدیث
 صحیح است و بعضی گفته اند ضعیف است و در بی حکم بود مع آنکه کرده و اقتدا علم اما آنکه در قرآن مجید واقع شده
 لا تقربوا بین احدنکم و در حدیث صحیحین آمده از ابی هریره لا تقصرونی علی الانبیاء و معانی لا تقصرونی
 الانبیاء و از ابی سعید خدری لا تحزنوا من الانبیاء و در حدیث ابن عباس نزد مسلم آمده نیز در منزه را که گویند
 من بهترم از یونس بن متى و در حدیث ابی هریره نیز شریف آمده هر که بگوید من بهترم از یونس بن متى پس تحقیق
 در معنی گفت جواب داده اند علما از آنکه مراد بقول لا تقربوا بین احدنکم تقصیر در ایمان است که بعضی
 انبیاء ایمان آورده اند و بعضی نیارند چنانچه فرمود ان الذین یقرون بالله و رسوله و یریدون ان ینفروا من انفسهم
 و یقولون لو ان من ربنا آیه و بحقیقت بکذیب یک رسول بکذیب قائم رسلست از جهت تفاوت
 اسلام آخرین عمل کرده اند بعضی علماء قول حق تعالی را دان یکذیب و یک حدیث است که رسول من قبلک و رسول من بعدک
 ایشان در ایمان منافات ندارد و آنکه بعضی افضل باشد و جواب داده اند از احادیث بوجود و در حدیث بعضی
 گفته اند که نمی آید تفصیل و تمیز ایشان بود که وحی آمد با آنحضرت که وحی میداد انبیا و افضل نبی و سید ولد آدم
 است و لیکن واجبست برین قائل که اثبات کند تقویم را تا خیر اگر چه جواب بطریق منع تمام است و اندک
 گفته اند که تفصیل نکنند بر وجهی که تمیز و امانت مفضل لازم آید و تقصیر نوروز و بعضی گفته اند که تفصیل در
 نبوت و رسالت است زیرا که انبیا در اهل نبوت بر سر آمدند و تقویم نیست میان ایشان و تفصیل با مهور
 از آنست بر آنکه بعضی سید اند و بعضی نبی و اولاد انبیا را این سخن حالی از نظای نیست و تفصیلش است

و بود آنحضرت صلوٰۃ اللہ علیہ السلام که حراست نمودند صاحب وی رضی اللہ عنہم اور از احتراز و اجتناب
نمودند از شر اعدا و آن نیز بحکم الهی و مقتضای حکمت بالغه او بود چون این آیت نازل شد فارغ شدند
که اعدا و فرمود او بیکر کمال بدین گفت و التبتوک او یقتلک و دیگر چونک الایه و این در میاوی ایام هجرت
و خروج برای آن بود چنان قصه آن مشهور است و قول و تمیالی ان لا تنفرو فقد نصره الصدق که وقتی سید
انروی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم درین قصه ایدای مشرکان را بعد از بیعت ایشان و در بیان حق التفت
آرام دری صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و کور کردن ابعار ایشان نزد خروج وی از پیش ایشان و قبول از طلب
وی در غار با وجود و توفیق بوجود آنحضرت در آن و حرفت ایشان از آن و ظهور آیات و نزول سینه و
صیبت حق سبحانه و این از اعظم جزات و آیات نیات است که در محل خود مذکور گرد و در حفظ و صحت الهی
تعالی شان در مسیح خود را قول الهی از قبولی بصاحب الاخرین ان الله عز وجل انزل موسیٰ بنی نهار شد
و حق که با بنی اسرائیل برآمد و فرعون و منال وی کرد و ترسید بنی اسرائیل که یافا ایشان را فرعون است
موسیٰ علیه السلام ترسیدان می سبی و لیکن گفته اند که حضرت میان شهود آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
و شهود موسیٰ علیه السلام آنحضرت را اول نظر بر وجود حق افتاد و بعد از وی بر نفس خود که فرمودان الله
و موسیٰ را اول نظر بر نفس خود افتاد و بعد از آن بر وجود حق و این هر دو اقسام شهود و قرب است اول تم
و اقریاست و مصدوق ماریت شیا الاورایت الله قبله ثانی ماریت شیا الاورایت الله بعده و اول طریق
جذبست و ثانی طریق سلوک قال الله تعالی و لقد اتیناک سبعاً من المثانی و لقرآن العظیم مراد سبع مثانی
هفت سوره و را که مقدم اند بر سوره قرآنی که اول آن سوره الم است و آخر انفال با توبه که در حکم یک سوره
و اند افضل کرده اند میان ایشان بجهت فائده و مراد بقرآن عظیم ام القرآن یا سبع المثانی ام القرآن که هفت
آیت است و قرآن عظیم باقی قرآن و تسلیم القرآن بمثنائی بحیث تکرار وی در هر رکعت یا بحیث تکرار نزول
وی و بعضی گفته اند بحیث آنکه استماع کرده است اول خدا تعالی برای محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و ذخیره کرده
آنرا از برای وی ندای هیچ کی را جز وی از انبیاء علیهم السلام و تسبیح قرآن بمثنائی بحیث آنکه شعی که در مقام شهادت
است قصص در وی یا بحیث آنکه تا نکرده است بر حق سبحانه یا تا نکرده شده است بروی بلاغت و اعجاز
و جبهت سیوسبع مثانی نیز همین اعتبار خواهد بود و قال الله تعالی و ما ارسلناک الا کاتباً للناس و لیس فی ذلک
خالق یا ایها الناس انی رسول الله الیکم حی و ان از خدا تعالی است صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و قال الله تعالی و ما ارسلناک

من رسول الانبیاء قوم بسین لم یسحق تحقیق تحقیق کرد و رسل را بقوم ایشان و فرستاد محمد را بکلیه خلق
چنانکه فرمود بشت الی اسود و الاحمر مراد با سود و عوب اندک در رنگ ایشان سبزی است با آنکه که خرم
سفیدی باشد و قال الله تعالی البی ادلی بالمؤمنین من انفسهم و از و ابراهیم پیغمبر نزدیک تر است بنو
از آتایی ایشان یعنی امر او نافذ و ماضی است چنانچه نافذی شود و حکم و اهر بر بنده و بعضی گفته اند اتباع امر او است این
اتباع را نفس این معنی در باب و جواب اتباع و محبت آنحضرت تبصیر واضح گرد و از و ابراهیم آنحضرت و در آن مومن
آنحضرت محبت صلاح و بعد از وی از محبت که است و خصوصیت آنحضرت و از جهت آنکه ایشان از و ابراهیم و اوست
و در قرآن و تواتر آمده است که جواب لم و قال الله تعالی و انزل الله علیک کتاب و الحکم و علیک لم یکن تعلیم و
بکان فضل علیک علیما فضل تعلیم که او را کسی بکینه آن نرسد و گفته اند که این اشارت است با مقام حفاظت
و بیت که موسی تاب و طاقت آن نیاورد و آیات قرآنی که متضمن فضل و کرامت آنحضرت است بسیار است
حقیقت قرآن چه بعد از مبعوث شدن اوست و کلمات اوست علی الله علیه آله و سلم و یکی از خصوصیات
فضیلت آنحضرت آنست که هر جا که مشرکان و اعدای دین نسبت با آنحضرت طعن و تیش کرده اند حق سبحانه و تعالی
که با خود مفضل بر و دفع آن شده و همچنین است عادت محب که چون بشنود که کسی سب و لعن و جیب او می کند خود
متصدی جواب و متوکل روی میگردد و نفرت میکند و در حقیقت رو روی ابلغ رو و نفرت و ای اتوی
و ارفع خود را بدو چون گفتند یا ایها الذی نزل علیه الذکر انک لم یجد فی فرمود و تعالی و لقد من الله فی ان یجعل
للمؤمنین ان یکمل لاجرا غیر ممنون و انک علی خلق عظیم و کیسه باین صفات باشد همچون نبی باشد و چون دید عاص بن
وائل و سمی آنحضرت را علی الله علیه آله و سلم که می بر آمد از مسجد دی می در آمد ملاقات کرد و نزد باب بنی سو
و محامد که درنده داشتند و قریش شسته بودند و در مسجد چون عاص مسجد را آمد گفتند یا که سخن می کردی گفت همین است
یعنی آنحضرت که پسری که او را از قریه می برد و مرد بود پس جواب داد و حق تعالی او را از شکایت هو الا بر
بدینیکه دشمن عیب گیرنده بر تو همچون است از پس از پس از برکت را گویند چون گفتند است مرسلان و انبیا
خداست یا سیرت و قرآن الیکم انکم من المرسلین و چون گفتند اسامی را که اکثرا شناسا و همچون گفت و تعالی بل جانک
صدق المرسلین فرمود و اعلموا ان الله قد بعث فیکم رسولا و ان الله قد بعث فیکم رسولا و ان الله قد بعث فیکم رسولا و ان الله قد بعث فیکم رسولا
کنتم بجمعت الامم من قبل علی ان با تو انک من المرسلین و ان الله قد بعث فیکم رسولا و ان الله قد بعث فیکم رسولا و ان الله قد بعث فیکم رسولا
فی الامم و ان الله قد بعث فیکم رسولا و ان الله قد بعث فیکم رسولا و ان الله قد بعث فیکم رسولا و ان الله قد بعث فیکم رسولا و ان الله قد بعث فیکم رسولا

و حاصل در آنکه شرافت

مکرده کافران که مبعوث شود و رسول از جنس بشر فرمود و لو کان فی الارض ملائکه منون علیهم السلام لکن انزلنا علیهم
 من السماء ملکاً سولاً یعنی تجانس مورت نولست و تحالفت موجب بیان باید که مبعوث بلائکه ملک باشد
 و با ایل ارض بشر و سایر اینها مدافعه میکردند از نفوس خود و نفوس خود و چنانکه قول نوح علیه السلام لیس فی خلقی
 و قول هولیس بی سقا به و امثال این در قرآن مجید کثیر است و الله اعلم و حاصل در آنکه شرافت از
 بعضی آیات بهیات و موهبات قرآنی که در بادی النظر تزییع و ادانی مشتمل بر خطا و در بیان حقیقتی اند
 صلی الله علیه و آله و سلم در حقیقت انقیل تشابهات اند علماء از معانی لائقه و ادیلات را گفته که در راجع و ازل
 سابقه است و از آنکه قول سبحانه و تعالی و و حدک ضا لافندی که نسبت کرده سابقه فضالت بوی صلی الله
 علیه و آله و سلم در رفع آن هدایت میکند و اتفاق علماء است که آنحضرت هرگز پیش از نبوت و نه بعضی نبوتی
 و موسوم بفضالت نشده و نشاء او بر توحید و ایمان و محبت است و همچنین تمامه انبیاء و مرسلین صلوات الله
 علیهم اجمعین بر آن ناشی اند و نقل نکرده است پیچ کی از اهل اخبار که یکی از آنها نبوت و رسالت و مظهر
 و اجابت یافته اند و موصوف بوده پیش از آن که خبر از اشراک و فسق و فضالت و مستند این باب
 دعاست نعم خلاف و راست که آیا جائز است تقلایان منفر بر اینند که جائز نیست تقلایان که آن موجب تحقیر
 است و نزد اصحاب ما که کرده ایل سنت و جماعت انیم جائز است که حق تعالی یکی را از جاه فضالت بر آورده و بتر
 رسانیده بمرتبه نبوت رساند و لیکن نقل و دلیل نمی بر آنست که این جائز بود قوع نیامده و انبیا چه محموم اند
 پیش از نبوت از جهل بخدا و صفات او و تشکک و در آن و همه محمومند از کفر و معاصی و از آنچه موجب نقص
 و فقرت گردد و از ایشان پیش از نبوت و بعد از آن که کبار مطلقاً از منکر بر لعبر و استراست سه و در بیان
 استمرار غلط و غفلت در حالت رضا و غضب و بعد و جهل و در آنچه تعلق تبشیر و نعت و تبلیغ است و از خصوص
 سید انبیا و افضل رسل صلوات الله و سلامه علیه و علیهم که عصمت او اتم و اکمل و رتبه او اعلی و ارفع است و
 و هر که بخواب و وی چیزی به بند و پسند و و خلاف او بداند ندانند ساقط است در محبوه و در کمال فضل و کمال
 که خبر ندارد و وی از اول پاک و آراسته و پیراسته آمده است که دست پیچ عیج نقص را بر زبان نعت و جلالت
 و جمال و مول نیست بهیبت به تعلیم و ادب و راجه حاجت پاکه او خود را آغاز آمد و بپایه و لیکن تبشیر
 و تعلیم و تأیید قرآن تبشیر از قوت بعضی آید تا آنکه مواعید که از احیای عزت او را شد و در اوقات حضور
 بطوری آمده موجب کمال یقین و انکشاف میشد چنانکه گاهی در وقت ظهور معجزه و شهود قدرت الهی از او

میفرمود انشأ فی رسول الله اگر گویند حال تمامه اهل کمال هم چنین است و در آنچه در طرف استعداد ایشان
ایضا یافته است بتدریج و تدریج ظهور باید دارند و از قوه بفعل میسر و جانشین است که آنجا استعداد و احسب
تفاوت قرب و بعد که کسی ریاضت بوجود می آید و اینجا همه بالفعل موجود ثابت است و لیکن ظهور آن
موقوف بر وقت است و در روزه دستور تقرب نزول قرآن بی سبب کسی و ریاضت ظهور می یابد یعنی تا وی تمیز
قرآن را و راهی الله علیه و آله و سلم نیست که از فضل کمال و از عدم بوجود می آید و بعضی از این قوم تعالی
صفات بشریت و احکام حسیب و جبریات احکام نفس در هر قدس و اثبات کنند و آنرا امیدوار و نشاء و امیدوار
بعضی افعال از بی صبری و ترلزل گردانند و حکمت تشریع و دریافت شرف اتباع را باعث آن دانند
و نزول قرآن را تمیز از آن گویند ایشان دانند که بمقتضای علم و فهم خود حق نیگویند و دوی که
حقیقت حال سید کونین صلی الله علیه و آله و سلم میکنند بر ذلعه اعتقاد این مسکین این سخنان ذوق می کشند
و قیاس حال وی بر احوال دیگران راست می گویند هر هر که او بر تر از آنست که آید بخیر از بندگی از هر کلام
در باب اخلاق شریف گذشته است حاجت دیگر از ندارد مقصود اینجا بیان سخن دیگر است که اهل زیغ و فساد
و شرک و شریک اندازد و زبان وقت این مسکین اند که آن اگر چه بطریق وقوع از آن شریک باشد و شریک
است لیکن چون علما و متصرفان شده اند و مصلحت در آن دیده اند باینتر تجسیت ایشان کردیم امید که عاقبت
بخیر باشد و متضمن ملامت دین و ایمان گردد و بهر آنکه اینجا دینی و قاعده ایست که بعضی از اصغیان و اهل تحقیق ذکر
کرده اند و شناخت آن و رعایت آن موجب حل اشکال و سبب سلامت حال است و آن اینست که اگر از قضا
و بوسیله حل و تعالی فعلی و عقابی و سطوی و سلطنتی و استغنائی و استعلائی و تابع شود مثل انک لا تمردی
و یجوز ملک و یس لک من الامر شی و تدرید زنیة الحیوة الدنیا و امثال آن یا از جانب نبوت عبودیتی و
انکسار و انقاد و عجز و سکنی بوجود آید مثل انما ابشر بکم و غضب کما یغضب العبد و لا اظلم ما یظلم العبد و غیره
و ما اوری ما یغفل لی و لا یحکم و انما ابشر بکم و غضب کما یغضب العبد و لا اظلم ما یظلم العبد و غیره
بر حداد و سکوت و تماشی و توقف و غایم خواهد بود که یا بنده خود هر چه خواهد بگوید و بکند و استعلا و استغناء نماید
و بنده نیز خواهد بندگی و نر و نر کند و دیگر را چه حال و پلای آنکه درین مقام در آید و دخل کند و از حداد و
پیروان رود و این مقام پانزده گانه صفات و جلاله و تفرات ایشان است و من الله علیه و العون و کنونی بکم
فصلان کرده اند و تفسیر و اول این آیت یعنی قول تعالی و وجعک ضا لا فدی بر وجه کثیره اولی آنکه یا

خداوند از سالمت نبوت و احکام شریعت و این مروت از این عباس و حسن و حواک و شمر بن جوشب و غیره
 نیست قول وی می باشد که ندری ما کتاب و الا لایکان یعنی نیدانستی و بی یافتی پیش از وی بخوانی قرآن
 را و چگونه دعوت کنی خلق را یا یاکان و بعضی گفته اند که مراد بیاکان فراغت و احکام است و الا آنحضرت متوجه
 پیش از وی توحید حق پس از آن نازل شد فراغت که در حق یافت از مراد بیاکان تفصیل است بشرایح
 بمراد بیاکان ملوّه است چنانکه در قول تعالی یا کان الله یضیع ایاکم مراد بیاکان صلوة بسوی بیت المقدس
 داشته اند و در حدیث آمده است که آنحضرت توحید میکرد خدا و دشمن پیدا داشت او ثان را فرج میکرد و در زمان
 نبوت و در حدیث آمده است که آنحضرت گفت شربت نکردم هرگز خمر را و پرتش نکردم او ثان را همیشه میبارم که اگر
 قریش بپرسد که قرآنست و نمیدانم کتاب را و تفصیل بیاکان را و آمده است که قریش نیز از تقایب دین پیچید
 بودند مثل حج و قحان و غنیمت و امثال آن ثانی آنکه روایت کرده شده است مراد بیاکان فرج بود آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم که شدم من از جبهه خود بهر المطلب در حالت صغر تا نزدیک بود که بکشد مرا و پیش از آنکه
 برسد و گاه مذکور ما لا اله الا الله می گفت که از آنجا که واجب و مشهور است که طهر مراد آنحضرت را از جای خود بکشد و آنجا که
 بجهت خود برگردد که شدم و ظاهر مراد ما نیز همین است ثالث آنکه ضلال اختیار فعل الماد فی الامین است و می گویند که منم
 و متعجب میگردد آب و در شیر یعنی بودی تو منم و مغلوب در کفایت بیکه پس قوت و او تر خدا تعالی تا ظاهر
 کردی دین او را و ابلج آنکه عرب و رختی را که تنهادر بیاکان باشد قالد می مانند گویا میگوید و می بماند که تو ای
 محمد بیاکان دینی تنها بودی و ما را در پیش آن درستی که فرمود و جلالست در بیاکان و بار بر او ای میوه ایام و توحید
 و هدایت کرد و در جمود حق تعالی بسوی تو خلق را و بره در گشتند تو خامس آنکه گاهی محلب ساخته میشود و سید
 قوم و سرگرد ایشان و مراد بیاکان قوم اوست یعنی یافت قوم ترا اگر اوست هدایت کرد ایشان را و توحید شریعت تو سادس
 آنکه مراد بیاکان محبت است یعنی یافت ترا محبت و طالب معرفت من و نسیم عجب بقیال بسیار آمده آنکه گم شده
 گرد و از خود و اختیار قرار خود بر پنج معقول نیتوار ندرفت چنانکه انا لک لهما فی ضلال مسیر ای که گاهی ضلال
 تقدیم و این وجه مروت از عطا که از تابعین است سابع آنکه یافت ترا ناسی پس تذکر کرد ترا و این را بر حالت بیاکان
 حل میکنند که اندک نیست و سبب انتقام فراموش کرد که چگونه خواهد بود و چگونه کیفیت ترانه هدایتی بسیار و توحید
 پس هدایت کرد و او را و تعالی کیفیت شمار گفت لا احصی ثناء علیک که اقا و او تشایه که در بعضی اوقات دیگر نیز
 و لیسان چنانکه در ظاهر و اعتبار آنحضرت بعضی گفته اند که بیاکان است طریق بران حضرت طاری می شده باشد

و پروردگار تعالی و تقدس آگاه باشد و برادران و تقریر گیرد و بر صواب این کرم با نشان این نعمت
 نازل شده و اندک علم نامن آنکه مراد آنست که یافت ترا میان اهل ضلال پس معصوم گردانید از ان پستی که در
 ایمان و ارشاد ایشان و نزد یک مادرین توجه است که گفته شود که چون آنحضرت در قوی افتاد از اهل ضلال که گشت
 ایشان منقطع و وقوع در ضلال و افتادن در ورطه جمل و احتلال بود اگر نمی بود حفظ و عصمت الهی خودشان که
 اشارت میکند آن قول وی سبحانه و ان کاو و لیفتونک الایه و قول وی لقنک ترکین الیم و اما شال آن منقسم شد
 وی تعالی او را از جهت مبالغه در نشان هدایت و عصمت پس مراد ضلال اوست نه ضلال قوم دی فافهم مانع
 آنکه یافت ترا میجو و بیان چیز که فرستاد بسوی تو از کتاب پس هدایت کرد ترا میان آنرا که پاک فرمودم این علینا
 بیان فرمود و اما از لفظ الیک الذکر و این وجه مرویت از حدیث رضی الله عنه ماست آنکه مرویت از امام ابوحنیفه علی که
 فرمود قصد نکردم ام من در هیچ وقت محال بخیزی از آنچه که اهل جاهلیت عمل میکردند بآن پیروی و یا برگرداند
 و یا نداشت پروردگار من بفضل خود و ملازمت و عامل شد عصمت او میان من و آن چیز که قصد کردم آنرا پس این
 قصد کردم هیچ چیز از جنات آنکه کرم گردانید مرا خدا تعالی بر سالت خود گفت یک شی منظمی را از قریش
 که گو سفندان میگردانید بامن و راعلی که اتفاق افتاد پس گفتیم اگر نگاه داری تو گو سفندان مرا تو آرم من که
 و انسانی در خواهم و بشنوم در آن چنانکه جوانان در که می کنند پس بیرون آمدم از محلی دور آمدم بلکه در راه خانه
 از خانهای آن و شنیدم که سرودی کنند در آنوقت و مرا میسر میزد و دل و لب میکنند پس شستم و فکر کردم در آن
 پس برگشت خدا تعالی بمن خواب را و بیدار نگردانید مرا مگر بر بیانیدن آفتاب بر سر من و یک شب دیگر بخواب
 گذشت بعد از آن قصد کردم هیچ بدتر آنکه اگر ام که بخوابم پروردگار من تعالی بر سالت پس او از قول تعالی
 و و جدک ضالا فندی اینست و الله اعلم و اصل و از آنکه قول حق تعالی است و دستغافل که نیکو
 اتفاق هر که بطایع بودم است با نبات یا رنگه سخت که سبب گشت پشت طاقت اوست علی الله علیه و آله و سلم تا آنکه
 احتیاج کرد به دعا و از نعمها و محبتش و تسکین که تجویزی کنند من را بر اینها و صلاوة الله و سلامه علیه و آله و سلم
 و طوا هر کس از قرآن و حدیث که اگر الزام کنند و بگردانند آنرا لازم آید تجویز که با تر نیز و خرق اجماع و قول بیکدیگر
 نشود آن هیچ مسلمانی و موافق است که هر چه احتیاج کردند قوم بدان اختلاف کردند و اند مفسران و مفسرین آن
 متقابل و متعارض اند احتمالات و متقضای آن آمده است در آن اقوال و بلفظ بر خلاف آنچه التزام کردند و این
 جماعت نزد چون اجماع بر خلاف مذہب ایشان باشد و آنچه اجماع کنوا ایشان بآن محض و اول بود لائل بر خلاف

قول ایشان قائم باشد باتفاق سلف و اهل آن مشرک بود لازم بود ترک قول بظواهر و رجوع بقوال سلف
 بتحقیق اختلاف شده کرده است و تفسیر این آیه پس بعضی گفته اند که این تمثیل است از نقل اقتدار را که می کنند
 بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم و تخفیف آن با عطا و صبر و رضای بر آن مشورت است که مراد تخفیف اعصار بنوع
 است که شکت نیست طاقت او را از قیام با امر آن و حفظ موجودات آن و محافظت بر ادای حقوق آن
 پس سب و آسان گردانیدن نصرت و تائید الهی آنرا بر خود و فرمودن امانت و نقل آنرا با عطای شرح صدر جمیع
 کردن مخصوص حق با دعوت خلق و التماس صدق تعالی که تبارک و تعالی جزو ذات باریکات حضرت
 سید السادات علیه افضل الصلوة و اکمل الخیات و جود و نبوت ندارد و کل ادلیا را نیز از آریاب بیکه تقدیر او را
 تصرف متابعت و سلب از آن حاصل است و از اینجا گفته اند الصوفی کائنات از فرق و جمیع ایشان غایب
 چنانکه تجویز برای باشد و نه جمیع را بر فرق غلبه چنانکه مجز و با بر او بود و بعضی گفته اند مراد بوزن جزئی است که مکرر
 می پنداشت آنحضرت که در آن بود بر ذات شریف وی از تفسیر و بدون قریش نیست خلیل علیه السلام قادیانی
 بر مبع ایشان از آن تا قوی گردانید او را حق جل و علی ثبت و رسالت و با مر و توفیق اقتضای آن و فرمود
 و اتبع مله ابراهیم حنیفا کذا قالوا مقصود تمثیل و ابرای شریعت و ادا امر و احکام الهی است بتوفیق و تائید
 نصرت تقویت و سه عز و جل و تحسین بیکر نیست خلیل بجهت بیان واقع است و بعضی گفته اند مراد حفظ عصمت او
 از روز و روضه که شان او نقص ظاهر است بر تقدیر و جوان پس عصمت را وضع و ز نام نهاد و مجازا و ظاهرا
 وضع و وجود آنرا می طلبید و عصمت معنی از عدم آنست چنانکه در مثنوی نصرت و توفیق که در آیه و یکو واقع است
 گفته اند چنانکه در حدیث آمده است که آنحضرت پیش از نبوت در ولیمه حاضر بود که در وی تفتی می کردند
 و در مرام می نمودند پس حق تعالی خواب را بر او گذاشت و از شنیدن آن باز داشت چنانکه آن حکایت گذر
 و بعضی گفته اند که مراد نقل نظر آنحضرت و حیرت است در طلب شریعت تا آنکه تشریع نمود و بیان کرد و گفت
 حق جل و علا شریعت را و نهاد این بار را از پشت جلال دی و بعضی گفته اند که مراد تفسیر تسهیل حفظ با هم
 شریعت که طلب کرده شد از آنحضرت و حفظ باری و مشق نیست که معصیت بر داشتن آن بر طبیعت نزدیک
 است که اینکند نیست طاقت را و گفته اند که آنحضرت غم بخورد و از امور بیکه از کتاب کرده بود و آنرا پیش
 از نبوت در امر گردانیده شده بروی بعد از نبوت پس مدبر و آنرا از او طلب و در گذشتن از آنرا را
 و ظاهرا مراد آن قوم که تجویر کرده اند و تفسیر را پس باشد از بعد از نبوت و کلا و جماعه بر آن رفته اند و خوش

[illegible]

چنانکه در قول او شکر شایسته عین ملک و چنانکه قول ویتالی مرعسی بن مریم علیهما السلام را رانت نکست
 طاعتی از خودی و اعیان الدین و دین را در کلام بسیار افتد چنانکه سلطان امیر برابری گشت
 و میخواست که امیر علیه السلام خطاب با قوم نمیکند بلکه با میر میکنند و میگوید که چنین کن و چنان کن و
 اگر چنین کنی و چنان کنی ترا چنین کنم و چنان کنم و در ظاهر خطاب با میر میکنند و لیکن مراد قوم را میدارد و در حقیقت
 خطاب با ایشان میکند تعالی قرار گرفته است که حدادی و اندک رسول وی شاک نیست و چه صورت دارد که رسول
 در شک باشد با وجود نورانیت وحی و تسری و لیکن این چنانست که در پیر خود میگوید که اگر تو پیش من نیکی کنی
 و مولا را بگرامی خود میفرمید که تو بنده منی فرمانرواری کن مرا کذا قبل یعنی بقیعت میداند که وی بسیار دست
 بنده اوست و لیکن بصیغه شک میگوید که اگر کسی پیش من بنده منی برای نفع و تشنه بدو را بنیاد میگذارد که اگر
 در شک نیست و لیکن اظهار شک میکند و در آن برافقاند تعریف حاین غیر وجه اوست که مخاطب آن حضرت و مراد
 غیر از دست فایده ثالث آنکه مراد شک اینجا ضیق صدر و تنگی دلی است و مراد است که اگر شک می آید
 توان بجز برسد بتو از کافران از این راه و دشمنی هم کن بر پیرس آنان را که میخوانند کتاب را و احوال ایشان را میگویند
 هم که در دنیا و قوم خود میگویند شد عاقبت کالیشان از فقر و عوی اشیای ایشان با این برسل فرستاده
 بر اوست گوئی که گفت اگر واقع شود ترا شک و در خیالی اندازد ترا شیطان آنرا فرضا و تقدیر را در آنچه فرستاده ام
 بپوشانده و قصه سوال کن آنان را که میخوانند کتاب را پیش از تو زیرا که این قصه محقق آنرا نزد ایشان است
 و کتاب ایشان موافق آنچه القا کرده ایم بسوی تو و مراد حقیق حال اشد است با آنچه در کتاب نقد است پس آنکه
 قرآن صدراق است هر چیز را که در آن کتب است با مراد مع رسول و زیادت تمسیت اوست نه امکان وقوع و نه
 در آنکه نزول کرد و این است گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنکه لاسا می گفت ابن عباس بنجد سوگند که
 ترا شک کرد آنحضرت یک چشم زد و سوال نکرد هیچ کی از ایشان را گفت بنده مسکین علی بن ابی طالب
 خضره صدق و یقین عصر عن الشک و انحن که مراد اینجا از شک تن معنی ظاهر است که شکی
 تقدیر و یقین است بلکه آن حالت است که پیش معائن و مشاهد که موجب طینان قلب میگردد و بسیار شده اند
 در حدیث سوال خلیل خلیل را که ارفی کیف تجبی الموتی است شک نام کرده است اینجا که بطریق تواضع و در شرف
 خلیل فرمود و حق با شک منه یعنی اگر تو زیادت یقین و اطمینان بطلی بر من از اهل کتاب که با حوالی و اخبار
 بنوع قوم یقینی دارند که حکم عیان و مشاهد و در تعارض او را را خاموشی است و حصول یقین و لهذا آنحضرت

و درست میداشت سوره سجده اسم ربك لا اله الا الله الذي را محبت كرمه ان هذا لفي الصلح الاولی صحت ابراهيم
 و موسی و قصه انبار نيم داری بوجود و حال موافق آنچه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده بود
 طایبیدن آنحضرت صحابه را و اعلام نمودن باین قصه بایشان موبد نمیشی است گفتن آنحضرت بعد از ظهور
 اشهد انی رسول الله غیر از این باب است فافهم و بالله التوفیق و بها علم و امانها که میگویند که خطای این و آن است
 مرعبر است از سالبعان تواند که اینجا نیز گویند که خطاب در حال کتبی شک نیز نمیشی است و آنقریش است که مکرر
 در زمان شریف وی سه فرقه بود و اندر مصلحتان و کذبان و منافقان که شک داشتند و کار وی پس خطاب
 کرد حق تعالی ایشان را بطریق خطاب عام که اکثر بعینه واحد باشد و گفت اگر کسی تو را سه متوقت در شک
 از آنچه فرستادیم یا بنیر خود که محمد است صلی الله علیه و آله و سلم سوال کن اهل کتاب را دلالت کنند ترا بر محبت
 نبوت وی و نسبت انزال ثاب است مراست را چنانکه فرمود انا انزلنا الیک لوزا بنیاد و چون ذکر کرد و حق تعالی
 بر ایشان چیزی که از او میکنند آنرا شک از ایشان و تحذیر گردانید از آنکه لاحق بقسم شافی شوند که مکنذیا
 اند و گفت لا تلوون من الذين کذبوا بايات الله فتكون من الخاسرين و قول وی سبحانه و الذين اتيناهم بالبينات
 انهم لم يزل من ربك باحی فتكون من المذمرين فی باهم يعلمون ذلك یا باشر مراد قل یا محمد ان متری لا تكون من المذمرين
 آنحضرت خطاب بیکند غیر خود را و موبد صلی خطاب بر غیر آنحضرت است قول و تعالی که بعد از این فرموده است
 قل یا ایها الناس انکم تم فی شک من دینی الایة فتدیه انا قوله تعالی و لو شاء الله لم یجعم علی المرءین فلا تكون من
 المجاهلین و اگر چنانچه است خدایتعالی جمع میکرد همه آدمیان را بر هدایت پس مباحش تو از جا بدین گفت تا فی عین
 مراد آنست که مباحش جا بل یا آنکه اگر نخواست خدایتعالی جمع کند ایشان را بر هدایت زیرا که در دین اثبات جهل است
 بعینه از صفات خدا و عزوجل و قبل بصفت خدا جائز نیست بر انبیا و مصلح و عطا دوست صلی الله علیه
 و آله و سلم یا آنکه تشبیه کنند و امور خود بصفت باطلان و نیز در آیت یس نیست بر بودن او بعینه که میگوید
 او را از بودن بران صفت بلکه کرده است التزام صبر بر اوضاع قوم غافلان ایشان که بر وی نیاید از
 صبر و ثبات نازدیک شود حال او کمال یا بلان را شدت تحضر و خزع حکما و بوی که بر وی بود که بعضی گفته اند که
 این و بعضی خطاب باشت یعنی نباشید شما از جا بلان چنانکه در مواضع دیگر گفته اند و دل این بسیار است و قرار
 و همچنین در قول و تعالی و ان قطع اکثر من فی الارض لیسلموک عن بین مراد غیر اوست چنانکه گفته اند و ان
 یطعنوا الذین کفروا الایة و چنین ان ایشان را بدینهم علی علیک و ان اکثر کلمه یطعن کلمه و امثال آن مراد هر چه با عباد

صلی الله علیه و آله وسلم چنانکه گذشت و الله تعالی امر و نبی میکند و او را هر چه بخواهد و حالانکه از وی وقوع نداید و چنانکه گفت و لا تطعوا ولین یبعون ربکم الایه و حالانکه آنحضرت هرگز طرد نکرد و ایشانرا از نزد پیش خود نبود و از ظمان و قول وی سبحانه و ان کنت من قبلین الفاعلین مراده فعلت از آیات حق است بلکه مراد فعلت از قصه یوسف است علیه السلام زیرا که خطوط نگار و برگرز در دل او نرزد و گوش وی صلی الله علیه و آله وسلم و ندانست که یوحیی الاهی تعالی و اما قول وی سبحانه و اما نیز عینک من الشیطان نزع فاستعد یا بعد ظاهرین مومنین است نزع و دوسه شیطان در آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نبود و لیکن مراد قصد شیطان نیست برات و سوسه و مرن الاهی تعالی اندوی آنرا و نبی است که اگر سبک ساز و تر اغضب مثلاً که باعث کرد و برتر از اعراض از ایشان و بره اقبال ایشان پناه جوید تا محفوظ و او را و تر از ان ذریع ادبی حرکت است چنانکه گفته است نزع چای پس امر کرد خرابیهای حبیب خود را که چون فرود آید بر و غیبی بر دشمن مثلاً یا قصد کند شیطان با خرای وی و انداختن خواطر و سوسن استغاده که بجز تعالی تا کفایت کند امر او را و پاشد آن سبب تمام عصمت وی که مسلط نگردد و او را بر وی صلی الله علیه و آله وسلم و قدرت نماید و بر وی که مادل ان عبادی لیس لکم علیم سلطان است و قول و یتعالی ان الذین اتقوا از اسم طاعت من الشیطان تذکره و افاذا هم مبصرون نیز همین معنی خواهد بود یا مخصوص بشیر آنحضرت خواهد بود و قول یتعالی و اما نینک الشیطان لیسان غیر نزع است و صحیح نیست که مثل و مقصود گردد و شیطان هم آنحضرت و صورت ملک و تبیس کند بر وی نه در اول رسالت و نه بعد از ان سبب الاهی که بر ظاهر صدق است و رفته است تعاضای این میکند بلکه سلوم میگردد و نبی را علیه السلام که آنکه می آید او را یکاست رسول خداست یا بعلم ضروری که چه میکند و او را حق تعالی در وی یا بر بانی که ظاهر میگردد و اندر زوی و تحقیق این بیان در رد و وحی یا بدو است که هر یک صدق و او را لا یمیل لکلماته و صلی و اما قول وی سبحانه و اما از سلسله من ملک من رسول و لا نبی الا از نبی الحق الشیطان فی امینه بهترین آنچه گفته شده است در وی و مشهور است قول جبرئیل علیه السلام که مراد نبی اینجاست و است و القای شیطان در وی مشغول کرد و اندر بخاطر و کار از امور دنیا تر باشد و تا در وی و هر چه در وی و نبی از او تلاوت وی بانی و او را بر اتمام سامعانه از توفیق تاویل تا بر نیز بیا که از انچه کند و نبی را که از انچه تعالی و کشف میکند و از انچه استباه دارد حکم الهی ساز و آفرین او را که از انچه از انچه علیه السلام قوم درین مقام بسیار است و در شایسته از انچه آورده و اما قول آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و تحقیق نوم کرد و در وادی لیاة النهر پس که این وادی است که در وادی شیطان است پس معلوم میگردد

در بیان فضل و شرافت

از آن تسلط شیطان و وسوسه وی بر آن حضرت و اگر باشد بر بلال باشد رضی الله عنه که گماشته بود و آن حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم بجا فطرت مجزات و توفیق نکرده و نماز پس آن شیطان بلال را خواند و این را که تفصیل آن
 در حدیث لیلۃ القدر پس مذکور است و این نیز بر توفیق تدریکه قول آن حضرت علی الله علیه و آله و سلم تنبیه باشد بر سبب
 نوم از خلوة و اما اگر تنبیه باشد بر سبب راندن جیس از وادی و بیان علت ترک خلوة در وی پس نیست
 اعتراض و اشکال و حاجت بدفع آن و الله اعلم بحقیقه الحال و اما قول یحیی بن عیس و قولی ابن جابه (لا علی
 الایة یگوید که ظاهرش موهم است باثبات ذنب و آن حضرت را صلی الله علیه و آله و سلم که ترس روی نمود و اعراب
 کرد ازین قوم که ترس که اعمی بود و طلب آمده محل دیگر خجسته بود و گفتار مقتضی از حق بود بر پیش آمد و چون
 التفات کرد پس حق تعالی شکایت کرده عقاب نمود بر آن وجهی که در شان نزول این سوره و کتب ظاهر شد و
 اما اثبات ذنب در اینجا توهم نفس است نم صورت عقاب بر ترک اولی و البقی ظاهر میشود بآنکه اگر حقیقت حال
 این دوم معلوم و کشونت آن حضرت پیش از اختیار میکرد اقبال مرا اعمی را ولیکن آنچه آن حضرت کرد از تقدیر الهی
 که بکار عین طاعت و تبلیغ احکام شریعت و استیلاف قلب و اظهار جرم بر ایمان وادی بود که مجبور و عقاب
 برای آنست که محبت و مخالفت امر وین و آنچه قصه خوانده و خبر داده و میسجانه و عقاب گونه بر موجب خود
 و مقتضی و از آن مذکوره و نصیحت است و اشارت است بآنکه اشتغال بدعوت حرص بر اسلام یا بقدرت یا باینکه
 هم نرسد که سبب آن اعراض از مسلم لازم آید بلاغ و اعلام پس است و اعلی از رسول الایالات و حقیقت است
 ام فخریم حق تا دیوب و زجر او زیرا که وی اگر چه نرسیده و لیکن غایب آن حضرت بکار می شنید و شدیم اهتمام
 حضرت بنیت بشان دعوت می شناخت پس اقدام وی بر قطع کلام آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و از
 و حام در مجلس سبب اینداز آن حضرت بود و این معصیت عظیم است پس معلوم شد که فعل این گفتار مذنب و محبت
 بود آنچه آن حضرت کرد صلی الله علیه و آله و سلم طاقت و ادای واجب جای آن بود که در جرم و تأویب این دارم
 مکتوم نازل میشد قرآن چنانکه در جبر قبول نرود رسول و نداده و از رای حجرات نازل شد لیکن سبب علم و ادب
 نیست وی معذورش داشتند و رفیق نبودند و الله اعلم اما قول و می سجانه عفا الله عنکم انتم انما نزلنا به
 است بوقوع ذنب از رسول علیه الصلوة و السلام زیرا که عنقریب بعدی سبق تفسیر است و نیز در ذنب و محبت
 هم استفهام برای انکار است پس این اذن منافقین منکر و غیر مرعی باشد اگر چه بر اساس اظهار و استیلا
 و لیکن عنقریب مکتوم بر انکار اذن و تقدیم عقوبتیش از عقاب پس عزیز و داور و شریک است و اگر ام است

و میگویند آنجا که کرد رسول خدا و چیز که امر کرده نشد با شما خدا از اسلام برد و اذن وی عرفان حق است
عقاب کرد او را خدا تعالی بر این وجویش آنست که عفو داشت اینجا آنست که از وقوع ذنب میباید اجتناب
وال بر با خود در توبه و تقصیر چنانکه طهر وی خود میگوید وقتی که عظیم میباشند نزد وی عفو کند ترا خدا تعالی بچهار
کردی تو در حق من را ضعیف تعالی از تو چه جوابی گوئی از کلام من عافیت و بهر ترا خدا تعالی بباشد
حق مراد نیست و حق از نیلایم نگر زیاده و توبه نیز از اثبات ذنب و تقصیر و عفا اینجا بمعنی عفو نیست تقدیم
آن بر نیکوای عتاب بیشتر این معنی و وال برین مراد است بلکه چنانست که در حدیث واقع شده است عفا اللهکم
عن صدقه الخلیل و الرزق عفو کرد حق تعالی مرثیاء را زکوة اسب و ده و حال آنکه زکوة دوری از عفو است و
خشنه پس مراد آن است که لازم نیست بر شما و امام جعفری گفته که هر کس میگوید که عفو نمیشاید بگرازی ذنب نمیباشد
موارد و کلام را بدو گفته که نعمی عفا الله انک ای یزید ذنب که زانی الموبین علیه و اما جواب از ثانی که
استفهام برای انکار است ان گفته اند که انکار عتاب بر ترک ادبی و افضاست و بعضی گفته اند که حق تعالی در حدیث
گفته است او را و اذن اگر بخوابد و فرموده است فاذا اسأذنک بعض شانهم فاذن لهم شئت منهم توبه یعنی
گفته است امر را برای صلی الله علیه و سلم و غیر گردانیده است او را بطریق عموم در مواهب از غفلت و تقصیر
میکنند که گفته است رفتن از جمله که آنحضرت معاتب است باین آیت و عاشا و کلاما بلکه آنحضرت صلی الله علیه و آله
و سلم غیر بود چون اذن کرد مرا ایشان را اعلام کردی سبحانه که اگر اذن نمیکرد مرا ایشان را توبه و عفو نمیداد و محبت
و اتفاق ایشان و جمیع نیست بروی و اذن کردن مرا ایشان را توبه و عفو قبول وی سبحانه و ولایان شفا که گفته
که صلی الله علیه و آله اذ اذنک فضعف الخ و ضعف المات الا یزید موم است بوقوع میل بوقوع میل و در کون
رسول الله صلی الله علیه و آله بجانب کفار و قریب بکفار عذاب و لیکن چون حق تعالی بکفار عفو میداد و از انجا که این
چگونه و وقوع ذنب است آنحضرت وی صلی الله علیه و آله و سلم و این تویم ساخط است زیرا که عافی آنست که اکثر نیست
آنی و محبت نمی بود و نزدیک بودی که میل میکردی بکلم طبیعت اتباع مراد ایشان و لیکن در ریاست ترا محبت
او منع کرد که نزدیک ای بر کون خصوصاً که بوقوع آید از تو داین محبت در آنکه آنحضرت صلی الله علیه
و آله و سلم تعدد کرد با عتاب ایشان دلیل کرد بدان یا قوت داعی اجابت و وجود گشت که سخن در وقوع محبت
است آنرا آنحضرت انبیا صلوات الله و سلم علیه و آله و سلم و این جمیع نه در جو از آن عقلا و آن محبت آتی خطا و در
بلی میگردانند اختیار را و توبه می سازند و ذنب را عقلا بلکه مانع می آید از صدور آن بخطا الهی پس ثابت شده

ایشان مصوم اندازد و نوب معلوم شد که آنحضرت ثابت ماند و رکون نکرد و در آیت مبالغه است و کمال عظمت
و خطبه و تقدیس آنحضرت و حفظ عصمت و محبت آنی مراد را نه تنه بدید و تشدید عقاب و تحذیر بندگان هر ایا
قول و یتعالی در اسرار پس بدر ما کان یعنی آن یکون لاسری حتی شجن فی الارض تردید و تردید
و بعد برید الاخره الی قوله عظیم این را نیز جمعی بر عقاب حمل کرده اند که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آن
پدر خدا اختیار بشا و در ابوبکر رضی الله عنه قتل چنانکه عمر رضی الله عنه بدان اشارت کرد و این با جهاد و ابوبکر
آنکه امرای از جانب حق سبحانه و در آن باشند و خطا و اجتهاد و شریعت چنانکه می دارند و لیکن تقریر می برانند چنان
نیست و در آخر اینج صواب است اظهار می کنند چنانکه در اصول معتد ذکر کرده اند و تفصیل کلام آنست که علم
در حدیث عمر بن الخطاب آورد و گفت چون هر میت داد خدا می باشد شکر کار از روز بدر گذشته شد و از ایشان
هفتاد گسی اسیر ساخته شدند و هفتاد گسی مشاورت کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در باب ایشان با ابوبکر
و عمر و علی رضی الله عنهم پس گفت ابوبکر ایشان را اسباب و عمام و برادران خویش و قبیله تواند رای من آنست که
بگیرم از ایشان خدیه تا باشد را آنچه گیرم از ایشان اما اموال ماده قوت و قدرت بر کفار و امید است که
کنند ایشان را و بایشان از وی دوست و نصرت ما پس گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
این که تو چه را می بینی ای پسر خطاب گفتم بخدا سوگند رای من ز رای ابوبکر است را گمن آنست که کثیر مرا ایشان را
بفرما مرا تا بشم فلان را اشارت کردم بخویشی که مرا بود و بفرما علی را که بزند گردن عقیل را که بر او بود و بفرما حمزه
را که بکشد فلان را تا بداند خدا می باشد که نیست در دلهای ما و دوستی و شکر کار از پس دوست داشت اختیار کرد
آنحضرت را ابوبکر را و خوش نیامد و رای من و گرفت از ایشان خدیه را چون فرود آمد خدمت او رفتم دیدم که نشسته است
و ابوبکر نیز دوست و هر دو نشسته گیر می کنند گفتم یا رسول الله خبر ده مرا که چه چیز در گریه آورده است ترا و ترا
تا من هم اگر بایم در خود گریه را بگیرم و اگر نیایم تکلف کنم و بزر خود را در گریه در آرم پس گفت آنحضرت صلی
الله علیه و آله و سلم گریه میکنم نسبت آنکه عرض کرده شد بر یاران توان فردا تحقیق عرض کرده شد بر من عذاب شما نزدیکتر
از من درشت اشارت کرد و عرضی که نزدیک بود پس فرستاد خدا یتعالی ما کان یعنی آن یکون لاسری حتی شجن
فی الارض و اشکان اکنار و مبالغه و چیزی می گردن و مراد اشکان و جبرست یعنی پیوسته باید که چون اسیران در
دست وی بقتلند یکیش را ایشان را و بباله کند و ران تا رایل گردد که در کف و شکم شوند و آن در غالب شود و اسلامه و نیز
شوند اهل ان تردید و عرض دنیا و الله برید الاخره یعنی امید بشمار دنیا را که نیست و اموال آنست و سخن این خدا و آخرت

دین اسلام و اولی که در آخرت بران مرتب خواهد شد لولا کتاب من الله سبق لکم فیما اخذتم عذاب عظیم و اگر نمی بود
 حکم آتی که در ازل رفته است که محبت را بر عطا میگوید و هر آینه میرسد شمار را و آنچه اخذ کردید و اختیار
 نمودید از عذاب بزرگ و در حدیث آمده است که گفت آنحضرت که اگر زانی می شدید یا عذاب نجات نمی یافت
 از ما مگر پس میگویند آنجاء که در اینجا عذاب است بر آنحضرت و تهدید است لعذاب و آن نمی باشد مگر در دنیا
 صاحب او است و این میگوید که نیست در اینجا الزام ذنب بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بلکه درین بیان چه نیست
 که عفو صریح گردانیده شده است بدان بر سر انبیا علیهم السلام و الله و الله که نیست این هیچ پیغمبری را و چون گفت
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم احدث لی اسئله انتی و می خواهد که بگوید که انجاءم در غیر آنحضرت است از اینها علیهم
 و علیهم السلام و اما آنحضرت را در است که نکند و دیگر در آن جمله غایب است و می گوید اما قول و شما
 عرض انبیا بجهت گفته اند که مراد با خطاب کسی است که اراده می کند دنیا را و میخورد و میخورد است عرض
 او بر ای عرض دنیا تنها و اشکنا می کند از آن و نیست مراد باین آیت آنحضرت و عذاب اصحابی بلکه از آن
 گروه شده است از عذاب که این آیت نازل شده است بنگاه میکشند منم شرمشگران روز بدر و دشمنان کشته شده
 بسبب او و عذابم و باز آمدند از قتال تا که تربیگر رضی الله عنه که برگردند مرایشان چنانکه در روایع واقع شده
 نازل شد بر ایشان منم من یرید الدنیا و من کم من یرید الاخره و اما قول و تعالی لولا کتاب من الله سبق و اختلاف
 کرده اند مفسران در معنی این آیه بعضی گفته اند معنی او آنست که اگر سبق نکند و از من که عذاب نمیکند هیچ یکی را مگر بواسطه
 از منی هر آینه عذاب میگردم شمار و این دلالت میکند که امر اسرار و معصیت نبوده است و بعضی گفته اند که اگر نمی بود
 امکان شما بقرآن که مراد بکتاب سابق است که مستویب شده آید شما و می عفو و من را عذاب کرده میشد بر غنائم بامداد
 آنست که اگر نکند داشت در لوح محفوظ که غنائم حلال است و این همه نمی ذنب و معصیت میکنند زیرا که فعلی جزئی که حلال
 است معصیت نمی باشد و اینرا گفت و می سیاه در آیه اخیر و کلا و اما غنیمه حلالا لطیف و بعضی گفته اند بلکه آنحضرت صلی
 علیه و آله و سلم و اصحاب رضی الله عنهم بخبر گردانیده شدند و قتل و قتل و تحقیق روایت کرده شده است از
 علی رضی الله عنه که گفت آمد جبرئیل نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روز بدر و گفت بخبر گردان اصحاب
 خود و در ساری اگر خواهند قتل کنند و اگر خواهند گیرند برین شرط که گشته شوند از ایشان در سال آینده و آنها
 کس چنانکه گفته اند و می اختیار کردیم خدا را و گوشتی شوند از ما و تحقیق واقع شد قتل و خدا کس از اصحاب بدیدند
 و در این دلیل است بر اینکه ایشان نگردند و نگردند آنچه از آن گروه شدیدانی پس معصیت نباشد و بعضی گفته اند که اگر چه

عجب گردانیده شده اند و غلا و قتل و شکنجه و آتش و آسمان و زمین را کرده شد و حضرت
 اختیار خدا و توبه اختیار آسمان و لیکن عاصی مذنب نیست هیچ یکی و الله اعلم و اما قول و تعالی و دلتون علیها
 بعضی الا قایل لاجزائها میده بایمین ثم نقصا منه الوترین میفرماید اگر اعتراض میکردی و میخواستی در حق او قوالی از پیش خود
 هر آینه میگردم جانی و برای بریدم رگ گردن او را و پلاک می گردانیدم او را کفایت است از عذاب چنانکه
 می کنند و کبریا که عقیب می آورند و این مبالغه است در صدق وی و نگارداشتن حق تعالی او را از کذب و افترا
 و لیکن درین عبارت اظهار سلطنت و علوه و بوبیت است و با وجود تشریف و کبریا میفرماید که الله و این ناشی
 است از کمال محبت و اتمام بحال وی در حقیقت تشریف است بفرستادن و کذا بان تا بهوشیار شوند و اهل
 قاعه و همان است که سابقا گفته شد که ما با آن نگاه باید داشت و آنچه در عالم محیی و مجبوری از آن دنیا نگذرد
 و اما قول و تعالی ما کنت نذری لا الکتاب و لا الایمان بعضی گفته اند مراد علم به تهاصیل احکام ایمان و معارف
 اوست چنانکه در قرآن مذکور است چه در حدیث این بعد از ارسال و وضع دین و تشریع است و تحقیق بشرت
 رسیده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم پیش از توحید نبوت می کرد و خدا را و دشمن میداشت و ایمان
 و عبادت آن بار را هیچ و عمره نمی کرد و هرگز شراب نخورده با وجود آن نمیدانست شراب را که تشریع نموده
 است حق تعالی بر بندگان خود اینست مراد بقول تعالی ما کنت نذری لا الکتاب و لا الایمان و اما در اینجا یعنی
 تقدیر بود و اقرار بود بجهت گفته اند مراد دعوت بایمان و احکام است و بعضی گفته اند که این از باب حذره و نهان
 است یعنی ما کنت نذری اهل الایمان یعنی نمیدانستی که ایمان خواهد آورد و از احکام و آثار و این معنی
 بعید است از سابق تحقیق حدیث و الله اعلم بالصواب و الله المخرج و اما کتاب یا سب چه کاره هم
 در ذکر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در کتب سابقه و تنظیم و تحمیل وی و اخبار برسانت وی و ذکر آن
 وی در تورات و انجیل و اعتراف علما اهل کتاب بدان باجمال و تفصیل قال الله تعالی الذین یتقون
 الرسل الذین الایمانی بخود و نه بکتاب یا عقیده هم فی التوراة و الانجیل یا مریم المؤمنة منهم عن المنکر الا انما
 ذکر تشریف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در کتب سابقه بسیار است و خاصه ابتدا و سبل علیهم الصلوة و بحسب
 ایشان مندرج بود و بدینکه حضرت خاتم الانبیا و چون حق سبحانه و ذکر ایشان آنحضرت وی کرد و لا حرم و ذکر
 شریف او را با ایشان بطریق اول کرده باشد من احب شئیا ان ذکره و این آیه کریمه اول و سب است بر
 صدق آنحضرت که خبری در کتب سابقه و احوال و صفات وی صلی الله علیه و آله و سلم در کتب سابقه و بعد از آن

نابینا چه کاره هم در ذکر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در کتب سابقه و احوال و صفات وی صلی الله علیه و آله و سلم در کتب سابقه و بعد از آن

والا ايمان ايشان بر آنکه اگر مطابق واقع نبود موجب نفرت و تکذيب ايشان ميشد چرا آنحضرت را بحقيقت و آثار
و شانساتر يا حوال آنحضرت و صدق نبوت وی از سبب و تهارى کس نبود که در توريته و انجيل و صفت
او را خوانده بودند و در دينيه سبواسى در پاقت مساوت ملازمت وی و دیدن نشان علامات ظهوری
صلی الله علیه و آله و سلم درین باره نقشه بود و همیشه منظر طلوع کوكب دولت پيغمبر آخر الزمان صلی الله علیه
و آله و سلم بودند و بر الفار که ما و راسد و مخالفت داشتند بجهت وی صلی الله علیه و آله و سلم انقطاع و استغناء
میشود و ندید گفتند که نزدیک رسیده است که در سایه دولت پيغمبر آخر الزمان و ما را روزگار شگفتا بر آید و پدر
ايشان در وقت گذشتن از عالم وصیت نامه ها نوشتند به پسران می پرسیدند میگفتند که سلام بابا آنحضرت و می
برسانید و گویند که ما در اشتیاق تو جان دادیم و با یگان تو از عالم رقیم قورقانی میفرمود که ما یوسفون انبیاء و هم
می سناسند این کافران آنحضرت را چنانچه می شناسد پسران خود را که بوجود آنها علم یقین میشود و می دارند
بجلاف پدران که علم آنها اسرار و اخبار است و لیکن چون از ظهور کمر و سابقه شقاوت از لی ايشان گذر
شد به صبر و قناعت و تکذيب نمودند که در نزد پدران خود دیده و دانسته بر آن کمال حق رفته تحریف و تغییر گفته است و از
محبت و نیاز و حب ریاست پدران عقلی و شجاعت و شقاوت و ذلت فرو رفتند و با وجود تحریفه دلائل نبوت
پيغمبر و اعلام شریعت وی صلی الله علیه و آله و سلم در کتاب ايشان لایح و فاحش است و گفته اند که نام حضرت
پيغمبر این سرای شمشیر و شمشیر معنی هم در آنکه شمشیر بر زبان ايشان یعنی حراست و چون محمد میگویند پدر خدا را میگویند
سندنا الایمنی محمد و چون شمشیر معنی محمد بود و شمشیر معنی محمد باشد و احوال و صفات و علامات و الهامات نبوت
و می شمشیر و زبان نبوت خرم و می متقین بود و در نیاز پدران که حضرت پيغمبر منوره قدوم آورده و پدران
سلام که از اسباب و اشرف پیرو و از اولاد و سلف علیه السلام بود و ایمان آورد و از جهان رون که خروج آن
حضرت بکشته بود و منظر حصول مساوت تمامی شریف وی بود و مدتی بود که شقاق لغایت با مردم و خو لا جرم
رسن تراریدم و از جافتم و چون پلما و شریف مشرف شد آنحضرت قوی این سلام عالم اهل شریع
گفتند هم فرمود میگویند میگویند که خدا می ترانیدای که فرستاده است توریته را می یا ای تو صفت مرا و کتاب خدا گفته
گویند میگویند که نور سولی خدای و خدا را هر که گفته است و عالم گفته و درین قسمت پیر میگویند
که راستی من می یام صفت ترا و کتاب خدا که با تو خطایک کرده و گفته است یا ایها البیانی ناسلما که عالم
پیشینا و ندیدای پستی ما فرستادیم ترا شاید بر است بتصدیق و تکذيب و نجات و هلاک ايشان و تجارت

و حق غفور و معروف خلق وی و عدل سیرت وی و حق شریعت وی و هدایت امام وی و اسلام ملت وی و احمد
نام وی را در دست تعلیم مردم را بوی بعد از گمراهی و دانا گمراهی بوسیله وی بعد از نادانی و بلند
آوازه گردانم بوی بعد از گنای و بسیار گردانم بعد از قلت جمع سازم بعد از فرقت و حق گردانم بعد از
در پیشی و انفت و هم بوی دور و لهای مخالفت و هواهای پراکنده و امنهای متفرقه را دیگر گردانم است او را برترین
اهتمام از کعب احبار نیز آتشین آمده و در روایت دیگر آمده که این عباس از کعب پرسید که چگونه یابی انت رسول
الله صلی الله علیه و آله و سلم را در توریت گفت اینچنین که نوشته است محمد بن عبد الله عبد الحمز زولده بکوه مهابه
بالدیه و بکبک بالشام لافظ و لا غلبه و لا استجاب بالاسواق و لا یختری السیئه و لیکن یعقوب و یغفر و درین روایت
مرد است مرحومه وی صلی الله علیه و آله و سلم نیز آمده است که فرموده است وی شکر گذران باشند و در غم و
شادی و ناخوشی و ناخوشی بکسیر گویند و هر باندی و محمد گویند و هر بستی رعایت می کنند آفتاب را بر آفتابان
و چون در اسد وقت نازی کنند اگر چه در خاک روی باشند از اربندند بر بفت ساقهای خود و در خوش کنان
با طراف اعفای شادی یعنی موذن ایشان ندای کند و رجو آسمان یعنی بر جای بلند صفها و ایشان و قتال
و در غار یکسان باشند ایشان را و در شب زمره باشد چون زمره زمره بران مراد زمره ها و او شب است
و در روایت ابی هریره آمده که شنیدم در رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که گفت چون نزول کرد بر پیغمبر
توریت و خواند آنرا یافت و روی ذکر این است پس گفت خداوند من می بایم در انواع امتی را که ایشان را
و سابق یعنی آخر و در جو سابق و در فضل شفاعت کرده می شود برای ایشان و می بارد بر بدای ایشان
ایشان و برینمای ایشان است می خوانند آنرا از بر می خوانند فنام را می گردانند صدقات را و شکهای خود این از
خواص این امت است که آسان کرده شد کار بر ایشان و حال شکر بر ایشان غنائم و صدقات بر خلاف اهل
سابق و چون قصدی کنند یکی از ایشان بدی را و نمیکند آنرا نوشته نمی شود و پیروی چون میکنند بدی را نوشته
می شود یک بدی و چون می کنند یکی را نوشته می شود و دیگری داده می شود و بر ایشان را علم اول و آخر میکشد
ایشان سچ و حال را و در بعضی روایات آمده که موسی علیه السلام از ابواب توریت فرسید و صفت
ازین است که در آخر زمان بیاید و ذکر کرده و گفت خداوند بگردان او را است بمن فرمان آمده که یا موسی آن
است را است را تو چگونه گردانم آن است احمد خواهد بود و گفت موسی یا رب پس بگردان مرا است محمد را
موسی را نیز در این کلام این وجه است که یا موسی ای صبیح علی الناس بر سالی و کوفی فی ذلک ایضا کن الشاکرین پس گفت

موسی علیه السلام خداوند را نمی شناسم بدان و ابوالنعمان از سالم بن عبد الله بن عمر بن الخطاب روایت کرده که مروی
نزد کعب جبار گفت که دیدم در منام گویا مردم حج کرده شده اند برای حساب پس خوانده شدند بنیاه و آمدن بر بنی
است وی دوباره شد هر بنی را دو نوبت و هر یکی از متابعان را یک نوبت که میروند باری پس خوانده شد محمد صلی الله
علیه و آله و سلم و بود مرهم موسی او را که در بدن وی بود نوبت و هر یکی از متابعان و را دو نوبت پس گفت کعب وی
در نیافت که آنم و خبر از منام خودی و دیگر که حدیث و خبر کرده است ایمر و باین حدیث گفت سوگند بخدا که نیست
چیزی من این را در منام خود دیده ام پس سوگند خورد کعب که سوگند بخدای که بقای کعب در دست قدرت اوست این
صفت محمد است او صفت و انبیا و امتنای ایشان است در کتاب خدا گویا که در تورات خوانده تو آنرا **صلی** اخبار
پیشین علم پیوسته و نبوت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم و عمار و انکار این اشهر از بعد از ظهور
اینکه اگر کسی که توفیق و هدایت قرین حال ایشان شد پیشتر راست همیشه ذکر آنحضرت را در تورت درس
می گفتند و کرامتی کردند و اولاد خود را تعلیم می نمودند و علیه شریف او را بیان می کردند و خروج او بی ثبوت
می ساختند وی گفت که خروج او از مکه و هجرت مدینه خواهد بود و چون مبعوث شد برای هدایت و هدایت گفتند که این
نه آنکس است که با خبر میاریم از وی و در صفات شریف وی تحریف نمی نمودند و با وجود تحریف و تحریف و تامل شود ابدان
در تورت لایق و قانع بود ابو عامر را به شخصی بود از اوس بن حکیم از اوس و خمر رج و صاف ترا زوی آنحضرت را
بنمود و الفت و مصاحبت می نمود با یهود مدینه وی پرسید این را از دین خبر میدادند ایشان او را از صفات رسول
رب العالمین صلی الله علیه و آله و سلم می گفتند که این وارد هجرت اوست پس از آن نزد یهود و منافق ایشان نیز
خبر دادند و مثل آن پس از آن بشام رفت و سوال کرد نصارا ایشان نیز خبر دادند بهیفت آنحضرت پس بر او
آمد ابو عامر و ترسید و پلاس پوشید وی گفت من ملت عتیقه و دین ابراهیم ام و منتظر خروج پیغمبر از
دین ابو عامر نزد دل از میان نیز صفات و شخص صاحب آنحضرت را شنیده بود چون آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم ظهور کرد بر حال خود اندوخت و حدیث و نفاق و زید و گفت یا محمد چه چیز مبعوث شده
فرمود و مبعوث شده ام بکلیت منفیه گفت نه بلکه ظاهر کرده آنرا غیر آن فرمود آنحضرت بلکه آورده ام آنرا بنیانی و
و پاک چه شد ای ابو عامر آئی اخبار که خبر دادند از اخبار و از صفات من گفت شبی تو آنکس که وصف میکرد
می بود فرمود آنحضرت در وصف میگوئی تو ای ابو عامر گفت من در وصف میگویم تو در وصف میگوئی فرمود آنحضرت میگو
با و خدا چنان و در عکس را و حیدر طریق غیب پس از آن رجوع کرد ابو عامر بلکه و ثابت کرد دین تمیزش و ترک کرد دنیا

و حسن انوار بنی کرم احمد

و تربیب را که پیش ازین داشت بعد از آن محقق شد بنام و مردی طریقه غریب و حمید به ما و آنحضرت که کرده بود آنرا
معلوم می شود که علم و دانش بکارهای آید تا تو فقیق او هدایت نباشد و الله عیدی من بشاء الی هر طریقه
و پس ازین ابی عامر خطبه که او را عقیل الما که گویند بخلافت آنحضرت آمد ایمان آورد و از سادات صحابه و
قبیله بنی نضیر مشهور است این جهان ریج خود و حاکم و مستدرک بر شرط شصتین آورده اند که وی نوکر خدا
بود بلکه جان و روز ترویج کرده با زن خود محبت داشته بود آگاه آوازه شدت حریف کفار و روز را شنیدید
شد فرستاد مثل جنابت میاخته بیرون رفت و شهید شد پس بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم کشتن شد که
او را غسل می دهند و فرمود و حقیقت حال خطبه چیست و بچه سبب او را از میان شما انجیل مخصوص است اندوخت
بعضی روایات آمده که فرمود و اگر جنب بود و بر دیار زن او پرسید و از زن حقیقت حال را عرض کرده این پیامت که
امام ابوحنیفه شیه جب را غسل میفرماید و امام شافعی و صاحبیه یادی خلاف دارند و می گویند غسلی که جنابت موجب آن
و بجهت خروج از اثره تکلیف ماقط شد غسلی که سبب موت بود شهادت مستقط آن شد و دیگر غسلی واجب
نشود و امام ابن قسطله را دلیل می آرد و قول آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که در بعضی روایات آمده مگر
جنب بود اول و بیست بر آن اکنون اخباری که از تورات و انجیل و زبور و صحف آدم و داوود و غیره در دست
آنحضرت آمده است نقل کنم و غسل پوشیده فانه که بعد از اخبار قرآن مجید که مطلق است بوجه صفات و احوال
شرایف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آن کتب در اثبات این مدعا حاجت بدلیل نخواهد بود و لیکن از روایان
بسیار الزام و اتحاف این کافران معاند رسا است و مومنان نیز موجب زیادت الطمینان و مزید نورانیت و یقین
می گردد و اما و تورات و تورات بود از حدیث و تحریر و تغییر و تبدل و خیانتها که این استیقا و ادوی این امانت گردانده
که تجلی کرد حق سبحانه از حیث و تباخت از ساجد و اسکار است از فاران سینا نام کو بی است که او را طوسینا و کور
گویند که تجلی کرد حق سبحانه بر روی کلام کرد موسی علیه السلام و ظاهر شد و روی نبوت او و نازل شد بر وی
انجیل و فاران اسم عبرانی است و نام جبال بنی هاشم است و در کتب که در یکی از آنها آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
تعبیدی کرد و بدو می شد آن سه کوه است یکی اوقیس است که که در زیر آن آبا و انست و در مقابل آن قیامت
تا بطن وادی و در شرقی آن که متصل تصیقا است شعب بنی هاشم و در وی موله آنحضرت بقول مشهور این تعبیدی که
از ملامت است و کتب سابقه را خوانده و ترجمه کرده در اعلام البیوة میگوید که درین جای هیچ عمو صنی و نفعی نیست
بر کسی که تدبیر او تا عمل کند و آن نیز را که چنانکه ثابت شده است که تجلی خدا از سینا از آن تورات است بر وی

وصل انجیل و تورات و انجیل و غیره

علیه السلام بطور دنیا و اشراق در زمانی از سایر انزال انجیل عیسی و وی علیه السلام سکونت میکرد و در سایه
 بارش خلیل بقریه که او را ماهره گویند و با نیت تسخیر کرده شد تا بعد از او را مقاری و چنانکه ثابت که مراد
 با شرف حق سبحانه از سایر انزال انجیل باشد و همچنین ثابت است که استعلا او از خیال فارانی با نزول قرآن باشد
 بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم و آن خیال که است و نسبت خلافتی میان سلیمان و اهل کتاب و آنکه فاران است
 و اگر دعوی کند فاران غیر که است و در نسبت آن از افلاک و استقرار ایشان گوئیم آیا نیست و تورات که در سیم
 سال کن گردانید با جبرائیل و در فاران و گوئیم راه نمایی دیگر را بر موسی دیگر که آشکار شد خدا بیانی از وی
 و نام وی فاران است و هر سه پیغمبری که فرستاد او را خدا بیانی کتابی را بعد از مسیح و بنیامین را و بیانی که ظاهر شد
 شد و آشکارا گشت مثل ظهور و آشکاف وین اسلام آیا می دانید که آشکارا و فاش شد و بی در شارق و فاش
 مثل آشکارا و فاش گشتن دین اسلام و نیز آمده است که خطاب کرد و پروردگار تعالی در تورات موسی علیه السلام
 و در سفر خالص که پروردگار تو پیدا میکند و بر پایی می دارد برای بنی اسرائیل پیغمبری از برادران تو و در زمان
 از برادران ایشان می گردانم کلام خود را و در بان وی پس می گوید مرا ایشان را هر چه که امر کنم او را هر که اطاعت کند
 چیز را که میگوئی کند و ای انتقام می گشتم از وی و درین کلام دلالت واضح است بر نبوت محمد صلی الله علیه و آله
 و سلم زیرا که موسی و قیوم موسی که بنی اسرائیل اند بنیاد است و برادران ایشان بنیاد و احمیل و اگر بنی بنی بنی
 اند بنیاد است و بنی اسرائیل باشد از ایشان می شود و بنیاد برادران ایشان و اگر گویند بنی اسرائیل برادران بنی
 اسرائیل پس اطلاق اخوت درست باشد گوئیم که برین تقدیر بنیاد بنی که گویند بنی اسرائیل برادران بنی
 که قائم نشد و بنی اسرائیل پیغمبری مثل موسی و در ترتیب دیگر تورات آمده که مثل موسی قائم نمی شود و در بنی اسرائیل
 هرگز پس باطل در قولی یعنی میو که مراد باین بنی موعود یوشع بن نون است زیرا که یوشع نبود کفو موسی مثل
 می بلکه خادم او بود و در حیات او و مو که میوید دعوت او و چنانکه وفات او پس از یوشع شد که مراد باین بنی موعود
 نیست صلی الله علیه و آله و سلم که کفو مثل موسی بود و در منصب دعوت و تقدیر بنی موعود و تشریع احکام
 اجماع بر تشریع سابقه و خود چندین دلائل با هر است که بنی موعود که پیغمبر آخر زمان است محمد است صلی الله علیه و آله
 و سلم که در آن شک شبهه را محال نیست و گفته اند که قول او که فرمودی تم کلام خود را و در بان وی و بیانی
 مقصود با بنی موعود است صلی الله علیه و آله و سلم زیرا که معنی این آنست که وی میگویم موسی او کلام خود را و در بان میگویند
 آنکه شنیده نموده و بنی موعود است موسی او صحف و اوضاع زیرا که ای است بنی موعود که بنی موعود است و در بان میگویند

و در بیان این که در تورات موسی علیه السلام خطاب کرد و پروردگار تعالی در تورات موسی علیه السلام خطاب کرد و پروردگار تعالی در تورات موسی علیه السلام خطاب کرد

آنکه در کرمه است این طهری که گفته است یوحنا که یکی از انجوائین است و انجیل خود را بر مسیحی آورده گفت من
 خدایم میگویم که بدید خود که بدید شمارا فارقلیط و دیگر که نابت ماند با شما تا ابدی روح حق است تعلیم می کند شما را
 هر چیز گفت ای پسر و دنده است کنایت کرد از ذات خود می آید بعد از وی فارقلیط زنده می گردد و از بهر شما را
 از توحیدی کنند بر چیز را و گویای میاید بر من چنانکه گویای میاید بر من برای اوست می آرم بر شما اشال را و دی
 ای آرد تا و بی آنرا را دیا و بی قرآن است که مثل تا ویلات و معانی بسیار است بجات کتب و دیگر و فارقلیط که
 طاقت ندارد ندان عالم که بشنود و در آنکه اجابت می کیند و دوست می دارد بدید مرا چنانچه در اید و صیت مراد من
 خدایم بکنم بدید خود که بدید شمارا فارقلیط و دیگر که باشد با شما تا نهایت و سر و آن لغت است با آنکه در اینجا میفرستد
 ایشان کسی را که قائم میشود و تبلیغ رسالت پروردگاری و سیاست خلق مقام وی دید باشد شریعت وی
 باقی و غلبه بر این است این چنین کسی غیر از محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اختلاف کرده اند و نهاده
 و تفسیر فارقلیط و بعضی گفته اند معنی حاد است و بعضی گفته اند معنی فخلص اگر معنی اخذ است که این ایشان را و بعضی
 فخلص پس رسولی است که می آید برای خلاص عالم و این موافق غرضی است زیرا که هر بنی فخلص کنند و است
 است از کرمه و شاهد است مرا این معنی را قول مسیح در انجیل که من آورده ام برای آنکه فخلص کنم عالم را و چون
 ثابت شد که مسیح وصف کرده است خود را که فخلص عالم است و می سوال کرده است پدید که بدید ایشان را
 فارقلیط و دیگرین مقتضی لفظ است که ولایت کنند بر این که اول یکفارقلیط گذشته تا فارقلیط و دیگر می آید
 اگر تسری کنیم که فارقلیط معنی حاد باشد پس کدام لفظ قریب تر است با حمد ازین گفت این طهری را انجیل از
 آنچه ترحم کرده اند از این چیز است که ولایت می کند و چون آنکه فارقلیط رسول است زیرا گفته است که این کلامی
 که می شنوید شما از من ایشان این نیست بلکه از آن پدر است که فرستاده است مرا با این کلام بر شما اما فارقلیط
 که روح القدس میفرستد و از پدر من بنام من او تعلیم میکند شمارا هر چیز وی ذکر میکند و پند می دهد شمارا چنانکه
 گفته ام آنرا بهای شما پس آیا نیست بیانی واضح تر ازین که فارقلیط رسول است که میفرستد او را خداست
 خداست و وی تعلیم می کند خلق را هر چیز تذکیر می کند ایشان را و اما اطلاق پدر این تفسیر است و حرف ال محمد
 ایشان نیست استعمال آن نزد اهل کتاب و ایشان است به پروردگار سبحانه و تعالی زیرا که این لفظ تعلیم است
 که خطاب میکند بوسی مقام معلوم را که استعدا میکنند از وی علم را و مشهور است مخاطبه نصاری عالمای دین خود را
 یا با و و مانند و همیشه بود نبی اسرائیل و یحیی که میگفتند نحن انبا و الله از جهت سواد نعم ایشان خدا و اما

قول وی میفرستد و او پادشاه بنام من اشارت است بشهادت مصطفیٰ صلی الله علیه و آله وسلم مرا و او بصدر حق
 و رسالت و پانچ متعین است قرآن از مدح وی و تزیین وی از آنچه افش کرده شده است و او در مرتبه
 از انجیل آمده است که گفت مسیح بنی آید تا قلبی تا میروم من و قیامک بیاید تا قلبی تو بیخ تزییدی کند عالم را بر
 تخلیه و تمکین و وی از پیش نفس خود چیزیکه شنیده می شود از وی و کلام می کند ایشان را بدان و بسیاری کند
 ایشان را بخت و خبر میدهند ایشان را بخواهت و در روایت دیگر آمده میگوید وی از پیش نفس خود بکلمه میگویند
 بر چه بشنود یعنی از خدا که فرستاده است او را چنانکه فرموده است در حق وی صلی الله علیه و آله وسلم و ما نطق عن الهوی
 هو الا وحی یوحی و گفته است که وی تجرید میکند و او بزرگ میدارد بشان مراد در واقع تجرید نگرفته است هیچ را هیچکس خایه
 محمد صلی الله علیه و آله وسلم کرده زیرا که وصف کرده است او را بر رسالت پاک گردانیده او را از آنچه نسبت کرده اند
 ایشان امت او و این صفات محمد است صلی الله علیه و آله وسلم که مسیح خبر داده است علیه السلام که سبب که تو بیخ
 کرده است علماء بنی اسرائیل را بر کتمان حق تحریف کلمه از مواضعش می بیند و بنی ثمن قلیل که سبب که خبر داده بود ایشان
 و انجیل غیر محمد صلی الله علیه و آله وسلم و در انجیل حق تعالی وحی کرد و عیسی تقدیر کن محمد ایمان آر و وی و بزرگای
 امت خود را که هر کس ایشان چون او را که زمان وی کند ایمان آر و بوی ای پسر گوهر بول بداند که اگر نه محمد
 بودی آدم را و بشت را و زرع را نیافریدی و چون عرش را ایجا کردیم منقلب کردیم و چهار را داشت پس عرش
 از شتم لاله الا الله محمد رسول الله ساکن شد و در وادیه لدنیه از بهشتی از ابن عباس آورد که چون بود که
 انصرافی بلا زمت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آمده اسلام آورد و گفت سوگند کنای که فرستاده است از حق تحقیق بیایم
 و وصف ترا و انجیل و تحقیق بشارت و او است بگویند بول و بهشتی و در لائل النبوة از ابوالواسه باطنی از ایشان
 بنی الحارثی موی آورد که گفت فرستاده شد من و مردی دیگر بسوی هر قل قیصر روم را دعوت کنیم او را با کلام
 و ذکر کرد تمام حدیث را و گفت بلید را را هر قل شمی نزد خود پس در آمدیم بروی پس طلب کرد و مرصند و حق
 عظیم را زنده اند و دوروی فانی میبود و هر خانه را یابی میفرمود بکش آن هند و ق را و بر آورد و هر
 پاره سیاه را و بگشت و در ویکم روی تصویر کرده بنظر چشم بزرگ سرین و را ز کرد و مرا و را گیسو است یافته
 بهترین خلق خدا گفت می شناسید شما این صورت را گفت ما نمی شناسیم گفت این صورت آدم علیه السلام است پس
 از آن کشاد روی دیگر را و بیرون آورد و هر پاره سیاه و در ویکم سفید منج چشم سطر حن المکیه گفت می شناسید
 این را گفت این نورچشمی است علیه السلام و بگشت و در ویکم دیگر و بیرون آورد و هر پاره سیاه و در وی پیکری

سفید روی بخار سوزانند گویا عین رسول است گفت می شناسید این را گفتیم نعم این محمد رسول است صلی الله علیه و آله و سلم پس گریه کردم و بر خاست هر قل و نشست و گفت آیا این دوست گفتم نعم دوست این را که توئی و گویا او را دیدی پس نگریست ساعقی در آن صورت پسترت گفت و اگر این آخر نبوت است و یکن من ستانی کردم تا در یابم آنچه از دشمنان است از علم و کون و کون صورتی صورتی است از این هم و موسی و عیسی و سلیمان خیرم گفتم از کجا حاصل شده است ترا این صورتها گفت آدم علیه السلام در خواست از خدا که بنماید او را انبیا را از اولاد وی پس فرستاد پروردگار تعالی صورتهای ایشان بروی و بودند انبیا در خزینه آدم و فرستاد پس از آن در و آنرا از ذوالقمرین از منزه شمس و سپردید انبیا و اما در زبور جعل و چهارم آمده که حق تعالی خطاب با قرآن کرده میفرماید فاضلت النعمة من مفضلک فافض شد نعمت دنیا و آخرت از دلب نومن اجل هذا بارک الله لک الی الابد برای این برکت و او خدا تعالی امر ترا نا اید فی الصراح فیض فافض شدن خبر و بیا و شدن آب لباب زمین زود و درختین آب حدیث مستفیض ای منشر و فیاض جواهر و بسیار بخش تقدیر بیا الجبار السیف در گردن اجال کن شمشیر خود را ای بزرگ شکسته بزرگ ساز بر زمین کار با جاد درخت بلند که دست بوی ترسد بخانه جبانة ای عظیمه فان شر الکلک و شکره مقصودیه بهیهه عینک پس بدستی شریعتها و حکمتها تو پیوسته است بزرگی و تو پس است راست تو و صحنک مسنونه و تیرهای تو تیر کرده شده است و جمیع الاثم بخود تحکک و جمیع اثمها تمام بروی می افتد زیرا تو را باین زبور محمد است صلی الله علیه و آله و سلم و نعمتی که فافض از دلب شیرین وی کلامی است وی گوید وی و کتایت که فرو فرستاده شده است بروی و منشی که نموده ساخته است وی و در کلام قول وی تقدیر سبک و لا اله الا انت که وی بمن عربی است زیرا که تقدیر سبک نیست و در هیچ امتی جز عرب که حامل میکند سبک و گردنهای خود و در قول وی فان شر الکلک و شکره لفض مریحیت که وی صاحب شریعت و سنت است و وی بر پای می شود بسبب خود و جبر میکند خلق را بسبب برحق و برمی گرداند ایشان را از کفر بسبب صلی الله علیه و آله و سلم و نیز در زبور آمده است که داود علیه السلام نالید به پروردگار تعالی و تقدیر یارب بفرست پدید کننده سنت را تا پدیدانند مردم که که مسیح بشرست و این اخبار از حال مسیح و محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیش از وجود ایشان است و هر دو آنست که خداوند محمد را بفرست تا مردم را بپایانند و بخوانند با نیک مسیح بشرست نه آله و انت داود علیه السلام که مردم و مسیح دعوی الوهیت خواهند کرد و نیز آمده است در ذکر داود و هر آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم که خدا تعالی برگزیده است مراد بر استی و درستی در کردار و گفتار و برگزیده است امر او است

و را داده اجمعت اورا نصرت و داده ایشان را که امت پیغمبری کنند اورا و رخوا بجا خود و بگیری گویند با و از های
 پسند در دست ایشان پیشتر است نیز تا انتقام کشند خدا را از امتها که عبادت نمیکند اورا پسندی کنند ملوک آن اتمها
 را بقید با و اشرف ایشان را بنده و در مغرب و دیگر آید دست که خدا تعالی ظاهر کرد و آید است از میسون که مراد
 بآن مکه است تاج مرصع محمود و مراد بتاج ریاست است داشته محمود و محمد صلی الله علیه و آله و سلم و در مغرب
 دیگر آید است که وی مالک می شود و وجود می کند از دنیا تا در با و از امتها را انقطاع ارض می نشیند اهل جزایر
 پیش او و بر زانوهای خود می کیند و شمنان او خاک را بر زبان می آیند اورا ملوک با حلسه و خواص خود و بجهت
 کنند و سر بر زمین نهند و فروتنی می کنند اورا امت بفرمانبر و اسی و گردن نهادن خلاص میگردد اند اند و بگین ستمگر
 را از کسی که قویتر است از وی و میراند ضعیف را که باری دبی نیست اورا مهربانی میکند بصفا و پاکین و در دود
 غم ستاده می شود بروی تو که آید می شود و هر وقت و همیشه می آید ذکر وی تا اید و وصل چنانکه در کتب ثلاثه تورات
 و انجیل و زبور و صفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مذکور و مذکور است اورا صفت انبیاء و دیگر نیز مستطوره است و
 مذکور است حق در حقیقه آدم ابو الانبیاء و سلام الله علیه نقل کرده اند که پروردگار تعالی و تقدس وی فرستاد
 که منم خداوند که و اهل آن همسایهای من اند و زیر آن خانه کعبه و رسیدگان بآن همان من اند و در کشف عنایت
 و حمایت و سایه و حفظ و رعایت امن اند و سر سازم آن خانه را با اهل آسمان و زمین بیایند آنجا گروه و دلیر
 سوی غبار آلوده او از بر آرد و تکیه و لبیک گویند و اشک از چشم بیوان و هر کس بزیارت آنجا نهد سایه و
 جز زیارت خانه کعبه و رضای من که صاحب خانه ام نباشد چنانکه باشد که گویا مزار یارت کرد و همان پیش
 سر او را و لایق گرام من است که او را تکبیر کنم و محروم نگذارم و کار آن خانه را بر پیغمبری بسیاری از فرزندان
 که او را ابرار بگویند قواعد آن خانه با و بلند گردد و بر دست او عمارت کنم و چشمه زمزم را برای او میرون آرم و دل
 از او بپرست بدو دیم و مشاعر از او بدست او آشکار سازم و بعد از من هر قرن از مردم آنرا یاد و دارند و قضا آنجا کنند
 تا نبوت پیغمبری رسد از فرزندان تو که او را محمد گویند صلی الله علیه و آله و سلم و او خاتم پیغمبران باشد و میرا مساکین
 و والیان و حاجیان و مساقیان این بیت گرامی گرامی گردانم هر که مرا جوید و از من چیزی خواهد باید که بلازدن
 انجمه کالیده سوی غبار آلوده و خاک کند و نیندی روی آورده پروردگارم و در صحت ابراهیم امرا ای ابراهیم
 دعایت و تیان اسمعیل فرزند تو مستجاب گردد بروی لعل دی سیرکات فاکض گردانیدم و از پیغمبری بوجدی آرم
 منظم و کرم که نام دی محمد باشد و بر داشته دیگر نژاده من باشد و امت او بهترین ائم باشد و از کتاب جنتی که پیغمبر بودم

و وصل چنانکه در کتب ثلاثه تورات

[illegible]

و در او داده است و او را نصرت داده ایشان را که امت پیغمبری کنند و او را و خواجگاه خود و بکسیری گویند با و از بای
پسند و دوست ایشان ششست است نیز از انتقام کشند خدا را از امتها که عبادت نمیکند و در ایندی کند ملک آن امتها
را بقید با و اشراف ایشان را بعلما و در مژور دیگر آمده است که خدا تعالی ظاهر کرد و اینده است از عیون که مراد
چنان که است تاج مرصع محمود و مراد و تاج ریاست است داشته محمود و محمد صلی الله علیه و آله و سلم و در مژور
دیگر آمده است که وی مالکی شود و وجودی کند از دنیا تا در با و از انما از انقطاع ارض می نشیند اهل جزا اگر
پیش او بر زانوهای خود می کیند و شمنان او خاک را بر زبان می آید و او را ملک با حلسه و خواص خود و بیکه
کشند و سر بر زمین نهند و فروتنی می کنند و او را است بفرمانداری و گردن نهادن خلاص میگردد و اندکین ستمند
را از کسی که توفیق است اندوی میراند ضعیف را که باری دبی نیست او را مهربانی میکند بعضا و مساکین و درود
فرستاده می شود بر وی و دعا کرده می شود و در هر وقت همیشه می اندازد که وی تا اید و صلح چنانکه در کتب ثلاثه تورات
و انجیل و زبور و صفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مذکور و مذکور است در صفت انبیاء و دیگر نیز مستطوره است و
مذکور است در صحیفه آدم ابو الانبیاء و اسلام الله علیه نقل کرده اند که پروردگار تبارک و تعالی و قدس وی فرستاد
که منم خداوند که و اهل آن همایهای من اند و زیر آن خانه کعبه در سیدگان بآن همان من اند و در کتب و کتاب
و حایت و سایه و حفظ و رعایت امن اند و مورد سازم آن خانه را با اهل آسمان و زمین بیایند آنجا گروه و دلیده
سوی غبار آلوده و آواز بر آواز تارة کبیر و لیلیک گویان و اشک از چشم بینوان و دیگر کس بزیارت آنجا نه میاید و
جز زیارت خانه کعبه و رضای من که صاحب خانه ام نباشد چنانکه باشد که گوایم از زیارت کرد و همان غنچه است
سزاوار و لایق مکرم من است که او را نمکیم کنم و محروم نگذارم و کار آن خانه را بر پیغمبری بسیاری از فرزندان
که او را ابراهیم گویند و تعداد آن خانه با و بلند گردد و او دوست او عمارت کنم و چشمه زرم را برای او بیرون آورم و در
آنرا بمیلش بدهم و مشاعر آنرا بدست او آشکار سازم و بعد از سی هر قرن از مردم آنرا یاد دارد و در قهر آنجا کنند
تا نوبت به پیغمبری رسد از فرزندان تو که او را محمد گویند صلی الله علیه و آله و سلم و او خاتم پیغمبران باشد و دیر از مساکین
و دالیان و عاجیان و مساقیان این بیت گرامی گرامی گردد و هر که مرا جوید و از من چیزی خواهد باید که بداند که من
آنجا کعبه کالیده می نمایم آلوده و خاکسند و قنیدی روی آورنده پروردگارم و در صفت ابراهیم آمده که ای ابراهیم
و عاقبت و تیان اسمعیل فرزندان تو مستجاب کردم بروی لیل دی برکات فاکض گردانیدم و از پیغمبری بوجدی آورم
مستطوره که نام وی محمد باشد بر داشته و برگزیده من باشد و امت او بهترین اتم باشد و کتاب حقیق که به پیغمبر

و صلح چنانکه در کتب ثلاثه تورات

وایمان را بنمایانم السلام منقول است گفت جابر القادسی النخعی و التقدرین من جبال فاران و امتلأت الارض
 من تخمیر احمد و تقدیر ملک الارض و رقاب الاعم و نیز آمده که تقدیر انکشاف السما من بهما محمد و امتلأت الارض من
 حمده و آمده تفسیر موزه الارض و کل خلیفتی البحر و نیز در کلام حقوق آمده که تسرع فی فیک اعزاقا و تر توی
 السهام بامک یا محمد را تو او این عبارت کتابت است از مبالغه و در نهایت رسیدن کار و اشارت است
 بالکمال و انعام کاودین دولت و در حدیث وی چنانکه فرمود اکملت لکم دینکم و انعمت علیکم نعمتی منقول است
 از وهب بن منبه که گفت خواندم در کتب قدیمه که گفت خداوند تبارک و تعالی سوگند بخورم بعزرت و جلاله
 که فرود فرستادم بر جبال عرب نوری که بر کند باین مشرق و مغرب و پیدا آرم از اولاد اسمعیل پیغمبری عربی
 ای را که بوی ایمان آرد نه شمار ستارهای آسمان و رسته های زمین همه ایمان آرد بر بوسه بیت من و رسالت وی
 بر این اندیشه های پر فروغ و بگریزند از ان گفت موسی علیه السلام باکی تو خدا باد باگست اسما و تو تحقیق گرایی و
 تو این پیغمبر را در تشریف داشتی گفت پروردگار تعالی من انتقام می کشم از دشمن او در دنیا و آخرت و ظاهر غالب
 می گردد اتم دعوت او را بر هر دعوت و خوار میگردد اتم کسی را که مخالفت کند شریعت او را ببدلت تپست کرده ام او
 و بر کمال داد و دایره آورده ام او را بعزرت من که بر با تم بوی امتها را از آتش از کرده ام دنیا را با بر بهم و غیر
 کرده ام بجز این کسی که در یابد در ایمان نیاید و بوی و در نیاید در شریعت وی پس از وی خدا بیزار است
 و حاصل در حضرت شعیبا پیغمبر علیه السلام ذکر آنحضرت مذکور است که حق تعالی می گوید که بنده دوست داشته شده
 نزد من که شاد است بوی نفس من بود و محتاج من خرسندی نفس من افاحه می کنم بر روی روح خود را و فرمود پیغمبر
 بر روی خود را پس ظاهر می شود بر امتها عدل او خنده نمیکند و شینده نمیشود او را و در بارهای کثای چشمتها
 کور را وی شنو اندکوشهای کربلا و زنده می گرداند و لهای مرده را بدیم او را آنچه بچاکس را ندیم احمد که جز میگوید خدا
 حیرت تازه و لا صیغف گردانیده نمیشود و مغلوب ساخته نمیشود و می نیکنند بهوای نفس خوار نمیدارد و صامی که
 مانند ملک صیغه قدیمی میگردد در صدیقان و روی رکن متواضعان است و وی نور خداست که هر فروغ نشیند
 ثابت میشود بوی محبت من و منقطع میگردد بوی عذر و بیوریت وی منقاد میشود و من والسن و حراد بیوریت این
 کتابی است که قائم مقام توریت موسی است و هم در ذکر شعیبا پیغمبر آمده که گفت خدا تعالی یا محمد من خلاصم که عظیم
 گردانیده ام و حق می گردانیدم ترا بخی و گردانیده ام ترا از امتها تا بکشی چشم کور را و بر با فی اسیران من بود
 را از ظلمات بسوی نور و نیز در کتاب شعیبا آمده که گفت مرا پروردگار تعالی بر خیزد کن و خبر ده با آنچه می بینی

در حدیث شعیبا

پس بزخاتم دیدم و در سوراخ را که پیش می آیند یکی بر پاهای او دیگری بر جلوی گوشت یکی بر گردن یکی بر اندام و باقی بر تن
 وی که تراشیده شده اند این قتیقه که از علمای الهی متبع و محقق و متصنف کتب سناویه است می گوید مراد از این
 حامی بن مریم است با اتفاق بیان لغاری پس چرا مراد از صاحب جل محمد نبی صلی الله علیه و آله
 و سلم زیرا که سقوط بابل و احسان آن بر دست اوست صلی الله علیه و آله و سلم نه بر دست مسیح و همیشه در علم
 بابل بود که عبادت میکردند بتان از زمان ابراهیم علیه السلام و آنحضرت بر کوب جل مشهور تر است که
 مسیح بر کوب جل حاشی که کتاب شریا آورده است که نمیکند با و سما و شهر بار از انقراض قیام و قیامت می گویند و از آنکه با
 نمیکند و ایشان را میگویند که میگویند سراجی همانکه است و بر آنکه میگویند سراجی و در هر دو سراجی میگویند و از آنکه با
 از قیامت می آیند و میگویند بیای خود چنانکه می گوید کلکار کل را بیای و او آمدن بران محبت و
 و شفا حق ایشان برای آن و با ننگ بر آوردن تبلیه و مل کردن در طواف و گفت ایما قتیقه نمودن از
 عرب اند که میگویند که قیام از سراجی علیه السلام با جماع مردم و گفته این قتیقه که در کتاب شریا ذکر کرده است و از آنکه با
 که اسلام نمیکند و از آنکه گفت شریا گفت بر و در کار جل جلاله آگاه باشد پس چاه کنند و او بهیچیک که نام است
 بیت خود را و در قیام وی حرام است که است کرده میشود و او سه داده می شود و او را و گفته بر و در کار جل جلاله
 شاد و سوا قیامه بطریق تسبیح که اهل تو بیشتر باشند از اهل من و مراد بابل خود اهل بیت هستند و از آنکه با
 بنی اسرائیل و حاج عمار که بیشتر باشند از شما و تسبیح کرده که از بنی نازانیده که خود و وی سخت گمراهی علی
 السلام و نازل نشد بر وی کتاب بخلاف بیت المقدس که از انبیاء و ان کسبای بودند و میگویند بود و نیز در کتاب
 شریا آمده که حق تعالی بگوید گفت سوگند خوردم بر ذات خود چنانکه سوگند خورده بودم در ایام تو که غرق من کنم
 اهل زمین را بطوفان همچنین سوگند خوردم برای تو که ناراض نشوم از تو هرگز و ترک ندیم ترا هرگز تا جان
 همه از جای خود بر نهد و قلعه است سوگند و نعمت من باز تو را مل نگردد ای حکیم آگاه باشی نیامیکنم و میگویند
 سنگهای ترا می آورم بجا هر و کل نمیکنم بلای سقفت ترا نیز بر جد و رهای ترا و در ریه باشی از ظلم و ستم
 از ضعف بر سلای که صنعت کند صانعی عمل نمیکند در تو بر خیز و روشن شو که نزد یک رسیده است و تو خود را
 خدا بر تو به بشارت است بطریق نور خاتم انبیا صلی الله علیه و آله و سلم و همچنین ذکر کرده حرام را اگر گداز و زیکیا
 بچند و راه های او آلهای او را زیاده بر آنچه در تحریر گویند و تقریر توان کرد و با بطلان آفتاب و خورشید و احوال
 شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم در کتب متقدمه زیاده بر آنست که در آن نهای و اشتباهی باشد غیر آنکه او را

درین نام شریف و اراتر و تحریف کردند با وجود آن دلائل و شواهد آن ظاهر و باهر است یزدین لیطفور
 نورالدین و قواهم و الله منم لوزه و لکوره الکافرون و علی الله علیه سید الاولین و الاخرین و خاتم الانبیاء
 و المرسلین و علی الکر و اصحابه و اتباعه اجمعین و صلح محمدا معلوم شد که ذکر شریف حضرت محمد صلی الله علیه
 و آله و سلم در کتب سابقه معادیه مذکور و مسطور است و این کتاب را بدان علم قطعی یعنی حاصل بود
 و کسب و عناد و غلبه شقاوت و خسارت براه استکبار و استبعاد دارند و رفته تحریف و تبخیر و تبدیل و انبیا
 و اگر اینجای بعضی حکایات و روایات که متضمن بیعتین و تفصیل آنست آورده شود و مناسبت اگر چه ذکر آن
 این وقت و کسالت موجب تطویل است اما چون ذکر آن موجب فرید علم و یقین است و این باب و در وقت
 نشاط و بهیجان سید المرسلین بود صلی الله علیه و آله و سلم و علی آله و اصحابه اجمعین از سران و اولاد است که شهادت
 آنرا بر هر چه میروست و سخن و دست خوشتر است ابو سعید خدری از پدر خود مالک بن شان که از شهادت او احدا
 می آید که گفت آدم نبی بعد از اسحاق را روزی تا بنشینم با ایشان و خدمت کنم و بودیم ما و آن ایام صلح
 گذشته با یهود پس شنیدم یوشع پیغمبر را که می گویند نزدیک رسیده است خروج پیغمبری که نام او اجدر است
 می آید از حرم و این یلده یعنی مدینه حجت گاه اوست پس آدم بسوی قوم خود در حالتی که تعجب می کنم
 از آنچه گفت یوشع پس شنیدم مردی را از قوم خود که می گویند تنها یوشعی می گوید این سخن را تمام پیغمبر میگوید
 این سخن پس بیرون آدم تا رفتم نزد نبی قریطه پس همه ایشان تذکره کردند آنحضرت را صلی الله علیه و آله
 و گفتند سیرین با ظا اگر رسوا و پیوسته و یوشع طلوع کرده است سار و سرخ که طلوع نمیکند بگریخت
 پیغمبر ظهوری باقی نمانده است از پیغمبران مگر احمد و این یلده مهاجر اوست ابو سعید خدری می گوید
 که چون قدم آوردم و پیوسته صلی الله علیه و آله و سلم مدینه را خبر دادم آنحضرت را باین حکایت فرمود که
 اسلام می آورد و زیور یاران او از رسوا و پیوسته اسلام می آوردند پیوسته که تابان او بودند و از قناره
 آمد که پیوسته بود که استنماع میکردند بر کفار عرب و می گفتند خداوند را بر انگیزی ای را که می یابیم ذکر او در قرآن
 تا عذاب کند ایشان را و قتل کند و از روی ایشان آن بود که نبی از جنس ایشان باشد از نبی اسرائیل و چون
 پیوسته شد از جنس غیر ایشان حسد کردند و کفر و نفاق و از پیغمبر شنیدند که وی در آمد پیوسته
 گفت هر او را که محمد نبی مرسل است و اگر میسر یقط و روم را متابعت می آید در سر او را گفت پیغمبر پس زن اقا
 کردم با سکنه مدینه و نگذاشتم هیچ کس را که آید و آمد آنرا و پیوسته اسافها آنرا از قیط و روم از آنجا می آید

ایشان از وصف محمد صلی الله علیه و آله و سلم بود در اینجا استغنی که بزرگترین ایشان بودند و نزد وی
 بهاران خود را پس دایمی کرد ایشان را و گفت هر که را در خبر و در آیه ایانده است هیچ یکی از دنیا که بزرگتر
 است گفت نعم وی آنرا نیاست نیست میان او میان عیسی بن مریم هیچ یکی دوی نمی است که تحقیق اگر دوست
 ما را عیسی باقی دوی دوی نمی عربی امی است نام او احمد نه و زانداست و نه کوتاه و در چشم او سرخی است
 نیست ایض و ز آدم آنچه است موسی آوی پوشند جامهای درشت را و کفایت میکند بر جیبی یا بد از طعام
 شمشیر او بر شانه او است باک ندارد از هر که پیش آید او را مبارک است میکند قتال را بدست خود و بادی هم آید که
 خدا میکند خود را بر وی دوست میداند و در سخت تر از پیران و پسران خود و بیرون می آید از زمین که در س
 و خیرت مسلم است و از اجری بیرون می آید و بجزم دیگر بخت می نماید و بخت میکند زمین شود و باز روی پوشد
 آثار بر وسط ساق خود وی شوق اطراف اعضا و مخصوص میباشد به غائی که بنو دانیار اسبوش شد بر بنی
 بقوم خود و اسبوش میگردد وی بنما عالم و گرداننده میشود و در آنما زمین مسجد و ظهور هر جا که وقت نماز و آید
 تیم میکند نماز بگذارد و چون باز آمد بخبره ازین سفر و اسلام آورد و خبر داد آنحضرت را و اصحاب او را آنچه شنید
 روایت است از سعید بن زید که بر آمدید را و زید بن عمر و در طلب بن پس آمدند و راهی که در وصل بود گفت
 زید را از کجای می گفت از سبت ابراهیم گفت چه سطلی گفت دینی طلبم گفت برگرد و نزدیک است که ظاهر
 اگر دو آنچه تو سطلی در زمین تو را بن زید بن عمرو بن نفیل را موجد جالبیت گویند و اندوایم شکران بخورد
 تو ریت را بر قوم من خواند و در هیچ بنیای ذکر او هست و آنرا بن مسعود آمده که خدا تعالی بر آن گنجینه پیغمبر خود را
 برای در آوردن مردن در بهشت و قصاصش آنست که آنحضرت و کلام روزی در کینه بدید بودی را که بنی
 تو ریت را بر قوم خود چون رسیدند بر صفت بنی آخر الزمان خاموش شدند و بارانند از خواندن و در گوشت
 بیماری افتاده بود پس گفت چرا باز نماند از خواندن گفت آن بیمار که رسیدند ایشان بزرگترین آنرا از اهل پس
 باز نماند از آن پس خبر آن بیمار بر مثال کودک که می آید و گرفت تو ریت را و بنی آنحضرت را و گفت
 این صفت نیست شما بدان که لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله
 خود را بچشم کند بر او و در آن بن عباس آمده که گفت چون قدم آورد و فتح مدینه و گفت من فراب میکنم
 این لیده را و گویند که اهل مدینه کشته بودند پس فتح را بر رسم و عاویض مدنی پس گفت را مولی یهودی و
 یهودان را علم سورا میا انگشت این لیده است که با شما شد یهودی دوی بجز تنی نبی است که بنی یهودی

مولا ابوبکر است و امم او احمد و این در هجرت است و قبر شریف او هم در اینجا خواهد بود پس برگشت تیج همین
 و عمر بن اسحاق در کتاب نهاری آورده که تیج خانه برای نبی آخر الزمان بنا کرد و بر دی چهار صد ار حصار
 تو رست بود و اندک ترک مرافت دی گفته عقد مرافت بر قامت مدینه باز روی او را که سعادت صحت
 نبی آخر الزمان بر بستند و تیج برای هر یک خانه بنا کرده و چارسی بخشید و احوال جز بلیه داده و کتابی نوشت
 که در وی شهادت اسلام خود ثبت نمود از آنجمله این آیات است شمس شدت علی احمد انه و رسول من
 انتم یاری الله ثم خلق محمد عی الی عمره و کنت وزیر الاله و این کتاب را مخفوم ساخته بکلان ترین
 این جماعت نقل یعنی نموده وصیت کرد که اگر دی نبی آخر الزمان را در یابد این کتاب بخواند و بیرون بیاورد
 او را دلا و لا خود بدید و برای خاتم الانبیاء نامه و اوقت قدم نزول فرماید گویند که خانه ابوالیوب
 انصاری که آن سر در وقت قدم مدینه مطهره نزول فرمود و در آن سرای بود و آورده اند که زیرین بطلاک
 اعظم بود و گفت من کتابی دارم که پیر من هر کرده است آنرا در وی ذکر احمد و وی پیغمبری است که پیر من
 آید بارش قرط صفت او چنین است پیش حدیث کرد آن بعد از پدرش و هنوز مبعوث نشده بود آنحضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم چون شنید که بر آمده است آنحضرت بکه محو کرد آن کتاب را و پوچید نشان نبی و صفت او را
 صلی الله علیه و آله و سلم و بود و در پی و فریاد و نصیر و فک و خبر که می یافتند صفت آنحضرت را و نزد خود پیش آنانکه
 مبعوث شود دیگر گفتند در هجرت او مدینه است و چون منوکه شود آنحضرت گفته که نرسیده شد آنرا مشب مملوع
 کرد و کوب دلا و چون مبعوث نه شد کاوش شدند منکر و ایشان را از ایمان مگر بعضی جسد و عمارت شام
 بن عربان پیش از آنکه شروایت است که گفت ساکن شد یهودی بکه بفرخت تجارت خود را پس چون
 شب دلا و است آنحضرت بود نشسته بود آن یهودی در مجلسی از مجالس قریش گفت ایاه شما مشب مملوعی
 یو جو داده گفتند نمیدانیم گفت نظر کنیهای بیشتر قریش و تحقیق نمایند آنچه من بگویم نرسیده شده است مشب
 پیغمبر این است احمد و میان ده شانه او علامتی است که در وی مویهاست پس متفرق شدند قوم از مجالس خود
 و حال آنکه تعجب میکنند از حدیث یهودی و چون آمدند بنی نزل خود پس بنی نازانی خود شنیدند که نرسیده شده
 مدینه آمدند بنی عبدالمطلب را مشب پیغمبری که نام کرده شده است محمد پس آمدند نزد یهودی و گفتند نرسیده شده
 و میان مملوعی گفت بعد از خبر دادن من یا پیش از آن گفت ببرید مرا یهودی او پس بر نه او را نزد آن
 و پیران آنروز آنحضرت را پس یهودی علامت را در پشت مبارک او مبعوث نشان داد و قیامت که گفته شد

ترا و ای بتو گفت رفت نبوت نمی اسرائیل و میردن آمد کتاب از دست ایشان و این مولودی است که می کشد
ایشان را و هلاک میکند اجساد ایشان را بافتند عرب نبوت را شد و ایشان را می معشر قریش و آگاه باشند بخدا گویند
عزیز و سادات شود و شاره که بر آید از شرقی بسوی مغرب هر آن دایم کجایت را متعالیست که بیاید و در کجالات
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و از با هر چه روایت است که آمد آنحضرت بیت مدرس را و فرمود ویران آید
بسوی من آنرا که دانا تراست بیان شما پس آوردند عبد الله بن مسعود را را پس خلوت کرد با وی و گفت اهل
علیه و آله و سلم فرمود که سوگند میدهم ترا بدین تو در یقینی که داده است بنی اسرائیل را و خوراند است ایشان را
و سلوی و سایر کرده ایشان را و انجام کرم رسولی را ام گفت اللهم نعم من دق من بهر می شناسند اینچنین می شناسند
تو دقت تو بدین مسطور است و در بیت و لیکن این قوم حسد میکنند ترا و فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
پس چه چیز باز می آید ترا که ایمان نمی آری و مسلمان نیستی گفت تا خوش میدارم خلافت قوم خود را میدارم
که متابعت کنند ترا و اسلام آورند و من نیز مسلمان شوم و از طلوعین عبد الله رضی الله عنه روایت است که گفت
حاضر شدم سوق بصره را که از بلاد شام است ناگاه دیدم براهی را در موعده اش میگویند بر سید اهل موم را
آری است و در میان شما احدی از اهل حرم گفت طلوع من از ایشانم گفت آری اطلاع بر شده است بیکر آنم گفت
او گفت این عبد الله طلب این آیات است که بر دل می آید و در آن دوی آنرا نیاست و خروج او از حرم است
و در مابین خوار و در سنگستان و شوره زمین شرب گفت طلوع پس و فدا و در دل من قولی را دیدم که تو دق من
آوردی که بر سیدم آید و در شام شده گفت نعم محمد بن عبد الله این دوی نبوت کرده است متابعت
کرد و در این ایلی فدا پس آنهم بر او کفر و خبر دادم مرا و در القول را پس گفت که متابعت کرده توانی بر او گفت
نعم پس بر او کفر ظاهر است آنحضرت و در ایت که در آن خبر من مطمئن آمده گفت که یکسایه نیستا و خدای پیغمبر خود را
و سید ایشان را و یکدیگر و بر دین آدم بیا شام چون بگری رسیدم با عود از انباری آمدند و گفتند مرا آنرا
معنی تو گفت نعم گفتند پس شناسی صورت این شخص را که دعوی پیغمبری کرده است در میان شما گفتند شناسم
پس گفتند که این در کفر و در دین و دیری که ایشان را و دوری صورت و تائیل گفتند و فکر کن آری بینی
درین صورتها صورت این پیغمبر را که پیدا شده است در میان شما پس ناگاه کردم و ندیدم صورت او را درین
صورتها پس در آمد و در دیری بزرگتر از آن دیدم و ندیدم صورت و تائیل اندیشیدند و بر پشت پس گفتند ناگاه کن
آری بینی صورت مبارک انصاف در میان پس ناگاه کردم ناگاه دیدم صورت و تائیل اندیشیدند و بر پشت را صلی الله علیه و آله و سلم

و سلم و صفت ابوبکر را رضی الله عنه دوی گرفته است زانوهای آنحضرت را گفته شناختی صفت
او را گفتیم پس گفت خیر ندیدم ایشان را تا بدانم که چه میگویند پس بیان کردند ایشان صفت آنحضرت را پس گفتیم
گوای می بینم که او را دوست گفته اند شناسی آنیکس که زانوهای مبارک او گرفته است گفتیم نعم گفتیم گوای می بینم که
این یار او است و خلیفه او است بعد از وی گفتیم بی ترسم که کشند او را خلیش گفته اند و اندکی توانست او را بکشند
وی بقیه آخر زمان است غالب دیگر دارند او را خداوند تعالی بر همه صلی الله علیه و آله و سلم و از صفیه بنت جبرین
ان خطیب بودی که از احادیث المؤمنین است آمده که گفت چون قدم او برد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و نزل کرد
بقیاضت پدر من جبرین خطیب و من ابویم بن خطیب نزد آنحضرت بگناه در تار یکیش نشسته باز نیامدند و او را در وقت شام خطیب
چون نوبت آمدند دیدیم ایشان را که بغض و کسل و غم و اندوه که بالاتر از آن مقصود شایسته آمده و در خانه افتاده و من
محبوب ترین اولاد بودم نزد ایشان پس بجاوت مالوت پیش ایشان رفتم چندان در زیر بار غم مانده شکر بشنیده
و غم و آن بودند که ایشان را فرصت و طاقت آن نشد که اتفاقات بجا نیامد من توانستم کرد و در آنانی ای حال غم من
از پدر من پرسیدم و او با من در همان بجز آخر الزمان است که گفت وی در توبه خوانده ایم پس پدر با من میگوید نزد او باشد
هو بوداری ادا و است گفت بقیه بیداری که او است گفت نعم و اندک بقیه بیدارم که او است گفت در نفس خود
نسبت بگویم بی یابی محبت یا عدوت گفت عدوت و اندک تا زنده ام و در عدوت او یکوشتم پس سر و دوشقی
انلی بعد از آن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و گرفتار و بال و نکال ابدی گشته اند و خود با الله من و کمالی بختی و اندین
اشقیای حیلانفاق را و سیاه جمع عظام دنیاوی و منانت صیافت حیات فانی ساخته بد که اسفل فرود افتند و بعضی
دیگر از علماء را چهار بود که سابقه حجت از برای بر صیقا قبایل ایشان حرف سعادت نگاشته بودند بدین اسلام مبادرت
نموده احراز دولت و سعادت نمودند چنانکه عبد الله بن سلام و امثال وی رضی الله عنهم و فریق که خبر عالم کشید الممال
و شغل بسیار ادا است و صفت آنحضرت را ایشان گفت غالب بود و همیشه بر آن بود و چون روز احراق شد گفت ای محشر
میور و خنای شما میباید که نصر محمد بر شما حق است در بیدارین سعادت را گفته اند روز روزه سبب است گفت هیچ جهت
نیست پس گرفت سلاح خود را و بر آمد و ایمان آورد و شهید شد و صیت کرد که اگر گشته شوم امر روز مهملان بن بر یک
خبر است بکنده بر خنود و بدیدم هر که را خواهم پس گشته شد وی رضی الله عنه و بعضی که آنحضرت را علی او را و بود و عامه
مردقات آنحضرت از انان احوالی صلی الله علیه و آله و سلم و قصه سلمان فارسی رضی الله عنه در طلب آنحضرت بنشیند ان چهار
جهت اسبب در آن است و اگر بنشیند از ان دو دلیل است مقصود مشهور است و اخبار دیگر بسیار است از آنکه آنحضرت را که در آنست

در تاریخ النبوة ج ۱

قرآن عظیم تر از آنست که آن تصرف است در عالم ارض و این تصرف است در عالم سما و الفرق بینها واضح و در روایات آمده است که در میان زمین و آسمان دریای است که آنرا کفوت خوانند و دریای زمین نسبت بوی حکم یک قطره دارد و نسبت بحر محیطه برین تقدیر آن دریا متعلق شد برای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که گذشت از آن در شب حراج و این عظیم است از انقطاع بحر برای موسی علیه السلام و اما اجابت دعا موسی در بلا که فرعون اجابت دعوت آنحضرت را تقدیر و اختصاص است و آنچه داده شده است موسی علیه السلام از تغییر باران و جزیر آمدن چشمه از سنگ داده شده است آنحضرت را آنچه برای آنرا نگشتان دی و این الطی را کاست از آن چه جز این نیست از آنست که بیرون می آید از آن نیایع بخلاف برآمدن چشمه از گوشت و پوست و اما آنچه فرمود حق تعالی و سلم الله موسی علیه السلام داده شده است سید امتی که نهایت علوم عقلی تا آنجا است و مقام مناجات موسی را طور سینه است و مقام مناجات محمد صلی الله علیه و آله و سلم را داده شده است و اما آنچه داده شده است یارون علیه السلام از فصاحت لسان چنانکه آمده است و ای یارون هر آنچه حق تعالی بخواهد داده شده است سید از فصاحت و بلاغت تا بجای که نیست متصور زیاده بر آن بلکه مانند آن و بود فصاحت یارون غایت او در عربی و زبان عربی را فصیح است از عربی و نیز موسی فصیح نمی گفت نه مطلق و بود و یارون موسی علیه السلام گفتی چنانکه همه آن مشهور است و اما آنچه داده شده است یوسف علیه السلام از شطرنج حسن داده شده است سید تمام حسن و کل آن که سبکبازی کند در چیزه که منقول است در حدیث شریف دی صلی الله علیه و آله و سلم در یاری که تفصیل حسن و جمال که در صورت با کمال دی مندرجست و هیچ انسانی نبوده و نخواهد بود یوسف علیه السلام را یک حسن و بانی و صیانت و لمعان و چه که دیگر از آن نبوده و اما این ملامت و جمال که در صورت و شکل شریف دی بود هیچ جای نبود صلی الله علیه و آله و سلم قدر حسن و جمال و آنچه داده شد یوسف علیه السلام از تعبیر رویا و اویل تمام مجموع آنچه منقول و معلوم است از آن سه چیز است یکی در روایت که او یک شمشیر و سجده کننده مراد را دوم در رویای صاحب مجلس بیوم رویای ملک اما از حضرت سیدنا صلی الله علیه و آله و سلم چند آنست که از عدد و حرف خارجست که یک که تصنیف کند اخبار را و تصنیف نماید آثار را و اینها از آن عجب عجائب و سرانجام است که مذکور شد بعینه از آن در مجلس و اما آنچه داده شده است و او علیه السلام از تلبیس حدیث که چون مسح میکرد و این نرم میشد و چون خشک میشد و در دی و برگ میشد و مسح کرد و آنحضرت خاتمه امجد را که که گین و لاغز و زار و خشک شده مانده بود و نرم گشت

زیرا که تقرب بفرق ملکست از تقرب بنواقل چنانکه منطوق حدیث است و اقوی است در بر عاشقان بار
 تکلیف و تضییع احوال و ما از هر قسم شالی چند آوردیم و استیغای از آنرا کتب قریبیه اگر بودیم ذکر کافی الی سبب
 چنانکه وجوب نماز جمعی بقوی و ثواب خلاف آنست اگر چه در حدیث آمده است امرت بکثرت الصلوات لیکن
 تحقیق آنست که کثرت موعده است و امر ایجابی نیست و مراد آن نمازی است که بعد از هر نماز جمعی و بعد از هر نماز
 آفتاب گذرانده که از هر دم نماز اشراف گویند و صلوة الصلواتی نماز باشد و قول عائشه مارت رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم تسبیح سبع الصلوات بمثل برین نماز است و چنانکه نماز و رکعت الفجر چنانکه ما در مستدرک
 آورده و در حدیث احمد و طبرانی نیز آمده است که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم سه چیز برین در فضیلت
 و بر شما نافع و ترور کثرتین فجر و کثرتین صبحی و قول با خفایا و ترور بر قول امام شافعی است و از امام ابوحنیفه نیز
 واجبست و چنانکه نماز نهج بر آنحضرت فرض بود و بعضی گفته اند که بر امت نیز فرض بود پس داشته شد از ایشان و
 از علمای شافعی گفته اند که از حضرت وی صلی الله علیه و آله و سلم نیز برداشته شد چنانکه مسواک و در حدیث آمده است
 که آنحضرت مأمور بود و مأمور بود هر نماز و چون شاق آمد امر کرده شد مسواک هر نماز را و احادیث دیگر نیز در شان
 مسواک آمده که دلالت آنها بر وجوب قطعی نیست قسم ثانی خصائص آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در حرمت
 یعنی احکامی که بر وی صلی الله علیه و آله و سلم حرام است نه بر غیر وی چنانکه تحریم زکوة بر وی صلی الله علیه
 و آله و سلم و همچنین تحریم صدقه بر قول صحیح مشهور مخصوص بقول وی صلی الله علیه و آله و سلم لا تأکل الصدقة
 رواه مسلم و ظاهر آنست که اقتناع از اکل از جهت حرمت باشد و بعضی گویند که از اقتناع اکل تحریم از آنست
 پس قلند که آن اقتناع اکل از جهت تنزیه باشد نه از جهت حرمت هر حال اقتناع از اکل صدقه از خصائص است
 خود را و تنزیه چنانکه تحریم زکوة بر آل و عوالی آنحضرت چنانکه در فقه مقرر شده است فائده و از امام احمد
 راجحت آن مرد نیست و در زمان وی و چنانکه اکل چیزیکه را یکدیده داده شد سیر و بیاز چنانکه در احادیث آمده است
 و چنانکه تحریم کتاب و شعر و قول تجریم بر نقدیری میجو است که میدانست کتابت و شعر را و تحقیق آنست که در غیر
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نمی آید بلکه طبع و جبلت و تحقیق این دو قضیه صلیه بر بیادانت باشد و چنانکه
 و چنانکه بر کشیدن سلاح بعد از پوشیدن پیش از قتال و چنانکه تحریم کلاه کشیدن بر آنرا از وجای و در حدیث
 اندوز و جهات او بنید و بر پشت وی صلی الله علیه و آله و سلم اغوا شرف است از آنکه بر حصه پاک
 خود را در دم کافره و چنانکه تحریم کلاه انداختن بر او است و اما نسری با تبه باخر است با اتفاق قسم ثالث آنحضرت

است وی صلی الله علیه و آله و سلم از مبایات چنانکه عدم انتقاض و ضوینوم و بعضی گفته اند که این حکم عام است
 انبیاء علیهم السلام و چنانکه اختصاص نسبت باست مراد است و چنانکه اباحت صلوة بعد العصر و چنانکه
 جواز و تر احوال با وجود و چنانکه صلوة جازه بر غایب از حقیقه و نزد شافعی عام است هر سه است
 و چنانکه صوم الوصال و تحقیق آن در باب صیام بیاید انشاء الله تعالی و چنانکه اباحت نظر با جنبیات و جواز
 خلوت با جنبیه و در اینجا کلام است که بیاید در محاش و چنانکه نکاح بیشتر از چهار زن و همچنین دیگر را و در زیادت
 بر نه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خلاف است و چنانکه جواز نکاح بلفظ سید از جانب امره که به بخشش زنی
 نفس خود را طلب کند مهربانی دلی و بی شهود و اما از جانب آنحضرت لابد است از نطق نکاح و تزویج
 و آنحضرت را جاز بود که تزویج کند زنی را بمرودی بی اذن او و اذن اولیای او چنانکه نکاح بی رضای زن
 و اگر رغبت میکرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در نکاح زنی که شوهر ندارد و لازم میشد بروی غایت و
 و حرام میشد و دیگر آن خواستگاری آن زن و اگر شوهر میداشت واجب میشد بر شوهر طلاق دی و در اینجا
 است آن ایمان و کلام و قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا یومن احدکم حتی اكون احب الیه من نفسه و اهله و ولده
 و الناس اجمعین لهذا واجب بود بر مرودی که طعام و شراب دارد و محتاج است بدان صرف آن بر آنحضرت
 نزد احتیاج وی و ذکر کردن نفس خود را بر وی صلی الله علیه و آله و سلم فان البنی الی المؤمنین من انفسهم
 و مصلحت و حق نیست فقه زب و زینب و حاصل این قصه نیست که حق تعالی تزویج کرد زینب را پیش خود آنحضرت صلی
 علیه و آله و سلم پس انداخت حقیقتی که است زینب را در دل زب و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز سیدنا و خاتما
 آن باغضار الایمان نادر و در ملاک نیست پس دمی آنکه نه توان از خدا ترس و خلاف امر او کن از مردم چه پیغمبری پس
 تزویج کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم او را و آورده در خانه و بعضی مفسران دارند بر این سیر را درین مقام کلامی
 است که لائق منیب بنصب نبوت و اهل تحقیق آنرا از زلات مفسران شمرده اند و همچنین در قصه یوسف علیه السلام
 با مرأة غریبه در قصه داود علیه السلام بن و او را بر مقام انبیاء علیهم السلام اعلی است از آن و گردانیدن من
 را بجای هر چنانکه صغیر را که در رضی الله عنهما در و وجوب فقه زو جات بر آنحضرت اختلاف است نوی گفت
 اصح و حجب است و واجب نبود بروی غایت قسم میان زمان خود و اکثر علما حلیف نیز برین اند و آنچه دیگر
 بطریق تفصیل بود نه وجوب و در جمل جمیع میان مرآت و عذر و جبهه و راست نه و قیست و آمنت گفته اند که
 بر حقه این احتیاط همه بالاست که نکاح در حق اسی صلی الله علیه و سلم حکم نفسوی است سخت فذبان

و مردان همه در حکم او و مقام وی بودند و مباح بود مرا آنحضرت را که بگیرد و از آن غنیمت پیش از غنیمت هر چه
 خواهد از جاریه و شمشیر و مانند آن و مباح شد مرا در آستان بکه در دخول مکه بی احرام و تحقیق و تفحص آن در باب
 فتح بیاید ان شاء الله تعالی و از آن حضرت بود که حکم کند بجهل خود و برای خود و ولد خود گو ای و من برای
 نفس خود و ولد خود بودم و من او فرستادم و محبت و مباح بود مرا در آنکه قسمت کند از ارضی را پیش از فتح زیرا که مالک
 گردانیده بود و او را مالک الملک تمامه را ارضی و ممالک را گفت غزالی رحمت الله علیه که وی صلی الله علیه و آله و سلم گفت
 میکند از جن جنیت را و از من دنیا بطریق ادنی صلی الله علیه و آله و سلم و اصل و اما انما انما آنحضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم که نه از قبیل صفات و احوال است لا تعدو لا تخصی است خصوصاً صفات و احوال باطن که معلوم
 هیچکس نمیکند آن نرسید و ندانند که بعضی صفات ظاهر است که علامه و احصای آن نموده ذکر کرده اند و
 معجزات بسیار از قبیل است که از هیچ یکی از انبیاء ظاهر نشده و لیکن آنرا با جمیع جدا نموده شد از جهت عظمت و
 کثرت آنها و فضیلت اعلی و اکمل وی صلی الله علیه و آله و سلم آنست که بر درگاه رفائی روح او را بشیر از ارواح
 خفایق پیدا کرده و ارواح سایر ملکوت را از روح وی مشتعب گردانیده همه را از نور وی آفریده و صلی الله
 علیه و آله و سلم نبی بوده و آدم هنوز میان روح و جسم بود که راه الهی عن ابی هریره رضی الله عنه و سلم
 ارواح پیر فیض بار و اح از انبیاء روح او رسیده شعر و کل ای اتی الکرسی الکرام بیا تو تا ما انقضت من نوره
 هم بخانه شمس فضلهم که که با و دیگران انوار بالناس فی الظلمة و تا آنکه آفتاب روح او در پرده غیب بود
 که آفتاب شمس حضرت انبیا که منور بنور او بودند ظهور نمودند چون آفتاب نبوت و ظهور کرد و موجودی شدند بعد از
 از یک ظهور که آفتاب و شمس و اختفای ایشان نزد طلوع آفتاب چنانکه ابو هریره روایت کرده که فرمود آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم من اول انبیاءم در خلق و آخر انبیائهم و بعثت ما جملة فصائل غفیره وی آنست که او شرف
 است مراد را جامع الکلم که مراد بدان کلمات است مختصر شامل معانی کثیره و این از خواص کلام حقیم است
 چنانکه در باب حدیث شریف اشارتی بان گذشت و از آنجا آنست که وی صلی الله علیه و آله و سلم اول کسی که گفته
 شد از دنیا فرود راست و اول کسی است که گفت بلی در امر خدا که ما را فی الحقیقه و از آنجا آنست که او هم
 به عالم همه از بهر او پیدا کرده شده اند و مقصود اصلی از ایجاد عالم وجود او است و نوشته شد اسم شریف و بر عرش
 و ابواب جنت و ما فیها و از آنجا آنست که حق تعالی گرفت عهد از انبیاء و روی که چون مبعوث گرد و ایمان بیاورد
 بوی و نصرت و سپرد او را و ملک قول تعالی و از آنجا آنست که انبیا کذب و از آنجا آنست که

صلی الله علیه و آله و سلم

که فاشده است اخبار و بیشتر بود در شریف وی در کتب سابقه چنانکه گشت و از انجیل آنست که واقع نشد است
و نسبت نسبت وی تا اوم علیه السلام سفاخ یعنی زنا چنانکه در عهد جاویدت مادت بود و ذکر آن در تالار دلاست
شرف بیاید است و از آنجمله آنست که بر یکم خدای بهترین فرمان بی آدم و زنا فقر تا بیرون آورد
اول از بهترین بهترین تباری چنانکه در حدیث آمده است که خداستالی برگزیده که از اولاد اسمعیل علیه السلام
و برگزیده تریش از آنکه برگزیده نبی ما شتم را از تریش برگزیده از نبی شتم پس وی برگزیده ترین برگزیدگان
بهترین بهترین بهترین است و علی علیه السلام و در وقت دلاست شریف بنان همه سزگون افتادند
و چون اشعار خوانند و بر آواز شکسته غزل و لطیف حکمت زان بریده و در وقت دلاست ساجد و ساف
خط کجاست سمان داشته و انگشت شهادت برداشته و دید او را که نوری از او بر آمده که روشن شد بان که شکست
شام و پنجه مدوی بخندیدند ملا که تکلم کرد و در مدو نوشته اند او را که سخن بیکر دوی قمر مدو میل می کرد
هر جا شکر افشارت بیکر از انجیل سایه کردن ابراست و آنحضرت را در گری آفتاب و این همیشه بنود لکه در اوقات
شده و واقع شده نخست در زان صفر که همراه هم خود ابو طالب بسفر آمده و بجز ابراهیم و ایشانت و از
سایه روشن رخسار جفا ذکر کرده اند و از انجیل شوق صدر شریف است چنانکه در صحاح آمده و دو قوس
آن چهار بار است اول در وقتی که صغیر بود و در بی صد دوم در ده سالگی معلوم نزد نبوت چهارم در شرف سراج
و از انجیل فشاردن بر جبریل است او را و از انجیل رومی و تصرف کردن در حدیث شریف وی اولین بار در حدیث شریف
و گفته اند که هیچ کس از انبیا را نبود و تقاضا میل این معانی در حدیث شریف بیاید و از انجیل آنست که در آن گفته است
هر عضو آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در قرآن قلب پیدا و قول خود تزلزل به الارواح الامین علی فلک
و لسان او را در قی خود قانما سیراه بلسانک در یاقوت عن النوا و بصیر او را در راز غ البصر ما طیف و در چه
او را در قری قلب جبرک فی السمار و عنق او را در دلاست جبرک بیک مظلومه الی غنک و صد و نظر او را در الم
شرح لک صدک و در معنا غنک در کالذی انقضی لک و این دلالت دارد بر کمال محبت و عنایت
حق جل و علی و او این مسکین گناه در وقت خواندن اللهم صل علی روح محمدی الارواح و علی جسد محمد
فی الاجساد هر یک عضو شریف را جدا جدا ذکر میکنند و در دو سیف سید محمد شریف که این عمل بر ائمه آیات نرانی افتاده
از انجیل آنست که حقیق الی الشکاف از اسم خود که محمد است احمد و محمد و نسیم کرده نشد پیش از وی باین اسم هیچ
احمدی و همان بن ثابت در صحاح آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گفته شعر در شوق که من اسم محمدی

قد و آخرش محمود و با هم و بعضی گفته اند که این شعر را طالب است که ذکر انجاء می فی التارخ الفسید و انما انجاء
آنست که بدو گمانهای بنجر را نمیدریند و شربت بشت چنانکه در ذکر صوم وصال میاید
انشاء الله تعالی ابرید بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از پس چنانکه میدید از پیش و میدید در پیش
آن چنانکه میدید در روز روشانی روز چنانکه علیه شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم گزشت و از آنجا که
که چون سنگ فرو میرفت هر دو پائی وی در آن چنانکه در مقام ابراهیم متواتر است و اثر و ترغیب آنحضرت
در سنگ که مشهور است و اثر حاضر قبله شریف در مسجد نبی موابیه در مدینه و اقصیت و بود آب و بن آنحضرت
که شیرین میکرد و انید آب شور را و کفایت میکرد و طفل شیر خواره را چنانکه در باب علیه گزشت و قبله آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم سفید بود و سویی نداشت نه تنه لایق بود و انچه چنانکه از مردم میاشد بعضی این را از خصائص
شمرده اند و در حدیث استقا آمده است که پراست وی صلی الله علیه و آله و سلم هر دو دست خود را در دعا
تا وید و شد بیاض الطین و بعضی گفته اند از بیاض الطین لازم نمی آید که موی تنها شد زیرا که بعد از بر کردن
سوی مکان آن سفید میاشد اگر چه آثار موی باقی میماند و همچنین آمده است که آنحضرت تنفس کرد و
شعر الطین را و در بعضی احادیث آمده است که عبد الله بن انعام غسانی گفت گدار و م ناز را یا آنحضرت و نظر
کردم بسوی غفره الطین وی صلی الله علیه و آله و سلم و تنگ میسجد و میکرد گفته اند که غفره بیاض که خالص
نباشد مثل رنگ خاک و این و االت و ادیه بر آنکه آثار شوگر را ندیده بود مکان را غفره را از غالی میبود مطلق
از آثار شوگر غفری بود و این چنین گفته در مواهب و گفته که نعم انبیا اعتقاد باید کرد و در حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
آنست که نبود در الطین شریف او را را یکو که به بود کیفیت طیب الایچ چنانکه ثابت شده است و هیچ و هیچ
آواز آنحضرت و سمع دی ناکجا که نرسید آواز و سمع غیر دی و خواب میکرد و چشم آنحضرت و خواب
نمیکرد بل وی صلی الله علیه و آله و سلم زهه انجاری و هر چه زودی سخن میکردی شنیدند و این عزم است
تا عدم نقص وضوی آنحضرت بچواب و بعضی گفته اند که این حکم عدم وضوی کو آب شامل است تا در انبیا را
علیه السلام انجا اشکال کرده اند که پس چرا آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در ایام الفریس طایع و آب را
در نیافت تا آنکه قضا شد تا روح البش آنست که او را طایع و خوب کار چشم است و چون چشم در خواب
بود و در نیافت و روحی نشد نجت حکمت در شریعت قضا یا بجت و دیگر که خدا و انما است بدان و الله اعلم
و حیانه نگرفت آنحضرت را هرگز روایت کرد این را این ابی شیبه و بخاری در تاریخ خود و در احادیث آمده

اما تأویب بنی نظیر پنج پیمبری خیاره مکرر برین روایت این از خصائص نباشد و تأکید میکند این را روایت بخاری
در صحیح که ثناب از شیطان است و مگس بر بدن مبارک وی نمی نشست و پیش و رجاء رطبه سینه افتاد
و احرام مکرر و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم هرگز در چنین انبیا و دیگر رواه الطبرانی را آورده است که آن
نیز از شیطان است و بعضی از علما از آل سابقین ذکر کرده اند که شاید بهجت علیه باه می شده باشد خواب شیطان
در موضع دیگر که تحقیق این کرده شده است و بود عرق وی خوشبو را از مشک دور باط علیه با جادوین با
فعل کرده شده است و بی افتاد آن حضرت را سایه بر زمین که محل کثافت و نجاست است و دیده نشد و او را
سایه آفتاب و همچنین است عبارت علما و باین عزیزان که ذکر مراد آنکه در حدیث طویل دعا می که
خواندن آن بعد از نماز شب آمده است و بعضی شلح میان سنت و فرض می خوانند و روایت است آنحضرت
آنرا که در جمیع اعضا و جوارح نور بخشد و در آخر آن گفته و اجلی نور او چون آنحضرت عین نور باشد نور را
سایه نباشد و چون مشی بگردد دراز فامتان دراز تر می شود و از انسان و بی نشست گس بر جای آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم ذکره الفخر الرازی پس بر اندام بطریق اولی نمی نشسته باشد و نمی گزید و نمی میکید خون
او را بشوید اینها میگرد و پیش از این است عبارت قوم و مراد عدم وجود غلظت و آنکه در بعضی احادیث و گفته
که کان بغلی ثوب مراد بر آن حقیقت نیست که ذاق او از جمل صفات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم انقطاع
کامنه است نزد بعثت وی و حراست آسمان از اشراقی سمع در می شهب گفت ابن عباس رضی الله
عنه خوب ساخته میشدند شیاطین از آسمان ای وی در آینه در آسمانهای او و در چیزهای آنجا را و القای کردند
بر کاینان که قوی بودند از ارواح ایشان با ارواح خبیثه از جن مناسبتی و طایفه روحانی بود و باین طایفه
که کبر و قدرت علوم را از ایشان وی از دوند و در خواب بر آن از پیش خود چنانکه حضرت انبیا را صلوات الله
وسلامه علیهم اجمعین مناسبت با ارواح طیبه از طایفه بود و باین مناسبت مورد و بی و آثار مادی می گشتند
و چون متولد شد آنحضرت سید السادات محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم منزع شده و باز داشته شدند
از خروج و دلج سموات گفته اند که متولد عیسی علیه السلام ممنوع گشتند از سه آسمان و متولد آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم از تمام آسمانها و هر که قصد کند که با آسمان بر آید و استرق سمع کند و دیگر شود و بشناسد
که شد از آسمان است و هرگز خطا نکند بعضی را می کشند و بعضی را در دست می گیرند و بعضی را با دست می گیرند و بعضی را
را تا سد بگرداند عقل با قاعده پس میگرد و عقل که راه می کشند و هر که را در آسمان را پس نمایان شود و از آسمان

از آن بیست که حضرت صلوات الله علیه و آله وسلم در ذکر کرده است هیچ یکی پیش از زمان وی ظاهر نشده مگر در
 ابتدای امر وی صلی الله علیه و آله وسلم را این اساس نبوت و بنیاد کار وی بود پیغمبر گفت پرسیدم در هر یک
 یا انداخته می شد بخون در جالبیت گفت نعم و لیکن تعلیقا و تشدید کرده شد امر آن در وقت بعثت محمد صلی الله
 علیه و آله وسلم و این تشدید گفته که در جمیع پیش از بعثت آنحضرت و لیکن بعد از بعثت وی شدت کرده شد و در
 حراست و بعثت گفته اند که ساره می افتاد و درمی کرده میشدند آن شباطین لیکن باز نوزده میشد بجای خود
 ذکره البقره از آنجا است که آورده شد او را بر ابراق و شب اسرار با زین و لیام و گفته اند انبیا سوار شدند از آن
 پشت و از اینجا معلوم میشود که انبیا را نیز بر ابراق بود و روایات هم برین است و لیکن همین ابراق بود که نزد سرور دنیا
 صلی الله علیه و آله وسلم آورده شد یا هر یکی را بر ابراقی بود بر اندازده شان و قد عرضند او ظاهر حدیث که در معراج
 آمده که چون بر ابراق تندی و سر کشی کرد گفت جبرئیل بر ابراق بسته باش که هیچکس سوار نشد بر تو مانند محمد مصطفی
 صلی الله علیه و آله وسلم تا نظر در قول اول است و الله اعلم و شباط بر رفته شد آنحضرت را از مسجد کرم مسجد
 اقصی و بر آورده شد به کل اعلی و نموده شد بوی آیات کبری و نگاه داشته شد از نظر بماسوی حتی تا فرغ البصر
 و ماطفی و حاضر گردانیده شدند برای وی انبیا و امامت گردانیدند از او مطلق گردانیدند او را بر پشت و
 دو رخ بر روی بجای که علم هیچکس بآن نرسد و دید پروردگار تعالی او تقدس را بچشم چنانکه مذکور معراج بیاد انشا الله
 تعالی و معراج حق سبحانه و تعالی بیان کلام و درایت و شرف گردانید او را در بینا لم یردیت جمال خویش
 هیچ ملک بنی دلی را این فضیلت پیشتر نشده و از آنجا است که ملائکه میگردند آنحضرت آنجا که میرسد و گو
 وستی میکردند پس پشت مبارک وی چنانکه صحابه را میفرمودند که پیش روید پس چرا برای ملائکه نگذارید و تمثال
 گردانید همراه وی چنانکه در غزوه بدر و عین و قرآن عظیم بر آن ماطن است و از آنجا است که داده شد و کتاب
 عزیز و حال آنکه امی بود و هیچ چیز خوانده و نوشته مشغول نشده بعد از است و در آنجا که کتاب و از آنجا معلوم
 میشود که اسبیت مخصوص بذات وی صلی الله علیه و آله وسلم که منظر خاص حضرت الوهیت است و هیچ سببی
 و اتقی محتاج ندارد از آنجا است که نگاه داشته شد کتاب وی از تبدیل و تحریف و هر چند سعی کردند بسیار
 از ملاحد و موطا و غیره و تحریف و تبدیل وی ندادند و یافتند آن قادر نشدند بر افعال و توفیق و تغییر کلمات از
 کلمات وی و تشکیک در حرفی از حرف وی با وجود توفیق و واعی ملاحد و دیو و دغاوری بر تغییر و تبدیل
 و ابطال و افساد وی قال الله تعالی لا یاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید

این کتاب غیر متشکل است بر آن هیچ کتب و بواسطت اخبار و زون سالقده احوال اتم مافیه و مشرق
و احکام را که نشان آنرا پیدا نیست و بنیاد آنرا مگر کی دوی از اخبار اهل کتاب که قطع کند خود را و قلم
و تعلم آن باینکه مجاز و اختصار و تمام کلام در صفات این کتاب غیر از معنویت بیاید انشا و الله تعالی
و آسان گردانیده حفظ او را برای هر که خواهد و استوهای دیگر یاد نیداشت که کمی از ایشان کتاب خود را چو
جم غفر با وجود در زون و زمین بر ایشان و قرآن میسر و آسان است مرا عطفال و علما را و در دست
قلیل و منفر که خوانده شد بر سبب احاطت بهمت تسهیل میسر و شرف و ترحم و تفصیل و تحقیق بیحد و شرف
مشکات که کرده شده است و قرآن مجید و آیتی است باقی که معدوم نگردد و در قرآنیات بلکه از بهشتیان
آنرا در بهشت بخوانند و بدان ترقی در درجات کنند کما جارفی الحدیث رتل و ارقن و مجرات انبیا مقرر
شده و باقی نماند از آنها غیر در پروردگار تعالی خود مشکف شده است حفظ و حراست او را همین است سبب
در سلاست دی از تحریف و تبدل زیاده و نقصان چنانکه فرموده انحن نزله الذکر و اناله لحاظ فطون و
حفظ و ترویج و تبیل را باید انبیا و امیرا گذشت لاجرم راه یافت آن تحریف و تبدل و توفیق دادن صحابه را
بجای کردن و در صحف از اسباب آن بودی چون حق تعالی خواست که محفوظ دانه برگاشت صحابه را پس گفته
شود که چون خدا حافظ آن بود و احتیاج هیچ آن در صحیف چه داشت و بعضی از شافیه گفته اند که در بنیاد
توفیق بر آوردن بسمله خود بر سورت از جهت اثبات آن در قرآن و الا لازم آید نهاده پس گمان نقصان نیز
شود و چون گفت که نشن بسمله بر سر هر سوره با جماع صحابه است و بسمله منزله است برای فصل بیان
سوره چنانکه بعضی متاخرین کتاب اسماء و سوره و آیات را نیز تجویز کردند و این داخل غیر نیست که موجب
شبه گردد که در این قرآن مجید بیان باین کلام ناس نیز از برای حفظ است تا اگر چیزی زیاده نقصان
کنند متغیر گردد و نظم او به کس نماند که این کلام و این کلمه از قرآن نیست و بدگشتن مردم بر یاد گرفتن آن
و دیدار است باین آیهست جامع را بیان داشته که یا دیگر ندیده اند نیز از اسباب حفظ است تا اگر شیخی
مسیب غلام بود که یک نقطه تغییر در افعال و معنیان همه تحریف و تعلیط او کند این همه از اسباب حفظ است
مگر قرآن را در حق تعالی مخصوص گردانید آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم بفتح و آیه الکرسی و ان الرسل
انزلناک تحت عرش است ندو هیچ کس از پیغمبر آنرا مثل آن دانان بخند است که داده شده آنحضرت را صلی الله
علیه و آله و سلم مطابق قرآن و پیرو شده بودی و ظاهرش آنست که قرآن ملوک فارس و مردم بهر دست

صحابه افتاد و باطنش آشکارا در این اجناس عالم است که رزق همه در کف اقتاردی سپرد و قوت تربیت غلام
و اطمن همه بودی و او چنانکه منافق غیب در دست علم الهی و نمیداند از آن مگر وی منافق خزان رزق و دست
آن در دست این سید کریم نمادند و قوله صلی الله علیه و آله و سلم انما انا قاسم و المعطی هو الله و از آنجمله آنست
که آنحضرت مبعوث است بکافران و وی رسول انقیاد است و مبعوث است بجهن و انس و در اینجا هیچ خلافتی
نیست و بعضی بیایند که نمیگفتند و بعضی بتاسا جزای عالم گفته و مانند اشهادت میدادند بر سالت دی صلی الله
علیه و آله و سلم و سلام میدادند بر وی اشجار و احوار را تا که مراد انبیا البصالی فیض وجود وی را تمام و اکمال
آن خواهد بود و قدیم الکلام فی سابقا در اختصاص نبوت بکافران و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
اشکال آورند بر نوح علیه السلام که بعد از نوحان باقی نماند مگر جاعله که ایمان آورده بودند بر وی و از ایشان
بر وی زمین نماند پس ایشان کافران باشند بواجب گفته است شیخ ابن حجر ازین اشکال که این عموم رسالت
نوح علیه السلام در نبوت نبود بلکه اتفاق افتاد و بجا آورده که واقع شد بدین نحو شدند خلق درین جاعله اما
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم عموم رسالت دی در اصل نبوت و ابتدای آن بود گفت بنده مسکین شتاده
علی طریق الحق و البقیة که مقصود از عموم نبوت آنحضرت بکافران خلق شمول است مرا بای عالم را از شرق
در غرب و عرب و غیره چنانکه در حدیث جابر آمده رضی الله عنه که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
سپه پیغمبر مبعوث می شد بسوی قوم خود خاصه مبعوث شده ام بر احرار و اسود و مراد با هر عجم اند و اسود و عرب
که غالب در دنیا ایشان سیاهی و سبزی است و در قرآن مجید هم ارسلنا نوحا الی قومیه و واقع شده و اما
بیان قلیل را کافران و آنست که اگر چه بعد از حادثه جز ایشان باقی نمانده باشند گویا مرجع و مال
کلام شیخ همین است و اگر گفته میشود که نوح علیه السلام دعا کرد بر تاسا اهل زمین و هلاک شدند همه جز
اهل سفینه بر عائی دی و اگر مبعوث نمی بود وی علیه السلام دعا کرد بر تاسا اهل زمین و هلاک شدند همه جز
تعالی الله تعالی و اما کنایه مدین حتی نبوت رسولا و تحقیق آمده است در حدیث شفاعت که وی اول سلسله
جواب گفته اند ازین اشکال بعضی آنکه نوانند و گویند موت نوح توحید رسیده باشد تا مردم را از جهت طاعت
بقیاری در عالم نمادی که در نزد شرک مستحق عذاب شدند شیخ ابن قیم العجده گفته که باز آنست که توحید
عالم باشد و بعضی انبیا و الهمرازم نوح شرعیت عام نباشند زیرا که بعضی قبال که در خطبه قوم خود را بر
شرک چنانکه سیلان علیه السلام بعضی گفته اند که در انسانی مدت نوح غیر دی نبوت شده باشد و نوح

و است که ایشان ایمان نیابند و ندوبی پس دعا کرد بر هر کس ایمان نیابد و چه از قوم دی و چه از غیر قوم
دی و این جواب حسن است اگر ثابت شود ارسال پیغمبر دیگر در زمان نوح و منقول نشده و چه در احتمال کافی
نیست بعضی گفته اند که معنی خصوصیت حضرت ماریا بقای شریعت است تا روز قیامت یعنی مبعوث است
بکافه ناس تا روز قیامت همچنین خواهد بود نوح و خیر دی در ممد آنند که مبعوث نشود و پیغمبری
دند جان ایشان بایمان ایشان و منسوخ شود بعضی شریعت دی که اقبل اما پوشیده تا آنکه این راجع
بعد از نسخ شریعت عزای او است و این قصیده دیگر است که نبی جاتم اینیاست علیه و آله و سلم
و مقصود در اینجا هم رسالت است و منقول آن کافه ناس را قندیر قول بعضی یهود که محمد مبعوث است
ببر بخاصه فاسد است و شاقص است چه هر گاه قبول کردند رسالت او را صادق دانستند او را چه
رسول کاوت نباید داد و خود دعا کرد که مبعوث است بکافه ناس پس باید که صادق باشد و مع اینکلام
با آنست که خبر واحد در مقابل بعضی قبول نیست فافهم و آنرا بخدا آنست که لغت داده شد آنحضرت بر عیب
و ترس در مسافت یکماه و وجه تخصیص یکماه آنست که هر یکدی صلی الله علیه و آله و سلم و اعدای
مسافت بیشتر از یکماه نبود و این خصوصیت حاصلست مراد را علی الاطلاق منی که اگر نوبت باشد می لشکر نیز
این عیب حاصل است و اما این خصوصیت امراف اینیاست علیه السلام و اگر بعضی از ملوک و سلاطین
را باشند آن دیگر است و تحقیق معنی آنست که فتح و قدرت با فعل او را بر عیب حاصل سے باشد
چنانکه بعد از حرب و قتال می باشد و اما اگر در و عیب و ترس و ملا خطه و اندیشه بشتر علم است در دنیا و در
ملوک و سلاطین هم شاید باشد فافهم بالله التوفیق و آنرا بخدا آنست که او را تأیید و تقویت کردند و در حرب
بجود و ملائکه و انجیر و سحر و جادو و معانی معنی تفصیل در بیان غزوات خصوصاً در غزوه بدر و حاحام
گرد و آنرا بخدا آنست که حلال گردانیده شد غنائم برای دی و است دی صلی الله علیه و آله و سلم و حلال
گردانیده شد برای هیچ کس پیش از دی بعضی را خود اذن و در جبار نبود تا غنائم حلال نباشد و بعضی را
که اقل و در جاد و حلال نبود اکل آن جمع میکردند آنرا و آتشی از آسمان پدید میشد و میخواست آنرا و این
علامت قبول بود و حلال گردانیده شد در این است هر چه را او این نفیست و توسعه و قدرت و تحقیق مر
ایشان را گفته اند که و الله ساء نحضره را آنچه را فاق شریعت و طبیعت است و نفوس الطبع مایل میزند و اند
آن و گرفتن آن قهر علیه و تعجب و شگفت و تعاسات است پس بنویسند که فوت شود ایشان را تنم و متعبلان

و از آنجمله آنست که اگر دانیده شد که او را در طاعت او تمام روی زمین مسجد که جایز است نماز و رات آن مخصوص نیست
 سجده بر ماضی از آن و از آنجمله آنست که اگر دانیده شد زمین ظهور که بر او بدان تیم است و در شریعتهاست و دیگر
 طاعت جز با در دست نبود و همچنین جایز نبود ایمان و دیگر را نماز جز در آنکه مخصوص که گشت و کلیسای ایشان
 باشد اینجا جای سوال میباشد پس در سفر لا که ایشان در صحرا و بیابانها گشتند و از گشت و کلیسای خود
 در دهه افتادند بکار میکردند و نماز میکردند یا چیزی دیگر بنامی کردند و بسیار گفتند مثل آن از چهارم و چون مثلاً
 فائده نفعی از علم این باب نمی یابیم جز آنکه در مواهب که میگفته که عیسی علیه السلام همیشه سیاحت
 میکرد و زمین و میگذاشت و نماز هر جا که وقت آن می ورا آمد و ظاهر آنکه از آن راه دوری را بنی البین و در فتح الباری
 از ابن عباس مانند حدیثی جایز آورده که نماز نمی گذارد و هیچ کس از آنجا نماند سید صاحب خود را و درین و نقل
 ذکر است نیست و با جمله کلام در اینجا خالی از اشکال و احتمال نیست و الله اعلم و بعضی گفته اند که مراد از اتصال
 جمیع جبل ارضی مسجد و ظهور است و دیگر از این مورد و مسجد بود و ظهور را این سخن خلاف مشهور است
 بیان علم است و همچنین آنچه بعضی گفته اند که مراد آنست که جایز نبود ایشان نماز جز در جایی که یقین میدادند
 طاعت آنرا و این است را جایز است و از آنکه یقین ندارند نمی است آنرا نظر بر حال و الله اعلم و از آنجمله
 آنست که سجرات آنحضرت که شود و فرامست از سجرات سائر انبیاء علیهم السلام و این و آن نظیر که مجروح
 آن نبوده است و داخل آنچه واقع شود بدان استعاره که درین صورت نیست از روی که آنرا عظیم الگو فرمایند که
 مقداران باشند پس باید که نسبت که بچه حد از کثرت میرسد و این را بیانی شافعیست که در آنجا بی جز است و اگر چه
 و از آنجمله آنست که وی صلی الله علیه و آله را که سلم خاتم الانبیا و المرسلین است و بعد از وی هیچ پیغمبری نخواهد بود
 و از آنجمله آنست که در بعضی مناطق است و در حدیث آمده است که قصه داستان یحیی و داستان انبیا و حج و داستان
 و روایت که نمازخانه را و تمام کرد و آنجا را دیگر کجای خشت و در کجای آن خالی ماند پس طواف کرد و در
 آنجا را و تعجب میکردند و میگفتند که چه نهاده شده است این خشت پس من آن خشت من خاتم انبیا و چون عمارت
 تمام شد احتیاج نمائند و بخت لا تمیز باطل الاطلاق و محاسن الافعال اشارت بحقیقت انبیا است شرح او میدهد
 است تا در قیامت و ناخ است فرایع انبیا در سلیم را و است او خیر است و بیشتر است از تمام نامه
 بنیاد اگر کسی یا نشت او را انبیا را اتباع میکردند و تحقیق این در باب فضائل گوشت و نفسی و وی در نقل
 اذ اخذنا من النبیین بنیادهم و از آنجمله آنست که نسبت وی ناخ است و شریعت را و انبیا و وی را که علیه السلام و سلم

استلزم دانستن نیت بلکه این خصیصه جداست و از انجمله آنست که فرستاده الهی در اعلیٰ الله علیه و آله
و سلم رحمة الله علیه در او رحمتی که برایت و از تو مقصود ازین ارسال بکافران است اگر چه همه ابتدا
نیافته باشند در ظلمت شک و در تباب مانده و اگر عام تر و از حد معمول فیض و رحمت هر تاسه کائنات را
بود اسطر وجود شریف وی و بیان این در اول باب سیم گذشت و از انجمله آنست که حق تعالی بزرگوار و تبارک
و تعالی را با سائر ایشان چنانکه گفت یا آدم یا نوح یا ابراهیم یا موسی یا داود یا یسایا یا عیسی یا یحیی و خطاب
نمود آنحضرت را که یا ایاها البی یا ایاها الرسل یا ایاها النمل یا ایاها الممذور و زید و کریم یا بن و داسم تو هم در
نحمت هست که نفی نیست و اهل زبان محبت ازین شناسند و از انجمله آنست که حوام که داندیده شد بر امت ندا
کردن آنحضرت با اسم چنانکه فرمود گفت یا محمد چنانکه در اشغال خود می کنند قال الله تعالی لا یجحدوا عاذا رسولی
بلکم کرماء بعضکم بعضا مگر داندیده خواندن رسول خدا را مانند خواندن بعضی از شما بعضی را یعنی بنام خواندن و
آواز بلند کردن و دیگر سید رسول الله یا نبی الله یا تو قیود و توافع و تفصیل صورت و تفسیر کرده است که ثابت
بر قیس در گوش وی کرانی بود و جبر الصوت بود و چون نازل شد این آیت در خانه نشست و در مجلس
شریفی آمد و روزی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پرسید که چه شد ثابت و لاک نمی آمد پیش ما یعنی نمایه
پس بنما انداز و تفهیم و از سبب نا آمدن پرسید گفت یا رسول الله نازل شد بر تو این آیه پس چه می کردی
من ترسم که او از بلند کنم و خط کرده شود علی بن فرمود آنحضرت علیه السلام توانا نهانسته در ارضی شد آنحضرت
از وی فرمود زنگانی یکی تو بخیر و دیگری غیر بشارت داد و او را بخت و گشته شد وی در روز یامه رضی الله
عنه و ذکر این قصه در آخر کتاب در ذکر خطبای بیاد الله تعالی و همچنین حرام بود و از گردن آنحضرت علیه السلام
را از بیرون حرات و حسن و آنست که بیاید و بر در نشیند تا آنحضرت خود بر آید و شرف سازند و در حاکم
خود کلام در غایت ادب زیاده برین بیاید و از انجمله آنست که سوگند خورد حق تعالی بحیات او و بلند و عصر
او چنانکه گذشت و از انجمله آنست که کلام کرده است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم جمیع اقسام وی
و تحقیق این در باب بحث بیاد الله تعالی و از انجمله آنست که روایه بروی آنرا قبل علیه السلام شریف
دی بر هیچ پیغمبری بنام پدرانی از حدیث این مکر آورده که گفت شنیدم آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود
فرمود آمد برین اسرافیل و فرمود بیاید بر هیچ پیغمبری و نه بر هیچکس دیگر آید و فرمود من فرستاده پروردگار و امیر و بر تو
اگر کرده است که بخیر گردانم ترا اگر میخواهی پیغمبر باش و بنده و اگر خواهی پیغمبر باش و پادشاه پس نگاهدارم

بسوی جبرئیل علیه السلام یعنی بطریق مشورت که این چه میگوید و تو چه گوئی پس ابای کرد و جبرئیل علیه السلام میسوی
 من که قاضی کن و بنده باش فرمود که اگر من میگویم پیغمبر را بشناخ و باشناسد و بداند که من کوهی است که در کوهی است
 اللہ تعالیٰ که اسرافیل علیه السلام یکبار در دو بار آمده باشد بر سر لکری از طارانی درگاه نبوت بود و صاحب
 سفر السعادت نیز یکبار در چهل سال مبارک دی صلی الله علیه و آله و سلم بهفت رسید جدوی عبد المطلب و فاطمه که
 عم وی ابو طالب و ابی القحط و ترتیب وی مشرف شد حضرت عزت تعالی ثانی اسرافیل را فرزان داد که یکبار در
 دی قیام نماید پس حضرت اسرافیل همیشه فرزند و بی بود تا سال یازدهم تمام کرد و نگاه جبرئیل علیه السلام
 فرزند شد که ملازمت دی نماید صلی الله علیه و آله و سلم و از آنجا که است که دی صلی الله علیه و آله و سلم بهترین احوال
 آدم است روایت کرده است مسلم از حدیث ابی هریره رضی الله عنه که آنحضرت فرمود ما سید ولد آدم بودیم و فاطمه
 و چون مفترقیامست از هر دو تن ستر باشد در دنیا بطریق اولی باشد چه از سیادت و عزت و کرامت و آنچه از هر دو
 خواهد بود که هیچ کسی را در انعام جایی در حق نباشد الا او را صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه در کتب سابقه مذکور است
 مثل این گفته اند و نیز در حدیث ابی سعید خدری رضی الله عنه آمده است ما سید ولد آدم بودیم و فاطمه و ملائکه
 بریدی و اوارا محمد و لا فخر یعنی حدی که دی صلی الله علیه و آله و سلم حضرت عزت را گوید چنانکه از هیچ کس نباشد
 سرخشی که کن او را و کس ندارد و نه تنهایی که دی و اصل است بکس نیست و نه آنکه محو نیست باقی نیست چنانکه
 دی روز قیامت مدوح و مغمو باشد که خود در روز قیامت و نشان نشان او و بقول خود و لا فخر انبیاء نکرد
 بلکه این تفصیلات که من یافته ام تفصیل و کرامتی است از خداوند یگانه ام اکثر از پیش خود و ز سید عالم که آن قوت خود
 که فرمود که بآن که از احوال او و از آنکه مراد آن باشد که مراد باین سیادت که نسبت با ولاد آدم حاصل است و فخری نیست
 فخر من نیستی است که حضرت عزت دارم همچنانکه بعضی از قوم در تفصیل ولایت آنحضرت بر نبوت دی صلی الله علیه
 و آله و سلم میگویند و بعضی از ارباب معانی گفته اند که فخر من در حقیقت بقیادت منی و در حدیث حق است و باقی
 آنرا تا خود خود تحت حمله بگویند است چنانکه مشهور است فقر غری و الله اعلم و میباید که سید اولاد آدم است سید
 تمام خلایق است و کرم انبیاء است نزد خدا از تمام انبیاء و مرسلین و عاقلان و فاضلان از اهل سموات و ارضین و از انجیل
 آنست که آنزیده شده آنحضرت علیه السلام را با تقدم من و نبیه و انما خرجت من عند الله علیه و آله و سلم
 از خدای آنحضرت است که خیر داده شده او را و بیا آنحضرت و قاطعه کرده نشد که و تعالی خیر را و هیچ کس را از انبیا
 این تا آنکه گویند روز قیامت نفس نفسی است یعنی اگر چه همه انبیا مشغورند و تقدیر انبیا با آن نیست و لیکن فخری

خبر داده شد هیچ کس را باین فضیلت و اخبار که دره نشد بدین تصریح آن مخصوصی بحضرت محمد است صلی الله علیه و آله و سلم که از طرف اندیشه خود مانع شده بخاطر جمع بحال است بر دار و به شفاعت و مغفرت و توب و دفع درجات ایشان میگوید صلی الله علیه و آله و سلم و کلام درین آیت سابقا گذشت ما را انجلا است که قرین وی اسلام آورد و بیان این سخن آنست که در حدیث ابن مسعود رضی الله عنهما آمده است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنست از شما هیچ کس را که بگوید که من گمان می کنم که او نبی است بوی قرین دی باین قرین که از ملائکه گفته یار رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ترا هم بحال حال است گفت نعم لیکن اعانت کرد و یاری داد و مرا پروردگار من بر وی پس اسلام آورد پس امر نیکه را که بخیر و بعضی گفته اند که مرا و اسلام آوردن القیاد اطاعت و عدم تقاضا تصرف است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را که بر آنند که مراد حقیقت اسلام است و این عزیز و عزیز نیست از خصوصیات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و آنرا انجلا است که جائز نیست بر آنحضرت خطا و ذکر کرده و است این را باری و بی جانی و خضر روضه و فوس گفته اند که لیسان نیز جائز نیست حکایت کرده است این قول را نوی از شرح مسلم بخین ذکر کرده است صاحبیه و اسب لیسینی تفصیل ذکر اختلاف و تفصیل آنست که اجماع کرده اند بر عدم جواز لیسان و در اقوال اخبار که متعلق به تبلیغ و شریعت و وی است و در جلد اخبار بعضی مردم خلاف کرده اند و خود فرمود و این قول ضعیف است چه اخبار خلاف واقع که نیست منقوص است که واجب است تنزیه ساخت عزت وی صلی الله علیه و آله و سلم از ان و مسلم است بر یقین عادت صحابه رضوان الله علیه اجماع در مبادرت تصدیق اقوال و ثقه بکلیج اخبار وی صلی الله علیه و آله و سلم در هر باب که باشد در هر چیز که بود در هر باب که باشد و علمای آنست امانیان و احوال جائز است و فوج آن در نماز بصحت رسیده پس چاره نیست از فاعل شدن به ان با نقصان وی که گفت شریع داد و آنک است سعادت افتد از دنیا و جود شریعت و احکام علمیت در وی صلی الله علیه و آله و سلم با احتمال حصول شهر و خاص و استوائ در ان که موجب لیسان این عالم را سوسی حق نموده باشد و احوال عقله و کلام جوامع از نیالیم است و الله عالم بحقیقت الحال و اما خطا اگر در بیان خطا در اجتهاد است در بعضی مواضع منع شده باشد چنانکه در افتاد اساری بادر کما قالوا اما آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم تقریر نیک و ندر خطا بلکه تنبیه میکرد بر آن و بخین در بیان نیز اما شک از آنحضرت هرگز واقع نشده چنانکه شریک و دو که در کتب گردانیده شد با سه و فرمود شک از شیطان است و از آنجمله آنست که سبب سه ال کرده میشد و این خطا نبود گفته میشود که چه می گفتی تو و می گوید که مبعوث شده در میان شما حدیث که تا او را ازین کلام معلوم میشود که

شخص چنانکه در فضائل آنکه از قبیل احکام آن گفته اند که امر با نجا و انا نجا آنست که حرام بود و دست شما من این
آنحضرت اگر چه مستور باشد و شایات بعد از نزول این آیه حجاب حرام بود بر ایشان کشف ردی و کفایت
برای حاجت مانند شهادت و میزان چنانکه جایز است ساز و کورات را آن فی به الفاضلی و گفته که فرض کرده شد
بر اجماع المؤمنین ستر بی خلاف در هر کفین و جایز نیست مرایشان از کشف کن در شهادت و غیر آن و نه اظهار
شخصی گردد و آنچه ضرورتی باشد مثل برادر استلال کرده است با آنچه در عواصی است که چون در اوقات عمر می باشد
عند پوشیدن زنان حضرت را رضی الله عنهما از آنکه دیده شود شخص بی و زینت نبش را ساختن در قبه فوق
نفس دی تا پوشیده گردد شخص بی و صاحب مواهب الهیه از شیخ این حجر مستقلانی نقل کرده که گفت نیست و آنچه
ذکر کرده است تا فی دلیل بر آنچه دعوی کرده است از فرسیت آن برایشان و تحقیق بود و در ادراج مظهره که
بیرون می آمدند برای حج و طواف میکردند و صحابه و تابعین سماع میکردند عبادت را از ایشان و ایشان
سترات الا بیان بودند تا شخاصی انتهی پوشیده نماند که حجاب اجماع المؤمنین یعنی عدم اظهار شخاص ایشان اگر چه
مستور باشند و شایات عمری مشهور و در پی مقهور است پس عرض شیخ این جز از بیگام چیست آگاهی فرسیت آنست
چنانچه ظاهر کلام او است یا اینها را داخل ضرورت ساز و مقدر به ظهور شخاص اجماع المؤمنین در حج و طواف
تایید است و حدیث آمده است که فرمود عائشه رضی الله عنها چون در راه حج میرفتیم ما یعنی گروه نسائی کشایم
روی و چون سیدیم که مردمان میرفتند انداختیم بر روی مبارک پیاده را حدیثین در طواف اجماع المؤمنین صفیه
در پیروی او هم نمی توانست کرد آنحضرت فرمود طواف کن از عقب مردم بر هر تقدیر ظاهر آنست که شخص ظاهر بود و
از کتاب که نقل قبه و ماسی چیزی بر بالای خود داشته باشند بعد است و اما در اصحاب حدیث همانکه که در پیروه
میکردند و از عبد الواحد بن ابی نازید پرسش آمده که گفت در آدم بر عائشه و بروی در عا و بطور ظاهر این در
و این شخص است و اگر از حجاب این مردمان اندکی چیزی که جایز است بر زنان از کشف و در کفین برایشان حرام بود
در ستر شخص اشکال نمی باشد و اما مقدر بر ما از آنجا آنست که اولاد بنات نسبت کرده باشند و بعد از آنکه فرمود
آنحضرت علیه السلام هر چه بر او از اولاد از حلیه می باشد و او را در حلیه علی کرم الله وجهه بر آورد در
در پیش در شان حسن و حسین یعنی الله عنهما آمده که بدان و اما فی العلم انی اجها فاجبها واجب من بجهاد و در شایات
و گفته اند آن ابنی نبین ریجانی بن الزبیر و نیز آمده که آنحضرت علیه السلام علیه السلام زهره رضی الله
عنها را فرمود بخوان نزد من هر دو این مرا پس بوی میکرد و هر دو را می چسباند و خود در و در حاکم حسن نزد آن

نبی خدا سید و در حدیث دیگر آمده که حضرت امام حسن با حسین یکی ازین دو در مسجد آمده بر پشت یکدیگر آنحضرت
سوار شدند پس آنحضرت سر بر داشت و سجده دراز کرد پس پرسیدند صابا از درازی سجده و گفت مگر وی آنکه چو سوار
تو یا رسول الله فرمود پس من سوار شدم و ایس ناخوش داشتم که شتابی کنم تا فضا گذرد وی حاجت خود و ولایت است
میانه نوع اینان را بهرین است و از آنجمله آنست که پس از سید و بر سید منقطع است و در قیامت یعنی سودمند نیست و در
قیامت اگر سبب من مراد بر حسب اولاد است و بسبب ازواج و اندک از زوج کرد امیر المؤمنین حضرت فاطمه
با سید واری اتصال با آنحضرت باین دین قصه در جای دیگر تفصیل فرارین مذکور است و از آنجمله آنست که تزویج
کرده نشود بر نبات و بی صلی الله علیه و آله و سلم یعنی اگر دختر آن آنحضرت در نکاح مردی باشد نمی باید آنرا از آنکس
دی زنی دیگر خواهر حاصل درین باب قصه فاطمه زهرا است رضی الله عنها که علی مرتضی دختر ابی جبریل را که مسلمان
شده و در مدینه آمده بود خواستگاری نمود چون حضرت بی بی فاطمه رضی الله عنها این خبر شنید نزد آنحضرت آمد
صلی الله علیه و آله و سلم فرمود قوم تو سبکگویند که خشم نیکبازی بجهت دختر آن خود این علی است که نکاح میکند دختر
ابی جبریل را و شما هیچ نیفر امید پس آنحضرت برخاست و مسیر را در خطبه خواند که من نکاح کردم ابوالعاص را و اوم
آنحضرت است صلی الله علیه و آله و سلم که حضرت بی بی زینب دختر آنحضرت و خانه وی بود پس استی و زید
یاد و نگاه داشت زمانی را در حضرت بی بی فاطمه چنانکه گفته شد وقت وین ناخوش دارم که از آنرا گفته و نوشته بینداند
اطلاعات آنکه فاطمه زهرا زینب شنید نام که علی خواستگاری میکند دختر ابی جبریل را و بخدا سوگند هیچ نشنیده و دختر سید را
و دختر دشمن خدا در عالم که قابل باید که طلاق و به فاطمه را پس از آن نکاح کند و او را پس حضرت علی مرتضی که
وجه آمد و دختر خواست و ترک داد خواستگاری دختر ابی جبریل را پس آنحضرت حرام گردانید علی که نکاح کند
فاطمه زینب و حیات وی فرمود یا علی من دوست میدارم ترا و نیزم که آنرا کنی فاطمه را که لازم می آید از آن آزار
و مشروط این حدیث مخصوص است بفاطمه زهرا رضی الله عنها و لیکن چون خواستگاری علت آنراست که
گردانیده شد در جمیع نبات نه در از آنجمله آنست که اجتماع و توحی کرده نشود قبله در محراب مسجد نبوی که مدینه است
چپ و راست و توحی و او شیخ الاسلام ابو زهره در شخصی که امتناع آورد از گذاردن نماز بسوی محراب پیغمبری آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم گفت که من اجترأ و یکم قبله را می گذارم که اگر کرد این کار را با اعتراض باک این محراب را آنحضرت
او زنگشته بود و از آنجا که تاویل میکند که این محراب که الان است آن نیست که در زمان آنحضرت وجود داشت
بلکه و آله و سلم یکم غیر داده شده است از آنکه بود کافر نیکو و در مدینه آید آمده است که در کرده شده جای پاک و زیارت

پس دیدم آنحضرت کعبه را و بنا کرد و در آنجا پیشانی گذاشت که هر که در آنجا افتد رادر خواب دیدار او را
 بخوابد و بی شک و شبهه زیرا که شیطان تمایل نمیکند بوی یقینی بصورت شریف وی بنشیند و برآمد و نمودار قدرت نمادد
 اند که بر آنحضرت درین باب اقرار توان کرد و در روایتی آمده که فرمود من را فی القدر رای الحق مراد همین دیدار
 در خواب است و در روایتی دیگر رضی الله عنه آمده من را فی المنام قدرت را فی حق اگر چه حقانی شیطان را قدرت بخشنده
 است که بصورت که خواهد برآید ولیکن ممکن نگردانیده است اذرا که بصورت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 برآمیز برآید آنحضرت نظریه است و شیطان نظریه ضلالت است و در این و ضلالت خدا نماند حتی که بصورت
 پروردگار حقانی و قدس تواند برآمد و آخر آنکه در میانی و او زیرا که وی سبحان خالق و پادشاه و ضلالت است هر دو
 و در آنجا عملی متبادر نیست که از احوال او بعضی گفته اند که این فضیلت عام است و تمام دنیا را و شیطان تشنه نیست از بصورت
 پیغمبری اما تمام اسباب دنیا این را و در حال آنحضرت آورده صلی الله علیه و آله و سلم و در دیدن حضرت
 رسول صلی الله علیه و آله و سلم شرف نیست که بصورت خاص بنشیند بصورت که کسی دیدایش را و بدو چشمه شک گفته
 و گفته اند که این بر تقدیر است که بصورت خاص باشد که در ساق آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بران صورت
 بوده و در دست خود و بعضی گفته اند این گرفتاری که در آنجا که آنحضرت مقروض بران شده حتی اعتبار کرده است
 عدد مویهای سفید که در یقه شریف بوده و بر میت نرسیده و دیگر نیکو کسی که بر پیش این سیرین که صاحب تقییر
 رویا بودی آمد و میگفت آنحضرت را در خواب دیده ام می پرسید و گفت کن چرا که بصورت دیده اگر بصورت
 و صف که که بعد آنحضرت بران صورت میگفت این سیرین ندیده تو آنحضرت را و میگویند که سیرین حدیث صحیح است
 و از علم و کسب که این عباس گفت که دیده ام من آنحضرت را در خواب گفت بچه صورت دیده گفت بصورت
 حسن بن علی رضی الله عنهما پس گفت این عباس راست دیده تو آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم و بعضی گفته اند
 که در بین بصورت خاص و صف موی او را که حقیقت است و بی آن او را که مثال در خواب است که جسد
 خدا نماند بر آنند که بصورت که بنشیند آنحضرت را دیده است ولیکن در بین بصورت خاص آنرا و اکل است و تفاوت
 در حال آنکه است هر که را آنکه خیال صاف تر و بنور اسلام منور تر و درایت او در دست تر و کاملتر کلام و سخن نهیها
 بسیار است و در شرح مشکلات علماء از آن آورده شده است آنجا باید و بعد در حدیث مسلم آمده که من را فی المنام
 فی حق الله که یکبار دیدم در نوم سرانجام است که بنشیند بر او در لفظه این را بچند وجه تفسیر کرده اند یکی آنکه
 بنشیند در آنوقت و میگویند که در آخرت تمام است خواهند دید و امیدوار حصول این دولت اند و بجهت تخصیص بر ویت



در تمام هست مگر که گویند این مای را در وایتی خاص و ترقی مخصوص باشد و تواند که بعضی گنای بکاران ششوی گناه
 خود محروم باشند از روایت جمال چند گاه و بعضی ماطن بخلاف این مای که همان در خلدان محفوظ باشد و در
 دیگر گناه مراد بریت در نقطه رویت تا دلیل رو با وضاحت است با این مخصوص است با بل عصری صلی الله
 علیه و آله و سلم که بشارت داد که هر که از اهل عصر رویت در تمام مشرف شد امید است که بشرف محبت نیز مشرف
 خواهد شد و این بعضی از آن است چنانکه در بعضی روایات هم آمده است که شخصی بحضرت رسول خدا صلی الله علیه
 و آله و سلم آمد و گفت پدر من پیر است بجز از دست شریف نمیتواند رسید و بکن در خواب مشرف شده است از روی
 رانی فی المنام قرائی فی الیقظه و تواند که این بشارت باشد بعضی مستحان و در بیان درگاه و سالکان راه را که گاه و
 بگاه این نعمت مشرف شده اند داخل بجای رسد که در نقطه نیز باین سعادت مشرف شوند و علما را در روایت
 آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در نقطه بعد از موت خلاف است و صاحب و صاحب لیل پیار شیخ خود فکرمه است
 که گفت نرسیده است با این آنچه یکی از صحابه دمن محمدیم و تحقیق سخت شد اندوه خاطر عارفان حضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم نامردی رضی الله عنهما باندوه نامانی بعد از آن حضرت پیش شاه بر تزل و صبح و خانه وی حسابی تشریف
 بود و فکرمه شده از وی رویت آن حضرت در نیست فراق لیکن از بعضی صاحبین حکایت از نفس خود چنانکه در
 توشیح عری الا بیان با زری و بیجه النفس بن ابی حمزه در دمن الر یا حین عقیقت با نفسی در یک تصدیقات
 وی شیخ صفی الدین بن ابراهیم در رساله خود و هم در و صاحب عمارت ابن حمزه الله که در است گفت که من در کربلا
 از سلف و خلف از جماعت تصدیق کردند باین حدیث یعنی من رانی فی المنام قرائی فی الیقظه که دیدند آن حضرت را
 در تمام پس از آن دیدند در نقطه در رسیدند از حضرت وی انا نشاء که مشوش بود پس خبر داد آن حضرت ایشان را
 بکشتن کار و نموده و در چهار که از آن کشتن حاصل شد و همچنین آمدن زیاده و نقصان گفت که من که از انصاف بودم
 بکرامات او ایام اگر زیاده بودی بخش نمواند کرد بهر چه اثبات کند می نمکند و بخواهد کرد و اگر تصدیق کرد
 باید گفت این از انصاف است زیرا که گفته کرده میشود و در دنیا و آخرت انصاف را عذر غریب بر عالم
 عادی مطلق است از انصاف از انصاف راه نیست و هم صاحب و صاحب گفته که شیخ ابو نعیم در رساله خود گفته که میگوشد که
 شیخ ابو الهاس قسطنطنیه ای که بکلیسی بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت آن حضرت مراد از آن حضرت بیدار است یا خیر
 و گفت که من که از انصاف است یا احمد و انصاف ای است و او در آن گفتن زیاده است بیکدیگر و هم شیخ که از انصاف است
 و شایسته که از انصاف است و شایسته که از انصاف است و شایسته که از انصاف است و شایسته که از انصاف است

علیه السلام که در حدیثی دیگر در آنحضرت بعد از هر کار و گفتار شیخ ابوالعباس حران که در آنم بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم کیاری دیدیم آنحضرت را که میفرمودند تا شیره اویار بولایت نوشت آنحضرت برای برادر من که محمد نام دارد و با ایشان مشورتی گفتیم یا رسول الله شیخ نویسی برای من چنانکه برای برادر من می نویسی فرمود آنحضرت علیه السلام که در انسانی است خبر این تا نام محمدتعالی السلام در کتاب خود المتقدس الفضائل بگوید که در باب قلوب مشاهده میکنند در بیداری لاله که در او در لوح الهی را و در شرف نشان آواز را و در اقتباس میکنند از ایشان آواز و در افتاده میکنند و در مکتب که در شده است از سید نورالدین الحی و المحدث فی وسیع عقیقت الدین که شنیده در پیغمبر زیارات جواب سلام را از داخل قعر شریف علیک السلام یا ولدی در در باب رتبه ازین قبیل نکایات است که اگر احوال لایق و نام برود و در دست آورده که شیخ شهاب الدین سهروردی قدس الله سره از حضرت در زمان آنحضرت از شیخ عبدالقادر گیلانی رضی الله عنه می آید که فرمود ترویج نکردم تا آنکه فرموده در آن روز صلی الله علیه و آله و سلم ترویج کن گفت ساطع این حروف بنده مسکین عبدالحق بن سعید الدین ثبته الله فی مقام الصدیق الثقلین در وجه الاسرار و تصنیف شیخ ابوالحسن علی بن یوسف الشافعی الحنفی که بیان در بیان حضرت غوث الثقلین شیخ عبدالقادر گیلانی رضی الله عنه و در واسطه است از شیخ جلیل شریف ابی العباس احمد بن ابی الفتح عبدالقادر گیلانی را از تهری تمسینه رضی الله عنه می آید که گفت حاضر شدم مجلس شریف شیخ محی الدین عبدالقادر گیلانی را رضی الله عنه بود و در مجلس ماند ده هزار در نشست بود شیخ علی بن بنی در میان شیخ و بزرگ مفری بود پس گرفتند او را پیشک خواب پس گفت شیخ خرم را خاموش شود پس خاموش شدند تا آنکه شنیده میشد از ایشان مگر قصصهای ایشان پس فرمود آنحضرت شیخ از کسی و اینست که در دست شیخ علی بنی با و ب و تنزیک در نظر را در پی پس از آن میدار گشت شیخ علی و گفت شیخ آباد دیدی آنحضرت را در خواب گفت نعم فرمود پس از نیت تا و ب و در دیدم فرمود و ب و در نیت کرد ترا آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گفت و ب و در نیت گفت و ب و در نیت گفت شیخ علی بگردم آنچه دیدم من در خواب دید که ترا شیخ در بیداری در روایت کرده شده است که مرند در آن روز حضرت فرمود ابی عباس و بانکه صاحب ما سبب جبر از نقل اقوال مشایخ در روایت شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در نقطه بر فاعده علم اقوال علما و زنده شیخ عبدالدین حسن بن الاسهل نقل کرده که در وقوع روایت شریف در نقطه مراد را نتواند به بیان افعال و احوال بان علم قوی است که نفی است از آن شک و شبهه و لیکن واقع میشود در این سازان نیست حسن و غریب طرف از جهت در و حال که ضبط نمیتواند کرد آنرا عبارت در انتساب ایشان را

ادراک را دین متفاوت و سعادت است و گاهی در تمام می بیند یا در غیبت می آید از این قبیل خیالی میکنند گاهی
خیالی می بینند و از رسول گمان می بردند که در میان آن من القوم و القیوم است نعم زیارت طلب که همیشه فاسم
بر اقصیه و توجه و خالص اند که در رات نفسانی و معروض اند از دنیا و اول آن طلاق و شکان و عاشق جمال خیریت
او بنده و دوست میدارد یکی از ایشان که بیرون آمد از نام اهل و آل خود به بنده پیغمبر اعلیٰ الله علیه و آله و سلم چنانکه
شیخ عبدالقادر گیلانی رضی الله عنه که متشخص شد صورت شریف آنحضرت در دیده نمود و وی تصور کند در عالم
هر که کلام میکنند در حالت ذوق و السلاخ از احوال و حیوانات میکند از شیخ ابوالعباس حسری که گفت
اگر پوشیده شود جمال آنحضرت یک چشم زدن من خود را از مسلمانان نمی شمارم و این نیز مجرب بود و امام شافعی
در حضورت در غایت نین و آداب و ملک و شایع بود علی الله علیه و آله و سلم بطریق نوری علی الله علیه و آله
و سلم الاصلان آن تیره اندک آنکه تراه و گفت است پدر اعراس در عقب حکایت شیخ ابوالعباس حسری که این تجویزی
است که واقع میشود و اندر کلام شایع در ادا کنند که مجرب نیست بحاج غفلت و غیبان محبت و امام حراتیه
در حضورت اسفند در اعمال و اقوال و احوال که می گوید که مجرب نیست از روح شخص آنحضرت بریده هر که آن می بیند
و الله اعلم این خلاصه در اختصار عبارت مواهیب است که نقل کرده است در انکار روایت و در غیبت چشم گرفت نبه سکین
نیت الله علیه و آله و سلم و الحق و الیقین و خلاصه این که در احوال و غیبت که دوام واقعه و حضور و استیلائی حق غیبت
و در بیان چشم خیالی و تصور مثال در غایت است که باب طلب و احوال و بیان متشخص و حضور و غیبت و در بیان
و مثال و چنانکه جائز است که در تمام جوهر شریف آنحضرت تصور و متشخص گردد و بی خیر و شایع سلطان در غیبت و حال گردد
و آنچه نام و در تمام می بیند مستفید و رفیع به بنده چنانکه از حکایت پیغمبر الاسرار ظاهر میشود و چنانکه در حدیث آمده است که
می بینم موسی علیه السلام را که با چنین نیز از بنی اسرائیل جای خنده و کجی می آید و تکیه میکنند علی احوال نیز بر تمام باقی
در غیبت خلاف ظاهر است و قبیل و کوفی و صورت ناسی را هر که در است و این مستلزم نیست که آنحضرت
علیه السلام از قبر شریف برآمده باشد و در تمام می آید که انشاء الله در اصطلاح صحابه گردید و لیکن در بعضی دو حکم حکایت
داشتند اگر قبلی از عالم حس استیلا و کجی از انباشت کسبی نبوت نوم مانعی نیست و در تمام فعل خاص است
تعلیه و طبع نیز می برد و این غیبت و احوال با استیلائی ذکر و حضور و استیلائی در تمام باقی
آنحضرت علیه و آله و سلم و از صورت مثال است چنانکه در تمام می گوید و در حدیث نیز آمده است
شخص شریف که در مرتبه برقرار است و این متشخص است و در حدیث آن متشخص و در حدیث و در تمام

و خواص را در فضیلت و صاحب مواهب خود گفته که هر که تصدیق بکرامات او بیاورد و قابل است بآنکه منکشف
 میگردد و ایشان اشیاء عالم علوی و دنیای منکشف و شسته میگردد و بر وی چیزی ازین باب و امام عزالی گفته که هر چه
 عامه در خواب می بینند خواص در بیداری با نبیند و هر چه آنها را کسب حاصل شود اینها را بویست و انقیاد حق و
 هویدی السبیل تنبیه اگر چه راه تپه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در تمام حق و ثابت است بی شک و شبهه
 و لیکن گفته اند که آنچه را می بینند و از احکام عمل بآن کنند و نه از برای شک و در توبه بلکه از برای آنکه از برای ضبط
 و مقفود است در حالت نوم که تا او را در احکام شرعی که مخالف فرار دادین است و الا بعضی علوم که از این
 قبیل باشد و قبول آن و عمل بدان خلافی نخواهد بود بسیاری از محدثین تصحیح احادیث که مروی است از حضرت و
 نموده و عرض کرده که یا رسول الله فلان این حدیث از حضرت نور روایت کرده است پس فرمود آنحضرت نعم اولاد
 در روایت که در قیظ است بعضی مثل نیز همچنین استفاده معلوم نموده اند و الله اعلم و از جمله خاصه آنحضرت
 است که نام نهادن بنام شریف می میون و مبارک نافعست در دنیا و آخرت روایت کرده شده است از انس
 بن مالک رضی الله عنهما که روایت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم ایستاده کرده میشوند و بنده در درگاه حق
 پس هر میکنند گفتاری ایشان را به پشت و میگویند این دو بنده خاوند یکدیگر چه میستایل و مستحق شدیم یا پشت را
 و حال آنکه عمل نکرده ایم که خبر امید بی تو ما را به پشت پس میگوید بفرموده جلاله خدا سید پشت از برای که گویند و
 بر نفس خود که در دنیا بدانش را کسیکه نام او احمد و محمد است در روایت کرده شده است که گفته است پروردگار تو را
 با آنحضرت میگویند بخیر و بخت و جلال خود عذاب نکند هیچ کی را که نامیده شود بنام تو از علی بن ابی طالب
 رضی الله عنه آمده است که گفت هیچ مانده نیست که نهاده شود و حاضر شود و بروی کسیکه نام او احمد و محمد است مگر آنکه
 پاک کند خدا تعالی آن نعل را که نهاده شده است آن مانده در گوهر روز و بار و او ابو منصور الدیلمی و نیز آمده
 که هیچ مانده نبود که در وی نام محمد بود و مگر آنکه برکت و رحمت تعالی در آن مانده که جمیع شریفی را که مشورت و در این
 سکه بود که نام وی محمد است البته برکت کرده شود و در آن مشورت مانده که هر که نام محمد بود آنحضرت او را شفاعت
 کند و به پشت در آن و حال ابو حمزه اشقر خان می زنده منتهی پیوسته و محمد و جواد فی الخلق با کرم بکاتب حروف
 گویا در حضرت خوش خلقین را در خواب دیده و در پیش ایشان بایست و حاضران مجلس شریف گفته اند که هر چه
 سلام میکنند آنحضرت قیام نموده و محال که در نزد فرمودند آنکس و زینج بر شما حرام است نظام این ایشان است
 نتیج این تسبیح است که کردند و ملاقاتی است در تسبیح با هم شریف و در گنجینه پیکان آنحضرت را در دست

اختلاف است خواه محروم باشد یا نه و بعضی از جمیع میان تسبیح و تهنیت منع کرده اند و بعضی از آنرا مجزئ نموده و
این قول صحیح است نووی گفته که درین مسئله از سبب است و در سبب امام شافعی رحمه الله علیه منع است
مطلقا امام مالک رحمه الله علیه نیز کرده است مطلقا از سبب ثالث چنانکه است کسی را که تا شش تهنیت و تسبیح
تجزئ کرده است مطلقا مخصوص گردانیده است نهی را بجا نیاورد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم هو الاقرب انتهى
و از آنجمله آنست که مستحب است غسل و تطیب برای فراره حدیث آنحضرت درمیکند که نزد خواندن حدیث
آنحضرت آواز نیست کرده شود چنانکه در حالت جات چون تکلم میکرد و توله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم
صوت الجنبی زیرا که کلام دینی صلی الله علیه و آله و سلم که مردی و باخوار است بعد از روی در وقت نشستن و کلام
اوست که مسجع میشود از لفظ شریف نوی باید که خوانده شود بر زبان عالمی رافع روایت است از طرف که چون آنست
مردم بر مالک رحمه الله علیه بیرون میفرستاد جاری را و میگفت بیگویش چه میخواهید شما حدیث یا سائل اگر میگفتند
سائل میگوید بیرون میروم آنرا خوانده و تعلیم میکرد اینها را مسائل و در غیر این روایت آمده است که آنرا بیرون
از درون خواب مسائل را اگر میگفتند حدیث میخواهیم می در آمدن غسل میکرد و جامه میپوشید و پوشیده و جامه
بر سر می نهاد و تطیب می کرد و نهاده میشد کسی بیرون می آمد نمی نشست بران و تمیز
میکرد و بعد از حدیث می نمود با ششوع و وقار نمی نشست بران کسی مگر در وقت تحدیث و میگفتند که امام مالک
این روش را از سجدین المسبب گرفته بود و تحقیق مکرر داشته اند و مالک جامع و مکرر حدیث بر غیر طهارت و بود
احش که چون بر غیر طهارت میبود تمیز میکرد و شک نیست که احترام و توقیر آنحضرت بعد از وفات نزد کردی و
سماع حدیث شریف دی سماع اسم مبارک و سیرت و لازم است چنانکه در حضور شریف بود و باید که در وقت فراره
حدیث قیام نکند کسی را که در کعبه زیرا که درین قلب اولیست با آنحضرت و قلب احترام است مراد از قطع حدیث اوست
از جهت غیر از خصوص مقام و دیدگان را و بودند سلف که قطع نمیکردند حدیث را و حرکت نمیکردند و اگر چه ضرری
و افتی میرسد در ابدان ایشان و میر میکردند بران از جهت احترام حدیث پنجم صلی الله علیه و آله و سلم آورده اند که
یکبار در حدیث امام مالک را غریب بفرموده با گزیده می و خمبید و میر تحمل کرد از آنرا قطع نکرد حدیث را از جهت تعلیم و توقیر
نخایب حدیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم اگر چه معذور بود در آن و حرکت و قیام بهیچ درخت خود را بخواهش
و در حدیث که متفق گردید با آن مال یعنی از کلام ذکره ابن الحجاج فی الدخل و از آنجمله آنست که ثابت شد
صحت کسی را که جمیع میشد و ملا فی میگشت با آنحضرت یک لحد و سید جمال مبارک در آنکه نظر بر حفظ این را

وخصائص آنحضرت نوشته اند گویند و آنست که صحبت و معرفت و عادت با مندر او اجتماع و طول مصاحبت
و اصل دیگر دو واجبی است یکی نظری و یکی عملی و این هر دو یکی با هم می آمیزد و یکی با هم می آمیزد
و این است که آن حضرت نسبت به مردم دیگر است نسبت با نبیا و علیهم السلام چنانکه گفته اند که در تالیفی نسبت به
اینچنین نیست بلکه آنجا بطریق اجتماع حاصل میگردد و بقول امیر نزاهل اصول و چند از خصائص آنحضرت که ذکر
کرده اند شریف است میان آنحضرت و سایر انبیا علیهم السلام مثل عدم نقض و منونوم و عدم جواز مثل شیطان
بصورت عدم شتاب و مانند آن که ما صریح به بعضی العلماء و خوانندگان که در آن باشد که از صحبت و وجود نورانیت
و حصول کمال بیک نظر از آنحضرت پیدا میشود چنانکه گفته اند که بجز آنکه نظر شریف از آن حضرت بر اعرابی محض
افتاد تظن میکرد و بیکت و در قوت الطوب بگویم که بیک نظر که بر حیا و آسای مصطفوی آنحضرت چنانکه در تالیفی
کشاید که دیگران را با رغبت حاصل گردید و این از سبب آنست که در آنجا دیگر علیهم السلام
بنو این را خصائص آنحضرت علیه السلام نوشته اند و نیز در خصائص نوشته اند که صحابه آنحضرت همه عدول اند
از جهت آنکه هر کتاب و سنت که در صحیح و تعدیل ایشان واقع شده پس سخن کرده نمی شود از عدالت و بیعی که از ایشان
چنانکه از سبب روایت و حدیث را با افراد صحابی فرود و در حدیث خوانند بلکه از غیر ایشان از تابعین و من بعد هم
و این سنت جماعت جماع کرده اند تعدیل ایشان اگر چه بعضی از ایشان ملائیس فتنه شدند و بعضی طعن میگویند
که ملائیس فتنه وقوع ایشان در آن بخاطر اجتماع تاویل بود و نظر میکنند در فضائل و آثار ایشان و امتثال
و اتقای او امر و نهی آن حضرت و حضور ایشان در حضور و جوار آن حضرت و فتح اقبال و تالیف احکام و هدایت
ناس با مواظبت بر صلوة و صوم و زکوة و انفاق و عفو و صفات کمال از شجاعت و براعت و کرم و اخلاق
جمیده که نبوده هیچ استی از ائم سابق و نیز هم در علماء بر آنند که صحابه رضی الله عنهم اجمعین خیار امت و افضل
ملت اند و هر که بعد از ایشان است بر توبه ایشان نه رسد و بعضی از علماء مثل ابن عبد الله که از مشایخ شیعیان
است و فرمودی درین مسکن نظر کرده اند و گفته اند که باشد در جهاد که بعد از صحابه آمده کسی که افضل باشد در
کمالات علمی و عملی از بعضی صحابه که از اهل کبار بوده که سائیکه زده شد بر ایشان حدود و تیسر که در با حاد و
که در نقض آخر است در دیانت و بعضی از محدثین گفته اند که در توبه و فضیلت مخصوص با صحابه است که گفته
بود صحبت ایشان بسیار بود و استغناء و استقامت ایشان از آن حضرت و نیز در اول است حق است که فضل
رویت آنحضرت و حصول اطمینان عیان عینی مخصوص است بصحابه که یکس دیگر خار و واحداست که در فضل

آخر است و در دغدغه از حیثیت و یکبار است که در بیان منجیست جهان که در یونان بالغیب یاب و در تفسیر کرده اند و الله اعلم
 از علم از آنجه خصائص این را نیز ذکر کرده اند که مصلی خطاب میکند آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم بقول خود
 السلام علیک ایها النبی و خطاب میکند خود را اگر را و این اختصاص آن داشته اند که سلام بر غیر آنحضرت
 مخصوص و آن نشده است پس انجمنی موافق است بحدیثی که از این مسود در ضمنی آمده است که گفت
 بودیم ما چون میگذاشتیم نماز آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم می گفتیم السلام علی اعداء السلام علی جبرئیل السلام
 علی میکائیل السلام علی فلان و چون برگشت آنحضرت از نماز روی در آورد و بجانب ما فرمود و گوید السلام علی
 آنکه که خدا خود سلام است یعنی سالم است از نقائص و در دعوت و سلام بخشندگان است از ان سلام
 بر او که گویم خوف و احتیاج است معنی ندارد و چون میشنید که از شما در نماز یا دیگر بگو یا ایها النبیات الله و اللوات
 و اللطیات السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و بركاته السلام علینا و علی عیالنا الصالحین که چون این
 را گفت رسید هر چه صالح را که در آسمان و زمین است حدیث پس در اینجا تخصیصی واقع شد بسلام بر آن
 حضرت و دیگر از انجم که داشت ها اگر را و این ها اند که خطاب آنحضرت با وجود علیت از خصائص است
 نیز و همی دارد و در این میگویند که چون در اصل شب مراجع در و و بصیغه خطاب بود که از جانب رب العزت
 سلام آمد بر حضرت رسول و الله صلی الله علیه و آله و سلم بعد از آن هر برین صیغه گفتند و در کلماتی شرح صحیح اخبار
 گفته است که همای بعد از فوت حضرت اسلام علی النبی میگفتند بصیغه خطاب الله اعلم و در بعضی کلام
 بعضی خدا واقع شده که خطاب از مصلی بلا خطه شهود روح مقدس آنحضرت و سر بیان دی در زواری و جودات
 خصوصاً در اول مصلین است و با آنکه درین حالت از شهود وجود و حضور از آنحضرت ماضی و ازل نماید بود
 با سیر در و فیوض از روح پر فروع دی صلی الله علیه و آله و سلم و از آنجمله آنست که در اجمیت بر کسیکه خواند و آنرا
 آنحضرت جواب داد و آنرا که در خانه باشد و نا بد حدیث سعید بن العلی است که گفت نماز یکبار من پس
 خواندم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس جواب ندادم من پس بعد از نماز بخیرت آمدم و گفتم یا رسول الله
 من در نماز بودم از ان جواب ندادم فرمود آنحضرت آیا گفته است خدا استعالی استعجاب الله و الله رسول از او عالم
 لما یحییکی پس اجابت آنحضرت علیه السلام فرمود من است عاضی میشود و آنرا که آنرا باطل میشود یا نه حساب
 مواهب میگوید که نصرت کن که اندامه از شایعه و غیر آن که باطل نمیشود بعضی بر آنست که باطل میگردد و از
 حدیث چیزی معلوم نمیشود و الله اعلم و از آنجمله آنست که در حق گفتن بر غیر صلی الله علیه و آله و سلم هیچ حرفی گفتن غیر

اومست و هر که در حق بر بندد و بر آنحضرت قبول کرده نمی شود و ایت دی اندک اگر چه نو بکنند چنانکه ذکر کرده اند جماعه
از محدثین و از مسندین جمیع کرده اند که حوی در حق گفت بر آنحضرت علی الله علیه و آله و سلم پس فرستاد آنحضرت
علی در بر راضی الله عنهما و فرمود بر وی اگر بیاید بکشد و شیخ محمد حوسنی پیر امام الحرمین بآن فرقه که نزد ب جعفرت
پیغمبر علی الله علیه و آله و سلم کفر است لیکن موافقت نکردند و ایما در او رین قول حق آنست که در حق بر بستن
بر آنحضرت فاشه خطیره و موبق کبیره است لیکن کافر نمی شود صاحب آن تا استعمال نکند و توبه اگر صحیح شود
و آثار آن عیان گردد و مقبول است و فرق نیست میان شهادت و روایت و الله اعلم و آثار آنست که آن
حضرت علی الله علیه و آله و سلم معصوم است از ذنوب کبیره و صغیره عدا و سوء از مذمب و محار آنست و همچنین
انبیاء علیهم السلام و در کتب کلام این را تفصیل است و حق همین جمال است و آثار آنست که جایز نیست
آنحضرت جنون زیرا که این نقص است و نه امار طویل و همچنین ابناء صلوات الله و سلامه و علیهم اجمعین متبیه کرده
است سبکی بر آنکه امار ایشان مخالف امار دیگران است و از علیه او جماع است بر حواس ظاهره و در قلب
زیرا که وارد شده است که خواب میکند چشمهای ایشان نه دلهای ایشان و چون نگا داشته شده است و اما
ایشان از نوم که سبکتر از انعام است پس از امار بطریق اولی محققان باشند و سبکی گفته است که جایز نیست انبیا را
عمی زیرا که این نقص است و امی نشده است هیچ پیغمبری هرگز را آنچه مذکور است از تشبیه ثابت نشده و اما پیغمبر
را حاصل شده بود و سبکی کرده و بر طرف شد و امام فخر رازی در تفسیر قول مقسبی ادا بصفت عیاض من الخن گفته
است که غالب شد بر وی و بکار و از علیه یکا بسیار شده آب و در چشم گویا سفید شده است بسفیدی که آنرا دلیل بر صحت آن
قول آنکه تاثیر خرن در غلبه یکا است نه در حصول عمی بعد از آن گفت است اختلاف کرده اند که دی علیه السلام عمی
شده بود با لکته پس گردانید و اوراق بصیر در وقت اتقای تمیض بر صفت علیه السلام و بعضی میگویند که ضعیف شده بود
بهر دی از کثرت بکار و افران و ادراک میکرد و ادراک ضعیف و چون پیوستن یوسف بر روی مبارک وی انداختند
قوی شد بهر دی و رفت نقصان انتی پوشیده ماند تحلیل سبکی عدم جواز می را آنکه دی نقص است بر دخول
است با لکته طرمان اعراض نیز نقص است خصوصاً بلایای که بر ایوب علیه السلام عارض شده و نقص عمی تشبیه
علیه السلام شهر است حکم بر م ثبوت آن یکم است و صحیح در یعقوب عمی است و اینها فرموده فخر بن بصیر
و متقابل گفته است که نه به یعقوب شش سال نگاشت کرد و ادراک تمیض یوسف و قول امام فخر که تاثیر خون در غلبه
یکاست نه در حصول عمی و این آنست که تاثیر خرن و غلبه یکاست و تاثیر علیه یکا عمی پس بواسطه تاثیر خرن و

نیز باشد مشهور است که هیچ پیغمبری اعم نرود اما بعضی از ایشان اعمی بوده اند و الله اعلم و از آن جمله است که هر که
و شام کند آنحضرت را و تعقیب کند بوی از دوجه بصیرت با کثابت واجب است من وی در دنیا اتفاق است و هم
در آنست که این مثل بطریق جداست و بالفعل باید گشت و طلب توبه نماید که با محبت روت که توبه باید جست
و اگر توبه آورد و بخشد و غفار قول اولست و این بر تقدیر است که مسلمان باشد و اگر کافر باشد و اسلام آورد و در بنگار
و این سبقت و از آن کتاب تفصیل بیاید انشاء الله تعالی و از آن جمله است که آنحضرت تقصیر میکرد هر که هر چه میخواست
از احکام ایجاد و قول است یکی آنکه احکام موقوف بود بوی صلی الله علیه و آله و سلم هر چه خواهد حکم کند دوم آنکه
هر حکمی وی میداد میشد بلکه تقصیر کرد و جز بحدین ثابت را یا آنکه شهادت وی حکم و دستورات دارد و تفصیل است که
آنحضرت خبره بود از آن اعرابی ایسی سالیس آن اعرابی منکر شد اینجا حضرت را گفت که او یا را که گواهی بخیر
که خود ختم دهر که از مسلمانان می آید با عرابی میگفت مای بر تو پیغمبر خدای گوید مگر حق اعرابی قبول نمیکرد تا
آنکه آن خبر میداد گفت گواهی میدهم که تو خود ختم دهر و آنحضرت با خبر میگردد و بگوید گواهی میدهم که گواه گرفته ایم ما را از آن
گفت یا رسول الله انصدیق سلیم نزد برخیز انسان یا انصدیق کلیم برین اعرابی پس گردانید پیغمبر خدا صلی الله
علیه و آله و سلم شهادت تو میرا با جای شهادتین و تفصیل گردانید و ما این تفصیلت فظلمی گفت حمل کرده اند
این حدیث را بسیاری از مردم بغیر کل آن و توسل کرده اند قوی از اهل بیعت بسوی استقلال شهادت هر
مردی که مورد شهادت نرود ایشان بصورتی بدست خودی کنند و چه حدیث است که آنحضرت علیه السلام حکم کرد بر
آنکه بعضی خود جاری شهادت نمیدادند و بجزی ناکید بر تو نمیدادند و استقلال بر تقصیر پس بدین حکم شهادتین
باشد فافهم و چنانکه خصیت کرد آنحضرت ام علیه را که از فضلی صاحب است به نیابت بجهان نزول آیت
بیا بیت نساک و اینها واقع شده است و لایحه نیاسه فی معروف و حق کرد و ارسال و فلان فلان بای میدادند
و این نیابت در جایبیت و پاره نیست را که من نیز موافقت کنم با ایشان پس خصیت کرد آنحضرت ام علیه را
در نیابت گفت امام خودی این ترفیض است ام علیه را و تقصیر است در او را و نیابت فلان فلان فافهم و شهادت
را میرسد که تقصیر کند هر که خواهد بدو خواهد چنانکه خصیت کرد و اسما بیت حصیل را بزرگه گواری کردن بجهان
ایلی طالب که زوج او بود و فرموده و زنده مانده تا تم بوش و سوگ و از بعد از آن هر چه خواهد گوی کن و چنانکه خصیت کرد
او برده یار را نیز از محب بر خاله جنیده و فقهه اش است که آنحضرت فرموده بود که هر که بچ کند پیش از نماز و زانی
محبوب نیست او برده گفت یا رسول الله من شانی و ختم که شانی کردم در حق آن گفتیم که در روز اول آن حضرت پیش از نماز

اول عیال و همسایه ای خود را اکنون باقی نیست نزد من مگر زغال که بستران گوشت گوشت داشت آیا کفایت میکند من و سر و کفایت میکند از تو و کفایت نمی کند بعد از تو از غیر تو و چنانچه نزدیک کردی خود را برای سی دی و این بار بود چنانکه در قرآن مجید فرموده است و ان افراة و بیت لنفسها للبعی الا یه انحضرت اقبال و فیما و مردی فیه الیهاده بود گفت بمن تزییح کن یا رسول الله این زن را اگر زنا فاعلی نیست فرمود چیزی داری که هر دو می سکنتی گفت نه ندارم مگر همین از راهی که در نه دارم فرمود بگوئی چیزی اگر چه انگشتی از این باشد گفت ندارم چنانچه در قرآن مجید یاد دارم گفت تزییح کن بعد از بجز که هست از قرآن و تعلیم کن در راه هر کن از ادبانی باشد قرآن هر کسی را می دهد تو از جمله فضل انحضرت است که تپ کرده میشد چنانکه در کتب پاره شده بود از بیت شافقت اجز او از انجمله است که فرستاده شد مجری علیه السلام در مرض انحضرت سه روزه برای عبادت و پریش احوال شریف وی و از انجمله است که ناز خیاره گذاشتند بر انحضرت فوج مسلمانان بی امام و دفن کرده شد بعد از سه روز از وفات شریف و گستراننده شربهای وی در حد شریف وی قطیفه که می گسترانید و زیر خود این هر دو را حاضر نیست نه از انحضرت را و بعضی گفته اند که گسترانیدن قطیفه از شرفان بود مردی راسلی الله علیه و آله و سلم بی علم صحابه تا کسی دیگر بعد از وی در تحت خود گسترانده از انجمله است که زمین تاریک نماند بعد از وفات انحضرت علی علیه السلام چنانکه در مجلس بیاید ملا از انجمله است که زمین بخورد جسد شریف او را علی الله علیه و آله و سلم و همچنین بخورد جاسا و این را از جمله خاصه شمرده اند و از بعضی اولیا نیز نقل میکند چنانکه شریح علی شریفی از انجمله است چنانکه سال بتقریبی گشاده همچنان درست با کفن یا بی بود و تقریب آن بود که میخواستند که سپردن او را به ایشان که جوانی صالح بود در قبر ایشان دفن کنند و در که مخطرات است که اموات را تیر کاردن قبر مردگان دفن میکنند و ظاهر آنست که را خردن زمین جسد شریف را که گنایت است از حیات حاین مخصوص با انحضرت و حضرات انبیا است صلوات الله علیهم اجمعین و از انجمله است که ارش یافته اند از وی صلی الله علیه و آله و سلم از جهت تپاسه تکیه ای را ملک دی و بعضی میگویند که حدیث دیگر و چنانکه در حدیث آمده است ما ترکناه و حدیث کرده میشود و عبارت که انحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آن حرف میکرد و از اهل و عیال و فرزندان و اقارب و یار و مصالح مسلمین چنانکه انحضرت خود در زندان حیات میکرد و میاست مرا انحضرت راسلی الله علیه و آله و سلم که حدیث کند بکسی از خود و غیر وی چنانکه نیست مگر ثلث و همچنین حکم ما را انبیا است که ایشان را از ایشان و مراد و قول حق تعالی در شان ایشان و در قول و عمل و همه آنها رب سبب بی این اندک و بسیار شریفی ارش نبوت و علم است و از انجمله است که سپردن او را صلی الله

علیه و آله وسلم زنده است در قبر خود همچنین انبیا علیهم السلام و آنحضرت نماز میکنند و قبر شریف باذن و اقامت و حکایت کرده این را در این جای که ترک کرده اند از آن آیه بام حرمه روز و بیرون رفتن مردم و بعد از آن مسیب در مسجد بود و میگویی بعد از شش شدم چون وقت ظهر شد نزدیک قبر شریف رفتم و از آن افان شنیدم و نماز ظهر گذاردم بیشتر شنیدم از آن و اقامت و در قبر برای هر نماز تا گشت شب و با آن اندر مردم و شنیدم از آن ایشان را که شنیدم از قبر شریف و بدانکه بعد از اتفاق بر حیات آنحضرت اتفاق کرده اند که زنده در قبر است یا در جای همین یا هر جا که خدا خواهد و در بیشتر یاد آسمان یا جای دیگر چنانکه مقید بجای همین نبود یعنی گویند که با جسد شریف را در قبر نهادیم و دلیل خروج آن نداریم پس ظاهر آنست که همدین بقوه باشد و اگر گویند این بقوه نگنیم پس نسبت جس جسد شریف در آن جوی ایشان نگه در حدیث آمده است که نعمت کرده میشود و در قبر مومن در قفسه و با سه قبر شریف سید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم که نعمت آن را در آن قفسه برین است و اگر گویند که فردوس علی انبیا و اولی است برای تمکین و استقرار آنحضرت از بقعه قبر جوی ایشان آنکه کدام بهشت بهتر و شرفتر از قبر شریف باشد اگر آنحضرت در دنیا بود امام تقی الدین سیکی مرتبه الله علیه گفته است که اگر این بقعه را که اضم اعظامی شریف کرده است بر تمام اماکن و مواضع ترجیح و تفصیل دهند حتی بر کعبه معطر و عرش خلیل نمیدانم هیچ مومن را که توقف کند در آن و تا بر این حدیث رسیدن مسیب که از آن پیشین از قبر در حدیث شریف حجاج که آنحضرت فرمود و دیدم موسی علیه السلام را که نماز میکرد و در قبر شریف نماز میکنند این قول را در حدیث دیدن انبیا و شریف حجاج که ایمان داشت و دیگر که دیدم موسی را که بافتاد بنی اسرائیل هیچ می آمدند و بلیه میگوشیدند و ناظر در اطلاق مکان است و اگر گویند که قرآن نمیدانم اطلاق است بحدیث آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم قال الله تعالی انکم هیئت و انهم یومنون و فرمود آنحضرت انی رحیل یقبض و صدق گفت که فرمود آن جود اوقات و اجماع دارند است بر آن جوامع اگر آنحضرت پیش از شهادت و حرمه از آن زنده گردانیده حق تعالی او را چنانکه در حدیث آمده است که من اگر تمیز خود را بخدا گذارم و حقیر را به بر حیل رفتم و غیر آن آمده است که خدا تعالی حرام گردانیده است اجساد انبیا را بر ارض پس آنحضرت علیه السلام زنده است بحیات جسمانی دنیاوی بعدی که حیات داشت و این اکل است از حیات شد که روحانی از وی است و این ثابت است جز روح را و حق تعالی قادر است که پیدا کند برای ارواح ایشان اجساد و این بدان عالم یا شهادت را بدانی که حکم طرف داشت و شهادت با آنها چنانکه آمده است از روح مومنین و بعد از طبع فطرت است که می چرد و در زیر قیام و اهل ایشان است و ارواح انبیا عاده کرده میشود و در آن ابدان که در دنیا بود و پس از حیات فطرت

خاک گشت و حق تعالی قاهر است که نگاه دارد و روح را بی ایمان و لیکن نقل دارد شده است و چون آن را بر این
 چنانکه بود و بی نماند و در قریب نماند از آن تفاضی می کند و صفات مذکوره در انبیا در
 شیب و حراج هر صفات اجسام است و لازم نمی آید از بودن آن حقیقت حیات که باشد و حقیقتی که در دنیا بوده
 و در اعیان بطعام و شراب و غیره که از صفات اجسام چنانکه شاید می بینیم در دنیا بلکه انار و در برنخ احکام
 دیگر باشد و احتیاج بطعام و شراب و امثال آن امر عادی است و حال در اینها بخلات مادت باشد و توان
 که بر دل و نفس و امثال آن انار زان روحانی باشد چنانکه در شان شده واقع شده است بر ذوقی از صحن
 و اگر از طعام بهشت هم بود و عیب نیست چنانکه در حدیث لطیفی و مستفیضه دانا علم و جماع شک نیست در شریعت آن
 و ایشان را بلکه سایر اوقات و اصرار بر العلماء و اعماد و آیه آمده است نماز می کند از نو و بگوید می گویند و ذکر و تسبیح می کنند
 اگر گویند که آن در علم نیست و در اینجا تکلیف نیست این اعمالی برای چه می کنند و این آنکه عالم بر نفع منسوب و
 جاری است بر حکام دنیا از انگشت اعمال و زیادت ابر و گاهی حاصل میشود عملی تکلیف بر سبیل
 تله و شوق و ذوق چنانکه حال و فعل و نظایر آن چنین است و ندارد بهشت تسبیح می کنند و آن می خوانند
 و در شان فارسی تر آن و انچه در تل و لاری و از این قبیل است و چون حضرت سید انبیا صلوات الله و سلامه
 علیه و علیهم و آله و سلم و بیعتی از علما گفته که ای آنحضرت صلوات الله علیه و آله و سلم باقی است بر ملک
 وی قائم است بر نفقه وی و در این راه از خصلت نقل کرده است امام از عین که در آن گشت آنحضرت باقی است
 و در ملک وی صلی الله علیه و آله و سلم و اتفاق می کند و ابوبکر رضی الله عنه بطریق نیابت و خلافت وی بهر اهل و
 خدم و سوار و صار و دی و ابوبکر می دانست که مال باقی است بر ملک وی صلی الله علیه و آله و سلم و این قول
 نقض می کند اثبات حیات و احکام دنیا نیز و این را ندانست بر نیات شهید و بعضی گویند زوال ملک قولی
 او با بر کنه صدقه صادق است بهر دو تقدیر و الله اعلم و این بحث حیات انبیا جاری شد و انچه از آن تفریب
 ذکر حیات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آن کتاب در باب وفات البقی و در کتاب داشتیم اگر چه در حدیثی که در آن
 است ملاحظه این است که ابوبکر و عمر و دیگران از آن خلافت که گشته شده است بر قبرش لعن الله و می فرستادند که می رانند
 او را و صلوة و سلام زار و آیه کرده است این حدیث را احمد و نسائی حاکم و ترمذی کرده است و احاکم این
 نقطان الله ملائکه سیما معین فی الارض می نویسد عن امی السلاطین و خدایا و فرشتگان است که می گویند و در زمین
 می رانند و از آن است من سلام و نیز و انچه از عماره انجین آید که در آنست و انچه از آنست که آیت کرده است

فوتیست از همه بندگان نیست پس پنج کی از بندگان که در روز قیامت سید مرتضی میگردانند میگردانند آن فرشته فرارود و او را و
از آنجمله آنست که عرض کرده میشود بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اعمال است و استغفار میکنند و ایشان را در این کثرت
است این الباری که از سید بن اسیب که پنج روزی نیست که آنکه عرض کرده میشود بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پنج و شصت
آنحضرت ایشان را بهای ایشان و اعمال ایشان و در بعضی روایات آمده است که عرض کرده میشود بر من اعمال است
آنچه هست می پوشم و آنچه یک است عرض یکم بدرگاه مراد پس شیدان عرض نکردن خواهد بود گویا است الهی جاریست
بر آنکه اعمال را بعد از عرض کردن ثبت بنماید و آنچه عرض کرده نمیشود محو و ساقط گردد نمیشود و در بعضی اعتبار
فایده و باطله التوفیق در حدیث کتب اجماع آمده است که هرگاه در یکجا بمقتضای نیاز از شتر قریب فرود می آیند
و اگر میکنند آنرا زمینند باز دای خود را چون میبگردانند آنحضرت از قریب شتر فرود آیند بدان این فرشتگان
در زمان میکنند او را و زفات در اصل یعنی برون خوردن بخانه زوج و در او انجیل لازم معنی است که برون محبوب است
پیش محب یعنی برون آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بدرگاه عزت و از آنجمله آنست که منبر آن حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم که در مسجد شریف است بر بالای حوض شریف او است چنانکه در حدیث آمده است و در روایت
منبر بر تریه ایست از نزع جنت و در حدیث تفسیر کرده اند بر باب و بعضی در حدیث بر حدیث که بر محاسن بلند
باشد و در حدیث آمده است که روزی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر منبر شریف ایستاده بود و فرمود قدم من
الآن بر تریه ایست از نزع جنت و در روایت دیگر آمده که منبر من بر حوض نیست و در حدیث دیگر آمده که من
ایستاده ام اکنون بر حوض خود و حوض منی که آب در حوض از آنجا در آید و در تایل آن بعضی علماء گفته اند
که چون منبر بر حوض گنا نیست از آنکه قصد آن و نیز که بدان و ملازمت اعمال صالحه در حضور شریف دی سبب
در و در حوض نبوی و شرب از زلال جان فرای اوست و بعضی گفته اند که تواند که این منبر را که
سر و پای شریف داشت فرود است نیابت در رنگ سائر خلایق اعلا فرماید و بر کن حوض کوثر
که تریه جنت عبارت از آنست بر بادارند و برای تخطیم و تنویر ایشان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
بر آن فرشته که این اخبار است از منبری که در آن روز بر ای آنحضرت بنا کنند این منبر که در مسجد شریف
است و این قولی در غایت جد است از سیاق لفظ حدیث که میفرماید ما بین حجره من و منبر من و منبر من است از
رایس جنت و منبر من بر حوض نیست ظاهر و متبادر از تکلام همان نیست که از برای تجدید و ترمیم شده مذکور
است که از کتب تابع المذنبه و صاحب بواسطه گفته اند که اختلاف مذکور هیچ یکی از این علماء و آنکه این بظواهر

معمول است و این حق است و محسوس و موجود است و قدرت صالح و شامل است همه چیز را و هر چه خبر داده باشد
مجموع صادق از امور غیبیه بیان بآن واجبست و قدر بدانجا که نیست که بیان نمیزد و غیر شریفی روی روشن است
از ریاض جنت روایت کرده است این را بخاری بلفظ ما بین یقینی و خبری در میان نگذاشته و گفته اند که مراد
تشبیه بقدر شرفین بر وجه جنت و نزول رحمت و حصول سعادت که از ملازمت خلق ذکر و مجاہدت آن حاصل
است چنانکه از تفسیر مساجد بر ریاض جنت در حدیث امام مرتب بر ریاض النجیة فارغوا بهو اشارت بآن
سے افتد و مآورد از آن سعادت نشان آنحضرت که ثمرات علوم اقرار از کار مجلس جنت آنرا اقطاف واقعات
مینمودند و بعضی گفته اند که طاعت و عبادت در مقام موصول بختی است چنانکه فرموده اند النجیة تحت لئال السیون
و النجیة تحت اقدام الاموات و این بر دو قول نیست و بیهوده است چه تشبیه بر ریاض جنت و نزول رحمت و ایصال
بر درجه بهشت و حریت ثواب بر آن شامل نماید مساجد و کل اقطاع خبر است و مخصوص باین مسجد شریف و منزه
نسبت و اگر حمل بر رحمت خاص و در وجه مخصوص از جنبه کفایت خالی از بعدی و تکلیف نیست حق آنست که
کلام معمول بر تحقیق و ظاهر خود است و ما بین حجرات آنحضرت و غیر شریف روشن است از ریاض جنت بآن
شبه که زوای قیامت آنرا بهشت نقل کنند و در رنگ سار و طعافانی و مستطاب و گویا اند چنانکه این
فرعون و ابن جوزی از امام مالک نقل کرده اند و اتفاق جماعه از علماء بادی منقسم ساخته شیخ ابن جریر مستطانی
و اکثر علماء حدیث ترجیح این قول کرده اند این الی جمیع که از کبار علماء را گفته اند فرموده است که احتمال دارد
که بین این بقع در وجه از ریاض جنت باشد که از انجا بدار و نیاز رسیده باشد چنانکه در شان حجر است و در مقام انجا
علیه السلام واقع است و بعد از قیام قیامت هم مقام اصلی خودش بر نازل رحمت و استحقاق جنت لازم
مراتب فضل و علوم و مرتب مقام است با چنانچه رتبه جلالت بر ایهیم بحجری از اجاریتیه انبیاء یافت حضرت
جبرئیل محمد بر در وجه از آن اختصاص پذیرفته باشد و اگر در ششم ظاهر نسبت سائر اجزای انسانی و نبات و کبریا
عجب نباشد زیرا که تا انسان درین نشاء محجوب حجب کثیفه طبیعت و محجوب حجاب علوت بیشتر نیست انکشاف
مخالف اشیا و امراک مورد آخرت انروی نیاید و توهم نمی که چون این بقع شریفه از وی حقیقت بر در از ریاض
جنت باشد باید که تشبیه در رنگی و شامل آن که تنهای آن از خواص و لوازم جنت است و گویا باشد که تا قایل سماوات
ان لک الان النجیة و منها ولا غری الا بهیچ تواند که لوازم جنت بعد از اخراج بقع از وی صورت انتقال از خاک
چیز نباشد پس در حلاله و مقام ابراهیم علیه السلام چه بیگونی در انجا نیز این آثار پیدا نیست و اگر گویند که

الا بوقت لوائی و از آنجمله آنست که چون میروا آنحضرت در بهشت بر آن استقاج ایستاده می شود زیرا
 دی خازن جزو استقبال میکند برای دی و میکند در بهشت و میگوید نیکشایم بر کسی پیش از تو دخی ایستم
 برای کسی بعد از تو و درین اظهار غریت هر نسبت آنحضرت است و فرزند خیمه همه خادمان او بنید و او در آنجا نشاء
 ایشان است بیکم پروردگار عزوجل و از آنجمله آنست که مخصوص گردانیده است او را حق تعالی بکونر سبلان
 میکند در آن دریا فوت و آب او شیرین تر است از عسل و سفید تر است از شیر و در آبی سفید تر از بریت
 و کوه ها آن مشبه است از ستاره ها و گفته اند که هر چه را در آخرت جوی باشد بر قدرش مرتبت و کوفرا آنحضرت عظیم تر
 و شریف تر است از هر دو آنجمله آنست که حق تعالی چون در کتاب خویش ذکر کرده و فرزان انبیاء فرموده و خلقی از ایشان
 را فتنه نیز ذکر کرده در شان آنحضرت علیه السلام فرموده انما ملک محمد امینا یغفر لک الله القدر من ذنبک و ما یغفر
 غیره را مقرر داشت بعد از آن ذکر فرزان و کون کند شده و آینه کرده و در دنیا مستور داشت و تحقیق این مقام
 در باب دوم گذشت و از آنجمله آنست که هر چه انبیای ما معین را بعد از سوال عطا فرمود و بر علیه الصلوة و السلام
 بی سوال از زانی داشت ابراهیم خلیل گفت و لا تخزنی یوم یخزون و در شان آنحضرت است و فرمود یوم لا یخزونی
 الله العزیز و الذین امنوا مع الایه موسی علیه السلام گفت رب اشرح لی صدرک در شان پیغمبر صلی الله علیه و آله
 و سلم میفرماید الم اشرح لک صدرک و از آنجمله آنست که حق تعالی برگزید آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم بمقام
 محبت و ابراهیم را علیه السلام بمقام خلت و مقام محبت بالا از مقام خلت است و در اول باب ذکر آن گذشت
 است و در آخر باب پنجم نیز کلام درین بیاید و بعضی علماء عارفین در فرق میان خلیل و حبیب کلامی لطیف گفته اند خلیل از
 خلت است یعنی حاجت و ابراهیم علیه السلام قماح و منفرد بود موسی خدا پس از محبت گرفت او را خدا شفاعت
 خلیل و حبیب فعل است یعنی فاعل یا مفعول پس آنحضرت هم محبت است و هم محبوب پس باطلت فرض و گفته اند
 که خلیل میباشد فعل در برضای خدای و حبیب میباشد فعل خدا برضای او قوله تعالی غفر لک قبله ترشایا
 و سوف یعطیک ربک فرضی و خلیل گاهی استعمال میکنند برای تعالی محبوب چنانکه آمده است که چون آمد
 ملک الموت نزد ابراهیم علیه السلام برای قبض روح توقف کرد ابراهیم گفت پرس از پروردگار که چه کند بشود
 زود می باید آمد با توفیق هست و آنحضرت فرمود اخترت الربیع الاعلی و میگفت در دعای خود اللهم انی اسئلك
 النظر الی جلال و جبرک و الشوق الی لقاءک خلیل حضرت دی در صراط است چنانکه گفت ابراهیم الذی اطلع
 الی یغفر لی خطیئة یوم الدین و حبیب مغفرت او در حدیثین قال الله تعالی الیغفر لک الله القدر من ذنبک و

تا آخر عمر عیسی و خلیل گفت و لا شرفی یوم بیرون گفته شد حبیب یوم لایحزنی الله البنی گفت بنده مسکین
 روزی در آن فرموده اندین استوا و خلیل گفت ای ذابیب الی ربی سیدین و حبیب گفته شد بوی و حبیب
 ضالا اندری و خلیل گفت و اجل لی سان صدق فی الآخرين و گفت حبیب را و نفا لک و کرک بر خلیل گفت
 و اجل من در روز قیامت و گفته شد حبیب را و اعطینا کذا لک و خلیل گفت و حبیب و حبیب ان تعبد الا همام
 و حبیب گفته شد و انا انما بید الله لید حبیب عکرم الرحب الی البیت و ابطه کم تفسیر او چون در خیل کر محل خلعت
 است و حبیب که محل بخت این زرق باشد و خلعت و محبت نیز زن و نفسی خواهر بود و صلی الله علیه و آله و سلم
 علی حبیب و خلیل و علی جمیع الانبیاء و المرسلین دل کل رسا کر اصحابین و از آنجا که است که کار از اقله که آنحضرت
 شسته گذاروی تو اب ان برابردی بایستاده که از این بخلاف دیگر که فرمود من صلی الله علیه و آله و سلم
 ابو القاسم اگر چه ظاهر این حدیث عام است اما آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مخصوص است از این حدیث و مسلم
 از عبد الله بن عمر بن الصاعی آمده که گفت و نم که در رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دیدم که شسته نماز
 میگذازد و گفتیم یا رسول الله شسته ام که تو فرموده صلوة الرجل قامة علی نصف الصلوة فانما حالاً تو نماز
 شسته میگذازدی زود آری من گفته ام و لیکن است که حدیثکم و از آنجا که است که اینجا که از برابری میاید از
 تقاضای خود نیز میاید و در تارکی چنان میدید که در در و شنائی و کلام درین باب اول در ذکر بعضی شریفیه آمده است
 و از آنجا که است که هر چه در دنیا است از زبان آدم تا ادا ان نفخه اولی که نکشف ساخته تا بعد از احوال
 اول تا آخر معلوم گردید از آن خود را نیز از بعضی از ان احوال خبر و او از بعضی صلوات الله علیه شسته شده است که
 بعضی از عرفا کتابی نوشته و اثبات کرده که آنحضرت را تمامه عالم الهی معلوم ساخته بودند و این سخن بظاهر مخالفت
 بسیاری از ادوات تا فاکل آن چه نه کرده باشد و الله اعلم و صلی فضائل و خصائص است
 مرحوم محمد بن یحیی ثمار است و این نیز راجع بفضائل آنحضرت است که اینچنین است و اینچنین با بیان دارد و چنانکه
 فضائل آنحضرت را فاضل فضائل است که این چنین پیغمبری دارند و متبع و مقتدی با اینچنین ذات کامل و صفات
 انبیا که چون پیکار و پیر و کار و خالی و تقدس و ابراز و اظهار کرد و غیر شریف نبوی را صلی الله علیه و آله و سلم
 نظیر و آله و سلم در عالم عیان و غایت احکام و اتفاق ظاهر شدن غایت ربانیه با مناسبتی و ای اگر چه درین
 دانش همه است او نیز لیکن بجهت خصوصیتی و غایتی که ایشان را است و این در ایشان ظهور کرده و در سبب دیگر
 که در روز قیامت خیر امته آخرت الناس و این خطاب بمراسله با و اکل این است که اصحاب رسول الله

صلی الله علیه و آله وسلم اند ما بقیاد و تقریر آن درگاه اند و درین صفات که فرمود ما درین با الحروف و نشود
عن الفکر در حقیقت سبب شرفیت اند اما تکامل و سابق اند و بفضل صحبت رسول صلی الله علیه و آله وسلم و شایسته
جهان اترای اند و انقباض و استقامت افقار و آفتاب و دیو بواسطه تفسیر آن اند و ازینجا معلوم شد که اول این است
افضل است از ما بعد خود تیری هم از شایع دین باب انشاء است که فرمود خیر لقرون قرنی الذین نانیهم ثم الذین یلونیهم
ثم الذین یلونیهم مشهور این سه مرتبه است صحابه و تابعین و شیخ تابعین و ازینک حدیث صحیح البخاری مرتبه چهارم نیز معلوم
میشود که ایشان را اتباع شیخ خوانند ثم نقضوا الکذب میفرماید بعد از آن فاش میشود در منبع یعنی آن خطبه در بعد دین
صحن نقوی و تقنین که در او اشی بود مانند و طائفه از صحابه اند که خطبه بدیدار مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم شرفمند
و ایمان آوردند و وقتیکه بکار و بار خود مشغول نمیدادند با امتداد صحبت و طاعت خدمت استقامت داشتند خود نمیدادند آنرا که
تبعیض صحابه رضوان الله علیه بر جمیع مطلق ناسی اند بگویند ایشان را نیز که کمالی حاصل است که موجب فضیلت است ازین
مجموع معلوم نمیشود که مقصود این طائفه چیست اگر میگویند که سیرت رویت و شایسته آن حضرت تمام کلمات حاصل
میشود که متاخران و ازین برین محلی توقف است و سزاوارم عدم نقض و تفاوت بیان صحابه است و خلافت و صحبت با
مخبرانند که همان رویت و شایسته آن حضرت فضیلت است که تمام داخل است از تمام فضائل که آنرا هیچ نفسیست برابر
نمیکند بآن را با جمیع صحابه از حیثیت صحبت شریف اگر چه بدت آن قلیل بود و افضل ازین درای خود و جماعه از احادیث
اطلاق اسم صحبت هم مخصوص بیدانیه یا اعلی و این خلافت مذرب محمد بن است که در صحبت بر ویت و ملاقات
اگر چه یکبار است گفتا گفته و سابقا نیز خبری ازین باب مذکور شده است و شایسته بعد از این نیز تقریب افند و فضائل
و صفات اهل این است علی الاطلاق بیشمار است و اخبار و آثار بسیار در آن وارد و تمام داخل فضائل ایشان است که
است محمد بن اند و چنانکه وی صلی الله علیه و آله وسلم خاتم النبیین و جامع فضائل کلمات تمام اند و بسیار است سلام الله
علیه و جمیع و کلام اخلاق و معاد صفات بوی تمام شد ایشان خاتم الامم اند و مخصوص اند کمال مین و نام تمام
نعت چنانکه مشهور قول البرم اکملت لکم دینکم و انعمت علیکم یعنی است و صفات ایشان در تیر بیان مذکور است چنانکه
ذکر شریف پیروان صلی الله علیه و آله وسلم و مذکور آن در باب چهارم در ذکر آن حضرت و کتب سابقه مذکور است و ازین
عباس رضی الله عنهما که فرمود صلی الله علیه و آله وسلم گفت مری علیة السلام بار بار یا ایها السکسست و ارم گرامی تر
نزد تو از است من که سایه کردی بر ایشان ایجام فرمود و فرستادی برای ایشان من رسولی پس فرمود خدا گشتی با
موسس اندیشه تر که نقض است محمد علیه السلام بر سر اتمام هر چه فضل نیست بر جمیع خاندان گفت مری علیة السلام بار بار از آن فرمود چنان

نمی بینی تو ایشان را و یکی بشنوا نم که کلام ایشان را بشنوی و اگر ایشان را باری تعالی پس جواب داد و فرمود هر چه بگوید
 لبیک اللهم لبیک و حال آنکه ایشان در اصطلاح ابواب احاطات بودند پس فرمودی سبحان صلواتی علیکم و رحمتی
 منبغت عظیمه و عفو سبقت خدایی استجاب کردیم برای شما پیش از آنکه دعا کنید و هر که در یاد برادر و رحمتی
 که گواهی میدهد بر هر که لا اله الا الله محمد رسول الله می آید و هر چه از ایشان در فرموده آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 پس خواست خدا تعالی که منت نهد بر من باین نعمت فرمودی سبحان و آنکه بجا نیاید بطول از نادانان بودی قهای
 محمد یعنی در وقت آنحضرت و وقتی که ندا کردیم یعنی امت قرآن بشنوا نم موسی را کلام ایشان را وایت کر این حدیث را
 خوانده و زیاده کرده این را اگر پس گفت موسی یا رب چه عجب بگوست اما از است محمد پروردگار را بشنوا نم از این
 دیگر را بگویم در حدیث از انس آورده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و می فرستاد خدا تعالی بر سستی پیغمبر
 نبی اسرائیل که هر کسی که در یاد برادر رحمتی که ندا کردیم است با محمد در آرم او را و آنکه در حدیث گفت موسی علیه السلام است
 احمد فرمود خدا تعالی احمد کسی است که پیدا کرده ام پیدا می شود اگر کسی تر بر من از وی نوشته ام نام وی با نام خود
 بر عرض پیش از آنکه پیدا کنم آسمان و زمین را و جنت حرام است بر نامه خلق من تا که برود و او را این حدیث
 معلوم میشود که است او پیش از آنکه پیدا شود دیگر در حدیث است که بنده و پیغمبر چون در نماز است غلبه بر خود را بد
 که اگر در آن خلق غیر اینها باشد اگر چه گفته است هیچ خلق اما نگوید است فاما از این بنیاد باشد یا بر این باشد ایشان را نشاندگان را که
 دلی بر تنه نبی رسد فرمود موسی چه کند از حدیث و حسبیت صفات ایشان پس ذکر کرد صفات ایشان از این حدیث بودی و دیگر
 دان مرا خداوندی آن است فرمود خدا تعالی نبی است از جنس ایشان خواهد بود پس گفت موسی پس بگو آن را خداوند است آن نبی
 دارد و همین بنده آمده گفت و می فرستاد خدا تعالی بسوی شما پیغمبر علیه السلام که من میفرستم نبی ای را که بگوید ای موسی
 گوشهای که را و چشمهای که را و دلهای پوشیده در پرده را مولد شرف دی که شرفه و مهابرتی در پی طبع و کمال است
 و ذکر کرده صفات آنحضرت از آنچه در باب چهارم گذشت تا آنکه گفت و دیگر دائم است او را برترین است که برین آورد
 شده است برای مردم او گفته به معروف و نهی گفته اند و گفته اند و گفته اند و گفته اند و گفته اند و گفته اند و گفته اند
 گفته اند پیغمبری که آورده اند پیغمبر از من گرفته باشند و حساب یعنی برای مفاصل و اوقات و اوقات و اوقات و اوقات و اوقات و اوقات
 و وجه دارد و اح که افاض و در نه زمین الهام میکنم ایشان را تسبیح و تکیه و توحید و بر جالس و مفاصل و در کلمات
 و کلمات و در خود حضرت ایشان و صفوف ایشان در مساجد مانند صفوف ملائکه است که در عرض ایشان و در میان ایشان
 ای را و در میان آن که کشم من ایشان از ایشان که در میان ایشان اند نماز میکنند بر این استاده و آنکه

و ساجد و بیرون می آیند از دنیا خود و اموال خود بطلب رضای من و قال میکنند در راه من خرم میکنم کتاب
ایشان کتاب هدایت و شریعت ایشان شریعتیست که او بدین ایشان دین بار او کسیکه در باب ایمان را و ایمان نیارد
کتاب ایشان و در دنیا بدین و شریعت ایشان نیست و می ازین و بیزارم من از وی و دیگر دایم ایشان را
فصل اتم دانت و سکه شهادت و اندر مردم چون در غضب در آیند تملیل میکنند و چون نزاع کنند تسبیح میکنند و
پاک میکنند و بسیار اندام بارای چند ناز از تالف ساق و تملیل میکنند بر لبها و بلند یاد قرانی میکنند بختن
خون و خیلای ایشان در سینه ای ایشان است و ابا بنزد و شب شیر اندر روز خوشا کسی که ایشان است
و بر کیش ایشان است و راه روش ایشان است این فضل نیست میدهم هر که میخواهم و من خداوند فضل عظیم
ام نداده و این فضل این است که در کتب سابقه پس است را بار دیگر برین صفات باشد که طاعت
خیر است ایشان است و شک نیست که اتم و کامل درین صفات او ای ایشان آنکه صحابه اند و من بپیمم رضی
الله عنهم همین و از صفات این است که در اندین غنائم و محال بود کسی استی را پیش از ایشان
و اگر در اندین تمام زمین مسجد و اگر در اندین خاک پاک کنند و چنانکه در صفات آنحضرت گذشت یعنی است نیز با
شریکه اند و صفات و احکام و بیضی گفته اند که و من نیز از صفات ایشان است نسبت با هم سابقه اگر چه پیش از
بود و استدلال کرده اند برین حدیث ان منی یوم القیامة غنائم من انما را وضو بود لیکن آنکه این
چهار وضو مخصوص باشد با ایشان در فتح ابوری و قصه ساره با آن چهار که گرفت او را گفته است که چون خواست
آن کافر که نزدیک شود و ساره ساره برخواست و در نوکر و دوازده بگذاشت و در دو قطعه حیرت را پس نیز آمده که و نوکر
نار گذارد و کلام کرد و اعلام پس ظاهر آنست که این مخصوص است با این است و غرض و تحجیل است نه اصلی وضو
و در روایت مسلم را از ابوهریره آمده که فرمود آنحضرت که این میامی است که نسبت به غیر شما را و از ظاهر حدیث
احمد که در شکایات در کتاب بطلار آورده نیز اینچنین مفهوم میگردد و مجموع اصطوات خمس نیز از صفات این است است
و در اتم سابق چهار نماز بود و غشاء و اول کسی که نماز عشا گذارد پیغمبر با و صلی الله علیه و آله و سلم و در حدیث
آورده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده تا خیر کنید نماز عشا را نه بر آنکه شما تقصیل داده شده اید باین
نماز بر آنکه نماز کرده است آنرا هیچ استی پیش از شما و از آن واقعت نیز از صفات این است است و سلم
تبر بر وجه اتم نازل نشده است پس ازین است که بر سلیمان علیه السلام پس پس بسم الله از صفات این است
نسبت با تمامی دیگر و این نیز از صفات این است و آنست که در حدیث عائشه رضی الله عنها آمده است

که فرمود آنحضرت که هر چه در نیت بر ما بر چیزی چنانکه سه مرتبه در نیت است که بدایت سوره را از خدا استعالی گوشتن
ما ضعیف امام امین و در روایتی آمده چنانکه سه مرتبه بر ما بر سلام و ائمه این از خصائص این است که هر کس در نماز است
از علی رضی الله عنه ترغیب و ترغیب نمازی که رکوع کردیم مادر وی نماز هر کسی گفتیم یا رسول الله نیست این رکوع
که هرگز نیگوید زنی زود رسو نزد علی الله علیه و آله و سلم باین امر کرده شدیم و نماز بخیریت معلوم میگردد که در او اکل
در دین ما هم رکوع نبود چنانکه در نماز یهود و نصاری نبود پس از آن آمده شد و در وقت استعالی از قیام بر رکوع و از رکوع
بسیج و تدریج در آن افضل است در صورت حضور و در غیبت و لیکن در اینجا اشکال آید که در قول حضرت
یا مریم اقمی لک ربک و اسجدی لک ربک مع الرکعتین دلالت دارد بر وجود رکوع در نماز سالفه و میگویند که مراد بقضوت
ادامت ملاقات است از جهت قول حق سبحانه این هو قانت آثار اللیل ساجدا و قانت یعنی طاعت و قیام
و خشوع می آید و مراد بسجود نماز است از جهت قول دی سبحانه و او بار السجود بر رکوع خشوع و عبادت و تقدیم سجود
بر رکوع نوعی از قرب است بر معنی والا ظاهر آنست که رکوع مقدم بود و این بر تقدیری که ثابت شود بنص حدیث
عدم رکوع در نماز ام سابقه و علم را استدلال کرده اند بخبر علی رضی الله عنه بر آن و تمام نیست این استدلال
فانهم مکرر آنکه نظر واقع گویند که رکوع نیست در نماز آن قوم و الله اعلم و از خصائص این است که در وقت نشستن
در نماز و قیام نماز صفوف ملائکه است در نذر و منزلت و قرب و نگاه و از بعضی احادیث معلوم میشود که تشبیه در
انعام صف اول است که از تمام کرده صف دیگر نهند و میگویند که این کتابت باشد از وجود جماعت در نماز اگر گویند
که جماعت تیر از خصائص این امت است و الله اعلم و از جمله خصائص نحمدت سلام است چنانکه در حدیث عائشه رضی الله
عنها گذشت پوشیده نماز که ظاهر از حدیث عائشه سلام در آخر نماز است و ظاهر از عبارت تخرجه سلام آنست که
در وقت ملاقات سلام بیکدیگر میگویند مگر آنکه گویند که هر دو یکی است و سلام نیز از آنست که بر ملائکه قوم میگویند
فقد بر ما از خصائص این امت است چنانکه در حدیث آمده است که یا ایهم الله فی حق الله علیه
الله انما الله له و الناس قیة فیما بینهم و الله اعلم و از آنجا که در حدیث آمده است که در
جای خود کرده شده است و از خدا صلوات این است است و اشعار میبرد که هر چه در نماز خدا استعالی بطلند یا نهند و در اینجا
اقوال است تفسیر بچهل قول و در شرح منقر السجود است آنرا یا تطبیق در آن تفکر ده ایم و صحیح ترین آن دو قولی است
اول آنکه آن ساعت بعد از خروج امام است و خطبه جمعه تا فراغ از نماز و قول دیگر در آخر سوره از تخرجه و نماز
نیز بر رضی الله عنها بر بنیانبست میگویند که وی رضی الله عنها خادمی را بری گذاشت که خبر بزدانان و الله اعلم

و از آنجا که در اول شبی که میباشند از رمضان نظر میکنند حق سبحان و تعالی ایشان نظر عایت و بهر که نظر کنند
خدا بسوی وی نظر عایت ندانند و او را بدو از نیت میدهند و وی اگر اندک بهشت را در وی و دیگر داند بسوی
همین روزه دارد و خوشبو تر از خود از بسوی مشک و استغفار میکنند در ایشان را ملائکه هر شب هنگامیکه
افطار میکنند چون آخر شب از رمضان میباشند میفرمود ایشان را همه داده شده است این است و در شهر رمضان
شیخ خصلت کرده داده نشده است هیچ است پیغمبری را داده است که استغفار میکنند بر ایشان هنگامیکه افطار
میکند و در نیت و زمان کرده میشوند و در شیطا طین و از آنجا استجاب سحر و تعبیل و غلو و باحتیاجی در شرب و جماع و در
شب نافر و زام بود که بپیش از باده اندر بعد خواب و همچنین در مدد اسلام بر ما نیز پس از آن منسوخ گشت و
از آنجا شب قدر است چنانکه گفته است قوی در شرح حدیث و در روایت آمده است که در شبی اسرائیل مروری بود
که نمراده در راه خدا جنگ کرده و سلاح از یک کشید صحابه گفتند که ای پادشاه است کی را از ما که انجمنین توان کرد
پس نازل شد سوره قدر که شب قدر نیز از هزار راه است و قیام درین یک شب حاصل است از جاد و در راه خدا هزار راه
و مانی کلام در تنظیم و در محلی خود باید اختلاف کرده اند که میام رمضان از خصائص این است است یا برام سال بقدر
نموده اند که هر یک علیکم الصیام کما كتب علی القدرین من قبلکم که مراد بدان صیام رمضان است ظاهر در آن
است که برام باقیه نیز کتب بود و این ابی حاتم از این مرفوع آورده که صیام رمضان مکتوب بود بر ابراهیم سابقه
چنانکه در راه راست اندیشید مردی جهول است تا که گویم مراد سلطان صیام است نه قدر و وقت آن پس نشاید واقع
بر مطلق صیام است و قولی همور چنین است از خصائص این است استرجاع ایشان است نزد مصیبت که مستوجب
و مستوجب صلوات و رحمت است از هر دو کار عانی و صیبت ابتدا است را ایشان از رسیدن میرا کرده گفت تحقیق
داده شده است این است راز و مصیبت چیزی که داده نشده است انبیا را مانند آن و آن قول امام زکریا علیه السلام
نزد مصیبت و اگر داده میشد انبیا را داده میشد یعقوب علیه السلام و نبی گفت یا اسفی علی یوسف گفت بنده مسکین
نبه اندک علی طریق الحق و یقین این قول موجب و موجب تر جمیع است است بر انبیا و تحقیق فرموده یعقوب علیه السلام
تقریر جمیع داشته المستعان و این در معنی استرجاع است و قول ادب اسفی علی یوسف منافی آن نیست و اگر گویند
داده شد این است استرجاع چیزی که داده نشده اند اندامی دیگر بهتر است و ظاهر آنست که تخصیص است
نسبت با هم باشد نسبت با انبیا صلوات الله علیه و همین دوازده است که خدا سعی بر داشته اند این
امر را علال که بود بر ابرام سابق مراد خفیف در شرح تعلیقات سابق است که بعد بر ایشان مثل نصیب و خاص

در تن که خطا قطع انحصار خالصه قطع موضع نجاست و قتل نفس و توبه و عید و مردان دینی اسرائیل که بیکر گناه در
شباب و نوجوانی یافت و تشایع بر در خانه خود که گناه را بیان کند این است که بر آری بر و چشم خود را پس می بردارد
و آن بخت که آسمان گردانید که بر درگاه تعالی است بر ایشان از آنچه شکر و ایند بر عباد ایشان دیگر داند بر ایشان
درین از هیچ چنانکه اگر ایستاده نتوان گذارد کسی ناز داشت بگذارد و بیا که گردانید انظار و قصر و قصر و کشاد بر
ایشان در توبه را و شروع گردانید بر ایشان را کفارات در حقوق الله وارش و بیت در حقوق اعباد و حوری است
از این عباس بر نفس الله خدا که گفت هیچ آنچه بود بر بنی اسرائیل از شداد و کلاه که خدا حق تعالی ازین است از آنچه
است که خدا تعالی از حق کرده است از ایشان مواخذة خطا و نسیان را آنچه گواه کرده شود بران و حدیث نفس
که آنرا خاطر و وسوسه خوانند بمحقق بودند بر بنی اسرائیل چون نسیان میکردند چیزی را از آنچه از آنجا کرده شد نسیان یا
خطا کردند متعجب میشدند بر ایشان از توبه و حرام گردانیده میشد بر ایشان چیست از خطایم و شرب بر ایشان از
گناه و تحقیق فرموده است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که این الله تعالی از رفع من استی و الخطا و النسیان
را ما سکر بودا علیه راه احمد و ابن جان و الحاکم و ابن مایه و فرق میان خطا و نسیان آنست که نسیان مطلق
غیر اتموش شده است چنانکه روزی و از روزی را فراموش کرده بخورد و در خطایه دارد و لیکن خطا کرد چنانکه
روزه یا دمار و مضطر که در کباب بکن در رفت و اگر از بنز که برابر کاری داشتن چنانکه ظالمی زور کرد و گفت
سکرم کن بیکر که در اگر گئی گئی یکیشم از اینجا اگر نظم بفر کرد و دل بر فراخ دوست زبان ندارد و بران مواخذة نیست
و اما در حدیث نفس بدانکه در دنیا چند چیز است یکی آنکه چیزی بیکایک بی اختیار و دل افتاد و این را ما بجهت خوانند
در دنیا اصطلاح مواخذة نیست هر که باشد و بعد از آنکه در دل افتاد و جملان کرد و در دید و دل از آنرا خطا خوانند
بعد از آن هم آنست که خواست بکنند که در دین حروف است ازین است بلکه اگر نکرد یک حسنه می نویسند بعد
از آن عزم است که بکند و لیکن از جارج مانفی پیدا گشت که نمی تواند کرد اگر مانفی باشد از آنکه بکند
مواخذة است نه از این نوع و لیکن در دین و دنیا مواخذة است از آنکه بکند و لیکن از جارج مانفی پیدا گشت که نمی تواند کرد اگر مانفی باشد از آنکه بکند
پس از آن عزم از آن نیست و در دنیا مواخذة است از آنکه بکند و لیکن از جارج مانفی پیدا گشت که نمی تواند کرد اگر مانفی باشد از آنکه بکند
بر این مواخذة نفس که از این مواخذة است که شریعت و دنیا مواخذة است از آنکه بکند و لیکن از جارج مانفی پیدا گشت که نمی تواند کرد اگر مانفی باشد از آنکه بکند
که حاج نیست و بیان در این مواخذة است که شریعت و دنیا مواخذة است از آنکه بکند و لیکن از جارج مانفی پیدا گشت که نمی تواند کرد اگر مانفی باشد از آنکه بکند
و اما در تعالی ما بجهت دین و شریعت از آن مواخذة است که شریعت و دنیا مواخذة است از آنکه بکند و لیکن از جارج مانفی پیدا گشت که نمی تواند کرد اگر مانفی باشد از آنکه بکند

گرفتند از آن فضیلتها و نسبت پیش ایشان تیره و نفوذ میان نوریت و تجلی و بیان آنچه لاحق گردانیدند از اخبار
 و این است فاضله شریفه نادان الله فضل و شرفه را گرفتند احادیث را از ثقات که معروف و مشهور بودند در
 زمان خود بعد از رحلت و ایشان از دیگران تا منتهی آنحضرت نبوت و محبت و تقییس کردند تا شناختند
 آنحضرت را و ضبط و ترتیب کردند باین آنکه الطول بود مصداق و ما است وی با شیخ خود از کسیکه فهمیده بود
 از شریف احادیث را بطریق متعده و ضبط کرد در حروف و کلمات آنرا از غلط خطا و زلل و خلل و تمذیب و
 شقی نمودند و صاحب صحاح که عمده ایشان بخاری و مسلم اند که نیرین آسمان جلالت و عدالت اند و جز این
 الله عن المسلمین غیر از این فضل خاص خدا است عز وجل برین است لشکر الله علی بنده الفخری سائر لغیر و سائر
 المریدین فضل و کرمه ابو حاتم مداری گفته که نبوده هیچ استی از امام سالفه از هنگام سیدانش آدم علیه السلام
 و اما که گفتا پسند تا رسول خود را اگر و این است حرم و معرفت تواریخ و انساب هم از خصال این است
 میگویند که عادت ترین صحابه با هم انساب ابو بکر صدیق بود رضی الله عنه و آورده اند که بعد از آن بن عباس رضی الله عنه
 و آنها که در حرف علم و اشعار و تاریخ و انساب و امام عوب بود از امیر المؤمنین ع و اینها بر منی الله عنه آورده اند
 که وصیت میکرد و بالترجم و حفظ و او این شوق و رغبت عوب از برای معرفت وجه تفسیر قرآن و احادیث رضی الله عنه
 غنم و از هم خبر و از جمله خالص آنست که این است مخصوص و موقوف شد بر تصنیف کتب ایشان در تفسیر
 و حدیث و سیرت و الا احوال طائفة منهم ظاهرین و الا الحق متی باقی امر الله و هو ما برین فی سبیل الله و مسکین
 بسنده رسول الله اند و در قرن اول و بعد از قرن ثانی قاعده تصنیف در بیان نیامده بود اگر چه کتب علم
 جمع احادیث نبرد و تصنیف و ترتیب موجود بود اما این مناج نبوت و تفصیل مذهب و اصلاح و تدوین علوم و
 تعیین موضوع و مسائل سلوک نبود بعد از آن چندان شد که از حد و حصر خارج آمد که خبر طایفه انصار
 که و بار که الله فهمید و کثرت بود هم از خصال حق است عمر و جهاد و خطاب و او تا دو نیمه ابدال است و ایشان در حدیث
 مرفوع از انس رضی الله عنه آورده که ابدال چهل مرد و زن اند چون میر و کی از آن مردان و زنان پیدا آمدند آنها را
 در بهر دو عالم مردی و زنی دیگر را روایت کرده است این را علاوه بر کلمات الاولیاء و روایت کرده است بطرفی
 در اوسط باین نقطه که خالی نمی باشد ازین از چهل مرد و زن غلب علی الرحمن علیه الصلوة و السلام که با ایشان
 تأیید است زمین و سبک است ایشان آب و ماه میشدند مردم نمی میر و هیچ یکی از ایشان که آنکه بدل میکردند الله
 تعالی بجای وی دیگر را و تسبیح ابدال هم از نعمت است و بعضی شایع عظام گفته که بحیث آن تبدیل کرده اند و بعضی

و عن امی و از آنجمله آنست که خوانده میشود ایشان را غر مجمل آنست که در روی اسب باشد و
 مجمل یا فعی که در توأم اسب بی باشد و غایت آن مجمل استیجاب غفرین و باقی است شش سن و دست پا و شستن
 مقدم بر وضو و غرض شستن روی و از آنجمله آنست که ایشان در وقت بر کفای عالی باشند و در دست چار آرد که
 آنحضرت فرمود علی الله علیه و آله و سلم بی با ششمین دست من بر جای بلند شرف بر خلاف نیست هیچ یکی مردم
 مگر آنکه دوست میدارند که از با باشد و نیست هیچ پیغمبری که کند بر گرد او راست او مگر آنکه او ای میبندیم که وی را باند
 رسالت پروردگار دارد و در دست دیگر آرد که فرمود پس هیا ششمین دست من بر جای آنرا آنجمله آنست که ایشان از اعلاست
 و نشان میباشند در روی آنرا شریعت محمد و قال الله تعالی یا هیا ششمین من آنرا اسب و اما این علامت در میان آنحضرت
 دو قول است یکی آنکه این سیاه در دنیا است و مراد بدان سمت حسن است و سیاهی اسلام و شوع و بعضی گفته اند حضرت
 در روز آنرا سید اری پس گمان میری که ایشان بپارند و نیستند یا رسول الله که این سیاه در آخرت خواهد بود که می
 سجود از ایشان روشن خواهد بود که شناخته میشود بدان که ایشان صاحب روحند و دنیا از شهر من خسته خواهد شد
 مواضع سجود از روی ایشان مثل ماه شب چهارم در عظام و اسالی گفته که در آمد درین آیت هر که محافظت
 میکند بر نماز پنجگانه و از آنجمله آنست که داده میشود و کتبهای ایشان در دست راست ایشان راه و از آنجمله آنست
 فی الموضع و توبی و اعوام میشود که دادن کتاب بدست راست از خصائص این است که میباید در شکاف
 نیز حدیث احمد بن ابی الدرداری را که در فرمود آنحضرت علی الله علیه و آله و سلم که من در ششمین دست خود را در دنیا
 با آنکه غر مجمل اند و با آنکه کتبهای ایشان در دستهای راست ایشان است و می شناسم با آنکه می میکنند و در دست
 ایشان پیش ایشان شیخ ابن جریر در شرح بیان میکند که ظاهر آنحضرت آنست که دادن کتاب در دست راست از آنجمله
 است و هر که است علی الله علیه و آله و سلم و آنچه دلالت میکند بر آن آیات و تفسیر حدیث عموم است مگر آنکه محلی کرده
 شود بر آنکه داده شود پیش از دیگران یا بر صفی که نیست و غیر ایشان را اما سعی در دست اند که از خصائص این است که
 یافته نمی شود چیزی که معارض آن باشد مانند و از آنجمله آنست که در ایشان سعی میکنند پیش ایشان و از آنجمله آنست
 چنانکه منقون کتاب پیدا است از هر امر با شاد و صبح و از خصائص این است که ایشان از است چیز است که سعی
 کردند ایشان بدست خود آنچه سعی کرده شود روی ایشان در هر کسانی را که پیش از ایشان بودند و هر کسی که
 سعی میکرد و در ذات خود این چنین گفته است مگر من در آنرا اشکالی می آید فیقول سبحان الله ان لیس الدلت ابدا
 چنانکه دلالت دارد بر آنکه آنصافی الفصح نیست جز از آنچه خود سعی کرده و هر که جواب بگوید از این اشکال بقدر ویر

تاریخات خود که باشد ثواب آن برای میت نیز سزیرا که است کردن این پیش از حصول توفیق عبادت
بدن است پس راقع نشود از غیر دیگر اگر قرائت کرد بعد از آن که در این دنیا حاصل شده است و از آنجا برای
میت و این دعاست بحصول آن اجر و رحمت را نفی میکند و گفته اند که موضع قرآن موضع برکت و نزول رحمت است
میت در حکم حیات حاضر است پس امید داشته شود برای نزول رحمت و حصول برکت و توفیق که بفرستد ثواب قاری
مراد او ذکر کرده است صاحب صدره که اگر بیرون آورد چشمه را با یک نگاه را یا نشاند زلفت را یا رفت کرد مصحف
را در حال حیات خود یا کرد و اینها را غیر از بعد از موت او میرسد ثواب آن میت چنانکه یاد شده است و در خبر معروف
نیست مگر وقت مصحف بلکه محلی است بآن هر وقت و این قیاس تقاضا میکند از نصیبت از میت زیرا که آن
توفیق است از صریح و لیکن در تندیبه گفته است که جایز نیست تفصیل از غیر غیر امر او چنانکه از میت مگر آنکه دست
کرده باشد برای تحقیق روایت کرده شده است از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که تفصیل یک روز پیش از وفات
وی صلی الله علیه و آله و سلم و از ابی العباس محمد بن اسحاق سرخ آمده که گفته تفصیل کردم آن آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم و تفصیل را با امیر و ثواب بسوی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس نیست اسم و روی چیزی و
اخری و انکار کرده اند از اجماعی و گفته اند که کرده اند از اصحاب و بعضی از فقهای متأخرین مستحب داشته اند از
بعضی به وقت می دانند از گفته اند که آنحضرت غنی است از آن زیرا که آنحضرت را نبوت است حکم من پس چنانچه
آنحضرت را اجر بر هر عمل خیر که در دلت و بی آنکه نقصان شود از اجر اعمال خیری امام رفته الله علیه گفته که هیچ
چیزی نیست که عمل میکند آنرا یکی از امت مگر آنکه نبی صلی الله علیه و آله و سلم عمل است و آن در تحقیق نعمت
گفته هیچ حسنت مسلمین و اعمال صالحه ایشان در محال نیست پیغمبر است صلی الله علیه و آله و سلم زیاد بر آنچه در عاق
راست اجر یا مضاعفه که نیکو اند از آنکه خدا تعالی زیر اگر مژدی و عامل ناز و قیامت حاصل میشود و در اجر
و تنجید می شود و شیخ و مسلم او را مثل آن اجر و در شیخ شیخ او را و مثل رشیخ نبات را چهار و در رابع را هشت و
و چنین میرود و در هر مرتبه بعد از آنکه حاصل تا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و این وجه معلوم میگردد و تفصیل سلف
بر یافت پس چون عرض کرده میشود و نسبت ده بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم باشد هر آن حضرت را
که از او نیست و چهار و پنج است بعد از او و هم میباشد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و در هر مرتبه از او
هشت و پنجین چنانکه باره و چهار و شصت میگردد و حامل وی اینها را قائلانند و بی اینها باشد و بیشتر
اشکال طای قاری هر آن حضرت را صلی الله علیه و آله و سلم بر ذرات شرف یا کم کمال آنحضرت در سائر انواع شرف

پس گرفتاری ملاحظه کرد که قبول فرات او متضمن است بر معلوم ادراشلی و چه چنین نماند که می باشد علم اول و کثرت
است شل هیچ آن اجور چنانکه تفریر کرده شد و ازین قبیل است آنچه مشرعت نزودیت کعبه مطهره که میگویند اللهم
نزدک البیت تشریفاً و تعظیماً ذکر کرده است بعد و بواسطه این دیدار بجا معلوم شد که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
اشارت کرده است بقول خود من من منته حسنة فله شل ایمن عمل بعد از ترغیب و تخریب است بر تسبیح
سنت حسنة بفعل و کمال خود را ثبات اجور غیر متناهی در او را صلی الله علیه و آله و سلم و از خصائص این است
که ایشان میدارند ریشته را پیش از ساراکم بر دایت کرده است طبری در او سطر از حدیث ثمرین بجا بر روعا
که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم حرام کرده شده است بهشت برانیها را در ایم من و حرام کرده شده است بر
اتم ماورای امت من و اگر بخواند آنکه در من آید بهشت را از ایشان بخواهد چه اگر کسی بجاست و او را غنیان و فزونی بیفتد
و طریقی است که فرمود آنحضرت و عده که در برابر درگاه کار خدای من که در او در بهشت از امت من بخواهد و بهر کس را
بجای من سوال کردم از پروردگار خدای خریدار پس داد و با سیرگی ازین صفات در برابر خداوند بجا داده است
پروردگار خدای نفس این است را آنچه داده است اتم و دیگر را چنانکه داد و است پیغمبر ایشان را آنچه داده است
پیغمبران دیگر را شرف ما و ما الله داعیاً بلا عترة و اکرم الال من الاثم و سلم الله علی خیر خلقه محمد و آله
و اصحابه و امتهم اجمعین و صلی و از انحصار خصائص و اشرف فضائل و کمالات و ابرم معجزات و کمالات
تشریف و تقصیص آئی جل و علامه آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم بفضیلت اسرار و معراج است که هیچکس
از انبیاء و رسل را باین مشرف و مکرّم نگردانید و بجای که او را رسانید و آنچه او را رسانید و هیچکس را از رسانید و شنود جهان
الذی امری بهیچره لعلامن المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله لشریه من آبائنا اسرا که بردن آنحضرت
است از آنکه بسبب اقصی ثابت است بکتاب الله و شکر آن کافر است و از آنجا با سمان بدون که معراج نام است ثابت
است با حدیث مشهوره که شکر آن متبدع و فاسق و فحش و دل است و ثبوت و دیگر از جزئیات عجایب و غرائب احوال
باجبار که شکر آن جاہل و مجرم است صحیح آنست که وجود اسرار معراج همه در بیداری و بید بود و جمیع علما از اصحاب
و تابعین و امتیاع دین بعد از من از دشمنان و قتلین برین اند و تنوار است بدان احادیث صحیح و اخبار مصری
و بعضی بر آنند که روح بود در تمام و هیچ بر آنند که قفسه تشدد بود و در کفوت و لقیطه و در اوقات و دیگر در تمام
بروج بعضی در که بود و بعضی در عینه با وجود آن اتفاق دارند هر که روی ایبار حی است که رده نیست
شبهه را در آن و بهر است دل ایشان در آن پوشیده است چشم ایشان چنانکه پوشیده دیگر در چشم و وقت

صلی الله علیه و آله و سلم

حضور در اقصای عالم و چندی از محسوسات و فاضلی البکر بن العزلی گفته که وقوع آن در نوم بر ای نوبه
 نیز بود چنانکه در بار نبوت رویای صادقه بدین واسطه و آسان شود بر وی برداشت نقل وحی که امری عظیم است
 و ضعیف و عاجز است از روی توای بشری همچنین معراج نخست در تمام واقع شده تا فوت و استعداد و وصول
 آن در نقطه حاصل گرد و بلکه بعضی ازین قائلان باین قول گفته اند که وقوع آن در تمام پیش از بعثت بود و اندک
 اعلم بعضی از علمای گفته اند که آنحضرت را اسرار آت و معراج بسیار بود و بعضی سی و چهار گفته و یکی از آن پنجشنبه بود و در
 نقطه واتی بر معراج و تمام با خدا علم و قوی گویند که اسرار از مسجد حرام تا مسجد اقصی بجسد در نقطه بود و معراج
 از آنجا تا سموات بروح منکاشد و اجتماع می آید بیکریمه مذکور که در وی مسجد اقصی را از غایت اسرار گردانید و اگر اسرار
 بجسد زیارت بر مسجد اقصی بودی ذکر میکرد آنرا که ابلغ بود و در تعجب و تعظیم قدرت الهی علی جلاله و ترجیح بر تشریف
 حضرت رسالت پناهی ملی افتد علیه و آله و سلم و جوابش آنست که تخصیص ذکر مسجد اقصی در آنجا که میبخت وقوع
 خلاف نزاع و آنکه از تشریف است و در آن و رسیدن ایشان آیات و علامات آنرا از آنحضرت و استیلا و استیلا
 نمودن از مقامات آن چنانکه مذکور گرد و پس است در در حادث و اخبار صحیح مشهوره در آن بلکه آیات و زانی نیز ظاهر
 در سوره و آنچه واقع شده ما گریه آنچه در سوره و آنچه واقع شده است بجهت بیرون جبرئیل در بصر ارحل کرده اما تحقیق
 آنست که جبرئیل است بر قله معراج گفت بنده مسکین بنده الله فی مقام الصدیق و یقین که شارت قول حسبه
 را بر آیتان معراج است یعنی مسجد اقصی بر آنرا از آنجا سموات برده آیات را بنمایید چه ارادت آیات و ظهور غایت
 کلمات و بجزات و سموات بود و مقرر نمود بر آنچه واقع شده در مسجد اقصی و بر بدن مسجد اقصی و آنست و آنحضرت
 ذکر کرد مسجد اقصی را و در واقع اگر در تمام می بود استیلا و تمکین و اندک آنرا و در وقت غنی افتاد و در صفای مشین
 نیز وقوع و فاع و قضا یا حاج از حضرت و احصای شمارش است در نوم و نیز اسرار در نوم اطلاق نمیکند و چون
 اسرار در نقطه معراج که بعد از آن واقع شده در نقطه باشد و دلیل نیست بر تمام بعد از وی و موجب شهرت فایکین
 بر البیوع آن در تمام چند خیر است یکی قول محسبانه و ما جلال الروایاتی از نیاک الا فتی للناس که بعضی مفسرین
 بر ارحل بر تفسیر معراج کرده اند در روایات نام ردیت در تمام است و جوابش آنست که این رویا محمول بر رویا سه
 قصبه سه بار رویای واقع بدین است و گفته اند که رویا بمعنی رویت بعدی نیز آمده و تشهادهای آن نیز بر آن
 بقول نبوی که گفته است در واک اعلانی العیون من الغیوب و بعضی گفته اند که تفسیر رویا بجهت وقوع آن در لیل است و آنکه
 در حدیث آمده است که فرمود تا یقیناً در نیمه لیل بر بدن اسرار معراج و تمام نیست زیرا که احتمال دارد که در

استیقا از نوم می باشد که پیش از وصول ملک بود پس آنحضرت در نوم که ملک آمد بیدار گردید بران سوار گردید و هر دو اگر مراد باستیقا و بعد از تمام قصد باشد چنانکه واقع شده است تم استیقا و امانی المسجد الحرام تواند که استیقا یعنی اصمیت باشد یا استیقا از نوم که که بعد از وصول به بیت واقعه باشد و دیگری در تمام شب نبود بلکه در بعضی شب بود بعضی از متحققین گفته اند که مراد باستیقا اوقات و بسیاری در مجال خود آید است از آنکه حالت که سخت در گرفت بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از مطالع و عجب و غرائب ملکوت سموات و ارض و مشاهده ملا را اعلی و آنچه دیدار کائنات کبری الهی و اسرار نامناهی و پوشیده بود باطن اوستا به بحالت نوم و میگویند که مشهود ملکوت اگر چه در بیداری باشد بی نوع از غیبت از عالم محسوسات که تغییر میکنند ازین بین النوم و البقیه یعنی باشد و در حقیقت کن در بیداری است ولیکن بسبب عروض غیبت و خروج تعبیر آن گاهی نوم میکنند و در وانی و انانیت نام نوم و البقیه همان نوم است و بعضی گفته اند از نوم نوم نوم نام نوم و در وانی هم آمده است و انانیت نام نوم فی الجمله در باقیان مضطرب است که انانیت این حال را مشاهده کرده است و از آنحضرت شنیده و دیده و معانی پیش از هجرت است و در آمدن انانیت در خدمت بعد از هجرت و در آن وقت بهم می بود و بیفت بهشت سال که از اقالوا و همچنین در بیست و هشت گفته اند که گفت ما فقه سید محمد که متک آن طایفه است که میگویند اسرار نوم بود از روی محالین و مشاهده بیست و یک که ما نشسته رفیق اند و در آن زمان نزد آنحضرت نبود و در سن ضبط و حفظ هم نبود بلکه شاید که متولد نشده باشد بر قول که اسرار اول اسلام بود بعد از بیست و یک سال یا یکین سال اگر باشد اصح آنست که در پنج سال بود و الله اعلم و مقصود آنست که حدیث عائشه راجع نباشد به حدیث دیگران که بطریق مشاهده حدیث کرده اند و در حدیث عائشه واقعه است آنقدر حدیث در این خطا است بی شبهه و آنچه آمده است که کذب القواد و آرای دلالات بر تمام ندارد زیرا که ادا آنست که در پنجم میباید دل چشم را غیر حقیقت را بلکه قصد حق که بر بیت و در ادا انکار کرد و دل چهره را که در چشم بر لیل مازع البصر و ماطنی و امانک و تشبیه با باطل و مغز خرافات فلسفه و طبیعت که از تفصیل بجانب علو چون رود و خرق و الدینام در اخطاک جائز نیست و در طریقه اسلام باطل و ماطل است و جماع دیگر اندازنا اهل اشارات و آیات که مورد را بر معانی حمل کنند و معراج سار و جانی مراد دارند بر قیاس آنکه حشر را روحانی گویند نه بآن معنی که معراج روح را بود و تمام بلکه بآن معنی که معراج اشارت باحوال و مقامات ترقی است و معراج کمال چنانکه در تعبیر یکی روح محمدی است و بران نفس شریفی که کربت که بیامیت خود کسری است و ام میگوید که بقوت روحانیت معراج آسمان مقام قرب و سدره المنته نهایت مقامات

کام را در فضیلت های قطره در حدیث آمده است سوار کرده شدم و بالا بردم و خراج بر نیل با آسمان و ظاهر این حدیث آنست که تا آسمان سوار بود و بر براق و در بخت در میان آنکه بر زمین روید و این نیز خارج عادت است که بشیر بر هوا نمید و مخصوصا که سوار باشد بر چهار پایه و همه در دست قدرت الهی است و قید نیست قدرت او بجز این عادت و در بعضی روایات آمده که سوار او را دو باز و دو که بدان به بدو یعنی گویند سواری بر براق تا مسجد اقصی بود بعد از آن مواضع نهادند که بدان بالا بر آید آنکه نیز در روایت آمده است و تطبیق میان روایتین آنست که بعضی از روایه ذکر کرد چیز را که ذکر کرده است راوی دیگر ادلی ذکر کرد سواری بر براق تا مسجد اقصی و تفسیر گفت که همین سواری بر آسمان رفت و راوی دیگر ذکر کرد عروج بر آسمان شاید که بی سواری بوده باشد و الله اعلم و حکمت در فرستادن براق تعظیم و تکریم حضرت محبوب رب العالمین بود و چنانکه میان محبوبان از اسب فرستند و اخس خواص که محرم و انیس مجلس خاص است بطلب بفرستند و در شب که زمان طلوع خاص است پنهان از چشم افکار بطلبند و بعد از اعلی و تعالی و تقدس و حکمت در بودن براق پست تر از فعل بلند تر از سوار بر شکل فرس از برای اشارت است بآنکه طلبیدن در سواران بودن در قرب و خوف و از برای اظهار مجزه بوقوع اسراع شدید بدو که موصوف نیست بدان در عرف و طاقت و حضرت شیخ مفید فرمودند که نام او براق است نه فرس و فعل و اشتقاق براق از سیرین است یعنی همان از جهت سرعت سیر و دو و قاضی عیاض گفته او را براق اندان گفته که در رنگ بوده شامه بر قاصد گویند که میان صوف ابيض و طاقات سیاه میباشد و صاحب مهابت گفته که احتمال دارد که مشتق نباشد و در بعضی روایات آمده که چون آنحضرت پای در رکاب نهاد براق سر کسی کرد پس جبرئیل علیه السلام بر براق گفت چه شده است ترا سر کسی بکشی سوار نشده است ترا هیچ کی گرامی ترا نه محمد علیه السلام پس عرق کرد براق و نشست بر زمین و نامش پیشش است آنحضرت بر پشت امی و این سخن دلالت دارد بر آنکه آن براق آماده بود برای سواری نبی علیه السلام و بعضی گفته اند که هر نبی را براتی بود بر اندازه قدر و مرتبه وی چنانکه در روایات آمده است که ابراهیم علیه السلام آمد بر براق سوار از بیت المقدس می که از برای زیارت اسمعیل علیه السلام و گویا اشارت جبرئیل بنفس براق است و الله اعلم و وجه انتصاب براق یا از جهت آن بود که هرگز سوار نشده بود و بر فوئی که سوار نشده بود و یکی بکشی از جهت جود بر فوئی دیگر یعنی گفته اند که این انتصاب براق برای نانو و طرب و افتخار بود و بطریق استیفاء و سرکش چنانکه در حدیثین فرموده است یا بشیر یا فارتا علیک بنی او صلی الله علیه و آله گویند که رکاب بران در دست جبرئیل بود و نام در دست میکائیل علیه السلام و در بعضی روایات آمده که جبرئیل علیه السلام و ولیف آنحضرت بود و شاید

که نخست در کباب باشد بعد از آن در انشای طایف محبت و عنایت آن حضرت علیه السلام و تقضای آن کرده باشد
 که او را بر داشته و بهت خود ساخت یا تحت روغن باشد پس از آن دی رعایت طایفه ادب و مکریم آن حضرت کرده
 فرود آمده باشد و الله علم پس رسید بر زمین نمکشان پس گفت جبرئیل آنحضرت را فرود داد نماز گزید اگر این زمین نمک
 پس از آن بمید رسید و زمین که گذشت که رسول علیه السلام بود و درین دو جانب جبرئیل گفت فرود آی فرمود این
 چیست یا جبرئیل جبرئیل گفت سیر کن یا محمد و بر دیس از آن سینه کسی را که از راه یک سوی است و میخاند آنحضرت
 را فرمود این چیست گفت سیر کن یا محمد و بر دیس از آن گذشت بجماعه که سلام کردند بر آنحضرت و گفتند السلام علیک
 یا اول السلام علیک یا آخر السلام علیک یا حاضرین گفت جبرئیل جواب سلام ایشان گوئی یا محمد یا ج
 سلام ایشان گفت الحمد لله پس گفت جبرئیل ان عجز که دیدی دنیا است و باقی نمانده است از دنیا
 اگر بهای مقدار که باقی مانده است از عمر آن عجز روا نکند او را و خواند ترا ابلیس بود اگر جواب میدادی تو ایشان را اختیار
 میکردی است خود نیار یا آخرت و گمراه میکرد ابلیس ایشان را و انجماء که سلام کردند بر او را بر اسم موسی و عیسی بودند
 علیه السلام و در روایات آمده است که گذشت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم موسی علیه السلام که نماز میکرد
 در قبر خود پس فرمود اشهد انک رسول الله چون اینها زنده اند نزد خدا تعالی میکنند چنانکه ذکر میکنند اهل بهشت
 در بهشت ای آنکه کلف باشد از آن گذشت آنحضرت در راه بر اقوام و طوائف نام ازین کان و میدان که
 در عالم برزخ و مثال با تبار و فرات اعمال و احوال خود مشغول و گرفتار اند و ذکر آن طول دارد بعد از آن رسید
 پریت المقدس و بستان بران طایفه کباب مسجد که الان او را باب محمد میگویند پس در آمد در مسجد و گزید و در کعبه
 و ظاهر این دو کعبه تحمید المسجد بوده حاضر شدند و آنکه و تمثال گردانیده شدند و ارج اینها را آدم تا عیسی و شما
 گفت خدایا و صلوة فرستاد بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم و اقتراون کردند همه الفضل محمد پس از آن گفتند
 تکبیر بر آورده شد برای نماز و تقدیم کردند محمد صلی الله علیه و آله و سلم و علیهم السلام آنحضرت امامت کرد و هر انبیاء را که
 افتد اگر در دلی و اختلافت کرده اند علمای که این نماز فضل بود یا فرض و اگر فرض بود نماز عشا بود یا صبح و عشا
 از میان حدیث چنانکه زنده شده است که در آمدن در بیت المقدس پیش از عروج با سلمان باشد پس نماز عشا بود
 در قول کسی که گوید که این تحفه بعد از نماز است نماز صبح باشد و بعضی این را ترجیح کرده اند که آنحضرت را با تمام
 کمالات و برکات فرود آورده اظهار فضل و شرف بر انبیاء نمود و بظاهر این سبب گذشت بود که چه در هر دو حالت باشد
 هم پیش از عروج و هم بعد از آن و یکی از تو شوق این خیال بی ذکر عظامی حدیث در روایات ایشان را از حدیث است

بعد از آن در نظر آمد که شیخ کبیر عماد الدین بن کثیر که از اعظم علمای حدیث و تفسیر است که نازگنار دین آنحضرت
 با نیایش از عروج او بعد از آن در بهر دو حال است گفته که در حدیث چیزی هست که دلالت دارد بر آن
 و هیچ مانعی نیست از آن و آنچه در حدیث از شیخ بن کثیر رحمة الله علیه گفته که بعضی مردم گفته اند که آن حضرت
 صلی الله علیه و آله وسلم اقامت کرد در کاهان و آنچه متعلمین و متواتر دانند بر آن روایات است که در بیت المقدس
 که در ظاهر آنست که بعد از رجوع کرد اینجا چراغی گوید شیخ که هر دو جا بود و در بهر دو حال بود با قطع نظر از کثرت
 و ظهور روایات و درایت و الله اعلم و چون بیرون آمد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم از مسجد آورده و هر یکی
 آویدی از خبر و آویدی از لعین و غیره گریه و اندک که هر کدام را که بخوری اختیار داری پس اختیار کردی صلی الله علیه
 و آله وسلم لعین را و گفت جبرئیل اختیار کردی فطرت را و او فطرت انبیاء دین اسلام را استقامت بر آنست یعنی
 اختیار کردی استقامت اسلام را و لعین علامت آنست زیرا که سهل و لطیف و ظاهر و شایسته
 حشر با از دشمن را در انعام مثال دین و علم داشته اند و هر که در خواب بنید که بخورد و تعبیر او آن باشد که بر او از
 علم و دین یا بدو الحمد لله که کاتب حروف در بعضی مناجات کوزه بود پاک بر از شیر شیرین سر و دیده است و همه را
 فرد برده بخلاف خبر که ام انجیانش و جالب انواع شراست و در بهر حال و حال و بعضی گفته اند که حواد فطرت خلقت
 است و لعین بنا خلقت بر دست و نبات لحم و شغل از دست و خستین چیزی که می در آید چون مملود را می شکافند
 افعالی او را آنست و نیز یاروت و عجوب آنحضرت بود و خبر اگر چه در آن وقت مباح بود زیرا که تفسیر اسرار که بود
 و تخریم خبر مدینه اما غایت امری حرمست بود یا اجتناب کرد از وی بجهت نوعی و تخریم یا بنگهدی حرام خواهد شد
 در آخر و نیز موافق جواب بود علم الهی و گفت جبرئیل اصبت الفطرة و در روایتی اصبت فاصاب الله بک و اگر
 گوئیم که آن از خرمش بود با وجود آن اجتناب کرد از جهت شایسته و فضائل و در روایتی آمده است که گفت
 جبرئیل اگر اختیار میکردی نوخر را گمراه میشدی نو می افتادند و شرب نعمت تو در شرب همین حرم
 دنیا می افتادند که راه فساد و مادی نباشد است و در حدیث این عباس رضی الله عنهما در فوج آمده یکی از لعین دیگر
 از غسل و در روایتی آمده ای از آب و لعین و فکر عمل نیست و بر هر تقدیر بنابر حق را لعین است او
 از آن این ادواتی نزد و صلی الله علیه و آله وسلم نیز آمده صریح به الحافظ عماد الدین کثیر آمده است که انبیا علیهم السلام
 گفتند بر دو گاه از میان ایشان امیر ایمان موسی و داود و سلیمان و عیسی صلوات الله علیه و آله وسلم و جبرئیل و میکائیل
 و خطبه ای شنیع و بعضی اهل کرامات و معجزات که مخصوصی گردانیده است بر دو گاه از عالمی و تقدس ایشان از زبان

ایشان و حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم را جمیع نیز زبان کبشا و گفت شما نشان خود پروردگار
 جل و علا را من نیز نشان خوانی کنم و فرمود الحمد لله الذی ارسلنی رحمة للعالمین و بشیرا و نذیرا للناس اجمعین انزل
 علی الفرقان فی بیان کل شیء و جعل الی و سطوا و جعل الی هم الاولون و هم الاخرین و شرح فی صدری
 و وضع غنی در وی و وضع فی ذکر من و جانی قاطعاً و ضاماً لیس گفت ابراهیم علیه السلام بنده افضلکم محمد بعد از ان
 اسراجی آوردند از خیمه افروختن و از یمن و شمال وی و ملاک و بر آید بران و رسید آسمان و دید در آسمان با بعضی
 انبیاء که نامور شدند بملاقات آنحضرت و متشخص شدند در آسمانها بعد از تقبیل و سبب المقدس و سلام کرد
 بر ایشان بروی که در احادیث مذکور شده است و از عجایب حالات و غرائب حکایات که درین باب ایت کرده اند
 آنست که چون آنحضرت آسمان ششم رسید و موسی را دریافت از آنجا برقت موسی بگریست و گفت غلامی را
 بعد از من فرستادند و برگزیدند که موسی را بیدار است و بیست را بیشتر از آنچه می در آید از امت من گفته اند که این
 بکار موسی علیه السلام مخافا و خنده بود و بر جسد بود زیرا که جسد او عالم متروک است از اعدا و دشمنان چه جاس
 کسی که برگزیده است او را خدا تعالی بکلام خود در رسالت خود گردانیده است از الوافرم بلکه این اسف و حسرت
 که از آن فوت شد و از آن چیزی که سرتب یگر و بر وی رنح در جسد بسبب آنچه واقعه شده از امت او از کثرت مخالفت که
 متقیف است بر تحقیق احوال ایشان را که ستم متقیف احوالست زیرا که هرگز راست نشی آن که اتباع کرده است
 بود و بود کسی که اتباع کرد و او را علیه السلام کمتر در مدافعت کسی که اتباع کرد و پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم
 که اتالی ایشان بود فی فتح الباری و ابن ابی عمیر که از عوفای مالکیه است گفته حق تعالی نماده است و در وی
 انبیاء رحمت و رافت خراتب خود را در کرب و محبول ساخته است ایشان را بران تحقیق که گریست پیغمبر صلی الله علیه
 و آله و سلم بر بعضی امورات پس گفته شد و او را چه چیز در گریه آورد زیرا رسول الله فرمود این رحمت است
 و رحمت بلکه خدا تعالی از بندگان خود که رحمت کنندگان را و تحقیق گرفته اند انبیاء علیهم السلام از رحمت خدا
 فیصیه و از نرسب است رحمت و در دلهای ایشان نیز بندگان خدا بیشتر و او تر از دیگران پس از نرسب است
 موسی علیه السلام از جهت رحمت و شفقت و رانش را زیرا که این وقت انفصال وجود و کرم و وقت قدوم
 حبیب کریم است تا خالص شود خلق قرب و فضل عظیم پس امید داشت در نیوقت قبول و انفصال که رحمت
 کند خدا تعالی امت او را برکت این وقت و ساعت خود که موسی آنحضرت را بلفظ غلام که بخشنه کو و ک است
 از بعضی نهای دیگر بسبب سترس آنحضرت است نسبت بوی و عرب نام میکند و در مستقیم الحسن و قلام او را که

در وی بقیده از قوت است و در فتح الباری گفته که موسی علیه السلام اشارت کرد با تمام کردن ریا لغت جل جلاله
کثر افتضالا ستر ارقوت را اس کول است و تا دخول در سن شیخوخته و عدم دخول نفعیت هر دم و رسیدن شرف
وی و عدم تفرق ضعف در قوت وی صلی الله علیه و آله و سلم تا آنکه اطلاق کرد بر وی هر دم در وقت قدوم
آودن آنحضرت بدین اسم شایسته و برای گیرش الله علیه و آله و سلم شیخ یا کما آنحضرت آن بود از این بکر گفت
بنده مسکین و از سخت بود عدم طریال شیب بر آنحضرت مگر موسی چند در اس و محیه شریف دی تا در نظر مردم بهر
ضعیف نیاید چنانکه بیان این سخن در باب حلیه شریف گذشت و تحقیق ظاهر شد از اعتناء و شفقت موسی
علیه السلام بر امت هر چه در تحقیف صلوة که از پنجاه به پنج آمده و گفته اند که تهنید اعتناء و رحمت از موسی برین است
هر چه بحسب آن بود که وی علیه السلام خوانده بود در تورات صفات این است را و او فرمود که ایشان را است
دی سازند فرمودی تعالی اینها است احدی خواهند بود و این آرزو را قطع کن پس گفت چرا از است احدی کن
و صل بعد از آن برواشته شد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بسوی سدره المنته که بوی منتهی می شود
اعمال خلق و علوم ایشان و از آنجا نزل میکند امر و گریه میشود احکام نزد وی و قوت میکند ملائکه و هیچ کس
سایمال تجار از آن مقام و عروج از آن نیست و بوی منتهی میگردد و آنچه صعود میکند از عالم سفل و نزل میکند
از عالم علوی از امر عالی اعلی و تجار مذکور از آن هیچ کی اگر حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم باز
ماند و جدا شد از حضرت وی جبرئیل و گفت بوی آنحضرت با جبرئیل آنچه جای باز ماندن و جدا شدن است
این جای نیست که دوست و دوست را تنها گذارد و جبرئیل گفت اگر مقدار سر گذشت نزدیک ششم سوخته شوم
گفتا فراتر عالم نماند و بازدم که نبردی باله نماند و اگر کیسه بر موسی بر تر بریم و فر فرغ بجای بسوزد بریم و در بعضی
روایات آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بجبرئیل علیه السلام که اگر حاجتی داشته باشی بمن بگو تا
بحضرت عرض کنم جبرئیل گفت حاجت من آنست که بخوابم از درگاه که فراخ کنم روز قیامت باز وی خود را بر
هر اطراف بگذرند برانی است تو از این روایت معلوم شد که سدره المنته در آسمان ششم است و در روایت دیگر
آمده که در آسمان هفتم است و تطبیق میکنند میان روایتین با آنکه پنج دی در آسمان ششم باشد و شایع است در
آسمان هفتم است و تطبیق میکنند میان روایتین با آنکه پنج دی در آسمان ششم باشد و شایع است در آسمان
هفتم و در تفسیر بسیده که بعضی رخت کنار است موقوف بر علم شایع است و میگویند که درین رخت
سه صنف منفعت است ظل مدید و طعم لذیذ و رای لطیف و نیزه ایمان است که جمع میکند قول و عمل

در باره نبوت موسی علیه السلام

باز دیگر در بسوی او بار دیگر در روز دیگر نهاد و نیز در دیگر می آیند و همچنین است از آن رفتن که پیدا کرده اند تا بعد
 و این دلیل است بر عظیم قدرت پروردگار تعالی و تقدس و بیچ خلق عظیمه و بیشتر از ملائکه نیست و روایت
 است که نیست در آسمانها و زمینهای جای یک شیر مگر آنکه نداده است فرشته جبهه خود را برای چیده و
 پنج قطره از دریا با اگر آنکه موکل است بروی فرشته داده است که در آسمان نهری است که او را نهر الحیوة میگویند
 ی در آید از اجبرئیل علیه السلام هر روز و فردا و در وی پس زیر و ن می آید و می افشاند بر وبال خود را
 و جدا میشود از وی و نهادن بر قطره و پیدا میکند پروردگار تعالی از هر قطره فرشته پس آنهمانکه که نماز می کند در
 بیت المعمور باز بر می آید و در بسوی وی و همچنین است در مواهب الهیه تفکر ده است از امام فخر الدین رازی
 رحمت الله علیه و تفسیر قول و تعالی و یکلین ملائکهم که عطا و مفاصل و محاک که امر تفسیر اندر رواچه کرده اند
 از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت در عین عرش نهری است از در مقدار هفت سدها و هفت زمین بهشت
 در بای و در آید و در وی جبرئیل هر سحر غسل میکند و در وی و زیاده میکند و بر در خود و جمال بر جمال خود می افشاند
 و پیدا میکند حق تعالی از هر قطره که می آیند از بروی چندین هزار فرشته نماز قیامت و روایت کرده شده است
 که آنجا ملائکه اند که تسبیح میکنند خدا تعالی را و پیدا میکنند حق تعالی به تسبیح فرشته گفت بنده مسکین شکر خدا
 علی طریق الحق و یقین که اگر در آسمانها تسبیحات ملائکه فرشته پیدا میشوند چه عجب که بر زمین نیز از تسبیحات
 و تهلل است که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و خاصگان و صلحای امت پیدا است شده باشند و الله صلی
 علی شئی قدیر گفت صاحب مواهب که این در ماعدای ملائکه است که بر اسع تعبیر اند و ماعدای ملائکه هر کل
 بر نباتات و از زراف و حظه و موکل و بر تصویر زنی آدم که ملائکه که نازل میشوند در صاحب ملائکه که می بینند در
 روز جمعه و خزانة جنت و ملائکه که می آیند به تعاقب در لیل و نهار تا صاحب بگذرد اعمال بندگان و در و پنهان
 هر از فرشته که بر فرشته است حضرت صلی الله علیه و آله و سلم می آیند و محفوظ میگردد و از آنرا که نماند میکنند
 بر فرات صلی الله علیه و آله میگویند ربنا لک الحمد و آنهای که دعا می کنند و نظر آن نماز را و آنهای که لغت میکنند و آنی
 را که میجوری کنند جامه خواب و از او بر می آید آسمانها و شنگان اند که هر ملائکه را تسبیح جدا است و آمده است
 که هر ملکی از حلقه عرش را در و بیاست در مسجد وی که شش و بیست و یک و بعضی و اگر ملکی از آن بگردد از بازو
 خود را چو شد و نیاز یک پیر از وی خود و حلقه عرش بهشت فرشته اند این غلظت که مسافت از نر و گوش
 ناگوش دیگر ایشان حدیث سال و در روایتی هفتصد سال است و در کتاب العظيمة مرابی و شیخ را خیر یاد کرده

که از عجب امثال العجايب است اينجا علم است که برائی خالق تعالی باید تصور و توهم کرد که چه خواهد بود جهان
 زنی الملكات الملكوت والعلية والكبرياء والجبروت سبحانه سبحانه وسبحانه وآمنه است که فرموده آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم که درم آسمان هفتصد و شصت و سه دروازه است که هر دروازه را یک فرشته
 نشسته است و با وی قوی اند و خوش روی پس سلام کردیم بر ایشان و سلام کردید ایشان برین است خود را تو ایتم بوی جبر
 سفید و در پیش قریطی بی باری چو کین بی آنکه همراه آن آسمان که جلد سفید و شسته است المهور و الجوب ماندند آنکه جلد خرم
 و شسته پس از آنکه در درون المهور بماند که جلد سفید و شسته و سفید و شسته و سفید و شسته و سفید و شسته و سفید و شسته
 و تا در پیش و ثواب فطره گفته اند و آمده که فرمودند و ابراهیم علیه السلام قوی دیدم سفید روی خوش رنگانند تر از قوی
 دیگر و رنگهای ایشان تیرگی و تاریکی است پس آنکه در این قوم و در شری و شری خاص شدند الوان ایشان
 چیزی باز و در وید و از آنکه خاص شدند الوان ایشان تمام مثل آن قوم سفید روی خوش رنگ پس بر سفید
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم این سفید و این چه کسانی و این تیره و رنگان که کیست اینم و که شسته
 است و حسیت این آنکه که در آمده و در آن فرمود و جبرئیل علیه السلام اینم و بدیدت ابراهیم علیه السلام این
 سفید جلد و جاده اند که آمیخته کردند ایمان خود را فطیم و این تیره و رنگان جماعه اند که طوطی و کمال صالحه و کمال
 بد پس تو که در و حجت کرد و مقام بر ایشان و این آنرا اول آن نمر حمت است و ثانی نمر فطمت و ثالث نمر
 و سقا هم رجم شراب بطهور البذران یا لا تر رفت و بجای رسید که شونده میشود و آن قلام که کتابت می کنند
 بدان ملاکه اقدار آبی را که چه قصه و تقدیر آبی قدیم است و لیکن کتابت آن حادث است و کتابت ابرج
 محفوظ کائنات در انباشته است پیش از پیدا کردن آسمان و زمین است و جبهه القلم با وجود کائنات اشارات
 بآنست و لیکن این کتاب در جبهه ملاکه در رنگ فروع منفسه از اصل است چنانکه در شب نصف شعبان ایام کمال
 دیگر می بیند و روی محو و انباشته می و و بگویند مایش و و مسب عبارت از آنست چنانکه و تا آراسته است و
 احید مواجب کردی از این قلم نقل کرده که گفته است آلام و و زده اند و شفا و شفا و شفا و شفا و شفا و شفا و شفا و شفا
 که نوشته است بر در و کار جل جلاله بدان مقادیر خلق را چنانکه در سنن ابی داود و از عباد و ذین الهامه و ذین الهامه
 عتبه نقل کرده که گفت شنیدم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که میفرمود اهل ناطق الله القلم خیرین چیز است که پیدا
 کرده است و خدا تعالی قلم است گفت مراد از این قلم که قلم جویم گفت بنویس مقادیر خلق را بابت
 روز قیامت پس این قلم اهل آلام است و اهل آن و تحقیق گفته اند بسیاری از علماء و شایخین از این قلم است

که سوگند خورده است حقیقتاً بدان ثانی قلم وحی است ثالث قلم توقع است عن الله ورسوله را باین قلم طلب
 ابدان است که حفظ کرده میشود بدان همت ابدان خاص قلم توقع است از ملوک و ارباب ایشان و باین سیاست
 و اصلاح کرده میشود امور محال که سادس قلم حساب است که ضبط کرده میشود آن اموال مستخرج و مصرف
 و معاینه آن و این قلم از راق است سابع قلم حکم است که ثابت کرده میشود آن حقوق نافذ گردانیده میشود آن
 قضایا تا من قلم شهادت است که گواها شده میشود آن حقوق سابع قلم تعبیر است و آن کاتب وحی منام تعبیر
 تعبیر است و ششم قلم تواریخ عالم و وقایع است حاوی عشر قلم نوشت و تفسیر آنست ثانی عشر قلم جامع
 و آن قلم روبرو و عظیمین و دفع شبهات تحریفین این اعلام است که بآن انتظام و مصالح عالم است و کافیه است
 در جلالت و فیضیت قلم که نوشته شده است بوسی کتب الله و سوگند خورده است بوسی خدا تعالی و در آن
 جمیع خود نبی پوشیده مانده که بعد از قلم الهی که علل و احوال است و حقیقه آنرا جز خدا و رسول کسی نداند این قلم و نبی است
 که نوشته میشود بوسی علوم و آنچه ذکر کرده است این قابل معلوماست که مستلزمات علوم اند و اگر آنها مخفی
 و پنهان نگردد و مبادی و الا ان شمله اند برای آن قدر بر بعد از آن نموده شده با حضرت علی السلام بهشت و در آن
 آن صفات و نفوس که مذکورند در کتاب و سنت و بدیه است را که مظهر رحمت الهی است و دید و درج را که محل
 و توحیدی و کشنده و داشته شد بهشت بوسیله شد و درج و عمل کرد و چشمه بسبیل و نوشت شد آتش کون و وحش
 از باطن روی بخشیده شد تا قدم من و نه و اما خرد و بعضی روایات آمده که ایشان کرده شده که
 و در حق از در حقان بهشت که بود و بهشت در حق حسن و الطیب این پس بر خود را از خرد و من گشت نظره و حدیثی
 که چون خود را به زمین مواضع کرد و هیچیک را رضی الله عنهما پس باز در شد با طهر رضی الله عنهما و اینجا اسکال گشت که
 ولادت خاطرش از نبوت بهشت سال چیریت و اسرار بعد از نبوت است مگر آنکه التزام کنند که آنحضرت را پیش
 از نبوت نیز اسرار بود و در تمام این حکایت منام است با حضرت را پیش از نبوت و بهشت و را زده باشند که
 و این واقعه در اینجا است و لیکن ذکر این قصه و در اینجا درست نباشد و الله اعلم بحقیقه آحاد و اصل و چون روایت
 آیات الهی و نبوت در آمدن در شهادت قرب و محفوز و آخر رسید و از انقطاع پذیرفت و تنها ماند و هیچ کس
 با وی ماند و خود حجابهای فرامی به خدا و حجاب که هیچ جای دیگر نمماند آمده است که مطهری هر حجاب با خدا
 راه بود و پیش اند و سپایه را در و اعانت حمد را نیست حق جل و علا قطع کرد و حیرت و دشتی و جلال و عزت و کبریا
 میش آید ندای گفت الهی یکصدین ندا رسد و اگر گفت یا محمد خان یکصدین گفت و در وقت که این آواز از آسمان

از کجا آمده باشی که بدان یافتی بیرون آمد از حسی که حاصل شده بود پس از حضرت ندا آمدن باخیر البیرون
 او را یا اعداؤن یا محمد فرمود پس نزد یک گروه داند مرا بخود پروردگار من چنان شدم که فرموده ام و من
 فقهی فلکان قلوب و قوسین او ادلی و پریشان من پروردگار من چیزی پس توانستم که جواب گویم پس نهاد
 قدرت خود در میان دوستانه من بی تکلیف و بی تحدید پس یا ختم بر او آنرا و پسین خود پس و او مرا علم اولین و
 آخرین تعلیم کرد و انواع علم را علمی بود که بعد گرفت از من گمان آنرا که با یکسنگ گویم و یکسک طاقیت و اشتق
 آن ندارد و حیرت و علمی دیگر بود که خیر کرد و ایند و اهرار و گمان آن علمی بود که امر کرد و مرا به تبلیغ آن بجا علم
 از است من پس گفت آنحضرت ای پروردگار من متوض شدم پیش از قدم آوردن من با تو ناگاه ندا
 شنیدم بلیتی که شب بهشت ای بکرست که می گوید وقت فارن ربک یعلی پس تیب کردم آنکلی بی بکر ای بکر ای
 پروردگار پس نیازت از نماز گذاردن حکم شد که من بی نیازم از نماز گذاردن براسه دیگر و من هیچکس بی نیازی
 رخصتی علی غرضی بخوان یا محمد این آیت را هو الذی یعلی علیکم و ملائکته لیخبر حکم من الظلمات الی المنور و کان بالمؤمنین
 پس صلوة من رحمت است بر تو و بر است تو و اما شوقانیدن من ترا و از آنرا که ای بکرست رضی الله عنه سرا
 آنت که انس گیری تو بجال خود میانی در مقام پرستیت یا محمد چون خواستم که کلام کنیم بر او ترا و می پس
 پیوسته عظیم پس بر رسیدم او را و ملائکته یمنیک یا موسی پس حاصل شد و انس بکر عباد بجال خود آنده بچنین
 تو ای محمد خواستم که انس گیری با هزار بار خود که پیدا کرده شده تو و وی از یک لیت و دی انیس شود دنیا و آخر
 پس پیدا کردم فرشته را بر صورت وی که در آنکه تر ابلت و دی تا زائل گردد و از توانستیا شش لاحق نشود و از
 چیزی که باز دارد و تر از همه آنچه خواستم از بعد از آن پر سید و میالی چه شد آن حاجت جبرئیل که در خواسته بودم
 از تو گفت خداوند او را تا تری بان گفت قبول کردم حاجت را ولیکن در حق کیسکه دستدار تو ترا و صحبت داشت
 است فرمود پس تسلیم شده شد بر من رفرف سبک که غالب بود و نور او بر نور آفتاب پس دخیلن بان نور
 و من نهادم من بران رفرف و برداشته شدم یا رسیدم بعرض پس دیدم اعظم را که تواند از نهاد
 آن کرد پس نزدیک شد بمن قطره از عرش افتاد بر زبان من پس بچشمم چیزیکه بچشمم هیچ چشیده هرگز نیز بر این
 توان حاصل شده و خبر اولین و آخرین در روشن گردانید و دل مراد پوشید نور عرش مرا پس دیدم همه چیز را
 بدل خود و دیدم آن پس خود چنانکه می بینم از پیش و در هر طلیبا طرگویند و راصل لباطی را گویند که در
 باشد از دیا و جز آن بتیبه باید دانست که آنچه و کرد و شده است و درین محل رفیع از جایها و در حق مخلوق

نه در حق خالق عزوجل حق سبحانه منزه است که تجویز باشد و میو شد و را چیزی نه زیرا که حجاب محیط میکرد و تقابل
 محسوس بکجوب خلق انداز حق تعالی یعنی اسما و صفات و افعال و بسیار مخلوقات از انوار و ظلمات هر یکی را
 از حجاب مقامی مستعلی و منزه است و در آن و معرفت مقصود و ملائکه مغربین از انرا که در حق منظم اند
 و در بیان که مقرر بان درگاه اندر تجویز و جواز است و کبر و عجلال و قدس و تعویض و صفات حجاب و انوار
 و ملائکه تجویز اند و طبقات مختلفه اند هر یکی را از ایشان را مقام معلوم و درجه معین است مخلوقات تجویز
 از زمین پس فی تجویز بند بر ویست نعم از منعم و بر ویست احوال از محول و بر ویست اسباب از مسبب قوی تجویز بند بر علم
 از منعم و قوی از قلیل و از منعم و بر ویست نعم از منعم و بر ویست اسباب از مسبب قوی اندیشا میسر
 و قوی بشیوات محرم و معاصی و سیاست و قوی تجویز بند با موال و خیرین و زنیته حیوة الدنيا اللهم لا تعجل بهنک
 فی الدنيا و الآخرة ذکر بد الکلام بعض العارفین رحمة الله علیهم اجمعین و باید داشت که این نعم و فی قیله
 که مقرر شده است و معبر بقایا قوسین از ادوات گشت و بندگوست و را حاشیه مهران غیرم دنی فتنه که کند
 در سوره البقره که این نسبت برودیت و قریب جبرئیل است بقول مختار و صافی و حسیاق آیه نیز ظاهر است و در آن
 برودیت و قریب برود دگاتانی و قدس نیز عمل کرده اند چنانکه در کتب تفسیر مذکور است و از آن کمال
 و غایت ادب و احوال حجاب برودیت و نگار داشت حد عبودیه و غایت سکون ملکیت ملکیت باطن و ظهور
 و موالات یعود بصیرت آنکه با وجود و ظهور این آیات و کلمات هیچ یکی از آنها توجه و التفات نفی نموده
 در غایت نکشود چنانچه نفی بودی سبحانه ما از ان البصر واطنی چنانکه بندگان خاص در حضرت انوکا می کنند
 و این کمال است که جز اکل بشرو سید ریل را صلوات الله و سلامه علیه نسبت دعا و تعویض برودیت
 که چون در مقام عالی اقامت کند مقام اعلی را متطیع و مقرب می باشد چنانکه کلیم علیه السلام چون مقام
 مناجات و تکلم رسید طلب کرد و برودیت را و این نوعی از سکون است که در مقام قریب از رفاهیت
 اوب درمی انگذد و سیدنا صلی الله علیه و آله و سلم چون در مقام قریب رسید و بایده شد و تا که در حق آنرا
 التفات کرد و بصیرت وی بجز آن چیز را که اقامت کرده است در وی واردات و شهود نمود جز آنرا و اینرا
 رسانیده شد تمامه مرادات مراتب و در جانت که قضی و اعلان آن رهیت حق است تعالی قدس فی اقامه
 اعلام مقامات اهل خود را باب تکلیف است و فرموده و الاکذب البغواء و الا البصر و بصیرت هر دو متواضعی متواضعی
 شدند و هر چه بصیرت دریافت بصرا و آن که آن کرد هر چه چشم دید دل تصدیق آن نمود و همه حق و صحیح بود

فرمودی سبحانه میفرستم بر ایشان رحمت و مهربانی میگروم بدینا ایسانرا انکه او هر که دعا کند مرا ایسانرا بیک
 میگروم او را و هر که بطول کند عطا میکنم او را و هر که توکل کند بر من از ایشان کفایت کنم او را و در دنیا می توهم
 گنا بان او را و در آخرت شفیع میکنم او را و از ایشان و اگر نمی بود عیب تحت محاسبه بیگانه نمی گزینم از ایشان
 حاصل چون خاص آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم که باز برگردانیدم فرمود خداوند از برایم از سفر راحته بسیار داده
 من ازین سفر رحمت فرمودی تبارک تعالی من بر ایشان چون میگردم و بر ایشانم و بر قوت و برای ایشانم
 و انشور در بیه حال مبین ایشانم فطوبی لکم یا محمد و لبتری لکم و صلی الله علی محمد و علی آله و صحبه اجمعین و چون
 باز آمد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم صحیح گردید و حدیث کرد مردم را بدان مرتبه شدند جماعه از ضعیف الایمان بدیدند
 بعضی از ایشان که بسوا بیک گفتند هیچ خبر داری از یار خود که چه میگوید مرا مشبه به بیت المقدس بودند گفتند که از ایشان
 نمی گوید و این را گفتند ای کسی گوید گفت پس هر چه دی می گوید راست میگوید یا نه آورد من بدان گفته بودم که
 تو او را کتب به بیت المقدس رفت و پیش از هیچ اینجا آمد گفت نعم تصدیق میکنم او را و در ترانان و اگر گوید که بر
 آسمان قدم و باز آمد تصدیق میکنم چه جای بیت المقدس پس از آن روز او را صدیق لقب شد فی الله
 پس آمد ابو بکر رضی الله عنه و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم گفت حدیث میکنی یا رسول الله ایشانرا
 بجز بیت المقدس فرمودی میکنم گفت یا رسول الله وصف کن آنرا من کنین رفقه ام آنجا دیده ام آنرا پس
 کرد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم گفت ابوبکر اشهد انک رسول قطب ابوبکر آنرا نه بکعبه قطری شک و شبهه
 و کی بودی فی الله عنه خود بخود شنیدن تصدیق کردی آنکه وصف کرد آنرا بشنود و بکعبه کجیت اظهار صدق
 آنحضرت بود بر قوم زیرا که ایشان و ثلوق داشته بخوابی بگوید تصدیق دی محبت می شود با وجود آن در مقام
 استقامت و استکشاف آمدند و پرسیدند از آنحضرت اوصاف و احوال بیت المقدس پس جواب داد
 پس من حدیث مسلم آمده که فرمود آنحضرت از بعضی چیزها حاضر شد مرا و ابلان پس اند و بگین شدم و سخت
 شد اند و من میفرماید که هرگز نمی بینم اند و بگین نشده بود پس نموده شد مرا بیت المقدس چنانکه از هر چه بگید
 خبر دادند و گفته اند که این دو احتمال دارد و یا مسجد را بر داشته بنزد آنحضرت آوردند چنانکه تحت بقع سرا و در
 طرفه العین نزد سلیمان علیه السلام آوردند تا پیش از آنکه آنحضرت چنانکه متحمل ساخته شد شربت و در نزد و خان
 گدا قالوا و احتمال دیگر آنست که بر داشته شده و در میان کعبه بیت المقدس است نمودند و در روایتی آمده است
 که جبرئیل علیه السلام مسجد اقصی را آورد و نزدیک خانه عقیل در نظرین برداشت و در آن مسجد هم و آن هر چه می رسید

جواب میگفتم و در حدیث ام بانی آمده که پرسیدند که بیت المقدس چند روز از فرمود آنحضرت من مشرود بودم
 و رایس آنرا اکنون که مرفوع و مکشوف شد برین مشرود و خبر آدم آورده ام که چون رجوع کرد و آنحضرت را
 منظر گذشت بقا فله از قریش که علیه بر داشته بودند و دروغی و دروغه بودی که سیاه دیگری سفید و چون بر دامن
 تقابل شتر آوردند شتر میزد و بگریخت پس گردا زد و آنرا یکی از ایشان فرمود آنحضرت پس سلام کردن ایشان
 گفتند که این آواز محمد است نمی آید پس بد آنحضرت قیس پیچ و خبر دادم قوم را باین دید فرمودند و شتر را شترانست
 که شتر شتران شکار و در طایفه ای آمدند و کم کردند شتر را پس گردا زد و آنرا فلان مرد و شترانند فایده شتر
 و سفید رنگ که بر روی پلاس سیاه است و دو غراره فلان روز را بنیامینند چون آنروز آمد و فرسیدند و قوم مشغول
 شدند و انتظار بر دارند و گفت و گوی باز کردند قریب نصف نهار بود که قافله رسید بران و می که آنحضرت صلی الله
 علیه و آله وسلم وصف کرده بود و خاک در دهان و شیمان و مکران افتاد و در روایتی آمده که خبر داد آنحضرت
 روزی را شنبه خواهد آمد و آفتاب نزدیک غروب رسیده بود که هنوز نیامد پس آنحضرت دعا کرد و وحس کرده و
 نگاه داشتند تا آفتاب پس قدم آوردند و اصل اختلاف کرده اند قدما و حدیثا از صحابه و تابعین و من
 بعیم در روایت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بروردگار را در شب معراج و عاکشه و جی از صحابه
 و اسلاف در جانب ثقی اند بخاری از حدیث مسروق آورده که گفت مرا عاکشه را از ما و من ایامی در حدیث اسلام
 خود را پس گفت عاکشه تحقیق بر عاصبت موسی براندام من ازین سخن که گفتی و گفت جبر که حدیث کنه که که محمد دیدم و در
 خود را تحقیق روایت گفت بعد از آن خوانده عاکشه این آیه را لا تدرك الا بصار و هو يدرك الا بصار و لا يطيق الا
 در روایت مسلم آمده که گفت عاکشه رضی الله عنهما من حدیث ان محمد اراسی به فقد اعظم المصرت و امام نووی از حدیث
 گفته اند که عاکشه رضی الله عنهما نقلی کرده وقوع رویت را حدیث مرفوع و اگر بادی پیوسته اند که میکرو آنرا و تمام کردند
 استنباط ازین آیه و تحقیق مخالفت کردند از بعضی صحابه و صحابه چون بگوید قوس را مخالفت کنند و از غیر و از حدیث
 نمیشد آن قول و محبت با اتفاق و آیت یا دیلات است و ادراک اخص است از رویت و لازم نمی آید از آن فی آن
 رویت ادراک مغفرت حقیقه است و این منفی است چنانکه کسی قرار است و ادراک حقیقه و کینه ما هست آن نمیکند و بعضی گفته اند
 که ادراک احاطه است و از عدم احاطت عدم رویت لازم نمی آید چنانکه از عدم احاطت بعلم عدم علم لازم نمی آید
 و در حدیث صحیح آمده لاهعی شمار عذیک انت کما اثبت علی نفسك و لازم نمی آید ازین عدم شمار و این
 عباس رضی الله عنهما و ابان او اثبات کرده اند و منقول است این مکر گفته نزد ابان عباس که آیا دیدم حدیثی که

و اصل روایت آنحضرت بر دو کار است

برو و گوید که گفت این عباس بن محمد گفت و او خداست تعالی خلقت بر او بر همه علیه السلام و کلام برای موسی
 علیه السلام و در حدیث بر او علیه السلام و از حسن بعضی منقولست که وی سوگند خورد که محمد دیده اند که
 خود را و از آنش رضی الله عنه نیز آمده که محمد دیده است پروردگار خود را و در حدیث کرده این خبرین از خود
 انما النبی که اثبات و جزم کرده است بآن کتب اخبار و زهری و سمر و جز ایشان و همین است قول شریعی و مسلم
 و در حدیث ابی ذر که آورده است که وی بر سید آنحضرت علیه السلام را ندیدن پروردگار پس گفت بود برای
 کفایت از این روی نیست چگونه بنیم او را و این حدیث معارض است با آنکه در حدیث دیگر روایت شده است رایت او را
 و از امام احمد نیز ثبات در حدیث منقولست و بوی گفته اند که قول عائشه رضی الله عنها را یکی پیرو فتح کنیم گفت
 بقول پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود رایت ربی و قول پیغمبر سرست از قول عائشه و حکایت کرده است
 نقاش از امام احمد گفت من می گویم حدیث ابن عباس را نه چندان گفت که منقطع شد نفس او و پسندیدند
 از او هر سیر رضی الله عنه که آید در حدیث علیه السلام بر خود و کار خود را گفتند نعم و جماعه از سلف بر آید و وقت فرمود
 گفته اند که خبر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هیچ جانب نه اثبات و نه نفي و قرطبی این قول را ترجیح کرده و گفته که در هیچ جای
 نیست و نه از این استدلال آورده اند بآن هر دو ظاهر و باهر متعارض است قابل اولی نیست ملازم علیات که گفت
 شود و ذات یا در طبیعت بکمال مستعد است و کفایت کرده و نشود و در وی گفته تصحیلات و ادعای اعظم و قوی بر آنکه در حدیث
 نه پیغمبر و در او بدیدن بدل نه علم و نه دانستن است که آن همیشه بر وجه اتم حاصل بود بلکه مراد آنست که حق تعالی
 سبحانه خلق کرد و رویت را در روی وی چنانکه در چشم که قابل پس دانستن بدان بگرفت نمیدان بدل و کرد
 این تطبیق میکنند در قول عائشه رضی الله عنها و ابن عباس و ظاهر در آنست که اختلاف در حدیث است
 تبدیل نمیدان بدل باید که متفق الیه باشند و الله اعلم بحقیقه الحال الی الله و جمیع المال گفت بنده مسکین محمد
 و بنده مسکین محمد بنده مسکین و یقین که کلام علما نظر بدلائل و اخبار و آثار چنان است که بدو
 و ما یخبر و از این میباید که معارج اتم تعالیم و انقیاد کلمات آنحضرت بود و صلی الله علیه و آله و سلم که هیچ کی از این
 را و از این بادی شکرست بنو و هیچ بشری و ملکی را گنجایش آن مقام نه پس بحسب است که در آن مقام بر بند و در خلوت
 خاص و رازند و با علی سلطان اقصی سالت که دیدار است شرف نگردانند و آنحضرت باین معنی راضی باشد که
 بحال بندگی را و در سلوک کبرانی حق برین دارد که سوال توانا نکرد و از ذوق کلام مستشرا انبساط
 نماید و طلب بر آنکه نه چنانکه موسی علیه السلام کرد و اما کمال محبت و محبوبیت که با خدای تعالی دارد که میگوید که خدای تعالی

این دولت بطلب بدست نمی آید میگویند که مانع دیار موسی را طلب سوال را بنسب طشنگای خود است میدیید
اگر خواهند خواسته هم بدین غریب آلت که قوی میگویند که چون موسی علیه السلام از طلب باز ماند و پیش
وید و آنچه در آن جزای شتابی و بیانی بود تحقیق آنست که کافی موسی علیه السلام بحیثان بود که هنوز
سید الجبرین علی اله علیه آله وسلم ندیده باشند دولت رسیده دیگری چه مجال که بطلبند و بنسب و علما خود تحقیق
بر امکان رویت و در دنیا بعد از آن امکان چه مانع باشد و خود مقام سراج و تحقیق از عالم آخرت است و هر چه در
آخرت دیدنی و یافتنی بود و دید و یافت تا دعوت خلق حکم مین یسئین کنند چنانکه گفته اند مصرع از دیده بیه
فرق بود تا بشنیده و دانسته اعظم باشد ششم معجزات آنحضرت که دلائل و آیات محبت و ثبوت اصدق رسالت
او نبی صلی الله علیه و آله وسلم معجزه امر عارفان دولت که ظاهر کرد و بدست مدعی رسالت که مقرون باشد تجدی
بعضی تجدی برابری کردن در بسیاری و پیش خواندن خصم و او علیه حبس و تحقیق آنست که در معجزه تجدی
شرط نیست چندین از معجزات از حضرت رسالت ظاهر میشد که تجدی را بجا بود که آنکه گویند مراد آنست
که ارشاد وی تجدی باشد و برین تقدیر قید وقوع از مدعی رسالت کافی است و سخن مشهور است که آنجا از
رسالت واقع شود و آنرا معجزه گویند و آنچه از غیر نبی واقع شود اگر مقبول بکمال ایمان و تقوی و معرفت و استقامت باشد
که ولایت عبادت از آنست که امت است و آنچه از عوام مومنان از اهل صلاح و قورع یا بد آنرا موفقت نامند
و آنچه از اصفهان و کافران صادر گردد و امتداد گویند که آنکه باعث بر توبه و اسلام گردد و سخن و معجزه و علم
کلام بسیار است اگر بیکان گفتا کنیم و خبری که اینجا داریم یا نیم بهتر است و تمامی انبیا و رسل صمدات الله
و سلامه علیهم اجمعین معجزات است و هیچ پیغمبری بی معجزه نیست و معجزات پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم اکثر
و از فرادق و ابر و اظهر و اشد و معجزات است و معجزات معجزات در کلام آنچه بدلائل و آیات بسیار واقع شد
و از دلائل نبوت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم اخباری است که واقع شده است در تورات و انجیل و سایر
کتب منزه از ذکر ارتباب و خروج او از ارض عرب چنانکه بندی از انزال گذشت و آنچه ظاهر شده است در این
بولد و معجزات از امور غیریه جمیع که ماحی آثار کفر و موبین ارکان شرک است و موبد شان عرب نبود و کبر الشیطان
چنانکه ذکر کردیم و در آن تفصیل بیاید چنانکه فصل اصحاب قبل و محمود و فارین سقوط شرفات ایوان کن
و خشکی آب دریاچه ساده و رویای معبدان صراع هواقت صراجه نبوت و صفات وی صلی الله
علیه و آله وسلم و آنچه نقل کرده شده است در اخبار مشهوره از ظهور عجایب در وقت ولادت شریف و ایام حضا

در بیان معجزات آنحضرت

و بعد از آنکه از زمان نبوت و ظهور و علیه تعریف بعد از نبوت و حال آنکه نبود و در احوال آنکه علیه و آله و سلم را که
 استقامت کند بدان تکلیف را در طبع افتد مردم در آن و نه قوت و عادت که غالب و تا هرگز و بدان بر مردم
 و نه جوان و بالغ و بزرگسال و برای مناسبت نمایند بر دینی که ظاهر کردی و خواند مردم را بود همه جمیع متفق
 بودند بر عبادت اصنام و التزام از کام ممکن بر عادت جاهلیت و عصب و جمیعت و تقاوی و تبعاض و منق و
 حساد و صفات و اوقات و غلو و افکاک و درین جاهلیت و عدم اتفاق و راه خیر و باز نمیداشت ایشان را از
 سوی افعال نظر در عاقبت و نه خوف عقوبت و ملاحظه بلاست پس اصلا ح که آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم و احوال و افعال ایشان را تالیف کردی صلی الله علیه و آله و سلم میان دلهای ایشان جمیع کرد که در
 ایشان را آنکه متفق گردیداری و جمیع گشت دلهای ما به اتفاق و محکم گشتند و یکدل دیگر می شدند در نفرت و عداوت
 شدند بر طاعت وی و گداشته بلاد و اوطان و خانان خود را و ترک دادند قوم و عشائر خود را و محبت وی و خدا
 کردند جان و مال خود را و تعریف وی و وصف کردند و اتمای خود را در مقابل کیوف و از غلظت و غریزی بیجا
 که به کار کرده باشد بر ایشان و نه با موالی که امانت کرده باشد بر ایشان و نه مال و منالی که در طبع انداخته باشد
 ایشان را و روینافتن و گرد کردن آن بملک و شرفی که باعث شده باشد حاصل کردن آن در اینجا بلکه بود
 آنحضرت که تعریف میکرد در ایشان وی گردانید غنی را فقر و میساخت شریف را بر امر و وضع ایا جمع می شود
 ما در این امور و اتفاق می افتد مجموع این احوال هر کسی را که کار او باعدیای عقلی و تدبیر نگر می باشد و عیبه
 در روز اینها را البته باشد وی خود یقینی بود بی آنکه در روز تغییر می بودی مال و منالی و تمنائی بودی و مردمان
 و ضعیفی بودی قدرت و شوکت پس داد خدا تعالی عزت و قدرت و کمیت و مدد و نصرت و قوت و شوکت که به هر
 بالا بر آمد کار او دیر همه چیزی گرفت اختیار و ملایم داشت و گویند بخدای که مسخر گردانید او را این همه امور شک میکنند
 درین هیچ ماطلی و یقینی می گرد که این امر الهی است و فیض سماوی و نافذ عاوانست که عاجز نیست از
 رسیدن بدان قوت بشرد قادر نیست بر آن مگر خالق قومی و قدر الا آله خلق و الا مرتب را که قدر با عالمین
 و از دلائل نبوت اوست که بود آنحضرت امی ناخوانده که اصلا خط و کتابت نمیدانست و کتابت بخواند و جابل
 و ناخوانده مملو بود در قوی که همه امی و جابل ناخوانده بودند الا ماشاء الله و ماشی شد میان ایشان
 بلدی که بنود و روی کسیکه بداند اخبار اضحیه را و سفر کرد بشهر دیگر که در اینجا عالمی باشد و ملازمت کند از او
 بخواند پیش روی بداند اخبار توریت و انجیل و احوال اعماضیه را و تحقیق رفته بود و سالم آن کتب و مندریس

و مصروف شده بود از محال و مواضع خود و باقی نمانده بود از متمسکین بدان و عالم و عارف بدان که غفلت
بیشتر است که در آنحضرت هر فرقی را از اهل ملل که اگر همانندیده و نهاد عالم مع شود بر ایشان توانست آورد
و این اول دلیل است بر آنکه این امر نسبت که انبیا پیش خدا آورده و تصور باید کرد و دریافت باید نمود که
و تعلم هر چه مرتبه از علم و معرفت رسید که علوم اولین و آخرین بدان تواند رسید و قدر احسن قال الشیخ العسکری
رحمة الله علیه بیت یتیمی که اگر قرآن درست و کتب خانه چند ملت نبشت و بیاید و بدور رسید که جان جامعه
که بجل و نوافی و تپا رسانی و استعلی السالین بود و در محنت وی و خدمت وی تعلیم و تربیت وی در علم
عمل با علی علین رسیدند و از کمال لاسن عند الله صلی الله علیه و آله و محبة حسب قدره و کماله و اگر در
اخلاق و صفات و کمالات و اوضاع و احوال وی نگردد اول دلیل باشد که هیچ بشری چون وی مخلوق
نشده که دعوی کرد نبوت و مسالت را و نمود محضات را پس در کجا شک و شبهه ماند و اقوی و ابر و اعلی و شریفتر
قرآن مجید است که باقی است و پاینده است تا روز قیامت و مثل است بر محضات کثیره و باری محاسب که وفات
احجاز و انبیا و از آن که انا اعطینا که انکه شریست و چه مقدار مثل است قرآن بر مقدار این سوره هر کجا از
مقدار و محضات و اصل و جوه احجاز قرآن مستند است و معرفت احجاز آن بتفصیل آن موصوف بر معرفت
آن وجه چنانکه مذکور گرد و معرفت احجاز علی الاجمال با نظر لایحه است که آنحضرت صلی الله علیه و آله علم قدسی
کرد بدان و خداوند ایشان را بخارنه و ایمان یسوی از مثل آن فرمود و آن گنیم فی ریحبه محضه لانا علی عبده تا اول
سوره من مثله الایه پس باز ایستادند و عاجز آمدند از آوردن بجزئی از آن و الله اعلم و اما و اموال خود
در و طایفه ها که تاکنون اول بحث خود عین بود اگر می آوردند مثل آن نمی افتادند و تین هما که گفته اند فی بعضی علما آنچه آورده
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر عرب کلامی که عاجز گردانید ایشان را از آوردن بجا نماند آن عجیب و توحید است
و ولایت و احیای موتی و ابرار و انکه و ابرم زیرا که آورده امی فصاحت و ارباب بلاغت و خطابت که کلامی
از حسن کلام ایشان که معلوم و مفوم است لفظ و معنی آن نزد ایشان پس باشد و از انیان بقیل آن عجب
تراز عجز که یک مشتبه کرده است هیچ را علیه السلام نزد امیاء موتی و ابرار و انکه و ابرم زیرا که ایشان طبع و توفیق
نداشتند در حصول آن و بنزد علم ایشان بطریق وصول بآن بخلات کلام فصیح و بلاغت و خطابت که کار پیش
ایشان بود پس عجز ایشان که عین محنت رسانده است و این محنت قاطع و برهان و صحت که ناسک و شبهه نیست
راه نیست و ابوالسلیحان خطای که از عظم علمای حدیث و شراحت گفت که بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم

در کتب معتبره

آنحضرت را باین نزدیکی از زمان خود بیکار عمل خلق الله علی الاطلاق بحیرم قطع گفت که ایشان نمیتوانند در منزل
 آن ایستند اگر نمی بودیم وی تا آنکه این از نزد خداست و واقع نمیشود قطع در نزد وی اذن نمیکند و او را عملی
 گذارند و اگر قطع و حیرم کند و قول نکند واقع نمیشود چنانکه در این فعل و کلام آنحضرت حکم کرد و ایشان را باین
 مقام و تقصیر و بلوغ در مناقصه و فریاد کرد و بر سر ایشان نهاد و توالتی هیچ یکی از ایشان که فرود آید بکار و بایستد
 مقام ما چو در دایره کلام هر دو واقع و باعث گفتن اجتماع الالسن و انجمن علی یا تو البکل هذا القرآن لایا تون
 بشد و کلماتی بضمیمه بعضی طبرستان را فی شد نفوس دهم ایشان بکمال مارد و تکبیر حرمت در خبر آمده است که
 عتبه بن ربیع که از اشیاء قریش بود روزی در مجلس قریش گفت و آنحضرت نیز در گوشه مسجد نهان نشسته بود و بیشتر
 قریش میروند بنسبوی این مرد تا عرض کنم چیزی چند شاید که قبول کند بعضی از آنرا باز آید و بیکار بگذرد
 سرگفتندی برو یا ابوالولید پس برخاست عتبه و آن روزی صلی الله علیه و سلم و شبته بادی و سخنان
 گفت و ترغیب کرد و در مال و منال و هر چه خواهد پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم همه را شنید پس از آن فرمود
 تا رخ شدی با ابوالولید از من خود گفت نعم فرمود از من هم چیزی نبود گفت بگو و بکن هر چه خواهی پس فرمود
 بسم الله الرحمن الرحیم نزل من الرحمن الرحیم کتاب فعلت آیات قرآن عیبا بقوم یعلمون شیروانیدار پس
 خون شیند عتبه گوش نهاد و بگلن و خاموشی گزیدند انداخت هر دو دست خود را پس نشست خود را بکینه و بران پس
 میخازند آن حضرت تا رسید آنحضرت آیه سجده را که درین سجده است پس سجده کرد و بعد از آن فرمود شنیدی یا
 ابولید گفت شنیدم این کلام تو مشغول باش با آن یکپس تر پس عتبه نزد قوم آمد و چون دید او را بعضی از
 ایشان گفت و الله ما عتبه نه بان روی که رفته بود پس چون عتبه نشست میان ایشان گفت و الله شنیدم
 من قولی که اگر هرگز نشنیده بودم مثل آن و الله این شعر نیست و نه سخونه کلمات او و شعر قریش بگذارد و او را
 با کاری که وی در دست پس بخدا سوگند خواهد شد این قول او را شافی عظیم و چیزی عجیب بگذا و شما میدانید
 چون وی چیزی میگوید دروغ نمی شود و دعای که میکند بر زمین نمی افتد می فرسم من که نازل شود و غل
 رواه البیهقی و غیره و در حدیث اسلام ابوذر که بیشتر از خود بردار خود را که انیس نام داشت بقتل کشید
 و استخبار حال شریفینا آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرستاده بود آمده گفت ابوذر و الله نه شنیدم ندیدم
 من شاهد از برادر خود انیس و دوازده شاعر را و بر جالبیت شکست داده که یکی از آن منم و دیگران در خبر آنحضرت
 را بمن آورد گفتند چه میگویند مروم گفت میگویند که وی شاعر است کاهن است بخدا سوگند من خود شاعر

در دفتر تحکیم که دره شده است از بعضی مضروبان و نادانان که قصد مباحثه می کردند مخدول و محروم بمان
 گشتند چنانکه یکی بن حکم عزانی نجف برای و تشدید آن که بسیج و بیج اندیش در زمان خود به شبهه بی نظیر
 بود و درین باب قصد کرد که ماحضه شران کند پس نظر کرد و در سوره احزاب خواست که بر نشان آن چیزی ستود
 و بر بنیال آن بختی یافتن توانست که در وه اصل شد و راجحیت و بیست که توبه کرد از آن و این تفتیح انفع
 وقت بود و سخت کلامی را در گذر انداخته از مفصل زمان نهادن را سوره بر طرز سوره قرآن بگذشت روزی بعضی
 که میخواهند و کتب این آیه را و قبل یا عرض ابلی ماسک که نیرس باز آید بجان و محو کرد آنچه نوشته بود و او ای می
 بخیزم بگذار که این کلام را هرگز نمارفته میتوان که او نیست این کلام بفرمانت از وجه قرآن تقنین و شتال است
 بر اجبار و بیکر باز افع و کائن نشد پس یافته شد ضایکه دارد شده و خبر داده مثل قول و تعالی لقد علم المجرم
النشأ الله آمین و قول وی بجان و هم بن بجزیم سیغابون و قول وی لبطره علی الدین که در قول وی و عد الله
 از من استونم و عملوا الصالحات لیستخلفن الایه و قول وی اذا جاء لقصد الفتح الی آخر او قول وی انما نحن
 بمرکب الذکر و انما لنا فلول و همچنین شد که هیچ یکی از اعداد ملاحظه و ملاحظه که جمع کردند که در قول
 و قول خود را قار گشتند بر افکار و قوروی و غیره ندادند یک کلمه را از کلمات شریف وی و در یک سینه افتدند
 و در حرفی از حروف وی و قول وی سیرم الجمع و یونون الدبر و قول وی قاتلوه هم بعد هم الله باید کم
 الایه و قول وی سبحانه و لا اله الا الله قول وی و لمن تعفوا و اشال این آیات و اخبار را به اخبار قانع و حقایق
 کائنات سالقه از آنچه میدادند ایشان و میدادند مثل قصه اصحاب کف و شان موسی و حضور احوال وی
 القرمین و قصه پوست و بر داران وی و کتب و این وی و قصص انبیاء هم ایشان و اشال آن ابناء از قرون
 ساله و اعم و خید و شران و دانه و علم اولین و آخرین از اینها است از آنکه بعضی از اخبار اهل کتاب که قطع کردند
 بودند و خود را در علم آن پس در آورده آن بر وجه این ذکر کرد و لغز آنرا کرد و اعتراف میکردند بدان و صدق
 هن و دیدند که آنقدر است ای بود خواننده و متوشه و مشول نشده بدار سه و مجالس بیرون بر قه از ایشان و علم
 کرده و شنیده از علماء و با وجود آن خبر داده از آنچه در رطوبت و اقیل صحیفه ابراهیم و موسی و دیگر انبیاء علیه السلام
 این چهار وجه انکار ظاهر است که هیچ خدای ندارد و محسوس است انکار آن حکم انکار بیدایات و محسوس دارد و کائنات
 و ثابت است در ذلت قرآن و نیست مجال نزاع و شک و ران و جو و دیگر نیز که قبیل صفات قرآن است و ذکر کرده
 که قهار و مفر دست قرآن بدان و شریک میت هیچ کلامی نوی دلان و یکی آنکه عارض میگردد و خون در کائنات

و سماع ایشان نزد جمیع قرآن و طاری میگردد و هیبت تاریان آنرا نزد ملائکه آن دامن بر کافران بگذرانند
و عظمت و جلالت تران ایشان غالب تر فرخ آنست که بر کذب بان و منکران ان تقیلس می آید
استماع وی در یاده میکند ایشان را نفوذ و ملک میگردد و سینه ایشان را دوست میدارند و القطار از او گرفته می شود
استماع او را در دین مصدق زیاد میگردد و در عجب و هیبت او می افزاید و ذوق و شوق او و حاصل میگردد
او را انخواب و خفت و ارتباط و الشرح و انجذاب از همه و جو ذیل و محبت قلب تقدیرین قال الله تعالی انظر
منه جلوه الذین یخشیون ربهم ثم قلین جلوه هم و علومهم الی و ذکر الله و قال سبحان لوانه انزلنا هذا القرآن علی جیل اخر
خاسته استعد عا من خشیته الله و این آیه که میوه والا نمیکند که این خامیت و طبیعت قرآن عظیم است اگر چه
سامع از ازل علم و فهم نباشد و معنی و تفسیر آنرا نداند و این حال مشاهده کرده میشود و از تسار و جهان عوالم
که از شنیدن آن متاثر و قینه شونده گویند که اس کلام بکلامهای دیگر نمی ماند حکایت کرده اند از تهرانی که
بر سیاحات ایستاده و بگریست گفته شد مراد را از چه میگویی که نمی گفت میگفتم از لطافت این نظم و ذوق
که حاصل شده از شنیدن قرآن عظیم طاری شد جماعه را پیش از اسلام و ایمان آوردند و فی الحال بی ذوق و احوال
چنانکه تذکره کرده اند از بزرگواران علم که گفت شنیدم خبری خدا را که میخواهند و مغرب سوره طور چون رسید بان آم
خلقوا من غیر شی ام هم انی لقولنا هم المصیطرون نزدیک شدند من که بر سر و جانم که بر آید و ان اول حالی بود
که بکینه شد ایمان و دل من و عینه بر رویه شنیدم از آنحضرت سوره حم السجده را و در پیش من قناتر شنیدم که نزد تو
گفت والله کلام کرد مرا محمد علیه السلام بکلام که شنیده است گوش من مانند آن کلام و در میانم که گویم اولاد
و لیکن با تشابه آنرا که هر ایمان نیار و در عهد و عهد او از نبی اسلام شده که ایمان عطا باریها است و علم دانش و در کفایت
نمیکند و بیرون انبیا هم و محمد و اسما و انقیضت انفسهم دلیل آنست و بعضی از وجه آنست که قادری قرآن بود
نمی شود و سامع آنی که در نمی آید بلکه زیادت میگردد و وجلالت فیضات محبت و تری قناتگی و لذت گرفته میشود
و در خلوت و انس یا میشود و تملاق و سی در جمیع حالات کلامهای دیگر اگر چه در حسن و بلاغت و در تبحر رشیع باشد
نزد و ذکر نمی کند و نمی گرد و چنانکه تجربه است و این نیز بشرط ایمان و محبت است و انما کافران و منافقان و اعدا
علا یزیدیم الا خسار و از وجه انجمن جمیع کردن اوست علوم و معارف را که محمود و بنود و ب را و آنحضرت را بنابر
پیش از نبوت معرفت آن و قیام بیان و محیط بود آن علم مع کمالی از علماء اتم و نقل بنویسد این مع کمال کتابها
ایشان پس جمیع که در میان علم شراعی و محاسن آداب و علوم و معانی و علم و علوم و صرا بنیاد اتم و اخبار را از آخرت

بر وجهی که تمام و تنبیه کرد بطریق صحیح عقیده بر این یقینیه و اولست بر صفات کمال صانع و توحید وی عزراست
 خال الله و جل و جل ما فرطانی کتاب من شی و نزلنا علیک القرآن تبیاناً لکل شی و لقد ضربنا للناس فی هذا القرآن
 من کل مثل قال الله تعالی ان هذا القرآن یقین علی بن اسرائیل اکثر الذی هم فیه یخلفون و قال هذا بیان لنا
 و بری الایه و از عجایب آنکه جمع شده در وی دلیل مداد دل زیر که احتیاج و استدلال کرده و میشود و تسلیم قرآن
 و حسن صحت بلاغت وی و دانشی آن در امر دینی و دعد و عید و است پس تانی فهم میکنند و اخذ نمایند و محبت را
 و حکم را معاً از کلام واحد و از جمله و جوه آنکه در آینده است و اوراقی سبحانه و در حیر منطوم نه نشوز زیرا که منطوم
 است بر نفوس و ادعی مقلوب را و اجمع است و آذان و اعلی است بر افهام و دلیل است بوی طباع و است
 و آواز و از آنکه نیروی سبحانه حفظ قرآن را بر تعلیم و تقریب آن تحفیط را قال الله تعالی و لقد یسره القرآن
 لذكر و استهوا و یکرای و نمیداشتند کتب خود را اگر بگردان ایشان چه جای جماعه با وجود و رازی مکر و سیر قرآن
 مجید آسانست حفظ آن مرصیان و علمای و در اندک مدت و از آنکه شکایت بعضی اجزای او بعضی دیگر را
 و امتیاز انواع و التهام اقسام وی حسن تخلص از قصه بقیه دیگر خروج از تالی تالی دیگر با وجود اختلاف
 معانی و اشتیاقی سوره احده بر امر و منی و خبر استخاره و عدد و عید و اثبات نبوت و توحید و ترغیب ترسیت و غیر
 و تکلیف بی آنکه امتحان کرد در فضول آن و کلام فصیح چون عارض میگردد و او را مثل این اختلاف و التهام نیست
 هیچگاه و وقت او دست میگرد و جزالت او کم میگردد و در لای او مقل میگردد و الفاظ و سوره لزل میشود و بسیار است
 او را در جوه العجانه قرآن بودن او دست آیه باقیه و تفضل حبیبانه و تعالی بجهت آن چنانکه فرموده ان من نزلنا
 و انما لای فظون بجلالت کتب دیگر که حفظ آن بر میان و اصابا گذشت لاجرم متطرق گردید بوی تفسیر و تخریف
 فرمود و تعالی لایا اینه الباطل من بین یدیه و لامن خلفه سائر معجزات انبیا علیهم السلام منقذه فتمیشت
 بالحق اوقات و انتهایی از مان ایشان و باقی نماند از وی جز جزو قرآن عزیز که با هر است آیات از طلاست معجزات
 او باقی است تا امروز که هر روزی و پنج سال بر ال گذشته و هر عصر بود از اهل بیان و عمل اهل لسان الله بلاغت
 و رسان کلام و چهارده برایت و ملاحه و اعدای دین و دنیا و از ذکر و بیج کی بگیری در مواضع آن و تالیف
 مکر و در مناقبه آن و قادر نشد برین صحیح و قدح هر چه بلکه هر که قصد آن کرد در دوائر اعجاز قرآن و جوه کثیره
 اکثر آن را بجهت بلاغت و فصاحت و واجب نیست که هر کدام او را و جوی منصرف و با بی علاجه ساخته شود
 که مقصد ذکر فضول بلاغت و حقیقه اعجاز جوه اربعه است که ذکر کرده شد و الباطل از خواص آن و عجایب

کتاب فی فضائل آنحضرت

درست
(مصحف)

صفات اوست و با الله التوفیق وصلی الله علیه و آله وسلم که قرآن مجید اعظم و اعلا و اتمای معجزات حضرت سید المرسلین
و عالم البینین است صلی الله علیه و آله وسلم و دیگر معجزات از الشفاق قرین و اکثر طهار و لطف جاد و جبر آن
نیز عظیم اند و بعضی مالم بعد از او شهرت و بعضی اگر چه بجز او نماند و لیکن بعد و طرق بجز آنکه معجزات آنحضرت
بعضی پیش از زمان بعثت ظاهر شد و آنرا از راهات خوانند و حاصل یعنی عباد و عبادان گویا در حکم تاسین
بنوت و رسالت اند و بعضی در زمان بنوت و قسمی دیگر بعد از رحلت چنانکه کرامات اولیای است که همه
معجزات آنحضرت اند و ولایت و در ندرت محبت بنوت و صدق رسالت دی صلی الله علیه و آله وسلم اما شوق قرآن
و از غیر آنست که لغرض است در عالم علوی و از هیچ پیغمبری واقع نشده و مطلق است بوقوع آن قرآن عظیم که
فرمود آنقرین الساعده و الشوق القدر مراد و وقوع آنست که در دنیا و باین تفسیر کرده اند آنرا مفسران قرآن آنست
روز قیامت ره میگذرانند اقوال و بی سمانه و آن یروا آیه غیر منوال و یقولوا سحر مستقر زیرا که کفار و کفار و کفار را روز قیامت
و تحقیق آمده است در حدیث ابن مسعود که گفت دوباره شد و فرمود در حدیثی از صلی الله علیه و آله وسلم یک باره بالا ای
کوه دوباره و دیگر بایان وی در روایت کرده اند آنرا جمعی کثیر از صحابه و گفتند طلب کرد و کفار و کفار و کفار
صلی الله علیه و آله وسلم آتی را گفتند که اگر صادقی بود دوباره کن قرآن این اشارت کرد و آنحضرت بقرآن و شوق شده و دیگر
جلی قرآن در بیان و فرمود آنحضرت علیه السلام آنست که کفار و تحقیق صحیح کرد شمار آن این ابی کعبه و
گفت یکی از ایشان که اگر صحیح بود شما اینرا همه اهل زمین را صحیح بنویسند و اگر در پس نماند مسافران از آن اتفاق و خبر دادند
از آن پس گفت ابو جلی علیه السلام هذا سحر سحر و این عبد البر که از آنجا بر علفای حدیث سنت گفته است که این حدیث
یعنی حدیث الشفاق قرآن روایت کرده شده است از جماعه کثیر از صحابه و همچنین روایت کرده اند و جمعی کثیر از تابعین
در روایت کرده اند از ایشان هم غیر و یکذاریا رسیده است بمات و تارید شده است بایه که می آید و همچنین
معلوم است بدان کتب اعدایت متقدمین و متأخرین با کثرت طرق و تعداد اسانیده و در و اسباب لدیده و کورد
که علامه ابن سبکی در شرح مختصر ابن حابط گفته است که هیچ نزو من آنست که الشفاق قرآن ترست منصوص
علیه است و قرآن و مردی است در محبین و غیره با بطریق کثیره و صحیح که شک کرده میشود و در قرآن و صحت آن کمال
کرده این معجزه را بعضی بنده که موافق اند و مخالفان ملت را در عدم قبول اجرام علویه خرق و التیام و علمای
درین قبایل ملت میگویند که آنکار نیست نقل را در آن شش و قر مخلوق خدا اند میگوید در آن هر چه می آید چنانکه
احوال قیامت در لغوص و کور است و با قول بعضی ملا حده که اگر واقع می بود این نقل طریق

تو آن شرک میبوی و در تمام اهل زمین در معرفت آن مخصوص نبی بودند بان اهل مکه زیرا که این امر بشتاد و نه
و شصت و نه و دانی متواترست بر دیت اقبال آن از امور غیبیه نقل شمای غیر مجعوده و اگر این صحتی و اعلی
میو و همیشه نوشته میشود و اثبات نموده میشود و کتب سیر و تخم و جائز نمی بود اطلاق و اتفاق اقبال ترک
آن و غفلت از آن مع جلالت شان و ذموج امر آن جو ابداده اندازادی علمای که این قضیه نیست
از امور ی که ذکر کرده اند ایشان که این چیز نیست که طلب کرده اند قومی خاص از مردم و اقشده در
مردم و رشب اکثر جواب میباشد اگر بعضی بپندارند در دل خاندان و اوها متکین و ستراند و آنکه در صحر باشد
و بیدار باشد نادراست و این امری بود که لحظه واقع شود شاید که در آنوقت سائر مردم را مالی از ایشان
آن واقشده باشد مثل محاب و حبال که حال باشند یا مشغول باشند بچیزه که لای و غافل گردانیده باشد
ایشان از آن مثل اثمار و حکایات و مانند آن مستبعدست که همه نظر بر قصه و خسته باشند چنانکه اهل اقبال
نیستند که جماعت که تصدی رویت و شرف و ترفند و قیج آن باشد و گاهی میباشد قدر بعضی نشان
که ظاهر میباشد و بعضی آفاق نه بعضی ظاهر باشد بر قومی و متشر باشند از قومی دیگر چنانکه خوف کسوف در
شهری دیده می شوند در شهری دیگر و در بعضی شهر با دلی دیده میشود و در بعضی شهر با جزئی و در بعضی شهر با کلیت
آنرا که کسی نیک و دعوی علم آن دارند بکسای و دیدن و نمودن نزد اهل حق در قدرت الهی است هر که افواه بخواهد
و هر که افواه بخواهد و مقصود نمودن بچاه مخصوص بود که حدی کرده بود و در خواسته بود و این آیه را از
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنرا را نمود و دیگر آنرا نمود و خود مسافران اقطار آمدند و خبر دادند تمام عالم را چه
در کارست بنینه و مواهب لذت میگوید که آنچه ذکر می کنند بعضی قصاص که قمر در آمد و در حبیب بنی صلی الله علیه و آله
آنکه و سلم و بیرون از آسین شریف اعلی ندارد چنانکه شیخ بدر الدین زرکشی از شیخ خود علام بن کبیر نقل کرده و آن
اعلم و اما شمس یعنی باز گردانیدن آفتاب بعد از گشتن آن نیز بنحیه آنحضرت بود صلی الله علیه و آله و سلم
روایت کرده است اسماء بنت عمیس که وحی کرده شد بسوی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و سببار کسا و در آن
علی بود رضی الله عنه پس بگذارد و نماز عصر را بنی الله عنه تا آنکه غروب کرد و فرمود آنحضرت ایامان عصر
گذاردی یا علی وی گفت لایس گفت آنحضرت خدا ندا این بنده تود طاعت تود طاعت رسولی تود طاعت
پس باز گردان بروی آفتاب را گفت اسماء دیدم من آفتاب را که غروب کرده بود و پستی چهره که طلوع کرد و بعد از آن
غروب افتاد شمع او بر حبال و ارضی این واقع و صبا بود تمام کلام و بدین حدیث در غرضه خبر بیاید انشاء الله تعالی

و وصلی و بی آنکه بجز مشهوره آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که مکرر و آنحضرت است در موطن عریده و
مشاهد علیه روایت کرده شده است از طرق کثیره که افاده میکند علم قطعی متواتر منوی روایت شد
از میان اصحاب مبارکی و شنیده نشده است از هیچ یکی از انبیاء علیهم السلام اگر چه بیرون از چشمها از
سنگ بروست و صلی علیه السلام و سنگ نیست که بیرون آمدن این اصحاب ابلغ است در اعجاز از تبلیغ این
بیرون آمدن از وی محمود و متواضع است بکمال بیرون آمدن گوشت و پوست و استخوان و تحقیق بر آنکه در آنجا
را جامع از صحابه مشهور از آن حدیث انس جابر بن سمیه و اما حدیث انس در صحیحین و آنحضرت که گفت
دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حال آنکه در آمد وقت نماز و دیگر و جستند مردم آب و وضو را و یافتند
و آورده شدند نزد آنحضرت آب و وضو نهاد دست مبارک خود را در ظرف آب و امر کرد مردم را که وضو کنند
پس دیدم آب را که بیرون آمد مانند چشمه انبیاء انگشتان مبارک صلی الله علیه و آله و سلم در درونی بیرون آمد
از میان انگشتان و اطراف انگشتان پس وضو کردند قوم نا آخر گفتیم هر انس را چند کس بودید شما گفت سی صد
کس و حدیث ابن شاپین از انس آمده که گفت بودم من یا رسول الله علیه و آله و سلم و غزوه بتوک
پس گفتند که مسلمانان یا رسول الله گفته شده اند شتران و جاربای ما فرمود آیا هست چیزی از نیای
پس دیدم وی بجز از آب و رشک کینه فرمود باریک کاس را پس بخت آب در آن کاسه نهاد و گذشت مبارک خود را
در آب گفت انس پس دیدم که بیرون آمد چشمها از میان انگشتان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پس آب دائم
شتران را و جاربای را و بر داشتیم باقی آنرا و بقی از انس نیز آورده که گفت بیرون آمد آنحضرت بجان قبایس
آورد و بقی از میان بقی تا نماز وی اصرار پس در آورد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دست مبارک خود را
و قیح و نجید دست مبارک در قیح پس در آورد چهار انگشت شریف را جز آنکه انگشت بیس در آمد از انگشتان شتر
وی آب حدیث جابر و صحیحین آمده که گفت جابر نشسته شدیم روز حدیبیه و پیش آنحضرت رکوع بود که وضو میکرد از آن
و زبر کردیم و گریه می کردیم صلی الله علیه و آله و سلم گفت چه حال دارید و برای چه گریه کرده آید گفتند یا رسول الله
آب نداریم وضو کنیم بدان بنوشیم آنرا اگر همین که نزد شماست پس نهاد آنحضرت دست شریف خود را و رکوع
چو شتران گرفت آب مانند چشمه پس خودیم آب وضو کردیم گفتند جابر چند کس بودید شما گفت اگر صد نفر کس
می بودم کفایت میکرد ما را بودیم باز نه صد و حدیث مسلم از جابر آمده که بودیم ما و غزوه باطاک یافته شتران آب
قطره چند رشک پس بنفشاند آنرا در کاسه تفریق کرد و اصحاب شریف را و آن پس خوش را و آب از میان انگشتان

در حدیث جابر

پیش نشست آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر یکجانب چاه و برآورده شد و بوی آب فرو کرد و در آن وا انگشت
در آن آب این مبارک خود را در و خاک کرد پس جوشید آب و بلند شد پس سیراب گردانیدند و شتران خود را و در
روایتی آمده که بیرون آورد و تیر را از ترکش خود و انداخت در چاه پس جوشید آب تا آنکه سیراب شدند و در
حدیث جابر بن عبد الله که گذشت و در حدیثی بر آمدن چشمان میان اصحاب نیز آمده و میان این دو قصه فخر است
جمع کرده اند میان یقین که هر کدام در وقتی بود پس حدیث جابر نیز و حضور وقت نماز بود چون فرو کردند
و سیراب شدند و بقیه آب که در رکوه بود در چاه انداختند پس سیر شد آب در چاه و از آنی فایده آمده است که گفت
خبر داد ما را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در بعضی اسفار خود گفت سیر میکند شما شبانگاه و میرانید تمام شب و
می آید بر آب فردا ان شاء الله تعالی پس روان شدند مردم به میل و التفات بیکدیگر و رعایت که گفتند هیچ کس
را از جهت اهتمام طلب آب و حرص بدان و چون آخر شب شد آمدوا آنحضرت سر خود را تا خواب کردند و فرمود تا
صاحبان نگاه دارند بر نماز را یعنی بیدار باشد که نماز با هر دو وقت نشود پس همه خواب رفتند و اول کسی که بیدار شد
پیشتر خدا بود و متذکر خورناقت بر پشت مبارک وی ایستاد گفت سوار شوید که این جای شیطان است پس سوار
شدیم تا بلند شد آفتاب پس فرود آمد و طلبید از من رکوه مرا که با من بود در وی چیزی از آب پس و وضو کرد و از
رکوه و باقی آمد در وی چیزی از آب فرمود نگاهدار رکوه خود را که او را شانی عظیم خواهد بود و از آن گفت بیکجانب
پس گذارد آنحضرت نماز تا ملا و سوار شد تا رسیدیم به گامی که گرم شد آفتاب و گرم شد هر چیز که تمایا رسول الله
بلاک شدیم از تشنگی فرمود نیست هلاک بر شما پیش خواند رکوه مراد نهاد و من مبارک خود را می دانم و می دانید
و الله اعلم پس میخیزت آب از رکوه و می نوشانیدم من پس هجوم کردند مردم فرمود هجوم نکنید و خوش ارید جان را
همه را می رسد پس همه سیراب شدند و میسر کس بود و باقی نماند مگر من و آنحضرت پس ریخت آب و گفت من شرب
گفتم یا رسول الله نخورم من تا تو نخوری گفت بخور ساقی القوم آخر هم شربا پس خورد من و خود آنحضرت و حدیث
عمر بنی الله عنه و حش عسرت آمده که رسیده مردم را عطش بجای که تحر می کردند و شتر خود را می فش و شکسته آنرا
و میوشید پس رغبت کرد و او یکدیسوی آنحضرت در دماغ پس برداشت آنحضرت هر دو قند شرب را و نهوز باز نیارده بود
شماره که باید با این کرد و ندانید ایشان بود از طرف و تجاوز نکرد و از آن لشکر آورده اند که یکبار آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم در این احوال طالب بود و روزی الحجاز پس گفت ای طالب تشنه شدم این ای نیست با من آب پس
آنحضرت فرود آمد و فرمودم خود را بر زمین پس بیرون آمد تا گفت اشرب یا معامه و دو صحابی بنامان بن الحسین

آورد که گفت بودیم با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و بر غری پس شکایت کردیم مردم نزد آنحضرت از طغیان
خود آمد و بخواند و کس را از اصحاب کرام که یکی از ان علی بن ابی طالب بود و گفت بروید و طلب کنید آب را
و در آنایند ایشانرا که می یابند زنی را که بر شتری که با وی دوزاده است پس زن شدند آن نفس مشن که زنی را
که دوزاده و طحیه و او را از آب پس آوردند آن زن را نزد آنحضرت و فرمود آوردند او را از شترش و طلبید آنحضرت نانی را
پس گفت و کباب و دوزاده و مردم را که می یابند بخورید آب و بخورید و آن زن ایستاده است و نگاه میکند که چه می خورد و
میگوید بخورید سوگند باز گذاشتند او را و حال آنکه خیال میکنم که بیشتر آب از آنکه اول بود پس فرمود آنحضرت صلی
الله علیه و آله و سلم جمع کنید برای این زن یعنی از هر جنس از طعام که باشد پس جمع کردند برای وی از تر و فین و سوسا
و گوشت و اینها را در جامه و سوار کردند او را بر شترش و نهادند بر او پیش وی و فرمود آنحضرت بر وی سبلی که
تا کم کرده کم از آب تو چیزی ولیکن خداست که آب و او را با قدرت خود پس بدان زن نزد کسان خود گفت آنحضرت
پیش آمدند مردم و مرد و زن و این مردی که گفته میشود و او را صالی پس کرد و همچنین و تمام قصه را بر این خواند و گفت
سوگند ایتمرد یا سحر ترین مردم است یا رسول خداست خدا و گفت مرقوم خود را ایاست شمار از عیبت و اسلام آنحضرت
بطوریکه کذا فی السواهد للذین و بعضی روایات آمده که اطاعت کردند آن زن را و او آمدند در اسلام و الله اعلم و
احادیث درین باب بسیارست و احادیث استقام ازین باب آمده چنانکه در محل خود مذکور گردید و الله اعلم و
وصل چنانکه احادیث در کثیر قبیل کثیر آمده و در کثیر طعام پس نیز کثیرست و این هر دو اثر تربیت و دلی
نهی آن سید کائنات است که چنانکه بحسب روحانیت مری دکل قلوب امداح است و عالم جسمانیت نیز بر او
و خوش و بنده ابدان و اشباح است بیست و شکر فیض تو حین چون کند ای ابرو مبارک که اگر خار و گل همه
بر و دست و مشهور و دین باب حدیث جابر است رضی الله عنه و غرضه خلق که روایت کرده اند آنرا آنجا
و مسلم گفت آدم پیش زن خود و میگفت آیا هیچ چیز هست نزد تو از طعام که من دیده ام و در سبزه مبارک رسول خدا
آنرا که شکست پس بیرون آورد زن ابائی را که در وی هاشمی از بول بود و در خانه بزر خاله بود و فریاد پس فریاد کردیم
من آنرا داس کردی و در آنرا دقت گوشت در دیک و آدم نزد آنحضرت و عرض کردیم یا رسول الله فرج کرده ام
من بزر خاله را و چون کرد زن من پاره شمشیر را که در خانه بود و تشریف بیار با چند نفر از صحابه آنحضرت فریاد کرد
یا رسولی سوگند من و سکون و طعمی که بخورند بآن موم را لفظ فارسی است که بر زبان مبارک فرمود
و سوگند بکون هر دو طعام که باقی مانده باشد با شرب ساقه بیا سید و فرمود پس دیک را فرود نیار وید بخیر آنکه او را

و صل بخور و طعام و بخور و آنحضرت
حدیث جابر

نام برسم پس آنکه حضرت علیه السلام با هزار کس بیرون آوردیم خمیر دیک نظر شریف وی پس انداخت و دان
 آن دوین مبارک خود را دعا بیکت که فرمود باز آن پیران را و جوانان را خوردن دیگر که وی نیز بر دوش
 از دیک گوشت را نگاهداری کند و دان پس بخدا سوگند خوردند آن هزار کس طعام را بر سر نداده و دیک در جوش
 و خمیر باقی و حدیث انس که آنرا نیز بخاری مسلم روایت کرده اند که گفت ابو طلحه بام سلیم بخدا شنیده آواز
 رسول خدا راست می شناسم و روی گریه گری را آیا هست نزد تو چیزی پس گفت بیرون آورد ام سلیم فرمود
 از خود بیک در جامه و کن و او پس بروم نزد آنحضرت علیه السلام و بود آنحضرت در سجده بود و ندای مردی
 پس فرمود آنحضرت آیا فرستاده است ترا ابو طلحه گفت نعم یا رسول الله پس فرمود آنحضرت هر جامه را که با تو بود
 بر خیز یکس روان شد آنحضرت با ایشان در آن شد من پیش ایشان تا آدم ابو طلحه را در خبر کردم او فرمود
 که می آید رسول خدا پس ابو طلحه بام سلیم گفت یا ام سلیم آمد رسول خدا با جامه از مردم همراه و دست نزد آن
 که بخواریم ایشان را جز این چند قرص که فرستاده بودیم و در خدمت شریف وی گفت خدا و رسول و امانت
 یعنی با آنچه حلقه شدی دست گویا دریافت ام سلیم که رسول خدا که آمده است با وجود علم ادب و با فیکت می خواند
 البته معجزه ظاهر خواهد شد پس روان شد ابو طلحه را دریافت رسول خدا پس آمد رسول خدا را صلعم و فرمود مبارک
 آنچیز نزد دست پس آورد ام سلیم آن نه را که فرستاده بود پس فرمود کوفت کرده شود و نه را بفرستاد ام سلیم طری
 او که در روی روشن بود و ناخوش ساخت آنرا پس فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم و روی چیزی که خواست
 خدا بینی خواند دعا و برکت بعد از آن فرمود که اذن کن و لطلب و کس را پس آمد نداده کس خوردند تا سیر
 و بر آمدند فرمود لطلب و کس دیگر را تا آمدند همه و خوردند و سیر شدند بغداد یا هشتاد و شصت و در روز
 از مسلم شنیده آمده و ظاهر آنست که در قضیه دیگریست زیرا که اکثر روایات و صحیحین است که ازانی الموابه
 و الله اعلم و حکمت در جامعه جماعه طلبیدن در همه یکبارگی آن گفته اند که اگر همه یکبار در آیند طعام در نظر
 ایشان قلیل می در آید و کافی نمی نماید و این سوزن موجب ذباب برکت میگرد و با جاتی تنگ بود و با جاتی
 داشت یعنی وجه موجه اش موجب روایات معتبره تنگی آنجا بود که ذکر آن بالا گذشت یا و شش عدم
 آنجا پیش بود یا کاسه کی بود تا دل جماعه کثیر و شوری آمد موجب از جام میاشت و روایت است ازانی تیر
 رضی الله عنه که چون در غزه بود که آخر عزات آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم و گریه می بر مردم غالباً دیگر رضی الله
 عنه گفت یا رسول الله لکن مردم را که بقایای تو شمای خود را گرد آورده و دعای کن برکت واران فرمود و نعم

بگویم پس فرموده بطبی گشت و بعد بقایای زاده آورد و یکی نشستی از زن آورد و دیگر زانهاره آورد و اعلان ایشان
کسی بود که آورد و صاعی از تر تا گرد آمد بر نعلی چیزی اندک و دو ماکو و بکرت و فرمود بنیله زید هر طره ای خویش را بد
در لشکر طرفی مگر آنکه سر شد و جزو رزمه تا بپیر شد و نزد بنو نقیه زانمانده بود و لشکر در غزه و بنوک بر عاقبتی جنگا
کس بود و چون شاهد گردید آنحضرت این خبر و را فرمود ایشان لاله لاله الله درانی رسول الله اوقات بکشید
خدا تعالی را باین شهادت پیچ بند که بار داشته شود از بهشت گفت بنده یمن بنده الله فی مقام الصلوات الموقنه
است که شهادت دهند نزد شما بده جزو حکمت حصول تصدیق و یقین بی در دعوی بنوت ایشان است آنحضرت
علیه السلام و در مقام از کدام عالم است مگر حال حضور غیب لغاوی دارد یا حاصل زیادت لقیق یا ایاست
چنیند و لقیق است و الله اعلم بحقیقت الحال روایت است از انس رضی الله عنه که بود آنحضرت صلی الله علیه
و آله و سلم دوس بر نیک پس فرستاده ام سلیم برای آنحضرت عیس را در کاسه کالان بدست و عیس حلتین تحاشیه
در میان نام طحانی است که از فرود و عن و قروت بسیار نگویم یگای قروت سولق نیز کنند و گفت یا انس
این را نزد آنحضرت ببر و بگو یا رسول الله این را ما درین در حضرت تو فرستاده است و بر تو سلام بخواند و در وقت
آن ممکنه پس انس نیز نزد آنحضرت آورد و فرمود بنده و فرمود برو فلان جامعه را از مردان نام برو و بطلب و
چون هر که ترا پیش آید پس برون بگو و بگو اندم هر که آنحضرت نام برده بود هر که پیش آمد مرا چون نام دیک
که خانه پیوست از مردم گفتند در انس را چه مقدار کس بودند گفت نزدیک سیصد کس باشد پس دیدم که فرمود آنحضرت
و دست مبارک خود را بالای آن حسیس کشیدم که در چپری پسته بخانده بود کس را نزد خود و فرمود بخورید بنام خدا و بایده
هر کس از پیش خود بخورد پس خوردند و میسر شدند چنان طاکه طاکه فی الله فی الله و خوردند تا هر خوردند و انس خورد و در وقت
انس پس برو و دینم یا کم که در وقت نماون زیاده بود یا در وقت برو داشتن رواه البخاری فی السلام و در حدیث
فی البواب آمده است که دی ساخت برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و برای ابوبکر صدیق رضی الله عنه
عنه بعد از آنکه گفت که اندک ایشان را پس فرمود آنحضرت بطلب سی کس را از اشراف القبط پس خواند ابوالباب
ایشان را پس خوردند و گذاشتند باز فرمود بطلب شصت کس را ایشان نیز خوردند و گذاشتند باز فرمود بطلب سیصد
کس را ایشان نیز خوردند و گذاشتند پس چون نیامد از ایشان هیچ یکی تا آنکه اسلام آورد و بکرت که گفت ابوالباب بنوقی
ازین طعام من یکصد و شصت و مرد مروی است از سمره بن جندب که گفت بودیم با یا سیر خدا صلی الله علیه و آله
و سلم نزد آنحضرت بنوت می خوردیم از با ما داشت ده کس ایالت و مذکور کس می نشست روی خود و گفت شخصی

صحت نبیه
سویه

در حدیث

چند ابواب

عنه بن جندب

این برکت از کجا بود پس شارت کرد و سمر و بجانب آسمان گفت از اینجا بود و راه الدرای این بی سینه و التمدی
 و الحاکم و البیعتی و البوخی و در حدیث عبدالمحسن بن ابی بکر رضی الله عنهما آمده است بودیم با آنحضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم در مدینه منی و ذکر کرد که چنانچه کرده شد یکصد از طعام و سانه شد که سفندی پس بریان کرد و شد
 مواد بطین شانه یعنی چگونگی و کرده و آنچه در میان کیم باشد و بخدا سوگند بود هیچ کی ازین صد و سی تن که
 آنکه برید آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از آن پاره بگادی پس گردانیدند از آن شانه یا دو کاسه بزرگ از طعام پس
 خوردیم ما هر چه باقی ماند آنچه در دو کاسه بود پس برداشتم من آنرا سرشته و از آنی بهره رفی الله عنده و روی
 که اگر کردم در رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که بخوانیم اهل صفه را پس چشم من ایشان را و خراهم آوردم پس نهاد
 شانه را یک کاسه طعام پس فریادم ما هر قدر که خواستیم و فایده شدیم و کاسه چنان پر بود که نمانده شده بود مگر
 همین که در وی اثر انگشتان بود و نیز از آنی بهره رفی الله عنده و است که من بنایت گرفته بودم کاسه شانه را
 پیش آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آفرمودم بطالب محراب صفه را پس من با خود گفتم که این تیر مقدار است
 کاش این میداد میخورم و آسوده میشدم اما از فرموده شایع و اتشال مروی چاره نیست پس بگفتم آنحضرت
 علیه السلام بیرون آمدم و یا از طالبیدم پس در آمدند همه خوردند باقی نماند جز من و آنحضرت علیه السلام بر آن
 بعد از آن خود خورد و فرمود ساقی القوم آخرم مروی است از علی ابن ابیطالب کرم الله وجهه که حج کرد و آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم بنی عبدالمطلب را که چهل کس بودند و میان ایشان قوی بودند که خود خوردند و چند را
 به پیشیند فرق را پس آنحضرت علیه السلام یک پیانه از طعام پس همه خوردند و میسر شدند و باقی نماند
 بود و طالبیدم قدری آب پس نوشیدند و میسر شدند و چنان باقی بود و راه فی الشفاء و از جابر آمده رضی الله عنهما
 که ام المکاتل انصاریه فیه شایع آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در عکه که در البوراء و روغن پس می آمدند
 و را سالیان او می طلبیدند تا بخورش و می بود و آن خانه چیزی جز آن پس قصد کرده ام المکاتل آن عکه
 که در وی روغن برای آنحضرت میفرستاد و می یافت و روغن پس همیشه میبرد و مرا در روغن و آن
 تا بیشتر و روغن آن عکه را پس آمدم المکاتل نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و بیان کردم و شوال را
 فرمود آنحضرت بفرستد و می توان عکه را اگر نمی افشردی میگذاشتی آنرا کمال خود همیشه میبرد و روغن را شانه
 و آن عکه گفت بنده میگویم آنچه بدیت میگویم که هر که در دست کند حضرت سید المرسلین را و اتفاق کند حاجت
 وی چیزی را که تواند برکت دهد خدا تعالی او را رزق و مال و دی و در هر چیز و در تمام آن و جابر رضی الله عنهما

عبدالمحسن

ابن ابی بکر

صفحه پنجم

آمد که آمد مردی نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم و طعام طلبید پس او برای وی نصف وزن شیره و شکر و نصف وزن مسکونین شصت صاع پس همیشه بخورد و وی وزن وی و همانان وی از آن روزی همانه که او از ایشان آن حضرت آمد و عرض کرد و فرمود اگر بنایه نمیکردی می ایستاد و نزد شما می خورد و دید از آن همیشه گفته اند که نعمت در دنیا بکثرت روغن بنکام فشرودن مکه و مسجد شریف بنکام چنانکه کردن آنست که افشردن و چنانکه کردن سفایه و تسلیم و توکل بر خداست و راست است و متضمن تدبیر و اخذ بحول و قوت است پس سزاوارده شد فاعل آن نبوالنعت عظامه النوروی و مثل این است مکه و نگاه نکردن بدیگ خبر و حدیث کثیر طعام که گذشت و الله اعلم بالایا
و الحکم و حدیث جابر رضی الله عنه و در دام بدیش عبد الله انصاری که بخاری روایت کرده است درین باب مشهور است که گذشت بود و بدل کرد و برای غنای پدر اصل ملل را قبول نکرد و میزد و در قریه ای می گفتان چون ایشان پس بد جابر نزد آنحضرت و گفت تحقیق میدانی تو یا رسول الله که بدش در دنیا حدیث شد و گذشت و ام بسیار بن خود ام که به مید ترا خوا فرمود و بد و فرمود هر قدر را در یک گوشه بند پس کردم ایچ
اگر کرد آنحضرت و خود را ندیدم آنحضرت را چون دیدند و ما آنحضرت را چسیدند و چون دید آنحضرت ایشان را
کرد و فرمود بر آنکه کمال تر از همه بود و شست بر آن و گفت بخوان باران خود را منی و نماز پس کیل کرد و برای ایشان
تا او کرد و خدا یتیمانی از او امانت او را دین راضی بودم که امانت و امانت او کرده شود و این چیزی را بر او
باز نماند و جابر را رضی الله عنه نه خوا بود و نه بد و بدی گذشت بود و دیگر خبر نماند باقی و سالم ماند و درین می بینم
آن فرمودن را که بر آن رسول صلی الله علیه و سلم نشسته بود و گوید یک از وی که نشسته پس تعجب کرد و فرمود و از او
گروه است ابو هریره رضی الله عنه که رسید مردم را اگر سنگی سخت بر سید آنحضرت از من چیزی داری یا آنکه
گفتم نه یا رسول الله آنکس نزدی دارم و در نوشته و آن فرمود و یا آنکه از من پس جدا آورده دست مبارک خود
و نوشته جان و بر آورده از آن یک مشت فرود و عابرت کرد و طلیعه مردم را ده کس تا تمام لشکر از آن سپهر شد و
خبر و ندید پس بگریختن آورده بودی از فرود را که دست خود را و فرمود و بگریختن از منی و در وقت حاجت شما شد
مرزبان پس گریختن من بیشتر از آنچه آورده بودم پس خوردم و فرمودند از آن قدرت حیات رسول الله صلی
علیه و سلم و ابی بکر و عمر آنکه نشسته شد عثمان رضی الله عنه پس غارت کرده شد خانه من پس نشستم ازین در و ابی
آمد که گفت بر دایم از آن چندین و چندین و حق درله خدا و حق نام شصت صاع یا بار شتر گفته اند که
مجموع غرات و ده دانه فرود بود و بعضی بیت و یک گفته اند و الله اعلم و در نوشته الامام جابر ابو هریره رضی الله عنه

در حدیث جابر

در حدیث جابر

درین باب بی نیز نقل کرده است بدیت الناس هم ولی فی الیوم همان نام المیزاب و هم الشیخ همان به و الله
 و مروی است که آنحضرت عمر بن الخطاب فرموده از آنکه خرمای چهار صد شتر و سوار را راوده ترتیب کرد آن خرمای
 باقی بود که یک خرمای از آن کم شده بود و احادیث در تفسیر طعام بسیار است و با آنکه از هر یک کسب خورده بود که است
 که بقایای آن را با آن قلمت برکتها بخشد و بشارت آن سیر شدند و تمام لشکر طرقت پر کردند چنانکه گذشت
 و در کار تعالی ما را از برکات آن میدکانات علیه افضل الصلوات و اکمل الخیات محروم ندارد و دستور داده را
 از نعم ظاهر و باطن آنحضرت مجبور گرداناد و حکایت یاد دارم که در بازار که را دها الله تعالی ذکر نماید و خوشی بزرگ را
 آب میاشد و می گفت یا برکتی البی تعالی و آنرا می نامد آنرا تعالی الله صلی علی محمد و علی آل محمد و بارک وسلم و صل
 و کلام حیوانات و کلام ایشان مرا آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم بچند کلام در میان مطیع و شکر و ستودن امر
 دین و شریعت اوید صلی الله علیه و آله و سلم از آنکه قسعه سعادت بنام ایشان افتاده از اهل بیان بچنین
 سایر حیوانات را که مطیع و ستودن امر او را وی الهی اند سبانه بطریق اعجاز و خرق عادیق ستودن و مطیع و
 صلی الله علیه و آله و سلم ساخت از اینجا است که بعضی آن باب تحقیق و اهل باطن گفته اند که وی صلی الله علیه و آله و سلم
 بکافه خلق از حیوانات و نباتات و جمادات مبعوث است و لیکن چون از ذکر عقل و بحیف و امر و نبی بیون
 اند از ایشان جز اطاعت و ایمان و شهادت بصدق رسالت نیامد و موسوم بمبعوث نشود چنانکه او میان
 او حیوانات از آن جمله خود چنان و شکایت است بسوی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه الش بن مالک نقل کرده
 محمد روایت کرده که هر کس از ابلت الفدا لا شتری بود پس از آنکه از آنحضرت و غرض کرد و بخیر رسول الله بود
 را شتری که آب می کشیم مروی اکنون غمی و شکرش میکند یا وضع میکند از تابشت خود را و کل ربع ما چنانکه در
 بر داشت آنحضرت با اصحاب و رفت و روان شد بجانب شتر پس در آمد در لیسان و بایستاد و شتر را گوشه
 از آن گشته بود و گفت یا رسول الله این شتر مانند سنگ گزیده شده است و ما ترسیم بر ذات شریف تو که از
 وی گزیده می رسد فرمود غیت بر من یا کی از آن پس چون دید شتر آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم را وی
 بجانب وی و سجده افتاد و در پیش وی پس گرفت آنحضرت موی پیشانی او را و عمل در آورد و صحاب گفتند یا رسول
 این حیوان را بفعل ترا سجده ما ترا داریم بدان پس فرمود صلی الله علیه و آله و سلم کی باید دانست و بسرا که
 سجده کننده بشیر را و اگر کرد اگوی که بشیر سجده کند بشیر را میگردم زن را که سجده کند خود را بچشم غلام می گرد
 بر زن رواه احمد و الترمذی و در بعضی روایات آمده که فرمود آنحضرت و تقیامت میان آسمان و زمین چیزی را ننید

ت

کلامی است

که من رسول خدا ام که عصای من و انس در جیبم آمده که آنما میخواستند که آن شتر را فرج کنند پس وی شکایت
 کرد پیش آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و در حدیث دیگر آمده که شتری آمد و گردن خود را آنحضرت بر خاک
 نهاد و فریاد کرد و آواز داد که شتر را پس بایستاد آنحضرت بر سر وی و فرمود لها هب شتر بفروشان این را بده
 من گفت یا رسول الله پیشکش است و لیکن این شتر را طبیعت راست که جز این وجه نیست ندارد و فرمود
 این شتر که گردنش مثل دلت علف را احسان کند بوی و نگاهدارید حق و برادر اینجند بطریق مقدره
 بالفاظ مختلفه آمده و صحیح است و از انس آمده که گفت در آمد رسول خدا و ابو بکر و عمر در بستان یکی از نصاریه
 بود و روی غمی پس سجد کرد آنحضرت را و گفت ابو بکر یا رسول الله ما سزاوارتریم که سجد کنیم تا فرمود آنحضرت
 علیه السلام نمی سزد پیش من سجد کن پیش را حدیث و یکبار شتری نزد آنحضرت آمد و شکایت کرد از قوم خود
 که این قوم پیش از آنکه خانه فتن بگذارند خواب میکنند و من تیرسم که عذایتمانی آن قوم را عذاب کند پس
 آنحضرت آنقوم را طلبید و از آن نمی فرمود عا کشته رضی الله عنهما میگوید که در خانه ماشانی بود و آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم در خانه آمدی بود این شاه ساکن و ثابت و آرمیده می بود و چون پیرون بیفت آنحضرت
 پریشان میشد و میپلر و میرفت وی آمد و آمده است که آنحضرت شتران قربانی میکرد و بین فریاد میکرد و میگفت
 و نزدیکی آمد آنحضرت ناخفت او را ذبح کند و مروی است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دست مبارک
 خود را بر پشت گوسفندی بالید که نزد وی رسیده بود پستان وی بر شتر شده بدوشیده خود بیا شایسته ابو بکر
 را نیز بیا شایسته و قصه در شتر شاه ام معبد که خشک شده بود و او را شایسته نداشت مشهور است و در باب
 هجرت تفصیل بیاید انشاء الله تعالی و امثال اینجند را در تفسیر کلام نیز ذکر میتوان کرد در انبیاء و احوال
 حیوانات نیز ازین باب است قصه کلام ذیب و شهادت او را آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و حدیث
 تکلم ذیب روایت کرده شده است از جماعه صحاب بطریق متواتره روایت کرده است امام احمد از شترانی
 خندی رضی الله عنه گفت و دید گرگی بر شانی پس گرفت شاه را پس دید زاری و کشید شاه را از گرگ نشست
 گرگ بر دم خود چنانکه عادت سباع میا باشد و گفت از خدا نمی ترسی می کشی از من زنی را که زنده بود و خدا
 تعالی آنرا لبوی من پس گفت راضی و اعجاب گرگی اقتضای نموده تکلم میکنند بکلام آدمیان پس گفت گرگ یا خبر بگویم
 بوی من ازین محمد بر شیر خورم و مردم را با خبر سازم و مردم نمی گردند بوی پس راضی هم خود را راضی ساخت تا
 و را بدیدینه منظر دید بگذاشت هم را در یک گوشه و آمد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و خبر داد آنحضرت

در حدیث
 صحیح

در حدیث
 صحیح

ما این امر که تا از آن گفتند و چون آمدند مردم گفت برای که خبر ده مردم را با آنچه شنیده و دیده و همچنین روایت کرد
 بهیچ از حدیث این عمرو ابوالنعیم از حدیث انس رضی الله عنه و در روایت ابی هریره است صحیح آمده که گفت زب
 عجب تر ازین آنکه مروی در نکلات بن الحمرین خبر میدهند با آنچه گذشته و با آنچه می آیند و این را می یهودی بود
 پس آمد نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و خبر وایان آورد در بعضی طرق از ابی هریره رضی الله عنه
 آمده گفت اگر برای حال او عجیب تر است ازین که الیتاده بر غم خود و ترک واده پیوسته که مبعوث نشده
 هرگز عظم قدر نزد خدا از دی تحقیق کشاده شده است بروی ابواب جنة و مشرف شده اند از اجتهاد و احیای
 وی و قطران قاتل ایشان را که در میان بخت میگردید صاحب ادرا و مشتاق اند بایشان که در
 آیند در بخت و انتظار قاتل ایشان دارد که کشته شوند و یا بخت در آیند و گفت لب برای که نیست حال
 میان خودی مگر همین وره و از کوه میروی آنکه در حضرت وی و میگردی از جود خدا گفت را می پس غم مرا
 که میگرد گفت و سبب من میگردم پس آمد نزد آنحضرت و اسلام آورد و فرج کرد برای ذب شالی از آن و پیش
 انجلیت از ابی سفیان بن حرب و صفوان بن امیه نیز آورده اند که گری را دیدند ایوی را گرفته است و چون
 بحرم درآمد گری برگشت و تقب کرد پس گفت گری عجب تر ازین از آن است که محمد بن عبد الله بن ابی العتیه بدو حکم
 الی الحجة و هر دو الی النار پس ابوسفیان بصفوان گفت یلات و غری اگر تو میگردی انجلیت را بیکه میگردی
 نه نالی که را می مروان و از ابی جهم صاحب وی نیز روایتی مثل این کرده اند ازین بابت حدیث ضعیفی بی سبب
 و کلام کرده اند و این حدیث مشهور است و روایت کرده است آنرا بهیچ در احادیث کثیره و ذکر کرده است قاضی عیاض
 و در شفا از حدیث عمر رضی الله عنه که بود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در محفل از اصحاب خود ناگاه آمده
 اعراس از بنی سلیم که شکار کرده است ضعیف را و گریه اینده است او را در استین خود تا بر او در سوزنی نگاه
 خود و بر این کند و بگوید چون دید اعراسی چه را گفت این کیست که با جامه نشسته است گفت رسول خدا
 پس بیرون آورد و سبب را از استین خود و گفت سوگند بیا که در غری ایمان نمی آید و تا ایمان آورد این
 ضعیف و انداخت ضعیف را پیش آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پس ندانم که آنحضرت ضعیف را فرمود یا ضعیف پس
 جواب داد ضعیف بر میان تین که شنیدند قوم همه یکدیگر و بعد یک و فرمود آنحضرت ای ضعیف کیسه آید قیامت
 الی ضعیف تمام حلق پس فرمود آنحضرت که اعبادت میکنی گفت خدا تر که در آسمانی است عرش او و در زمین
 سلطنت او و در یاد و زیارت او و در جنة است رحمة او و در آتش است عقاب او و فرمود آنحضرت

ضعیف

من لیسیم گفت رسول خدا و رسول رب العالمین قائم المبین قد اطلع من صدقک و خاب من کذبک پس اسلام آورد
اعرابی آنحضرت بقوله و اشعار نیز نقل کرده اند که این منصب لست آنحضرت خواهد مصلی الله علیه و آله و سلم و از آنجمله است
حدیث عزاکه که روایت کرده اند او را آنکه بطریق مستدره که تقویت میکند بعضی او بعضی را ذکر کرده است تمام
عیاض در شفاء ابوالنفیس در دلائل از امام سلیم که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در محرمی گشت ناگاه شنید
آواز پاتنی بسیار یا رسول الله پس آنسو برگشت آنحضرت و دید که آهواره بسته در پنداخته است و اعرابی آنرا
در جامه پیه پیس گفت آنحضرت علیه السلام با هو صیت عابت تو گفت صدیکه زده است مرا این اعرابی و مراد
آهواره است و درین کوچه مرا گن مرا تا مردم و شتر و جمالتان را و باز آیم فرمود آنحضرت چنانکه میبایست و بانی
آنی و خدای کند خدایتی عذاب عیش را که باز نیام پس را که در آن آنحضرت و بر رفت و باز آمده برگشت و آنرا آنحضرت
پس بیدار شد اعرابی گفت یا رسول الله حاجتی داری فرمود حاجت این است که را بسکنی این طایفه پس را که در
اعرابی او را دید و دید در محراب از روی خوشحالی و میزد پایهای خود زمین را و میگفت شنیدم ان لا اله الا الله
این حمد را رسول الله نیز نموده است که آنحضرت در لشکری بود مردم همه تشنه شدند و بر آبی فرود آمده بودند پس آمد
فرود آنحضرت آمده آنحضرت او را نوشید و همه را سیر یافت که مقدار سی صد کس بودند بر آن کسوی آنحضرت بود
فرمود که این را نگاهدار و پس رافع او را بر پشت بردار و ساعتی و دید که رفته است فرمود ان الذین یاربوا و یولون
و سبب بهادان آنکه است کلام حار را دیده کرده است اینها که چون رفع کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
خبر را آنکه کم کرد و ماری فرمود آنحضرت نام تو صیت گفت نام من یزید بن شهاب گفت بیرون آورده ام و در کجا
تعالی از نسل جد من صیت حار و سوا الله است آنرا هیچ یک جز اینست چون امید میداد که سوار شوی بود و تا
نمانده است از نسل جد من جز من نیست از این کسی جز تو و گفت دوم من پیش از تو در دست یهودی بودم
و تو نیز نام حار و سوارسی او بود آن یهودی گرسنه میداشت شکم مرا پس فرمود آنحضرت او را نام تو یغفور یا
او بود یغفور در خدمت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنحضرت میفرستاد او را بر در کسی تا خبر کند و بگوید
می آمد یغفور بر در و میگفت در را بسر خود و چون بیرون آمد صاحب در اشارت میکرد که حاجت کن رسول خدا
که تری طلبی و چون آنحضرت علیه السلام وفات یافت آمد یغفور بر چاهی که مرالی السهم بن السهمی بود آنقدر بود
در اینجا جگر خسته و فریاد فراق آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم هم ازین بابست تسخیر و تعلق او بسینه که در میان
از لشکری را افتاد و راه کم کرده بود و گفتن او که انا مولی رسول الله پس راه نمود و رسید شیر را و با لشکری را و خبر

حدیث

حدیث

حدیث

آنحضرت بود و خود کرامات اولیا و معجزه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و این در بسیار روایت کرده است که
 کبوتران که منظره شایسته کردند بر آنحضرت روزی که پس عاکره بکثرت ایشان در مسجد حکمت و بیض تمام بر دروازه
 هجرت مشهور است و گویند کبوتران حرم از نسل آن کبوتر در خانه و روایت کرده شده است که اگر کبوتر آنحضرت
 علیه السلام سحره را بیدار می کرد و می دید پوشید در خانه و ذکر فی الشفا فاضی عیاض گفته که احادیث در باب کلام
 حیوانات و طاعت ایشان حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بسیار است و آنچه مشهور بود از آن و روایت
 شده در کتب آمده و در مصلح آنجا که حیوانات به طبع و متقاد امر آنحضرت بودند نباتات نیز در طبع
 فرائض و طاعت وی بودند و از نجاست کلام سحر و سلام وی بر آنحضرت و طاعت و شهادت بر آن
 وی صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث عاکشه رضی الله عنهما آمده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 چون وی فرستاده شد بسوی من نیکو داشتیم هیچ سنگ درخت گز که میگوید السلام علیک یا رسول الله
 از علی رضی الله عنه آمده که فرمود بگویم یا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بگو پس بیرون آمیم و در بعضی نواحی
 آن پس پیش نیامد کوه و نه درخت گز که میگوید السلام علیک یا رسول الله و راهی که میفرماید و این حالت
 در نباتاتی وی بود چنانکه در حدیث سابق گذشت یا دیگر است و ما زنده دیگر و الله اعلم و حاکم در مستدرک باسناد
 حیدر از ابن عمر آورده که گفت بگویم یا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در سفر پیش آمد اعرابی و چون نزدیک
 پاکی حضرت آمد گفت مراد را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میگوید گفت میروم بسوی اهل خود و خود
 آیا خبری است ترا در خبری میخوای که نیکی و سعادت حاصل کنی برای گفت آن چیست فرمود شهادت
 شدن آن لا اله الا الله و حده لا شریک و ان محمدا عبده و رسوله گفت اعرابی آیا هیچ شاهدی هست ترا بر آنچه
 میگوید فرمود این درخت شاهد من است پس خواند آنحضرت آن درخت را و وی بر آن گواهی دادی بود پس شهادت
 می کرد زمین را و می آمد آیت و پیش آنحضرت پس شهادت طلبید آن حضرت از وی سه بار گواهی داد
 آن درخت بعد از آن باز گشت بجای خود و حدیث دیگری روایت کرده اند این درخت را در روزی که کافران
 مشهوران رخسار را که آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم خون آلوده ساختند و پندار شریف از ارادت رسانیدند
 آنحضرت در گوشه نشسته بود که جبرئیل آمده حال پرسید پس حزن و گلین یافت آن حضرت را گفت
 آیا دوستی داری که بجام ترا آیی که موجب تسلی خاطر شریف تو گردد پس گفت که در جبرئیل علیه السلام
 بدرخش که در پس وادی بود گفت بخوان یا این محمد این درخت را پس خواند آنحضرت آمد درخت

را در وقت نشی که در آمد نزد آنحضرت بایستاد و گفت جبرئیل مرا کن که باز گردم بجای تو و پس هر که دیگرند و کامل
پس فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حبیبی را و او را داری من حدیث السنن و از بریده ای نزد
کرد اعرابی که از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم محو پس فرمود آنحضرت بآن اعرابی بگو بآن مسند که رسول خدا
می طلبند پس کرد آن درخت از راست و چپ پیش و پس جدا شد رگهای او پس آمد در حالی که پاره میکند
زمین را و می کشد رگهای خود را و بایستاد پیش آنحضرت و گفت السلام علیک یا رسول الله گفت اعرابی مرا کن
این درخت را که برگردم بجای خود پس نشست رگهای او در جای خود و هموار شد پس گفت اعرابی آنحضرت را که اذن
ده مرا تا سحره کنم ترا اذن نداد و گفت پس اذن کن که دست دپای شریف ترا بوس کنم اینجا و او آورده اند
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و در سفری در شب تاریک بر شتر سوار بد درخت سدره رسید و بخواهی لایه آن سدره
و نیمه ترا آنحضرت بسلامت از میان بگذشت و چنین متفرج ماند و معروف بسدره الهی گشت صلی الله علیه
و آله و سلم و از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که گفت آمد اعرابی نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و گفت بچه
چیز شناسم ترا که تو رسول خدائی فرمود و بآنکه بخوانیم این شاخ خزان را که گواهی دهد که من رسول خدا ام پس آن
آنحضرت پس جدا شد از درخت و افتاد پسر فرمود آنحضرت برگرد و بجای خود برو برگشت بجای خود و رفت اسلام آورد
اعرابی را و او الترمذی و صحه و آمدن درخت نزد آنحضرت و سلام کردند و برگشتن بجای خود را و حدیث بسیار آمده
و فی الفقیه شجر حرات لدعوة الاشجار بساجدة بنشی الیه علی ساق بلا قدم یا کالما سلمات سلمات سلمات
فرمود عثمان بن بدیع الخطابی الترمذی و در حدیث ازین طویل از جابر بن عبد الله آمده که گفت فرمود آدم و نوح
کشاده پس رفت آنحضرت برای قضا حاجت و زخم من در تن آنحضرت با و او را تا پس ندمد که استنا کردند
بدان ناگاه دو درخت بودند که ساراه دادی پس رفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بسوی یک درخت و نگرفت
شانی را از شاخهای او و گفت القیاد کن بمن باذن خدا و جو حل پس متعاش شد آن درخت مانند القیاد شتر
که مهر در بینی اوست پس نزد درخت دیگر رفت او را نیز کشیده آورد و گفت بحسبید برین پس سپیدند و در روایتی
دیگر آمده که فرمود و جابر بگوید این درخت را که می گوید ترا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در پیش من رفتم
من گفتم بدرخت آنچه رسول خدا فرموده بود پس آمد و پوست به صاحب خود نشست آنحضرت پس بنهاد و بیرون
آمد من دیدم و شستم در جای دور فاسادم در حکایت بانفس خود ناگاه اتفاقات کردم می بینم که آن حضرت
می آیند و هر دو درخت از یکدیگر جدا شده هر یک بجای ایستادند و در حدیث اسامه بن زید نیز مانند این آمده

که گفت فرمود مرا رسول خدا صلی الله علیه و سلم در بعضی منادی خود ای ای منی برای حاجت رسول خدا
 سوالی گفتم نیست در وادی جای خالی از مردم فرمودی منی درخت جرمای یا سنگی گفتم می بینم خللات متنا
 گفت برو بگو باین خللات که رسول خدا را می کنید شمارا که بیایید برای حاجت رسول خدا بگو بنگاهانیز همچنین می بینم
 و گفتم سوگند بخدا که فرستاده است آنحضرت را بحق دیدم خللات را قریب یکدیگر یکدیگر مد که سنگها را هم بر بسته چون
 قضا کرد حاجت را فرمود بگو باینها که چرا شوند از یکدیگر و اشالی این مجمر بسیار راه و در حدیث عبدالله بن مسعود
 رضی الله عنهما آمده که گفتند چه چیز است که شما و ما و ما را فرمود شما و ما را این درخت پس فرمود یا ای
 پس آن درخت و شما و ما و ما را گفت قاضی عیاض رحمه الله علیه جمعی کثیر از خطای صحابه اتفاق کرده اند بر این
 و از تابعین اصناف آن رضوان الله علیهم اجمعین وصلی بچنانکه بنات را منتقاد و مطیع امر و سب
 علیه السلام که او را ساخته بودند عبادت نیز همین حکم دارند از اسلام کردند و بجزو تکلم او با آنحضرت صلی
 رسول الله و از علی مرتضی و عائشه صدیقه رضی الله عنهما نیز مدعی درین باب گذشته و از جابر رضی الله
 عنه نیز آمده و همچنین حدیث را هب و در قتی که برآمده بود همراه ابوطالب در ابتدای امر خود پیش از نبوت گفت باقی
 شجره و حجره که آنکه سجد کرد و در سایه انشا الله تعالی این حق در محل خود چنانکه روایت کرده است سلم از
 حدیث جابر بن سمره که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم بدستی که من می شناسم حجره را که که اسلام میکرد
 بر من پیش از آنکه بموت شوم بدستی تحقیق من می شناسم او را و مردم را اختلاف است درین حجره که که است
 بعضی گفته اند که حجره سود است و بعضی حجره غیروی در کوه که او را دقاق الحجر گویند در راه خانه خدیجه رضی الله
 عنها و مسجد دست در دیواری و مردم تبرک می بیند بمسجی و میگویند که این همان حجره است که اسلام میکرد و آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم وقتی که میگذشت از راه شنج این حجره را با شمی گفته که متواتر آمده است انابل که که
 این حجره که در دقاق الحجر است همان حجره است که اسلام میکرد بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم در مقابل
 در دیوار دیگر از طرف شریف اوست که در سنگی نقش بسته است و میگویند که سنگ آهن نرم کرده برای اینها هم
 اسلام و در مکه منظر در کوهی که آنحضرت وقتی که سینه چرانی میکرد و اثر قدس شریفین است و الله اعلم و صامو آب
 لایه از ابو جعفر میبانشی آورده که گفت خبر و ادرا که هر که ملاقات کردم پوی از اهل مکه که این حجره که همان حجره
 که اسلام میکرد بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم و از آنجا است آمین گفتن آستانه و در دیواری های خانه و قتی

که دعا کرد آنحضرت علیه السلام بر آنجا پس پسران وی رضی الله عنهم را دایت کرده است آنرا بهیچ در و دلال
 و این ماجه در محضر فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مرعاس بن عبد المطلب یا ابا الفضل مردان
 منزل تو و پسران تو تا بیایم من شمارا زیرا که مرا با شما کارست پس بنظر باشد آنرا تا آنکه در آمد آنحضرت بر ایشان
 وقت چاشت بود فرمود السلام علیکم گفت علیکم السلام و رحمة الله و بركاته فرمود چگونه صحیح گردید گفتند صحیح
 کردیم بجز و الحمد لله فرمود نزد یک شویاید یکدیگر یکدیگر یکدیگر یکدیگر پس پوشانید آنحضرت ایشان را چادر خود و او فرمود
 یا رب این نعم من است و خود بدین است و ایشان البیت من اند پس پوش ایشانرا از تنش دو تنی پی پوشید
 من ایشانرا با این چادر پس آئین گفت آستانه دیوارهای خانه و گفتند آئین آئین و دیگراری عیسی این
 پس طالب در سفری و خدمت آنحضرت بود نشسته شد پس آنحضرت او را بر کوهی که آنجا بود و بفرستاد و فرمود بگو
 بان کوه که ترا آب دیدان کوه تمکلم شد و گفت با پیغمبر خدا بگو که از ان روزی که این آیت نازل شد و انقوا
 المنازلتی و قود بالناس و الحجاره چندان که نمیتوان ترس خدا که آب در اجزای من نماید و مشهور درین
 باب چنین جنوع است فی الصراح چنین آنرو مندی و ناله ناله که از بچه جدا شود و جنع بکسر جیم و سکونی ال
 تنه و رحمت و حدیث چنین جنوع از جماعه کثیر از صحابه آمده است که معین قطع و یقین ست بدان در و او اسباب
 لدیه از شخین تاج الدین بسکی آورده که در شرح مختصر این الحاجب گفته که صحیح نزد من آنست که حدیث
 چنین جنوع متواتر است روایت کرده اند از علمای حدیث بخاری و مسلم و غیر ایشان بطریق کثیره متعدد و خارج
 از حد و حصار توانند که متواتر نزد قومی غیر متواتر باشد نزد قومی دیگر و شیخ ابن حجر فتح الباری گفته که
 چنین جنوع را انشقاق قمر نقل کرده شده است بهر کی از ان نقل مستفیض شایع که معین قطع است نزد
 کسیکه مطلع است بطریق حدیث نه غیروی که عارضت ندارد درین کار و الله اعلم و بهیچ گفته قصه چنین جنوع اند
 امور ظاهر است که محل کرده اند آنرا خلف از سلف و از اکبریات و ابره بجز آنست که دلالت میکند بر نبوت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و شافعی گفته که واد است خدایتعالی عیسی بن مریم را احیای مومن
 احدیات الله سلامه علیه و علیهم نس گفتند ایشان فی که داده است پیغمبر را انچه داده است پیغمبر را
 گفت و او محمد را صلی الله علیه و آله و سلم چنین جنوع ناشیده شد صورت او درین اعظم و اکبر است از ان نبی
 شمرده اند علای حدیث صحابه را که روایت کرده اند و روایت و اسامید و طرق آنرا که ذکر آن طولیست تا آن
 کرده شده است بومسجد نبوی مسکوف بر جنوع نخل و بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پیش از آنکه ساخته

شد و برای وی خبری آید بر این خطبه کیه زده بخدای اذن جدم و چون ساخته شد منبر مفارقت کرد
از آن جناب پس شنیده شد مر آن جناب را آوازی مانند آواز ناله و در روایت انس مده که حمزه زید را
آواز وی بسیار شد بکار مردم که بجهت آنچه مشاهده کردند از حال غریب وی و در روایتی آمده که اشکات جدم
و باره شاد پس آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و نهاد دست شریف خود را بر روی و در کنار مبارک گفت پس
ساکت گشت و فرمود آنحضرت که این خوب گریه کرد از بهبه آنچه کم کرد از ذکر خدا اگر در کنار من گریه می کرد همیشه
بیهوش و تشنه می ماند و زقیامت از بهبه اظهار عزت بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس امر کرد آنحضرت
که وقت کرده شود وقت منبر پس نماز میکرد او آنحضرت بسوی و در روایتی آمده است که خواند او را آنحضرت چنان
فرمود پس آنکه در میانیکه پاره که فزین را پس و گریه شریف گرفت او را فرمود تا بانه گریه بجان خود و در حدیث
میرده آمده که فرمود آنحضرت بان خوب اگر خواهی باز بنشام ترا درستانی که بودی در آن محل تا بماند تا اگر گریه
تو کامل گردد و خلقت تو در هرگز و در شاخهای تو و بهر اگر میوه و اگر میوه ای بنشام ترا و در حدیثی آمده که
خدا از میوه تو بعد از آن گوش شریف خود نهاد آنحضرت بکاتب وی که چه میگوید پس فرمود میگوید نشان مرا
یا رسول الله و در حدیثی آمده که بنشین در کنار من و در میان خدا باستم در مکانی که نشوم وفانی گردم و در حدیثی
این را هرگز نزد یک بوی بود پس فرمود آنحضرت همچنین کردم و گفت اختیار کردی و در حدیثی آمده که در حدیثی
تسلی بفری رضی الله عنه چون حدیث میکرد یا خبری می گفت می گفت ای بنده گان خدا چون تا که می کرد نشو
پس خبر خدا شام تا هرگز که مشتاق باشید بقلای شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم بیت سنگی و گیسوی
که در و منقش هست به زادی دان که در و منقش هست و این حدیث را با الفاظ مختلفه روایت
کرده است و در آنچه ذکر کردم کفایت و ازین باب است کلام که در آن آنحضرت بکمال کلام کرد و در حدیث
با وی روایت کرده است و این رضی الله عنه که بر آمد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و ابو بکر و عمر و عثمان
رضی الله عنهم اجمعین صل احد را که کوه مدینه است و در شان او واقع شده است احد جبل کینا و بکبر پس
چنینا احد پس و آنحضرت او را بیای شریف خود و فرمود تا بابت و بر جای خود باس ای احد نیست بر تو و بی
صدیق و بهر شهید راه احمد و البخاری و الترمذی و ابو حاتم و در حدیث از عثمان بن عفان رضی الله عنه
که بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر جبل ثبیر بر وزن کبیر که جبل مناست و با وی ابو بکر و عمر و من بودم
پس چنینی جبل تا آنکه امتداد سنگهای او در ضعیف پس زو آنحضرت کوه را بیای مبارک خود و فرمود بر جای خود

باش یا بشیر نیست بر تو اگر نبی و صدیق و دو شنید رواه البخاری و احمد الترمذی و ابو حاتم و انوار البهره رضی
الله عنه آمده که بود آنحضرت بر جراره کبر عا حمله که چیل مکلفه است و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
در ابتدای وحی آنجا مشغول میبود و وحی آنجا نازل شد و بود با وی ابو بکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر پس
چند جراره پس فرمود آنحضرت آرا میداد باش حرانیت بر تو نبی یا صدیق یا شنید و در دایمی سعد بن ابی
قاص رضی الله عنه مذکور است نه علی و در روایتی تمام مشر و مذکورند ابو عبیده بن الجراح و ابی الدرداء و ابی الدرداء و ابی الدرداء
که چون طلحه ندانست آنحضرت را گفت بشیر فرود آیا رسول الله نیرا که من بشیر سم که یکشد عثمان ترا بشیر
من پس عذاب کند خدا تعالی پس گفت حر بر من بر آیا رسول الله و بشیر و جراره و کوه و در مکلفه اند مقابله
بیکدیگر گفتند که در حقیقت یعنی چنین در این مجال نه از حبش نه حقیقت بود که بقوم موسی علیه السلام واقع شد
و قتی که توبت و تبدیل کلمه که در بودند که گفته شد بود بالیشان آن رجبه غصب بود و این رجبه طرز و لاند استغنی
آنحضرت علیه السلام بر مقام نبوت و صدیقیت و شهادت که موجب سرور و استقامت رجال ازین بایست که بشیر
حصی پوست آنحضرت چنانکه روایت کرده اند رضی الله عنه که گرفت آنحضرت گفتی از حضرت پس بشیر که در
در دست شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم شنیدیم که بشیر است آن حضرت را و دست ابو بکر رضی الله عنه
و بشیر که در بود از آن رجبه و دست ما بشیر نگردد و قاضی عیاض در شفا گفته که روایت کرده است این ابو ذر
و که که در دست که در دند که عمر و عثمان نیز رضی الله عنه و تفصیل این اجمال آنست که در موا سبب له بشیر و که که
و بشیرین شوی گفته که هر وی از پی سلیم کبیر السن که در یافته بود ابو ذر رضی الله عنه نزدیک سکن ابو ذر بود و است
از ابو ذر که گفت در آمدیم روزی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و دیدم آنحضرت را که نشسته است و نیست
نزد وی هیچ کی از مردم گویاییم او را درین هنگام که در حالت وحی است پس سلام کردم و درود دادی سلام
را و فرمود چه چیز آورده است ترا اینجا یا اباد که تمام خدا و رسول خدا و اترست پس امر کرد مرا که بشیر بشیر شستم و بپوشی
شریف وی و بشیرم او را چیزی و میگویم وی بمن چیزی پس درنگ کردم اندکی ناگاه آمد ابو بکر و حالتی که نشستی
میکنی بشیر سلام داد و گفت آنحضرت جواب سلام وی و فرمود چه چیز آورده است ترا ابو بکر گفته آورده است
مرا خدا و رسول خدا پس اشارت فرمود بدست که بشیر بشیر شستم و در یک بندگی که تامل آنحضرت بود و عمر
و که عمر مثل آن فرمود آنحضرت مثل آن شستم و بپوشی ابو بکر بشیر عثمان آمد چنان شستم و بپوشی عمر
رضی الله عنهم و همین بشیر گرفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و شکر نیر بهار هفت یا نه یا نوزده آن بشیر که در

سنگیزه با در دست شرف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نشینید شد آنهارا چنین مانند چنین نخل در گفت
 شریف رسول الله علیه و آله و سلم پس داد آن سنگیزه را با بوی که در گذشت از من پس تسبیح کردند و
 ابی که تسبیح گرفت سنگیزه را از دست ابوبکر و نهاد بر زمین پس خاموش شدند آن سنگیزه را بعد از آن در گذشت
 و تسبیح کردند و گفت وی چنانکه در گفت ابوبکر کرده بود پس از آن داد عثمان را و تسبیح کردند و دست و چنانکه
 تسبیح کرده بودند دست ابوبکر و تسبیح گرفت سنگیزه را را در برابر بر زمین و خاموش گشتند روایت کرده اند این حدیث را
 نیز از طریق دیگر در اوسط و بعضی از زبهری و در حدیث طبرانی آمده که گفت ابوبکر تسبیح نموده شدند و در ستمانه
 ما تسبیح نکردند یا هیچ کی اینچنین آورده است این حدیث را در مواهب لدیه و در فضیله الاحیاء از یحیی
 ابوشامه مسلم نقل کرده است که گفت علی مرتضی رضی الله عنه نیز در آن مجلس شریف بود و بر دست وی تسبیح
 کردند و از آن جمله است تسبیح طعام بخاری از ابن مسعود رضی الله عنه آورده که گفت بودیم که بخوریم یا رسول خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم و امتشیم تسبیح طعام را در جوف جگر ما قرین علی بن ابی طالب سلام الله علیه چنین آمده که
 گفت یا شرف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پس ما را داد و جبرئیل علیه السلام بطعنه که در وی انگور بود و آن را
 پس خورد و آنحضرت تسبیح کرد و بر دست شریف او در روایت است از ابن عمر رضی الله عنه که خواند آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم روزی بر من این آیت را و الله اعلم الخ قدره بعد از آن فرمود شما میگوید چهار ذات خود
 را میگویید اما چهار را با الکیه المتعال پس چند سبزه تا گفتم ما که می افتد آنحضرت بر زمین و از این بهر شرفی
 شما آمده که گفت بودند که خانه کوپیدید و شصت صتم ثابت گردانیده شد بر ما و در چهاره پس چون در آنحضرت
 در مسجد عالم الفیض اشارت می کردی که در کوفی که در دست شریف وی بود و مناسن میگردید میگفت جاد الحق و زین الباطل
 پس اشارت می کرد و بسوی آنها می افتادند بر قفا و اشارت میکرد و تقضایه نمیکشید و خداوند بر کوه و بر
 در دست سلطنت وی خواجه دین را بودند و در حکم این ست تکلم میباید و شواهد ایشان بر رسالت وی صلی الله
 علیه و آله و سلم روایت است از عقیب بای که گفت حج کردم حجه الوداع و ما علمم سر آوردیم فردی را رسول خدا
 را صلی الله علیه و آله و سلم و دیدم از وی امری عجیب را و در او فردی از اهل بامه نیلای که همین روز را دیده شده است
 پس فرمود و در رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم من انما گفتم است محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت آنحضرت
 خدمت یا الله تک بعد از آن آن و الله تکم مگو هرگز تا جوان شروی نامیدیم او را مبارک الیامه در چند
 بن علیه روایت است که آورده اند نزد آنحضرت علانی را که جوان شده و هرگز سخن نکرده پس فرمود آنحضرت مرا

تسبیح

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم رواه البيهقي وصل در برابر ای ذوالعالمات و احیای موقتی یعنی بگردانیدن
 بیار از روزنده گردانیدن مرد بار و است از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت زنی در خدمت رسول
 صلی الله علیه و آله و سلم آمد و رسید نزد همراه آورد و گفت یا رسول الله این پسری من چون دارم و دیگر میاد را
 چون در وقت طعام شام بگذری ساز و بر ما وقت را پس مسح کرد آنحضرت علیه السلام سینه او را و دستش را
 و بیرون آمد از شکم وی مانند سبک بچه سیاه کمی و دید راه الداری و در راه البصری حیث قال شعبر اکرم
 ابرار و صیبا بالنسب راحته و اطلقت ارباب من ربقه اللهم و آمد آنحضرت را زنی از خشم وادی پسری بود
 که شکم میگردید پس آب طلا میداد و منصفه کرد و شصت هر دو دستش را و نوشانید آب را بان پسری شد عظام
 فی الحال و عاقل شد چنانکه فاضل شد بر عقول مردم و رسید روز اندر زخمی بر چشمش نهاد بن النعمان تا افتاد
 بر رخساره پس آمد قناده نزد آنحضرت و گفت یا رسول الله مرا زنی است که دوست میدارم او را میترسم که بپاید
 و مکرده در نظری دارم پس گرفت آنحضرت چشم او را بدست مبارک و بنوا و پیوید و فرمود خداوند ایشان
 چشم او را حلیه پس بود آن چشم بهترین و زیبا ترین و بنیاد ترین چنان او در و نیکو و وقتی که بدر می آمد چشم دیگر
 آورده اند که از او داد قناده بن النعمان مردی بود در خدمت عمر عبد العزیز آمد بر سید و گیتی گفت سحر
 ابونا الذی سالت علی الی علیه و فروت بکف المصلی ایما و قناده کما کات لاهل امرایه و قناده
 عین و با حسن تا خدا پس انعام کرد عمر او را و نیک کرد جانزه او را و او را و نیک کرد و طبری و ابونعمان از قناده گفت بود
 من که نگاه میداد چشمش را بر روی خود از روی پیغمبر خدا یعنی خود را پس آنحضرت ساضه دوم پس در آخر
 رسید بن تیری که افتاد بدان پیوید چشم من پس گرفت من او را بدست خود و دیدم بسوی رسولی که صلی الله علیه
 و آله و سلم در چون دید چشم مرا در دست من اشک ریخت چشم آنحضرت و فرمود خداوند قناده و چنانکه نگاه داشت
 روی پیغمبر را بر روی خود رسید افت چشم وی بگردان این چشم او را بهترین پشمان او را و نیک کرده شده است
 گرفته شده بود بعلت استسقا پس فرستاد نزد آنحضرت کسی را و استسقا نمود پس گرفت آنحضرت بدست
 مبارک خود و کفی از خاک انداخت و آن اناب و دهن مبارک خود و بان فرستاده و او گرفت و آنرا شوی بگردان
 که استنزه کرده شد پس آورد آنرا نزد آن رفیق و رسیده بود و بسیر خدمت و نوشانید آنرا پس شفا یافت
 و شفعی دیگر بود که رسیده شده بود هر دو چشم وی و چیزی نمیدید پس دم کرد آنحضرت هر دو چشم او را بنشانید چنانکه
 رفته در موزن می در آورده و شش سال بود و سال این بسیار است و در غزه خبر رسید که علی که ام الله و جبه

بجاست گفتند حاضرین و در چشم دارند پس کس فرستاده طلبیده نهاد و مبارک او را بر کنار شریف خود نقل کرد در هر دو چشم وی دعا کرد پس به شدتی الحال گویا بود بوی در وی و هرگز در دنگ و چشم وی رضی الله عنه دوم کرد و سه دم بر ضرب ساق سلمه بن الاکوع رد و خنجر پس به شدت در حال و در صبح بخاری زید بن مناذ شمری رسید و بود با شمشیر و قتلگشت کعب بن الاشرف را پس نقل کرد به شدت در حال و در صبح بخاری که چون عبد الله بن کعب بن العوج بوی را گشت شب تماشا بود چون ماهی بر زینه نهاد و پنداشت که بزین رسید پس نهاد و گشت ساق و پس نزد آنحضرت علیه السلام آمده آنحضرت دست مبارک را بر ساق او الیه دوی الحال شفا یافت و امثال این حکایتها و زیاده کثرت و در کتب حدیث مذکور و مستور و اما احیای موقی ربانیت کرده است پیغمبر و اولاد آنحضرت خوانند و بوی را با سلام پس گفت آن مرد ایمان نمی آرم بتواند زنده بماند و فخر مرا کرد است فرمود آنحضرت تمام آنرا بر او را پس بنمود و بر او را دایمی آمده که گفت انداخته آید ام من و فخر را و روی پس فرمود آنحضرت نمای مرا آن وادی اند که در آنحضرت علیه السلام آن و فخر را پس جواب داد آن و فخر گفت بسبب و سبب یک فرمود آنحضرت آیا دوست میداری که باز گوی بدینا گفت لا اله الا الله یا رسول الله یا فخر من آخره هذا ستر از دنیا و در روایتی آمده که فرمود آنحضرت هلی الله علیه و آله و سلم که پدر و مادر تو ایمان آوردند و زنده گردیدند و بوی را با اگر تو نم تر ایشان گفت حاجت نیست مرا بپیدا و درین یافته ام خدا را بهتر و بهتر از ایشان در روایت این حدیث و دلالت دارد که اولاد مشرکین را عذاب نیست و قصه زنده گردانیدن پسران جابر که آنحضرت هلی الله علیه و آله و سلم بخانه وی همان آمد و وی بره را بسجل کرد پس بزرگ وی بدیدن اینحال پس خود را زنج کرد و چون دوری در دیال و دید که وی پیام آمد و خود را بر زمین انداخت و بر وی پس هر دو پسر به پای آنحضرت زنده شدند و در شوا النبوة بمقتضی مکه است و احیای ابوی شریفین آنحضرت و ایمان آوردن ایشان چنانکه در احادیث آمده است از قبیل است و لیکن محدثان را در صحت این احادیث تعنی است و بعضی از متاخرین آنها را اثبات نموده و باری اعتبار رسانیده اند و از انس رضی الله عنه آمده که جوانی بود از انصار و فاس یافت و او را دوری بود و چون علیا پس پیغمبر آن مرد را در غریب کردیم آن زن را گفت ایام و پسین گفتنداری و گفت خداوند تو میدانی که من هجرت کرده بودم بسوی تو و بسوی پیغمبر تو باید آنگه یاری دهمی و فریاد می کنی در هر شدت و غمت پس منم بر من باری این معصیت پس از برای نفتم آرد که در دیم جانم را از روی مرده پس زنده شد و طعام خود با ما برد و ابن عدی و ابن ابی الدنیا و البیہقی و ابونعیم و این برکت استغاثه آن زن بود که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس مجمره

وی باشد همچنین آنچه روایت کرده است ابو بکر بن الصالح از سعید بن المسیب مروی از انصار مرده بودی
 مکلفین کرده شده آمدند مردم که بر دست تکلم کرده گفت محمد رسول الله و همچنین آنچه آمده است که زید بن خاری از انصار
 خریجی که حاضر شده بودید در بیت الرضوان را و زفات یافت در خلافت عثمان رضی الله عنه و تکلم کرد و بعد از آن بیک
 که محفوظ داشته شد از وی گفت احمد بن محمد بن الکتاب الاول صدق ابو بکر الصديق الضعيف في نقض القوي في امر حق گفت
 الاول صدق عمر بن الخطاب القوي الا في الکتاب الاول صدق صدق عثمان بن عفان علی مناهم هم جمع
 اربع یمنین وقت سنان ذلت الفتن و اکمل الشریع الضعیف و قامة الساعة کذا فی جامع الاصول و در
 مواهب لریة آیتین آورده که عثمان بن بشیر گفته بود زید بن خاری از سران انصار و قنای آنکه میرود می
 از راههای مدینه خطی میان ظهر و عصر بر روی افتاد و بعد پس آمدند زمان انصار و گریستند بر وی و مردمان
 ایشان پس ماند بر حال خود تا آنکه بود میان منبر و شام شدند آوازی که میگوید عاشوش باشی پس نظر کردند آنجا
 بی آنکه آواز از راههای پس کشاوند روی و سینه او را میگوید محمد رسول الله ای عالم ایسین بلای بعد و کان
 و کانی الکتاب الاول و صدق بنار رسول الله السلام علیه یا رسول الله و رفته اند و بر کشته راه ابو بکر بن الزبیر
 فی الکتاب من عاش بعد الموت انتهى و روایت کرده شده است از عبد الله بن عبید الله انصار
 گفت بود من در جماعه که دفن کردند ثابت بن قیس بن شماس را کشته شده بود و تمام پس شنیدیم او را قوی که
 و ما و بریم او در قبر میگوید محمد رسول الله ابو بکر الصديق عمر الشهید عثمان بن عفان البراءه صمیم پس نگاه کرد و گوید
 که مرده است کذا فی الشفاء و اگر شک یک کنند و گویند که شاید زنده باشد و غنی واقع شده باشد و نیز این بر ویست
 آن حضرت صلی الله علیه آله و سلم واقع نشد تا بموقعی که گویند جویش آنکه مردن میری نیست که همانا ذکر آنحضرت
 و مدح وی ناظر در آنست که انیسیم بکرت عزت وی بود و اگر کرامت باشد نیز معجزه اوست و ابو نعیم روایت کرده
 که جابر رضی الله عنه فرمود که بود شافعی در حقیقت اشک ساخته و نزد آنحضرت صلی الله علیه آله و سلم آورد پس خود را
 نوم فرمود آنحضرت بخوبید و لیکن آن جوان لشکری بعد از آن هیچ کرد آن حضرت او را ستودند و نهاد و دست مبارک
 خود بر آن تکلم کرد و بیکلامی نگاه بر خاست شامه و در حالیکه ای گفتار از گشای خود را و پیوسته از کمال اولیای آنکه
 آنادیت آبی تعالی شامه بود بشرف متابعت رسول الله صلی الله علیه آله و سلم بر روی این بن خاری افتاده که می
 خود و نزد دستی بر او می آن نهاد نام خدا و رسول خدا را اگر فتنه بر عانت و روان شده این نیز از
 آنحضرت است صلی الله علیه آله و سلم بدانکه تکلم شاه سوره را که در خبر بود بچشم از قبیل اهلای و موتی بمیدارند و بچشمی

میگویند که آن کلامی است که خلق کرد خدا تعالی در شاه میتة چنانکه در جرح و شجر و حروف و حیوانات میگویند پروردگار تعالی
 وی شنود انداز وی بی تاثیر استمال و نقل از نیست آن و نه سبب الشیخ ابو الحسن قاضی ابوبکر باطلانی همین است و
 بعضی میگویند که بطریق ایجاب و حیات است در آن اولاد و کلام ناخیاوی گویند که حق تعالی پیدا کرد در آن حیات و
 شکیاف کرد برای وی و زبان قدرت داد بآن بر کلام و ظاهر قول است و الله اعلم و اصل و یکی از
 انواع معجزات و اقسام آن اجابت دعای آنحضرت است صلی الله علیه و آله و سلم در شفا گفته که این با چنان
 است جدا و اجابت دعای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مر جا در الشفا و هنر استوائه المعنی است ضروری
 و در حدیث حدیث آمده که بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که چون دعای کردی از برای کسی در شفا
 و ندیده و ندان و از اشهر اخبار دین باب دعای آنحضرت است صلی الله علیه و آله و سلم و گفت رسول الله که
 با نوع آنم و کلمات ظاهر و باطن مخصوص گشت و آورده و آورده و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و انس بن مالک
 بخادم تو انس که من مرا و دعای دنیا خواست و الا دعای دینی آموخته است بر آنکه بگوید این درگاه است حضرت
 آنکه خادم و حاضرگاه و بیگاه است پس دعا کرد و آنحضرت و فرمود خداوند بسیار کرد و آن مال او را و اولاد و برکت و
 او را در آنچه داده او را از نعمت و روایت میکنند که گفته انس بخدا سوگند مال من بسیار است و اولاد
 و من بیشتر از صد تن اند و صد دینی آمده که گفت نمیدانم هیچ یکی را که رسیدند قهای پیش و خوشی و زندگانی
 چنانکه من رسیدیم و گفت تحقیق دین کرده ام من باین دود و شرف و حدیث از اولاد خود میگویم سقط و دود و
 فایده است که بگوید وی در یکبار دو بار بار پیدا و از آنجمله است دعای ابو عبد الرحمن بن عوف را بیکت و مفید و
 وی رضی الله عنه اگر بر دارم من سنگی را امید دارم که درخت آن یابم و در آن فرو بردم و شربت و ابواب رزق و حاجت
 بود و غیر که هیچ چیز ناخود داشت و ضرر کرده شد زب زب زب که وی به تیر و چاقو که شوم شست و رو شفا و صلح کرد و شد
 بر زبان او که چنان بودند بر پیچ حق آنها که شست بر شهادت هزار و در روایتی بر صد هزار روایتی آمده که صلح کرده
 زنی از آنها که طلاق داده بود او را به شهادت و چند هزار وصیت کرد و به چاه هزار روایتی صدقات عظیمه و ریاضت
 و ادا کرد و یک روز می بنده را و تصدیق کرد و یکبار که از آن خود را که در وی به قدر شربت بود و از جنس مال بود و
 و تصدیق کرد و شربت را با آنچه بر آن از اموال با آفتاب و اجلاس باعث بر آن بود که عائشه رضی الله عنها خبر داد
 او را که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود دیدم عبد الرحمن بن عوف را و شربت که می خرید مانند کوه و
 پس به سکرانه این نعمت تصدیق کرد و تمامه کارها را رضی الله عنه و دعا کرد و آنحضرت علیه السلام بر آن دعا

بن ابی سفیان یکنین و بر بلا و پس یافت خلافت امارت را و در حدیث دیگر آمده است که فرمود با مسواحه از آن
 طایفه چون داده شود ترا ملک نرم کن بر شست و خلق خود را گفت معاویه از آنرا در مطیع و امیدواری ملک
 شد و عاقر و بر سرین ابی و قاص را که اجابت کند خدا تعالی دعای او را پس دعای نکروی رضی الله عنه
 مر سح کی را نیک یابد گر آنکه مستجاب شد گویا که سدا و هم دی رضی الله عنه از لوازم و آثار هم این عالم است و آثار
 تشریفه داده اند و عاقر و باغ از اسلام بمجربانی جبل استجابه کرده شد و عمر رضی الله عنه گفت این مسجود
 رضی الله عنه که همیشه بودیم و عزت و غلبه از نگاه که ایمان آورد و در سید مردم را در بعضی منازل می حضرت صلی
 علیه و آله و سلم غطش و التماس کرد و از آن حضرت دعا را پس کرد و آن حضرت دیدار شد و صاحب کتاب و او چه را در
 کتاب دعا می آن حضرت در دست دعا و باریدن و کشان و شورش و معروف فرمود و مر تا با اله و جبر و انوار
 الله فاک نشکند خدا تعالی و بن ترالس نیت و مراد و ندانی و در وایتی آمده است که فرمود و نکوترین مقام
 در و ندان و چون می افتاد و مراد و ندانی میروید یکای آن و ندان دیگر و زنده بود و صد و سیست سال و بعضی زیاده
 بدان گفته اند این تا یواز قدره و شمع است که اسلام آورد و دیار و ذکر او را کتاب در ذکر شمع آن حضرت انشاء الله تعالی
 و ما که میران عباس را اللهم فقه فی الدین و العلم و الاصول پس ناییده شد بخیر است و ترجمان قرآن و دعا که در عهد نبوت
 را برکت و صفت پس بخیر بدین را هر آنکه بود و در آن و دعا که در مقدار برکت پس بود و در وکی از آنرا زان و دعا که
 را تا در آن بر آن و در آن ابی الجولین میگویی یا غفره بود من کرمی ایستادم کینا که نام موصی هست تا آنکه بود و دیگر دم تپیل هر
 دریم را یعنی در یک و در و ندانی در حدیث خود گفته که اگر وی خاک میفریاد میگوید و در آن و در گشت یکبار نایه آن حضرت
 پس دعا کرد و از و ندانی را بر ابی و سب و آن حضرت و دعا که در مادر ابو هریره را با سلام و طاعت و در حال
 بعد از آنکه بدی گفت آن حضرت را صلی الله علیه و آله و سلم و دعا که در مر علی را رضی الله عنه که نگاهداشت و آن کرد
 و سر دی پس بود پس وی رضی الله عنه که می پوشید و رشتن شایب ضعیف را و در حدیث شایب را و در حدیث او را که می و
 در سر و دعا که در خاطر را رضی الله عنه که گریه می کرد و پس گریه شد بر زبان هرگز و در خطاست که و از آن حضرت
 طفیل بن عمرو ای که هستی از برای قوم خویش دعا که در آن حضرت برای او فرمودند و انداختن مراد از او پس صالح شد
 نوری میان چشم وی پس گفت یا رسول الله میترسم که مردم مثل منی بر من خیال نکنند پس گذشت آن نوری و در
 طرف تازیانه وی و در من میشد تازیانه وی در شب تاریک نام کرده شد و از و ندانی و دعا که در مفر پس قضا افتاد
 بر ایشان پس طلب مرانی کرد و در قریش از آن حضرت و دعا که در و در طرف شد و دعا که در و در کسری و در قیام بار کرد

و نشانیدن میوه نخل تا بلند شود و برده گر یک نخل که کس دیگر نشاند بود روایت کرده است ابن عباس که آنکس
 محمد رضی الله عنه بخاری گفته که سلمان بود و شاید که هر دو شریک بودند و در آن و آن یک نخل را نیز آن حضرت
 قطع کرد و نشان آن نیز بر او در همان سال دادا آنحضرت شل بیضه و جاجه از دهنش جدا کرد و نشان آن
 بر زبان مبارک خود پس داد از آن ابوعبید اوقیه باقی ماند و زوی شل آنکه داد اوقیه وزن ابوعبید را گویند و حسن بن عقیل
 یکی صحابه است میگوید که داد را آنحضرت شرب از سولین که نوشیده بود اول آنرا آنحضرت و نوشیدم من آخر آنرا
 پس همیشه بودم که یا تم سیری آنرا چون گرسنه میشدم و میافتم سیرانی آنرا چون تشنه میشدم و دغری آنرا
 چون گرم میشدم و از آنکه بیکت اوست و شریکو سفندان مثل قصه شاة ام جعد و شاة انس و غم علیه مرضه
 وی صلی الله علیه و آله و سلم و انما ای او و شاة عبید الله بن مسعود که بنمیده بود بروی نر و شاة مقداد و جبران
 و انان جمله است نوشه دادن وی اصحاب را مثل کلبی بعد از آنکه بست و بان آنرا و دعا کرد و در آن و چون حاضر
 شد وقت نماز نزول کرد و بند بکشت و انداز آنرا نگاه میدید که در وی شیخ خوش شیرین مست و عذاب و این اوست
 بر او و آنحضرت بر سر عمر بن سعد و دعا کرد بیکت پس شهادت سال عمر او شد و هنوز جوان بود و جوان از عالم فیتنه
 و رشاقی گوید که روایت کرده شده است مثل این قصص از بسیاران مسح کرد بر پیشانی بن زید جذائی دعا
 کرد و او را پس حد سال شد و تمام جسد وی سفید بود و لاموضع کف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنچه دست
 مبارک وی بر آن گذرته بود و پاک کرده بود آنحضرت از روی عابدین هر که مجروح شده بود و در وقت جبین و
 دعا کرد و مراد را پس بود و در فرس و نام کرد و ندا و را غ و مسح کرد بر روی کا و دیگر پس بود همیشه بر روی کا و مسح کرد و
 عبید الرحمن بن زید بن الخطاب را روی قصیه بود و پدر وی طویل بود پس دعا کرد و فراوان بیکت پس سر او را از
 طول او تمام را و حسنا و جمالا و آب پاشید و روی زینب بنت ام سلمه پس شناخته میشد و روی بیع زنی آنچه یابید
 و روی وی احسن و جمال و گویند که آن آب پاشیدن از مروج مزاج و نزل بود و تعالی الله چون مزاج و نزل را
 اینحال بود غم و جراحه تا شریخواهد بود صلی الله علیه و آله و سلم و نهاد دست مبارک خود بر سر خطه بن جدم و دعا کرد
 بیکت پس بود خطه که آورده میشد روی که درم کرده است روی وی با شانی که درم کرده است پستان وی
 و نهاد و شید بر موضع دست بنی صلی الله علیه و آله و سلم و میرفت درم و مسح کرد بر سر صبی که آفتق داشت پس
 به شهادت بر او شد روی سر وی و دیگر صبیان که بیمار دیوانه بودند و آورده نمی شدند روی صلی الله علیه و آله و سلم
 بر چپ که که دیوانگی و مس جن داشت گردست جزو و سینه وی و میرفت آن مس و جنون و عتبه بن خرقه

مروی بود که زمان متعده داشت و زمان وی بتعصب یکدیگر نشو بیای مایندند و وی بر همه غالب بود و در
بنود مگر آنکه آنحضرت صبح کرده بود بر شکم وی دشت وی بجهت مبارکه غله که داشت و از غلام میخواست که برکت
دست شریف او بوجو آید که گفتن قبضه از تراب است و روز چنین و انداختن آن در روی کفار و اعدای آن
و دشمنان این اشهر و از هر جهت خوردن اشک ایشان بدان بعد از آنکه علیه آورده بودند و هر یک کونه و جولای
شیخ الاسلام راه یافته بود و پیداشدن جودت و جلالت و در اسپانی طلبی برکت سواری آنحضرت بعد از آنکه آنجا
نماز کام بود و ایشان شد که هیچ اسپسی عاقلانه و مجازا نمیتوانست کرد و بوی و پیداشدن سرعت و سبکی و شتر
یا بر یک سستی و اندک یا خلاصه چو با که در دست شریف بود آنکه نتوانست زام او را نگذاشت و همچنین سوار
شدن عازم گام هر سوارین عباده را و باز که جلیدن بوی تند و تیز که اسپ تری و هیچ و به نمیتوانست بوی
مسافر که به جرن بعد از آنکه کلی رنمی الله علیه که بر پشت اسپ نمیتوانست نشست و آنحضرت بر سینه وی زرد
پس گشت فارس ترین و زب و ثابت ترین ایشان و از آنکه دادن او دست میخواست و این سرعت و در وقت که شکست
شمشیر آورد و در هر کشتن آن در دست وی شمشیر بران و قتال کردن بدان همیشه در مواقع و شایسته و شایسته
در قتال اهل ردت و نام ابن سیف خون بود و همچنین دادن وی برای عید الفصح و پنجشنبه روز شام خرماد
کشتن آن در دست وی شمشیر و دادن قناده بن نعمان را در شب تاریک شام که میاور و روشن شدن آن در راه
و خبر دادن بوی که چون بماند سیر سیاهی رنمی پس برین او را با پس چو با که وی شیطانت پس رسید بکانه و نزد
سیاهی را بیرون رفت و شکایت کردن ابو هریره لسیان حدیث را و امر کردن او را به بخت روا و نهادن
دست مبارک خود را در درهای وی و امر کردن بنعمان و حاصل شدن خفای علوم برکت دست شریف مشهور
و اصل فایده بجزات با هر دو صلی الله علیه و آله و سلم بودن او دست مطلع بر عیوب و خیر و ادان با چه حادث
خواهد شد و کائنات کلم غیب اصالة مخصوص است پروردگار تعالی و تقدس که علام الیموبست و هر چه بر زبان
رسول صلی الله علیه و آله و سلم و بجز از ابلیس و کافران ظاهر شده است بومی با بالام و در حدیث آمده است و آنکه
انی لا اعلم الا ما علمنی ربی در شما میگوید که این باب بحجری است که در یافته نمیشود و تصور معلوم است یا قطعی
و رسیده است بتواتر اخبار آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم معنیات و قسم است یکی آنکه تا طوطی است قمر آن
همچونکه خبر میدهد از اخبار با ضمیمه و آیه و احوال اعم سالقه و قمر و خالیه و احوال خلق و در میدار و معاد
که آنحضرت زبان و سحر بخیر از من المعاد و عن عاده و عن ارم و قسم ثانی آن خواهد بود که در احادیث ذکر آنما و شایسته

و

و انما نحمد الله الذي امنوا امناكم وعلو الصالحات يستحق نعم في الارض كما تختلف الذين من علم
الآية و اين و عدست از خدای عزوجل هر رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم با آنکه میگردد زامت او را خلقی ارض
و آنچه ناسخ و الی امر و اصلاح می یابد بالیشان بلاد و خردتی میکند برای ایشان عباد و امین میگردد و اندر ایشان از بعد
از خوف و قوی و حاکم میگردد و اندر بعد از ضعف و بیچارگی و تحقیق و فاکر و دوی سبحان و عده خود را و من ادوی بعد
من الله و لله الحمد و المنة و نرفقا غفرت الله علیه و آله و سلم از عالم تا فتح کرد حق تعالی که و غیر و بحرین و
باقی جزیره عرب را و از غنای من را تمام و گرفت جزیره را از نجوس بجزرت و از بعضی اطراف شام و بدر پیش
فرستاد و از هر قل بادشاه روم و صاحب مصر و اسکندریه که مقبوس باشد و ملوک کان و نجاشی ملک حبشه و یان
آورد چون رحلت کرد وی صلی الله علیه و آله و سلم از نیال و اختیار کرد و خدا تعالی برای وی آنچه نژد
یتعاسر بود از آنکه است قیام نمود با هر یک از وی خلیفه راستین وی ابو بکر صدیق رضی الله عنه پس اصلاح
نمود و جمیع کرد و قوی کرد و آنچه تفرق شد و بر لیتان گشت و دست شد و از وی و شجاعی بر روی کار آورد
که هیچ یکی از صحابه نظام مانع نتوانست شد و از آنان و همه رای در توقف میزدند و او که رحمت و شجاعت
بر پشت و در هیچ جزیره عرب را و عدل گسری کرد و بر آن گشت خوش اسلامیه را بر بلاد فارس و صحبت خالد بن ولید
پس فتح کرد و در طرفی از آن و لشکری دیگر را در صحبت ابی عبیده بن الجراح بسوی زمین شام و حبشی و دیگر را در صحبت
عمر بن العاص بجا بصره فرستاد و حبش شام و در ایام وی بصری و دمشق و خلیف آنرا از بلاد خواران و
تبع امج آنرا پس برانید و از حق سبحان و اختیار کرد و در آنچه نژد و وی بود از رحمت و منت نهاد بر اسلام و اهل
بالحام کردن او با ستیلا و غرق و قیام نمود با هر یک از وی قیام نام در قوت سیرت و کمال عدل و دفع
کرد وی بلاد شامیه را تمام و از مصر تا آخر آن و اکثر اقلیم فارس و کسری و کسری را و چهار کرد و از نهایت خواست
و گرفت ما اقصی ملک وی و قهر کرد و قهر کرد و کشید دست او را از بلاد شام و آنجا کرد و تا قسطنطنیه اتفاق کرد
اموال آنرا و در راه خدایان مسلمانان چنانکه خبر داده و وعده کرده بود بان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعد
از آن که دولت عثمانیه متحد شد با ملک اسلامیة تا اقصی مشارق ارض و مغارب آن پس فتح کرده شد و بلاد تا
اقصی اندر پس تیوان و سببه از آن متصل حجاز پیدا بود از ناحیه مشرق تا اقصی بلاد چین و گشت کسری و بلاد
دروال پذیرفت ملک او با کلبه و فتح کرده شد و در این اوراق و فراسان و اسیوان و قتال کرد و در اسلامان و در
قتال عظیم و از خارج از مشارق مغارب و اینهمه بکرت ملاوت و در دست وی بود و قرآن عظیم را و جمع کردن است

بر حفظ قرآن عظیم و چون فتح اسلام بقرآن عظیم دست و پا زد و ملازمت و خدمت وی غنی الله عنه قرآن عظیم تر و قیام
تر فتح شد بروی بلا و اسلامیکه شروا و خبر بد از آن خلیفه مطلق و امام برحق علی مرتضی شد که مسموم و در بطن و لیکن مردم
قدر و مرتبه او را نشناختند و میراد خلافت و نزاع وی رفتند و مکر مخالفت او حکم بر بستند پس شد آنچه شد فانما الله
و انما البدر را چون تو را نشانی که از علمای فقه و حدیث و حنفی المذهب است و در کتاب عبدالله نوشته است که فغانان
علی رضی الله عنه قسم اند جامع او را نشناختند و قومی بحسب دنیا و در بدند و جمعی خطا در اجتهاد کردند و گفته
است و را گفته هر رقیه و طلحه و زبیر جز این اعتقاد نتوان کردند از آنجمله قول وی سبحانه است هو الذی ارسل
رسوله بالهدی و دین الحق تنظیره علی الدین کلمه او کرده المشکون و این امری ظاهر است در بیان دین اسلام
چنانکه خبر داده غالب است بر او یان و از آنجمله قول حق سبحانه است اذ جاء نصر الله و الفتح و رایت الناس یدعون
فی دین الله فو انا جاس رفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و نماز و بلا و عیب هیچ موضعی که نراند اما در اعظم
اسلام و لشکر محمد و موم و دیگر از اخبار واقع شده است در حدیث از آنجمله است روایت از حذیفه بن الیمان که
گفت که خطیب خواند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم روزی پس ترک نکرد چیزی را که واقع شده است تا روز قیامت
آنکه حدیث کرده اند آنکه یکبار گرفت و فراموش کرد کسی و تحقیق دانسته اند آنرا یاران مادرهای میباشند چیزی که
فراموش کرده ام من آنرا پس می بینم آنرا می شناسم و یادمی آید و در موردی را و غایب می شود
از وی و چون حدیث شناسان را و گفت حذیفه بنیدام که فراموش شده است باران بار دیده و دانسته فراموش
میکند بخدا سوگند ترک نکرد و هیچ کی از فتنه برانگیزند کان را تا تمام گذشتن دنیا که سیف و کس با وی باشند
گفته اند که ذکر کرده است نام او را و نام پدر و نام تنبیه او را و گفته است ابو ذر رضی الله عنه ترک کرده است آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم اما از آنچه می بینانند پرنده باز و پای خود را در آسمان گمرا نکه ذکر کرده اما از آن علمای قدما
کرده است مسلم از حدیث ابن مسعود رضی الله عنه و باب ذکر حال که میفرستند مسلمانان ده سوار را طلبه و من
ایشنا سم نامها ایشان را و نامها پدران ایشان را و شناسم رنگهای ایشان را و ایشان را و ایشان را بهترین سواران
باشند بروی زمین و تحقیق ذکر کرده اند آنکه اخبار صحیح از آنچند و بایده است آنحضرت است خود را و دعو
کرده ایشان را از غلبه بر اعدا و فتح که بیت المقدس و یمن و شام و عراق و ظهور را من طریق تا سفر میکنند زنی
تنها از حرم بسوی مکه میفرستند و اگر خدا را چنانکه در حدیث آمده است و نزول بگردینه و فتح کردن خدای تعالی بر
است او را زنده و دنیا و قیامت کردن ایشان کنون کسری و قیصر را و ذهاب کسری و نارسان باشد پدران کسری

خطیب خواند آن
حضرت مکرر

و نه تنها کسی متعلق شد ملک وی با کلمه پاره پاره شد چنانکه پاره کرده بودی نشو و را آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و قیصر منزم شد از تمام و در اقصای بلاد اسلام را در پنج گزیند مسلمانان بلاد او را بود این در خلافت
 عمر ابن الخطاب رضی الله عنه چنانکه باید و خیر و او آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بدوشت فتن و اختلاف اهل
 سلوک سبیل پیشیان از میوه و نصاری و افتراق است بر مغان و سه فرق و نجات یکفره و گسترانیدن اهل
 اتم و اثرات از امت فرستاد و پوشیدن علم و در صبح و سواد نهادن و محو و بر داشتن و ترم و در اطعمه و پوش و دیوار
 مثل پوش کعبه و فرستادن در رفتار و حدیث کردن و خسران فارس روم و فرمود چون بچنین کنند پیدا آید
 خداستای عذاب و در جنگ و در میان ایشان و دیگر کار و بدان ایشان از ایشان برون نماند از میان
 و در یکدیگر و خبر و اعتبار زمان و نیز گذشتن آن نزد قرب قیامت و بر داشتن علم و موت علمای و فلول فتن و
 پیدا شدن بر هر و مرج که اول آن واقعه همان بود و واقعه حره و واقعه حره از اشع شناع است که در زمان یزید
 واقع شده و در کفریاه فی تاریخ المدینه و خبر داده بهتر سلیقه کذاب و انداز کرد و برهوت ایشان و فرمود و آنکه در
 از تری که نزدیک رسیده است و در فرمود و در هم بچیده شد بر آن زمین و خود را بهر که من مشاغل و غار بر زمین نزدیک است
 که برسد ملک است من چیز که بچیده شده است از زمین و بچنین در از شد ملک و مشرق و مغرب با این ارض
 پس که از اقصای شرق تا بحر طوق که غارت نیست و رای آن و مالک نشد از تاریخ امتی از اتم و تمتد شد و جنوب
 و نه در شمال مانند آن و فرمود همیشه باشد اهل عرب غالب بر حق تا آنکه بر پا شود قیامت و مراد اهل عرب یعنی عرب
 و آنکه زیر که عرب یعنی یمن و سکون را یعنی و ادست و عرب مخصوص اند باب و ادن بدو کذا قیل و بعضی بابل عربی یا
 مغرب داشته که غلبه بر حق در ایشان بیشتر باشد و در بعضی روایات اهل مغرب و اقصای و این را روایت معوی
 این معنی اخبرست و در حدیث دیگر از روایت ابی امامه آمده که همیشه باشد طالع از امت من غالب بر حق و تمام
 بر اعدای دین تا آنکه بیاورد ایشان را از خدای قیامت و حال آنکه ایشان هم برین حال باشند گفتند یا رسول الله
 کما باشند ایشان فرمود بیست المقدس خبر داد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ملک بنی امیه و ولایت معاویه
 و فرمود آگاه باش سرانجام است که تو و اقی بنوی امریت مرا چون چنین شود قبول کن از ایشان و در گذشتند
 گفت معاویه از آن روز امیدوار شدیم که تلافی آنهم شد بکنداری و در و اسباب لذت می آرد که این عساکر روایت کرده است که
 آنحضرت فرمود منسوب می شود معاویه هرگز و علی مرتضی روز مصیف می گفت که اگر می شنیدم من این حدیث را
 تمثال نمی کردم من با معاویه و الله اعلم و گرفتار بنی امیه مالی خدا را و دل گفت با در این عباس که در یکم و بیست

چون بزرگوار را نزدین چون زانید و در دوازده روز آنحضرت پس از آن گفت و در گوش راست وی و آملات و گوش چپ و چشمان را و از لحاظ شریف خود فرام نهاد عبد الله و گفت دیر ابو الفخرا و خبر او را بلغا لب آمدن بر عرب و خبر او را بخروج بنی عباس بکلمه سیاه و رسیدن ملک ایشان زیاده را بخرجه تا تک شدند و با بچه دیدن اهل بیت آنحضرت علیه السلام از ایشان لقیقتی و تشدید و تشدید و خبر او را تقبل علی رضی الله عنه بآنکه بدیخت ترین قوم کسی که زکین گرواندر اس و بجهت شرف او را بخون و بآنکه علی رضی الله عنه قسمت کند جنت و راست می آرد و دستان خود را در پشت و دشمنان خود را در آتش و این بنی است بر آنچه و را حاد و میشا و دیگر واقع شده است که انوی رضی الله عنه واقع شده است و در شفا گفته و دشمنان علی خارجی و ناچیده و طافند آنکه نسبت کرده میشوند بسوی وی اندوی نفس و کلمه کرده اند و کذا ذکر و فی الشفا و در حدیث دیگر و نسبت وی رضی الله عنه و اقمشله که تو و شیبته سست از عیسی بن مرگ که دشمن داشتند و را بیهود با بختان کردند و را در دست داشتند و را فرمود آوردند و را در مرتبه کثیت مراد و فرمود علی رضی الله عنه هلاک میشوند و زمین و در مرد و بخرط که مایع می کنند مراد با بختیت و زمین منبغ که باعث می گردد و را در عداوت من بر بختان کردند و زمین و خبر او را آنحضرت کشته میشود عثمان در حال که میخواهد وی محبت را و گفت مرا بام است که بغیر خون بر قول وی میگوید که الله خبر او که وی کشته میشود و ظلم و خبر او که خلائی می شود و پیرانی و ایشان میخواهند که برگردند از زیر شریف وی در درو که آمده که فرمود عثمان چیزی که میپوشاند تر خدا تعالی باید که برگشتی تو آنرا از بر خود و خبر او عثمان را در پشت بملای که رسد او را فرمود که گفتا ظاهر نشو و تا عمر زنده است و خبر او را بمقتل فرمود که وی کشته میشود و شیب و خبر او که بجا بر زیر مرطی را و پشیمان شدن او از آن و با آن کردن سگان بر بعضی از داج وی صلی الله علیه و آله و سلم در جواب که نام موضعی است میان کدو و بصره کشته میشوند و گردان کشتگان بسیار و ظاهر شد اخیال بر عا کشته نزد بر آمدن اول بسوی بصره و در اقمه حمل و خبر او که مارین با سارا که میکشد او را فیه باغی پس کشته شد و را را می بیند و این خبر نزد یک بتو است و عبد الله بن الزبیر را گفت که وای مردم را از قتل و دای تراز مردم پس بود و را که حاج آنچه بود و گفت ابن عباس را که کم میکنی تو بصر خود را باز گروانیده می شود و بسوی تو روز و فوات تو و در خبر و خبر او و دشمنان و زید بن حارثه جعفر بن ابی طالب و عبد الله بن رواحه و فتح که درن خالد و قتال و در غزه و و تا که در سافرت گیاه بود چنانکه در مجلس باید و قرآن بغم قاف و سکون رای مردم بود که آنحضرت خبر او که وی از راه راست و در دافه خیر چندان قتال کرد که مردم حیران ماندند و شاید که باطن بعضی صحابه و خبر آنحضرت شک ماه یا

[illegible]

باشد آخر زخمهای سخت خورد و تیاب گشت و خود را بدست خود بکشت پس خبر آنحضرت رسانیدند فرمود ایشان
 ملاه الله وانی رسول الله و فرمود آنحضرت در جماعه که در میان ایشان ابوهریره کمره بن جذبه حدیث فرمود آنکه آن
 سیر در شما و آتش بخوردم و منی آتش دنیا بود آخر ایشان کمره که پیوسته شده بود آتش افروخته بود تا گرم شود پس
 سوخت و ران و خبر داد و فرموده احد که خطبه را ملائکه غسل میدهند فرمود از زن او پرسید که حقیقه حال چیست گفت
 جنب بود چون شنید که کار بران حضرت سخت است فرست عسل نیافت و رفت دشته شد ابو سعید جزری رضی
 الله عنه میگردد یا فتم سلوا که آب زوی میگوید و خبر داد که در قیاب کذاب و سیر خواهر بود پس یافته شدند و دو
 کس باین وجه کذاب مختار این عید را گویند و سیر یعنی ملک قتال حجاج بن یوسف و قتیله را از کتب
 الرجال باید جست و فرمود و حق امام حسن که این پسین سیادت و اسراجاست که صلح بد خدا تعالی بوی میان دو کس
 از مسلمانان و مصدر حق این تهمینهها است با معاویه چنانکه مشهور است و خبر داد فاطمه زهرا رضی الله عنها که سه
 نخستن کسی باشد که بر سیدین از بابیت من پس و قات یا نت بعد از هشت ماه یا شش ماه بعد از آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم و فرمود و در قرین ازواج در حقوق بمن آنکه دستهای و باز باشد که مراد بدان از پیش
 رضی الله عنها بود که شش و کار و بار و تقدیق و باز بود از حدیث و خبر داد قبل امام حسن بلفظ و نشان و آنکه
 او را کلبه ای یعنی شک نیست که نام وی عمر بن ذی الجوشن بود و پیرون آورد بدست خود خاک را که در مضع وی
 خواهد بود و خبر داد که خلافت بعد از وی سی سال خواهد بود بعد از آن ملک و در روایتی ملک گزیده فرموده است این
 امر نبوت و رحمت است پس از آن رحمت بر خلاف پست ملک مخصوص بعد از وی عبودیت و رسالت و خبر داد با تیان
 او پس قمری و نشان و ادب امرای که تا آخر کنند نماز را از وقت آن و فرمود مرا انجام است که پیدا شود دور است من
 و حال کذاب و میان ایشان چهار زن خواهد بود و همیشه ایشان دروغ میگویند خبر داد رسول خدا و آخر ایشان
 و حال کذابانی آنکه در آخر زمان برآید و در روایتی آمده همه دعوت نبوت کنند و فرمودند و یک است که بسیار شود در میان
 عجم بخورند میان شما میزند گریه و شما و بریانی شود قیامت تا آنکه میراند مردم را به عسای خود مردی از قطان
 یعنی بادشاه و حاکم بود بر شما و فرمود خیر کم قری ثم الدین یلو ثم الدین یلو ثم الدین یلو ثم الدین یلو ثم الدین یلو
 و اتباع تابعین اندر خوان الله تعالی علیهم اجمعین و از یک روایت بخاری چهار مرتبه آمده بطریق مشک
 بعد از آن فاش می گردد و دروغ زوایا می آید که می آیند و هر که گواهی میدهد بحدی آنکه گواهی فرستند و ضایع
 میکنند و امت نمی ورنه نند و می کنند و فانی کنند و فرود می آید چو زمانی که آنکه زمانی که بعد از دست بدتر است

و این را تقصیر کرده اند بزبان عمر بن عبد العزیز که بعد از جماعه سابق از بنی مروان آمده جواب داده اند که این علم
اعتبار اغلب است و فرموده ملاک است من بردست کوگان از قریش خواهد بود ابو هریره که راوی این حدیث است
میگفت اگر خواهم ذکر کنم ایشان را نام بنام میگفت ابو هریره اعوز بالله من اماره السین پس گذشت وی
رضی الله عنه از عالم پیش از ستمه سین که با دشاهی نرید بود و خبر داد آنحضرت بظهور قدریه مجرب و رافضیه
و خوارج که فرمود در باب خوارج که ایشان بیرون آیند بر بهترین فرقه و مراد علی را صاحب این حدیث رضی الله عنهم است
و فرمود علامت ایشان مردی سیاه رنگ که او را دود اللهیه گویند یکبار روی وی مانند لیسان زن است که می جنبند
حرکت میکند و جای ایشان بخلیق راس باشد و کشت ایشان را امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه و در حدیث دیگر گفته
که فرمود آنحضرت که اگر می بایم من ایشان را بکشم مانند عاده شود و خبر داد بسبب این است اولی را چنانکه رافضیه
کنند و خبر داد بعلت الفاتر آنکه باشند چنانچه در طوام و همیشه باشد امر ایشان متفرق تا آنکه باقی نباشد امر ایشان را
جماعه و باشد بر ایشان اثر یعنی بر گزیده یعنی امر او دلا مردم دیگر را بر ایشان برگزینند و اختیار کنند و در آثار
و حکومت و رعایت که بدیدگان بکنند ایشان نکند شمی و در شرح شفا از بحر می نقل کرده که ابن اثره در زمان حیات
بود و خبر داد که در آخر زمان مردم در اذن گویند چنان و بر سه تنان و بر سه بایان تطاول کنند و کار او بر زبان
در ره خود را یعنی بنی خود گنایست از کثرت بشری و خبر داد بعد از این قریشی از خراب عزانکنند آنحضرت را
و وی خاک کنند ایشان را و این در غزه خندق فرمود که بعد از این کافران بر سر ما بجنگ نیایند و تخمین واقع شده خبر
داد و وقوع موتان بعد از فتح بیت المقدس و موتان بقمیم و سکون داد و بفتح نیز بخت است و در آن و باطلان
است و اکثر استعمال موتان و موت حواشی است و ظاهر امر او طاعون عمواس است که در زمان امیر المومنین عمر رضی
الله عنه افتاده بود و می گویند که در سر روز هفتاد هزار کس مردند و الله اعلم و عده کرد بسکونت بصره و خبر داد که همای
غزای کنند و بجز چنانکه ملوک بر سر سرهای نشتن گفته اند وقوع آن در امارت معاویه بود و در زمان خلافت امیر المومنین
عثمان خبر داد که اگر باشد درین مملکت قریای بایند از امر و ان از انبای فارس که مردم این محل را بر زبان فارسی
و امثال وی می کنند و بعضی بر امام ابو حنیفه و امثال او که اصل از بنای فارس اند فرمود می آمد و در استی
رجل من فارس آمده و الله اعلم و خبر داد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بجام مدینه جمعی از علمای آنکه مراد آن امام
مالک است و قومی گویند که مراد وجود عالم است که در مدینه باشد و جزوی در آن زمان دیگر نباشد چنانکه سونی حدیث
و لایات دارد بر آن و این در آخر زمان خواهد بود و خبر داد بجام قریش از این مسعود آمده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله

علیه السلام فرمود لا تسبقوا قریشا فان عالمنا یلازل و طباق الارض علیها و امام احمد و غیره بر آنند مراد آن شافعی است
 و جوهر فانی از حدیث انس آمده که کیون فی ابی رجل یقال له ابو حنیفه موسی بن اسمی و تشریح الشیخ گفته در آن
 این حدیث احمد جو بیاری است و راوی وی یاسون مسلمی است و یکی از این دو وضع کرده این حدیث را و صاحب
 سفر سعاده میگوید که در باب فضائل شافعی و این حنیفه و ذم ایشان چیزی میگوید نشده و هر چه درین بابست موقوف
 و منقصری است و الله اعلم و خبر داد که همیشه خواهند بود و طاعتان است من غالب بر حق تا آنکه بیاید از منی قیامت و
 خبر داد که خدا تیمانی بر انگیزد و درین است سه صد سال کسیکه تجدید میکند دین را و خبر داد بدیاب الاشمل فالاشمل
 و حاکم روایت کرده با نقل الخیر قال فی صحیح بخاری آورده در بعضی از روایات بادی و زید بن عمرو و زید بن ابراهیم
 بجهت موت منافقی که در مدینه مرده است و چون رسیدند چنین یافتند خبر داد از مردیکه ضیانت کرد و غفلت کرد
 را از مهر بانی یهود پس یافته شد در جای باش او و گفتین و زید بن سحیفه کلیمی را پس خبر داد و یافته شد و روایت کرد
 و یکبار گفته ناته وی صلی الله علیه و آله و سلم پس خبر داد که در زمان وادی است و پیچیده است چهار و در
 شایخ و منقی و خبر داد ایشانرا کتاب عاطیه که باطل که نوشته بود و نشان داد که زنی چنین و چنین در زمان
 وادی آن کتاب را امیر و پس رفت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه و یکدیگر کس که در میان آن زن ها افتاد و در میان
 جای که نشان داده بود و در قصه این مذکور و مسلمی است در کتاب احادیث و سب نزول سوره محمده این قصه است و خبر داد
 بهائی که گذاشته بود آنرا هم وی عباس نزد زن خود ام الفضل و خبر داد داشت پیچکس الاوی زن و در میان اسلام آورد
 چنانکه در گذشته بدر بیاید الشار الله تعالی او فرمود و مسعود بن ابی و قاص را در وقتی که آن روزی موت کرد وی شاید که تو
 پس گذاشته شوی و باقی داشته شوی تا نفع یابند تو قوی یعنی مسلمانان و زبان یابند قوی دیگر یعنی کافران و بشارت
 داد او را بطول عمر و وقتی رضی الله عنه آخر عمره در موت و مرد در حسن خمین یا سبع و خمین و بعضی گفته اند در
 ثمان و خمین و خبر داد که گفته میشود ابی بن خلف بر دست من گفت در عتبه بن ابی اسب که میخورد او را کلیه الله
 پس خورد او را شیر و خبر داد او را موضع هلاک اهل بدر و عتین کرد و موضعی هر یک را و خبر داد بخت بخاشی روزیکه در
 و حشبه بود و بیرون آمد و حشبه و غار کنار بروی بچهار کیسیر خبر داد و خبر داد بی را و حشبه که در بسات از جانب کسری
 بخت کسری در همان روز پس چون تحقیق کرد و خبر داد قصه را اسلام آورد و خبر داد با زربا بر اندن مردم دیر او را در
 و خبر داد و روزی خواب میبید و در سجده گفت چگونه باشد حال تو یا با زربا و قتی که بیرون آورده می شوی از زمین میبرد
 گفت سکونت میکنم مسجد حرام را فرمود چون از آنجا هم بیرون آورده شوی چه میکنی انحرش و خبر داد و زربا گفتی که او را

تسلی و بیرون او تنها و قصد ابودر و رفتن او برید که جای بود و او بود رفتن او از عالم مشهور است و مکرر است در کتب مسیوین و بیدار نشاء الله تعالی و در آخر کتاب در ذکر ابودر و فرمودن او کمال که ثابت باش نیست بر تو گزینی و شمشید بود با وی ابو بکر و عمر و عثمان نیز مشهور است و گفت بسرا که چگونه بود بحال تو وقتی که پیشی و دوسوا کسری را و چون آمد اسوال کسری در زمان عمر رضی الله عنه و سواها هم در آن بود و پیشانید عمر سراقه را آن سواها هم برای تصدیق قبر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گفت حمد در خلا که که بشیرد انبیا را از دست کسری و پیشانید سراقه را خبر داد دنیا و شهری بیان و جلد و جلی که مراد بدان بغداد است و فرمود و بیا خواهر شد درین امت شخصی که او را و بیدار خواهند گفت و وی بدرست مر این امت را از فرعون مرقوم خود را و خبر داد که قائم میشود و حقاً آنکه قیامت میکند و گوید که دعوی هر دو یکی است یعنی هر دو مسلمان اند و گفته اند که مراد باین واقعه معین است قاضی ابو بکر بن العری گفته که این اول امری است که ناگاه در آمد در اسلام و قریبی گفته که اول حادثه افتاد در اسلام بعد موت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم قتل عمر است رضی الله عنه و موت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم قطع شد و حق ظاهر شد از اندو و ب و خیز و ملک و موت عمر کشیده شد و تاریخ فتنه گذشته شد عثمان پس شد از قضا و قدر آتی آنچه شد و سیل بن عمرو که از اشراق قریش و خطیب ایشان بود و سب آنحضرت و صحاب و سی رضی الله عنهم و جمعین میکرد و چون امیر کرده شد روز بدر گفت عمر رضی الله عنه که کلم کن یا رسول الله که و ندانهای او را و کلم پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم هر که را که ایستاده شود در مقامی که شاد و گرد اندازی با حق و آفغان بود که وی بعد از اسلام و در که بود پس خبر موت آنحضرت و خلافت ابی بکر رسید پس خطبه خواند و ثابت و قوی گردانید و لهامی مسلمانان را و روشن گردانید و بیا که ایشان را و گفت ثابت من قیس شما من رابقیس حمید و قیاس شمشید گفت شد روز سیار کذاب بیامنه و فرمود و مر خالد را هنگامیکه فرستاد او را بر اکید و بقم حمزه و فجع کان و سکون و کتانی که نفرانی بود بدرستی که می بای تو او را که شکار میکند و گاو آنرا و هر و خبر داد آنحضرت از اسلام و بواطن مطلع شد بر آن از اسرار منافقین و موئین هر دو واقع شد در حیات آنحضرت و بعد از وفات وی صلی الله علیه و آله و سلم تا آنکه گفتی بعضی از قوم من بعضی را و الله اگر نباشد بر وی کسی که خود را و خبر میدهند و سنگ نری های بطحا و اعلام کرده آنحضرت مصیبت بخوی که کرد و بود و مراد را البید بن اعمم یهودی و در رویهای آنحضرت که در وقت شانه کردن افتاده بود در و اما رنگوفه نخل نیز در روز سرزد آن یافته شد بجهان صفت و بر آورده شد و خبر داد و کونون از روضه هجره را که نوشته بود در قریش بر نبی هاشم مگر نامهای خدا را و یافته شد بجهان و وصفت کردند آنحضرت بیت المقدس را

و تمیز کند و بگوید که در قریش او را و ولایت الاسرار و سیدن قاطع ایشان و در ذکر مسراج گذشت خبر و ابواب و غارت
 و بیخه در امت و آفرینان از رفیع امانت و قرآن و شیوع خیانت و حسد قسیران و هلاکت رجال و کثرت
 لشواری و خبر داد و نقصان مال و وقوع فتن و ملامت و لال و ظهور نار حجاز و قصه آن و تاریخ که منظره بود
 و اخبار از شراط ساعت و مشرو نشرو باقی از احوال آخرت و احوال قیامت با بی عظیم است که کتابی جدا
 می طلبید و وقوع آن منظره و متوقف است و رنج و کمر که ده شد کفایت است و ظهور معجزه و صدق دی و صلی الله
 علیه و آله و سلم و صل و یکی از ابواب ظهور معجزات عظیمه آنحضرت حفظ عصمت آتی است عز اسمع و جل جلاله
 مراد از صلی الله علیه و آله و سلم از شرم مریم و کید اعدای دین قال الله تعالی یحکم من الناس و هم
 حکم ربک فانک بانیتا و قال تعالی انا کفینکم المستزین الذین یحیلون مع الله اما آخر قال و ادیکر یک
 الذین کفروا الایة و بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که حراست می نمودن نفس لغیر خود را و ایسای می نمودند و صاحب
 برضوان الله علیه و آله و سلم در این آیه و الله یحکم من الناس پس بیرون آورد و در مبارک خود را از جمیع
 و گفت بدوی که حراست می کردی مردان برگزیده و بدید زیر که بدستی نگاه داشت مرا و بدکار من خود را
 و احتیاج نگذاشت مرا یا شما و روایت کرده شده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در سفری در زیر درختی
 نزول کرده بود و عبادت شریف چنان بود که چون اول واقع شد در منزل اختیار میکردند صحابه برای آنحضرت
 و رفتی را که قیلوله میگردد و در سایه آن پس اعرابی آمد و بگشید شمشیر خود را و گفت کجاست که منتهی کند و باز در آن روز
 فرمود و الله پس در زیره افتاد اعرابی و افتاد شمشیر از دست وی و در سر را بشمشیر تاروان شد و داغ از این نازل شد
 این آیت و تحقیق روایت کرده شده است این قصه و صحیح حدیث که نمودن اعرابی را و رفت وی بسوی قوم
 خود و گفت آمده ام شماران پیش بهترین قوم و نیز آمده است که آنحضرت علیه السلام گریخت شمشیر از دست وی
 فرمود که اگر آگاه میاروان من در بر انداز و آمده است مثل این حکایت و در غزوه بدر که جلا افتاده بود آنحضرت علیه
 السلام از صحابه برای قضای حاجت پس رفت در دنبال وی یکی از منافقین و ذکر و مثل این و در غزوه خندق
 نیز مثل این روایت کرده شده است آمده که اسلام آنقدر چون رجوع که بقوم خود بود وی سید قوم و شیخ
 ایشان گفتند چه شد ترا ای تو می گفتی که باک گردانم او را و ممکن چه شد ترا چراگری گفت و دیدم مردی سفید
 بلند قامت و در سینه من چنانکه افتادم بر پشت خود و افتاد شمشیر بر زمین پس دانستم که وی فرشته است و
 اسلام آورد و در روایتی آمده که آمد و شمشیر پیخته بر سر حضرت ایستاد و گفت آنحضرت خداوند کفایت کن مرا

از شریک بر طوطی که خوابی پس او فتاد بر روی خود بخت و روی که در کردی پیدایش و در اینجا نازل شده است اقول و
 سبحان یا ایها الذین آمنوا ذکر و الثمنا الله علیکم اذم قوم ان بسطوا الیکم ایدیم و خطاب بومنان بختی است که
 نفع و ضرر آنحضرت بقیقه بالیشان راجع است و آورده اند که چون سوره قیامت نازل شد زکریا را
 لعنة الله علیها ام جمیل بنیت حربه خواهر را بنیان بود که حاله خطیبی شان اوست آمد تا پس را اندک کند و نام
 که ابو بکر صدیق و حضرت آنحضرت بود و دید که ام جمیل می آید گفت یا رسول الله روی زنی بختی بجای می آید و پدید
 است اگر اینجا خبری بهتر است آنحضرت مود که وی مرا بخاطر دید پس ام جمیل آمد و گفت ای ابو بکر صاحب نومرا بگو
 کرده است ابو بکر رضی الله عنه فرمود صاحب من شکر کن که بگوید و تو شکر کن پس آن زن غایب و حاضر گشت و آنحضرت را
 که همدین جان نشسته بودند و آنحضرت فرمود که حق تعالی علی فرستاد تا مرا بخارج خواند و روی پوشید و محمد بن اسحاق
 ذکر کرده است که در وقت آن نهنگی بود و گفت ای ابو بکر می بینم بن محمد را می بینم باین سنگ و بان او را ذکر کرده است
 و در شام که مروی از بنی المیزان است آنحضرت را بکشد پس کور شد و شمشان او ندید آنحضرت را بشید و همان آنحضرت را
 و رفت پس قوم خود و ندید ایشان را تا آواز دادند و او را ندیدند و نشان حق قریش آنحضرت را و قصه ایست
 که آنحضرت از درون خانه برآمد و بالیشان سخن کرد و بگذاشت ایشان در را ندیدند و اگر دیدند نشان حقند و غالب بر ایشان
 انداخته بر آمدیم ازین باب است چنانکه در سبیل خود می یار نشان الله تعالی و ندیدند و نشان حق در غایت حیرت قریب باین نشان
 و روایت است که آنحضرت رضی الله عنه که گفت و ندیده کرده و اتفاق نمود من با جویم بن حذیفه شبی بر قتل رسول خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم پس آمدیم و در سبیل پس شنیدیم ما را که اقتراح کرد و خواند الحاقه ما الحاقه و او را الحاقه
 تا قتل وی قتل تری لم من باقیه پس زد او جویم بر بازوی عمر و گفت نجات ده ما را پس اگر بخشد برود و فرار نمود و بود
 این حکایت از مقدمات اسلام و قصه اسلام دی رضی الله عنه از جانب رواه اسحق بن عمار است چنانکه در مجلس بگوید
 که و الله ان الله تعالی و قصه سراقه بن مالک جویم در حین حیرت که اهل مکه را و او طلب آنحضرت و گرفتار وی صلی الله علیه و آله
 بر گشته بودند و در میان وی با آنحضرت و فرقی با یهای اسپاوی و زمین و بر آمدن دعای شریف و برگشتن
 وی مشی و رفت و در خبر دیگر آمده که چوپانی شناخت آنحضرت را و ابو بکر را و در میان با ندانند و قریش را چون به رسیدند
 شنیدند وی و در میان یافت چه کند و گوید و فراموش کرد و اینده شد را را چوپان بیرون آمده برای آن می نشست بجای خود
 آورده اند این است که روزی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در سجده بود ابو بکر پس سبکی بر
 گرفت و ملاعین و دیگر می یارید و خواست که بنید از دستگاه آنحضرت پس بکشد و سنگ بدست وی و شک شد و بر دست

وی نامزد و برگشت بطریق قهقری بجانب پس رو خواست از آنحضرت علیه السلام که دعا کند و در گذر پس کشاد
شد هر دو دست و بار دیگر شتر را دید بزرگ که هرگز بآن بزرگی شتر ندیده بود پس تقدیر کرد آن شتر که بخورد و او را
خورد آنحضرت آن جبرئیل علیه السلام بود یا بنفوت برآمده اگر نزدیک می آمد میخورد و او را یکبار آنحضرت در زیر وینار نشسته
بود یکی از اشقیای سنگ آسیا میگرفت و خواست از بالابر سوارک او بدینا زد و پس برخاست آنحضرت بجانب مایه
برگشت و ابوهریره روایت کرده که ابو جریل امین و عدد کرد و قریش را اگر کسی بخیم هم علیه السلام را و نماند تا حال کتم کردن او را
پس بنیان آنرا آنحضرت و خبر که آن شقی را و آمد چون نزدیک رسید بگرفت و در حالیکه افتاد بر سینه میبندید و در وقت
خود چون بر سینه نگذاشت نزدیک شدم دیدم خدای بر آتش که می افتد و روی و دیدم اسرار و تمام آفاق اجنه که بر سر
زیور را و ضرر و آنحضرت علیه السلام که آن ملائکه بودند که نزدیک می آمد میخورد و او را یکبار آنحضرت در زیر وینار نشسته
نامزد شد که الان الانسان باطنی تا قول وی اریسته الذی می عیبا انا صلی تا آخر سوره و روایت کرده شد است
که شیشه بر آفتاب حجی که قوم وی در میان بیت الله بودند و کلیه کعبه بدست ایشان بود و پیش آنکه بشنید اسلام
مشتاق بود و در روز جمین بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در سید و فخره بر عبدالمطلب پدر و عم او را گشته بود گفت اگر
کینه خود از من کشتم که پدر و عم مرا فخر و عاکشه است پس چون در نیم افتادند مردم بر پا نشسته همیشه خود را تا بر نیزه بر آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم چون نزدیک شدم از آنحضرت بلند شد بسوی من زبانه غلیم زانالش سر بر ترازو بر می کشتم
از پیش وی چون دیدم مرا آنحضرت بخود در آمد و دست مبارک خود را بر سینه من و حال آنکه می دشنم ترین مردم است
نزد من پر ابر داشت دست را نگذاشت و می نمود بهترین خلق گشته بسوی من گفت نزدیک بیامثال کن با دشمنان
رسول خدا پس آدم پیش آنحضرت در حالی میفرستم همیشه اگر کشش می آدم و ران ساعت پذیر خود را میزوم او را بشیر
در حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و از قتال بران فخر و آرد که گفت نمی ستیم قتل آنحضرت را و در سال فتح و آن
حضرت صلوات بود چون نزدیک شدم از آنحضرت گفته ای قناله چه سخن میگوید با نفس خود میخوایدی که کشی بگویند
و گفتم لای رسول الله پس غلیم کرد آنحضرت و او را گفت که برای من تمام دست شریف خود را بر سینه من پس آرا مید
ولی من پس بنیاد جگر بزرگداشت دست مبارک را تا پایا که در خدا است و ای چهره را محبوب تر از من از وی صلی الله
علیه و آله و از شاهان و امیران و بزرگان با بجز عاصم بن النخعی است و در بدین پیش جنگی که فرود آمدند بر آنحضرت
و گفت عاصم را بر بدن مشغول میارم از تو صدمی محمد را و بنان تو بروی شمشیر خود را پس ندید عاصم را بر دگر که بجز
آنکه پیش گفت چه شد که کار می کردی گفت بنیاد که که گفت بگویم من که بزرگم او را اگر نگذاشت که با من ترسانان خود و

[illegible]

که بر او حسد و عناد رفتند و جلایان در ابواب سالف تنبیین و تفضیل پذیرفتند و آنچه شنیده شد از بهواقت جن و
ظواهر شده بر السنه اقصایم و باج نصیب و اجواب طیور و وید و شزار کتاب اسم شریف و شهادت رسالت و ی و
اجار و قبور خط قدیم و اسلام آوردن کسیکه شایده کرد آنرا مذکور و مسطور است و دیگر آیات و علامات که در وقت
ولادت شریف و وقت وفات و در اسفات و غزوات ظاهر شده در مجلس مذکور کرد و انشاء الله تعالی و از جمله فضایل
و کرامات و آیات اخبار آنحضرت است صلی الله علیه و آله و سلم از ملائکه و جن و امداد حضرت عزت و احوال و ملائکه و طاعت
جن و دیدن بسیاری از اصحاب و یاران ایشان از چنانکه در غزوات و بدر و جز آن ظاهر گشته و یکی از آن صورت دیدن جبرئیل
است از برای معنی اسلام و ایمان و احسان آمده و نیز دیدن عباس و اسامه جبرئیل را نزد آنحضرت و بصورت
وجه و دیدن برکت و بسیار آنحضرت جبرئیل و میکائیل علیه السلام را در صورت و در دیگر ایشان جامه های سفید
است و دیدن بعضی از ایشان را تدرن ملائکه اسپان خود را از در بدر و وید و بعضی بر بدن سرهای کافران و ضعیفان
تسار بر او و ابوسفیان بن الحارث مروان سفید جامه را بر اسپان ابلق در میان زمین و آسمان و مصافحه میکردند
ملائکه عمران بن الحصین را که از شاهان پیر میاب است و نمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم کعبه جبرئیل را در کعبه
پس پیوش افتاد و حمزه و دیدار عبداللہ بن مسعود رضی الله عنه جنی را در بلیقه الحزن و شنید کلام ایشان را و اینها همه
از معجزات آنحضرت است و روایت کرده شده است که چون گفته شد مصعب بن عمیر در روز ناهار گرفت و آیت
را ملکی بر صورت وی پس ندانید که آنحضرت و فرمود پیش آ ای مصعب گفت من مصعب بن عمیر هستم پس و انشاء الله حضرت
که وی ملکی از ملائکه است و ذکر کرده از عمر بن الخطاب رضی الله عنه که گفت یو دیم یا روزی نشست با آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم ناگاه پیری آمد معصا در دست و سلام کرد بر آنحضرت و جواب داد آنحضرت سلام او را و گفت این آواز
من است فرمود تو کیستی گفت من یامه بن الهم بن الاعمین بن المیس ام ملاقات کردم نوح را و هر که بعد از دست
و تعلیم کرد او را سوره از قرآن و بدو ابوبهریره رضی الله عنه شیطان را که سه روز آمده از طعام صدقه فطر که حلال
بود و زوید و قیام کرد ابوبهریره را آیه انکر سی و ذکر کرده است و اندی که وید خالند نزد یامه کردن خوی زنی سیاه
کبر آمد از میان او بر نه پیشانی موی پس دوباره کرد او را به پیش خود و فرمود آنحضرت که این خوی بود در وقت
تفکات شیطانی از شیاطین تا قطع کنند از آنحضرت را و خواستن آنحضرت بشتن او را بستون مسجد و یاد کردن دعا
سلیمان علیه السلام که در تسخیر جن کرده و را کردن آن شیطان را مشهور است و اصل آن پنج ظاهر شد از بخرایج
آیات و وقت ولادت و بعد از وی در من رضاع و وقت صغر من تا وقت بعثت و ظهور نبوت و تمامه زمان

عمر شریف غیر آنچه ذکر کرده شد تا وقت وفات خارج از حد عصر و اخصار است و اگر خدا خواسته باشد چیزی از آن در مجلس مذکور خواهد شد گفت قاضی ابو الفضل عباس قمی مالکی رحمه الله علیه تحقیق آوردم و درین باب چیزی از معجزات و اوصاف و از جمله اعلامات معجزه که در آن کفایت است و بی نیازی است از زیادت و بحقیقت معجزات پیغمبر با اظهر و واضح معجزات رسل و اکثر اوقات تعجب است اما اکثر از جهت آنکه هیچ پیغمبر و نبی و مرسل آن یا هیچ از آن از سید مظهر شده و یکی از وجوه اشرف آنست که قرآن عظیم تماشای معجزه است و اصل آنچه واقع میشود بدان اعجاز آنرا و بعضی آنکه محققین سورہ انا اعطیناک الکوثر است یا آیتی که خدا را دوست از این قرآن چنانکه با الفاظ گذشت بدو وجاست یکی بطریق فصاحت و بلاغت و دیگر بطریق نظم و تالیف پس در هر جزوی از این موارد و معجزه باشد پس مضاعت شود عدد ازین وجه باز در وی وجوه دیگر از اعجاز است از انبیا باطلو غیب تواند که سورہ و ازین تجربه خبر باشد از اشیا مستوده و هر چیز معجزه پس تضاعت عدد کثرتی پیدا کرد و اگر وجوه دیگر از اعجاز که سابقاً ذکر کرده شد اعتبار کنند مضاعت بحد کثرت کشید این در حق قرآن است پس ترا معجزاتی که در دست و آنکه اکثر معجزات رسل بقدر اعجاز اهل زمان ایشان میباشد و بر اندازه وقتی که آن قرآن در آن سالی و تالیفی میباشد و چون در موسی علیه السلام غایت علم اهل آن بود و دعوت گروانیده شد موسی معجزه که شهاب چیرنی بود که دعوی می کردند اهل آن زمان قدرت را بران پس آورد وی علیه السلام چیزی را که خرق کرد و عادت ایشان را دینود و در قدرت ایشان و البطل کرد و سحر ایشان را بچنین در زمین عیسی حضرت طوب و قدرت و مرتبه بسیار بود و اهل آن توافق میکردند و در آن پس آورد وی علیه السلام بامری که قادر بودند بران و آورد ایشان را چیزی که گمان نداشتند آنرا از احیای میت و ابرای آنکه و ابر بر من بجا بود و طبع و عین معجزات انبیای دیگر علیهم السلام پس تر و خبر خداوند تعالی هر علیه السلام را صلی الله علیه و آله و سلم جمله معارف عرب و علوم ایشان چهار بود بلاغت و شجاعت و خبر و سخنان است پس فرستاده شد بروی قرآن که خارق این چهار است که شجاعت و بلاغت و خبر و سخنان است و کلام ایشان و نظم و عیب و اسلوب عجیب که راه نیافتند در هیچ منظومی بدان و ندانستند و را سالیست از آن معجزات و اخباری که صادر است از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم کمال خود مست و اما در معجزات آنحضرت از جمله آنکه از آنرا کوا این احادیث و اسرار و صفات با وضاحت که یافته شد چنانکه خبر داد و اعتراف کردند احدی از بصیرت و صدق آن و البطل کرد و گمانت را که گاهی یکی از آن صادق می برآمد و ده کافیه و ازین پنج که گمانت را باین شیاطین که اقبال میکردند بر ایشان اخبار را به هم شب و صمد خود و خبر داد از قرون سالها و انبیاء و امم بلکه و حوادث ما فیہ بر وی

از کسب او معاصی است اعاذنا الله منها و آثار معاصی شامل مستقلب را دیدن را و از جمله آن حرمان علم است
 گویند علم باطلست بمعصیت جمیع نیکو کرد و ولایت امام الشافعی رحمه الله علیه شکر شکوت الی و کسب سوء خطی بر خدا شد
 الی ترک المعاصی ۴ و قال علم بان العلم نور من الله ۵ و ذر الله لا یوقی المعاصی ۶ و از آنجمله حرمان رزق است و در حدیث
 آمده است که بعد از هر گمراهی و گناه که میسر آید و تقوی سبب فرید رزق است قوله تعالی و لوان الی القری
 آمنوا و اتقوا انقوا انفسکم برکات من السماء و الارض الایه چنانکه وارد شده است که نوع الصبیح متبع الرزق و اینجا محل
 فحلیان است که کسی گوید که چندین از معاصیان و خوابندگان وقت صبح را می بینم از دیگران فرزد و تراند و نعم تراند
 جوابش آنست که این وعید در حق مؤمنان و مصلحتان است پس در اینجا خوف آنست که بیخ ایمان از زمین حال ایشان
 گندیده شده است یا که راست در حق است و ظلمتی و وحشی که در طلب نر و از کسب معصیت یافته می شود محسوس و معلوم است
 و گاهی این شامت و سودا بر روی نیز سرایت میکند و این نیز فریاد ایمان است و کسب معصیت و بدین نیز از آثار معاصی است
 و نیز معصیت سبب کوتاهی عمر است چنانکه طاعت سبب زیادت آنست و بعضی این را عمل بر حق برکت و جودان کنند
 موجب ذل و فساد عقل و زوال فهم و حلول اغم است و چنانکه سخت بدن بختل قوت و جمیع و استغفار و مواظبه و اظهار طاعت
 روایت حال قلب همین است و استغفار آن توبه و حجت با حساب از نواهی و در حدیث انس رضی الله عنه آمده
 که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود یا و لالت کتم شاید فراموش و دوا می شود و شما فو نسبت و دوا استغفار پس
 طاعت که کسوفت طلب طوبی و معاصی آن از جانب رسول است صلی الله علیه و آله و سلم طایب طوبی بوا صغله و فی آنست
 و طیب اجبا و غالباً مجرب است و گاهی بوی نیز باشد چنانکه از رخصت اظهار در سفر و مرض و شریعت تمیز و فوفا
 مروت و انشال آن ظاهر می گردد و نیز معاصی آن که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم کرده و ظاهر آنست که بوی
 باشد و اگر تجربه به قیاس باشد در نیست و بدین نیز از علل اثبات اسباب است و آن منافی توکل نیست چنانکه دفع عروج
 و عیش باکل و شرب و لیل بر جهان را و آن حال میله و کلین است صلی الله علیه و آله و سلم که با وجود آن توکل تلاوی
 میکرد و مباشرت اسباب می نمود و فرمود انفسنا و ده است خدایتالی جمیع دردی را که آنکه فرستاده است او را و داور
 و دینی شکر که موت را یعنی مرفی که مقدار است دردی موت و در بعضی احادیث امر است بهرگاه و اشارت است که نظر در
 و ادوات بر حکم الهی و تقدیر را باید داشت و دوار علت متغایر باید پذیرا داشت و اتفاق است بر آنکه امر برای و عیب
 نیست و ملائمت با تقدیر الهی منافی توکل نیست هم گاهی ترک اسباب میکنند برای تحقیق حال و تحقیق مقام
 توکل باین است اشارت و در قول و صلی الله علیه و آله و سلم یرجل الخیلة من امتی سبعون الف عام غیر

حساب هم الذین لا یستقرن فی طبعهم و علی رجم تو کلون و در روایت دیگر و لایکون نیز زیاده کرد و گفته اند که
آنست که این افعال را بطریق اعتقاد و اعتقالت نمیکند و در مواهب لدنیه از عاشرت حاسی رضی اللہ عنہ
و رباب بل تبادی المتوکل نقل کرده که گفت منافی توکل نیست از جهة وجود آن از سید المتوکلین صلی اللہ علیہ
و آله و سلم پس گفته شد معارضت را که و خبر آمد داست که فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آله و سلم من استقر فی
الکوی بری من المتوکل پس جواب داد که مراد بر است از توکل نیست که ذکر کرده است ایشان را و حدیث دیگر از
من متوکلون الغایه حساب حدیث و فرمود توکل بعضی وی افضل است از بعضی دیگر است و از معتمد
آمده که مراد بر است از توکل است و تحقیق است که مذکور فای گرسه و در شریعت و مخالفت آن ، البتہ اگر در غایت
وی متعلق باشد و شفا بوجودی و ترک کند بن و معوض از فعل الهی و انکه شفا از نزدیک است بدلیل جواز استعرا
بقدر آن و فائز الکتاب چنانکه باید در تحقیق در نیایب آنست که اسباب سه قسم است یکی اسباب طبیعی است که رعایت
آن حکم الهی و تقدیر وی واجب است چنانکه منع تقوی بلع آن در اکل و نهان کردن و در دهان و مع آن در
شراب و ترک آن داخل توکل خود بلکه موجب اتم است دیگر اسباب طبیعی که حکم تحریر صحیح در خلقت آن ثابت
شده است مثل اشتغال با دویہ جلده دیار و در تحریر بنابر فراخ و بنا است این قسم نیز منافی توکل نیست مگر از
تحقیق حال نفس و تحسین مقام توکل که بعضی ازین قوم کرده اند و با وجود آن در لغت است شریعت محل حساب
شده و دیگر اسباب و تهیه است که نه چنین است و از کتاب و استیوای آن منافی توکل است با تفاوت و علاج
صلی اللہ علیہ و آله و سلم اجساد را بر سه نوع بود یکی با دویہ طبیعی که عبارت است از اجزای جمادی و نباتی و حیوانی
دوم با دویہ انی روحانی که ادویه و از کلمات قرآنی است سیوم با دویہ مرکب از دین و تقسیم باید دانست که شفا
اتم و نفع و اعظم از قرآن فرود نیامده چنانکه در سنن القرآن با هو شفا و روحه اللطیف و قرآن تمام شفاست
از امراض روحانی چه اراض روحانی اعتقادات فاسده و اخلاق ذمیه و اعمال فقیهه است و در قرآن شفاست بر دلائل
واضحہ قطعیہ بر اثبات عقاید حق و بر بیان فاشا از اخلاق فاضله و اعمال محمود و با ابودونق شفا از امراض
جسمانیه بکثرت آنست که شرک و تمین بقدرات وی نافع است و بسیاری از امراض عقل و فزلی و نافع است بر آثار
و چون از خواندن و دیدن انوسو نهایی مجبوره که منضم میگردد از ان معانی و وار دست از قبل اهل فسق و جور
که ثابت است بحسن بصیرت و کثافت آنها انار عجیب در عیاب منافع و دفع مفاسد ظهور میکند از قرآن عظیم که مشتمل
است بر ذکر جلالت کبرائی آیه و ذات و صفات وی تعالی و تقدیرش ثابت شده است از قبل کسیکه ثابت شده

معاذ الله وعلیت وکمال اولیایان بجز آنکه ظاهر هر چه انباشد و فرموده است پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 یکبیر شفا بقدر آن شفا نداده و پیر خدا نیستی بجز آنکه آمده است که فائده الکتاب و است مری در و در قیله
 و همچون و متوجه بفائده الکتاب امری مقرر و ثابت است در حدیث و در حدیث امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه
 نیز این وجه مرقوعا و تشده که فی الدواء القرآن و بیضاوی در تفسیر قول و تبتالی و تنزل من القرآن ما شفا
 آیات شفا را ذکر کرده و علی و در حاشیه خود آن آیات را تعیین کرده و دو کتب معتبر مثل او باب الدین و غیره و حکایت
 در باب این آیات آنام طریقت ابوالقاسم قشری آورده اند که چار شده بود و در وی چارسی سخت داشت و گفت
 بربوت و شدید شد بروی امر گفت دیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خواب و شکایت کردم نزد آنحضرت
 علیه السلام از حال که فرمود آنحضرت این است من آیات الشفا که می توان آیات شفا و چار است که شفا و شفا
 نبوی آن پس بیدار شدم و فکر کردم و مان تا گاه یافتیم آن آیات کریمه را و شفا از کتاب خدا عز و جل می دانستیم
 صدور قوم مؤمنین و شفا و لما فی الصدور یخرج من بطوننا شراب قلقت الاله فیه شفا و الناس تنزل من القرآن
 ما یوشفا و رحمة للمؤمنین و اذا مرت فی مؤمنین قل هو الذین آمنوا همی و شفا و گفت پس نوشتم این آیات پس
 از آن حل کردم و در آب و نوشیدم آنرا و در آب شفا یافت در حال گویا نیناز پای وی کشاده شده و از شفا
 حاج الدین بسبکی رحمة الله علیه که از عازم علمای شافعی است نقل کرده اند که گفت در یافتیم بسیاری از شفا
 که می نوشتم این آیات را برای چار طلب عانت را و کاتب حروف از حضرت شیخ عبدالوهاب بنی نیز دیدم این
 عمل که برای چار می کردند و لیکن در اینجا سختی است که باید دانست و در آیات که آیات واداکاره و حکیمه که قیبه
 کرده میشود آنرا و استسقا نموده می شود بدان نفع و شفا و ذات آنهاست و لیکن صلاحیت محل و قبول نفوذ
 است فاعل و تاثیر وی شرط است و در آن و هر گاه مختلف کند شفا از جهت منعت محبت و تاثیر فاعل خواهد بود یا سبب
 عدم قبول یا در اینجا قوی است که با وجود قوت فاعل و صلاحیت محل واجب و عاجز از وصول اثر و ظهور تاثیر
 آمده و این در ادویه نیز پیدا است که عدم تاثیر آن گاهی بحجت عدم قبول طبیعت است مردار و گاهی آن
 وجود مانع از وصول اثر و است بوی زیرا که طبیعت چون بگردد و در او را قبول تمام استقامت بدن بوی محسوس
 خواهد بود و همچنین قلب چون بگردد و قاعدا و بیدار قبول تمام و محبت قوی از نفس قاعدا تاثیر می کنند و از آن
 علت و همچنین دعا از قوی اسباب است و در آن که مکرر و دفع بلا وصول مطلوب و لیکن گاهی مخالفت میکند اثر وی
 یا از جهت منعت لای و در حد ذات وی چنانکه دعای باشد که دوست نمی دارد و آنرا خدا تعالی بحجت آنچه دوست

آنها را از حد حقانیت و انصاف یا از جهت ضعف قلب داعی و عدم اقبال او بر خضاب حق تعالی و تقدیر مصروف
بهیئت او و پروسی وقت و عایا از جهت حصول مانع از حالت مثل اکل حرام و عود غفلت وین بر قلب استیلا غفلت
و سهو و در حدیث آمده است که حق تعالی قبول نمیکند دعا را از طلب لاهی بتاهی تا قبل و دعا و دعا بلاست
در اینه و دعا را که از آنرا و منیع میکند نزول آنرا و وقع میکند بعد از نزول یا تخفیف می کند در آن و دعا سلاح
مومن است اگر با حضور قلب و جمعیت کلیه بر مطلوب معارف و اوقات اجابت را با خضوع و خشوع و انکسار
اول و تقصیر و علم ارب و رفع بدین و ابتدای بجز و ملو و بعد از توبه و استغفار و صدق و ایحاح و تعلق و توسل
با سماء و صفات الهی و توبه صادق بجزرت نبوت صلی الله علیه و آله و سلم و سایر شروط و سایر بید مثال رمی که تیر
و کمال راست و درست بود و در باز و کمال بود و در هفت مقابل باشد و قابل تاثیر و مانع آن بود و حاجت و نیغ
و حصول در میان نبود و علم بصفت تیر اندازی تمام از شراعت و آداب آن حاصل باشد و اما استیلا و غفلت
و غیر آن از اسامی الهی نیز از ششم لب روحانی است اگر جاری گردد بر لسان ابرار و اقویا تو به تمام و بهت نام
ولیکن چون و بعد از این نوع عزیز و نادر است مردم دست لطف بهمانی زده از ان فارغ و غافل نشسته و در امور
خوات که در حدیث واقع شده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سید نفوس کریم خود را بچون ذل اعوذ برب العزیز
قل اعوذ برب الناس است و بعضی قل هو الله احد قل یا ایها الکفرون نیز مراد دارد یا هر جا که در قرآن آیات
متضمن استفاده و اقصا شده مثل رب اعوذ بک من هزات الشیاطین و اعوذ بک رب ان یعصرون و آنها از قرآن
و در نیابا که سخن میگویم عامتر از ان مراد است و او کار و ادبیه و رباب استفاده بسیار و در دست و تحقیق اجماع کرده
از علما بر این رقیه نزد اجتماع سه شرط کی آنکه کلام خدا و اسماء و صفات و تبتالی باشد و زبان عربی با دیگر که میسر اند
آنرا و با عهده آنکه شورش حقیقی خلاصه و اسم و تاثیر رقیه تقدیر است تعالی شانه چنانکه در حدیث آمده است که
پرسیدند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که این رقیما و حرزها و اسباب دیگر که میگویم تمیز میدهند تقدیر خدا را
شانه فرمود و اینها نیز از تقدیر الهی است و در حدیث مسلم از عوف بن مالک آمده که گفت رقیه میگویم ما در زمان ائمه
گفتیم یا رسول الله چه میفرمائی و در نیاب فرمود عرض کنید رقیما و خود را برین اگر دوران شرکی بود بکنید باکی نیست
و از جا بر آمده که نمی کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از رقیما پس آمدند بعضی از صحابه و گفتند یا رسول الله این
رقیه بود که بر ای عقیقه می کردیم و عرض کردند آن رقیه را بر آنحضرت فرمود نمی بینم و برین باکی بکنید و فرمود هر که توانا
که نفع رساند بر او و خود را برساند و تمسک کرده اند قومی باین عموم و تجویز کرده اند هر رقیه را که بجز این است نفیست

فانما فیها
تخصیص

شفا را لایق و مستحق راه بود و او گفته اند که اینها را از شرک بجهت آن دست که اهل جاهلیت اعتقاد بر تیرت آن
داشتند بنام غیر خدا میکردند پس آنچه بنام خدا و کلام وی باشد و حکم آن باشد و چگونه باشد و مالان که وارد
شده در آن احادیث اخبار صحیح و معتمد و خلاف نیست در شریعت فروع و انجالی الله سبحانه و در هر چه واقع
شده یا متوقع است و بعضی گفته اند که نمی ازان رفی است که میخوانند آنرا اهل غرایم و مدعیان تسخیر حین و می آرند
باو شسته مرکب از حق و باطل که جمیع میکنند با ذکر خدا و اسماء و تعالی اسماء شیاطین و ذکر ایشان را و اشتباه
میکند از ایشان و پناه میجویند بایشان و میگویند که بن از جهت علاقه عداوتی که بالطبع بالناس دارند با شیاطین
بودند و چون خوانده شود و از اسماء شیاطین اجابت میکنند آنرا و بیرون میروند از جای خود و همچنین در بعضی
چون آن نیز گاهی اثر حین می باشد و قتل وی بصورت هر گاه که رقیه خوانده شود با اسماء شیاطین مسلمان
میکند مسموم آن از بدن ایشان از جهت مکر دست رقیه که با اسماء الله و ذکر وی خاصه نباشد و با کمال اجماع دارند
علمای است که رقیه که رقیه بکتاب الله و اسماء و صفات بدانکه حاصل مقام آن آند که قرطبی که از مشاهیر علمای فقه
حدیث ازین قسم مبادا در وی شرکی باشد یا مودی بشرک گردد و دوم آنچه و اسماء اوست تعالی و تقدس و این جائز
است و اگر تاثر باشد چیزی از آن مستحب بود و سیوم آنچه با اسماء غیر خدا باشد از قرشته و یا بنده صالح یا منکر
مخلوقات مثل عرش و کرسی و این قسم واجب نیست اجتناب از آن اولی است از جهت وجود
التجانیة خدا و اگر مستحق تعظیم مرقی به است لازم است اجتناب از آن چنانکه مالک بنیر خدا و جل گفتند بنده
عفا الله عنه که تسک و توسل که بدوستان خدا و اسماء بینا میکنند سبب قرب و ایشان بدگاه حق و درگاه
رسول وی میکنند و اگر تعظیم میکنند ایشانرا همین طریق بندگی خدا و تبتیت رسول می کنی نه باستقلال استبداد
این را قیاس بر حالت غیر خدا و جل نتوان کرد و بلکه بطریق توسل و تشفع نه طریق اشراک چنانکه جهان و اوام الناس
گفتند حکم و مایه و اورد اللهم صل علی محمد و آله و سلم کما لا کنفی از ربیع رحمة الله علیه نقل است که گفت پرسیدم امام شافعی
رحمة الله علیه از رقیه گفت لا بأس ان یرقی بکتاب الله و یا یقرئ من ذکر الله گفتم آیا درست است که رقیه است
گفته که رقیه یا به قسم قسم سنگی آنکه رقیه کرده و شربوی در جاهلیت و معلوم نیست معنی او و اجابت اجتناب کنند
اول کتاب مسلمانان را ضرر نمود و تمسک رقیه کنند بکتاب مسلمانان که کتاب خدا و ذکر خدا است و ظاهر آنست
که مراد بکتاب الله قرآن باشد و الا چون در تورات و غیره در تخریف و تحریف واقع شده است اعتقاد بر آن توان کرد و یا
بکسی مسموم باشد مسمون آنکه موافق حق است و مطابق قرآن امام مالک در روی ای می آرد که ابو جعفر رضی الله عنه

آنکه چشم ز خشت و اکثر علای دین بر آنکه عین حق است و جماعه از منبره مثل اهل اعتراض هر که بطریقه ایشان
میرود و منکر شده اند آنرا چون مخبر صادق بدان خبر داده آن واجب انکار آن باطن باشد و آنکه گویند هر چه
آنست چشم ز رخ چه اعتبار دارد و جوابش آنکه این نیز تقدیر آتی است و عین را تا شرفاتی نیست و هر که بطریقه
اهل سنت است میگوید آن انا سبب مادی است با نفسی که عاده الله جاری شده که احداث میکند ضرر را نزد
مقابل شش چشم را و نظر کردن این بسوی وی بر وجه استخوان و اما آنکه چیزی از چشم فائز می آید بر اینچنین
بسیار جانب انبات دفعی نمیتوان کرد و هر دو جانب محتمل است و بعضی از اصحاب طبایع گفته اند که جواب هر بطریقه
فلسفیه میشود و از فائز متصل میگردد و میگوید دور می آید درون مسامات چشم وی پس پیدا می کند و از
آنکه آنچنانکه پیدا می کند پلاک را نزد نوشتن در زیر و این محتمل است اما دعوی قطع و جزم قطعیست و نقل کرده است
از بعضی کسانیکه منسوب بوده اند بهین که می گفتند که چون می بینم من چیزی را اگر خوش می آید مرا می یابم هر گاه که بر
می آید از چشم من و بعضی گفته اند که نبیست می گردد و چشم حاین قوت سمیه که متصل می گردد و می بیند که باعث
و فساد میگردد و مثل زهری که از آن می بلعید می رسد از بعضی افامی بوساطت نظر نیز زهر می رسد و باطله بر مثال
چیز چیزی از جانب عاین بجانب می بیند روانه می گردد و اگر یا نمی که حفظ و قایه می کنند در میان بود و می رسد
و اگر کسی افتاد و اگر رافع در میان بود که عبارت از هر زو تو ذو و عاست و مانند سیرت و حصول و نفوذ نیاید و
اگر سیرت و قوی بود تواند که هم بجانب می برگردد و بر مثال تیر محسوس و علاج بنوی علی الله علیه و آله و سلم هر این
طقت را عین چشم ز رخ و به تو زیادت بود یعنی بآیاتی و کلماتی که در آن است و از شرف مثل مودتین و بیافا
و آیه الکرسی و گفته اند که برگزین رقیب اقراءت فاحه و آیت الکرسی و مودتین است و از جمله تو زیادت بنوی علی
علیه و آله و سلم که در احادیث صحیح ثابت شده است اینست اعوذ بکلمات الله التامات التي لا يجاوزهن بر ولا
فاجرو يا سماء الله الحسنی با علمت منها و ما لم اعلم شر اخلق و ما يراه من شر ما ينزل من السعادات من شر ما يبعث من
اول شر ما يزل في الارض من شر ما يخرج منها و من شر قبح الليل و النهار و من شر طوارق الليل و النهار الا ان
يظفر بي غيري ارجو و ان جملة كما هي که دفع چشم ز رخ می بان شود گفتن باشد لا قوة الا بالله است و اگر عاین که بر
پسیدین ضرر چشم خود را اللهم بارک علیه گوید و دفع چشم ز رخ کند و در حدیث آمده است که عامر بن ربیعہ سلم بن حنیف
را دید که غسل میکرد و بود وی رفی الله عنه ابی بن حصین پس عمار از حسن بدن او تعجب کرد و استخوان خود و
گفت والله من مثل این پوستی ندیده ام در عروان و نه پوست زن محذره سهل در ساعت که آمد و بر زمین

میشود

نفس

در جمیع مودتین
بنویست

خبر حضرت علیه السلام رسید و فرمود آیا تمت میکنی کسی را گفتند عام را که دیدم بدن وی و محسن کرد پس حاضر را طلبید بروی شتم گرفت و فرمود هر چه می کشیدی از شمار او در خود را و قیله دیدی او را در نظر تو خوب آید چرا گفتی اللهم بارک علیه پسر مردی بشوی بدن خود را برای سهل بن حنیف پس شست عام روی خود را و هر دو دست خود را و رفتن و گشتن و اطراف را حین خود را و داخله از را در قدری پسر بخت آب را بر سلی از پس او بر سر او پس به شد و رفت چهار مرد هم گویا هیچ ضرری بوی نرسیده بود و در شستن افعای کینه قاص بیان کرده اند و در او صاحب دینه از بن کثیر نقل کرده که در نهایت گفته است بود عادت قوم که چون میرسد چشم زخم یکی از کسی می آورد و بد قدر آنی نزد عین پس بر میداشت بگذشت راست خود را به از قدر و منحنه میکرد و پسر بخت آب در قدر پسر می شست روی خود را در قدر پستری در آور و دست راست را در آب و دست چپ پستری را در آور و دست چپ را در قدر و بر میداشت آب را از قدر و دست چپ پستری را در آور و دست راست را در دست چپ را در دست چپ آب بر مرق این پستری در آور و دست راست را در دست چپ بر مرق پستری پستری آور و دست چپ را در دست چپ آب بر قدم یعنی پستری در آور و دست راست را در دست چپ بر قدم پستری می در آور و دست چپ را در دست چپ آب بر زانو راست پستری در آور و دست راست را در دست چپ بر زانو چپ پستری شست و داخله از را نمی نهاد و قدم بر زمین پسر بخت آب را بر سلی از جانب پس به می شد باذن خدا انتمی پوشیده نهاد که این اثر عادت قوم را ذکر کرده ظاهر است که نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نزد پیغمبر کرد و ندوا الله و علم و بر هر تقدیر آنرا از راه عقل در میتوان یافت قاصی ابو بکر بن العزری گفته اگر گفت که در این تشییع باید گفت او را الله و رسول الله تا نیک کرده است آنرا تجربه و تصدیق نموده معانته و اگر نیک نداشت وقت کند و بروی آسانتر است که مقرر است نزد ایشان که بعضی او به تاثیر میکنند بقوی خود و میگویند بجاییت خود این نیز از ان قبیل است و حدیث که ما و ابن ربیع از این قبیل است بدانکه مراد با داخله از چیست بعضی گفته اند که فرج است قوم را آنکه طرف از راست آنکه بیدن او رسیده است از جانب راست و قاصی عیاض گفته که مراد صبر و دست که متصل است بازار یا موضع از صبر و بعضی گفته اند مراد صبر است که متصل از راست و جماعه از سلف روا داشته اند که آیات قرآن بنویسند و بنویسند بنوشانند مجاهد میگوید که باکی نیست که بنویسند قرآن را بشوید آنرا بنوشانند بجا را سطلن قرآن را آبی که مناسب شما یا یا شتم را که اسما و صفات آنها باشد و الا نصیب و از ابن عباس رضی الله عنه مرویست که زنی دلق ماند بود یک آیه یاد و آیه را از

قرآن فرمود که بنویسند و بشویند و بنویسند و آنچه سابقا مذکور شد از حکایت شیخ امام ابو القاسم قشیری در آیات
 شفا نیز موبد از بعضی است حکایت از ابو عبد الله نباجی مرویست که گفت در سفر بودم بیشتر خوب سوار در میان
 همراهان شخصی بود و منسوب به چشم زخم زدن بر هر چه نظر استخوان انما حی تلف شدی ابو عبد الله نباجی را گفتند
 شتر خود را از شترانگاه بدر نباجی گفت ادرابر شتر من قدرتی نیست بجان این خبر رسید نگاهبان شد تا
 نباجی از منزل غایب شد پس مائک منبر ل نباجی آمد و در شتر وی نگاه کرد و شتر مضطرب شد و بقا چون درختی
 که از بیخ برکنند نباجی را خبر کردند که مائک شتر را چشم زد و بیا مرد چون مائک را دید این رقیه برخاست و بسم الله می
 جاس و شجره ایس و شهابه فایس و دردت عین العاین علیه و علی حسب الناس ایضا فارجع البصر هل تری من
 فتور ثم ارجع البصر کترین یقلب الیک البصر فاستأجر و هو حیر چون نباجی این دعا بخواند و زان چشم آن
 مرد و عاین بپزدان افتاد از محل خود و شتر ترند است شد و برخواست و این نیز از رقیه ای چشم زخم است و در
 مواهب از این قیم تفکر ده است که گفت و از جمله علاج همین احتراز و احتیاج از آن و شتر مائک از کسی که
 نرسیده میشود و از عین وی بچیزی که بگوید مین را بیا که بگوید در شرح السنه آورده است که عثمان بن عفان
 رضی الله عنه دید که کوه خوش روی را و فرمود سیاه کنید چون او را از سر سد بوی چشم و مراد بنون کوکی است
 که میباشد و زنه عثمان کو که کذا فی المواهب و پوشیده مانده سیاه کردن آن کو که شتر حال انصاف
 و ظاهر است که این نیز سری است که خاصیت او دفع ضرر من است و حکم رقیه طرد و افطار علم و آن حضرت خواند
 ام سلمه کنیزی را و دید که بر وی اثر نظر جن است و لفظ صحیحین اینست که چهار سید یک در روی وی حساست
 یعنی صفت فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم انسون خوانید برای این کنیز که بوی لظ جن است از نجای
 معلوم میشود که همچنان که ازادی عین میرسد از جن نیز میرسد و گفته اند که نظر ایشان تیز تر از انسان است و
 بعضی از شرح حدیث نظر را نود و ساخته گفته نظر انس با جن و در حدیث دیگر آمده که آن حضرت خواند اسم سلمه
 را و در روی کودکی صفقه را دید گفتند که بوی چشم رسیده است فرمود چرا انسون بکنید او را از عین و گفته اند
 که اصابت عین بچهره عجب است و استخوان بپاشد اگر چه بجز حسد باشد و از روی محبت باشد و از هر دو صالح باشد
 چنانکه از عامر بن ربیع بسمل بن حنیف و بایک عین که خوش آمده است او را چیزی مبادت بداد و تبریک
 گفت و این نیز که رقیه باشد و امام را بایک منع کند آنرا که سوخت شده است همین از نه اخلاص و موم و از آنکه
 او بیت را و اگر نصیرت نرق و در او را آفند که قوام او شود و بر او ضرر را این نعمت تر است از ضرر بخود و هم که

و می فرمود که گو یا خدا را آب کرده اند و سرای نخلهای وی مثل روس شیاطین پس آوردند از آن چاه آن سحر را
 اینچنین آمده و در همین دور روایتی از بخاری آمده که فرمود عاقل شد رضی الله عنهما چرا فاش میکنی آن را یا رسول الله
 در سواد میکنی آنرا گفتا از که این کار کرده اند فرمود خوش ندارم که پراگنده کنم مردم فرمود خدا تعالی را شهادت داد و دیگر
 چه کار دارم که فاش کنم و شرا کنیم و در حدیث ابن عباس بهیچ درو لائل البیضاء لبند مسیفت آورده یافتند
 در وی و تری یعنی ره گمان در وی یازده کرده و نازل شد سوره القلق و الناس هر آینه که میخواهند
 اگر بی انسان کشاده میشد و این سوره لبند دیگر آورده که فرستاده آنحضرت علیه السلام علی و عمار را رضی
 الله عنهما پس یافتند طلعه نخل را که در وی یازده کرده لبسته اند و در روایتی در فتح الباری ذکر کرده فرمود و آنکه
 مرگ و یافت طلعه نخل را در وی تمثال آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم از مردم ساخته و در وی سوزن را خلعیده و
 رشته در وی یازده کرده پس فرود آمد جبرئیل علیه السلام مجوز قیتن بر آستنی که میخواهند نگر بی کشاده میشد
 بر سوزنی که میکشید عالمی تسکین یافت و راحت پیدا میشد و آیات این دو سوره نیز یازده اند هر آینه که بی
 کشاده میشد بعضی از تصوف گفته اند که سلوک کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم درین قضیه مسلک فو یعنی
 و تسلیم ملامت پروردگار را و صبر کرد و طلب اجر برین بلا چون نمادی کرد و ترسید از خدای آن که ضعیف کرده
 از فنون طاعات و از تمثیل اندوخت و ابلاغ فوج بجهات حق نمود و دعا کسب اشارت یافت بتداوی و علاج
 بعلاج جسمی و روحانی خود این بود که منزل شد بروی سوزن و جسمی آن بود که چاه است کرد و در
 سر سبک و صاحب سفر البیاض گفت است که کسی که از دین را ایمان خطی ندارد و هر آینه این علاج نکند
 میکند یعنی میگویی که چاه است که جسمی از استفلا غ است بعلاج سحر چه مناسب است و در دفع دی چگونه کند
 و میگویی که کرده اند لابی چون جالبینوس و ارسطاطالیس نقل کردند وندی الدیله از کردی یعنی گفتی که چون
 ایشان حکم کرده اند لابی و جوی حکمتی نخواهد بود و این سخن در فعل آنحضرت اولی و آنست بعد از آن
 اشارت میکند معقولیت حکمت در دفع حجامت در دفع سحر و میگویی چون ماده سحر بسبب پاک رسیده یعنی دور
 قوای و اغیبه تاثیر کرده چنان خلیل میگردد که چیزی که نگذرد است کرده می شمار این نعمت است از سحر و طبیعت
 داده و موی ناگذا داده بر طبق مقدم و مانع غلبه کرد و مزاج آن از طبیعت اصلی برگشت زیرا سحر مرکب
 است از تاثیر ارواح خبیثه از جن رشیاطین و حیث است نفوس بشری و افعال قوای طبیعه مدینه از آن
 تاثیرات یعنی چون تاثیر سحر در بدن و روح حیوانی است که یاده آن وحی است که بعد از آن نهضت آن در

تجوید قلب بخاری لطیف تبیون دلع متضاد کشته مائل قوای و دماغه میگردد و دو تائید و تصرف سحر و مزاج
آن محل متضرر و خارج از طبیعت اصلی میگردد و دیگر یک استعجال حجامت و جعلی که بجهت متضرر شده باشد غایت
حکمت و نهایت حسن محاجت باشد و بعضی از مبتدعه انکار کرده اند و قیاس تأخیر سحر را در آن حضرت صلی الله علیه
و آله و سلم و گمان برده اند که این موجب انحطاط علویه بشریعت اوست و موجب تشکیک و زنی است و هر چه بود
بآن باشد باطل است و موجب عدم وثوق بشریعت است چه احتمال دارد و برین تقدیر که تحصیل کرده باشد که می بیند
جهت بریل را دوی جبرئیل نباشد و خیال کرده که وحی کرده شده باشد و نه اینچنین باشد و تائید سحر در آنجا نباشد
در درایاب کمال این سخن مردوست زیرا که بر آن قائم نشده است بر صحت وی صلی الله علیه و آله و سلم در
دعوی نبوت و در آنچه میرسانند از خدا و بر عصمت وی و تبلیغ و معجزات با بهره شایند بر آن و آنچه متعلق است
بعضی امور دنیاوی که سبوت نیست برای آن و نسبت رسالت برای آن دور آن عرضه است و چیزی که عارضی
میشود بشر اشل اراض بعد نیست که تحصیل کرده شود و بسوی وی گمان برد که کرده است چیزی بر او حالانکه نکرده
است که جنم در امری از امور دنیا چیزی که حقیقت است مرا نرا با عصمت او از مانند آن در امور دین و
لازم نمی آید که بگردن آن بلکه از جنس خاطرات که خطو میکنند و نبوت ندارد و پسینی نمی آید برین ملاحظه که
جست و با بطلان فکری که نشد از آن حضرت در هیچ چیزی از اخبار که گفته شده باشد نیز بر خلاف چیزی که خبر داده است
بدان و آنکه گویند که موجب مقتضی باشد اینچنین نیست بلکه ظهور تائید سحر و وی صلی الله علیه و آله و سلم از دلائل
نبوت و صحت اوست زیرا که او را گفتار سحر بخوانند و فرست که سحر در سحر تائید میکنند و اظهار تائید سحر و
برای این حکمت و صحت است و قول ایشان که تائید سحر مخصوص بناقصان است کلی نیست شاید که در کلام این نیز
بجهت مصلحت و مکنه ظاهر گردد و اما حدیث در نیاب صحیح آمده و قابل انکار نیستند و الله اعلم و بدانکه رقیب
دعویات نبوی صلی الله علیه و آله و سلم بسیار است استیفاء آن از طاعت کتاب و کتاب حروف میر نیست اینچنین
اول بر فساد و اعراض مجمل انکار کرده شد اما طبع تبرک آنها یکبارہ نیا سوره فرار بدان یافت که جمله از آنجا بجا
بدان کثیر الواقع است نیز کاترینا مذکور گردد و باند التوفیق و از آنجا شمه و اکثر همین است و قیامی این هم یکبارگی
رقیب برای این و نهاده و ایام و اعراض وفات فائمه است و خود دین و آیه الکبری است و این دعا که از سب
الیا سبب انماس و اشاعت الشانی الا الشفاء الاشهار که لا یغادر سقا کلیه دعوات آنحضرت بود که هیچ امر از انعام
و از آنجا اعوذ بیکلمات الله التامات من غضبه و عقابه و شر عباده و من عذرات السالطین و ان یخلفون فانما اجعل اللهم

شده است بر این دو نفران مقدم از انبیا و اما شریک بود از ان این دعا که آغاز کرده است میخوانند
 هفت بار اللهم یا غنی یا معید یا رحیم یا دود و غنی بگوایک عن حرامک و یا معید عن مصیبتک و
 یا دود عن سواک زیرا اظهار الحزن بطرفی و این دعا کرده اند که بر دال خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود
 اذ لا تم الحزن فکبر و چون بنشیند شمشادش را که در گرفته است تکبیر بر آید فان القلب یطیقه و زیاده تکبیر میراند
 آنرا جرب و در وجه اظهار تکبیر حریف را گفته اند که تا راده شیطان است که پیدا کرده شده است انسان بهت در می
 از خدا و عام که مناسب شیطان و فعلی است و آتش طلب میکند بطیج خود مملو فساد و شیطان نیز دعوت
 میکند بدان و بخوابد پاک نمی آید و پس او شیطان هر یک میخواهد در زمین فساد و کبر بانی محتشانی دفع میکند
 شیطان را و فعلی او را پس از تجربه تکبیر را از دست و اظهار حریف و کی ایستد نزد کبر بانی هیچ چیز نیست چون تکبیر
 گوید مسلم پروردگار خود را اظهار میکند تا را و تحقیق تجربه به پستی است این عمل رفیع صریح گفته اند صریح یکی از
 حضرت ارواح خبیثه است و دیگر از اعلا طریقه و درین قسم ثانی نظم کرده اند اظهار و اعلا طریقه صریح از او
 خبیثه برقی میباشد و معالجه این محاربه است و محاربه را باید که سلاحت صحیح باشد و ساعد قوی تا آنکه از
 بعضی معالجان کسی بود که الکفایک و بقول اخرج منه یقولی بسم الله یقول و لا قوة الا بالله و بود آنحضرت
 صلی الله علیه و آله وسلم که میفرمود اخرج عبد الله انما رسول الله و بعضی خواندن محمد رسول الله و امر میکردند
 صریح را بکسر شرفات آیه الکرسی و بقولت خود تین و بعضی خواندن محمد رسول الله و الذین سوا الله رطل
 الکفار تا آخر سوره یا سوسگند بحضرت بنی صلی الله علیه و آله وسلم در دفع آن تجربه کرده اند رفیع صداع را که است
 میدی و طبایعش بن یعقوب از عبد الله گفت بود رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم که توفی میکند و اند
 صداع بقول خود بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله العظیم و اعوذ بالله العظیم من کل عرق و تار و من کل شر و لای
 رفیع و حج انفرن من حق آورده که عند الله بن رواحه شکایت کرد و نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در دنا از پس
 نهاد آنحضرت دست مبارک خود را بر رخساره او که در آن جانب بود و فرمود هفت بار اللهم اذهب عنه یا یحیی
 فوشه بر عود تنبک الکلین المبارک عندک پس شفا داد و او را خدا تعالی پیش از آنکه بزرگ و در دانه کرده است حمید
 فاطمه زهرا رضی الله عنها آمد نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در حالیکه شکایت میکرد و در کوفتیافته از دین
 پس در آورده آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بسایه بینی خود را و نهاد بر دانی که در دیکر و فرمود بسم الله و الله
 و سالک بزرگ و جلالت و قدر یک علی کل شی فان حرمت لم تد غیر عینی من روحا کلک ان کشف المانی فاطمه زهرا

در اسرار النبوة ج ۱

در اسرار النبوة ج ۱

در اسرار النبوة ج ۱

در اسرار النبوة ج ۱

در اسرار النبوة ج ۱

عبداللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم امام العبدان رہی است کہ تعرض میکند با ولاد و بسا کہ پیشتر
ایشان را وی اندر ایشان و سر در آیین است کہ تا اول پنجگوش وی آید کلمہ شہادت باشد و کبریا فی
عظمت وی پس این گویا تمقین است مراد را اشعار اسلام را نزد آمدن در دنیا چنانکہ تمقین کرده میشود کلمہ
نوحید ز در خروج از دین و نیز شیطان دیگر ز در کلمات اذان رقیہ خفیضہ رمضان لا الا الا کہ نہ کہ با ائمہ انک
سبح علیہم یا نبی علیہم ملک کسلون و یا حق از لٹا و یا حق زل الی آخر یا صاحب مواہب میگویی گفت شیخ تما
شہرہ شدہ است ہذا من ویکہ و مصروف و جملہ بدان کہ این خفیضہ رمضان است نگاہ میدارد از غرق و حرق
و شرق و سائر آفات و نوشته میشود در آخر بعد از رمضان و مجبورم ہوں پسند از اداری کہ خطیب خطبہ میخواند
پرنیز و بعضی بعد از صلوٰۃ عصر و گفتہ است کہ این بدعتی است نیست اصل امر از اگر چه واقع شدہ در کلام غیر واحد
از کابیر بلکہ اشعار میکند کلام بعضی از ایشان در واد تراد حدیث ضعیف و بود و حافظ این حجاز کار میکرد
از کابیر تا آنکہ در شامی خطبہ غیر ایستادہ بود و میدید کسی اینیوشت از امیگفت فیک اللہ ما نزلہ اللہ فیہ جعل
و امام علی آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم با دو یہ طبیعہ طبیعہ بسیار است و در اکثر امراض واقعست و ظاہر است
کہ طب آنحضرت ارجی باشد و اگر در بعضی مواضع بقیاس و اجتماع و تجربہ باشد نیز درست و اما اقتصاد بر او یہ
رومانیہ کہ دیم از تجربہ بودن ایشان اتم و اعلی و خاص و اکمل و لیکن حدیثی در باب علاج اسہال بعسل واقع
شده است کہ در دنیا کجای است نقل کنم بدانکہ در جمیع از حدیث ابی سعید خدری آہدہ کہ مددی نزد آنحضرت
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفت برادر من شکایت میکند از شکم خود و در دایتی گفت میرود شکم وی پس امر کرد
آنحضرت علیہ السلام او را بنوشانیدم عسل را و او پس نوشانیدم را عسل پس زیادہ شد استطلاق پس فرمود
آنحضرت راست گفتہ است مرا و دفع گفت شکم برادر تو و در روایت مسلم آمدہ کہ بسیار کرد آنحضرت بنوشانیدن
عسل پس آمد فرمود بار چهارم پس فرمود آنحضرت بنوشان او را عسل پس نوشانید پس بنوشید پس فرمود رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ
سلم در البعدنق اندر کذب ابلین اخیک و گفتہ اند کہ ابل حجاز اللہا ق میکند کذب را در جای خطا کذب سمعک
میگوید یعنی لغو نمیدانفت حقیقہ آنچه گفتہ شد و او را پس معنی کذب لبطنہ یعنی صلا حیث نہ است
قبول شفا را بلکہ لغو یا زوی کذا قبل و امام فخر الدین داری گفتہ است رحمۃ اللہ علیہ شاید کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ
و آلہ وسلم است بخور عسل ظاہر میشود نفع وی و چون ظاہر نشد فی الحال گویا جاری

این حدیث را در
تفسیر الطبرانی
قدس سرہ در بیان
الدعا و اصل واقع
شده است و ابی بن
الوکیل قال فی کتاب
نکات خفاہ علی زناہ
شہادین علی زناہ
سیدنا علی بن ابی طالب
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
انی بنی علیہ فقال
انہ یمنع من زناہ
و فی تفسیر طبرانی
نیز از آن نقل شده
خبر از آن نقل شده
نقل شده
صحت آنست
یعنی جایز است
مسند فخر رازی

شد مجری کذب از نتیجه اطلاق کرده شد بر وی لفظ کذب استحقاق و بعضی ملاحضه اعتراض کرده اند و نیز گفته اند
 که غسل سبب نیست پس چگونه فرموده شود هر کسی که واقعتا در اسلام و جواب داده شده است که این سخن
 صحاح و از حدیث است از قابل آن و مصدوق بل کذب بواجب عالم تحیل و اجبار است زیرا که اتفاق دارند علیا که
 عرض و انداخته میشود ملاحظه می باشد اختلاف سن و عادت و زبان و غذای مالوف و تدبیر و قوت طبیعت
 و اسباب و حادث دیگر و گاهی از ناگاه از افق و طعام که ناشی میگردد از طبیعت و اتفاق دارند که طایفه این
 نیز که طبیعت افضل است پس اگر تمام است بسوی سبب اسباب و اعانت کرده شود بآن مادام که دلیل قوت
 است و گویا این حد است اطلاق بطن دی از طبیعت بود پس و صف کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 هر ابرو غسل برای دفع فضول که جمع شده بودند در قوامی معده از اخلاط مزاج که منع میکند استقرار غذا را و
 معده در وی را بشماره بزرگ است چون پیچیده بوی اخلاط مزاج فاشد دیگر اندام معده را و فاسد دیگر اندام غریز را که
 و اصل میگردد بوی پس در ای آن استعمال چیزی باشد که جلاد به در پاک گرداند آن اخلاط را و نیست چیزی نافع و در
 باب از غسل خود و اگر آئینه شود بآب گرم و در تکرار امر با شامیدن غسل نکته لطیف است چه دوام یابد
 که اثر افتد و کفایتی بسبب حال مرض باشد تا اگر از آن فاضلاید بکلی مرض را از اقل نگرداند و اگر از آن
 زیاده آید قوی را ساقت گرداند و مرض را زیاده کند و ضرری دیگر پیدا گردد و چون در هر نوعی چندان که
 که مقام مرض خفای لازم اطلاق زیاده میشود و امر با طاعت شرب غسل بیکر و تا بحد نوش رسید لا حرم
 فرموده صدق الله و کذب بطن خشک که عبارت است از کثرت ماده فاسده و چون در آخر افتد و دادند که
 و از اخراج ماده دفع مرض کافی و دانی بود دفع آن ظاهر شد پس قول دی علی الله علیه و آله و سلم کذب بطن
 خشک اشارت است بآنکه این دو مانع است و بقاء و در نیست از حقیقت تصور و در شفا که از جهت کثرت
 ماده فاسده است پس از نتیجه امر که مجادوت شرب غسل از برای استقراض و بعضی گفته اند که غسل گاهی جریان
 میکند شتاب بسوی عروق و فاضل میگردد و بیاری اکثر غذا و او را میکند بول و پس قاعده دیگر و حکایاتی
 میماند معده پس بر می انگیزد معده را و میکرد او را تا آنکه دفع میکند طعام را و اسباب میدهد بطن را پس انکار
 توصیف غسل با سهال و طلق از تصور عقل منکر است و بعضی گفته اند در صفت کردن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 اگر و سلم غسل را برای این سبب چار قول است یکی حمل آئینه بر عروق و شفا و باین اشارت که در آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم بقول خود صدق الله ای فی قوله فی شفا را اس چون تنفیه کرد بر این گفته

گفتی که از آن قبول پس خدا داده شد باذن الله تعالی آنکه وصف مذکور بنا برالف عادت ایشان بود و در تداوی
 بصل در هیچ امری نماند تا آنکه اسماء از میضه خود بخاک گذشت راجع آنکه احتمال دارد امر بطنج غسل بود پیش
 از شرب زبر که وی قصد میکند بطنج را پس شاید که نخستین طنج خورده قول ثانی در این ضعیف اند و شاید
 میکند قول اول را حدیث مسعود علیکم باشد و همین احصل القرآن اگر چه این ماجرا حکم فرموده و از
 این بنی شیهه و احکام موقوفه و از رجال الصبیح و از امیر المومنین علی کرم الله وجهه آمده است که فرمود چون
 آشکارا کند در روی تو چو طلب کند شفا را یکی از شما باید که طلب همه کند از زن خود و از هر شئی چیزی
 و بخورد آن غسل و بنویسد آیتی از کتاب الله در کاس و بشوید آن آب آسمان و غلط کند با غسل شفا در هر حال
 او را بجز عطا در حدیث آن گفته اند که حق تعالی فرموده است و منزل من القرآن با هو شفا فرموده و از زن
 من اسأله ما یرید یا و بجای دیگر ما بطنج فرموده فان ظن ان شئی من نفثا فکونه فیها مرگای یعنی اگر بدین
 زن شما را بخوشی نفسی خود چیزی از هر خود پس بخورید آنرا خوش و گویند و فرموده و غسل فی شفا لئلا یس
 چون نه با سبب شفا جمع گردد و باید حصول آن بفضل خدا تعالی آید و بهو الشافی اللهم شفا شفا عاجلا
 بجن القرآن العظیم و بکربنک الکریم اللهم صل و سلم علیه و صل و سلم بر و از آن حضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم نیز هستی تفسیر است عبرت الروایه تحقیق و شدید و آمده و شدید برای میانها است در و با بعضی را و
 سکون بهر آنچه بدین شفا در خواب و میان حقیقه و با بر طریق مشکین و حکما در شرح مشکات ذکر کرده و شد
 اینجا از طریق محمد بن در کتاب صحیح وارد شده ذکر کرده می آید قاضی ابوبکر بن العربی که از عالم علماء
 مالکیه است گفته که روی او را کافی است که پیدا میکند خدا سوال مدعی بنده بر دست الکی یا شیطانی یا جانی آن
 یا تعبیرات آن و حاکم و عقل ردایه کرده اند که ملاقات کرد و در راضی الله تعالی و گفت یا ابا الحسن در وی بنید و یا
 پس بعضی از آن صادق آید و بعضی کاذب می اند گفت نعم شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 میگفت نیست هیچ عید و نه آنکه خواب میکند پس بر بگرد و بخواب اگر آنکه برون می آید روح او بسوی عرش
 پس بگرد و آن عرش آن روی است که صادق می آید تا که پیدا میشود یا بیان عرش کاذب می آید و در پی
 آنچه پیشتر را صحیح نمیدانند این اقیم حدیث آورده که رویای مومن کلامی است که میکند او را بر و در گذار تعالی و
 مقدس و حکیم تر ندی گفته که بعضی از اهل تفسیر و قول حق تعالی ما کان لبشر ان یکلمه الله و یا اذن و یا جواب
 گفتند من و یا جواب ای فی المنام و رویای انبیا صلوات الله و سلامه علیه و جمیع است بخلاف غیر ایشان پس

بنا بر

دراسج النبوة ج ۱

وحي نمی در آید آنرا غلطی زیرا که دی محروس است بخلاف رویای غیر اینها که گاهی حاضر میگردد و او را شیطان
بخاری از حدیثش انس آورده که رویای حسنه اندر وصال یکگز دست از چپ شش خیزد و از نبوت گفته اند که مراد
غالب رویای صاحبین است و لکن مراد صلی می بیند گاهی انصاف را ولیکن نادرست از جهت قلت تکلم شیطان
از صلا بخلاف غیر صلا که صرف در روی نادرست از جهت غلبه شیطان بر ایشان و در اینجا اشکال کرده اند که
بودند و باز نبوت چه معنی دارد و حال آنکه نبوت منقطع گشت نبوت بنی صلی الله علیه و آله و سلم جز از ائمه اند که
اگر از بنی است صلی الله علیه و آله و سلم پس جزو است از ائمه و از نبوت حقیقتا اگر از غیر بنی است پس بنی جزو است از
آن نبوت پس بنی مجازا به اعتبار تشبیه رویا به نبوت است و انفا داده علم بعضی گفته اند که مراد از انفا نبوت است و نبوت اگر چه منقطع شد
علم او باقی است و از امام پرسیدند که آیا تشبیه کننده را به هر کس گفت ایما به نبوت بانی بکنند بعد از ان گفت ایما به
من النبوة و او ای همان تشبیه رویا است به نبوت از جهت اطلاع بر بعضی عین بعضی گفته اند که جزو نبوت است و نبوت
و مصف کل را که سبک میگردد از ائمه لان لا اله الا الله با و از بلند میگردد و از حدیث و این سخن حقیقت با اعتبار حصول رویا که جزو
منیر کل است و نبوت جمیع این ایز است و هر چند نبوت نیست و این ظاهر است و لیکن نقل از آنست که در نبوت باطل است
و نبوت و آنست از جمیع آن ایز از ائمه در حدیث ما کشته یعنی ائمه هدی آمده است که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم ای
نبی ما بعد از من است که رویا و حدیث این عباس می آید و شما نزد علم عالی و ائمه آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
برداشتند و در خانه را در میان گذاشته بود و بعد از آن که رفت از جهانم و مردم گفت ایستاد و ایستاده بودند پس
این بکر یعنی آنحضرت گفت ایها الناس یا فی نماز از میثقات نبوت مگر رویای صاحب کرمی چند آنرا مسلم با دیده می بیند
بلای کوه و غیر میثقات با اعتبار غالب است و الا یحفظ رویا سنده هم می باشد و صادق هم می باشد و احتسالی آنرا برای
مسلم بجز رفیق با استعداد کند برای خبری که واقع خواهد شد پیش از آنکه واقع شود و قاضی ابو بکر بر الحارثی گفته که اگر
نبوت نبی سنده حقیقه آنرا اگر ملک یا بنی و آنچه اراده کرده است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم همین قدر است که رویا
خبر از اجزای نبوت است فی الجمله زیرا که در روی اطلاعات خبری از غیوب بودی از وجه انقباض نیست فی خبر
است به صرف در حدیث و امام و از روی حدیث علیه گفته است که لازم است عالم ساگر بداند هر خبر را به احوال تفصیلا و
تحقیق مگر دانسته است حق تعالی در علم واحد یکده واقف است نژاد آن پس بعضی از این چیزی است که در حدیث
مراد آن جمله تفصیلا و بعضی از آن است که دانسته میشود و جمله تفصیلا و مراد از این قبیل است و در حدیث نیز
روایات مختلف آمده و در بعضی خبر من خستند از بعضی در بعضی خبر من سجدین و در بعضی سجدین و سجدین و در

بعضی سه و عشرين و در بعضی اربعه و عشرين پس وثوق بصحت آن نماند مشهور است و از بعضی است و بعضی از
برای مرد و روایت مشهور است و از بعضی است مناسبتی پیدا کرده اند گفته که حقیقتی وی فرستاده پسوی چهر
خوشش شاه و در نام بعد از آن وی فرستاد و فقط باقی مدت حیات و در نبوت همه نیست و در سال است نسبت
شاه به بیت و در سال نسبت یک جز است به چهل و شش این وجه مناسب معقول است اگر نماند شود که وحی در
انتهای نوبت شاه و در نام بود خطابی گفت که از اهل علم در تامل این حد و قولی گفته اند که نزد یک نیست
که نماند که در دو نمی شنویم مادران خبری و انری و نه ذکر کرده می نیز در بنیاب چیزی و مجبورین چیزی گفته
والکن لا یغنی عن الحق تنکیا و لازم نیست بر آنکه هر چه حق باشد علم آن بدانیم ما از آن اعداد و کلمات و ایام
صیام و رقی چهار و غیر آن و نیز این برینا سبب در اعداد و روایات دیگر آمده جاری نیست پس اولی بلکه
واجب نفی نیست بعد از تاریخ و اعداد علم دیگر بدانکه در حدیث آمده است که اصدق از دیا بالا سحر است ترین
روایای است که وقت بحر بنده و راه الترنزی هالدار می و مسلم از حدیث ابی هریره رضی الله عنه آورده
که آنحضرت فرمود علی الله علیه و آله و سلم در وقتیکه نینا برپا شود زبان دروغ نمی شود و ویای مسلم و است ترین
شمار و روایا است ترین شهادت در سخن و در معنی اقرب از زمان و در قولی آمده که آنکه معنی او تعاریب زمان
لیل و زمان نماند است و آن وقت استوای آنهاست و در ایام ریح که وقت اعتدال طیلع اربع و استوار
لیل و نماند است همچنین است عبارت قوم و عامه هر آنست که ایام خریف را نیز بگویند که وقت تحویل میز آنست
و وقت استوار ایل و نماند است و معبران نیز بر آنند که اصدق روایان را عند ال لیل و نماند است و در بنیاب بحث
کرده اند که برین وجه فائده تعلیم مسلم صحت نیز که اعتدال طیلع در وقت مخصوص مسلم نیست و در ایش آنکه
حال کافر خارج از دار اعتبار است اطلاق صدق بر ویای او ممنون و قول دیگر آنکه مراد اقرب از زمان استوای
مدت اوست نزد یک تمام ساعت و نماند میکند این را حدیث ترمذی که بلفظی آخر الزمان الا کذب و یالمومن
آورده این مسکن از بعضی مثل خود شنیده است که مراد اقرب از زمان موت است و بعضی گفته اند که مراد زمان
نزدیک زمان صمدی است که زمان بسط عدل و کثرت اسر و سید خیر و در وقت نزدیک آن زمان کوتاه
خواهد بود از جهت بود از جهت وجود لذت و طیب عیش و بعضی گفته اند که آن زمان طائفه است که باقی ماند پسلی
بن مریم علیها السلام بعد قتل و جلال و اهل این زمان احسن اند در احوال از بیان این است بعد از صدر اول
ما صدق اند در اقوال و ازین جهت گفت و آخر این حدیث در اصدق کم روایا اصدق کم

بیشتر

حدیثی و در اعتبار صدق قول و در صدق رو باطنیت چه هر که صدق میوزد و روشن میگردد دل او روشن
می پذیرد و او را که او نقش میگردد و معانی بر وجه صحت و ساد و هر که بیداری وی صحیح و سالم است خواب او نیز
به چنین خواب بود بخلاف کاذب و غلط که فاسد و ظلم است قلب او پس نمی شود مگر کاذب و افشا
ایمانی بنمید و اوق غیر صحیح و کاذب صحیح و لیکن اکثر و غلب همچنان است که گفته شد و نیز در حدیث آمده
که چون بیندگی از شما در خواب چیزی را که درست میدارد آنرا پس آن از خداست و باید که حد گوید خدا را عزوجل
و تحریف کند آن دیگر چیزی بنده که ناخوش دارد آنرا پس از شیطان است و باید که استعاذه کند بخلاف شتر آن
دو که کند آنرا از کسی و هر نیکند و راه انجاری و در روایت مسلم آمده که خواب بدان شیطان است و خبر مذکور کسی را
بآن روایت که گفت که بجان دست چپ سه بار و تو بخند از شیطان و در روایت دیگر آمده که غلبه از پهلوی
پهلوی دیگر و در روایتی دیگر آمده که نماز کند و تحریف نکند آن مگر حبیب لبیب را و در روایتی دیگر عالم را صحیح را
و بخواند آیه الکرسی را و نیز آمده است که روایتی بای بزمه است یعنی اعتبار ندارد و واقع نمی شود آنکه تعبیر کرده
نمی شود و چون تعبیر کرده شود واقع میگردد و نیز آمده است که روایتی که در باطل کسی راست که تعبیر کند یعنی هر چه سخت
تعبیر کرده شود همان شود و آنچه سخت ضعیف است و با وجود این مردان خواب بود که معر عالم باشد و صواب
گفته تعبیر و اگر صواب نگوید هر سه دیگر را که اقاوالو باید که تعبیر نمیکند و تا تواند حمل بر انجاب کن از ما نشسته
رضی الله عنهما آمده است که گفت زنی نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد زوجه من غایب است
گذاشته است مرا حامل در خواب می بینم که ستون خانه شکسته است و آئینه ها کم و کم کار چشم نمود آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم باز آید مرد تو انشاء الله تعالی صحیح سالم و برای تو ظلم نمیکند کار را و این زن یکبار دیگر آید
و آنحضرت را در خانه نیافت و من قصه خواب او را بر سیدم پس گفت خواب خود را و گوئیم من در خواب او که
اگر این خواب تو راست است ببرد زوجه تو زانی تو غلام بدکار را پس نشست آن زن و گریه میکرد و پس آمد و سوخت
صلی الله علیه و آله و سلم و فرمود باز آن ای عاقله و این چنین کن چون تعبیر خواب مسلمانی را تعبیر کنی و خبر و
حمل کنی بر آن زیرا که روایتی واقع میشود باین تعبیر کرده خود بدان و نیز آمده است که معاینه پیش از تعبیر گویند بین
و شتر را بعد از آن تعبیر کنند و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز چنین میگردد گفته اند که از عاقلان آن
است که تعبیر میکنند خواب را از طلوع شمس تا غروب آفتاب و نه در زوال و نه در غروب و نه در شب و نه در صبح
مواهب و در حدیثی دیگر است و حدیثی دیگر است که این اوقات اند که نماز و آنرا

نوعی است

نوعی است

مکروه است پس وقت استوایم باید که ذکر و فکر نکرد زوال اشارت بان کرد و چه منع در میل حبسیت و تحقیق
 ثابت شده است و در صبح که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون از نماز بآمد بر سگشت می پرسید از صحابه
 آیا ریه است هیچ یکی از شما خوابی آشپ پس ذکر میکرد و هر کلام از ایشان خوابی که دیده بودی تعبیر میکردی صلی
 الله علیه و آله و سلم و بخاری در صبح خود بانی عقد کرده بعنوان باب تعبیر الروایة صلوة الصبح لیکن این پیش از
 طلوع آفتاب است و منع از تعبیر در وقت طلوع موقوفست بر دلیل و دلیل بر آن خبری که است نماز در آن اوقات ظاهر
 نیست و در عبارت مواهب اشارتی باین داشت تا آنکه بپوشیده اند که تعبیر است تعبیر کند بعد طلوع شمس تا
 زنیقه و از عصر تا قبل غروب حدیث مذکور رو میکنند بر آن و در وجه سوال آنحضرت از صحابه رویت رویان گفته اند
 که آنحضرت منتظر بشارت فتح مکر بود میخواست که از جای ظاهر شود معلوم نیست که انیمنی از کجا میگویند ظاهر است
 که مقصود از سوال مذکور نوع حال صحابه که سلوک بر یک نام کجا رسیده و در بیان چه باید کرد و شایع طاقت که
 اسامات مریدین و اوقات ایشان را میسرند و علاج میکنند با تباع همین سنت خوانده بود و احدی علم بعضی علما
 گفته اند که تعبیر رویان در صلوة صبح اولی و آخرت نسبت باوقات دیگر از جهت حفظ صاحب روایت و با سبب
 عهد بان و گاهی عارض میگردد نسیان مانده حضور ذین عابر در آنوقت بجهت طلب هو او فورانیت قلب و قلب
 شغل وی بکثرت در امور محاش و از جمله آداب رانی آنست که مادی الهی باشد و بر وضو بنشیند و بر سجد است
 چنانکه سنت است و در تفنن و بفرمانده وقت بخواب رفتن سوره و شمس مالکین و ایتین و سوره اخلاص و سوره فتن
 میگوید اللهم انی اعوذ بک من شیء الاصلاح و استعیر بک من لاعب الشیطان فی القیظ و النام اللهم انی اسألك
 روایة صحت و قوه نافع و حافظ غیر مشبه اللهم انی فی سأمی فی ما احب و یا بدیک عرض کند بر شمس و یا بل تا بعلت میل
 و یا وقت عداوت بر جانب غیر خیر عمل نکند و نام روایة منصرف و در دو قسم است یکی افخات احلام و آن خوابهای
 پریشان و کاذب چنانکه کسی را به بیداری خوابهای فاسد پریشان در خاطر میگردد و فحش و فحش و فحش و فحش
 تماشا که در هم آشفته و فی الصراح فحش و سه گیاه و یا منجر خشک و تراضات احلام خوابهای شورید و
 الحیث در آشفتن سخن و احلام جمیع علم فیم خواب که بالغ بیند و این قسم روایة منصرف تعبیر ندارد و گاهی بجهت
 تلاعب شیطان است تا اندر بکین گرداند و آن را و بخون سازد و سلمان چنانکه کسی بیند که بریده شده است
 سر و او آن سیر و یا مرده است یا در جای هولناک افتاده و داخل صحنه و از آن روایت کرده است سلسله
 از جای بر رضی الله عنه که اعرا ابی گفت یا رسول الله در خواب می بینم که سر من بریده شده است

در تعبیر خواب

من در پی آن میروم پس منع کرد او را آنحضرت و گفت خبری به بخت شیطان بود و تمام چنانکه ببینید که فرشته آمد
میکنند و افضل مردم و مانند آن از محال یا هر چه در بیداری از حدیث نفس و از روی محال دارد و همانرا در خواب
می بینید یا آنچه غالب است بر مزاج او از توهم یا صغریا یا م یا سودا مثل موافق آن چیزی در خواب می بیند چنانکه
بلخی آبها بنید و صفراوی آتش و رنگهای زرد و بنید و موی رنگهای سرخ بنید و سوداوی دود و یا چیزی سیاه
بنید و اشال آن قسم دوم رویای صادق است مثل رویا انبیا و تابعین ایشان از صاحبین و گاهی غیر ایشان را
نیز بر سبیل قدرت اتفاق می افتد و در دنیا و عبادت رویای صادق و رویای صادق ظاهر آنست که بر دیگر
مضی و بعضی فرق کنند که صادق آنکه راست باشد و صادق آنکه موافق مقصود و حسب و خواه ناید این در رویا دنیا
و صاحب نسبت با مورد آخرت یکی باشد و آن نسبت با مورد دنیا بحسب ظاهر و خواه نیفتد چنانکه آنحضرت صلی الله علیه
و آله سلم بعد از احد و دیگر گاه از آن فرج میکند و در شیر خور دیده که خندانده است تعبیر کرده فرج بقوه را آنچه رسید
اصحاب او را و از روز خنده شیر خور گشته شدن موی از ابلهیت و یعنی حضرت حمزه رضی الله عنه بن علیه السلام
بعد از آن عاقبت مرتقا از است و قبیح و حضرت بر خلاف آن جمیع مردم هم بر سه قسم اند مستور بحال و غالب
بر ایشان استوار صدق و کذب است و صدق و غالب بر ایشان است و صادق است و صادق بر ایشان صدق و
کفار صدق ایشان بغایت راست و از بعضی کفار صادق نیز می افتد چنانکه رویای حاجی السجین با یوسف
علیه السلام و رویای ملک ایشان و غیر ذلک و در حدیث آمده است که صدق رویا بالا سحر از گرد و اند بعضی
علم که رویای اول میل و رنگ می افتد تاویل آن و از نصف ثانی تفاوت آن نیز می افتد و شبایس و از هر دو یک
سحر است خصوصاً نزد طلح و فرزان امام جعفر صادق رضی الله عنه آمده است که سحر رویا در تاویل بعد از قیلوله
است و از محمد بن سیرین نقل کرده اند که گفت رویای مثل مثل میل است و تا حکم روان دارند و بعضی گفته اند
که زن چون پسری ببیند که ذلیل آنست آن رویای نوح است و همچنین رویا که برای سید و پنهان رویا
کفایت برای پدر و مادر است و الله اعلم و صل علی عیال و غیره که از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مروی است بسیار است
از آنجا که روایت حسین و قمر بنی اسلم بنی اسلم از حدیث ابن عمر آورده که گفت شنیدم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
میفرمود در آنرا آنکه من در خواب بودم آورده شد نزد من قدح شیر پس نوشیدم از آن شیر تا آنکه می نوشیدم
که بیرون می آید از آنخان و در روایتی نوشیدم شیر تا آنکه می یابم آنرا که روان میگردد و در گاهی من میان آن
گوشت کبوتر را دم و آنچه زیاده ماند از آن مرغ را گفتند صحابه پس چه تاویل تعبیر کردی آنرا یا رسول الله

در رویا
نیز

و

گفت معلم شیخ ابن ابی خمره گفته که تعبیر کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم لبین را بجهت اعتبار بخیزی که ظاهر شده بود آنحضرت را در اولی امر یعنی در شب جوانی هنگامی که آورده شد نزد آنحضرت قندج خرد و قدح لبین تا از بهر کرام که نبوده اختیار کرد آنحضرت لبین را بپست گفت مرا در اجیر بیل علیه السلام اختیار کردی تو فطرت را یعنی دین را و در بعضی احادیث مرفوع تاویل بقطرات آمده و در بعضی روایات بعلم مدین آمده و وجه تعبیر لبین را بعلم کثرت فطرت است و بدون او سبب صلاح بدن پس علم در غذای ارواح مانند لبین است و غذای بدن صلاح آن را گویند که مثال علم در انحاء لبین است و الحمد لله این سکین در بعضی مقامات صدقه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم این سمارت و بشارت است سعد و مستبشر گشته می بینیم که سبوح و دوباک تر از شیر لطیف شیر خوش طعم یافته است و آن همه را کشیده و فرور برده است امیدوار است که بنصیب از علم دین شریف و مظهر نظر گردد و دیگر نیز کاسه بزرگ از شیر سفید و غایت سفیدی لطیف و لطیف خورده و الحمد لله علی ذلک و انا بحمد ربنا است و صلی الله علیه و آله و سلم در آنای آنکسین در غیاب می بینیم مردم را که عرض کرده باشند بهر من و بریدین که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم قمیص را و تعبیر آن برین در حدیث بخاری از ابی سعید خدری آمده که ایشان را بپوشانید و بعضی از آن پیراهنهای سید پستان را و بعضی در آن آنست و گذشت بر من عزم بخطاب و بر روی پیراهنی است که یکشد از بعضی دراز تا زمین و دون دو احتمالی دارد یکی آنکه کوه تر از آن چنانکه بکین چسبیده باشد دیگر آنکه پایان تر از آن بود چنانکه سیره رسیده باشد پس دراز تر تخت نخواهد بود و می دانم احتمال است بر این که یکسختی دراز را اصولی آورده و بعضی از آن کسی بود که قمیص او تاسره است و بعضی تا انتصاف ساق بود و تعبیر از دین بقیمت آنست که قمیص می پوشد عورت را در دنیا و دین می پوشد و آخرت را صاحب میگرداند هر گز و حاصل درین باب قول حق تعالی است و لباس التقوی ذلک خیر و بعضی گفته اند که وجه آنست که دین ستر سبزه عورت جل را چنانکه می پوشد قمیص عورت باین را پس آنرا که رسیده است تاسینه می پوشد دل دراز آنرا که چنانکه کتاب معاصی میکند و آنرا که پایان تر است فرج آنرا بپوشد و پایهای او را بپوشد و نشی می کنند بسوی محبت و آنرا که ناپس رسیده کسی است که بپوشیده است تقوی از جمیع وجه و آنکه می کشد قمیص خود را زاده بر آنست بیل صالح کامل و در لباس یا تاسره سومان باشد را چنانکه می پوشد و بعضی از ایشان در راه دین عمل می کنند و است از هر صریح بر احتمال او را و احتیاج بملایم بود و بعضی را عقیقه الله شده و دین را بپوشانم عالی را زینت است معلوم میشود که اهل دین متفاضل اند و در دین با عظمت و کثرت و قدرت و ضعف و این را نشان آنست که محبت

از عمل و تصرف گویا که از این گرفته هر دو دست خرافات را دوگانه نشاند که عمل و تصرف کند هر دو دست کند اذکر
ایطبی و از آنجمله رویت زن سیاه و زردیده موی که سبزدنی آید از مدینه و قیس آن نقل و بار برین بگفته اند
کرده است بخاری از حدیث عبدالله بن عمر که فرمود آنحضرت دیدم امرأه سودا نه زردیده موی را که بهر زن
آمد است از مدینه ما فاست که بمنته نفیج میوه و سکناد فقیع تا دهنش میوه نیمه جفت است بضمیمه جم و سکنان حار و
و نا که نام موضعی است میان که در مدینه مکرمه و ساکن بودند روی سیاه و پس تاویل کردم آنرا که ای مدینه فکله شده
بسیوی جفته و در مدینه پیش اندرم مبارک آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و باو تپ بسیار بود پس آنحضرت
او را بر آرد و در دیار کفر ستاود و در مدینه تپ بسیار بود و باو تپ بسیار بود پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
و گفت که از لفظ خود را که یعنی بدی است و در آنرا که یعنی در دست پس تاویل کرد بهر زن فتن اندر امر آن
معنی چیز که هیچ کرده است آنرا اسم او که سودا راست و تاویل کرد و سلطان ماس او را که آن بدی که می برگشت
شر را بدرفت و زمانی گفت که ای خبر میگنند که بهر چیزی که غالب است بر وی سیاهی در روی وی کرده و در ارم
میباشد و گفته اند که نو مان ماس تاویل کرده میشود به تپ و هر یک که وی بر انگیزد و بدان لبازین و در ویدین
تپ سوداوی که بیشتر دشت می آید و از آنجمله رویت سیف که می جنبانها آرد و گشته شدن سیف و از آن
مکان خود در و از ای موی آمده رضی الله عنه که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دیدم در تمام که من
جنبانیده ام شمشیر و پس گشته شد پس جنبانیدم بار دیگر پس گشته بهتر از آنچه بود تاویل کردم آنرا با آنچه آمده
خدا استعالی از فتح و اجتماع و ضعیف و در ویدین که آنحضرت تعبیر کند از سیف را زیرا که جمله در ویدین
و شمشیر و آله و سلم به ایشان بود و تعبیر کرد و جنبانیدن شمشیر از لنگردن ایشان را که گشته شدن شمشیر و تپ
بر ایشان و جنبانیدن بار دیگر و خود کردن بحالت اصلی از اجتماع ایشان و حاصل شد فتح و حست و ایشان را
و این تمام در تفسیر خود و حدیث و در ما سبب معانی دیگر ذکر کرده است هم از ای موی که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
علیه و آله و سلم که دیدم و در نام که من بخت میکنم آنرا که سیوی ارضی که روی خنجر است پس خیال کردم که آن
ارضی باشد یا خنجر بختین کرد و آنرا خنجر بسیار است پس از آن دانیدند که شیر است و در روایت امام احمد و غیر
وی از بابرا اینجین که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دیدم من که گو یا در سحر حصینه و کاهه ام و دیدم
کاهان را که فتح کرده می شیرین کاهه کرد و خدا استعالی خنجر و سیف را پس تاویل کردم در ویدین
را بهر تاویل کردم مع کاهان را که کاهانی که نشسته شود در اهر از اصحاب رضی الله عنهم اجمعین

روان شود پس دیگر خبر مهم بدینی است پس روان شدیم تا آنکه رسیدیم بر مردی که بر سینه پخته است مردی دیگر
 ایستاده است بروی سنگ در دست که می شکند باین سنگ سر او را که بهم آمده است و بر شعله و جال خود آید
 میزد و این مرد بوسی سنگ تا بگذرد آنرا چون بازی آید می بیند سر او را که بهم آمده است می غلط سنگ پس
 آمده است بازی شکند سر او را گفتیم این چیست گفتند روان شو پس روان شدیم تا آنکه رسیدیم بر مردی سوراخ مانند شو که
 ایستاده روی سنگ است و اسفل اما فراخ و در آن مردان در زمان اندر برهنه زیر روی آتش افروخته است و چون
 شش بر گرد آتش بالا میزدند روی آنرا که یک است که بر آن افند که چون فرو می برد آتش بر میگردد و در
 تن او پس گفتیم این چیست گفتند روان شدیم تا آنکه رسیدیم بر مردی که از خون است در روی مردی است ایستاده
 در میان آنرا که سر مردی است که پیش روی سنگ است پس روی می آید و بسوی کرانه مردی که در
 تن است چون می آید که بر روی آنرا که در آن مرد که کرانه تر است و سنگ بر او در بدن وی پس باز میگردد و مانند
 او را می آید که بود و همچنین هر بار که قصد میکنند با نواز در بدن وی آتش بر میگردد و چنانکه بود پس گفتیم این چیست
 گفتند روان شو روان شدیم تا رسیدیم بسوی مردی که سر در روی درختی است بزرگ و درخت آن درخت پیری
 است و کوک و کاند و گاه مردی است نزدیک بدخت درختی است که می آید و از آن پس از آن دور
 بالای آتش درخت پس در آورند و سرای که میان درخت است که هرگز نمیدهد ام بهتر از آن برای دور مردانند
 پیرانند و چنانکه در مانند و کوک و کان پس سر آورند و سرای از آن سرای بالا تر برده و در آن سرای بهتر و
 از درخت در حسن از آن دردی نیز خوانند پیران و جوانان پس گفتیم من مرآن دوم در آن تحقیق بسیار گردانیدند
 سر آن شب اکنون خبر دهید چرا تا چه دیدیم من گفتند نعم خبر دهید هم ما مردی که دیدی خواهی که باره کرده میشود و
 پس در ونگوی است که سخنان دروغ میگفت و فلک و ده میشد از وی تا میرسد به آفاق عالم پس کرده میشود
 بوی آنچه دیدی تا روز قیامت و آن مردی که دیدی شکسته میشود و سر وی مردی است که علم کرد و او را خداستانی از آنرا
 پس خواب کرد و از قرآن در شب و بخواند قرآن را و برخواست برای نماز شب و خواندن قرآن و عمل نکرد و در روز
 بقرآن کرده میشود بوی آنچه دیدی تا روز قیامت و آنرا که دیدی تو که در تن خواند آنرا تا نماند و آنرا که
 دیدی در تن خواند پیری که دیدی تا روز قیامت و درخت امیر ایم علیه السلام است و کوک و کان کرد و گرد او میشد
 او را در دم اند و آنکه می آید و در آتش را مالک است قاتل آتش و سرای خشن که در آمدی و سرای عالم
 مسلمانان است اما این سرای سرای شده است و من خبر پیری و این میکا سلی است پس برادر خود را پس

پس بر دوشم سر خود را ناگاه می بینم مانند امیر و در دریا افتاده اند بر سفید گری باره و گفتند آن منبر است گفتند بگذر و برادر
را تا در آیم منزل خود را گفتند هنوز بانی است سر ترا خر که تمام کرده است آرد و چون تمام میکنی برای آبی منبر
خود را در راه انجا که رود و در پیش رو زیادت است که در دریا است و دیگر از بخاری آمده است و در دریا است و نگاه
نکند و دراز خواب آنچه در دایت کرده باشد است از بغیر است آنست که ز راه راه گری بخشی ندوم آورد و بر سر
صلی الله علیه و آله وسلم در دفعه شمع پس گفت یا رسول الله من دین را که می آیدم خواندی بپیم که ماه خبری که
گزاره اش تمام آید و در قبیل زبیده است ز غلام را که در رنگ است سپید و سیاه می فرمود آنحضرت آیا سب زرا
و ای که او را در خانه که حامله شده باشد گفت نعم و ای هست مراد خانه که گمان دارم که حامله شده باشد
فرمود آنحضرت تحقیق زبیده است آن راه غلامی را که پیشتر است گفت ز راه پس پیوست که سفید و سیاه
فرمود نزدیک شو از من پس نزدیک آمدم فرمود آیا هست بخوبی که میبوشی یا نه مردم گفت نعم سوگند بخدا
که فرستاده است ترا حق ندیده است آن بر می را از من هیچ مخلوقی ندانسته است آنرا فرمود این سفیدی
و سیاهی در بین آن بچه این است که اثر بر من و در وی ظهور نموده است باز گفت ز راه و دریم همان بن بلند
در خواب و این همان بن الله یکی از ملوک عرب بود در زمان کسری که در وی دو گوشتوار است و دو بازو و چشم
سوار که زبهرای زبان است فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آنکه عرب است که باز میگردد بحال خود نیست
و بخت پوشش و بخت تنگ گفت ز راه و دریم گنده مر بر او دو سکه که سفیدی موی دی بسیار می آید و می
است بپیر موی آید از زمین فرمود این قبیله و نیاست و گفت و دریم آفتشی را که بیرون آمده است از زمین پس
حالی شده است میان من و پسر من که اعدا نموده و میگویند و دریم آفتشی را که میگوید بطنی بطنی زبانها آفتش
نام فرزند رخ است و میگوید بنیاد بنیا بنوم من شمارا و اهل شمارا مال شمارا فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
آی نبیده ایست که سیاه شد آخر زمان گفت ز راه و بخت آن فتنه کردیم است یا رسول الله فرمود ننگ میکند
مردم را با امام ایشان و ننگ ناگاه که فتنن ز ناگاه که فتنن و فتنانک دلبر را نیز گویند پس اختلاف و تشکیک میکنند
بچه تشکیک اطلاق در این استخوانهای که هم شمشک اند و سکه بگرد آمده اند کنایه از سرچ مخرج دور بیکدیگر
افتاد است آورد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم انگشتان خود را فرمود و بخت ایست یعنی ایستگاری می رود و این
فتن بیکدیگر که می نیکو کار است یعنی تشکیک میشود که کارهای بد میکنند و نیک میکنند اندوم اندوم من الله
من شرب الماء یعنی در آنوقت خون مسلمان نزد مسلمان شیرین تر باشد از نوشیدن آب از کثرت تعالی و تعالی گفته است

اسباب پس نظر باید کرد این تغییر و دگرگونی از شکوای نبوت مشهور بخلوت حق کسب بطریق معلوم با تواریخ
 و از این عبارت ظاهر میشود که نصیرات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خود را خدایا سبب و مشابیه و شایسته و تحمیل
 نیست و اگر این را بهم باشد احتمال تعلل و تلاوت واقع ندارد چنانکه گذشت اگر گفته شود که سوارین را دین
 غیر را جی بشارت ساخته و فرمود نصیرش است که ملکی عاریب نماید بنیت و بیعت خواهد بود و سابقا که گذشت
 که خدا آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سوار را در دست خود گران و گرده آید بر وی حوالش آنکه همان بن اندر
 پادشاه عربی بود از جانب اکاسره و ایشان سوار می پوشا نیندازد که را و احتمالی ساخته بخیل سوار لباس
 همان پوشید و گرده نمود در غیر موضع نبود و در غیر موضع بود و آه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نمی کرده است لباس
 برای احاد امت پس جای آن بود که اندوختن سوار را که از لباس وی بپوشید است لکن کرمان ساروی
 موضوع در غیر موضع و لیکن محمود شجاع قبت بر فتن و بریدن آن و از همین بن عباد بن قیس بن عقیق و عقیق
 آمده که گذشت بود من در مسجد مدینه در خطبه که در وی سعد بن ابی وقاص و بعد از من فرمود صلی الله علیه و آله و سلم پس
 گذشت بعد از من سلام و در دانی در آمدی که بر روی وی از مشغوع بود پس گفتند چنانکه گذشت بعد از من
 مردی است از اهل بنی نضیر که از او دو رکعت نماز و سبک گذارد و برآمد و زخم من در پی وی زخمی کردی که بجا نماند
 آمدی در مسجد قشتادین جماعت که این مردی است از اهل بنی نضیر که گفت من با یکی از بزرگان بنی نضیر که در آن روز
 منی با پدر ایشان را که گویند چیز کینیت و ایشان را بدان علم و دین حق و اشیای است از وی رضی الله عنه و ترس
 از عجب ترس آنکه شازاد را با صانع نکرد و بعضی شنیدیم که ایشان را از ما علم حاصل شد با بعضی خبری که هست
 این است که من خوابی دیده بودم در صدر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که گویند از وی است بنزد فراموشی و میری در
 وی سستی از آن پس بلند که افضل وی در زمین است و اعلا وی در آسمان و و اعلا ی آن عروه است عروه
 و نه کوزه و دو دانه از آن استعاره میکنند و را خبری که حکم بگیرد و از اسکی بدید گفتند ای لای که گفتیم منین
 و اوقات ندانم که برانیم پس که در اندک کاری و در داشت جامهای مرا از پس من پس بر آورم بالای نمود و گزینم
 عروه را و گفته شد که بگیر آن عروه و پس بپوشم و حال آنکه عروه در دست من بود پس گفتم این خواب را
 بر شوخی است و الله علیه و آله و سلم فرمود این روایت اسلام است و آن محمود و اسلام و آن عروه و عقیق و عقیق
 خود حال آنکه مستحکم بوده و رفیق و این قول آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم تسبیح است بقول عقیق و عقیق و عقیق
 و این من باشد و خدا مستحکم با عروه و التوفیق و در دانه دیگر آمده که پیش آمد و مردی که گفت خبر از عروه و عقیق

چشم بودی تا گاه راهی پیش آمد بجانب شمال و خوشم بر دم بآن راه لبس گفته شد و باین راه کاین راه اصحاب
 اشمال است و در آن راه آن نبستی لبس راهی پیش آمد از جانب مدین میگرفت بکاین راه و پیش آمد که بوی گفت
 بر آبرین که راه پس خواستم که بر آیم و هر بار که قصد کردم بر آمدن را باین اقدام و نخواستم بر آید و چون عرض کردم
 این خواب را آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که منجی شمس است و از اجل پس آن نزلی شد است نمی بایستی تو
 آنرا گرفته اند که کاین از اعلام نبوت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم زیرا که عبد الله بن سلام شهادت داده است و در
 فرسخ خود رده در اولی امارت موی به مدینه گفت صاحب بواسطه این امری است از عیال آنحضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم و انمود و می است و الا از آنچه منقول است از لطافت تعبیر و غائب تاویل و حملات و در آن خواب در و چون تا علی
 کنی بدانی که هرگز استی که داده شده است از آنکه از او است و در علم با عمل همان آنکه از آن خواب است صلی الله علیه و آله
 و سلم و بر کات تعبیر و از فرات اینده میدی و طریق اوست و پر شده است زمین بآن از آنکه صدق خواب و تعبیر و
 بحر بیاب و اگر استحضار کنی آنچه داده شده است بام محمد بن سیرین از لطافت تعبیر و غائب تاویل و حملات و در آن خواب در و چون تا علی
 بآن اسما حکم سبکی با آنچه داده شده است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از علوم و معارف احاطه نموده اند و بآن
 عبارات و تعبیر و حقیقه و کونه آن اشارات و چون این ابن سیرین که یکی از این است که آنکه داده شده است از وی در سخن
 تعبیر از آنچه خارج از حد و حد است پس از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چه خواب بود از آنکه در آن خواب و در آن خواب
 علینا صاحب علوم و معارف و تحفظ علینا بود اطف و وصل روایت کرده است بخاری و در نزدی از سمره بن جندب که گفت
 بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که بسیار گفت مرا صاحب خود را آید و است هیچ کی از شما خوابی پس عرض کردم
 که دیده بودی از ایشان خوابی و تعبیر میکرد آنرا آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از آن که در آن خواب و در آن خواب
 خوابی آوردی تعبیر کردی حکمت در سوال کردن پرسیدن را با قاعده ای شده و اختلاف کرده اند اما فی نقل در سبب ترک
 کردن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از آنکه در آن خواب و در آن خواب که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گفت
 روزی است که دیده است از شمار و با پس گفت عرض من دیده ام با رسول الله که فرموده است از آسمان میانی زمین
 که در آن خواب و در آن خواب که در آن خواب و در آن خواب که در آن خواب و در آن خواب که در آن خواب و در آن خواب که در آن خواب
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از آنکه در آن خواب و در آن خواب که در آن خواب و در آن خواب که در آن خواب و در آن خواب که در آن خواب
 پس تعبیر آنکه بر سیدوی صلی الله علیه و آله و سلم هیچ کس را از آن خواب و در آن خواب که در آن خواب و در آن خواب که در آن خواب
 و سلم این خواب را اختیار و اعتقاد را دوست من خواب و در آن خواب که در آن خواب و در آن خواب که در آن خواب و در آن خواب که در آن خواب

وصل

آنکه از آن خواب

نرسید که متواتر و متوالی گردد و چیزی که اینست در کشف از آن در خدا و در ستر احوال خلق حکمت انقدر شایسته اند
که تا فی المراسم یعنی آنچه بودیدی از تفاوت مراتب اگر چه حق است اما کشامه شدن این راه خوب نیست که کشف
اشاعت میکند و اگر چه آنحضرت تفصیل و ترجیح بعضی معانی بر بعضی خصوصاً آنکه بزرگتر و بزرگتر کرده و لیکن ظاهر آنحضرت
رای و خل و خلایف ایشان و ترجیح و تفضیل آن بوده و اینها در شکات و در آخر حدیث آورده که فرمود آن حضرت
علیه السلام خلافت نبوت ثم یونی احد الملک من ایشار و در شرح نوشته که آنحضرت از پدر داشتن میزان این نمید
که خلافت صرف آنکه شایسته در روی از طلب ملک و خلافت و ترجیح منتهی و منتهی شود با تقاضا خلافت و تمام است
و بهر جهت تا عثمان و ولایت میکند بر حصول سازفت و خلافت وی و در آنکه در وزن علی شایسته است بلکه از هر دو آن
خلافت تا زمان او هست و اما بعد از عثمان و علی خود ملک مخصوص است و بعد از وی خلافت نبود که اقبال فی المراسم
و انشاء علم و بعضی گفته اند که وجه ساری و کرامت آن بوده و انشاء علم که بر داشتن میزان و ولایت دارد و بر خطاط و تیره
عروین در زمان قائم بدان بعد از عمر رضی الله عنه زیرا که رعایت به از دست و ایشای متعارف میباشد و چون بقایا بعد
گردد و موافقت نباشد همچنین گفته اند شرح حدیث و انشاء علم و از این قیاس نقل کرده اند که سبب آنکه سوال از ره بخت
این رمل است گفته بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جوان میگذازد و مانده صبح را میفرمود و حال آنکه و ناگفته است
هر دو پای خود را سبحان الله و بحمد الله و استغفر الله کان تو با بهتادار و میفرمود و بهتادار بر سرست و دیگری دست
به دست صد بار بخیر نیست مگر کسی را که باشد گنایان وی و یک روزی بیشتر از هفت صد بار از آن میگوید و یکبار که
خود را بخانه دوم میفرمود با دیده است و هیچ کی از شما پیشتر از این رمل پس گفته میگردی و نهاده ام
یا رسول الله فرمود و خبر تمامه و خبر قوفاه و خبر لئلا ستر علی الله است و الحمد لله رب العالمین بخوان نقشه و بای خود را
گفت و بعد از آن مردم را بر راه خراج نرم میرود و عباد یعنی شاه راه پس را نشای آنکه ایشان بر جاده میرودند مشرف
گردانیدگان را عباد است از هر چه نگاه عظیم که ندیده است هیچ چشمی مانند آن چراگاه دمی و در شرف آن چراگاه خوشی
در یکدلی و بی چنان ترو تازه است گویا آب می بکشد از وی و در آن چراگاه گون گون گیاه است و گویا من با تنفس
و طایفی ام بگلزار شعله که است و ابلی آن که نخست در آمده و روی بگلزاری که مشرف و مطلع شده اند و این گل
به این چراگاه تکبیر بر آورده اند یعنی تجویب نموده اند از حسن و نصارت آن پسر سواد و اندر اصل خود را در آن و هر
نکرده اند راه را چپ و راست بعد از آن آمدند که دوم را اینها پیشتر از نخست چندان ایشان و مشرف شدند
بر چراگاه تکبیر بر آورده اند پسر سواد و اندر اصل خود را در آن راه پس بعضی از ایشان چنانچه ندیده بودند و بعضی از ایشان

[illegible]

کتابخانه

مجلس
مجلس
مجلس
مجلس
مجلس

بسم الله الرحمن الرحيم

از عالم کلمات و مجالس نهضات کلمات آنها شریف است که نبی از همه اخلاق و محاسن افعال و جاس
جبال و جلال اندر آنکه حق جل و علا تسبیح کرده است حبیب خود را صلی الله علیه و آله و سلم در قرآن عظیم بخیری از
کتاب همایون و بزرگان انبیاء و صل علیهم السلام با سواد شیره و کثرت اسما و ولالت میکند بخراف سسی که تحقیق
اسما را زینت و فعال است و هر آئی شفق از صفی و فعل است و اشهر و اعظم اسما شریف محمد است بر
شمال اسم اندک که اسم ذات است و باقی اسما زینت است اندک که محمول اند بر وی تسبیح و سبحانه او را باین
اسم عظیم بزرگان جبر شریف است عبد المطلب که اورا شایسته انحر گویند و گفته عبد المطلب بجز تسبیح کردی پس
خود را محرم و حال آنکه نبود اندر زمان تو فرمود تو هیچ کس را این نام گفت از جهت آنکه امید میدادم که محمد گویند و ستایش
کنند او را اهل عالم میدادند و اندک عبد المطلب و در خواب دیده بود که گویا از پشت وی سلسله از نقره میریزد
که یک طرف او در آسمان است و طرف دیگر در مشرق و دیگر در مغرب و بعد از آن گویا آن سلسله در شقی شده است
که بر هر یک از نودی است و اهل مشرق و مغرب متعلق اند بدان تعبیر آن وقت تعبیر کردند که از این کودک که از
حلب دی بر آید و ستایش کنند او را اهل مشرق و مغرب و محمد گویند او را اهل آسمان و از این جهت او را محمد نام
کرد یا آنچه حدیث کرد عبد المطلب با والد آنحضرت آنکه گفته شد او را یعنی در مقام که تو را در آورده شده پس
این است و چون نبی بر برای او ایام کن محمد گفته اند که با اعلام نبوت آنحضرت است که نام کرده نشد پیش
از وی هیچ کی از وی بعد از جهت تخطی صیانت حق تعالی این نام عظم را بر وی مندرج و فی اشترک و اشتباه
درمان و لیکن چون قریب شد زمان خروج و ظهور آنحضرت علیه السلام و اشارت دادند اهل کتاب بقریب زمان
و خبر دادند بنام شریف دی صلی الله علیه و آله و سلم نام نهادند وی پس از آن خود را بدان امید که دی باشد و الله عالم
حیث یحب رسالت و لک فضل الله یوتیه من یشاء و در حدیث سینین از جبرین مسلم آمده که آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم فرمودان می خست اسما ما محمد و نا محمد و نا الهامی از وی بخوانند و الکفر و نا اما شرف
الزی بخیر الناس علی قدی و نا العاقب فرمود برستی مرا بچ نام من محمد ام و من امی ام که محمدی کنند
خدا تعالی بمن کفر انبوی که مکرم و ملاطاف را از آنچه چه چه خداوند من و فرود عبد آنحضرت و وعده کرده شد
که میرسد ملک است و آزا چنانکه در حدیث آمده است و بعضی گفته اند که در حدیث بعضی ظهور و غیبه آنحضرت
است و یسویانیه فی طره علی الرین که در وقت که محمد کشته شد و نبی کی از انبیا علیهم السلام با خود که در وقت
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که سیوت شد در سال که اهل چین همه کفار بودند از نبوت برستان و با کتب برستان

[illegible]

تا تمام شود و در الکمال حمد و شهور گردد و در آن عبادات بصفت حادیت و محویت و بر انگیزد و او را پسر و درگار
 او در تمام خود چنانکه در حدیث آمده است بقول خود عیسی ان بیعتک ربک مقام محمد و او محمد گویند و را
 اولین و آخرین بفتح کردن باب شفاعت و تعلیم کند و در حق تعالی نماید که به یکپس از آنکه در حدیث و تفسیر کرده است
 جل و علامت در احادیث پس منزه است که تفسیر کرده شود یا محمد یا بنی نصر یا ظاهر شد که احمد بن محمد است
 اتم تفصیل برای قائل چنانکه غالب تر است در استعمال او تواند که بمعنی محمد و تر باشد شوق برای مقول پس
 معقول میان محویت باشد هم بحسب کمال و هم باعتبار کثرت و بعضی گفته اند که تفسیر با محمد مستقیم است
 که رسولی علیه السلام بدان خوانند و در کتب معتدله مذکور است و تفسیر محمد در قرآن و حدیث است که سید و نام
 قدیم است و لیکن عیسی و موسی علیهما السلام بحسب کثرت تعلیم احمد خوانند که مصیقه تفصیل است و حسان
 بن ثابت در مرجع آنحضرت گفته اشعار از غزوه علیه النبوة فاقموا من انفسن فوره بوج و شید و ضم الاله
 اسم النبوی الی اسماء او قال فی النخس المودون اشد و سق که من اسم محمد و قد و اعرض محمد و باقر و بنی و
 و تاریخ غیر از طریق علی بن زید این بیت اخیر را ابو طالب بسته کرده است و در روایات آمده است که تفسیر
 که حضرت علی او را با این اسم پیش از آن فرستاد بنابر اسالی و این مسا که از کعب الاحبار آورده که او پیش گفت
 ای پسر که من تو خلیفه منی بعد از من اخذ کن بجای تقوی و عوده و حق و هرگاه ذکر کنی خدا را ذکر کن در جنت
 دی اسم محمد را زیرا که من دیده ام اسم او را مکتوبات بر ساق عرش و حال آنکه من در روح طهر دیده و در جنان
 طواف کردم بسمرات ندیدم در آن هیچ مضمونی مگر آنکه دیدم اسم محمد را نوشته بر آن بدستی بر درگاه و من با آنکه
 مراد بشت ندیدم و در بشت هیچ نقری را در هیچ غزوه فکر نوشته شده است اسم محمد دیدم اسم محمد را در کتب
 بر خور و این در بر گهای سدره قنسی و بر الا انما حب و در دیدای فرشتگان پس بسیار کن ای پسر ذکر کند
 و در حدیث ابی هریره آمده که آنحضرت فرمود علی الصلی علیه و آله و سلم چون برده شده مرا بالا
 آسمان نگاه شدم هیچ آسمانی مگر آنکه با تمام نام خود را در وی نوشته محمد رسول الله و ابوبکر رضی الله عنه پس در جوار
 آمده است که آدم علیه السلام نزد جیبت خود گفت اللهم کتب الله فی سلطانی و در روایتی قبیل تو بنی که در حدیث
 تعالی از کجا فاشی تو محمد را گفت و دیدم در هر مضمونی که نوشته شده است الله الله الله محمد رسول الله و در
 روایتی آمده که نوشته شده است بعدی در رسولی پس لا قسم که دی اگر من خلق هست تو پس تو پسر که در ای حال است
 دانسته تاویل آن ای که خلق آدم من ربکلمات و بعضی تفسیرین در کتابها و اخباری که به علایم نوشته اند که در حدیث است که

در سغلیات نیز که پیشتر حکیم نوشته افتند محمد تقی مصحح این گفته بر سنگ بخط عثماني نوشته یافتند یا سمک اللهم بار
الحق بن ربک بلسان عربی حسین لا اله الا الله محمد رسول الله گفته یونسی بن عمران ذکره ابن طغرانی البصری بن
عن الزهری مشابه کرده شده در بعضی بلاد خراسان مولوی که زائیده شده نوشته شده است بر پلوی و سکه
لا اله الا الله محمد رسول الله و در بلاد هندو گنگه است که نوشته شده است بر سکه بخط سفید لا اله الا الله محمد رسول الله
و علامه این عزوق ذکر کرده است از عبد الله بن موهمان که گفته زید برادی تند و دود و بهاسی بخرمند
بودیم پس فکر کردیم که شیخی را در خبری و دیدیم در و سکه گنگه شیخی تیر و بی خوش نسیم نوشته است در روی بخت سفید
لا اله الا الله محمد رسول الله و دیگر سفید که نوشته است بخط زرد یا که من الرحمن الرحیم الی جنات النعیم لا اله
الا الله محمد رسول الله و در تایلند این الفهرست از علی بن عبد الله شمشی شرقی آورده شده و در بعضی قری هندو گنگ
بزرگ خوشبوی سیاه که نوشته بر روی بخت سفید لا اله الا الله محمد رسول الله ابو بکر صدیق عمر الفاروق گفت
پس شک کردم در وی و گفتم که این را ساخته اند پس فهمیدم که سکه دیگر که هنوز نگفته و کشاده است و در و سکه
شیر و چمن خط نوشته دیدیم در شهری چندی بسیار از آن دال آن خریه عبادتی کنند نگارای شمشا سند
خدا را اجل جلاد گفت ابو عبد الله بن مالک در اکرم بلاد هند را در سیر کردم بهرینکه در انیل بنون یا شمشا با سگ
پس دیدم درخی بزرگ را که میوه دارانند با دام است و او را قشر است و چون شکسته شود آن میوه بیرون آمد
انسان در رتبه بنفشه خیزه که نوشته شده است بصری لا اله الا الله محمد رسول الله و دال هندو که بهر چند بان و در
سینا نیند بان چون خود کرده شود باران حکایت کرده است این را را بر انتهای صافی در سنگ خود در کویا
روقه را یا حسین یا نعمی فکر کرده است از بعضی علما مثل این گفته است که درم این الما یعقوب صیاد گفت بودم
من که صید میکردم بر اثر این بنفشه خیزه و موهمان و تشدید لام پس صید کردم باهی که نوشته است بر پلوی است
او لا اله الا الله بر پلوی چپ محمد رسول الله چون دیدم من که از او من کردم آنرا درین آب از جهت تعظیم
و احترام در بعضی مردم در شرح قصیده برده بودیم و در این عزوق نقل کرده اند که گفت آورده شده سکه پس
در بره شده و سکه است که از آن وی لا اله الا الله و در و سکه محمد رسول الله و در و سکه که از آن وی لا اله الا الله
خرنوبه نر در و سکه خطوط سفید است حلقه زده و از جمله خطوط نوشته شده ابو جری در یک پلوی و سکه دیگر که
در شین که شکسته و روی دانا بخت و گفته که زائیده شده و تسع و شان ماکه و آنکه گفته است نوشته است بخط طایر بزرگ
سیاه محمد رسول الله بن موهمان بن موهمان یا بن نقل کرده است در بعضی که دیده خرنوبه درخی بزرگ را که هر از را بزرگ

معنی علم خلق منزه العرش و الکرسی و السموات و الارض و جمیع الموجودات و از اسماء الهی تعالی تورا است و منزه
از ذوات نور و خالق یا منور السموات و الارض بالا نور و منور قلوب العارفين بالهدایة و الاسرار بحضرت
را صلوات الله علیه و آله و سلم هم فرموده چهار کم سن الله نور و کتاب بین و فرمود در شان وی صلوات الله علیه و آله
و سلم و سر اجانب اسمیه اسمیه که در او را به ان از جهت وضع امر او بیان نبوت او و تو قلوب یمنان و ما را فان
یا یحیی و آدین و از اسماء الهی الشیخیه قال القاضی معناه العالم فی الشیخیه ان علی عباد و انحضرت را نیز
مشابه و شمشیر خوانده و ما را سنانک الا شایه عالم و حاضر بحال امت و قد یق و کذب و نجات و ملائک و
کیون الرسول علیکم شهادت و انما در عباد امر ارسال انبیا را و شهادت است محمد بران و شهادت و تکریم بحضرت است لا اله الا
و انما اسماء الهی الکریم است و معنی او کثیر خیر الفضل و العزیز انما القاضی و در حدیث در اسماء الهی اگر کم نیز
آمده است و انحضرت را نیز کریم خوانده است و فرموده انما لقول رسول کریم و ما یقول شانه قلیلا ما تو منون
و لا یقول کاهن قلیلا و انکر کن مراد محمد است صلوات الله علیه و آله و سلم نه جبریل فریضی و کاهن یقول شانه و لا یقول
کاهن زیرا که وصف نمیکردند کفار جبریل را علیه السلام بدان پس متعین شد که مراد رسول کریم انحضرت است نه جبریل این
در سورۃ الاحقاف است و در سورۃ تکوین مراد جبریل است و بعضی گفته اند که آنجا نیز از انحضرت است صلوات الله علیه و آله و سلم نه
جهت صدق این صفات بر وی و جواب آنست که محتمل است و انما اعلم و انحضرت صلوات الله علیه و آله و سلم فرمود و انکر کم
اولا و آدم معانی این هم صحیح است و در حق وی صلوات الله علیه و آله و سلم گفته اند که چون وصف کردند یکی را کریم و وصف
کردند هیچ صفات نبود انحضرت نصف صفات کریم ظاهر او باطنا و انما وصفنا صلوات الله علیه و آله و سلم و از اسماء
الهی است العظیم و معنی وی جلیل الشان از هر چیز که در دنیا است و گفته است در شان پیغمبر علیه السلام و انما علی خلق
عظیم و واقع شده است و اول سوره تورات بر ای اسمی مثل عظیم لانه عظیمه پس انحضرت عظیم است و بر خلق
عظیم است و چون صفت کسی عظیم شد انش نیز عظیم خواهد بود و در باب اخلاق شریف چیزی ازین کلام
گفته است و از اسماء الهی البهار است و جبار یعنی مصلح و قاهر و علی و عظیم الشان و عظیمه بر تسمیه کرده شده
است انحضرت صلوات الله علیه و آله و سلم در رزم امیر و او در عز و جلال و چهار گفته نقل ایما الجبار سبک فلان را سبک
و شریفک مفروضه بیدک یعنی در گردن انما از ای جبار شمشیر خود را که را ز تو شریف تو مقرون است به بیدیت تو و
قد سبق فی باب ذکر صلوات الله علیه و آله و سلم فی الکتاب السابقه معنی آمد در حق صلوات الله علیه و آله و سلم صادق
است از جهت اصلاح و امت را به هدایت و عظیم و قدر و اعدای دین را و علو منزلت و عظیم خطر و کبر شان را بسبب

بسیار از او بشنود آنکه نمی کرده است و در آن چیز بگرفت که لایق نیست بحال او فرموده است و ائمه علیهم السلام
 و از اسرار الهی آنجیست و معنی او مطلع بر کنه شیء عالم حقیقه آن درین تقدیر در معنی علم باشد و بعضی گفته
 اند چیزی بر معنی خبر است و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خبر نیست بهر دو وجه زیرا که دی عام است بنهایت از علوم
 با آنچه دانسته است حق تعالی او را از مکنون علم و حکم معرفت خود خبر است در امت خود را با آنچه اذن کننده او
 در حق تعالی اند با اعلام و اخبار آن و تسبیح وی صلی الله علیه و آله و سلم با اسم خیر درین آیه تست الرحمن فاعلم
 یا خیر بر او خبر نیست رسول احد است صلی الله علیه و آله و سلم بر یکی از وجود که کند در آیه و از اسرار
 الهی انفتاح است و معنی آن عالم است بیان بندگان و فاعل ابواب رزق و رحمت است و گشاید کار است
 بسته بر خلق و فاعل قلوب و بصائر ایشانست برای معرفت حق و معنی ظاهر نیز آمده در قول وی سبحان الله تعالی
 حق تعالی که انفسه را می شنود و انفسه را که انفسه را تسبیح کرده است او را خدا تعالی فاعل و حدیث است اگر از
 اهل عالم و غیره از برای بر ریه و گفت بندگان فاعل و خاتم آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز برای شکر
 نعمت حق گفته در فتح لی ذکر می و جلالتی فاعل و خاتم آن صلی الله علیه و آله و سلم فاعل ابواب رحمت است
 برایست خود فاعل قلوب و بصائر ایشانست برای معرفت حق و ایمان بندگان و اهر حق و نصرت و میده درین
 و ایمان و از اسرار الهی تعالی انشکوب است و معنی او علی غلبه ای کثیر و بعضی گویند فاعل بر مطلع و تحقیق وصف
 کرده است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خود را بشکوه و گفته اظفر الی کون عبد اعطوا یعنی معترف بهم پروردگار
 عارف بقدر آن شاکوینده بر روی و ظاهر آنست که توصیف وی خوش بشکوه یا ذن و اهر الهی است و از اسرار الهی
 تعالی علیم و علام و عالم الغیوب و انشهاد است و وصف کرده است بنی خود را بعل و مخصوص گردانیده است
 او را بنی بریت و انصافیت و آن گفته و علمک عالم کن تعلم و کان فضل الله ملک عظیم و گفت و علمکم الکتاب
 و احکم به و علمکم و عالم کو تو را علم کن و از اسرار و تعالی الاول و الآخر و معنی آن سابق و بعد و بود و باقی بعد از فنا
 و تحقیق این آنست که نیست در اول و در آخر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اول انبیاست و در خلق و آخر
 ایشانست و در بعثت و اشرار کرده است بآن قول حق سبحانه و اذ اخذنا من النبیین میثاقهم و نکست من لرح
 و ابراهیم الایة زیرا که تقدیم کرد آنحضرت را بر نوح و ابراهیم و غیره و نیز فرمود آنحضرت من لا خلدن لسا بقون
 و اولیت ثابت است آنحضرت را در امور کثیر و فرمود اما اول من تشق عنه الارض و اول من یجزل الجنة و اول
 تشاق و اول مشفق و هو خاتم النبیین و آخر الرسل و از اسرار الهی الهی ذو القوة المتین است و معنی او قادر است

و مصداق آنست که حق تعالی بگوید خودی قوه غنوی العرش یکس گفته اند که او را این محبت علیه السلام
و بعضی گفته اند چیزی است با شکر که تا پیش که این صفت مخصوص نباشد یا حضرت و اما سائر آلهی صادق است
در حدیث آمده است و صف آن حضرت بشاوق صدوق و انرا سائر آلهی ولی و ولی و گفته است و تعالی و انما
و یکس گفته اند رسول و فرمود آن حضرت اما ولی کل یومین و فرمود من کنت مولاه فلی مولاه و اما اینجا محب و با محبت و از
اسماء الهی نفوس است و معنی آن صفوح و در گذشته از گناهایان و تقصیرات و اگر کرده است باین پیغمبر خود را در قرآن
و قوریت پیغمبر و فرمود خدا العفو و امر بالعرف و گفته فاعف عنهم و صغ و گفته است در قوریت و انجیل بر صفت
او لیس لفظ و انما لفظ و لکن پیغمبر و صغ و از سائر و تعالی الهما درستی است و آن معنی توفیق و دهنده مگر کسی را که خواهد از
بنده گان خود و هدایت یعنی راه نمودن و خواندن و اندر دعوائی دارا السلام و بیده ی من یشاء را می صراط مستقیم فرمود
و تعالی را انگاشته ای صراط مستقیم و فرموده ایمالی انشاء الله و لیکن بعضی اول مخصوص است بخت تعالی و
نانی شکر است بیان وی و پیغمبری و انرا سائر و تعالی الرحمن الطمین است بعضی گفته اند این بر دعایم یک
سستی است پس معنی مومن در خستالی صدق و عده خود است که به بندگان خود که در صدق قول خود که حق است
و صدق بندگان مومن در صل خود بعضی گفته اند بوضوآت و شام بر الوهیت خود بعضی گفته اند او دهنده بندگان
خود را در دنیا از ظلم و شدت به منان را در آخرت از عذاب خود بعضی گفته اند همین معنی این است بعضی مومن پس
قلب کرده شد بجز راه را بکار گرفته اند که همین معنی باشد و حافظ است و انکه این که دیگر از خود و آن حضرت علی علیه
علیه السلام این است و همین مومن است و تشبیه کرده است او را حق تعالی این گفته متابع ثم امین و آن حضرت مودع
و شهور بعد باین پیش از نبوت و بعد از وی و تشبیه کرده است او را عباس عم او همین و شجره ای که در مع کرده است
آن حضرت را بدان و گفته است و تعالی و یومین با خبر و یومین الطمین ای صدق و فرموده انما الله لا اله الا هو صاحب
مطایب و در قول حق سبحانه و از زلزال الکتاب با حق صدق الامین و بدین الکتاب میبنا علیه انما به ظاهر کرده اند
آنست که بجهانگ با هم میبنا علیه با ساد و تعالی مقدس است و معنی او شرف است از افعال مطهر از سمات و درش
و واقع شده است و کتاب ابدا و در اساس آن حضرت مقدس یعنی مطهر از ذنوب چنانکه فرموده است بجز آنکه آنست
من و جنک و ما تا آخر با مقدس از اخلاق و سیر صفات دنی که تا آنکه تا آنکه مقدس و مطهر است و در مع با تمام وی
چنانکه گفت و نیز یکس و انرا ساد و تعالی العزیز است و معنی آن تنفع یا انکه از لای و با شرف و بزرگواری
و تعالی که در آنست تا کسی برین بقول خدا تعالی در المودة و در سوره یعنی چون ثابت کرده است عزت

آنکه خداوند او را رسولی عظام و غرور و عزت و مغرور و مغرور باشد و متواضع گفته که عزت و متواضع را
تبرکات کرده اند که فرموده است و الله منین پس اختصاص نیت این صفت را این اسم را با آنحضرت علی علیه السلام
و علم و فضل و ثبات اختصاص است و عجیب است از قاضی آنکه چگونه پوشیده مانده از وی این نکته است یعنی گفتن خدا
تو حق است ثبات آن در هر زمان را به حقیقت و عقل است در مسائل و استقلال پس منافعی با اختصاص نباشد و نیز
موضوع قاضی اثبات اختصاص نیست و تحقیق قائل شده است وی ثبوت بعضی صفات و اسماء آنکی و بعضی
بما و دیگر شک و تردید و علم و علم با حقیقت و ابراهیم و حقیقت و علم و اکرم پیوست و موسی سلام الله علیه جمیع چنانکه
گفته است و اگر اثبات اسم را نیز بر آنحضرت استدلال بکن آنکه کند که گفته اند که هر چه از منفسر غیر از آیات و تفهیم غیر
چنانکه فرموده است واضح و بی تکلیف باشد گفت قاضی و صفت کرده است حقیقتی نفس خود را به بیگاری و نذارت
چنانکه فرموده و بیشتر هم در هر دو آن اندیشگر بی بی و بیش که بگفته اند و تسمیه پیغمبر اصلی الله علیه و السلام بیشتر
و بیشتر نیز ظاهر است و از اسماء و تعالی بر قول بعضی مفسرین طه وین است یعنی گفته اند که قول بدون آن اسماء
هم صفت الله علیه و السلام مشهور است که قاضی و بعضی حرم الله علیه بیان کرده است مطابقت و در تحقیق آنست
که اقصاف آنحضرت باوصاف آنکی و خلق وی صلی الله علیه و آله و سلم باطلاق آنکی حاصل شده و او را بعضی اکمل
اولیاء و اگر ایمان او نپذیرد و لیکن قاضی تصدیقات تسمیه کرده آن بزرگوار است و در کتاب و سنت کتب تقدیر چنانکه
گفته است و تسمیه این کلام را آنچه در شرح اسماء حسنیه نوشته اند و بهجت و الله اعلم بتلیقه قاضی حرم الله علیه و آله و سلم
تسمیه کرد و بزرگوار آنرا و بی انکلام ساخته گفت آگاه باش و بداند که من ذکر کننده ام که بدانی بکنم بدان این نفس را
و ختم بکنم بوی این قسم را و از خاصه و از آنکه بکنم اشکال و استنباط را از هر ضعیف الوجود و تقیم الفهم که نکلاص میکند و از آن
و سراسر تسمیه و دوری از آنرا و از آنکه تسمیه و آن نیست که اعتقاد کنند الله عز و جل و عظمت و کبریا و خود شانه است
بجزیری از مخلوق و اسماء حسنیه و صفات علی خود مشابه نیست چیزی را و آنچه در صفات و اطلاق کرده است
آنرا از شیخ بر خالق و مخلوق تشابه و تامل نیست بیان آن در معنی حقیقتی زیرا که صفات قدیم خالق بر صفات
صفات مخلوق حادث است چه صفات مخلوق متفک بیکر و در آن اعراض و اعراض وی نهائی شده است
از آن و این است و این معنی قول و نهائی نیست گفتنش و خدا خبر دهد آنرا که گفته است از عالمی عالمین محققین
التوحید بر اثبات ذات غیر شریک است و لا سطره من الصفات و زیاده کرده است و اسطمان گفته که مقصود از آنست
و گفته نیست مانند ذات افروانی و نه مانند صفت او صفتی و نه مانند اسم او اسمی و نه مانند فعلی که از جهت برانفت

لفظ بلفظ بزرگ و نرفته است ذات قدیم که باشد و او را صفت عاونه چنانکه حال است که باشد و ذات محمدی را صفت
قدیم را نیز به سبب اهل حق و مستند جماعت رضی الله عنهم و تحقیق تفسیر کرده است امام ابو الهادی ستم قشیری رضی
الله عنهما این قول را سلفی را در یاد کرده است و او را بیان گفته است که این حکایت ششست بر دو اسم مساک
تویند یکی تشریف و هدایت او را بذات و ثبات و ذات او بود و مستقی هست از همه و چگونه تشبیه داده میشود
فعل او فعل خلق را و حال آنکه آن غیر جالب کمال یا منع نقص حاصل شده نه بخاطر و اغراضی بود و شد و نه به سبب اثر
و سبب است اما اگر تشریف و هدایت بیرون نیست ازین وجه و گفته اند مشایخ چیزیکه توهم کرده اند با و امام خود و او را پاک
کرده اند به قول خود محدث است مانند شما و گفته است امام ابو الهادی جوینی کسیکه مطمئن شده و آرام پذیرفته
بوجودی که شکی نیست بوی داری او تشبیه است و کسیکه مطمئن شده بقی محض وی محض است و کسیکه قطع کرده بر جوی
که معتقد به غیر از آنکه حقیقت اوست وی موجود است و چه خوش است و قول ذی النور مصری رضی الله
عنه معتقد به وجود ان قلم ان قدرته صفاتی فی الاشیاء و بالعلاج و منه به بالانزاع یعنی با کتاب و فروع آلات و
اسباب نیست و علامه کل شیء صانع و علامه بصیر و علامه و سبب هر چیز کارگری و فعل اوست و نیست و علت صانع
ادرا حقیقت توحید آنست که بدانی که قدرت خدا را را شیای بی علاج و صانع او را را شیای بی عز و اجست و غلبه بر چیز
صانع اوست و هیچ علامه نیست مگر صانع ادرا اما تصور کنی و بهک فاعلم بخلاف و بهر چه صورت است در هم تو خدا بر خلاف
آنست و اینکلام عجیب یعنی است و تحقیق و نقل اخیر یعنی قولی ذوالنون القفوری و بهک فاعلم بخلاف تفسیر است
مرفول لیس گفتار شیء و فعل اهل یعنی قولی وی و علامه کل شیء صانع و علامه بصیر تفسیر است لقوله لا یسأل عما یفعل و هم
یسألون و فعل ثالث تفسیر است مرفول ادرا اما قولی لشیء اذا ارادناه ان نقول لکن نمکون ثابت دارد
خدا استعالی را را او را بر توحید و اثبات تنزیه و دور و دور و از طرف ضلالت و غوایه از تقطیل تشبیه که خود محبت
خود این ترجمه کلام قاضی سید درین فصل و اینکلام اصل اصول دین است اتمی و در مشکلات و فصل اسماء الله
زیاده برین کلام مشایخ نقل کرده شده است و الله اعلم و صل صاحب مواهب لریه اسماء شریفه از این
در کتاب و منته و کتب قوم مذکور است زیاده بر چهار صد آمده به ترتیب حروف بچون ذکر کرده است و این نیز که این
اگر چه طولی دارد و بعضی اسماء ذکر کرده اند اما آنجا که ذوق و خلافت مسمی است طولی و اگر در نظر مرتب مطالب
مشاق را باید که دوستی جان و در دوزیان خود ساز و بساز خدا الرحمن الرحیم مولی الله الامام باشد الا بطی القلی
اناس الا هو اناس الا خدا الاحسن احسن الناس اما خدا لا یخبر ان اخذ الصدقات الا انما اخذ من الله

فصل اسماء الله

علی اکبر و اصحابه و اتباعه و جمیعین نقل من کتب الاحبار از قال اسم الله فی صلی الله علیه و آله و سلم عند اهل النجف
 بعد الکرم و عند اهل النار بعد اجمار و عند اهل العرش عبد الحکیم و عند الملک عبد الحمید و عند الانبیاء عبد الوهاب
 و عند الشیاطین عبد القهار و عند الحق عبد الرحیم و فی الجبال عبد الخالق و فی البحر عبد القادر و فی الصحراء عبد المبین
 و عند الجنیان عبد القدوس و عبد الهوام عبد الغیاث و عبد الوحوش عبد الزاق و عند السباع عبد السلام و
 عند البهائم عبد المؤمن و عند الطیور عبد القهار و التراتل من ذرود فی الارض طاب و فی السموات طاب
 و فی الزمان فاروق و عند المذله وین و عند المومنین محمد صلی الله علیه و آله و سلم قال و کینه الذوالقاسم لانه یقسم
 النجف بین اهلها لکن نقل عن الحسن بن محمد الداعقانی فی کتاب سوق العروین انکس الفرس بینه بیکر فی خلافت
 نیست و آنکه وی صلی الله علیه و آله و سلم اجل خلق و اکرم بشارت و لدا کم و افضل انبیاست مردا نیست ازین
 روضی الله عنهما گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که پروردگار تو عالمی قسمت کرد خلق را در قسم و گردانید از بهترین
 این دو قسم و این است قول دی سجانده اصحاب الدین و اصحاب الشکال و من از اصحاب بنیم و بهترین اصحاب بنیم پسر
 گردانید این قسم اصحاب البیت و اصحاب المشائره و السابحون پس من از ساقانم پس این اقسام را قبایل
 ساخت و گردانید از قبیل که بهترین تبلیست و این است قول حسیان و جعلناکم شعوبا و قبایل لتعارفوا ان
 اکرم عند الله القاکم پس من اتقی و اولاد آدم و اکرم انما هم بر خدا عز و جل و لا فخر پسر گردانید قبایل را
 بیعت و گردانید از بهترین بیعت و اینست قول دی سجانده یزید ابی عکرم الرضی اهل البیت و طهرکم قطعی و در
 حدیث دیگر آمده است که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خدایا گردان و اولاد ابراهیم اسمعیل و یزید از اولاد ابراهیم
 بنی کنانه را و بر گردان بنی کنانه قریش را و بر گردان یزید از قریش بنی هاشم را و در حدیث آنس آمده که فرمود آنحضرت
 علیه السلام ان اکرم ولد آدم علی ربی و لا فخر و در حدیث ابن عباس رضی الله عنهما آمده ان اکرم الاولین
 و اخرین و لا فخر و از عائشه رضی الله عنهما آمده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم امر ابراهیم گفت
 گردیدم و تفحص کردم مشارق و اراض و مغارب آنرا پس ندیدم هیچ مردی فاضلتر از محمد و ندیدم پسران هیچ
 پدری فاضلتر از پسران هاشم و از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم منکم منی
 که میداد خدا سخای آدم را فرود انگذد بر او و صلبی بسوی زمین یعنی و قلیک از فرود و انگذد بدین و صلبی بی
 بودم و گردانید بر او و صلب نوع در زمین نهادند و خست بر او و صلب ابراهیم بعد از ان تفکیک و مرانه و با یکدیگر
 در عالم امیر و ان و در افغانان اولین من که هرگز جمع نشده اند بر دنا انشا که کرده است باین بی باکی

ای محمد! طلب علم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در حق الله عزه در قصیده که در مدح آنحضرت گفته و در غایت
 فصاحت و بلاغت و آورده اند که آمد روزی عباس رضی الله عنه نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خشکین
 گو یا از کفار چیزی شنیده بود که نسبت با آنحضرت از طعن و تمقین میگفتند پس رسید آنحضرت از عباس چه
 در غضب آورده است ترا یا عباس پس گفت عباس آنچه شنیده بود پس بخواست آنحضرت و برآمد و گفت با رسول
 که شنیده بود من کیستم گفتند تو رسول خدا ای گفت من محمد بن عبدالمطلب بدرستی راستی پیدا کرد خدا تعالی
 خلق را پس گردانید مرا و بهترین خلق گردانید خلق و گردانید یعنی عرب و عجم پس گردانید مرا و بهترین قریضی
 عرب گردانید ایشان را قبل و گردانید مرا و بهترین قبلها گردانید ایشان را بهوت گردانید مرا و بهترین بهوت
 پس من بهترین مطلق از روی ذات و بهترین ایشان از روی نسب و از عبدالمطلب بن هاشم و رضی الله عنهما آمده که
 خدا تعالی نظر کرد بسوی قلوب عباد پس اختیار کرد از ان قلوب محمد را صلی الله علیه و آله و سلم پس گردانید مرا و بهترین
 را و برسانت آمده است از این عباس که گفت خدا تعالی فضل داده بر صلی الله علیه و آله و سلم بر اهل سادات نبیا
 صلوات الله علیهم گفته چیست فضل را اهل سما گفت خدا تعالی فرموده است مرا اهل سما را و من اهل زمین من اهل زمین و من
 قلوب بجزیر جنم گفته است چه محمد صلی الله علیه و آله و سلم از آنها گفت ای نبی الخیر ملک الله الله من ذنبتک ما باخر
 یعنی اهل سما هرگز من خوف عقاب و عقاب اند و محمد صلی الله علیه و آله و سلم مقهور و مأمون و محبت گفتند پس
 چیست فضل را بر انبیا گفت مرا بر انبیا را و از سنان رسول الا لبسان قوم و گفت مرا محمد را و از سنان الا کافه
 الناس و کمالات و کمالات آنحضرت یعنی از ان قبیل است که آثار انواران در عالم ظاهر و باهرست و در عالم
 ظهور و بر ذان در آخرت و در دنیا است باشد و تحقیق در نزد ظاهر گروهی صلی الله علیه و آله و سلم محسوس است
 و سرور کائنات و مظهر فیض آسمانی است جل و علا و خلیفه رب العالمین و نائب مالک يوم الدين است و مقامی که در
 باشد هیچ کس را نباشد و جای که را است کسی نبود و در روز است حکم حکم رب العالمین قوله تعالی و الاخرة خیر لک
 من الدنیا و سوف یعطیک ربک فی حق و چون اکثر از آنچه در ابواب سابق مذکور شد از قسم ادلی بود در دنیا و نیز نندی
 از قسم ثانی نیز مذکور گردد و باشد التوفیق باب بیستم در تخصیص آنحضرت و در آخرت و کمالات و در دنیا
 عالیا و انوار و نبود و بر کائنات و ان مقامات صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه فضل و ادب و در دکان عالمی
 تقدس او در نبوت و خلق و ابتدای امر و گردانید او را ابتدای و انتشار آفرینش و اهل انبیا در عالم ارواح و اهل خلق
 در اجابت در روز است نکست بودی بهترین کمال را در مادی و اخرا پس گردانید او را کسی که تا نوری زمین را نگیرد

باب بیستم در تخصیص آنحضرت

که تقدیم بر او را هم بکسوت نیز از جهت رعایت نسبت الهوت آنحضرت است که آبا و اجدادش این امر را قدم و سابقین
 بیابا شد بر او و این فصل جزئی است و در امور حسیه و فضائل دیگر مضمون در جانب است و لهذا آنحضرت را بر کسی
 نشانند نه ابراهیم را و بعضی گفته اند که این تقدیم کسوت طایفه ابراهیم را جزای معربان کردن حروف او را در وقت
 نهادن در کفش که از اقبل نامند علم و شهود آنست که حشر مردم حفاة عراة عز و جل باشد چنانکه در حدیث نجاشی
 از ابن عباس رضی الله عنهما آمده و اشارت قول حق تعالی که ما یاءنا اولی خلق تنبیه به هم به آنست بلکه ایودا و
 و این جان را درایت کرده اند که ابو سعید خدری در وقت اختصار عباد او طلبید و پوشید و گفت شنید رسول خدا را
 صلی الله علیه و آله و سلم که میفرمودست بر آنکس که میشود در جای ای که در آن صاحب خواب کند از جارت این
 ای ای ساسه و احدین مبلغ رواست کرده است که هر و امیوش میشوند و اگر آنان خود و زیادت میکنند که دیگر را
 در آن گفته که حج کرده میشود میان این حدیث و میان آنچه در حدیث بخاری است که بعضی میپوش شوند عاری از بعضی
 کاسی را بعضی گفته که هر ادب و ثبات اعمال است که بر آنکس میشود بزرگان و ابو سعید در نیافت تاویل را و عمل کرد و ظاهر بعضی
 از اصحاب اندازند اهل نزاهت که مدعی یافتند هر در اینجا که حدیث مدعی برین تمام قبل خطای بعضی و اسود و او را
 که افاضی اندیشی و سخن درین حدیث در شرح مشکواة زیاده برین کرده ایم و الله اعلم تنبیه بر او به آنکه احمد انفراد
 و شهرت آنحضرت است صلی الله علیه و آله و سلم که در مقام محمد و جنانکه در فصل شفاعت علوم کرده و عرب قطع میکنند
 او را ماضی شهرت چنانکه آمده است لکن نادانان تواند که مرا آنحضرت را لوی در دست باشد و او را لوار اند
 باشند که افاضی الطیبه و صاحب سوار طبل از طبل در فاضل التفوق حدیثی آورده که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 گفت بجز رضی الله عنایا ندانسته قوی فلان که من اول کسی ام که خوانده میشود و روز قیامت پس می ایستم من جانب
 راستای عرش و بر پایه عرش و پوشانیده میشود و حله سبز از حلهای بهشت بعد از آن خوانده میشود و انبیای دیگر
 بعدی که بر پس می ایستند بر دو جانب عرش و پوشانیده میشوند و حلهای سبز از حلهای بهشت و اما درگاه بازش
 است من اولی آنهاست که حساب کرده میشوند و روز قیامت پست نشانیست میدهم ترا که تو اول کسی خوانده میشود
 و سپرده میشود و لوی مرغان لوی حمد است که آدم و تمام خلق سایه بچونید سایه لای من روز قیامت و درازی تو
 با کسی من مسافت نیز از مسافت سل است و نشان وی یاقوت احمد است و قبضه وی نفوس پدید است و چون که
 هر دو بدید نیز او را سبکسوست از نور یک سبکسوست در شرق است و یکسوی دیگر در غرب و سوم در سایه دنیا کتب و
 است در وی سه سطر است اول بسم الله الرحمن الرحیم ثانی الحمد لله رب العالمین ثالث لا اله الا الله محمد رسول الله

حقیقت او است

و دانی هر سطر از سالی و پنهانی وی نیز هزار سالی پس هر یکی تو یا علی بان لوی و حسن بجانب راستان است
 و حسین بجانب چپان تو یا آنکه می ایستی میان من و میان ابراهیم در سایه و پوشانیده میشوی حلالی شست و دوا
 کرده است این مبلغ در خصائص که سوال کرد عبد الله بن سلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از او است
 مگر که حدیث صفت و سبب فرمود آنحضرت طول سیره الف سنت و الحدیث گفت خدا را سبب که گفته است
 حافظ قطب الدین جلای پناه که نقل کرده است محب بن ابی عمیر که این حدیث موضوع است و ظاهر است و در بعضی
 آثار وضع و خدا را ناز است بحقیقه و از آنکه گفت بنده مسکین و غفار الله عن قول او خدا را ناز است بحقیقه و
 حق است و لیکن در اما و شایسته همان با مثال این صور واقع شده است خدا که در بیان لوح و قلم واقع شده است
 که از هر چه است یا از آنرا تو هست و در جای عرش و تاجش است که او عالم اند که از گوش تا نوک و در پیش
 و در هر سال در دو دایمی بقدر سال است و افعال آن و ایمان آوردیم با آنچه بصحت رسیده و به نبوت پیوسته است
 نقل آن از شایع و در آنچه خدا دوست از آن و اگر آنرا تاویل است و واقع بدان نیز ایمان آوردیم و ترک دادیم
 حکم عقل کوتاه اندیش را که باستماله و استیجادان کند و تفویض میکند حقیقه امر از آنجا که در پیش و در شان آن سخن
 کنندگان دیگر است و اگر معانی آنرا استقامت و فائده کمال قدرت قادر جواب آن میگوید و الله علم و صاحب سبب
 گفته که در عرف عرب نگاه بنیدار و او را اگر صاحب جیش و رئیس و سرور احتمال دارد که در دست غیر او نباشد
 بازان و دایم باشد و او را از حرکت بود حرکت وی و مایل گردد بهر جانب که وی مایل است و در شایع عرب
 نیز در جواب نگاه بنیدار و او را اگر صاحب او منع نمیکند او را افعال بلکه میکنند بادی الله قال و الله لا یق
 نیست نگاه و دشمن او هر کس چنانکه علی را رضی الله عنه در روز خیبر که بدو هم را بیت را فروز و امر وی را که دوست
 میداد خدا و رسول خدا را دوست میداد خدا و رسول خدا را که افعال خدا را سبب و در غرضه مودت آمده است
 که گفت است نخست جعفر بن ابی طالب پس قتال کرد کشته شد بعد از آن گرفت عبد الله بن روح پس شکیب کرد
 کشته شد و گرفت بعد از آن خالد بن الولید و قتال کرد و فتح کرد او کمانال پس محروم شد که او را در دست قاتل
 و رئیس جیش میباشند و الله اعلم بحقیقه حلال و حلال و تفصیل و تخصیص آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 بخوض کوفه و حدیث ابن عمر رضی الله عنهما آمده که آنحضرت فرموده صلی الله علیه و آله و سلم حوض من
 سافت یکماه است و گنیمات آن برابر است و آب شیرین تر از شکر و حجازی بر در و با قوت است
 سفید تر از شیر و در دایمی سفید تر از سیم و در بعضی روایات سفید از برف و بوی او خوشتر از مشک و کونای او

و صاحب آنکه در حدیث

اندر ستارای آسمان در گذارد و بی قیاس از لور و لور در حدیث مسافت حوض مواضع مدیده و در احادیث
ذکر یافته هر جامه از لای که منافع آن دیار است نشان داده و ظاهر آنست که آن مواضع را بر پایه تقیید
با قریب بدان و اگر متفاوت باشد مقصود بیان بعد مسافت و گنایه از آن باشد بطریق تمهین و تقریب نه تعیین
و تحدید و بعضی گفته اند که در ذکر مسافت تکیل مدافعه و منافات نیست با مسافت کثیر و این طریق مسلوک
شایع کرمانی است اینچنین توجیه میکند در مواضع مدیده و بعضی گفته اند که آنحضرت خبر داده شد اولاً
مسافت بسیر بعد از آن اعلام کرده شد مثلاً کثرت تفصیل کرد حق سبحانه بر وی با تسامح آن نشان
تشیب پس اتمام در مسافت طولیده باشد و بعضی گمان برده اند که این اختلاف از اضطراب روایت است
در روایت و پس کذاک و الله اعلم و آمده است که عرض حوض همچو طولی است و عمق بنها و نیز از فرسخ است
و آمده است که هر که پیش از آن تشنه نگردد و هرگز بعضی گفته اند که ظاهر از تیکلام آنست که تشنه از وی بعد از
حساب و نجات از آن خواهد بود و در آنکه ظاهر از حال کسی تشنه نشود آنست که غدا بکرده نشود و با تشنه چه
تشنگی و حرارت و حرقت لازم و تحمل و احتمال دارد که هر که مقدار است بروی غدا بکرده نشود بجهت
تشنگی و بعضی گفته اند که آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم دو حوض است یکی در وقت دیگر در وقت
و هر دو با کوزه میگردانید و شمع این حجر گفته که کوزه نری است داخل جنت و آب او ریخته میشود در حوض و حوض
را که کوزه میگردانید از جنت آنکه مدورده میشود از آن و در بعضی روایات آمده که هر سه بنخیر را حوض است بر
قدر فضل و توبه وی و اگر این ثابت شود پس تخصیص به بنخیر صلی الله علیه و آله و سلم آن کوزه نری است که ریخته
میشود از آب وی در حوض او زیرا که نقل کرده نه شده است مثل آن مرغی را که صلی الله علیه و آله و سلم
و واقع شده است انسان بدان بر وی در سوره انا اعطیناک الکون و شهورا آنست که حوض مخصوص
آنحضرت است و از قریب نقل کرده شده است که در احببست بر تکلف علم آن و تصدیق بدان زیرا که حق سبحانه
تعالی تخصیص کرده است به بنخیر صلی الله علیه و آله و سلم حوض که ثابت شده است منافع آن و صاحبان
صحیح شریعه که حاصل میشود بجمع آن علم قطعی در روایت کرده اند از آن صحابه رضی الله عنهم از صحابه اربعین
برخی نفر و آمده است و همچنین زیاد بن حبیب و ثقیف و غیره صحابی است روایت کرده از صحابه تا بعضی
مانند آن و بعد از تابعین اشخاص انصاف آن و جماع کرده و سلف و خلف بر آن و در روایات مسلم از
ابو هریره در حدیث شریف آمده که دار و میشود برین است من بر حوض من و من میراثم مردم را از روی او

و این طریق است

گفته اند که حکمت در اندک آنحضرت مردم را از عرض خود گشت که ارشاد کنند بهتر است را بچون پيش خود پس
 اين از جمله انصاف آنحضرت است در عايت برادران خود نه طرد و نه رفع از جهت نيل و خود چه جای آنست و
 آنحضرت اجماع را در بين وجوه العالمين است و احتمالي دارد که برانده کسی را که مستحق نيست شرب آنرا و در چهره
 نسي منفي انداخته اند و آنحضرت فرمود صلي الله عليه و آله و سلم عرض مرا چنانچه در ركن است اول در دست
 ابوبكر صديق و ثانی در دست عمر فاروق و ثالث در دست عثمان ذی النورين و رابع در دست علي مرتضى
 رضی الله عنهم اجمعين پس هر که محب ابوبكر است و منصف است عمر را آب نبي نوشاند و ابوبكر و سهر که محب
 علي است و منصف است عثمان را نبي نوشاند و علي روايت کرده است اين را ابوسعید و شرف البقيع و الفضل
 که نقل في المصاب اللدين و مشهور است که ساقی کوثر علي مرتضى خواهند بود و فرمودی رضی الله عنه
 که هر که دشمن دارد و ابوبكر را هرگز ننوشانم او را از آب وى و الله اعلم و صلي الله عليه و آله و سلم و تفصيل آنحضرت صلي الله
 عليه و آله و سلم شفاعت و مقام محمد و قال الله تعالى عسى ان يفتح لي ربك هذا ما همم و عسى ان يفتح لي
 انما هذا ليحيا بيك مني و انما عسى ان يفتح لي انما عسى ان يفتح لي و در طبع انما عسى ان يفتح لي و محمد و گردانيدن از ان
 نقص و عايت و حق سبحانه اگر مست از آنکه در طبع اندازد و ابيد و اگر دانده کسی را و باز نهد و محمد و گردانيدن
 از ان و پييده شدن اين مسعود و مقام محمد و گفت آن مقام شفاعت است و گفت آن الياسان است از
 بدين عرض در مقامی که نبي ايتد و ان يفتح لي انما عسى ان يفتح لي و در طبع انما عسى ان يفتح لي و محمد و گردانيدن از ان
 از كعب احبار و حسن بصری رضی الله عنهما و در روايتی آمده که آن مقامی است که شفاعت ميكنم است خود را
 در ان و فرمود که خير گردانيد و شدم من بيان آنکه و آورده شود نصف امت من و شيعت و ميان شفاعت و
 اختيار كردم من شفاعت را زيرا که ان اعم و اشمل است و فرمود يا ابا اناسي يريه ان شفاعت براي متقيان خواهد بود
 نه لکن براي گناهكاران و خطاكاران خواهد بود و در او اين شفاعت براي دفع عذاب است اما از برای رفع
 و درجات متقيان نيست خواهد بود و صاحب موابيد نيز از واحدی نقل کرده که گفت اجماع کرده اند مفسران
 را که مقام محمد و مقام شفاعت است چنانکه آنحضرت صلي الله عليه و سلم و تفسير را ياد کرد و فرمود هو المقام الذي
 انتفع فيه الامتي و از اين ان خطيب که مراد بان امام محمد بن ابي بكر است نقل کرده که گفت لفظ محمد و شرف
 بان نريه ان انسان که محمد ميشود و شرفی است که محمد پياده را حاد می و محمد پياده را حاد می و مقام شفاعت
 مقامی است که انتم باي عظيم ميرسان آنحضرت بر خلافی پس ميگويند او را و شما ميخواهيد بر او انچه آنحضرت

و صلي الله عليه و آله و سلم و مقام محمد

عمود و در دنیا به تبلیغ احکام و تعلیم شرائع اما درین موطن غریب همه کامل مانع عظیم میسر شد زیرا که سعی و محلیه من
از عقاب اعظم است از سی در زیادت ثواب و اعتبار و ایشان در وضع خیر فوق اعتبار است و در جلب بایستی
تخصی نمایند که در تفسیر حجت بنابر جمیل انعام باشد باینکه و آنکه بر انعام باشد شکر است که نیست تجلیل نعم از حیثیت
انعام نعم هر یک فرد شکر است مراد انعام اینچنان محمد پیش وی مخصوص با انعام است و لیکن آنکه بزرگان باشد
و اگر چه مراد شکر باشد از انعام نیز صورت دارد و چه وی صاحب اصطلاح است میسر شد و اگر اصطلاح کند بر هر چه
خواهد و لیکن آنچه آمده است که اگر راس الشکر دلالت دارد بر آنکه محمد فردی است از شکر بالاتر از افراد دیگر پس این
سخن آنکه نسبت بیان محمد شکر عموم و مخصوص من وجه است فردی و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم محمود و ثنی علیه
است و در اهل نقیض و کمالی و عظمت و جلال که عطا کند و مخصوص گرداند او را پروردگار و وی جل و علا در آن
خاک انداخته است که ایستاده بیکرانه او را پروردگار و بی یمن عرش و در دروایتی بر عرش و در وایتی بر کرسی می سپارد
بوی کلمه حجت و میسر بدست وی و او را محمد و شفاعت یکی ازین کمالات است که میسر شد و وی نقیض عظیم خلایق
را پس اگر مراد بتمام محمود مقام آنحضرت دارند در در قیامت و ظهور و چه او را فاد که او بر خلایق شامل
شفاعت و جز آن نیز درست باشد و در وایتی غریب از میانه آمده است که حق جل و علا می نشاند آنحضرت
را با خود بر عرش و مراد بتمام محمود این مقام است و راجعی گفته که این قولی روی و در حش و طبع است هم از روی
انعام و از روی معنی اما انقطاع حجت آنکه بعثت یعنی بر آنکه بعثت است و این خدا جل و علا است و در ایتیه
مقام او و گفته است نه مقود محمود و اما معنی پس از جهت آنکه اطلاق جلوس بر رب العزت تعالی و تقدس و معیت
رسولی صلی الله علیه و آله و سلم با وی ستارم مکان و وحدت و جاست گفته شده مسکین شته اند فی مقام لحدق
و البقیس نمی نمایند که اگر صحیح باشد این معنی از تشابهات خواهد بود و اولی آنکه در تادیل سنوی علی العرش
گفته اند و معنی غنیه است که در عذر یک و عهد ملک مقتدر و جز آن گفته اند که ان از حیثیت و وجه و تشو و حربه
است نه در مکان شیخ ابن حجر عسقلانی گفته که قول مجاهد علیه السلام بر عرش مرفوع نیست از جهت نقل و
نه از جهت نظر اشارت یا آنچه گفته شده و از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که گفت می نشینید بر عرش الله تعالی
بر کسی پروردگار در پیش و دوستی این نیز مجول بر نقلی معنی مذکور است و حاصل تمام نیست که حضرت
جیب بن قنبر از مقام میسر که پس از خبری و حاصل نیست و در نزد قیامت حکم خدا است و در آنجا
دی که مراد است اما آنکه از حد مراد بر رسول الله و در شفاعت و در شفاعت از انس و ابلیس و بر هر چه که

نعم

نعم

نعم

و در کتب دسترسه و غیره که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم من سید آدم بیان من روز قیامت می و پاسبند
که از حبیب این حج میکند خدا تعالی اولین و آخرین ملائکه و قیامت پس بر سر مردم را از هم و علم و اندوه که طاقت
نی آرند و برنی تواند برداشت باران را پس میگویند آیانی بنید که در چه محنت افتاده اند شما آیانی مگر یک کسی را
که شفاعت کند شما را بسوی پروردگار پس میگویند بعضی از ایشان موعظی را انگار آدم است که پدر شماست
می آیند بسوی آدم و میگویند ای آدم تو پدر تمام آدمیان سید اگر در خدا تعالی بدست خود و میدو و فرج خود
و ساجد گردانید برای تو فرشتگان خود را و ساکن گردانید در بهشت خود و تعلیم کرد در آسمای هر چیز شفاعت
کن ما را نزد پروردگار خود آیانی بینی که ما در جهانیم و چه شدت و محنت سیده است ما را تا آنکه ما مست و بی تو
دارا از حیای پس میگویند آدم علیه السلام بدستی پروردگار ما غضب کرده است امر و غضب کرده است امر و غضب کرده است امر
تا ندان غضب پیش ازین و نمیکند بعد ازین و ای که ما را از خوردن درخت و غیره می گویم نفسی نفسی بریده و فریاد
کنید بسوی غیر من برید بسوی نوح علیه السلام پس می آیند بسوی نوح و میگویند نوح تو اول رسولی که
فرستاده شده بر زمین و تحقیق نامیده است پروردگار تعالی حرا عبد الشکر آیانی بینی بحالی که ما در عالم
نی بینی چه چیز سیده است ما را از شدت آیات شفاعت نمیکند ما را بسوی پروردگار خود پس میگویند نوح علیه السلام که
پروردگار من غضب کرده است امر و چه چاره که هرگز نکرده بود و نخواهد کرد نفسی نفسی میگوید نوح خود خود را که
که سوال کرده بود پروردگار الهی علم و ریخت بسو در روایتی یاد کرد و دعای خود را که در حق است خود را که در حق
شدند برید بسوی امر ای محسن است پس باید زود ابراهیم و گویند تو پیغمبر خدا می و تحلیل الهی از میان این محنت
شفاعت کن ما را بسوی پروردگار خود می بینی که ما در چه محنت افتاده ایم پس میگویند ابراهیم علیه السلام پروردگار
من غضب کرده است امر و غضب کرده است امر و نخواهد کرد و بودم سه و روح که ذکر کند آن در بهشت را
نفسی نفسی برید بسوی غیر من برید بسوی موسی علیه السلام کلام الله کلام کرده است پروردگار تعالی یاد و نزد گردانید
است او را در راز فضل پس می آیند موسی را و میگویند یا موسی تو رسول خدا می و فضل داده است خدا تعالی تر از این
رسالت خود کلام خود بر مردم می بینی تو که در چه محنت افتاده ایم ما شفاعت کن ما را بسوی پروردگار خود
پس میگویند موسی علیه السلام پروردگار من غضب کرده است امر و که هرگز نکرده بود و نخواهد کرد و فرستیم من
شفاعت و گشتم نفسی را که امر کرده نشده بودم گشتم آن نفسی نفسی برید بسوی غیر من برید بسوی غیر من
روح الله و کلام است می آیند عیسی را و میگویند یا عیسی تو پیغمبر خدا و کلام او که الفکر و دعا است او را بسوی پروردگار

[illegible]

بگفتار بود که دعوت یکدیگر را ایشان را توحید قائم گفته اند که موطن شفاعت بیج انداد و در احتیاج نیست
از شدت و قوت و حسن در آن مقام و از گری آفتاب و عرق و اسطوخار حساب ثانی در عقوبت سوال و حساب
و در آمدن و نیست بی حساب ثالث در نشان قوی که حساب کرد و شدند و مستحق عذاب شدند بر حق ظاهر ایشان
و در اربع در اعراض قوی که آورد و شدند و دانش بر دل آورد و در ایشان از آن خاص در حق و در اسانی که در آمدند
و نیست و در هر یک کدام از این ابواب احادیث واقع شده و الله اعلم و بعضی شفاعت سادسین ذکر کرده اند
و آن شفاعت آنحضرت است عمر خود را بی طالب و تحقیق عذاب و بعضی شفاعت سابع گفته اند و آن
شفاعت مرالی و مدینه را چنانکه در حدیث آمده است که ثابت نمایند بیج کیسه بلاد ای مدینه یعنی بر شدت
و محنت و ای صبر کنند بدان مگر آنکه یا ششم و در شهادت و شهادت بیج این حجر گفته که متعلق این شفاعت
خالی نیست از بیج و قسم اول و اگر این را بعد از شمارند اقسام و اگر نیز پیدا شود چنانکه آمده است که فرمود
اولی کسی که شفاعت کنم من در اهل مدینه و بیست و یک که بیست و یک طالب و دیگر شفاعت هر کسی را که زیاده از بیست
فرشته است شفاعت را میله الله علیه و آله و سلم و دیگر کسی را که اجابت کند مژده را بعد از آن و در فرستادن رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم و دیگر در بخاندان تقصیر علمای دیگر کسی که برابر است عنایت و بیات و بی که در آید جنت را
منقول است از آن عباس که سابق که سابق در بیست و یک غیر حساب و بی در آید بیست و یک در بیست و یک
و ظالم نفسه و اصحاب اعراف بیست و یک بیست و یک الله علیه و آله و سلم از بیج احوال در اصحاب اعراف است
که ایشان قوی اند که برابر است عنایت و بیات ایشان و الله اعلم و وصل روایت است از انس رضی الله عنه
که گفت سوال کردم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که شفاعت کن مرا در قیامت پس فرمود آنحضرت میگویم
آنرا و الله اعلم پس بی طلبم از رسول خدا فرمود و سخت طلب کن نزد مرا و گفت اگر مرا بی بیست و یک از آنجا
فرمود پس طلب کن نزد من این گفت اگر آنجا نیامی بی طلبم فرمود پس طلب کن نزد من و بی بیست و یک از آنجا
سه بار و از بیست و یک معلوم میشود که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در جمیع اماکن موطن آن عزت و جلال و
قام است امداد و اعانت و شفاعت کند است یا در هر یک از اینها و الله اعلم و در هر یک از اینها و الله اعلم
و حدیث ای هر چه آمده است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نزد من و بیست و یک از آنجا و بیست و یک از آنجا
من و است من اولی کسی که بگردد و از روی رسول خدا آن نیست که الله اعلم و بیست و یک از آنجا و بیست و یک از آنجا
بیست و یک از آنجا و بیست و یک از آنجا و بیست و یک از آنجا و بیست و یک از آنجا و بیست و یک از آنجا و بیست و یک از آنجا

و

بیست و یک از آنجا

از رسول دیگر نیز چنین رواه که در آن روز بر قرآن نیز خوف و حول و گدازد ابایی را باید که طلب سلامت کنند
 و در اینجا آمده است که ملائکه نیز بر دو جانب صراط باستند و وعا کنند باریب سلم سلم و این بر عادت ایشان است
 که همیشه برای مؤمنین دعا و استغفار میکنند و در حدیث فضیل بن عیاض آمده است که سافت صراط با فرود
 نیز از سالی است پنجاه رصود است و پنجاه از سهو و پنجاه از بر بار و هموار میکند و از وی شخصی که لاخو نیز از زیر
 خدا نباشد و مشهور است که صراط نیز تراست از شمشیر و باریک تراست از موی و در حدیثی آمده است که بعضی
 مردم آنچنین است که میگویند که طول قوف مختصر نیست مقدار پنجاه هزار
 است و بعضی مثل داوی وسیع و این آنچنان است که میگویند که طول و انوار ایمان آفریده است که چون استوار شود
 در میان فرما و کند و انچه پس آنحضرت از شدت اشفاق بآرد از بلند گوید و بر پستی استی سوال کنیم که از فرموده
 و خفاط را که دختر نیست و این مبالغه غالب است تمام است از آنحضرت در باب است و استعلا می ایشان از حدیث
 معلوم میشود که مال محبت و اتحاد و فاطمه زهرا سلام الله علیها بنفس شریف ری صله الله علیه و آله و سلم و در حدیث
 ابی هریره آمده است که سیکه نیک و در صدقه را میگذرد بر صراط و در حدیث کسی که سجد خواند است که تمام است
 او را خدای تعالی بروج و رحمت و گذشتن بر صراط او اما حیزان که در سوال و حساب بد است و در حدیث
 آمده است که نهاده میشود و پشت راستای عرش و در رخ و چپای وی چهار زبان آفروده شود میزان و نهاده شود
 گفته حنات مقابل پشت سیات مقابل دارد از این عباس رضی الله تعالی عنهما آمده است که گفت فرمود آنحضرت علیه السلام
 و اگر حکم چون شما بپردازد که حکم کرده شود میان خلق نه اسبند که است محمد علیه السلام ما متدی و در درانی که
 است امید و پیرویشان پس را بسته ده چشم من و پیروی کند مرا است من غیر محلی را از فرود کسی که از او بشنود
 شما از راه او چون بی بنید و دم فضا است و در دنیا این است را میگویند که نزدیک است که این است همه چیز را باشد
 و بصیحت رسیده است که نخت چیزی که حکم کرده شود قضیه چون است و راه انجاری و نیز بر خجسته رسیده است
 که اول سوال از نماز بود بطریق بیان و در حدیث آنست که در عبادات اول سوال از نماز بود و در مقامات از
 خون و در دایت فاسالی آمده که اول و پنجم حساب کرده میشود و بعد از آنست و اول آنکه که میشود و در علم انسان
 و دم است و در مضمون این حدیث اشارتی به بعضی از اشیاء که در عالم نیست و در عالم نیست و در عالم نیست و در عالم نیست
 و حساب نیست ثابت نموده است و در خون حکم میان مردم است اگر هم در نماز هم حکم می نماید و یکی و دیگری ثابت شده
 است و میان بندگان یکدیگر نیست فافهم و آمده است که از آنکه نشود و قدم بزرگوارش تا آنکه پسند میشود

غرت محل جلالت پس گویا عبادی است که قریب جنت میشود وی در هرگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
اعظم خلق است از روی عبودیت هر چه در دگر را و عارف نزدیکان زمین مردم است بجز سجدانه و سخت ترین
ایشان در حیثیت و محبت منزل اما قریب منازل و عظیم تر باشد بعد از او چه وی اعلی باشد در بیست که از اقا و
گفت بنده سبکین خضر الله بجز العلم و البعین که وسیله در لغت سبب است آویز بود وسیله نزدیکی است بجز می
یقال ولی الله و رسول الله و القرب الیه علی کذا فی الصراح پس غلام آنست که مراد سبب است و او نیز باشد
ساخته جلیلان و رسول و قریب جو به هرگاه غرت و باعث نجات شفاعت گردد و چنانکه حدیث است یا شریف
در حدیث شفاعت معلوم شد که آنحضرت می دایم در بیست و در دعای نزدیک عرش و در دعای دور در رب است
و امرت بسوئ و وسیله برای آنست که تا بیاید اهل این دعا و سوال ثواب جزیل و قریب و جلیل و زیاد و یاران
رضای حق و شفاعت رسول می در بعضی گفته اند که حق سبحانه تقدیر کرده است آن منزلت را بر اسرار آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم با سیاب که یکی از آن دعا است مراد را بوسیله بقا بجزیره که ایضا اندر بیست و
از بهی و ایمان که احوال صاحب الوهاب و حق جهان خدای است و کمال آن در تبار حق تعالی برای عجب خود و خود
کردم است او را باین موقوف و سبب بر سوال و و علسه است نیست و فائده دعا و سوال ایشان همه ایشان
راجع است چنانکه در فرستادن صلوة هر روزی آمده است صلی الله علیه و آله و سلم این کلام در وسیله خود اطلاق نیست
پس آن مرتبه زائده است بر سایر خلاقی و احتمال دارد که آن نیز منزل باشد یا تفسیر وسیله باشد چنانکه در جزی فیومین
آنست و در حدیثی از سعید خدری آمده که فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و سبب در جاست نزد
خدا که نیست فوق آن در پس سوال کنید از من و وسیله را رعاها محمد فی المسند را بایت کرده است بر حدیث
از علی رضی الله عنهما زنی صلی الله علیه و آله و سلم که گفت دینی که سوال کنید خدا را سوال کنید برای من و وسیله گفت
یا رسول الله که سكونت بکنند با تو در آن گفت علی و فاطمه و حسن و حسین و از ابی سالم از حدیث علی رضی الله عنه
آنکه گفت بر من که زنا با انسان و در بیست و در اولوست یکی سفید و دیگر زرد و تمام بگو و از اولو سفید است
خرد و از سفید تا زرد و زرد است بریت از وی سفید است و اسم او وسیله است و آن براسه است صلی الله
علیه و آله و سلم را بلبیت می و اولو اصغر مانند آن است و این براسه ابراهیم و اهل بیت است علیه السلام
و از این عباس و تفسیر کریم و سوسن و بطیکه یک خرمی آمده فرمود در بیست نیز از قصر است و در حدیث
چیز است که می یا بدو و از ادراج و خدام رده این حریر با بن عباس آمده که گفت ششصد و از ادراج

رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم منظر را آمدن آنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم پس بیرون می آمدی صلی الله علیه و آله وسلم چون نزدیک شد از ایشان شنید ایشان را که ندا کرده میکنند و میگویند که عجب که خداوند تعالی بپیدا کرد از جن خود خلیل و گرفت ابراهیم را خلیل و دیگر گفت چه چیز است عجب تر از آنکه گرفت موسی را کليم کلام کرد با او و گفت و دیگر میسر روح افند و دیگر گفت آدم صفي الله السلام که از آنحضرت بر ایشان گفت تحقیق شنیدم من کلام خدا را عجب از آنکه شما را گرفت خدا را ابراهیم را خلیل و همچنین است که میگویند شما را گرفت موسی را کليم و همچنین است که شما میگویند و میسر روح افند و همچنین است آدم صفي الله و همچنین است و اما در آگاه باشد که من جیب الهام و لا فخر من بر دارنده که او احمد ام رز قیامت و لا فخر من اول شاف اول شفع و لا فخر من اول کسی ام که میباید قطعا بهشت لایس بکشايد خدا تعالی بدای من و می و را در هر در بهشت و حال آنکه با من فقر است و من آن در لا فخر من بزرگتر و گری تر این و آخر نیم و لا فخر من بدانکه از ظاهر این پیش معلوم میشود که خلعت صفت ابراهیم است و مخصوص باوست طهر السلام و محبت صفت هود و قاصد است صلی الله علیه و آله وسلم اما از حدیث دیگر معلوم میشود که آنحضرت خلعت نیز در جیب است خلعت او و جدا کل و انض است از خلعت ابراهیم پس محبت علاوه و زیادت بران با خدی که آنکه فرموده است خلعت خدا را غیر برای لا محاله ابی که خلیل از بیجا معلوم میشود که خدا تعالی خلیل است و غیر خدا خلیل او نه خلعت نسبت است بین ابی انبیین چون خدا جل و علا خلیل او شد از نیز خلیل خدا باشد صلی الله علیه و آله وسلم در حدیث دیگر آمده است که فرموده و آن صاحب خلیل الله و لا فخر من عبدا و لا فخر من عبدا که فرموده آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و آنکه در حدیث سابق فرموده آنجیب است از اشارت بر تر است که چنانکه گویند خلیل من عجب جیب می که بر تر عجب است بر و چون صاحب تمام است خدا تعالی نیز تمام خواهد بود و در حدیث ابی هریره رضی الله عنه آمده است که فرموده خدا تعالی در غیر خود را سلطان علیه و آله وسلم در تنی من گرفته ام خلیل و نوشته ام در تورتی حور است عیب الرحمن گفت فاضی ابو الفضل عباس مالکی رحمه الله علیه اختلاف کرده شده است در تفسیر خلعت و اصل اشتقاق وی خل است خلیل منقطع است که نیست و را انقطاع او پس وی و تعالی و محبت او و طهر او و خلعت او و احتمالی و بعضی گفته اند که خلیل آنکه شخص باشد آنکس اختیار کرده و این قول را بسیاری از مردم و بعضی گفته اند اصل خلعت تصدع او خلاص است و نام کرده خدا را ابراهیم پس خلیل او را دری خالص بود بر است خدا و است از بهر خدا و دشمن میگرفت از بهر رس و خلعت خدا را در انصرت

او را گردانیدن و او را امام مکرسی را که بعد از وی آمده و بعضی گفته خلیل صلی الله علیه و آله و سلم را که در خلعت
 نفعی خاص می باشد حاجت نسبی کرده شد بوی ابراهیم زیرا که وی فکر کرده حاجت خود را بر پروردگار خود قطع نموده است
 خود بسوی وی و نگذاشته اندیم خود را بجانب عروسه تعالی بیگانه می کرد بعد از جبرئیل و علی آنکه وی در شنبه می بود
 تا اواخره شود در آن شب پس گفت جبرئیل ای فلک حاجت فقال اما الیک فلا و گفته است ایو بکر بن خورک
 خلعت صفای سعادت است که موجب اختصاص است و تجلیل را بر او و بعضی گفته اند اصل خلعت محبت است و می توان
 اشتقاق و الطاف و ترفیع و تشفی و تحقیق بیان کرده است آنرا اختصاصی در کتب جمیع خود قبول کرده و قائل
 است بود و انصافی سخن بنا بر اینست که قلم بنده کم بدو بگویم پس واجب گردانیده اند تعالی را که موجب را که بر او نهاده کرده
 نشود و بگویند که آن بود محبت انوی است از نبوت گاهی عداوت نیز می باشد چنانکه فرموده است این من از اهلکم
 با و لا اهلکم و هیچ نیست که باشد عداوت با محبت پس تسبیح ابراهیم و محمد علیهما السلام را در اسلام
 بهجت اطلاق ایشان باشد بسوی خدا و وقت حاج خود بروی تعالی و انقطاع از مساوی وی
 و از ضرب از مساوی است و اسباب باز یادت اختصاص از و تعالی را ایشان از و تعالی و ای نزد
 ایشان و در آمدن اسرار نیست و مکنون غیب و معرفت در خلال بواطن ایشان است صفای تعالی
 را ایشان را و انصافی قلوب ایشان از مساوی خود تا در نیاید عدل وی مساوی و او را در محبت نزد
 ایشان قول آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و گوشت نمند خلیل الان اخذت بابا که خلیل و لکن اخذت الاسلام
 باقیه ذکر کرد این همه را قاضی عیاض و مشرک گردانیده خلعت در بیان محمد و ابراهیم علیهما السلام و ملازمین
 صفات که در معنی خلعت مذکور شد اثبات کرد و اشتراک آنرا در بیان ایشان در سید العظمین و غیره و ظاهر و باطن
 بود بود و اشتراک از جهت فضیلت وی صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه نبوت و رسالت و خاص و لوازم آن نبوت
 میان سایر انبیاء و رسولان فلفنا بعضهم علی بعض باز گفت قاضی علیه الرحمة اختلاف کرده اند و گفته اند
 از باب قلوب که در جبهه خلعت ارفع است یا در جبهه محبت پس گردانیده اند بعضی هر دو را بر سر پس نمی باشد
 مگر خلیل و نبی باشد مگر حبیب لیکن مخصوص گردانیده شد ابراهیم خلعت و محبت یعنی تخصیص در آن تسبیح
 است نه در حقیقت و اتفاق است و حال آنکه اطلاق خلیل بر آنحضرت نیز آمده است فلا تخصیص در بعضی
 گفته که در جبهه خلعت ارفع است و احتیاج کرده بقول وی صلی الله علیه و آله و سلم و گوشت نمند خلیل الان
 یعنی پس گرفت غیر خلیل و حال آنکه اطلاق محبت بر فاطمه و پسران شریف و سامه و حبیب ایشان

[illegible]

ایک سو و پندرہ سو اسی ہزار و اسی ہزار و اسی ہزار

به و این خمس ظاهر است احتیاج بر بیان ندارد و اکنون باید دانست که مشهور میان جمهور آنست که حقیقت
ایمان تصدیق است به نبوت و رسالت آنحضرت و جمیع آنچه آورده از پیش خدا گفته و مطالب این تصدیق
شهادت بلسان یا نگه وی رسول خداست و چون جمع گردد تصدیق بقلب و لطف بشهادت تمام میگردد
ایمان چنانکه در حدیث مذکور از روایت عبداللہ بن عمر آمده است امرت ان اقاتل الناس حتی يشهدوا ان لا اله الا الله
وان محمدا رسول الله و روا آنست که تصدیق کند شهادت دهند و لیکن برای تمام بودن شهادت و بیان کفایت
وی در حکم بران در ظاهر تخصیص کرده اند شهادت چنانکه در آخر حدیث فرمود قانا فعلوا ذلك بصبر وانی و ما علم
وهو الله الا محمدا و حسابهم علی الله و مقصود از حدیث جبرئیل نیز بیان هر دو خبر و ایمان است که شهادت است
و تصدیق و لیکن بقدر آن تصدیق با ایمان کرد که در معنی لغوی بوی یکی است ایمان و در شرع عبارت جمیع تصدیق
و شهادت است مانند آنکه لفظ شهادت نیز در کار است باز بک اجاب بلسان با موافقات قلب که معنی شهادت
کافی است و لهذا اجماع است بر آنکه قائل لا اله الا الله محمد رسول الله خدا را من است بی لفظ شهادت اگر چه
تلفظ بدان اولی و افضل باشد و تفصیل تمام آنکه در نجاه چهار حالت است یکی آنکه تصدیق با قرائن شود
و این حال هم دو نام و کامل است دیگر اقرار بر زبان بی تصدیق قلب مذموم و مردود که در وی اصلا ایمان نیست
و این را اتفاق گویند که انج و اشخ و اخشب انوار کفر است و صاحبین در ذکر این امر حالت مذموم
آنکه تصدیق باشد بی شهادت و این دو قسم است یکی آنکه تعجب تصدیق کند پیش از اسراع وقت شهادت
و ایمان دهد و در دنیا اختلاف دارند بعضی بر عزت خودند و قول آنکه تمام ایمان بر نفسین و اقرار است و آنست
از راه بعضی مومن مسنون جنت می دارند و از جهت قول رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ان یخرج من النار من
فی قلبه شغل فیه من ایمان یس ذکر کرد آنحضرت جز آنکه در قلب است و جای دیگر این را فرمود لا یستفقت قلبه
و فرمود حق سبحانه و تعالی لا ایمان فی قلوبهم لم یعمل ایمان قلب را و شغل است و ایمان جوین است تعجب
خود بر عامی و غیر متفکر و ترک شهادت با اختیار او نیست و نیز و انصاف حال این شخص محل خلاف است
و اگر اکیم باشد و کلمه طبیعت قدرت بر اختیار ندارد و آنجا خود اتفاق است بر قبول خبر و زنی که خدا باشد
در دو صورت ظاهر نیست و اگر این مردم در نیامیم با سینه و قائل بوجود ایمان نشود و چاره سخت لیکن
خلاف قول اهل حق نیست و حالت چهارم آنکه تصدیق بقلب کند و جملت و عزت یابد و علم بر مردم شهادت
داشته باشد و لطف کند و شهادت ندهد و در خود اگر چه بگوید یا خدا این نیز اختلاف است و بعضی میگویند که وی

مومن است زیرا که صدق است و شهادت از جمله اعمال است پس در ماضی باشد تبرک انچه که سایر اعمال بر نرسد
حق و ایشان بگویند که حقیقت ایمان همان تصدیق قلبی است و افزای شرط اجزای احکام ایمان است
نه جزو ایمان و نه شرط صحت آن غایتش احکام کنیم از جهت عدم جزو تصدیق اما در واقع مومن است از جهت
وجود تصدیق و عمل داخل ایمان نیست چنانکه لسان و جبین را کمال و پوشیده نماند که این بر تقدیری خواهد
بود که منافق تصدیق چیز دیگری بر نمیدارد و منافق حکم یا ایمان صورت ندارد و از جهت عدم تحقیق تصدیق و
بعضی گویند که صاحب عقل مومن نیست تا مقادیر نگردد و اندک قلبی را بشهادت لسانی زیرا که شهادت
الشهادت و التزام ایمان است و در شرط است بعد و تمام نمیشود تصدیق با وجود فرصت و مهلت
مگر شهادت و زبان ترجمان قلب است و فرق است ایمان فعل است بیان فعل لسان و سایر افعال نعم حالت
عدم قدرت و دیگر است و گفته اند که صحیح همین قول است که نقالی فی الشفا و الله اعلم و در اینجا قسم دیگر است تصدیق
و افزای دارد و لیکن چیزی از آنچه شایع است از انعامات کفر ساخته است مثل شذرات و سجده صتم اگر امارت
بودن دلیل قطعی از شایع ثابت شده و از کتاب آن یقین و جود پذیرفت باید که کافر باشد از جهت حکم شرع
ایمان در کلام بعضی متصفین واقع شده است که کافر است بجهت ظاهر بعضی از کافر شری گویند و بعضی
کافر می خوانند و این سخن بطلانی ندارد زیرا که چون شایع حکم بکفر کرد و ایمان را معتبر نمود و کافر باشد حقیقت کفر
ثابت شود که شایع حکم بکفر ظاهری ظاهری کرده بکفر حقیقی نمیرساند بجا حد از فقاری است الله علیه و آله و سلم
نفسا الشریک کانم و در کلمات علومم بقیة از افعال و کلمات حکم بکفر کرده و چنانکه میگویند غیر خدا اند پروردگار آن گویند
این نام سخت است بگویند چیزی برای خدا میده و امثال آن از آنچه در کتب ایشان مسطور است و مذهب
درین باب آنست که گویند اینها مظهر کفر و مومن آئینده کفر از دنیا لازم می آید اگر آن سخن مومن و مظهر کفر
سیکس کافر کرده در مثال اهل قبله گذاردند ارباب ایشان کفر لازم می آید اگر از التزام کنند و بتوکیل نمایند کافر
میشوند اگر آنرا توکیل نکردند جهت اسناد و دلیل و شبهه که دارند و دعای حقانیت آن کنند کافر نشوند پس
سنع از کفر اهل قبله یعنی برین احتمال است نعم اگر ثابت شود که آن افعال و اقوال از قبیل الممارات کفر است
حکم بکفر تا بیان باشد نه بجهت لزوم کفر و الله اعلم بالصواب و کلام در ارباب ایمان و اسلام و تبیین زیادت
و نقصان بسیار است و کلامم مکرر است و تحقیق درین باب آنست که زیادت ایمان و نقصان آن
زیادت عمل و نقصان است و هر که قائل نیست بدخول عمل در ایمان قول زیادت و نقصان ایمان

اسلام گفت و اما تا که رسول فخره و ما نهنگ نمافتم و گفته اند الطیور الله فی فراغه و الرسول فی سنه
 و قبل الطیور الله فیما خرج علیه و الرسول فیما فکرم گفته اند طاعت کنید خدا را بشهادت بر بوسیت او و رسول
 را بشهادت نبوت او و این طاعت و دلیل محبت است و محبت مورث محبت چنانکه در فصل محبت پدید و قال
 سبحانه و تعالی قل انکم مجنون الله فاستجوابی بحکم الله و یغفر لکم ذنوبکم و این آیه کریمه شریفه را آیه العجبه نامند
 گفته اند که دعوی کرده و قوی محبت خدا را پس فرستاد خدا تعالی که بگوای محمد ای حبیب من اگر دوست میداری
 شما را از متابعت کنید و طاعت کنید مرا که آن طاعت خداست که دلیل محبت خدا نیست پس اگر متابعت
 من کنید محبت خدا نشاید بلکه محبوب اگر دیدید معارفت من گردید در مقام حبیبی و توانید که معنی آن باشد که اگر دوست
 میدارید که دوست دارد و شما را پس متابعت کنید مرا تا دوست دارد و شما را یا بجهل محبت خدا مشروط است
 با تابع رسول خدا و شرط بی شرط و وجود دیگر و با تابع مورث محبت است و طاعت او است پس با تابع هم
 شرط محبت است که انتهاز و مستلزم است و هم علت محبت است که وجود او مستلزم وجود او است و
 لا بد این محبت که معلول متابعت است و موجود دیگر و بعد از وی غیر آن محبت باشد که شرط است مراد او
 مقدم است بر وی پس مقام ثانی عالی تر و بزرگتر از اول باشد که اشارت بحکم الله بدان است فاقم حال
 تعالی فافهم ان الله رسول الله الامی الی یومین بالله و کلماته و اتوجه بحکم الله و ان یمان که بخیر و رسول وی و
 متابعت کنید رسول را با امید آنکه بدایت با سید بر هر طریقی که از طریق است بطریق ای ابتداء را افزون و خیر است
 ایمان بر رسول و اتباع وی تنبیه بر آنکه کسی که قصد حق کرده و او را اتباع نکرد و از انجم شریعت وی و فرائض است
 اگر اصل ایمان داشته باشد پس متابعت بر قول و فعل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم واجب باشد مگر
 آنچه تخصیص کرده است و دلیل و قال سبحانه فلا و یک لا یؤمنون حتی یکلموکم فیما بینکم مکنه و یخبروکم و یخبروکم
 تعالی بآن پاک خود و میفرماید پس بگردید و کار تو ای محمد ایمان نمی آرند ایشان تا آنکه حکم سازند ترا و خبری
 که تخلف و مخالفت میان ایشان هم لا یجده و انی انقسم حجاما تقصیت پست نیابند و زود و فکلی و شک شبیه از
 آنچه حکم کرده و تو سلسله سلیمان متقا و شوند برای تو بظاہر و باطن این اشارت بر تیر علی از طاعت خیرت الهی است
 که راضی باشد بحکم رسول و ظاهر و باطن خواه موافق هوای نفس باشد یا مخالف آنکه تعیین دانند که آنچه حکم کرد
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم احق است و بعد از آن در باطن خدشه و ظلم نماند و این را مقام رضا
 و تسلیم گویند که قول وی سبحانه و تعالی لا یسلم قال سلط رب العالمین شاری بلان است و در این مقام

ست و اگر اصلاح نکند ایشانرا آنچه حق است اصلاح بکند و ایشانرا خداوند نظر کرد و رضی الله عنه بجز اسود گفت
و الله سید عالم که تو جوهری نفع و ضرر فیکدیگر اگر تمیزیدیم این رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که پسر میگرد و ترا بوسه
دیکردم ترا پس ایشان بوسه کرد و او را دیده شد چنانکه من عمر که میگردانید مافرا و در جانبی پس پرسیدند ما سبب آن
گفت بعد از آنکه دیدم من رسول خدا را که میگردانیدم و من نیز تهنیده اند که وی رضی الله عنه وضو کرد و در آنجا نماز
بود که گفت که وی از دست تپید و در پیش وی از کلاه گفت و دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که کرد و اینچنین
من نیز کردم و امام است و تفسیر قول و تعالی و اصل الفلک فی حق رسول صالح است و رسول الله است صلی الله
علیه و آله و سلم گفت سبیل استری اصل نه سبب است چنانکه منی صلی الله علیه و آله و سلم در اخلاق و افعال
و اکل و شرب و در اخلاص و سبب و در جمیع اعمال و حکایت کرده شده است از احادیث و من جلیل گفت بودم در نزدی
باجای سبب که نه نشد و ایشان و در آن زمانه و آب و تنگ کردم من بحدیث که هر کس سبب ایشان و او را و بختنا
در دنیا آخرت و سبب که هر یک از او بر سر نه نشدیم پس دیدم در آن شب و صبحی که در آن سبب و احوال است
با و در آن حدیث است و آن سبب که دانید ترا نام که افند کرده شود و نه گفتیم کسی و گفت تمام جبرئیل
و صل و از جمله حقوق رعایت اوست با جناب صلی الله علیه و آله و سلم و هر آن که عید ملو و ستونی است
بایات که از شما میکند سببی رعایت ادب آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم قال الله تعالی انتم منوا بالله و رسول
و فرموده و تو قر و و قال یا ایها الذین آمنوا لا تفدوا من یدی الله و رسول الله و قال یا ایها الذین
استموا لا تقربوا الصلواتکم فوق صوت البنی الا یہ و قال لا تجعلوا حطا لرجلکمْ و قولوا لقول الله و رسول
و یقبلوا و اتوا فی خطبته و مضرو و نهی کرد از تقدیم کردن پیش وی بقول و سوره او بابتقت کردن در کلام
یعنی گویند پیش از فرمودن وی و چون فرماید گوش کنید که در آن شبانی کردن ایضا امری پیش از قضای دست
وی و در حق امری از امور دین بعد از آن تحمیر کرد و گفت و اتقوا الله ان الله صبیح علیم کذا قال القاضی دور
موجب گفته از جمله اوست که تقدیم نکنند پیش آنحضرت با مرونی و از آن و نهی نصرت تا آنکه امر کند و نهی
کنند و حق کند وی صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه فرموده است وی سبحانه و دین آیتها بیکم باقی است نارند
قیامت و منسوخ نشده است پس تقدیم پیش من و احکام وی بعد از وفات وی بچون تقدیم نیست و سبب
و در حالت حیات بی فرق مجامده و تفسیر این آیه گفته تفرق نکنید رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بجزیری
تا حکم کند خدا استعالی بر زبان وی و شما که گفته حکم کنید یا حکم رسول خدا گفته اند که نظر کنید و در با صدق

و

و

جبر و اعمال گردید چنانکه میری برین اواز شایع افکار برین و آنچه آورده است آنرا از پیش خدا چنانکه
 عادت از باب محمول و این فلسفه است و از جمله ادب به آنحضرت است که متشکال نمکنند و قول آنحضرت
 یا ایها المتشککون که در این قول او معارضه نمکنند نفس را بقیاس بلکه باید که قیاس از پیش خود شرمست
 قیاس عدم و قیاس اوست در مقابل نفس و شریف و غیر داده شود کلام شریف و از حقیقتش خیالی که بفلسف
 اوست که اصحابان خون آنرا محمول خوانند و او را شک و شبهه بدینیم و وفوت داشته نشود و قبول ما باار
 بر بوم برافت این قول که در باب سواد و جرات است نعم ما دلی غشایات و تطبیق آن حکمات بشر و ط
 که کوکب است در عایش مفرست و لیکن بعد از مومل بر تیر است حالت نه بجز و استبعاد و خلاف عادت و تندیب
 سلف و از آنجا بر تسلیم و قبولیست و این روش و تفسیر و حدیث که میبایستی و شاه و دی کرده اند بسیار است
 حاجت دیگر آن نیست که اب الله علیه و آله و سلم و نسالی الله العاقبه بر با جمل حکیم و تسلیم و حضور و استکانت
 و ذل و انابت و توکل در توحید و صراط و اجابت و در توحید و رسول و تعظیم وی نیز لازم گفته اند اینجا و توحید
 است که نجات نیست مگر بعد از عذاب خدا و نور نیست برضای او مگر بدان یکی توحید و صراط و اجابت و دیگر
 توحید و رسول و متابعت پس چنانکه کرده نشود بسوی غیر در اضی مگر و حکم غیر وی کند افضل صاحب الاموال است
 و اسرار السالکین و از جمله ادب رسول علیه السلام آنست که گردانیده نشود و عار و خوار شدن او مانند و عار
 بعضی از امریست که لایق الله تعالی لا تجعل و عار الرسول بنیکم که عار بعضکم بعضا و در معنی این آیت مفسر آنرا
 و در قول است یکی آنکه بخوانند و اینام مبارک او خوانند بعضی از شمار بعضی را بلکه گویند یا رسول الله
 یا نبی الله یا توفیر و توضیح و برین معنی بعد و مضاف محمول است و دوم آنکه نگردانند خواندن او و شمار او
 خواندن بعضی از شمار بعضی را که اگر خواهد جواب ندید اگر خواهد بگوید که تقدیر خواندن او و شمار الله جواب
 باید داد و اجابت او واجب است و خلف از آن گنجایش ندارد و چنانچه مضمون کرمه یا ایها الذین آمنوا است
 و الله رسول اذا دعاکم لما یکرمکم و برین تقدیر بعد و مضاف بفاعل است و شاید اینجه پیش ابن المصلی که در
 نماز بود و آنحضرت او را بخواند و وی جواب نکفت و اعتنا نمود که در نماز بود و اینها جواب ندارم پس فرمود آنحضرت
 آیا نگفته است الله تعالی اتخیر الله و الله رسول و در ذکر خصائص شریف گذشت که نماز باطل دیگر و در نزد
 تعالی رحمت الله علیه با اجابت نبی و صل در نزد محبت آنحضرت و اجابت از نماز مطلق بدانکه محبت و عبادت
 مخلوق و عباد اهل ایمان است و در مقامات از نماز و احوال بالاتر و فاضل تر نیست و

در
 این
 باب

در چند لایه رسول را صلی الله علیه و آله و سلم بر خود در جمیع احوال و در بند نفس خود را در ملک او بنحسب ملاوت
سندت او بر آنکه آنحضرت گفته است صلی الله علیه و آله و سلم لا یؤمن احدکم حتی اكون احب الیه من نفسه الحدیث
و گفته اند بعضی از این معنی آنست که کسی رضای مرا بر همه های خود را بخواهد یا نشد در وی بپلاک تو از اینجا معلوم شد که
محبت جزو اعتقاد و عظمت نیست زیرا که آن حاصل بود عمر را پیش ازین قطعا صاحب و اسباب شد که گفته و قوف
عرضی الله عنه در اول امر استقامی او نفس را از جهت آن بود که محبت انسان نفس خود را بطبیعی است و جهت
اختیاری نیز سبب و وجوئات علم بنا بر علم و مصالح و نواکسان میباشد و داده حضرت در محبت اختیاری بود
زیرا که راه نیست بقلب طبایع و غیر محبت و برین تقدیر جواب آنحضرت یک طبع بود بعد از آن تا مل کرد و شناخت
باستلال که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با هر که احب باشد نزد وی از نفس وی از جهت بود آنحضرت حب
نجات وی از مضلکات و نیا و آخرت پس خبر داد و آنچه خواست میگرداند آنرا اختیار پس ازین محبت حاصل شد چنانچه فعلی
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آن را با هر معنی کنونی شناختی حقیقت حال را و جواب دادی آنچه واجب است
آنحضرت و نزد این مسکین آنست که خبر عرضی الله عنه اولاد حکم محبت بود و آنچه حاصل شد و از بعد از قول حضرت
رسول صلی الله علیه و آله و سلم ما انکم باسم من محبت نزد تو از نفس تو نیز محبت طبیعی بود و قولی با که قلب طبایع و
تغییر جملات ممکن نیست کلی نیست بسا از طبایع و غرائز که بر باقیات و قیامیه تغیر پذیرفت و بصرف و همت
حضرت سبک کاهات صلی الله علیه و آله و سلم از نفس صیانه را مل شده و تنزیه یافته و عظمت خود را نیت بدلی
شده خصوصاً از جعلی تا بل به مستحق نفس عمر رضی الله عنه و مودید این است آنچه در حدیث دیگر آمده که آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم از عمر رضی الله عنه پرسید که حال چیست جز من را دوست میداری تو یا عمر گفت نعم
یا رسول الله محبت من بیشتر است میان این دو مال و دل و نفس پس آنحضرت دست بر سینه میزد و فرمود الا ان
چگونه می یابی یا عمر گفت عمر محبت اهل و مال را در دست الا محبت نفس که هنوز باقی است پس بار دیگر دست زد و
گفت همه را قطعه جز محبت تو یا رسول الله و نیز ظاهر آنست که محبت اختیاری باشد لال باشد و عمر رضی الله
عنه از جهت ظهور آن و مطلوبی رضی الله عنه ازین قول طلب و تمنی حضور تبار علی که محبت جلی است خواهد بود
و معلوم شده است که غلبه محبت بجای میسر شد که سرایت میکند بطبیعت چنانکه از حدیث اللهم اجعل حبک
احب الی من املی و الی نفسی و من المار بالیاد و الی العطشان ظاهر میگردد و اگر در محبت نفس شایسته اختیار
باشد اما در محبت عطشان بار بار در اختیار اصل و فعل بار و نام و یا خداوند توفیق و گفته است علی بن ابی طالب

زمنید و لایست رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر خود در جمیع احوال و نه بینا نفس خود را در ملک او بختند و در وقت
سنت او زیرا که آنحضرت گفت است صلی الله علیه و آله و سلم لا یومن احدکم حتی یتوکل علی الله من نفسه الحمد میشت
و گفته اند بعضی از مومنین تا آنجا که رضای مراد بر هوای خود را بر باد شده و روی بپاک توان بیا معلوم شد که
محبت جزو اعتقاد و عقلت نیست زیرا که آن حاصل بود و عمر را پیش ازین قطعاً صاحب هوا سبب ازین گفته و قوت
عمر رضی الله عنه در احوال را شناسای او فخر را بر محبت آن بود که محبت انسان نفس خود را طبعی سست و محبت
اختیاری بر سبب اسباب و هیجیات علم منافع و مصلح و فوائد آن میباشد و او را در محبت و در غایت خیر اری بود
زیرا که طبیعت طلب طبع و غیر محبت و برین تقدیر جواب عمر نخست کلام باج بود بعد از آنکه تامل کرد و شناخت
باید که این صلی الله علیه و آله و سلم باید که احب باشد نزد وی از نفس وی از محبت بودن آنحضرت محبت
محبت وی از محبت دنیا و آخرت پس خبر داد آنچه ظاهر است که از اختیار پس ازین محبت حاصل شد و بعد از آنکه
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم الان یا عمر یعنی اکنون شناسی حقیقت حال را و جواب واری آنچه واجب است
انتهی و در این مسکن است که خبر عمر رضی الله عنه و اولاد علم حلیت بودند آنچه حاصل شد از بعد از قول حضرت
ارسل صلی الله علیه و آله و سلم تا آنکه باسم من خبر نزد تو از نفس تو نیز محبت باجی بود و قول با کمال قلب طماع و
تو غیر محبت مگر نیست مگر نیست بس از طبع و غیر آنکه بر اضیاء و مجاهد و غیره بریت و بتصرف و محبت
حضرت سید کائنات صلی الله علیه و آله و سلم از نفس می باز نائل شده و تهنید سبب یافت محبت نبوت است میل
شده حضور آنرا محل قابل مستحق شدن نفس عمر رضی الله عنه و موی این است آنچه در حدیث دیگر آمده که آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم از عمر رضی الله عنه پرسید که حال چیست جز در ادست میدادی تو یا عمر گفت نعم
یا رسول الله محبت من کشتن است میان اهل و مال و اولاد نفس پس آنحضرت دستی بر سینه خود زد و فرمود الا ان
آنگونه می یابی یا عمر گفت عمر محبت اهل و مال و اولاد نیست الا محبت نفس که هنوز باقی است پس بار دیگر دستی زد و
گفت هب را قطع شد جز محبت تو یا رسول الله و نیز ظاهر است که محبت اختیاری باشد لال باشد و عمر رضی الله
عنه از محبت ظهور آن و مطلوب وی رضی الله عنه ازین قول طلب و تمنی حضور تبارک تعالی که محبت جلی است خواهد بود
و معلوم شده است که غلبه محبت بجای می رسد که سبب است می کند طبیعت چنانکه از حدیث اللهم اجعل حبک
احب الی من اعلی و اعلی و نفسی و من المار بالسرا و الی اعطشان ظاهر میگردد اگر در محبت نفس شناسی اختیار
باشد از محبت عطفشان بار بار و لا اختیار اصلاً دخل ندارد و فایده التوفیق گفته است علی ابن ابی طالب

رضی الله عنه بود رسول خدا صلی الله علیه و آله که در مجلس نبوی ما را از اموال ما و اولاد ما و پدران ما و اولاد ما را
آب سرد بر تشنگی و صل اعظم ثواب محبت و برای آن ثبوت محبت است با محبوب محبت معنوی روحانی اگر چه
مخالفت جسمانی در میان بود و در حدیث آنس آمده است رضی الله عنه که در مدحی نزد آنحضرت صلی الله
علیه و آله سلم گفت منی الساعه لی خواهم بشه قیامت یا رسول الله فزودوا آنحضرت چه آماده کرده تواند از اموال
برای قیامت یعنی از قیامت چیزی برسی عمل کن که روز قیامت بکار تو بیاید گفت آماده کرده ام برای قیامت
اگر شتر نماند در زره و صدقه و لیکن دوست منهدارم خدا را و رسول خدا را و آدم او را و گفت یا رسول الله بده مرا دست
خبر این خورانه بپوش که من ترس دارم آنحضرت مرا دست مبارک خود را و گفت یا رسول الله ای این غلامی که مرا صاحب
رسول خدا را و منهدارم آنحضرت انت مع من صحبت و از صفوان بن قدامه آمد که گفت حیرت کردم به رسول خدا
در روایت کرده اند این لفظ را از آنحضرت عبد الله بن مسعود و انس دانی در از امیر المومنین علی رضی الله عنه آمده
که آنحضرت گرفت دست امام حسن و حسین را رضی الله عنهما و فرمود که دست و اندام این دو را بپوش و بپوش این
دو را باشد ما من در در چنین روز قیامت و در بنمایاناید با قیامت که فرمود که باشد در وجه من ما که آنرا فرستاد
و صحبت است نسبت به یکران که آنجا که باطل محبت کرد و روایت کرده شده است که آن مدحی نزد آنحضرت
و گفت یا رسول الله تو هرگز نزد من از اهل ایمن چون یاد میکنم ترا هر چه میگویم که کردی ای ایمن و نظر میکنم
سیرت بحال مبارک تو من یاد میکنم موت خود او موت ترا و میگویم که چون میروی در ای تو بیشت را بر ما شسته
میروی با پیغمبران در مقام اعلی و اگر می داری در ایمن من نمی بینم ترا و خدا تعالی من یطلع الله رسول
فا و انک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصالحین الا لیس فی انک آنحضرت آنقدر در او خواند این
آیه را بر روی دوز که ده اند یعنی تفسیر آن این قصه را در زبان محلی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و بود
سخت محبت ترا آنحضرت را که میباید پس آن مدحی نزد آنحضرت و حال آنکه تنویر شکسته است رنگ روی او
شناخته میشود و روی آن مدحی پس نزد مرا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چه حال داری در این شکسته
شده وقت رنگ تو و گفت یا رسول الله نسبت مرا به ای دته مدحی خبر آنکه چون من نمی بینم حال مبارک ترا هر چه
میگویم و شسته شدی تا می ایمن من نمی بینم حال جان آری را پس ترا یاد میکنم آخرت را و میگویم که نه بینم ترا آنجا که ترا
شما بالا برد و میشود با پیغمبران علیه السلام و من اگر در ایمن در دست و در تر با یان ترا هر چه تو خواهم بود و اگر
ندارم نمی بینم ترا و اما پس خود آمد این آیه و در بعضی تفاسیر و در شان بعضی از اصحاب رضی الله عنهم چنین

آمده علی الاجمال و در حدیث دیگر آمده که مردی بود که در مجلس شریف می نشست و نظر بحال مبارک سید و خست
 و اصل بحال مبارک دیگر نگاه میکرد و فرمود چیست حال تو گفت پدر و مادر من فدای تو باد رسول الله صبر مندی
 شویم بحال مبارک تو و ذوق میکنم بیدار تو تا نام از آن دارم که چون روز قیامت شود بر میدارد و ترا احضار
 پس حق تعالی این آیه فرستاد و حدیث انس رضی الله عنه آمده که فرمود آنحضرت من اجنبی کان معی فی الجنة
 پوشیده نماند که مراد بصیت مساوات و درجه توحید بود اگر چه بعضی احادیث کان فی درجی نیز واقع شده است
 پس مراد بودن در بهشت است یعنی که ممکن شوند اندک بین جمال وی صلی الله علیه و آله و سلم و رفیع حجاب اگر چه
 از دور باشد و چون زائل گردانیده شود حجاب حاصل میشود مشابه و بصیت مغزی همه را حاصلست بآب
 محبت را شامه میسر باشد و هم مانند ایشان از فقدان رویت و مشاهده است و این است مراد بصیت
 و الا بصیت قلبی همیشه در مشاهده بصری حاصلست چنانکه در بعضی غزوات میفرمود که در مینه نومی بستاند که
 سیر کند و بی تمامیری بگذرد و دل نکند و بی مشرکی را اگر آنکه ایشان باشند بعبوس داشته است ایشان را بعد از بصیت
 مغزی بروح است نه مجرد و بدین اقلیب و در تعالیب و مانند بود بخاشی تر سبترین مردم آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 و حال در حدیث بود و بود عبدالله بن ابی اهر غطفان از وی یا آنکه میبودی و مسجد و لیکن بمان مشتاقان
 با وجود بصیت قلبی محبت بصری نیز میباشند اول و دیده هر روز متع و مظلوم باشند گفت بنده مسکین نور الله
 قلبه نور الیقین تواند که چون مشتاقان شکایت کرده اند از چهره آن رویت بصری و قیامت بصیت ملود و بصیر
 آنحضرت و آن متوطن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بشارت داد ایشان را که آورد و دنیا چون در پیش و قلبی
 و بصیری انشراق و تفاوت است در العالم که بصیر و بصیرت متحد شوند بصیتی حاصل شود که هیچ پروه در میان نماند
 و الله اعلم و صل در میان بعضی از آنچه دارد شده است از سلف و آمده است از امتار محبت رسول خدا و شوق و س
 صلی الله علیه و آله و سلم روایت است از ابی هریره که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از سخت ترین است
 من در رحمت من مردی اند که می آیند بعد از من دوست میدار و یکی از ایشان کاشکی میدیدم او را در مقابل اهل و
 مالی خود یعنی همه مال خود را بدم و خدا سازد و دیدار حاصل کند و این خنای و دیدار شریف را نعمت محبت آنحضرت
 است که اگر این طریق بهم حاصل میشد دیگر و در بین معنی مراد دیدار آنحضرت است و در میان غیره آنحضرت و این
 بطریق فرض و تقدیر است بخاطر این مسکین میسر شد که اگر مراد دیدار آنحضرت بجز از وی باشد و تمام چنانکه
 سایر صلحای است را بپاشد یا در تعقیب چنانکه کل اولیا را میباشند نیز و در باشد یعنی چنان مشتاقان جمال

و صل در میان بعضی از آنچه دارد شده است از سلف و آمده است از امتار محبت رسول خدا و شوق و س

او طعانی شریفانه که اگر از اهل بیت اهل و آل و ریا باشد اگر چه در خواب هم باشد غنیمت میدانند فاقم و با الله التوفیق
روایت است از ابن عباس رضی الله عنه که گفتند در روزی از آنحضرت شهادت بردار و در روزی از آنحضرت شهادت بردار و در روزی از آنحضرت شهادت بردار
علیه و اگر در سلم پس برسد آن زن چیست حال رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفتند خبر است گفت الحمد لله
چنانکه دوست میداری گفت نه اینها مرا تا به نیم جمال مبارک او را و چون دید آنحضرت را کل مصیبه بعد کس قلیل
بر منسوب بعد از سلامت تو فرو آسانست و در بعضی روایات باین لفظ آمده که چون آواز برخواست روزی
احد که دشمنان آنحضرت کشته شده و بسیار خندند و در میان زمان فریاد کنند و بیرون آمدن از آنصار پس پیش
آمد و در خود را بسوخته و بر خود را که هر کشته شده و در می باید آن زن که بدام کی از اینها پیش آمده است
و هر گاه می بیند از ایشان افتاده بر زمین می برسد این کیست میگویند برادر است و پدر تو و پسرت و در حق است انتقام
نمیکنند تا نهاد میگویند و غیره اگر چه است گفتند در پیش است از من رسید با آنحضرت و گرفت طرف جان مبارک او را
و گفت پدر و مادر من فدای تو با و رسول الله با که ندارم و قتی که تو بسلاستی از هر که ملاک شد و چون بیرون آوردند
اهل کفر و بدین دشته را رضی الله عنه از مردم تا بکشند او را گفت در دارا ابو سفیان بن حرب سوگند میدهم ترا ای زهر
ایا دوست میدانی که محمد الان بجای تو میبود که میزدیم اگر دین او را و تو در اهل خود میبودی پس گفت زید بن اسود که
دوست میدارم که محمد علیه السلام اکنون در جای خود باشد و میگویم که در دست شریفی دمی بر سر خدای من در
اهل خود با شتم گفت ابو سفیان ندیدم از مردم احدی را که دوست دارد کسی را چنانکه دوست میدارند اصحاب محمد
و او از ابن عباس رضی الله عنه آمده که می آمدن نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و سوگند میخورد که بیرون نیامدم
از بعضی زوج و حضرت وی بر منی از زمین دیگر بیرون نیامده ام مگر از جهت دوست داشتن خود را و امر رسول خدا را و چون
آنحضرت بلال رضی الله عنه فریاد کرد زن وی گفت و آهسته راه و در طایفه ها که گفت بلال را طرباه خدا القی
الاجیه و از هر چه خوشی و شادی و ملاقات کنم دوستان را که محمد و کرده او میدهند نعم فاقال الله عینیت
و زوشت مرگ نیم تهالی نیست و یاران و عزیزان طرف بیشتر اند و از عبده نیست خالد بن محمد آن آورده اند که گفت
نبوه خالد که چای سبکی و چانه خواب خود بگر آنگاه ذکر میکرد شوق خود را بر رسول خدا و اصحاب وی از مهاجرین و انصار
و نام می برد ایشان را و میگفت بهم اصلی و فصل ایشان اصل من اند و بسوگند ایشان آرزوی میکند دل من در از
شوق من بسوی ایشان زرد کن ای پروردگار من قهقری بوج و بسوی خود گیر بیکر و می بیکر و می بیکر و می بیکر
کلماتی که بیکر و در خواب و روایت کرده شده است از ابوبکر صدیق که میگفت سوگند بخدا ای که فرستاده است

حق از وساطت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مفارق پیدا کنند و بر هر رخنه وی واقع نمی شوند و این
معنی در سال جدید آورده و بعضی از مدعیان را شرح تر از این گفته ایم و توانند که اینکلام تعجب و در باشد بر این
که این که نویسد که معنی ندارد و خطا نفس است باز اگر این خیال گران سخن گوید لیکن چون ابوسعید از صا و قان
راه و خانه گان و رگه و جهان آگاه است ندانند که در به یا مبارک معذور داشت و شیخ کرد بر حق و نری و نه نمود
عفت و شدت بتوقع آنکه حقیقت حال خواهد بود و رفع اشتباه و التماس نمود و مثل این از راجع بصریه نیز
فعل میکنند و اندک علم حقیقه اکمال دان نیز بر مثل آنچه گفته شد محمول خواهد بود و بعضی نیز او نمی حقیقت
محبت علت متابعت و باعث بران است پس متابعت دلیل و علامت محبت باشد و گفته اند که محبت ناشی
سبک در از مطاوعه و تقدیر اطلاع بر نفیست و یا باشد نفیست و این بملاحظه احسان است و بیش از حد حسن
و قدر آن نیز پیدا میشود و متابعت یکش در محبت بالذات مقتضی اتفاق و اتفاق است و چون متابعت ناشی
از محبت است عقلی و فقهی و مطاعات و عبادات نخواهد بود بلکه غذای قلب و نفیس روح و سرور خاطر و قرة عین
خواهد بود و اعظم خواهد بود از لذات جسمانی خصوصاً مخصوص محبت آنحضرت چنانکه آمده است من احببتی
تقصد اجنی من اجنی کان منی فی الجنة و در حقیقت محبت نور است و محبت ظلمت و نور و ظلمت است و
گفته اند که نیست هیچ معامی اشرف و افضل از متابعت حبیب لیکن باید دانست که این اقوی و اکمل انواع
محبت است و هر که متصف است بصفات متابعت کامل الجنة و عالی مرتبت است و هر که مخالف است و بعضی امور
با قسطنطنیه و قوی الدرب است و لیکن از اصل اسم محبت و انصاف بدان بیرون نیست و دلیل آنکه آنحضرت
و ان شخص که نذر ده است و شرب خمر و مکر و رواج شد این فعل از وی پس لعنت گردند و او را بعضی مردم فرمود
الا مخرجه فانه یحب الله رسول و ان شخص بعد از اهل بعد از این نام نبرد آنحضرت می آید و چیزی از اشیا و دل
تر و خیر و مانند آن می آید و آنحضرت علیه السلام نیز از چیزی نای شهر از جامه زر و مانند آن بوی عطر می فرمود
و می فرمود زایه روستایی است و اشتری اویم و از بعضی کتب معلوم میشود که نام این شارب خمر عبد الله است
بلقب بخار و زایه دیگر است و اندک علم و آگاهی معلوم میشود که اصل محبت همان میل و انجذاب است اگر چه در متابعت
تقصیری رود و نیز معلوم میشود که ترکیب کبیره کافیه است چنانکه در باب است و چنانکه لیکن باید دانست
که استمرار ثبوت محبت از تعالی در عملی مشروط و تحدیدت با آنکه نام باشد بر وقوع محبت یا اقامت
گروه شود بر وی حد پس کفایت کند که از آنجا که واقع نشود و مدت از وی و ترسان نیست که بکار

و ثوب و احزاب بران مرتبه طبع درین فخر کشیده و لب کرده شود از وی ایمان و العباد و افتد از علامات محبت
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم کثرت ذکر شریف اوست چه کثرت ذکر از لوازم محبت است من حیث شایا ذکر
 و بعضی تفسیر کرده اند محبت باید دوام ذکر محبوب و این سعادتی و رفعتی علم حدیث و مطالع کتب علم سیر حاصل است
 و اصحاب علم حدیث را نسبتی خاص و انشائی مخصوص با جناب است که دیگران نیست که همیشه احوال و صفات
 شریف ذکر زبان و دود جان ایشان است و معرفت صفات و شناخت احوال یعنی تشخیص مرزات بابرکات
 او را نزد ایشان حاصل و همیشه مثال جمال شریف ملاحظه نظر و نصب العین ایشان باشد و پیوند باطن ابدیت
 خیالیه وی قوی و متصل شود چون نام شریف مذکور گردد و لذت آن در دل بیایند و عظمت مسمی در دل
 مشاهد کنند و متفحصانند و همیشه حاضر در گاه باشند و ایشان را درین باب مشارکت و شایستگی است
 بحضرات صحابه رضی الله عنهم اجمعین که مطلع اند بر احوال و افعال و اقوال آنحضرت و مقصود اند بمصاحبت
 و مجالست و مکالمات شریف غیر آنکه ایشان را صحبت معنوی است و از صحبت صوری مجوز اند و این یکی از فوائد
 عظمی است که حاصل میشود از ائمه ائمه شریف او را و حاضران به لقاء نصیب را و در واقع چون شب و روز
 ذکر شریف بگذرد آنحضرت که متعلق باطلان است تقصیر فاقدی آنکه کم ایشان را نیز ذکر کنند و صلوات
 که اقرب و سائل است بر این علم شریف است و از بزرگی نقل است که میگفت اشد بواعث و اقوی دواعی
 مرا تحصیل حدیث و خدمت این علم است که قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و از علامات
 محبت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم توقیر و تعظیم او است نزد ذکر شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم و اظهار
 خشوع و خضوع و انکسار و سماع اسم مبارک وی و هر که دوست میدارد کسی را خضوع می کنند
 هر روز او بودند صحابه بعد از وی و تنگید ذکر میکردند آنحضرت را که میکردند و خشوع مینمودند و بر می خاست
 بر تن ایشان موی از محبت غایت تعظیم و بهیبت و جلالت وی صلی الله علیه و آله و سلم و همچنین تا بعد هم
 از عنوان الله تعالی علیهم اجمعین و ابواب اسرار مخفی گفته که واجب است بر هر موی من هر گاه ذکر کنند آنحضرت را یا
 ذکر کرده شود نزد وی که خضوع و خشوع نماید و ساکن گردد از حرکت خود و بگوید او را بهیبت او و جلالت او اینچنین که اگر
 در حضور شریف بیاید و تاب کند اینچنین که در ده است اما حق سبحان و بود ابو ایوب سبحانی چون ذکر میشد
 آنحضرت نزد وی که میکردند بر حال وی مردم بود و جعفر بن محمد کثیر المزاج و الباقی و چون ذکر کرده میشد
 نزد وی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم زردی گشت رنگ وی و بود عبد الرحمن بن القاسم رضی الله عنه

در محلات
 حجت آنحضرت

چون ذکر کرده میشد نزد وی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دیگر گون میشد رنگ مبارک وی و خم میبشت پشت وی تا سخت می آمدن بر جنبشیدن او و روی گفتند بوی این چه حال است که ترا پیدا میشود گفت اگر میدیدید با آنچه من دیدم ام انکار نمیکردید این را تحقیق دیدم من محمد بن النضر را راوردی رضی الله عنه سید القرائین و یک بنویم تا کسی برسد بکم ماوراء حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نمیگردد که بگوید تا رحم میکردیم بروی و تحقیق چون ذکر کرده میشد نزد وی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نگاه کرده میشد بسوی رنگ بوی وی گویا کشیده شده است از وی خون خشک میشد زبان وی و در دهان وی از حیت بیعت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و بود و عامر بن عبد الله بن الزبیر رضی الله عنه چنان ذکر کرده میشد نزد وی آنحضرت میگرفت تا باقی نمی ماند و در چشم او اشکها و بود و هری رحمت الله علیه از کوا این مردم و نزدیک ترین ایشان در محبت و چون ذکر کرده میشد نزد وی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه میگشت و گویا نمی شناسی او را و نمی شناسد وی را و بود صفوان بن سلیم الله تعالی و شمر همان چون ذکر کرده میشد نزد وی صلی الله علیه و آله و سلم بسیار میگرفت تا آنکه بر میخواستند مردم از پیش وی و بجای خود میگذاشتند او را و بود و قاده رضی الله تعالی عنه چون میفشید نام شریف آنحضرت را میگرفت او را بگیرد و زار و اضطراب و بود عبد الرحمن بن مهدی چون بخواند حدیث را و میگردد مردم را بسکوت میگفت و از خواص او که فرق موت البقی و میگفت واجب است انصاف نزد فرات حدیث وی چنانکه واجب است نزد سماع قول و در صلوة فرستادن بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و سماع اسم شریف کلامی که بگوید در باب خود افتاد الله تعالی و از علامات و محبت وی صلی الله علیه و آله و سلم و سماع اسم شریف کلامی و دست میدارد تعالی علیه السلام تا آنکه گفته اند بعضی از محبتی الشوق الی بحبیب الله ابو ذر صحابه رضی الله عنه هم چنین چون تحت میشتن ایشان و در میگرفت ایشان را سوزش محبت فصد میکردند ملازمت آنحضرت را و شغای میبندیدند بشا به جمال اکرامی وی و لذت میکردند به جنبشیدن وی و نظر بسوی وی و تبرک بوی صلی الله علیه و آله و سلم و در حدیث اشعر بن آدمه که در وقت قدم رفته بر زمین میخیزد و میگفتند غدا تلقی الا بعد حجر او صبحه و تحقیق که دشت بعضی از آنما را از قول بلال و عامر و خالد و موافق و خیر ایشان آنچه مناسب این بایست از علامات محبت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم محبت داشتن است کسی را که تعلق دارد بوی از اهل بیت وی سلام الله علیهم و صحابه او اند ما جرین و انصار رضی الله عنهم هم چنین و عداوت کسی که محارفات دارد با ایشان و دشنام میکند ایشان را هر که دوست دارد کسی را دوست میدارد و دوست او را دشمن میدارد و دشمن او را دشمن خود آنحضرت علیه السلام و حسن و حسین رضی الله عنه

در حدیث

در حدیث

و در حدیث

خداوند من دوست میدارم ایشان را پس دوست دار ایشان را و فرمود کسی که دوست داشت ایشان را تحقیق دوست
داشت و او را کسی که دوست داشت در این تحقیق دوست داشت خدا را و کسی که دشمن ایشان را دشمن داشت مرا
کسی که مرا دشمن داشت داشت خدا را و فرمود در ظاهر هر امری را که دشمنی گوشت پاره من است و غضب
می آرد مرا چیزی که در غضب می آرد و فرمود عاقلانه را در اسرار من زیاده دوست دارای عاقلانه و ابراهیم را که
من دوست میدارم او را و فرمود در باب اصحاب دیگر با ایشان را دوست داشته و کسی که دوست میدارم ایشان را پس پس
دوستی من دوست میدارم ایشان را و کسی که دوست دارد با ایشان را پس پس دوستی من دشمن میدارم ایشان را و کسی که
اینکه در مرا ایشان را پس تحقیق این که در او هر کس که اندک او را ندیده اگر خدا را ندیده است که بگیرد
او را و غضب کند و فرمود نشان ایمان دوست داشتن اصرار و نشان دشمنی دشمنی ایشان است
و فرمود کسی که دوست داشت عیب را پس بدوستی من دوست داشت ایشان را و کسی که دشمنی داشت عیب را پس بدوستی
من دشمنی داشت ایشان را و از علامات محبت آن سرور علیا السلام شفق بر امت و التزام نصیحت و سعی در رفاهت
مصلحت و ایصال منافع و دفع مغان ایشان است و در حقیقت هر که دوست دارد کسی را دوست میدارد و هر چیز
چیز را که دوست میدارد و وی آن چیز را و این بود سیرت سلف حق در نیاجات و شهادت نفس و چون دید
آنس رضی الله عنه که آنحضرت منع میکنند که در او قدم نهاده باشد دوست میداشت که در او حسن بن علی و عبده الله
بن عباس و عبدالله بن جعفری آمدند نزد علی که خداوند آنحضرت بود و ایشان را از اطعمای که خوش
میداشت رسول خدا آنرا میدادند و از آن جمله دوست داشتن علما و صلوات علیان سنت و بعضی جمال
و نساق و اهل بیعت و اشتغال هر که مخالف شریعت است قوله تعالی لا تتجه قوا یومنون بالله و الیوم
الاخر و او را من عباد الله و رسول الله و لو کانوا با هم و این جماعه اصحاب رضی الله عنهم ششصد و پانزده
و برادران و دوستان خود را و طلب رضای صلی الله علیه و آله و سلم و خدمت عبدالله بن عباس و ابن ابی
کر از خاندان درگاه بود و پدرش را اس در رئیس منافقان اگر خواهی بویا بر سر او را یعنی پدر او چون گفته بود
این منافق تلک رجلا الی المذنبه لیخرجن الاغصانها الا فل و مراد باغ خود را داشته بود و با فل اصحاب آنحضرت
را و رجوع کرد و بعد از این پسرش شمشیر بر سر او گرفته بود و بنده او گفت به پدرش که بفرمایان خود که
انما اول الناس و اصحاب خود از الناس را که نمی برم سر را گفت راست میگویی و یکی چنین گفت میگویم پس
از زبان او این آواز گرفت و گفت و حویده و حویده و برادر بود که خود را از ایشان ایمان آورده بود

در اسرار محبت

در اسرار محبت
در اسرار محبت

و آنحضرت علیه السلام او را بر قتل پیروی که از فسادان وقت بود کماشته برادر کلان او بوی گفت آیا سیکشی تو
 در دیر که پیوسته گم مان تا غایت است گفت او چه باشد اگر آنحضرت بفرمانند که ترا بکشم و این همه محبت داری پس
 بکشم پس آن برادر از جای درآمد و انصاف داد و گفت محبت دینی است که تو اختیار کردی و این همه محبت داری
 پس وی نیز مسلمان شد و از علامات محبت آنحضرت علیه السلام محبت قرآن است که آورده است از نزد مبارک تعالی
 و مهدی و مهدی و تخلق است بآن چنانکه فرمود عائشه رضی الله عنها کان خلقه القرآن و محبت تلاوت او درست
 و علی بوی و تقیم و تبریدی و توقف نزد و وی سبیل تسری رضی الله عنه گفته علامت محبت خدا محبت
 قرآن است و علامت محبت قرآن محبت پیغمبر است و علامت محبت سنت و علامت محبت سنت محبت آخرت
 و علامت محبت آخرت نبض دنیا و علامت نبض دنیا آنکه ذخیره کند مگر نوشته که برساند او را بآخرت و آن
 عثمان بن عفان رضی الله عنه مروی است که گفت اگر پاک باشد و اما سیر میکرد و از قرآن و چگونه سیر کرد و
 محبت از کلام محبوب و دینی غایت مطلوب است و این صفت و لها می پاکست که روشن است بنور ایمان بیت
 جمال شاه تر آن نقاب انگاه بگشاید و نوک دار ملک ایمان را بیا بدعائی از غوغا و در حقیقت مصداق و معیار
 محبت خدا و رسول محبت قرآن و حدیث است چه کلام محبوب محبوب است و حقیقت است که محبت واهی و مرا سیر پیشتر
 باشد از محبت کلام الله و این نشان فساد و قلب و جزای باطن است و بعضی شایع گفته اند که علامت ذوق
 قرآن از حیثیت قرآنست که بمن صوت دلی آن مسادی باشد و آنکسی صوت ذوق نیار و و با بصوت
 زیاده کرد و در حقیقت ذوق نیست نه ذوق قرآن و این سخن خالی از بسال و منت و الا فحسب منیت
 و زیاده قرآنست چنانکه در حدیث آمده است که زیاده قرآن با صواتکم و من لم یغن بالقرآن فلیس شیئا از رسول الله
 علیه السلام معناه بود از قرآن داد و اسعوا ما انزل الی الرسول نری اینهم من المرح معناه و من الحق و در صحابه خوش
 خوانان بودند که صبر از دل میر بود و در جانی و در قالب ایمانی افزون در حضور صابری شوی و عبه الله بن محمود و شال
 ایشان و هیچ چیزی برای خوت و فرید ایمان بالا تر از استماع قرآن بصوت حسن خصوصا صوت غریب نیست
 شبی ابو موسی رضی الله عنه قرآن بخواند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در گوشه گوش بر او از او ندا و ذوق
 میکرد و خطره بود چون صباح شد فرمود بوی شب چه خوب بخوانی و قرآن را من میشنیدم گفت آه اگر من بگویم
 که تو می شنوی ای آراستم و آن خود را بیشتر ازین عبیت و لم را شادی روده اند از تالیف لم شیب در جای یار گو یا
 گوش بر آواز من داد و او آنحضرت بخیر الله بن مسعود رضی الله عنه فرمود بخوان بر من چیزی از قرآن بعد از الله

در حدیث

قرآن خواندن
چرا

گفت یا رسول الله من بخوانم بر تو حال آنکه نازل شد بر تو فرمود من دوست میدارم که بشنودم از تو خود بخوان عبد الله
و خیران مبارک که آنحضرت شکر بر خیزد بر خیزد و شکر بگوید چنانکه دیگر مسین چونند و این عمر منی اندر شما گاهی
برای میگردد زرد و زرد و زرد میشد و می افتاد بر زمین و می نشست یکد و بر زرد خانه تا مردم و او را بیمار
می پنداشتند و بیایوت اوی آمدند و صحابه چون جمع میشدند و در میان ایشان ابو موسی اشعری می ایستاد و
میپوشید و میگفت یا ابو موسی یا دود ما را خدا را پس بخواند ابو موسی قرآن را و ایشان سماع میکردند و امام احمد بن حنبل
و غیر وی روایت کرده اند که خدا تعالی گوید و او را علیه السلام سوز قیامت تجرد کن مرا یا نفسی که در دنیا
میکردی پس او علیه السلام گوید چگونه کم یارب و بروی تو از من آنقدرت را پس فرماید بر تو و کار تعالی من
باز در میگردد و توان صورت را پس بایستد او و در ذوق عرش و تجرد کند و در کار را پس چون بشنود بهشتیان
آن آواز را فراموش کنند نعم خیرت را و بزرگوار آنکه بشنود کلام خدا را و خطاب و تعالی را ایشان را چون
مضامین شود بآن رویت و صبر کریم وی سبحانه فراموش کنند همه را و مستغرق گردند و در آن شیخ شهاب الدین سهروردی
رحمه الله علیه فرمود این سماع است که مختلف نیستند و وی که در آن اهل ایمان و اختلاف در خواندن اشعار است
با همان موسیقی طائفه از اصول و مقرب و انزاد و قوی الحق و نصیق گردانند و در دو جانب افراط و تفریط اند
آنچه دانچه گفته شد محبت قرآنست از حیثیت تلاوت و محبت و تعظیم وی از جهت اتباع و عمل بر آن فوق
همه است که مدار و این اسلام و ثبوت نبوت و رسالت بر قرآن است یا ایها الناس قیام کریم بر آن من یکم و از آنرا
المیکر نور انبیا و از علامت تمام محبت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و کمال آن زهد در دنیا و اثبات فقر و انصاف
بدان است و تحقیق فرموده است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که فقر بسوی کسی که دوست میدارد و مغیر است
از جیل که از علای وادی با سفل آید و نزد آنحضرت علیه السلام مردی آمد و گفت یا رسول الله من دوست میدارم
ترا فرمود بشمار و ببین که چه میگوئی گفت من دوست میدارم ترا فرمود اگر دوست میداری مرا آگاه گردان
م فقر را بر خود دیگری آمد و گفت من دوست میدارم خدا را فرمود آگاه باش برای بلا شیخ اجل اکرم عبد الوهاب
متقی قادری شاذلی رحمه الله علیه میفرمود که چون شیخ از دوست انابت و ارادت گرفته گفتند بگو سید الفقر
افضل من الغنا بادل از ما بر افضلیت فقر از آن گرفته بعد از آن مرید ساختند و از نیما باطل شد زعم بعضی
مدعیان و منافقان زمان ماکه دعوی میکنند و میگویند هر آنست اقبلع ما را حاصل است و با وجود آن که فقر دنیا
اندر پس راست آمد و رفیق ایشان فخر حق سبحانه محلف من بعدیم خلف و تو الکتاب یا خدو ن عرض هذا لا وئی

غیب و حیثیت که نه لائق مقام نبوت و رسالت بود و ضابطه و ریاض نگا به داشت آداب آنجناب است که هر چه
 در ای مرتبه الوهیت و صفات قدس حق است عز و علا از هر کمال منقبت که باشد و را تا به است محبت هر که و
 هر چه منتسب است بوی از علما و صلی بر بلا و دویار و جز آن خصوصاً اکرام و مروت و ابلهیت و قرابت آنحضرت
 علیه السلام علیه و آله و سلم و عمر بن لیث را که یکی از ادعای خراسان بود و بیگوان و توانا از زود قوی و دولت
 بودند در خواب دیدند و پرسیدند که چه خدا تعالی با تو گفت اندر زبیر گفت که ای پسر گفت روزی بر پستی کوهی
 بودم و نظر کردم و مشتت شدم بر لشکریای خود پس غش آمد مرا کثرت ایشان پس از دگر دم که شلی حاضر
 میشدم آنحضرت را و اعانت و نصرت میکردم و در این لشکر گفت مرا خدا تعالی واکم زبیر مرا و در بعضی حکایات
 از وی یا زبیر وی آمده که گفت اسی کاش در روز رحاریه امام حسین و اهل بیت نبوت حاضر میبودم و غنچه
 و مقو میگذاشیدم زبیر یا زبیر از وی اما نصیحت لکتاب افتد ایمان آوردن بآن عمل کردن با نجه و دوست و بدیداریات
 و معرفت معانی آن و تفصیل علوم که متعلق است بدان و عداوت تلاوت آن با رعایت طهارت و تحلیس مروت
 و حضور قلب و تعظیم آن و تقیم و تقفه در آن و توضیح کردن مادیات اهل ربیع و ضلالتی و طعن ملاحضه و زنا و قه و
 نیز از رعایت حقوق کتاب الله ترک تکلم در آن و تفسیر آن از پیش نفس خود بی سند و نقل از سلف و مواظقت
 شریک شریف چنانچه بعضی از بابلان بوالفصول این روزگار کنند و از تفسیر قرآن نام کنند و ندانند که من شر
 قرآن برای نفقه کفر نفوذ یافته من ذلک ما انصیحت هر عامه مسلمانان را رعایت حقوق ایشان کردن و ارشاد ایشان
 بمصلح و معونت و ادرین و دنیا قبول و فعل و تنبیه عاقلان و تبصیر جاهلان و عطای قوا جان و دست عورات
 و دفع مضار و جلب منافع ایشان نمودن و حرمت مال و عرض و نفس ایشان نگذاشتن و بی چشم حقارت در
 مسلمانان نگر نیستین دوست و زبان از اندای ایشان باز داشتن و امر معروف و نهی منکر نمودن و از نصیحت
 عامه است تکلم بر قدر عقول ایشان کردن و ذکر و قائل و حقائق و کشف اسرار نمودن و اظهار اقوال و امل و
 اختلافات ایشان بر غیر علمای سیرین حکم دارد و من الله العصمة و العون و اما نصیحت خواص مسلمانان اکثر مراد
 بخواص امر و سلاطین داشته اند که کما کشف بر خلق خیا که در رسالت دیگر آمده است که در آن مسلمانان متوجه باشند
 در حق نصر و معونت ایشان و امر کردن و نهی کردن ایشان بدان بر حسن وجه و ارفق و صلح آن و تنبیه بر آنچه
 عاقل خود نمائند مسلمانان و پوشیده باشد از ایشان و ترک خروج بر ایشان و عدم اعزاز مردم و احتشاد
 قلوب بر ایشان و ترغیب بر آنچه صلاح حال رعیت و انتظام مدام خلق در آن باشد و میر کردن بر آنچه از

جانب ایشان از شدت دگر و دگر و دعای خیر کردی مرا ایشان را از علای صوفیه از شایخ مشرب رحمت الله
 علیه خواص را قسم ساختند که ای امر اول الامر گفته که در در خانه خود اسیرت و محکم بر شاگردان امیر و پدر
 بر اولاد امیر و بر حاکم و رئیس بر اعیان و ذر و حشاک که در خزانه حکم او بنده است دوم علما و تعظیم علماء و تصدیق
 ایشان واجبست و آنچه موافق دین نقل کنند و تسک بکتاب و سنت نمایند و آنچه مخالف دین گویند و بهرانی
 و محبت دنیا حیل آموزی و فتنه اندوزی نمایند سوم مراد از اهل خصوص مثل ظرفیت را داشته که بعد از
 عمل علم بر تحقیق و توسع و اتباع سنت و توجیه نام بحجاب حق و انقطاع از غیر حق سبحانه و ترک دنیا و تجربه و جبه
 از رنج در شریعت و طریقت با نور و اسرار حقیقت رسیده بخت کمال و مرتب قرار شده اند متکلمان
 ایشان که بیامی از میان ظاهر و باطن و شریعت و حقیقت و آنچه خبر دهند از احوال باطن و اسرار
 حقیقت که مخالف و میان ظاهر شریعت نیستند لازم و ضابطه درین باب آنست که هر چه بی شبهه مخالف
 مقتضای علم و حکم شریعت باشد انکار آن واجب و هر چه در آن شبه بود توقف در آن لازم و اگر
 قائل در اهل مروی است که امام است و در علم و عمل مستقیم است و در تقوی و ورع تاویل و توجیه قول
 وی لائق و اگر مصلحت شرعی در میان بود تا باعث فساد و انحلال یا نقصان نگیرد و او را جواز باید داشت
 که عصمت خاصه انبیاست و خطا بر هر که جز ایشانست جائز می آید معاذین جبل که از علای صحابه خطا کس
 ایشان در وقت رحلت خود گفتند و روا انکار کنید بر هر که خلاف دین و شریعت گوید که انان کان هر چه
 گوید و هر که باشد و الله الحق تنبیه آنچه در باب ما صحت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفته شد یکی از ثمرات
 محبت و علامت از علامات آن بود چنانکه سالها معلوم شد و لیکن چون فاضل عیاض در درج ب شاصحت
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم یا بی علمه و معتقدی قول حق تعالی اذ انصروا الله و رسوله و قول پیغمبر صلی الله
 علیه و آله و سلم الدین النصیر الی حدیث ذکر کرد و ما نبراه تبیت وی فقیم و از تکرار بحکم مکرر تریغ و ترویج انداخته
 مکرر و در حق شرح اجمالی حدیث نیز برین داشت و در حقیقت هر چه از نصیحت خدا و کتاب و خاصه و عام
 مذکور است همه متضمن تعظیم و محبت نصیحت رسول است و بیان حقوق است صلی الله علیه و آله و سلم
 و صل و در تعظیم و توقیر و اجلال و تعظیم ایشان آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث قول از عمر بن
 العاص که ذکر کرده است و در حدیث صفات رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم آمده است که گفت که نبوده
 هیچ کس که جوهر نازد من از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و نه بزرگتر و غلبه در چشم من از وی و بود

من که طاقت نداشتیم که بپریم چنان خود را از وی و سبزه نگاه تو اتم کرد بسوی وی و اگر پرسیده شوم که وصف کنم
آنحضرت را قدرت ندادم زیرا که من بر نی تو انستم که چنان خود را از وی و نزدی از انش او برده رضی الله عنه
بود که بیرون می آمد و جلوه گر میشد و صلحی خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر اصحاب خود از ما جزین با انصار و ایشان
نشسته میبودند و در میان ایشان ابو بکر و عمر و بنی نضیر نشسته بودی که از ایشان بسوی کی نظر خود را از غایت اجلال
عظمت و کبر یاری می کرد ابو بکر و عمر رضی الله عنهما که نظر میکردند ایشان بسوی آنحضرت و نگاه میکرد آنحضرت بسوی
ایشان و تبسم میکردند ایشان بسوی وی و تبسم میکردند بسوی ایشان از جهت غایت انس و محبت که در میان
ایشان بود و ما از بن خریک گفتیم که آدم من نزد آنحضرت و در آن وی کردی بودند گویا بر سر پا ایشان
برزند و نشسته اند یعنی در غایت سکون و قرار که حرکت نمیکردند و بر سر بنشیند و یکسکه بریزند بر سر وی نشسته اگر
حرکت کند و سر بر دارد بپزند که بر سر وی نشسته می پرورید و در حدیث وصف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که بیان کرده اند آمده است که چون تکلم میکرد آنحضرت سر فرو می افکندند و خاموش میبودند و بنشینان
وی گویا بر سر پای ایشان بر نهاده اند و گفت عروه بن مسعود هنگامی که فرستادند او را قریش و سال صلح حدیبیه
بسوی رسول خدا و دیدار آنحضرت اصحاب وی آنچه دیدند و دید که چون وضو میکنند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم میبادرت
میکنند وی الله عز و جل و وضو و نزدیک که قائل میکنند بروی و منی اندازد و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
آب و بن آداب بینی و من اگر آنگاه میبادرت آیند و دیگرند از آنکه بگهای دست خود و میمالند از رو و آ خود و بدناس
خود و منی افتد از آنحضرت موی اگر آنگاه میبادرت میکنند و بر میدارند و نگاه میدارند از آنرا به نیرگی و چون ابر میکنند
شامی میکنند با شال و چون تکلم میکنند بپشت میکنند و بر میدارند و نگاه میدارند از آنرا یا نه جمال نگاه کردن و طاعت
نظر انداختن بسوی وی از جهت غایت تعظیم و اجلال وی و چون که عروه بسوی قریش و دید ایشان از گفت
ما معتبر قریش من آدم کسری و قیصر را و نجاشی را در وقت بادشاهی ایشان و ندید سوگند ندیدم من هیچ یک
بادشاهی را در قومی مانند محمد و اصحاب او در روایت آمده است از انش گفت تبیین دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
چنانکه تعظیم میکنند محمد را اصحاب او و در روایت آمده است از انش گفت تبیین دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
از دلم و سر تراشی تراشیدند وی را و اگر دیگرند از آنکه اصحاب وی پس نمی خواسته که بپشت می موی مبارک
مکر در دست عرو و تقسیم کردن آنحضرت موی مبارک خود را میان اصحاب و درج و در عیش و بازی ایشان را و در
ساز غایت ادب آنحضرت است که چون در صلح حدیبیه آنحضرت عثمان بن عفان رضی الله عنه بر قریش فرستاد

بیعت اسلام و تمیز قاعده اذان کردن و فریض عثمان را در طواف کردن بیت پس ابا اورد عثمان رضی الله
 عنه گفت نیت من که بکنم طواف اطواف کند و می رسول خدا عثمان رضی الله عنه عظیمه را نیست رعایت
 ادب را با حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از طواف و الحاق چنین باید هیچ عملی در هیچ عبادتی برابر آن نباشد
 که رعایت ادب را با حضرت گفته صلی الله علیه و آله و سلم آمده است که شما بر رضوان الله علیه دست میارزید
 که اهل ابل بدو کسی بیاید و چیزی برسد آنرا حضرت و فائده کند انشا نرود درین و خود را مجال ندانند که پیش از نیت
 بیعت و جلالت وی و در حدیث قبل آمده که رسول خدا را دیدم نشسته بر منبر قرصا پس از سه برآمد من افتاد
 از بیعت و غفلت از حدیث و از منبر آمده که گفت بودند اصحاب رسول الله که میکشیدند و را حضرت را بناخوان
 تا او از کوفتن سخت نگرود و مشوش وقت شرفش نیندند و گفت برای بن عاذب تحقیق بودم من که میخواستم
 که سوال کنم از آنحضرت از کاری پس تاخیر افتاد از آن تا چند سال دبا وجود آنکه بود آنحضرت مهربان
 ترین مردم و خوش خلق ترین مردم با اصحاب مخصوصا با فقرا و مساکین چنانکه در باب اخلاق شریف گذشت
 صلی الله علیه و آله و سلم وصل در تعظیم روایت حدیث رسول صلی الله علیه و آله و سلم دستهای گفت
 عمر بن سیرین آمد و رفت کردم بسوی این مسجود یکسال نشیندم او را که بگوید قال رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم و چون خدمت کردی که دیگر و پس نیت بر زبان او قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس در گرفت
 او را که بنادیدم عرق را که میریزد از جبهه وی و در مدایمی خاک گون شده روی او پر شد با خاک هر دو چشم
 او را و اما سده گرامی گردان او گذشت مالک بن انس روزی برای خادمی خود که میگردید میگفت پس گذشت
 از آنجا مالک گفت یا فقم من جای را که نشینم در آن و مکرده چند شتم که بگویم حدیث پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم
 و حال آنکه ایستاده ام گفت مالک آمد روی نزد ابن السائب و پرسید او را حدیثی روی بر پهلوی خفته بود پس
 نشست و حدیث کرد گفت آنم و دست میزد که من نمیکنیدی و بر نمی نشینی گفت مکرده میخواندم که
 کنم جز از پیغمبری خدا صلی الله علیه و آله و سلم و حال آنکه بر پهلوی افتاده ام و از همه بر سرین می آیند که خفته میگرد
 چون ذکر کرده میشد نزد وی حدیث پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و خوشش می نمود و فرمود نیت و ابو مصعب گفت
 که بود مالک که خدمت میکرد و حدیث رسول صلی الله علیه و آله و سلم را آنکه وضو میداشت و کتابت کرده است از
 مالک از جعفر بن محمد گفت مصعب بن عبد الله بود مالک بن انس چون حدیث میکرد و از رسول خدا وضو
 ساخته میشد و میپوشید و عمامای خود را بجز از آن نمیپوشید و میگفت این حدیث رسول خدا

صلی الله علیه و آله وسلم یعنی آسان باید داشت آنرا و عظیم باید کرد آنرا و مطرب گفت است که چون می آمدند مردم بر
مالک بیرون آمدند و او می گفت که بگویند شیخ شما را که حدیث می خوانید یا سائل اگر میگفتند سائل میخواهم
بیرون می آمد علی المفلح و جواب میداد سائل ایشان را و اگر میگفتند حدیث میخواهم در می آمد غسل گاه خود را و
غسل میکرد و خوشبو می میداد و جا می نمود پیش و طلسان خود را سیاه یا سبز می پوشید و عمامه بر سر می نهاد
و نهاده میشد برای وی تختی پس بر آن آمد و نشست بر آن تختی و خیمه و خیمه و خیمه و خیمه می شد از
حدیث و هرگز نمی نشست برین حال مگر وقتی که تحدیث میکرد از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و مگر و
سید داشت که تحدیث کند در راه یا ایستاده یا سینه و سلف کرده پنداشته تحدیث میکرد و اگر پس نیش زد و کتوم
کرده اند که چون وضو نمیداشت تمیم میکرد و وضو داده تحدیث میکرد که مالک تحدیث را بر غیر وضو و از امتش نقل
او را نشان داده بار و متغیر میشد رنگ مالک در رو میگشت رنگ وی قطع نمیکرد حدیث را و چون فارغ شد از
مجلس و تفرق شدند مردم از وی گفتند یا اباعبدالله دیدم از تو امری را می شنیدم گفت آری صبر کردم از
جست نظم و احکام حدیث رسول الله گفت این حدیث را مشاهده کردم روزی با مالک بسوی عین کر نام
وادی است در مدینه مطهره و ذکر آن در استعار بسیار واقع شده و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم او را می خواند
نخامنه پس سوال کردم او را از حدیثی پس منع کرد مرا و گفت بودی تو در ششمین بزرگتر از نیکه سوال کنی
از حدیث رسول الله حال آنکه ایستاده بود پس امر کرد خمر عبد الجید القاضی که قاضی شهر بود بر سید مالک را
از حدیث رسول الله و حال آنکه مادر راه میدویم پس امر کرد مجلس وی گفتند وی قاضی است گفت قاضی
شما در تربیت که آداب کرده شود و هشتمین چهار سوال کرد مالک را از حدیث و وی استاده بود پس نزد
او را بیست و نازمانه بعد از آن شفقت کرد بر وی و درایت کرده است او را بیست حدیث از حدیث هشتم
درست میدادم که اشکی زیاده میزد و از آنرا زیاده میکرد و احادیث را و گفته است عبد الله بن صالح بودند
مالک است که حدیث را مگر بر طهارت و مشهور است که بخاری رحمه الله علیه در نوشتن صحیح خود هر
حدیث را غسل میکرد و دو گانه میکرد از دو همچنین در نوشتن تراجم کتاب و بعضی گفته اند که غسل با آب زعفران میکرد
و دو گانه در مقام ابراهیم علیه السلام میگذاشت و در آنکه علم و وصل و از جمله توفیر و برادب آنحضرت برادب آل و
و فرستاد که مگر گوشتی ایستاده و از او حاج وی که اموات المؤمنین اند چنانکه تفسیر و تفسیر کرده است
بر آن رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و سلوک کرده اند آن طریق را سلف صالح و چون برگردیدند خدای تعالی بر او رحمت

علیه و آله و سلم پس هر که با مساوی است و مخصوص گردانیدار الفضل عام مثل شد برکت او هر که متعبد است
 بوی نیانسته و محبت و قرب و باو بعد از حقیقت و دوستی کسیکه دوست داشت او را رسول خدا صلی الله علیه
 و آله و سلم چنانکه الهیبت وی بیان دوستی رسول است چنانکه محبت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بیان دوستی
 خداست بنا بر آنکه و تعالی و همچنین عداوت و بغض نسبت ایشان پس هر که دوست میدارد کسی را که دوست
 میدارد و هر کس بدو چیز را که متعلق است بدوی و دشمنی و مکر و دیندار و هر کس بدو چیز را که بیگانه و مخالف است
 قال الله تعالی لا تجدوا قلوبنا مؤمنون بالله اليوم الآخر یو ادون من حاد الله و رسول الله پس حب الهیبت و اصحاب و اولاد و
 ازواج و ازادایات متعبد باشند و بغض ایشان از موفقات هملکه کمال حب و بغض چیزی در آنست که برکت کند متعبد
 وی قال الله تعالی اما رب الله لیسب حکم الرحمن الی الهیبت و بطرکم تلعیه اذ قال و ازواج احرامهم و اولاد الهیبت
 اقوال و اطلاعات است گاهی بمعنی کسیکه حرام است بر ایشان صدمه آید و آن آل جعفر و آل عقیل و آل عباس اند
 رضی الله عنهم همچنین و گاهی بمعنی شامل اولاد و آنحضرت و ازواج مطهره و گاهی مخصوص بقیل و جعفر و حسین
 و علی سلام الله علیهم جمعین جهت زیاده فضل ایشان نظیرین بیان این اقوال آنست که بیت است نسبت میکنی و
 بیت ولادت پس اولاد عبد المطلب این بیت نسبت ازواج مطهره الهیبت میکنی اند و اولاد اکرم الهیبت ولادت
 و علی اگر چه نسبت میکنی است ایشان بواسطه فاطمه رضی الله عنها و در حدیث آمده است که من گذرانده ام
 در شام و حیران را اگر میگردد و مشک کنید بان گمراه نشوید کتاب الله و عترتی پس نظر کنید چگونه خلیفه میشود شمارا
 درین دو چیز و فرمود آنحضرت علیه السلام شاختن آل محمد پس بنی الهیبت از آنش و زنج و جلال محمد که شستن
 است از حراط و ولایت محراب محمد را امان است از عذاب و مراد شاختن ایشان شاختن محراب و منزلت ایشان
 از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم درین شاخت کسی ایشان را باین نسبت نازل شد آیت و جواب اضلال
 و حرمت ایشان را به سبب وی و از عترت ابا سلمه آمده که گفت چنانکه می که نازل شد تا ما بر آید الله لیسب حکم
 الرحمن الی الهیبت الایه و این در بیت ام سلمه بود خواند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فاطمه را و حسن و حسین
 و گفت خداوند اینها را به بیت منمندی و شنیده ایشان را که صلی الله علیه و آله و سلم گفت ایستاده بود و در دایمی آمده
 که حسن و حسین را در کنار خود و علی را بنیکه است گرفت و فاطمه را بدست و دیگر و چپانید بر دور او و فرمود خداوند
 ایشان را بهیبت من اند پس دور گردان از ایشان حسن نظر کن ایشان را و اختلاف است در آنکه اولاد الهیبت
 درین آیه که میباید اکثر را ندانند که مراد بآن فاطمه و حسن و حسین علی است سلام الله علیهم اجمعین

چنانکه اکثر روایات و آن بر آنست و انصاف آنست که سار مظهر نیز داخل اند از جهت ندای سیان و سابق
 کلام در آن و نزول آیه در ایشان چنانکه اعراف بر ابراهیم علیه السلام در قول وی رحمة الله علیه که کان اهل بیت چنانکه
 در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود دشمن ندارد الا که الهیبت هیچ یکی مگر آنکه در کار او در
 خدا حال بد آتش خوانند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم این چهار تن پاک را و نشانند ایشان که در کنار مبارک
 دو پوشانیدن که با قول وی صلی الله علیه و آله و سلم اللهم ان هؤلاء اهل بیتی الحمد بیست منافات ندارد و بدخول
 سار مظهر در آن مشمول فضل از باب حسن و ثبوت مظهر ایشان را نیز در روایت خبر از امام سلمه آمده است که
 گفت گفتیم من انما یا رسول الله من اهلک پس فرموده آنحضرت و انت من اهل و در روایتی و انت علی خیر و همچنین
 اختلاف است در کبریه علی الا سلام علیه ارحم الراحمین و القری در روایت کرده شده است که چون نازل شد این آیه
 گفتند ما بین اهل قرآن یک فرمود آنحضرت هؤلاء علی و فاطمه و ابیها و صواب آنست که شامل است تمام مردم
 را که اوست و در حدیث آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و این چهار تن عمده و تحفه این جماعت اند و امام فخر الدین
 رازی رحمة الله علیه گفت که در دنیا نصیب کامل است صحابه عظام را که نسبت کرامت مغوی دارند با انتخاب
 محط رضوان الله علیهم اجمعین گفت و در شان علی من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم و آل من و الاء و عا و
 من عا و اه و گفت هر دو از رضی الله عنه جدا یکبارگی الا من من و لا یخفک الا من اهل و گفت انت منی بمنزله بارون
 من موسی و در روایتی اما من منی ان کون من بمنزله بارون من موسی و این تشبیه معیت و قول وی صلی الله
 علیه و آله و سلم الا انما ابی بعدی بیان کرد که اتصال نبوت نیست بلکه بغیر آنست و آن خلافت است و بارون
 تعلیف موسی در حیات وی بوده بعد از وفات از جهت موت بارون قبل موسی و دلیل برین گفتن آنحضرت است
 این کلمه را بعد از وفات خود فرموده و نیز که و استخلاف وی بر اهل و عیال چنانکه موسی بارون را ساخت
 قول تالی و ان قال موسی لاخیه ابراهیم و غطفانی قومی الایة و تحقیق ساخت آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم امام جماعت این امم مکتوم را و علی را رضی الله عنه و در قول او من کنت مولاه و لا رسلا منک است
 نه ولایت حکم و گفته اند که موسی در لغت هیچ جابجایی و آلی نیامده است و فرمود در شان فاطمه را طهریة سنی
 سنی بودنی ما و ان یصیبنی ما انصباها و گفت عائشه رضی الله عنها احب النساء الی رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلم فامته و احب الرجال نرجوا علی ما رواه الترمذی و این از رغابت انصاف عائشه رضی الله
 عنها در اظهار و اگر زن از فاطمه می پرسید می گفت کان احب الرجال البکر و احب النساء عائشه و این نیز

بابی تفسیر: «این لعین شبیه با علی و علی خنده میکرد و آورده اند که عبد الله بن حسن بن علی که او را عبید الله محضین خوانند گفت آدم من بر عمر بن عبد العزيز حاجتی که داشتم پس گفت مرا چون پیش آید ترا حاجتی کس نمیدانست و نویسی برای من ختم دارم از خدا که به پیغمبر او برادر من داده است از شعی که نماز گذارد و بدین ثابت الهامی کاتب وحی بر خضاره داد خود پسر نزویگ گردانید و شد مردی را خست روی تا مسواشند و آنرا پس گرفت ابن عباس رکاب او را پس گفت فرید بگذارد که کاتب حرا یا ابن عم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت این عباس خنجرین امر کرده شد ایم تا که کنیم با هدایت خود و جد و ای پسر نای خود و از اعی گفت که در اندک شب اسامه بن زید بر عمر بن عبد العزيز و ابی سلمی بود و او را که گفته بودست او را پس بر خاست عمر برای وی و بر رفت بسوی وی پس بگریه و اندوه دست او را میان و تنهای خود بردار تا نباشد او را بر محاسن خود نشست پیش وی و نگذاشت مراد را حاجتی مگر آنکه بر آورده هرگاه که مرض کرد یعنی تعیین کرد و علوفه عمر بن الخطاب رضی الله عنه پسر خود را عبد الله بن عمر سه هزار در اسامه بن زید را سه هزار و با الله گفت عبد الله عمر پدر خود را بجهت سبب خفایت و اوستی تو بر من او را بکسی اسوگند سبقت نکرده است وی مراد را هیچ شندی پس گفت ای عمر بن الخطاب عمرم او را زبیر که زید پدر او بود و مجرب بود نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از پدر او بود و اسامه مجرب بود و وی از تو پس ایشان را کردم و نصیحت و آدم مجرب رسول خدا را بر محبوب خود را دیت کرده شده است که مالک حرمه الله چون زود او را جعفر بن سلیمان و انسانی که بگریافت و بر داشته شد و خودی و بر روی مردم و چون بهوش آمد گفت گواه بگیرم من شمار که من گردانیده ام زنده خود را در حل یعنی بخیل کردم او را و چون بر رسیدند او را از آن گفت من ترسیدم که بهرم و ملاقات کردم پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم و شرم دارم که در آن بعضی از اولاد او را تش را سبب من و گفته اند که من خلیفه طلب قصاص کرد و از جعفر برای مالک پس گفت مالک رحمة الله علیه اعوذ بالله و الله بر نبی است شد تا زبیر از وی باز جسم من مگر آنکه بخیل میکردم اگر از جهت ترسیت او بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر بن عباس که یکی از اعلام امت است گفت اگر بیا به ابوبکر و عمر علی بیاست میکنند بیعت علی پیش از حاجت ابوبکر و عمر از جهت ترسیت او بر رسول خدا و اگر بنفتم من از آسمان بر زمین خبری ترست نزد من ازین که تقدیم کنم او را بر ایشان و عبد الرحمن بن عوف خدشما میکرد و عطا ای منیر و از اوج مطهره را که سبب صای ایشان میشد و می گفت عاتشه رضی الله عنهما پس عبد الرحمن بن عوف را نبوشاند خدا استخوانی پدر ترا از سبب خست و بود و ابوبکر و عمر که زیادت میکردند

انما جاء في الخبر انه قال لا تتركوا الناس جميعين فقال اذا ذكرنا صحابي فاسكوا وحدثنا جابر انه قال انما
 اختاروا صحابي على جميع العالمين سوى النبيين والمرسلين واختاروا نعيم الرقبة ابا بكر وعمر وعثمان وعليه
 فاجعلهم خير الصحابي والصحابي كلهم خير من غيره وذكر اربعة دين حديث ودر احاديث وديكر ذكر اربعة عشر من منبر
 وليي ركن است بر خربت ترميز بيان ایشان وگمان آنکه راویان بحسب اتفاق خود ذکر کرده اند عبارت نموده
 الرقبة واده اند فاسعد است الا في حديث بحال محدثين لغم ودر بعض احاديث ذکر علی کرم الله وجهه قدم آمده
 بر عثمان رضی الله عنه و قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من احب عمر فقد احبني ومن البغض عافقه البغض
 و احاديث در باب فضل صحابه رضی الله عنهم جميعين بسیار است و امام مالک گفته که بعضی را در صحابه ابراهیم
 و در صحابه انبیا است هر دو را در فی مسلمان و غنیمت ایشان حق و کشیده است وی تحت الشان یعنی که سوره شمر
 و الذين جاء من بعدهم الا انهم اختلفوا في حقهم و قد غلبوا في حقهم و قد غلبوا في حقهم و قد غلبوا في حقهم
 كما فرست لقوله تعالى لا يخطئهم الكفار و گفته اند همه قسام مسلمانان دين آيا القسم بافتد به قسم چهارون
 و الايضار و آنکه بعد از ایشان آمده و صف آنها خود داخل نميست که ميگويند ربنا اغفر لنا و لاخواننا
 الذين سبقونا بالايمان و لا تجعل في قلوبنا غلا للذين امنوا و شيخ خود داخل است که ام از اين قسام نميستند در
 فصل الخطاب حضرت امام محمد باقر رضی الله عنه فرمود که قوی الادل عزرا و در وی آمده ابو بكر و عمر رضی الله عنهما
 بيايد و در حديثي از ایشان گفته پس از ان مرد و بگوئي عثمان رضی الله عنه آمده و در ایشان گفته خبر
 و بعد از آنکه شاهر صاحب از آنکه خطه شاهی در حق ایشان فرمود الفقهاء و المهاجرين الذين اخرجوا من بلادهم
 تا انما كثر من سواد النكاح و انما كثر من سواد النكاح و انما كثر من سواد النكاح و انما كثر من سواد النكاح
 الذين تبوءوا الدار والايمان من قبلهم و انما كثر من سواد النكاح و انما كثر من سواد النكاح و انما كثر من سواد النكاح
 سيد هم من كثر انما كثر من سواد النكاح و انما كثر من سواد النكاح و انما كثر من سواد النكاح و انما كثر من سواد النكاح
 سبقونا بالايمان و انما كثر من سواد النكاح و انما كثر من سواد النكاح و انما كثر من سواد النكاح و انما كثر من سواد النكاح
 اباس خود ساخته ايد و ليكن و معنی نه اول اسلامه است و در ائدين مبارک گفت و فصاحت اند و هر که با حق
 بايد صحت و وجه اجماع است و الله عليه و آله و سلم ابو بكر و عمر و عثمان و علي و ابا بكر و عمر و عثمان و علي
 بر ياد است و دين را که سكر و دوست
 بتحقيق منوشد بنوشه که سكر و دوست و در كی را پس تحقيق كرت و در نفعي و لك سكر و دوست و در كی را پس تحقيق

بیشتر شد اتفاق و کسی که بعضی از ایشان را پس وی متبرع منافقین مخالف سنت و طریقه سلف صالح است و بیشتر که صود نکند بر ای و علی نبوی آسمان تا دوست دارد همه ایشان را و با شکیبایی در ایشان را
 سلیم و در حدیث خالد بن سعید آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون قدم آورد بر پشته از حجه الوداع
 بیشتر از در خطبه خواند و فرمود یا ایها الناس انی راض عن ابی بکر فاطم الزولک ایها الناس انی راض عن
 عمر بن علی و عن عثمان و عن طلحه و الزبیر و السید و عبید الرحمن بن عوف فاعرفوا انهم ذلک این مثل حدیث
 غیر است که در وی بیشتر است و او را ایشان را نکرده و لیکن درین ذکر ابوعلیه بن الحارث نیست و از غیر
 نیز در وقت شوری گفته که این با اندک فرقه است رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از عالم و حال آنکه
 راضیت از ایشان و فرمود یا ایها الناس ان الله فخر علی بدل و صید یا ایها الناس خطونی فی اصحابی و
 هر او را صاحب من و اختیار من زیرا که کسی نگاهدارد او را خداستای و در دنیا و آخرت و کسی که نگاهدارد
 و کسی که نگاهدارد او را ایشان میکنند و در میر اندازد خداستای و کسی که نگاهدارد او را خداستای و در دنیا
 که بگوید او را و خداستای کند و فرمود کسی که نگاهدارد او را صاحب من با شتمین نگاهدارنده وی روز قیامت نیز
 فرمود کسی که نگاهدارد او را صاحب من می و در اندر بر من حوض مراد کسی که نگاهدارد او را در حوض من می و در اندر
 بر من حوض مرا و بیاید بگوید که اگر از در و بر من می که آنحضرت و در دل شب نبوی یقین و عار میکرد و استخفاف
 میکرد و ایشان را باین امر که او را خداستای و امر کرد و را بجنب ایشان و موالات ایشان و معاشرت
 و ملاقات دارد و ایشان را در کعب رضی الله عنه گفته نیست هیچ یکی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نگذاشته اند
 شفاعت است و در قیامت و طلب میکرد که از منیر بن نوفل که شفاعت کند او را روز قیامت و سمیل
 بن عبد الله البشیری گفت ایمان بیاورد بر رسول کسی که قویتر کند اصحاب او را غریزه او را و او را امر او را و
 آورده شد نزد آنحضرت و جازه مردی را پس نگذاشت و بروی نماز و فرمود وی بعضی سیدان شریفان را پس
 بعضی داشت او را خداستای و عمل و کلام و دین باب اعنی در باب فضل اصحاب و تفاضیل ایشان طویل در غایت
 طول و در شرح مشکلات خصوصاً در تعجب آن از آنچه در کتب قوم و نظر آمده با قطع نظیر از تعصب و فتنه نقل
 احباری و احبابی لا یطالبکم احد منکم من غلظ فانه غلظ لا تو سب فی القلیله فذا و فرموده آنحضرت نگاهدارد
 کرده ایم و الله التوفیق و بعد اعلم وصل و از جملة اعظام و اکیار آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 اکبار جمیع آنچه متعلق است بوی از مشایخه اهل کتب و معابد و آنچه در شریف وی بدان رسیده و بوی شناخته

و

آورده اند که ابو محمد در راه رضی الله عنہ بنوی پشانی او دراز بود چنانکه چون می نشست و فرمود می گفت آن
مویها را بر زمین میرسانید گفتند چرا در این باره ای این مویها را نمی تراشی گفت نمی تراشیم از آن جهت که وقتی دست
شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله را در سلم بیان رسیده پس نگاه میدارم آنها را بترکانم و در کلاه خالد بن الولید میخیزد بود
از روی سبک شریف وی صلی الله علیه و آله را که سلم بترکانم و افتاد و کلاه وی اوربختی جنگ کا بهایس حکم برست کلاه را
تا باز نیفتد و زلفی بر آن کشید که چند کس از مسلمانان گشته شدند پس از کار کردند و حال این فعل را خبر گفتند
من این را بسبب کلاه بلکه بهیبت مویهای شریف که در آن بسته بودند نگاه داشته ام تا صانع نشود و در دست راست
نیفتد و برکات آن از من مسلمین نبرد و دیده این فکر که نهاد دست خود را بر جانش گاه آنحضرت صلی الله علیه و آله
و سلم بعد از آن نهاد دست را بر روی خود و امام مالک رحمة الله علیه سوار نشیند در مدینه مطهره بروایه خود گفت
خرم میدارم از خدا که بی سیر کنم ز منی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله را که سلم در آن خفته بسبب خود نهاد است
آنحضرت یای مبارک خود را بر آن و خشیه سپان خود را که داشت بهم را نشان می گوید گفت شافع بن کاکا پدر سیر
خود را بر لبی لب جواب داد و بانه این جواب و حکایت کرده شده است از احمد بن فضل بن زاید و در کتب معتبره
از عازیان و دیگران از آن گفت اساس سبک من کمان را بدست خود که بطارت انسان باز کرده ام که آنحضرت
کمان بدست شریف خود میگرفت و مالک رحمة الله علیه بنوی داد و حق کسی که گفت تربت در مدینه مدینه است
بزرگ سرور و دام کرده بکس وی و بودم آنقدر قدری در شرفی در مردم و عجب کرده و خود گردن مردی
بگوید خالی که در فتن کرده شد و روی پیغمبر صلی الله علیه و آله را که سلم روی است و عیبی یکی از اسرار است
و تنهای این بده که می طایره و طایره است از جهت طهارت و از آنجا که شرک و منافقت در طایع سلبیه و از جهت
طیب را عیب بلکه طایفه تمام را بر او گرفته اند که ساکنان این بقعه شریف از تربت و در دو بار و در کتب معتبره
که در هیچ طیبی نتوان گفت و نباید گفت و شاید که مستشام شما را نمیشناسد و ذوق عیب را و غریب و ناجان
بشتان نیز راه یافته باشد ابو عبد الله طاهر گفته است ببت بطیب رسول الله صلی الله علیه و آله نه است و مالک
و انس را طب و اسبیل و یکی از علای صاحب وجدان است میگوید که تربت مدینه را الفی خاص است که در هیچ
مشک و غیر نیست گفته اند که اینی از عجب حجاب است و در حقیقت هیچ عجب نیست بیت در آن زمین که هیچی از
نظره و دست هیچ بجای و در فتن نافه ای ناما نیست در آمده است که چپاه فطاسی گرفت فطاسی فطاسی
از دست عثمان رضی الله عنه و خواست که شیکند از این بنوی خود پس فریاد کرد و در آن مردم پس گرفت خود

بالمسحوة علیه صلوة برآل و ازواج و ذریه بطریق و طریق است و اختلاف است در جوان صلوة در غیر
 انبیا اگر تسمیت گفت اندک مقصود بصلوة برا آنحضرت از امت تقرب الی الله است باقتضای امر و تعالی و قضای
 حق نبی صلی الله علیه و آله و سلم که بر امت شیخ غزاله بن عبدالسلام در کتاب مونس شیخ المعارف گفته که
 نیست صلوة برا آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم شفاعت امام او را در درگاه خدای عز و جل زیرا که مثل شفاعت
 نمیکند مثل او را و لیکن حق تعالی امر کرده است ما را بکافات و شکر گذاری کسیکه احسان کند ما را بدین تعلیم است
 احسان و اعطای کرده است آنحضرت ما را چون ما خیریم از کافات پس از شاکر و ما را خدا تعالی چون را
 غیر ما را از کافات کردیم بدینکه در خواجه اندرگاه ما نشسته که بفرستد صلوة رحمت و برکت و تعلیم را باینکه لا اقل
 بچهار صفت و کبرای وی و باینکه عزت و کرامت جمیع اوست نزد وی و قاضی ابو بکر بن العربی گفته که
 فائده صلوة برا آنحضرت رجوع میکند به دلیل از جهت و الله ان یرفع روح عقیقت و خلوص طویته و اظهار
 محبت و علاءت بر طاعت و معرفت حق و ساطت و احترام مرد اسطر که در ذات شریف اوست صلی الله
 علیه و آله و سلم که دعا کردن بر آنحضرت را دانسته عای فیض و خیر و برکت حراد را در حقیقت و دعا است مقرر بنا
 در حکم آب انداختن در دلدان که نازل میگردد از وی آب و میرسد از وی نیقی و نهدا و دعا شامل المبریه
 فائده اختلاف است و حکم صلوة برا آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که فرض است یا استحباب است که
 فرض است زیرا که ظاهر بر هر دو وجوب است و لیکن فی الجمله اگر چه در تمام عمر یکبار باشد مثل شهادت بیعت
 وی صلی الله علیه و آله و سلم پس واجب چیزی باشد که ساقط میشود بوی چیزی که تخصیص بعد معین و مستحب
 گفته اند که واجب است که از آن بی تفتید بعد معین زیرا که حق تعالی فرض کرده اند است بر مسلمانان که صلوة
 و سلام فرستند بر رسول وی صلی الله علیه و آله و سلم و فکر و اندیشه آنرا وقت معلوم پس واجب است که بسیار
 فرستند و فاضل اندر آن زمان و در هر سال است که واجب بر بارگاشم شریف وی مذکور کرد و صلی الله
 علیه و آله و سلم گفته اند که چهار مرتبه است بدر واجب گفته که باین قابل است طحاوی و جماعة از حنیفه و
 طحطاوی و جماعة از شافعیه گفت فاضل ابو بکر بن العربی از مالکیه که همین است احوط که اقال الزمخشری در
 استدلال کرده اند این جماعت حدیث من ذکر عند فلم یصل علی فمات و دخل الی اخره این حدیث من حدیث
 الی بریره و حدیث زکریا من ذکره عند فلم یصل علی راه الترمذی من حدیث ابی هریره و نحوه الحاکم
 و حدیث حنفی عبد ذکر عند فلم یصل علی اخره الطبرانی من حدیث جابر بن عبد الله و غیر بزرگ از علامات

و واجب است و نیز فائده امر بصلوة بآنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مکافات احسان است و احسان در
صلوة الله علیه و آله و سلم مسترد و اتم است پس متاکد شود و فیکد ذکر کرده شد و نیز استدلال کرده اند بقول
حق تعالی لا تجعلوا دعار الکرسول بکم کم عار بعضکم لبعض ای اگر مذکور کرد و وی صلی الله علیه و آله و سلم صلوة فرستاده
نشود و روی باشد بمجاها الناس و جواب داده اند آنهایی که واجب بشک و اندک آنرا بجا بیاورند و کسی که آنرا ننهد
است این قول از پیچیدگی اصحاب و تابعین پس آن فعل فخر است و اگر بر عوم خود باشند لازم میشود و در آن
آذان را لازم شود قاری را چون بگذرد بآیتی که در روی ذکر شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و لازم گردد بر
داخل در اسلام چون تلفظ کند شهادت و حال آنکه آنچنین نیامده و نقل کرده نشده است و نیز درین
مشقت و جرح و خلاف وضع و شریعت مطهره سمع است و نیز شار بر حق سبحانه هر وقت که ذکر کرده شود واجب
نیت و آن حق است و واجب و حال آنکه قائل شده اند بدان گفته است صاحب ما سبک احلاق کرده است
قدوری از سفیه که قول بود بوجوب صلوة هر بار که ذکر و در مخالف اجماع است که منع شده است پیش ازین قائل
زیر آنکه وظیفه نیت از هیچ اصحاب که خطاب میکردند آنحضرت را و می گفتند یا رسول الله که صلوة میفرستاید
نیز اگر آنچنین باشد تفرع نمیشود برای عبادت دیگر و جواب داده اند از احادیث که در و آنها سبک است و تاکید
است و در حق کسی دارند که عادت کرده ترک صلوة را و خوی گشته و با جمله دلالت نیست بر وجوب تکرار آن مگر
ذکر آن شریف در مجلس واحد و بعضی در هر مجلس یکبار گفته اند اگر چه ذکر شریف مکرر گردد و حکایت از غشری و بعضی
گفته اند واجب است و دعا و اکثر بر آنند که مستحب است و از نیز استحب است گفت بنده مسکین شکر الله
علی طریق الحق و ایقین که اگر گویند یکبار فرض است و اکثران واجب است و هر بار مستحب بر صورتی دارد و لا کن
بجمل محب شوق آنکه این مستحب یا بنسب و واجب و اندک بقصیر در آن از خود را نمی یابند و در اطلاع بر آن مستحب
آن عبادت طلب کفایت بدل جمیع در آن نکند و بعضی گفته اند واجب است در نماز بی تعیین محل متوسلین قول
از امام ابو جعفر محمد باقر رضی الله عنهم و بعضی گفته اند واجب است در تشهد و این قول جمعی و اسحاق بن راہوی است
قول ما تشر آنکه واجب است در آخر صلوة بعد از تشهد قبل سلام و این قول امام شافعی است و استدلال کرده بآنکه
حق تعالی فرض کرد این صلوة را بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و بنود هیچ موضعی اولی از نماز بر اسرار آن و
نیز در احادیث ذکر صلوة علی الدنیا صلی الله علیه و آله و سلم و تشهد آمده است پس جایز نیست که تشهد را
واجب گویند نه صلوة را و این حکم را انکار کرده اند شافعیه و گفته اند که موافقت نموده است و در درین فعل سلف

درود و نفرستاد بر پی صلوات الله علیه و آله و سلم گفت آن حضرت کشتایی کرد این مرد پس بخواند و گفت مراد را در
تغیر او را قوی که بگذارد نماز یک از نماز پس باید که آنرا کند به تحمید خدا تعالی و در روایتی به تحمید و شایر وی پس
باید که درود و نفرستد بر پی خدا و اگر بخواهد درود و نیست از عمر گفت دعا و صلوة مطلق متنباید بیان
آسمان در زمین و موجود نمیکند چیزی از آن تا آنکه درود و نفرستد بر پی غیر و روایت کرده شده است از
علی مثل آن این حدیث در دعا و نماز واقع شده است دعا و مطلق چه در نماز و چه غیر آن از مطلق صلوة
علی النبی صلوات الله علیه و آله و سلم از قوی آداب و ارکان دعا است از این مسعود آمده چون خواهد که آنرا که سوال
کند از خدای چیزی باید که ابتدا کند تحمید خدای و شای او یا تحمیل آنست پس از آن درود و نفرستد بر پی صلوات الله
علیه و آله و سلم پس از آن سوال کند زیرا که بدستی این حق واجب است به پیروی در اعلان حاجت فایده
درود و نفرستد و اول دعا و وسط دعا و آخر دعا و هر چه در حدیث جاری آمده است و این مطلق گفته که دعا را ارکان
واجب و اسباب و اوقات پس اگر موافق شد ارکان قوی بگیرد و اگر موافق نشد آنچه مسیر و بیسی آسمان و اگر
موافق نشد موافقت پیروی یابد اگر موافق نشد اسباب زد و میرسد بموضع ارکان و مخصوص طلب است
و وقت و فروتنی کردن و چشم خوانیدن و تعلق قلب بجناب حق و قطع از اسامی و آنچه دعا صوری و موافقت
و دعا اسباب و اسباب وی صلوة بر محمد صلوات الله علیه و آله و سلم و در حدیث آمده و عا که در اول و آخر وی
درود باشد و کرده میشود و در حدیث دیگر آمده بود و عا محجب است زیرا آسمان چون درود فرستاده شود برین چون
صعود میکند بر آسمان و او که صلوة بعد از دعا و قوت است و شد آن حدیث و تعلیم آن حضرت صلعم هر دو را خود را
حسن بن علی رضی الله عنهما قوت اللهم عینی فی من یدائی و در آخر وی آمده صلوات الله علیه و آله و سلم و این نزد
شافعی است و در باب صلوة ذکر این بنیاید از مطلق صلوة علی النبی صلوات الله علیه و آله و سلم خطبه
جمعه و خزان از خطیب زیرا که خطبه عبارت است و ذکر خدا و غرض صل شرط است در آن پس واجب بود
و ذکر رسول صلوات الله علیه و آله و سلم چنانکه اذان و صلوة صحیح نیست خطبه جمعه که آن و این مذکور شافعی واجب
است و از مطلق آن عقیب اجابت مردان چنانکه در حدیث احمد از عبد الله بن عمر بن العاص آمده که رسول خدا
صلوات الله علیه و آله و سلم گفت که چون پیشتر بدین زن را بگویند مانند آنچه میگردد بر پی و نفرستد بر پی زیرا که
هر دو درود و نفرستد بر پی که بار درود و نفرستد خدا تعالی بروی ده باز بستر سوال کنید برای من و صلوات الله علیه و آله و سلم
و باید ذکر این در باب الاذان و در بعضی کتب نزد مردم و مسجد نیز زیادت که در دو در بعضی کتب عقیب از آن

و اما قنات و اجابت نیز آمده است و در انشای تکلیف حیدر ذکره فی الواهب علی ذنب الشافعی و نزد دخول مسجد
و خروج از آن روایت کرده است فاما زیر را که بود رسول خدا صلعم چون می درآمد در مسجد در دو میفرستاد و بر
محمد پسر یوسف اللهم اغفر لی و غفر لی ابو ابی و چون بیرون می آمد در دو میفرستاد و بر محمد پسر
یسکف اللهم اغفر لی و غفر لی ابو ابی فذلک و ش نیز آمده است انرا با یک بن عرب بن خرم و ابو اسحاق
بن شحان گفته هر که در مسجد در آب بپاشد که در دو فرستد و ترجمه کند و بر کات و سلام فرستد بروی والی وی
گفته است عمر بن دینار در قول وی سبحان فاذ و عظم به و انفسوا علی الفسک که اگر در خانه هیچکس نباشد بگو السلام
علی البی و در خانه دیگر کاه گفته است ابن عباس در ایست ایها ساجد است شخصی که اگر در مسجد
هیچکس نباشد بگو السلام علی رسول الله و اگر در خانه هیچکس نباشد بگو السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و از گفته آمد
چون می درآمد من در مسجد بگویم السلام علیک یا ابا البی و در خانه و بر کات و صلی الله و ملائکة علی محمد و انشد ابن
آمده از کعب در دعای من مسجد و بر کات از آن مذکر که در صلوته را در نماز بخاز و در مواهب بگوید که نیست است
بخوانی فاتحه را بعد از تکبیرات و بعد از اولی و در دو فرستی بعد از ثانیه و دعا کنی سیت را بعد از آن تا شصت و گوی که در الج
اللهم انک شاکس اجره و لا انت شاکس و درین حدیث است که روایت کرده است شافعی و نسائی و ابن جریر طبری شافعی
نخوابد و نزد و در نماز بخانه و فاتحه نیست و بگوید که در روایتی واقع شده است بطریق دای است بطریق
خراب و با وجود و در مذنب و در نیز فرستد و در کسیر تانی و در تلبیکه و در احرام حج و در نماز و در صفا و در
چنانکه حدیث عمر بن الخطاب آمده که فرمود چون قدم آمدید که را طواف کنند بیست و هفت شوط و بگذرانید و تمام
ایرا هم در حدیث بعد از آن بر این مقدار و ابیست بر روی چنانکه به بندیت و تکریم بگویم بیان حدیثی بر ویتجانی
و در حدیث بنی صلی الله علیه و آله و سلم و دعای خیر برای انفس خود و بر و نیز پنجین چنانکه در ساله ناسک که کرده شده
است و در اجتماع و تفرق برای این از غیبت چنانکه و ابی کرده است نزدی از ابی هر چه که رسول خدا فرمود
چنانکه ذکر کنند خدا را در وی و صلوته نفرستند بر بغیر خدا صلی الله علیه و آله و سلم مگر آنکه باشند در مجلس حضرت بر
ایشان در روز قیامت اگر خواهد خدا تعالی عذاب کند ایشان را اگر خواهد بیا هر روز و حدیث دیگر آمده که نیست
بیج قومی که نشیند پسر خیزند و در نفرستند بر بغیر مگر آنکه باشند حضرت بر ایشان اگر چه و آیند و در پشت از
جهت آنکه بنشیند از ثواب و نزد مصلح و سایر روایت کرده است طبرانی از حدیث ابی در و در حدیثی که نیست
چنین صیغ خضر و حین صیغی عشر او که شفاعتی ایوم القیمة و نزد و در این اجماع حدیثی مسلم بن حذافه روایت کرده

الا وهو لمن لم يصل على النبي صلى الله عليه وآله وسلم طاهر عارث التست که در آشنای و ضوگو بدور بعضی کتیب
گفته که عقیب الطاهره حتی الیم و تکلم شهادتین و غسل اعضاء و تنویر کمره است و عمل کاتب حروف چنین
و آتشده است که تکلم شهادتین میکنند و در و میفرستند و بخوانند بعد از آنکه در اعضاء و ضو و آتشده و نزد
ملئین اذن یعنی خواندن گوش در حدیث ابی رافع و آتشده است که چون آواز کند گوش یکی از شما بگوید
که ذکر کند او را در و فرستند و بگوید ذکر الحمد بخیرین ذکر بی غیر یا کند خدا تعالی بر نیکی کسی را که یاد کرد مرا به نیکی
و این باب را است که میگنند آواز کردن گوش و بلیت بر آنکه کسی ادایه یکی یا کرده است و نزد فراموش کردن چنین
فراموش کند سخن یا چیزی دیگر را در و بفرستند یا بخیر یا در فراموشی سخن بسیار تجربه کرده شده است و در
حدیث این سوی مدی بسته ضعیف از انس مرفوع آمده است اذا استیم شفا فصولا علی ذکر ده اش و الله تعالی
و نزد عطاس چنانکه جماعت بان رفته اند و جماعه دیگر نزاع دارند بر آن و گفته اند که این موطنی است که منفرست در و
ذکر خداوند کل و شرب و وقایع و در شکات از ترمزی از حدیث ناخ آورده که موی عطاس در و بیلوی این عمر
و گفت و الحمد لله و السلام علی رسول الله پس گفت این عمر من میگویم الحمد لله و السلام علی رسول الله و لیکن
تعلیم کرده است بخیرین رسول خدا صلعم لعالم کرده است مگر آنکه گویم الحمد لله علی کل حال یعنی در فضیلت صلوة بر
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که سخن است و لیکن چنانکه فرموده اند یا بد کرد شایع هر چیز را محلی و موطنی خاص
تعیین کرده به اینجا یا دیگر گفت و در چنانچه در ذرات قرآن در یک تنی کرده اند که انی اللوا حب و در شفا گفته
که کرده باشند است این عجیب ذکر آنحضرت صلعم در ذبح و مکرده داشته است بمنون در و فرستادن
در عجب فایده گفته در و فرستاده شود در آنحضرت صلعم مگر بر طریق اجتناب و طلب ثواب و الصبح از ابن القاسم
آورده است که گفته است در و موطنی که ذکر کرده نشود در وی مگر خدای عزوجل و هیچ و عطاس پس مگو و نهیا
بعد ذکر الله محمد رسول الله و شهاب گفته که نمی باید و نسزد که گردانیده شود در صلوة علی النبی در سنت
و عادت گفتن من و همچنین قول محمد رسول الله که بعضی مرموع بعد از الله الا الله در آخر اذان میگویند و اظهار
که بین حکم دارد و نزد قبر شریف که ادلی و اقرب موطن صلوة است و در حدیث ابی داود و از امیریه آمده که
گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیست هیچ یکی که سلام دهد بر من مگر آنکه باز فرست خدا تعالی بر من روح
مطهر و کنم سلام را بر وی در برین شب کلام است از حیثیت نبوت حیات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که در تاریخ
مدینه و غیره ذکر کرده شده است و روایت کرده است ابن عساکر من صلی علی عند قبری سمعه و از شاهره و اطراف

[illegible]

صلوة را از اسلام زیرا که امر بر دو واقع شده و در فتح الباری گفته که کرده است که افراد صلوة کنند و اسلام
نفرستد اسلاما اگر صلوة فرستد در وقتی و سلام گوید در وقتی دیگر غلای اینقالی افراد مذکرا فی الموضع فافکره شده است
از ابو حمزه جی که سلام اینها بمن صلوة است پس استغفار کرده نشود و رعایت و از کرده نشود و غیر اینها و گفته
نشود علیه السلام و اما حاضر خطاب کرده نشود وی سلام علیک و السلام علیک و بر من که متعارف است اهل روزگار
شده است راضی نباشد که بسیار استعجیل و استعجال نیست غنیه صلوة بر آن حضرت در هیچ اوقات نخب و خجست
محرم خاصه و غیره و شب جمعه که افضل ایام است و در وی امر با کثرت آن واقع شده است و در وصول
آن بانی نبوت و قبول ازان حضرت بشارت رسیده است و در حدیث صحیح آمده است اکثر من الصلوة علی
لوم الحجة علیه السلام بسیار فرستید در روزین در روز جمعه و شب جمعه و در بعضی طرق آمده که اکثر الصلوة علی
فی الیلة الزهراء و لوم الانبیا الیلة الحجة و لوم الحجة بسیار فرستید در روزین در شب و در روز غیر نمکند و میشود بر آن حضرت اگر چه صلوة
جمعه است و ادوا و شب بسیار است و صلوة در روزین شب در روز غیر نمکند و میشود بر آن حضرت اگر چه صلوة
است بر وی همیشه عرض میگردد و حق سبحانه تعالی مانا که بسیار چنین آفریده که صلوة و سلام است بر او و کتاب
میرسانند لیکن درین شب و در روز البتة مقام وصول و محل قبول میرسد و آن است که من نفعی ایما لوم الحجة
فیه خلق آدم و نوح و عیسی و فیه نوح و فیه الصلوة تا کثره داعی من الصلوة فیه فان صلواتکم معروضه علی الحجة
و کثرت در تحلیف اکثر صلوة بر روز جمعه فضل این روز است که موجب وصول قبول و حصول ثواب حضرت صلی الله
علیه و آله و سلم که موجب سعادت دنیا و آخرت است چنانکه شوق احادیث ناظر و نیست و متاسف است این انبیا
و جدنا سبقتی که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سید الانام است در همه سید الانام پس صلوة بر وی در وی فرستی
و سبقتی دارد که در غیر وی نیست با حکمت دیگر که هر چیزی و نعمتی که رسیده است را در دنیا و آخرت هم برست
بیارگ وی صلی الله علیه و آله رسیده و اعظم کرامتی که حاصل میشود ایش از روز جمعه حاصل میشود و حور و قصور
و جنات و دیار سروری تعالی و تقدس در آخرت درین روز حاصل میشود و نام وی در آخرت لوم الحجة است
که در روزی نیست حق را باده میشود و بلبل جنت و دیدنی مولی تعالی و تقدس مشرف میشود چنانکه در باب الحجة سید
انشاء الله تعالی در روز غیرت مراست را در دنیا و روز غیرت در آخرت و روزی که هیچ شده است در وی
خلق عالم و اسعادت میکنند از تعالی زودی مطالب و حاجات ایشان را در دنیا بکنند سائل را قبول میکنند و عالم را بکنند
حاصل نشود ایشان را و نشاء الله انرا اگر سبب سعادت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و بر دست وی پس از شکر

و در بیان آنکه
صلوة علیه السلام

حق گفت شامی و ادای قلیلی از حق وی صلی الله علیه و آله و سلم آنست که اگر صلوة کند بر وی درین روز
و شب و الله اعلم و صل در بیان فضائل و فوائد عشرات صلوة علی ابی بنی صلی الله علیه و آله و سلم را با فضائل و فوائد
و تسبیح و ثمرات صلوة خارج از حدیث و بیائست و جمیع خیرات و برکات و نباء آخرت را شامل و ششصد و سیست
و اصل آن اقبال امر الهی تعالی شان و موافقت وی و ملائک و فرشتگان که فرموده ان الله و ملائکة یصلون
علی الرسل یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه وسلم تسلیما و در حدیث صحیح آمده من صلی علی واحدة صلی الله علیه و آله و سلم او جبر
بالا تری و عظمت از آنکه حضرت عزت علی جلایا که و نم نواله بر کسی صلوة و رحمت و برکت فرستد و در اینجا اشکال می آید
که چون روا باشد که صلوة بر آنحضرت یکی باشد بر صلی و ده جوابش آنست که واحد که در حدیث راجع شده است
فعل شده است که حکم من چهار بخشه فایده شریف است اما جز از حق خود یکی به بیاید و از اینجا لازم نمی آید که صلوة آنرا
خداوند بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم یکی باشد صلوة میفرستد بهر که بخواهد که خواهد چون بنده یا مومنان
نیز ستان صلوة و السلام و عا که دو گفت خداوند این عا بنیم در بیان این امر خود و در دفترست بر حبیب خود
چنانکه لائق ست تحلال خود جمالی وی پس حصولی میفرستد بهر که لائق مست که کمال رحمت و لافقت خود چنانکه نهایت
غیرت و حبیب وی نزد وی نه انعام و نیز ممکن است که یک درود فرستد و کاملتر باشد بعد از آنکه درود از
ده درود کبر صلی میفرستد که قلب و رحمت عظمی وجودت و کیفیت نیست چنانکه یک بر سریت یسیر هزار نفس از
ابو طلحه آمده است که گفت بر آن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روزی دعا داد که دیده میشود و اثرش در شریعت
مبارک وی گفتند یا رسول الله امر و اثرش در حق سرور در روزی پر فراتر بان رحمت سبب چیست گفت جبرئیل
آمد و گفت ایابا رضی میگرداند ترا یا محمد که پروردگار تو میگردد صلوة میفرستد بر تو هیچ یکی از امت تو که اگر بفرستد
بر وی ده صلوة و سلام و در روایتی مطلق آمده که هر که بر آنست و سلام فرستد بر تو صلوة و سلام فرستد خدا تعالی
بر وی گویا مقصود از اینجا بیان مطلق واقعه ده و در حدیث دیگر آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود کسی که
صلوة فرستد بر من صلوة فرستد خدا تعالی بر وی تا وقتی که صلوة میفرستد بر من پس اختیار دارد و بنده کم کند یا پیشتر
و در روایتی صلوة میفرستد بر وی خداوند فرشتگان او به صلوة پس کم کند بنده یا پیشتر گفت بنده سبب کم خداوند
خبریه یقین که خبر و بر بنده هم خواهد بود و نیز اگر مراتب انصاف است بقصد ملک از ان هم شتر آمده است
بر اندازة تقوی و محبت و اخلاص و در تخریج بیان قلبی و کثرت نوعی از تندیست زیرا که تخریر بعد از اعلام بوجود
خیر و غیره و ششصد و سیست از تفریق و تقصیر در تحصیل آن و در حدیث تندی از ابی بن کعب آمده که گفت

یا رسول الله من میخواهم که بسیار فرستم صلوته بر تو پس چه مقدار بگردانم برای نازدهای که میکنم برای خود فرمود
هر چه میخواهی بگویم هیچ فرمود هر چه خواهی و اگر زیاد کنی بهتر است هر ترا که بگفتی فرمود هر چه خواهی اگر زیاد
کنی بهتر است هر ترا که بگفتی و بگفتی فرمود هر چه خواهی و اگر زیاد کنی بهتر است هر ترا که بگفتی بگردانم برای تو تمام و عای
خود را فرمود و این چنین گفت و بیک دور و در پیش و دیگر آمده کسیکه صلوته فرستد بر من یک صلوته صلاوة فرستد
حق تعالی بروی ده صلوته و خطا کند از وی و خطیه بلند گرداند و ما و در جبهه و این خطوه خطیه و رفع ده در جبهه
مخصوص جزای عمل صلوته و فرستادن حضرت است بر اعمال دیگر که جزای کمی دارد است و در اینجا خط و رفع
تست و آمده است که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم هر که بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد و انزل له المنزل
المقرب و فی روایت المقرب المقرب عندک يوم القيامة و من شفاعة و از این مسجد در ضی الله عنه آمده که
فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نزدیک ترین مردم روز قیامت بیشترن ایشان است از روی فرستادن
صلوته بر من و در حدیث دیگر آمده که فرمود ناجی ترین مردم از احوال و شر و در قیامت بیشترن شماست
در صلوته فرستادن بر من و از ای بزرگوارین ضی الله عنه آمده که در حدیث فرستادن بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
کامیاب تر و پاک کننده تر است گنا از نازده آب سرد و کشته حراش و سلام بروی فاطمه تست از حدیث رقاب
در اینجا است که چون حکم تعیین است که مصلی بر آنحضرت مستوجب صلوته است ظاهر آنست که هر چه از رکبت
و کیفیت و احوال که در شش است بر آن صلوته می بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم همان وجه بروی فاطمه و
نازل شود از حضرت رب العزت و لیکن بنویس که مناسب و ملائق بحال اوست که لا یخفی و با بجمعه صلوته بر آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم منبع انوار و در کثرت و فلاح تمامه الجواب خیرات و سعادت است و اهل سلوک مد
در احادیث ازین باب موجب فتح عظیم و مواهب شریف است و بعضی مشایخ فرمودند که در وقت نقدان شیخ کامل
کمال که تربیت و ترقیب کند از تمام صلوته بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و طالب این صلوته و توبه بر آنحضرت
ترتیب مواهب حسن ادب بنویسد و توبه و با شرف اخلاق محمد بنی خواهد کرد و ترتیب مواهب علایق و زود کمال و ایصال
و بخیال منی از حضرت کبریا حال خواهد نمود و بواسطه بدرگاه اعلی در قرب جناب حضرت رسالت نباهی صلی الله
علیه و آله و سلم شرف خواهد ساخت و وصیت میکردند بعضی مشایخ بفرستادن صلوات بر آنحضرت و بکثرت صلوته بر
رسول صلی الله علیه و آله و سلم و میفرمودند بفرستادن صلوات بر آنحضرت و شایسته خدمت فدا و واحد را و بکثرت صلوته
صمیمانه و خیر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و هر که بسیار فرستد صلوته بر پیغمبر خدا صلوات بر پیغمبر و آل و خدای

در بیان آنکه افضل شیخ الامام علی المرتضیٰ فی الحکم الکبیر عن الشیخ احمد بن موسی الشریع و بعضی متأخرین شایع شد و در بیان قدرش سرسرا هم فرموده اند طریق سلوک و تحصیل معرفت و قرب الاهی در زمان فقدان فقدان وجود اولیای
 حضرت صدر الشراعی ظاهر شریعت است و اما امت ذکر و کثرت صلوٰه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم از کثرت
 اشتغال صلوٰه نورانی در باطن پیدا شود که بدان راه باید و فیض و اعانت و اما در آن آنحضرت پیوسته برسد
 و بعضی ترجیح و تفصیل کرده اند صلوٰه را بر ذکر از حیثیت توسل و استمداد اگر چه حیثیت ذات ذکر از شرف و افضل است
 و خلاصه الطریق شریک در تحقیق از تشبیه طریق و در بیان استقامت و ابراز حضرت نبویه است پس سبیل الشراعی
 ساجد و دوام حضور بیان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و شیخ اجل و کرم قلب الوقت عبد الوهاب شفی رحمة
 الله علیه و انصاف بر کثرت و برکات طوایف میفرمود باید دریافت که در عین خواند صلوٰه در کدام مجاز افضل و در چه خوض و غوص
 بیناید اللهم گفته در دریا رحمت الهی رسانند و میفرمودند که من بعضی گفته است که چون بنده اللهم گفت که خدا
 تعالی را تمام اسماء الهی یاد کرد و چون صلی الله علیه و آله گفت در هر نفس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم خوض نمود و به طایفه
 آنرا و احباب و بریاران نفسانی و کمالات ایشان افتاده و آخر لغو خوض درین کار نامتناهی محروم و مایوس
 آمدن چه صورت دارد و حق که این فقیر را بسفر و بند شرف و ادب که روز فرمودند بدانید که درین سفر و باز آمدن
 خالص عبادت و بالا از صلوٰه بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیست و چون از تعین عدد و پیر شده فرمود با ما عدد
 معین نیست چنانچه که بدان طریقه انسان شود و برنگی صبیح گردید و از غیر آن وقت میفرمودند که طالب
 را باید که بر مقدار صلوٰه و روی معین داشته باشد از هر کم یا اندک اگر نشود یا قصد یا چنانکه بخواهد از نماز بعد
 بار بخواند و کمتر از سید خود و اصحاب خود نکرده اند و عدد قس خواب نقش هم الهی تعالی نیاورد و از مطالب پیوسته و فواید
 عظیمه آنکه صلوٰه و سلام است میرسد بجنّت و صلی الله علیه و آله و سلم و روایت کرده است ابو هریره که گفت
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سلام میفرستد پیچگی بر من اگر آنکه باز میفرستد خدا تعالی بر من روح مرا آنکه
 در می کشد و می سلام او را جواب سلام میگوید و در حدیث دیگر از ابی هریره آمده که فرمود آنحضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم کسی که صوم میفرستد بر من نزد من چشمم و کسی که در دو میفرستد بر من از دور رسانیده میشود
 بر من بعضی گفته اند که هر چند این صوم و آنکه گفت آنحضرت بدستی و راستی که خدا تعالی را فرستد گمانند
 ساخت گفته در زمین میبایست از انعام سلام صادر و بعضی روایات آمده که نام او را نام پدر او را فریاد
 و میگویند بار صلی الله علیه و آله و سلم کثرت برندگان عبدالحق بن سیف العین دلبی سلیم علیکم و یقر تک

السلام شهر لک البشارة فاخلع ما علیک ی ذکرک شری علی ما یک من عرج بیت جان میدهم در آرزو
ای قاصد آخرا باز گو تو در مجلس آن ازین حرفی که از ما می رود و ی که لازم کثرت صلوة است بصفت توجیه حضور
و طیب و تشبیه صورت خیالیه وی صلی الله علیه و آله و سلم و عین و انظار عظم استحضار محاسن نبویه است
شهر روشن عین قلبی نری وسطه ذکر که فی سطر و التوحید فی سطر و از فوائد آن معاذله عشر رخاب و عشرين
غزوات و اسباب دعا و جوب شفاعت بسیار بسیار است وی صلی الله علیه و آله و سلم و حصول قرب بوی
و فرج است گفت شریف او بر باب محبت و محو و اتصال با محضرت بیشتر اندکی بر آن روز قیامت و کشتن آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم منوی جمیع امور در آن روز بر شدت و کفایت جمیع محبتات و قضای تمامه حاجات و محضرت ذنوب
و کفایت جمیع سیئات و بقوی از تو آمد و از الف نیز و قیام او مقام صدقه بلکه افضل از آن صلی الله علیه و
آله و سلم و تفریح کرب و تشقای سقم و از باب خوف و جمع و اظهار برکت متهم و نصیر بر اعدا و حصول رفاه
اکی و محبت دی و صلوة دی و صلوة ملائکه و غرر علا و تزکیه و تنمیه مال و طهارت ذات و صفای قلب
و از اعیان و حصول برکت و در جمیع امور حتی در اسباب و اموال و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد
علیه و آله و سلم فائده و نجات از اسباب قیامت و آسانی در سکران و موت و خلاصی از مملکت دنیا و مضائق
رونگار و دیگر نیات و دفع فقر و اعدام حاجت و سلامت از آسایم بخیل و جبار و در عار و بزم الفت و طنبیب
مجلس و قیام و رحمت و توفیق و در هر روز و هر صراط و تنبیب و در آن حال بر اقامت و حرور و نجات از آن
در ظرفه العین بر خلاف حال تارک صلوة و حصول محبت مسلمانان و محبت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
و صفای آنحضرت در روز قیامت و در بیت جمال آنحضرت و در تمام و محبت ملائکه و ترغیب ایشان و کتاب صلوة وی
با تمام ذریع بر قرطیس خضره و علامتشان را در این زیادت خیر و استغفار و از اعظم فوائد اتم رعایت حصول
شفق بر اسلام که سنت مسلم بلکه فرض تفرست و کرام سعادت بالاتر از آنکه دعای خیر و سلامت از آنحضرت
شامل حال کسی باشد اگر در تمام عمر یکبار روست و دهد موجب صدر نیز اگر کرامت و شرف از آن برکات است بیت
بر اسلام مکن رکن در جواب آن لب نو که بعد سلام هر ایس کی جواب از تو و بیشتر از سلام کردن بر اسلام
از نجاب بر عادت مرضیه آنحضرت که واقعه است کان بیار و یا سلام شریف شده بعد از سلام کردن
بر اسلام نیز شرف گردان فائده از فوائد صلوة بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بازداشتن ملکین است
از روشن گدایان تا سه روز منع اعتنا به مردم و صلی را و در آمدن صلی زیر سایه عرش روز قیامت و گدائی

شهر جان بی بدتر از آن که یک صلوات و سلام

ترازی بر اعمال و امن از عطش و تشنگی از دواج و حریت و حصول شکر و هدایت و در صلح دنیا و آخرت و شتمال
صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بزرگوار کسی غرض است و تقیید وی شکر نعمت وی خود علامت معرفت حق و
نعمت وی و از اراد بدان ذکر کرده است اینمرد فاکلی رحمة الله علیه در رساله آداب زیارت که در خیر القلوب
از آنجا نقل کرده شده و از بنیادین کتاب نقل افتاد و حکایات دیگر و فوائد و نکات نیز مذکور است که وقت بدان
اتساع نیاورد و یکی از آن حکایات که شیخ احمد بن ابی بکر محمد روداصوفی قدس در کتاب خود که از شیخ محمد الدین
خیر و زکادی اسامندی که او را است روایت میکند و در اینجا ثبت میکرد و امید آنکه طالبی آنرا در خود سازد
می آید که روزی شبی مقدس سر بر او بگریه می افتاد که از علمای وقت و امام عصر خود بود و آبا بکر رحمت اکرم وی بر پا
ایستاد و با وی معالقه کرد و میان مهر و چشم وی بوسه داد و حاضران گفتند که با سیدی این را تشبیه میکنی و
حال آنکه تو دهر که در عهد اوست او را چون میخوانند او گفت من نگردم مگر آنچه از پیغمبر و بزم صلی الله علیه و آله
و سلم در خواب می بینم که شبی پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دیدم او بایستاد و او را در گنجا گرفت و بیان هر دو چشم
او بوسه داد پس گفت ما رسول الله این را شبی میکنی فرمودم وی بعد از نماز این آیه بخواند و بعد از آن که بوسه
من الفسک غز علیه ما غنم الا آیه و عقب آن صلوة برین میفرستند و خواندن این آیه پیش از شروع در صلوة
متعارف جمالس و اهل اهل حرمین است و اوها الله تشریف و عظمتا و بعد از آن این آیه را نیز میخوانند ان الله
و ملائکته یصلون الایة بعد از آن بقصد امتثال این امر شروع در صلوة می کنند اللهم صل علی محمد و علی آله و سلم
و وصل شکر نیست که بر اندازد فضائل و فوائد صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و مدح و ثواب ناعلی آنکه
وارد شده و جامع و مختصر ترک و دم و عقاب باریک آن نیز ثابت خواهد بود زیرا که هر عملی که تقصیلست و ثواب آن
عالی تر و کامل تر ترک آن قبیح تر و مذموم تر و عقاب بدان شدید و قوی تر و در حدیث علی ابن ابی طالب رضی عنه
آمده است که رسول خدا فرمود صلی الله علیه و آله و سلم ان النجیل و در روایتی النجیل من ذکرته غنمه فلم
یصل علی من یأبیه النجیل و عرف آنرا گویند که در نیک اموال و صرف آن خستی کند و لیکن نجیل سخت تر و
کاملتر آنکه ذکر ده شوم من نزد وی و در و نفرستد برین و باین مقدار صرفت وقت و استعمال بر آن محبت
من و شکر نعمت کند که ثواب آن عظیمتر و واقتر از صرف مال و افضل از عقیق و قابیه است و آسانتر از آنست
و آنرا امام جعفر صادق از پدر بزرگوارش سلام الله علیه و علی آبا و ائمه العظام و اولادها اکرام الله جمیعهم باو آورده
و گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کسیکه ذکر ده شوم من نزد وی و در و نفرستد و برین نجیل

و صل و ملائکته یصلون الایة بعد از آن بقصد امتثال این امر شروع در صلوة می کنند اللهم صل علی محمد و علی آله و سلم

کم کرد راه پشت کرد و حدیث ایسیر بر آمده گفت ابو القاسم محمد بن رسول الله علیه و آله وسلم کسی که از اموش
 کرد مسله برین فراموش کرد و طریق نیست که از قاده آمده که آنحضرت فرمود علی الله علیه و آله وسلم و تنبیه ذکر
 کرده شود نزد وی و در دو نفر شد برین پس تحقیق جفا که برین و از جابر رضی الله عنه آمده که آنحضرت فرمود
 شنید قومی مجلسی پانصد نفر شوق شوند در دو نفر شده برای آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم چنانست که گویا منفرق شدند
 از مجلسی که گزیده ترست از هر دو اندازا ابو سعید خدری آمده که فرمود آنحضرت بنشیند قومی مجلسی را که در دو نفر شدند
 و در وی برین صلی الله علیه و آله وسلم که آنکه با شنیدن مجلس حضرت بر ایشان در قیامت اگر چه در آنند و پشت
 یعنی اگر چه حکم ایمان و اعمال صالحه در پشت در آنند و ثواب آن دریا شد لیکن بجهت ثواب صلوات بر آنحضرت
 صلی الله علیه و آله وسلم که عظیمست حضرت خورد که چه از دوست و او در حدیث دیگر ذکر الله و الصلوٰه علی
 النبی و آله و در آن حدیث دیگر آمده که خوار باد مردی که ذکر کرده شدم من نزد او در دو نفر شده برین خوار
 باد و مردی که در آن مردی رمضان گذشت پیش از آنکه آنرا زبیده نشود یعنی در رمضان باید که کار کند که سبب
 منقذت وی گردد که جو این ایام غنیمت است و در آن منقذت خوار باد مردی که در آن منقذت پیدا و در یابی
 این در سیری را در دنیا و در دنیا و در پشت یعنی باید پیدا و در آن منقذت کند و در آن دنیا را در آن منقذت
 و دیگرین با سبب و خلیت گردد و در حدیث دیگر آمده است که آنحضرت بر آنرا بر بالا نشیر و گفت آمین باز
 بر آن گفت آمین معاوی بن جبل گفت یا رسول الله اینها گفتن چه بود فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم که
 جبرئیل آمد و گفت یا محمد هر که نام برده شود از نزد وی و در دو نفر شده بود و میسر و باید در آنش و در وی اندازد
 او را خدا استواری از نگاه قرب و در وقت خود پس گویا آمین پس گفت من آمین و همچنین گفت جبرئیل علیه السلام
 حق کسی که ریافت رمضان را و قبولی کرده نشد از وی کسی که نیکی کرد و جا و در و پدر خود و آمده است که هر که در
 مجلس بنشیند و در دو نفر شده باشد و در هر چه و او خوش و از وی در آن مجلس شنیده گمان نبردند که او را در آن مجلس
 صلی الله علیه و آله وسلم در مجلس همین نام شریف وی رود و پشت بلکه عامتر و شایسته آنرا که اسم ذکر او صفات
 و احوال شنیدنی صلی الله علیه و آله وسلم اگر چه بصریح نام شریف وی نکرده اند و اگر چه علماء موضوع مسلم
 ذکر اسم شریف را ساخته اند با کلام ربنا الله التوفیق و صلی الله علیه و آله وسلم که در آن حدیث صلوٰه بر غیر مسلمین وی
 صلی الله علیه و آله وسلم را در آن دنیا علیه السلام و مجموع آنچه مفهوم میشود از کلام قوم مسلم و نیست پس بر آن
 که از آن نیست صلوٰه بر غیر آنحضرت در دنیا و دیگر که روایت کرده اند است از ابن عباس رضی الله عنه که

و این حدیث
 در آن حدیث

گفت جانز نیست صلوة غیر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در مواهیب میگردد بلکه ثابت شده است این روایت
از ابن عباس در روایت کرده است این ابی شیبہ از طریق عثمان از ابن عباس که گفت نمیدانم صلوة نه اگر از او
بود هیچ یک که بر نبی صلی الله علیه و آله و سلم و سند این صحیح است و حکایت کرده شده است از امام
مالک نیز که گفت جانز نیست که صلوة فرستاده شود بر هیچ یک از انبیاء جز محمد صلی الله علیه و آله و سلم و از عمر بن عبد العزيز
نیز چنین آمده و لیکن گفته اند که مروی از عروبه بن مالک نه نیست بلکه دی رحمته الله علیه در مسند و گفت است
مکرده میداریم صلوة بر غیر انبیا و گفت نمیرسد و بی سرو مار که تجاوز و حدی کم از آنچه امر کرده شده ایم بدان
و این قول ثانی است و بن باب که مخصوص نیست با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم زیرا که در حدیث آمده که
فرمود صلوة علی الانبیاء قبله فان الله یجتنبکم كما یجتنب لیس صلوة مخصوص است با نبیا و غیر ایشان جانز نیست
و از ابو سفیان ثوری نیز چنین متحول است و از ابن عباس در روایت دیگر آمده گفت لا ینبی فی الصلوة علی احمد
الانبیاء فرموده دیگر میگردد که صلوة بغير ترجم است و دعاست از حضرت علی علیه السلام که وقت کند بر ستره
خود و این مطلق است مگر آنکه منع کند از اطلاق حدیثی صحیح یا جماعی قطعی ثابت نشده است این تحقیق
گفته است من سبواته و خطاب مومنان هو الذی یصلی علیکم و ملائکته و در شان صابران فرموده او لیسک
علیه صلوات من ربهم و رحمة و در حق منصرفان فرموده خدا من اموهم صدقة نظر هم قدر کنیم بها و صل
علیهم و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم صلوة میفرستاد بر منصرفان و روقی که می آوردند صدقات را
نزد وی مسلم چنانکه در حدیث آمده است اللهم صل علی ابی اونی و صل علی خلیل و علی نزلان و در حدیث دیگر
آمده است اللهم صل علی عمر بن العاص و آنحضرت میفرمود که و خوب می آید صدقة را و در حدیثی که آنحضرت
تعلیم صلوة کرده است و علی آله و از واجد و فرشته نیز واقع شده و در حدیث ابن عمر آمده است که وی صلوة
میفرستاد بر نبی صلی الله علیه و آله و سلم و بر ابی بکر و عمر و گفته اند که این را مالک در موطا و ابن و سب از انس
روایت کرده که گفت لم یطعمی کریم یاران خود را که غایت بعد اللهم اجعل منک علی فلان صلوة قوم را بدین
قدومون البلیل و بصرون بالسر و قاضی عباس مالک گفته که آنجا تحقیق علماء گفته و در مواهیب میگردد مجبور
علمای این عتبه اند و احتیاط کرده اند از آنکه از فقهای متکلمین آنست که جانز نیست از او غیر نبیا بصلوة بلکه
این چیز نیست که مخصوص اند بدان و انبیا و گذشته است شعاع ایشان در توفیر و تعلیم پس گفته نشود و ابی بکر صلی الله
و سلم علیه و آله و سلم اگر چه از روی صحیح است چنانکه مخصوص است آنحضرت سبب آنست و به تشریح

و قد عین پس گفته نشود و قال محمد عزوجل اگر چه عزیز و جلیل است و همچنین واجبست تخصیص نبی و سایر انبیاء به
صلوة و سلام و شریک گردانیده نشود ایشان و آنچه در کتاب و سنت و ائمه است محمول بر بعضی و عامست
نه بر همه و از اجابت نیست مثلا در آل ابی اونی و غیر وی که شمار ساخته بود ایشان را و هر چه چاکه ذکر ایشان
رو و صلوة با سویی اندک فرستاده شود و ذکر کرده شده انبیاء و از آنکه غیر هم نبیند آن و در جای آنکه در قول می بجا نه
ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذين سبقونا بالايمان و فرمود بعضی ائمه غنم و ضواغنه و گفته اند که بنوعی این امر هر دو جنبه
در صدر اولی ایلم پیدا کرده اند این را بعضی از اهل بدعت در بعضی از خود و شریک و مساوی گردانیده اند ایشان
باینجه صلی الله علیه و آله و سلم واجبست اجتناب از طریق ایشان و ذکر آل و ازواج و در سینه پر وجه و بیست
و اضافت است نه بر استبداد و امساله و لا کلام فيه و تحقیق گفته است بر در دگر گفتاری لا تجملوا و عار
الرسول بئکم که عار بعضکم بعضا پس واجبست که باشد عار آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم خالفه در عار
ناس را و همچنین کلام و شیخ ابو محمد جوینی که والد امام آخرین است گفته است که سلام بمعنی صلوة است پس
استعمال کرده نشود در عاب وافر او کرده نشود و در غیر انبیاء و افاضه خطاب کرده نشود آن و گفته شود سلام و علیکم
و علیکم السلام و گفته است که این امر جمیع علیه است و گفته اند که این طریق اسلام و اقرار است با حق و رعایت
اوست بجا نبوت و در برابر کسی که پیش از اختلاف گردانند منبذ کنندگان از اطلاق صلوة و سلام
که آن حرامست بگوید که است تشریعی یا از باب خلاف اولی سه قول است که حکایت کرده است و در
در کتاب از کار گرفته هیچ نیست که اگر است تشریعی زیرا که شمار اهل بدعت است و الله اعلم بحقیق
علم شد که این بحث در صدر اولی نمود بلکه زبان ما را از صلوة و سلام بر غیر صلی الله علیه و آله و سلم
و بکلم آنحضرت که فرمود صلوا علی الانبیاء قبلی فان الله غنیهم کما غنیهم بر انبیاء دیگر نیز میفرستاده شد و
درین مسئله مخالفه افتاده بر اهل بدعت نبوت صلوة و سلام میفرستند اصالة و الا بر وجه تحبیب جایز است بخلاف
و در کتب قدیم سلام نسبت بآل بیت یعنی که شامل ازواج مطهره نیز باشد علیه السلام دیده میشود و الله اعلم
و در مردم متأخرین بعضی اصطلاحات دیگر پیدا شده و در دیار عرب بعضی ائمه غنم و حقه الله علیکم یکبار و یکبار
را و صاحب هدایه برای خود میگوید قال بعضی ائمه غنم و در طایفه صوفیه میگویند قدس سره الزیاد قدس سره
تفاوتی که درین باب دو عبارتست و بعضی قدس سره و بعضی کلمه صلی الله علیه و آله و سلم میگویند
تفاوتی که درین باب دو عبارتست و بعضی قدس سره و بعضی کلمه صلی الله علیه و آله و سلم میگویند
تفاوتی که درین باب دو عبارتست و بعضی قدس سره و بعضی کلمه صلی الله علیه و آله و سلم میگویند

می
آید

نکند اتصاله ایشان بر حبیب و شلیل واقع میشود و در اکثر متعارفات و در بار عرب و هر که در حکم ایشان است
در آنحضرت صلعم است و در انبیاء دیگر علیهم السلام و در کلام اکثر اعاظم نسبت آنحضرت علیه السلام بسیار
واقع است و اولی علیه الصلوة و السلام و لفظ صلی الله علیه و آله و سلم در ایت ایماز و سلام است و در تعریف
باب دهم در انواع عبادات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم شک نیست که مقصود از آن خویش عالم است
بقوله تعالی و ما خلقت الجن و الإنس الا لیسجدن و عاده است آنکه در اول آنجا که میفرماید ان الله
ربی و ربکم فاعبدوه و ما احاط مستقیم و قال الله تعالی و لقد تعلم انک نعین صدرک بالیقون فسیجد ربک
و کن من الساجدين و اعبد ربک حتی یا تیک الیقین و مراد بیقین موت است از جهت بودن وی بر حق نسبت
زوال یقین بعد از تنگدلی و در غزل و عبادت است که چون مشغول شادان بسیار است شکست میگردد و در
انوار عالم ربوبیت و چون حاصل شد این شکست گشت دنیا بکلیت تحقیر و نظری و چون تحقیر نمیدک و
انسان شد بر دل فقدان و وجدان آن پس متوجش نشود و فقدان و متوجش نگردد و وجدان آن پس لایزال گردد
خرن و کم و نیز و چون نالی شد بر بنده و مکار و کفر نیت از آن بسوی طاعت مولا که یا میگوید واجب است
برین عبادت تو خواهی بود و هر چه تو را خطای یا بگفتی مرا کردات پس فراموش میگردد و فراموش میگردد و بآن
امید و قال الله تعالی فاعبدوه و احط به عبادت و درین رسالت بر فرقه که گویند که چون حاصل شده بنده را
محبت در قرب حق ساقط شد از وی اعمال ظاهر و باطن شده اند که عمل و ساقط شد از وی تکلیف و چون بنده
ساقط است بسوی او نگاه حق و مطلق نیست سیر وی ناوایم که در قیاس است و محبت بر بنده که که با است
از عبادت و مستغنی نیست از آن و هر چند وی از قرب و عبادت وی اعظم و اقرب شخصی در مجلس جمید حرسه
نگفت که ناظر بود در اسقاط عمل فرمودند و این سخن از زبان و شرب خمر بدتر است و اختلاف کرده اند علماء
و فیما آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پیش از بعثت آیا تسبیح بود بشیر یعنی از شراب که پیش از وی بود جمیع
بر آنکه که منبع نبود بجزیری از آن بلکه عبادت میکرد و بهر چه آنکه عقند و در وی از عبادت و حکم میکرد عقل او
بدان و بعضی توقف کردند درین سبب و نیز اختلاف کردند که تسبیح او بیک بود یا بکثری آن که بیک بود و اگر
بهرد و باشد نیز نیست که بجز آنست ذکر فکر نبات میشود و در وی یافت علوم و حقائق را و الله اعلم خیا که
مولانا و شوقی گفته است شوقی اینگونه گفتیم و یاقی فکر کن و فکر گر حاد بود و دیگر کن و یاقی ذکر اعلی است
که بی واسطه اتصال بنات حق حاصل گشته فیوض و بار دیگر و در سنکر تعلق بر نفس است و

معلومه ای که در زمین موعود و تشریف آن بر وجه مخصوص مجبور حاصل میگردد و بعضی علماء قائلند که عمل بشیر الیح
 انبیا خصوصاً ابراهیم علیه السلام میکرد و عبت می آرند که آنحضرت با مورا است و بقدر آن بافتد و انبیا ایشان
 بعد از نبوت قائل اند که کمالی اولیک الذین یدعی الله فیه دینهم افتد و قال حق سبحانه ثم اوجینا الیک ان
 اتج مله ابراهیم پس اگر پیش از نبوت نیز عامل بدان بوده باشد عجیب جالبش آنکه از او بعد از ان بیان باشد
 و لایحه و اصول دین است که متفق علیه است میان همه نه فرع و شریح که مختلف است و خود ممکن نیست تمام
 در آن از جهت اختلاف در آن و نیز منسوخ گشت و بعد از نسخ هر ی مانند پس در میان این باشد که آنحضرت
 است بشیر الیح انبیا سابق علی نبیا و علیم السلام ناگویند که چون بعد از نبوت تبعید است پیش از نبوت نیز
 باشد نعم احتمال دارد که تبعید و شریعت کی از ایشان باشد و اگر باشد ابراهیم اولی و انبیا است و بعضی گفته
 عیسیه اقرب است و اندر علم و دنیا گفته است که منم میگردد که چون آنحضرت مقدس و منبع انبیا علیه السلام
 باشد و فضل وی بر تمامه ایشان چگونه بود دفع این دهم میکنند با آنکه چون مقدس منبع همه باشد کالات همه
 در وی جمیع گرد پس کاملتر از همه بود و فاهم و باشد التوفیق صاحب مراتب مقصد عبادات را بر سبقت نوع تراست
 داده و نیز بهین نوع فرار داده ایم نوع اول طهارت دوم صلوة سوم زکوة چهارم صوم پنجم حج ششم دعا هفتم تلاوت
 تسبیح اول طهارت و در وی چند وصل اول است وصل اول در وضو و سواک و مقداد آب وضو وضو
 یعنی حسن و لطافت است وضو یعنی مصدر و رفع آب وضو یعنی مصدر نیز آمده و بعضی گفته اند که
 سه و اخت اندکاهی یعنی مصدر را نیندکاهی یعنی پاک کنانی القاروس و اختلاف کرده اند علماء در وقت و وجوب
 وضو و بعضی گفته اند وجوب او بعد از است بقول حق تعالی اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم الایه و این
 آیه در مورد آمده است که مذنیست ولیکن در احادیث آمده که جبرئیل علیه السلام آنحضرت را علی الله علیه و آله
 و سلم در اندر روضی نماز وضو را موعود و نیز در حدیث آمده است که فاطمه رضی الله عنها نزد آنحضرت آمد
 که یان و گفت فریش تم که ده اند بر قتل تو فرمود آب وضو بیا پس وضو کرد آنحضرت علی الله علیه و آله و سلم
 و این در کتب بعد از این عبد الله نقل کرده است اتفاق اهل التفسیر بر این آنکه غسل جنابت فرض کرده شد و آنحضرت
 در کتب جنابت فرض کرده شد نماز بر آنکه آنحضرت نماز گذارد و هر گاه وضو وضو گفت این عبد الله که این پیشتر است
 که جاب نیست بیان هیچ عالم شیخ ابن التمام سبقتی گفت که این مرد بر کسی وضو که میکرد است و در وضو
 پیش از هجرت نه بر کسی میکرد است و وجوب آنرا پیش از هجرت انتهای حاصل این سخن است که وجوب وضو بابت

وضو در میان وضو و سواک و مقداد آب وضو

مذکور باشد این مناهات ندارد بلکه مخصوص پیش از آن باشد و لیکن واجب نیامده و ظاهر نیست از این اشکال
 اگر آنکه گویند وضو پیش از هر عبادت واجب بود و واجب و لیکن بر تقدیر لازم می آید که نمازی وضو را نکرده باشد این
 خلاف اجماع است و ممکن است که گفته شود که زوال آیت برای وجوب وضوست نزد قیام بصلوة و انتم می فرمایید
 تقدیر کنند چنانکه بعضی گفته اند که در ابتدای وضو فرض بود نزد قیام مطلقا و در آخر منسوخ گشت و عقیده وجود حدیث
 گشت و لیکن در نسخ آن کدام سوره آمده سخن است عند بر ما حضرت علیه السلام برای هر نماز وضو ساخت
 و در بعضی اوقات یک وضو نیز گفته اند که آمده است از بریده روایت کرده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه
 و آله وسلم که وضو میکرد برای هر نماز و گذارد و در نسخ چند نماز و در روایتی دیگر نماز یک وضو یک گشت و در بعضی گفته اند
 یا رسول الله چیزی کردی که هرگز نکرده بودی فرمود خدا کردم یا یعنی برای بیان جواز تا بدانند که وضو برای هر نماز
 فرض نموده و نمازی را بود و در ترجمه از انس رضی الله تعالی عنه آورده اند که گفته بود رسول خدا صلی الله
 علیه و آله وسلم که وضو میکرد برای هر نماز پس گفته شد عرض را که شما چه میگوید گفت کفایت میکرد یکی از نماز وضو
 تا و اما که حدیثی شده و از اینجا گفته اند که وجوب وضو برای هر نماز از حدیث حضرت نبوت و در روایت احمد و ابی داود
 از حدیث عبد الله بن مسعود بن خطبه عاصم بن سلمه که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مأمور بود بود مذکور در روایت احمد و ابی داود
 و ابی هر باشد و ظاهر و چون شاق آمده بروی امر کرده شد بسواک نزد هر نماز و نهاده شد از روی وضو که از حدیث
 و ابی بسواک مشتق است از بسواک یعنی مالیدن و مالیدن درین بسواک بلکه محبت و ندان الی بسواک شده و حدیث
 و فضیلت را استحباب بسواک بسیار واقع شده فرمود اگر نمی بود و شفقت بر امت از یک دم و واجب میکرد و ایندم بر
 ایشان بسواک را برای هر نماز و فرمود بسواک کردن سبب طهارت دین و وجوب نماز حق است تعالی و تقدیر
 فرمود بنیامد از بسواک هرگز مگر آنکه امر کرده در بسواک تحقیق ترسیم کسبایم و بپست تم پیش دین خود را و در
 روایتی نیز از حدیث بسواک و اما در مناقشه مخففه گوشت بن دندان و ظاهر حدیث عبد الله خطبه که گفته شد ظاهر
 در وجوب بسواک است بر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و لیکن در حدیث این حدیث سخن است و ظاهر ثبات نمیشود
 مگر بدلیل صحیح و در حدیث طبرانی و بیهقی که از عاقله آورده اند که آنحضرت فرموده چنانکه برین فرض اند و بسواک
 ایشان نیست اند و در بسواک و قیام علی و در حدیث دیگر آمده که آن حضرت فرمود امر کرده شده این بسواک
 تا آنکه ترسیم کرد و این را که درین حدیث و درین حدیث و درین حدیث و درین حدیث و درین حدیث و درین حدیث و درین حدیث
 واقع شده باشد و اما اینست اجماع است که واجب نیست بلکه سنتی است مگر آنکه از روایات و اتفاق و از حدیث و از روایات

زود و خاستن از خواب چنانکه در همین از حدیث حدیفا مدوکیا حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون بر میخاست
از خواب شنب یا لیده پاکیزه میکرد و من را بمسواک و ظاهر آنست که هر دو قیام لیل برای نماز است پس مراد
مسواک برای وضو نماز است و وضو نزد برخاستن از خواب نه برای نماز شنب شنی غلطه است و برای وضو است
قرآن و در وقت خواب رفتن نیز مسواک میکرد و نیز خواه تغییر را که یا تغییر بودن انسان و زود در آمدن در
نشر که در حدیث عائشه آمده که چون می در آمد آنحضرت در خانه نخست کار میکردی که مسواک میکرد و ظاهر آنست
که وضو نماز نیز میکرد و کند اقبل و آنحضرت میبازد میکرد و استیباک چنانکه در صحیح بخاری آمده است که آنحضرت
میکرد مسواک چنانکه او از می آمد و این مبارک آن غرض بغض نمیزد و رفع آن و عین جمله گو یا که فی میکند
در بعضی روایات بعضی محمد و در روایات نسائی اعا اعا و در روایت ابو داود آه و در بعضی روایات از حنفیه
و مستحب آنست که مسواک از دست اراک باشد و آنحضرت نیز چنین میکرد و امر نیز نمود بدان و آنست که قنایت
است خواه با انگشت خود باشد غیره و اگر بجای دست باشد نیز قنایت است و شافعی که برای می نماز
میکند بیشتر همین جای می گفتند و ابو نعیم میگوید آورده که استیباک میکرد و آنحضرت بر عرض یعنی عرض دندان
و در روایات گفته است که آیا املی آنست که استیباک همین کند یا شمال بعضی گفته اند از جهت حدیث کمال
یعنی التیمین نه در محل و متصل و ظهور و مسواک که نهانها و اندک آنکه آیا استیباک از باب تطهیر و تطیب است یا از باب
از آنکه قنایت را است اگر گوئیم که از باب اول است مستحب است که همین باشد اگر از باب ثانی است پس شمال
بود از جهت حدیث عائشه که بود دست راست رسول خدا صلعم برای ظهور و طعام دست چپ برای خلاد
هر چه بود اندازی رواه ابو داود و با شاذ صحیح بعضی از شرح حدیث گفته اند تیسین در مسواک آنست که ابتدا
بجانب راست کند چنانکه در هر حال و متصل پس استدلال بآن بر استیباک بدست راست درست نباشد پس
استیباک بدست راست نقل باید قند بر گرفته اند که ظاهر آنست که آن از باب اول است چنانکه استیباک
و مانند آن پس تیسری باشد و قوی حکایت کرده است از امام مالک که مسواک نباید کرد و در مساجد زیرا که
از باب اول قدر است این تمام کلام مواهیب است و پوشیده مانده که مشهور و معارف استیباک بدست راست
است و دست چپ که شستن است برای از آن قدر بقدر بری خواهد بود که از آن بدست بود و بداهت آنست
چنانکه در انما طه و مانند آن ذکر است استیباک در مسجد بقدر بری که چپ را چپ میکرد و در آن و در می نزد آن
اگر استیباک بدست بود کلام جابر است و آن را اگر خوب و مانند آن بود و مستحب است ابتدا با چپ و عین بحال

استیباک یعنی پاک کردن

خودست بر هر قدر بر بالا از شکلا معلوم شود که اختیار بعضی بر اختیار دیگر است و خدا علم و اقتدار آپ
فعل و در حق آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم گفته اند که غسل بیک ساعه کردی که بی مرده است و وضو بیک مرده
در حدیث دیگر آمده که وضو در طول کردی و تحقیق مقدار صاع در طول نریمان عرض این دیار عالی از تفسیری نیست
و در شرح سفر السعاده درین باب و در باب صدقه قطر در بیان آن تفسیری زفته است و گفته اند که مراد از
احادیث لغین و تجدید نیست فائده چنانکه اکثر اهل اقل از آن دفعه باید نیز جائز است و اصل
آنست که هر چه کفایت کند بکار برود و مادام که اسبغ کند و بجا سرف نکشد و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
در تعلیل آب وضو و کمرختن آن مبالغه فرمودی و است را تجدید و وضو کرده است از اسراف در وضو و بسبب آن
آب و مصرف نمودن است من که آنیک پیدا آیند که در وضو قوی و بجا و تازه حد کنند و در تحقیق آب اسراف باشد
و مصرف نمودن وضو را شیطانیست نام او دهان که آدمی را در وضو اسراف آب در وسواس اندازد پس از وسواس
پرسیده و بنزد وسواس دفع آن بان بود براه تعاضل کردن و در دفع خاطر آن تکلیف نمایند و بی آن خاطر
از وسوسه برخصت عمل کنند و اگر شیطان بسیار عزامت دهد گوید که این عمل که تو کردی ناقص و نادرست است
و پنداری درگاه حق نبزریم او گویند که تو برادر است من زیاده برین نمی آید و دل من کرم است تعالی و تقدس
همین قدر بنیدر فصل در حجت او واضح است و همچنین در نماز دیگر مواقع و وسواس واصل و نقصان
و احتیالی آن خیر و شیطان درین میان راه یا بد استخوانه لاجل در دفع آن لغایت مؤثر است که اخبار
فی الانبار و در حدیث احمد و ابن ماجه از عیبه الله بن عمر بن العاص آمده که یکبار آن حضرت صلی الله علیه و آله
و سلم بر سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه گذشت و وی وضو می ساخت فرمود لا تسرف بالماء و در
روایتی باقی اسراف با سفید بل فی المار اسراف یعنی در آب که چیزی کم یاب و غریب الوجود نیست اسراف
چنانکه شرف نمود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم لغو و آن کنت علی نه چار استی در آب اسراف میباشد اگر باشی بر وجه
سروان و این بدانست در وضو و قوی بر اسراف عادت و است بطریق دفع و وسواس غالباً بعد چیزی ازین
باب است احساس فرمودن باری دفع آن این مبالغه و وسواس کفایت نمیکند که اگر وضو می بر لب جوی بود
در شستن آب را نمی نیست چه هر قدر آب نیز بزدانیم در وضو الله را آنگونه که ازین نه از در حقیقت
فرق میان نه چار استی و غیره است که آب استعمل در وضو با اتفاق پاک کننده نیست و نه فاکثرین پاک
نمیست پس اول وضو می دیگر استعمال نخوان کرد پس زیاده از حاجت بکار بردن تفسیر باشد و در نه چار استی

که عساکرم در وی انگشت تضرع نبوده و نیز آب مستعمل در وی نمینانند لیکن بیاغز فرمود که در آنجا نیز تجا و زاری در
 میاسب نبوده و گفته اند اگر در بسیار نخستین آب ابران در آب نباشد ابران در عمر و تضرع وقت باقیست
 و زرد یک این معنی است آنچه بعضی گفته اند که مراد با ابران در حدیث اتم است بانی اگر در آنجا را آب
 در زجر جاری ابران و تضرع آب نیست و لیکن در تجا و زاری تقدیر شرعی انمی هست و الله اعلم و حاصل کلام بود که
 که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اعضای و صورت از یکبار زباده شستی از جهت تعلیم است که آنقدر کافی است
 و اقتضای بر مقدار فرضی که در وضوئی آن درست نبود چنانکه فرمودند و صور لا یقبل الله الصلوة الا به و در روایت
 ابو داود از حدیث ابن عباس آمده که گفت آیا جز دهم شمار ابو ذر و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و وضو کرده
 کرده هرة و گاه هر عضو را بار شستی برای بیاغز در تطهیر و آنرا علی بن خنیزه گفته است و سبب آن آب و
 نقافت اجزا و شستن چنانکه در حدیث زرین از عبد الله بن زید که راوی حدیث و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است که
 و سلم آمده است که گفت که وضو کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اگر دلم تر من در شستن و گفت که وضو علی بن خنیزه
 شستن و این نیز نهایت تطهیر و بیاغز در آن و اسباب وضو که در احادیث امر بیان و شستن و زکاة و کفایت
 و احادیث صحاح و حسان و بیاب بسیار و پیشا آمده که بیشک چون غنیمت و فضیلت درین است علی آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم و صحابه رضی الله عنهم در اکثر احوال به چنین بوده و از عثمان رضی الله عنه آمده که گفت
 وضو کرده رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سه بار و فرمودند وضو وضو الا بیاغز من قبل و در روایتی و
 وضو بار بار بر تمیز ابران و گاه بعضی از اعضا را سه بار شستی و بعضی را دو بار و چنانکه در روایت بخاری
 و سلم از عبد الله بن زید بن عاصم انصاری آمده که گفته شد مراد که وضو کن برای ما چنانکه وضو کرد رسول
 خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس طلبید آتای را در تحت آب از روی پرود دست خود و شست بر وضو دست
 بر آن سه بار و دست خود را در آنار و بیرون آورد و در شست روی خود را سه بار و شست بر وضو در آن
 و در وضو دست کرد بر خود باقیال داد بار و شست بر وضو پای خود را و مانند این آمده در روایت عطاء و نسائی
 و سج که بر خود باقیال داد بار و شست بر وضو پای خود را و مانند این آمده در روایت عطاء و نسائی و ترمذی
 نیز همچنین آمده و شستن پای هر دو و گفته شد در روایتی از نسائی آمده که شست بر وضو پای خود را و
 در بعضی احادیث غسل اعضا و مطلق و گفته شد بی فکر عدد و ظاهرش در یکبار تمام بعد یا مقصود را عددی در
 آن مقام بیان اصل شستن بود و از بیان عدد در آنکه اند و در هیچ حدیثی در مضت وضو آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم

علیه واکر و ظلم نیامده که زیاده شست بر سه بار بلکه نمی کرد و از زیاده بر سه بار شستن و فرموده که یک بار زیاده شست
 بر سه بار یا نقصان کرد و دیگر در ظلم کرد و لیکن مشکل آنست که ظاهر این حدیث در نقص است از ثلث است
 جواب میگردد که این امری است اما سارت متعلق بنقص و ظلم زیادت و در روایت نسائی در نقص نیست
 و همین قدرت که هر که زیاده کرد برین بگرد و تعوی کرد و ظلم نکرد و این صحیح تر است و این نیز برادر صحیح خود
 روایت کرده و در ذکر نقصان سخن کرده و لای آنرا خطیه کرده زیرا که ظاهر وی در نقص است از ثلث و نه
 همچنین است و بعضی گفته اند که در کلام تقدیر است و مراد من واحد است و در بعضی روایات صحیح آمده است
 من نقص من واحد و از ادعای ثلث تقدیر خطا و انما شافی نقل کرده که گفت دوست منیدم که زیاده
 کند متوضی بر سه بار و اگر زیاده کرد و مکره نیدم آنرا گفته اند که اگر آنست که حرام نیدم آنرا واضح آنست
 و شافی که کرده است که ایهت تشریه و حکایت کرده است داری از تقوی از شافعی که زیادت بر ثلث است
 باطل میگردد و اندوه و خجالت که زیاده رکعت و نماز و این قیاس قیاس است و منقول است از امام احمد که
 فرمود و جایز نیست زیاده بر ثلث و این الباء که گفت این نیستیم از کما تم کرده شنی از فتاوی طبریزی آمد
 که هر که یکبار شستن آنکه او آنم میگردد و در بعضی از جهت ترک سنت مشهوره و نیز و بعضی آنم نگردد و از جهت
 اتیان امور بد و محنت حدیث دارد و شده و آن دامام محمد در موطای خود میفرماید که شستن سه بار افضل است
 و دو بار که کفایت دارد و یکبار اگر با سیاح و کمال بود نیز کفایت است و میگوید که قول امام ابو حنیفه این است
 و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مضمضه و استنشاق گاه یکبار غرضه کردی گاه بدو غرضه گاه سه بار غرضه چنانکه
 در غسل اعضا و دیگر از یک غرضه و مضمضه یکبار داشته و نیمه ها متشاق و در سه صورت همین وصل فرموده
 و جمع میان مضمضه و استنشاق در سه صورت است و آن بر صورتی که تصور است و صحیح نیست که یکبار
 غرضه کند و استنشاق باز غرضه و یکبار مضمضه کند و استنشاق و همچنین سه بار کند و معاحب سرفرازی سعادت
 میگردد که در هیچ حدیثی فعل و استنشاق با جماعت فرار از مضمضه یکبار یا دو بار یا سه بار یا یکبار یا دو بار
 باشد و از نیست است و نقلی و اما ایات اجماع و اختلاف با هم و اکثر احادیث اینچنین واقع نموده است
 که نخست هر دو تقدیر است یا شستن سه بار مضمضه و استنشاق که بیشتر روی شستن است و دوست نمازین این چهار
 بسیار در حدیث ظاهر شد و دلالت بر وصل مضمضه و استنشاق کند اگر قطعی نیست و بعضی هر دو دست شستن
 بیشتر مضمضه یا بیشتر استنشاق کرد و بیشتر روی شستن و این ظاهر در فصلت چنانکه اول ظاهر در وصل بلکه ظهور

این در فصل بیشتر از ظهور آلت در وصل در دو شکات روایتی از بخاری و مسلم آورده که مضمه و اشتقاق
 کرده باریس غرضه و این نیز محتمل و دو وجه است فصلاً و وجلاً و لیکن در بعضی اجابت صریح و اقصیه
 که مضمه و اشتقاق یک غرضه کرده اند و در بعضی مشهور از امام شافعی است بروی که مذکور شد و مشهور از
 مذنب ابو حنیفه قصاست میان مضمه و اشتقاق بر وجه مذکور زیرا که و بین و بین هر کدام عضو
 حلیه است پس لطیفه غسل هر یک باشد جدا جدا چنانکه سماع اعضا و این وجه در حقیقت برای ترجیح حدیث
 فصلت بر افاقه وی مرئوس را چنانکه قاعده مقررات در اصول فقه تحلیل در تفایض چنانکه
 نعمت تو کم کردن دلیل ماضیه الی و اولی طبری است چنانکه شنی آورده که علی بن مهزیار اعلام آمده و ثقات تابعین
 است از پدر از جد رواست میکند که بر محل خدا و صوکر دیس مضمه کرده بار پس اشتقاق کرده
 بار گرفت هر بار آب جدید و شافیه میگوید که این حدیث از جهت استناضی و آمدن زیر که طاهر است
 و جهت ایا حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به ثبوت نه سید است انتی در جامع الاصول
 میگوید که طاهر بن مضر از اعلام تابعین و از ثقات ایشان است و جدوی کعب بن عمر و ابن کعب
 است دشمنی در شرح تفاسیر میگوید که سنی در کتاب حوفت آورده است که عبدالرحمن بن مهدی که
 از کبار ائمه فقیهین و در وجه اشتقاق امام احمد بن حنبل است گفته حدیثی عربی کعب را در صحبت است و در
 سنن خود از یحیی بن یحیی آورده که گفت محمد بن میگوید که بری حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دیده است
 و اهل بیت طاهر میگوید که در صحبت نیست انتی و چون اهل ایشان تصریح کرده باشند بصحت وی در عاقبت
 باشد و عدم توقف اهل بیت وی در آن قاضی بنو دو این سعد و طبقات حدیثی و عیال پس از حدیث آورده
 بلفظ راست رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم میگوید که این ثابت شد که در صحبت است که اقال
 اشجع ابن امام شافعی از قاضی طبریه نقل کرده است که نزد امام ابی حنیفه رحمه الله علیه نیز جایز است
 که وصل کنند در مضمه و اشتقاق و نزد امام شافعی فصل با حق مضمه و اشتقاق با ابای جدید نیز
 بود و در جامع ترمذی میگوید که شافعی گفته که جمع مضمه و اشتقاق مذکور و اگر جدا جدا کنند مجرب است
 نزد ابی حنیفه و حقیقت خلافی مانند و آنحضرت و صوگر گویی مضمه و اشتقاق نکردی مضمه و اشتقاق
 سنت است در وضو و نه تلاوه و فرض است نزد امام احمد و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اشتقاق
 درست است کردی و اشتقاق یعنی بینی افشانند بدست چپ و راست اختلاف است در قد

واجب در آن امام شافعی و جماعه بر آنند که واجب علی چیز نیست که اطلاع کرده شود بر وی مسح اگر چه یکبار
 و بر روایتی مسوی باشد و امام مالک و جماعه بر آنند که مسح تمام سر واجبست و نزد امام ابی حنیفه مسح
 رأس و مسح تمام سر سنت است و دلائل این مذاهبات مذکور اند و در شرح سفر السعادت
 استقصای آن بقدر مسح تقصیر کرده نشده است و بعضی از علما گفته اند که انصاف در مسئله مسح بست
 مالک است که از اسمعت بن شیخ علی بن جابر اندر مفتی الحرم الشریف رحمه الله علیه و الله اعلم و مسح تمام سر سنت
 است کیفیت مسح آنست که ابتدا از مقدم راس و بر و بر دو دست را بجانب مقابل برکنند و دست را باز
 آورده بآنجا که ابتدا کرده بود و دست و مسح سر و در سبب امام عظیم یکبار است و شمی از قاضی طبرستان نقل میکند که سه
 بار مسح کردن بر راس یکبار جدید و بخت است و امام شافعی گوید مسح تمام سر سه بار یا بیای جدید سنت است
 و در روایتی غریب از ابی حنیفه نیز آمده است اما تملیث مسح بار واحد در چهارم گفته اند که آن شریعتست و در
 از امام ابی حنیفه در بعضی شرح ها یک گفته اند که در روایت حسن است از ابی حنیفه که اگر مسح سه بار یک آب کند
 مسنون باشد و مردی از آن حضرت سئوال کرد علیه و الله و سلم آنست که تکرار مسح نکردی و اکثر احادیث در مسح
 مطلق آمده بی تقدیر بعد و مفید خبر آمده و آنچه بعضی رسیده از احادیث نیست و در بعضی احادیث
 متون نیز واقعه دین بان معنی است که هر دو دست را از مقدم راس بموخر بر و باز از موخر مقدم آورد
 و نیز این احادیث و موسوم بضعف می دارند اما تملیث مسح و بیع حدیثی صحیح نموده که اگر واقعه ذکر شود
 یکبار بار و دوبار سه بار و خوشا علی غسل و مسح است و قول شافعی تملیث مسح این دلیل و قیاس
 مسح غسل و جایز آنست که توفیر تملیث آنکه در حدیث آمده غسل است و در روایات صحیح که در حدیث تکرار مسح
 آمده بیان کرده تملیث مخصوص است باعضای غسول و بنا بر مسح بر تخفیف است پس قیاس وی بر غسل که منی
 جز با لغو بر اکل و با سخت قیاس مع الفارق باشد و مسح این صحیح در شرح صحیح نجاشی گفته اند که در بیع
 طریق از صحیحین ذکر حدیث مسح نیامده و اکثر علما بر همین اند که شافعی که تملیث مسح را مستحب میدارد و ابو داؤد
 گفته که احادیث عثمان رضی الله عنه که صحاح اند همه دلالت دارند که مسح رأس مره واحد است و ابو عبیده
 مد الله کرده و گفته که هیچ یک از سلف را ندانم که باستیماب تملیث مسح رفته باشد مگر ابی سعید می و لیکن در غسل
 فقط است چه این ابی تثنیه و این المنذر از الس و عطا و غیره ایشان از نقل کرده و این خبر صحیح و غیره و در حدیث
 عثمان تملیث را صحیح نموده و شافعی در مباحث الاصول و در روایتی از حدیث عثمان آمده که در وی مسح رأس تملیث

و ذکر کرده شیخ العلام از بعضی نقل کرده که گفت روایت کرده شده است بوجهی دیگر از شیخ از عثمان رضی الله عنه
و لیکن این بحسب مخالفت احادیث صحیح است زیرا اهل علم استی و تندی از اهل بن حجر آورده که ششم شیخ
علی را ششم شیخ علی از نیشابور و جابر بن باب آمده اگر بصورت سیده محبوس است بر تکرار باب واحد در
باب سیده که افعال الهی و انحراف شیخ گوش کردی ظاهر او باشد یعنی هم بر دل گوش شیخ کردی و هم
در حدیث گوش و از برای شیخ درون سرگشتان و در سواد گوش کردی و شیخ باب جدید است نزد امام
علامه و نزد امام ابوحنیفه و روایتی از امام احمد بن حنبله باب جدید است نزد امام احمد بن حنبله
باب جدید در ظاهر بیان آنها در بیرون است باب سر و اما آنچه روایت کرده شده است که گرفت برای ازین
آب جدید محمول است بر آنکه تری بعد از استیاب راس در دست نماند از جهت تطبیق بیان احادیث و با کماله
روایت شیخ ازین باب سر و اکثر شهرت و در بسیاری از جای نظام بطریق کثیر آمده که افعال شیخ ابن العلام
و اما فیصل طین و اکثر روایات مطلق آمده بی ذکر عدد و اما بقیه تبعیه و تطبیق و لهذا بعضی قائل مستند تکلیف
غسل و آنکه کافی الشرح ابن العلام و در روایتی از نسائی آمده که شست بر دو پای را و با دو بعضی سه بار
نیز آمده و در بعضی شست پای راست سه بار بعد از آن شست پای چپ را سه بار ظاهر او هر وقتی بطریق واقع شود
و آنرا علم و تحلیل بحسب عثمان و حکم از شیخ علامه و حدیث آمده و محمد بن را اختلاف است در صحت و قیوت
آن در این جانب ثبوت است و آن سنت است نزد امام ابی حنیفه و شافعی نزد امام احمد بن حنبله و بعضی بحرف
و نزد بعضی از آنکه ندید وی واجب است از جهت حدیث انس که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله
و سلم که چون وضو میکرد میگرفت کفی از آب و می آورد آنرا تحت خاک و تحلیل لویه میکرد و خود را و مقبره و بعد از
امری را بی کیفیت تحلیل نمیکرد و آنکه در این اصابع خود را با غسل لویه بجانب فوق کند افعال ششمی و ظاهر حدیث
است که بار بعد بود و بعضی گفته اند که بار دوم است و وقت وی نزد شستن روی است نزد امام احمد بن حنبله
که در وقت شستن روی کند یا در وقت شیخ راس و نزد ابی داود و حدیث ابن عمر آمده که بود آنحضرت صلی الله علیه
و آله و سلم چون وضو میکرد با لید ما بین خود را بپوشی و در آورد انگشتان خود را در لویه از تحت آن را تحلیل
انگشتان است و پاگاه گاه کردی گدازنی السفر السعادت فان نزد امام ابی حنیفه و امام شافعی سنت است
نزد امام احمد بن حنبله اصل میل مسنون است بی خلاف و در اصابع بدین دو روایت است از شهرت است
بروایتی نیز بر آنکه انفران آنهاست از تحلیل امام مالک تحلیل مخصوص به اصابع میل داشته و آنرا نیز گفته اند که اگر

که کند باکی نیست و لیکن تحلیل طبیب است نفس را تحلیل اصابع چهل نفر کنند و گفته اند زیرا که خدمت اصابع
 مناسب تر است و گفتند که تحلیل شصت نفر به سیری اندک از خضر حل نمی و ختم کند خضر حل سیری
 بجهت رعایت تباين و اصابع بدین را بدو آوردن اصابع یکی در دیگری و شیخ ابن الهمام گفته که مواعیت
 برین کیفیت که در تحلیل اصابع چهلین گفته اند معنوی نیست و اما تحریریه انگشتی در انگشت و عدلی ضعیف آمده
 و در نهیب عقی آن را از سنن مستحبات و ضرر داشته اند و این الهمام در نهیب الفقه گفته که تحریریه حکم اگر فراخ
 بود نیست است و اگر تنگ بود و آب در زیر آن نرسد واجب و در مسیح قیبه نیز حدیث آمده که بود که هر که مسح کند
 بر قفا همراه بر نگاه داشته شود و غسل روز قیامت این حدیث را در سند الفرووس از ابن عمر روایت کرده و دیگران
 دیگر نیز آمده که شنی آنرا ذکر کرده است و لیکن میگویند که سند آن ضعیف است و آن نزد ضعیف است و احتیاط
 بعضی شافعیه میبرین است و شیخ ابن الهمام از برای اثبات استحباب آن حدیث ترمذی اند و این را میبرین آورده
 که مسح علی راسه ثلاثا مسح اذنیه ثلاثا و ظاهر فیه و حدیثی دیگر آورده که عی بن عمر باجمی روایت ابو داود و
 صلی الله علیه و آله و سلم مسح الرقبه مع الاراس و گفته که نزد بعضی بدعت است و در باب آن از ابن مسعود روایت کرده
 اند که در ما خلقهم بدعت است باتفاق در فتن آب و در صورت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در سفر
 و حضر ایضا ثابت شده است و حدیث صحیح در نیاب آمده و در آن دلیل است بر خوانی استعانت مرد
 بشیر خود در بخشن آب بر روی بی که ابریت و احتضار آب بقرین او بی خواب بود و لیکن از نجایان اما تیه میامش
 لازم نیاید و آنکه بعضی مردم در وقت حاجت سفر آنا بدعت بود که در اصل بی مدر که قصد ایشان از آن است
 که تا آب بیشتر نماند و آنحضرت را در و یا کی نبود که بدان اعتنای بپدر و وضو آنکه کند و بگذراشتی خوشه شک
 گفته و مسح به بر این خوب نیز آمده است فائده و حدیث عائشه رضی الله عنها که گفته بود در آنحضرت بر او مسح
 با بره برای چیدن آب که می چید بدان آب را بعد از نماز ضعیف است و بعضی گفته اند که حدیث در این باب
 خوب نیز ضعیف است و بعضی گفته اند این هر دو حدیث در جامع زهدی مذکور اند و در نیز ضعیف است
 و گفته که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در نیاب چیزی بصورت نرسیده است و گفته که قومی از اهل علم از
 صحابه و تابعین و غیر هم در نیاب فرصت کرده اند و بعضی کرده اند و از دیگران از تابعین شک شده که در نیاب
 نورانیت و نقل میزان اعمال است در رعایت کرده شده است این قول از سعید بن اسبیب بر روی حدیث
 کتب ضعیف مذکور است که اگر فیه نیزه و بکین نیزه در آن است نارد و در بعضی از شرح مشقات انوار اراکل

کرده که مستحب است نزد تشیفات زیر که آنحضرت نموده و اگر تشیفات کند مکرر هم نیست بر قول صح و نزد بعضی
 مکرر است و اما و شی که در آن کار وضو و ایستاده چیزی از آن بصحت نرسیده بلکه محدثین حکم بر وضع آن کرده اند
 آنچه صحیح شده است که در اول وضو بسم الله گفتی و متقول از سلف این قول است که بسم الله العظیم و الحمد لله
 علی دین الاسلام و شیخ ابن الهمام شهادتین نزد غسل هر وضو از مستحب است شمرده است بعضی علماء افضل اعضا
 و ضروری از وضو استحباب ملوّه بر آنحضرت سلمه اند علیه و آله و سلم شمرده اند و در امام احمدی اختیار
 جماعه از اصحاب وی تسبیح در اول وضو واجب است و شرط صحت وضو تسبیح است علیه
 و اگر در وضو لا صلوة لمن لا وضوء له و لا وضوء لمن لم یسبح رواه احمد و ابوداود و ابوالحاکم عن ابی هریرة
 و در آخر وضو گفتی اللهم انی استشهد ان لا اله الا الله و حده لا شریک له و استشهد ان محمدا عبده و رسوله و در حدیث
 صحیح آمده است که هر که بعد از وضو این کلمه بگوید گناهان خود بر وی میبارد و در حدیث دیگر آمده است که هر که
 در خرابی و در بعضی اجادیت بعد از شهادتین اللهم اجعلنی من التوابین و اجعلنی من المتطهرین نیر آورده اند و در بعضی
 بسماک اللهم و بحدی که استشهد ان لا اله الا انت استغفرک و اتوب الیک و در حدیث آمده که نوشته میشود این در
 کاغذ پاره و مکرر خوانده شود بر آن دلشاده نشود مگر در روز قیامت اما خواندن صد بار آنرا از دنیا پاک و در مردم
 مشهور است و در سنن الترمذی بر این است که اگر تشیفات فعل کرده است ثابت نشده است و الله اعلم فان شیخ ابن الهمام
 شرح بر این باب وضو را جمع کرده نوشته است که اگر تشیفات در وضو واجب است و اگر تشیفات در وضو واجب است
 موضع استنجاء بخور و استقبالات وضو نفس خود بماء و به شستن و بعد از استنجاء کشیدن خای که در وضو
 نام خدا بر سر آید یا نام نبی صلی الله علیه و آله و سلم در حالت استنجاء و بعد از آنرا از زینغال شستن و شستن برین
 سبب و تامل آن بر دست چپ و اگر آنای باشد که اخراج میکند از روی بجانب راست است نه بر دماغ
 دست بر دست و شستن بر سر و با انگشتی وضو پیش از وقت و ذکر شهادتین نزد وضو و استقبال قبله و در
 در استنجاء نیست در هیچ افعال وضو و شستن از گنهای چشم و مسح کردن و شستن آنرا داخل شستن از آن
 وضو و بعد از آن در زیر انگشتی ذکر حفظ نزد وضو و طهارت بر روی باب و گدازیدن دست اعضا
 مفصوله و آهستگی و آرام نمودن در غسل اعضا و باید آنرا به دست خصوصاً در شاد و نجات در کردن حد و وضو
 و درین در حلقین و تأتقی که در شستن شدن آنرا و لطافت غره و خواندن دعا بسماک اللهم و
 بحدی که استشهد ان لا اله الا الله و استشهد ان محمدا عبده و رسولا اللهم اجعلنی من التوابین و اجعلنی من المتطهرین

حدیث علی بن ابیطالب کرم الله وجهه ولفظ حدیث نیست جعل رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم المسح
 علی الخفین نشأ بامام ولید بن النضر و یرویه لیس فی القیم مسیح بر طاهر موزه کشیدی یعنی بر پشت پاست چنانکه
 در احادیث صحیح و دار و شده و ابو داود و سنن خود از حضرت علی رضی الله عنه بطریق متعدد آورده
 که فرمود اگر کارو بار بدین را برای حکم فصل بودی یا پان پایی بودی مسیح از بالای آن و تحقیق و بدیم
 من رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که مسیح کرد بر طاهر خفت و صاحب ستر اسعاد گفت مسیح در ستر
 موزه و در صحنی ضعیف دارد شده چنانکه از غیرین شیعیه در حدیث ابو داود و ترمذی را این ماجرا آمده
 که گفت و منو کنانیدم بنی خمر را را صلی الله علیه و آله وسلم در موزه بنوک پس مسیح کرد اعلام و خفت و
 انفلش را و این حدیث صحیح نیست و در اکثر طرق حدیث ضعیف و مطلق و اربعه گفته که مسیح علی الخفین سببه
 ذکر اعلام و فصل و موزه ترمذی در بعضی طرق و ابی داود و احمد علی طاهر بیان خبر واقع شده و نزد امام
 ابی حنیفه مسیح بر طاهر خفت است و مسیح ابی امام احمد نیز چنین است و نزد امام شافعی و امام مالک بر طاهر خفت
 فرضیست و در بیان سنت دیگر بیان که علاما اختلاف کرده اند که مسیح افضل است یا غسل قومی بر آنند
 که غسل افضل است زیرا که غسل غریبه است و مسیح بر خفت و ماحد بغیر میت افضل است از غسل بر خفت
 پس اگر پای از موزه برگردد بشو یا غسل بود و بر آن ماجرا در دو نفر صاحب هدایا نیز چنین است و سببه
 میگویند که مسیح افضل از برای اظهار سنت و در اهل بیت که مکرر آنرا از خانه خارج و در داخل و نزد انبیاء
 اگر بایستی که شستن باشند موزه پوشند و مسیح کنند و جواب آنست که مسیح غسل هر دو مشروع و برابرند
 هیچکدام افضل و هیچ از دیگری نیست و صاحب ستر اسعاد گفته که حضرت را در مسیح خفین و غسل
 چنین گفته شود بلکه اگر حالت قصد وضو یا بیا بکشوف بودی غسل کردی و برای مسیح کردن موزه
 نبوشیدی و اگر بیا بیا در موزه بودی مسیح کردی و موزه بیرون نکردی و گفت حسن افعال این است که مسیح
 عادت نباشد صلی الله علیه و آله وسلم و صلی در تیمم تیمم ثابت است بکتاب و سنت و اجماع
 و از خصائص این است که دست و پا خست بر زمین که نماز خوانست گذارد و خواه سنگ و خواه خاک و خواه ریگ
 تیمم کردی و فرق میان خاک و ریگ و غیر آن نکردی و شافعی مخصوص دارد تیمم را خاک و غیر آن درست
 ندارد و ابو یوسف گوید خبر از خاک و ریگ درست نموده و سبب ابو حنیفه آنست که تیمم جایز است بر خاک
 و ریگ و رنگ از خفین از این است و مراد بجنس ارض آن بود که پاکش که اخسته نشود و رنگا گستر گردد

مسح

تیمم

و بر سنگ صاف که اسلام گروی بردی نماز دین و امام درست است بعد حدیثیابی امام ارض واقع شده
 و در حدیث قدسیه تربیت و زیاده و تمیز و احکام خود را در دو یک نیم چند تا زمان کرد خاک که بود و ظاهر کتاب
 و سنت موافق است و در ثانی نیم طهارت و در سبب بزرگی و دفع حرج چنانکه در طهارت صاحب و در صاحب
 سفر اسوات میگردد که در هیچ حدیث صحیح نیامده که حضرت علی (ع) علیه السلام برای هر یک از فضیله نیم
 چه دیگر کسی را تبار و شرف نیست نیم است که در بعضی غزوات و عتبات گم شده بود و آنقدرت مردم را طلب است
 است گماشته و آنوقت نموده بود پس وقت نماز در سبب با قوم ای نمود که بدان و خود را ندانند و در شکی کرد و او که
 رضی الله عنه بر عایشه که حبس کردی در نگاه داشتی و در روز اولی (ع) علیه السلام و سلم در مسلمانان را به خیر است
 پس نازل شد آیت نیم گفت اسیدین چه چیز عجیب است بر مسلمانان بگفت شما ای الی بکر رحمت کند و از آنجائی
 اسه عایشه نمی نیم ترا که صادر شد از آن امری اگر چه زیاده است و نه چندان و نه گمراشته کرد این خدا نیاید و در
 در پی و گشتای در مسلمانان را و چهار ساعی آن قدر را در زیر بار یافته و حکمت الهی اقتضای آن کرد
 که از چهره علی (ع) علیه السلام و سلم نیز پوشیده و در کیفیت نیم احتمالات است که نیم دو ضرر است این دو با درست
 نیست بر زمین یکبار برای کسی و دوم بار برای و در دست تا فرقیان دین نه سبب امام ابو صفیه مالک و
 شافعی و ثار بعضی اصحاب امام احمد است و قول علی (ع) علیه السلام و سلم بن عبد الله بن
 و مسلمانان را در پی و بعضی بر آنست که نیم یکبار درست نه دست بر زمین و بر روی و هر دو گفته علی بن و در بعضی
 و ایات و تقدیم و ذکر و هر یک گفته بود و در بعضی بکس و در بعضی تقدیم گفته بر وجه نیم و ایند سبب ششوار امام احمد است
 ولی قدیم امام شافعی و محفوظ و نماز از سبب دی است و منقول از قول و از برای و اسحاق و این
 بر و در این اندر دین خرم و منقول است از مالک و اصحاب حدیث بگرداند و در ترویج نه سبب ثانی و شیخ ابن حجر
 بر وجه چهارم از ترجیح احادیث از سبب می نماید و البته از ایشان احادیث از سبب اول تضعیف می نمایند
 حتی است که حدیث ائیم خرمیان مرتبه اول و در مرتبه اولی الی المرفیقین صحیح است و کلام و درین مقام
 بسیار است و در شرح سفر اسوات ذکر کرده شده است و باجملا احتیاطا و در نه سبب اول است و وصل در
 سلم از حضرت علی (ع) علیه السلام و سلم غسل بفتح شستن و بفتحین و کوفه بفتحین اسم و غسل با کسب و شستن
 چون گل ختمی مانند آن و غسل آن غسل آورد و غسل بفتح آفتاب غسل بفتح آن کسب و چاسی غسل
 غسل بفتحین جای هر دو شستن غسل بالضم آب و دست و روی شسته و نیمه شستن غسل بفتحین

در حدیث قدسیه تربیت و زیاده و تمیز و احکام خود را در دو یک نیم چند تا زمان کرد خاک که بود و ظاهر کتاب
 و سنت موافق است و در ثانی نیم طهارت و در سبب بزرگی و دفع حرج چنانکه در طهارت صاحب و در صاحب
 سفر اسوات میگردد که در هیچ حدیث صحیح نیامده که حضرت علی (ع) علیه السلام برای هر یک از فضیله نیم
 چه دیگر کسی را تبار و شرف نیست نیم است که در بعضی غزوات و عتبات گم شده بود و آنقدرت مردم را طلب است
 است گماشته و آنوقت نموده بود پس وقت نماز در سبب با قوم ای نمود که بدان و خود را ندانند و در شکی کرد و او که
 رضی الله عنه بر عایشه که حبس کردی در نگاه داشتی و در روز اولی (ع) علیه السلام و سلم در مسلمانان را به خیر است
 پس نازل شد آیت نیم گفت اسیدین چه چیز عجیب است بر مسلمانان بگفت شما ای الی بکر رحمت کند و از آنجائی
 اسه عایشه نمی نیم ترا که صادر شد از آن امری اگر چه زیاده است و نه چندان و نه گمراشته کرد این خدا نیاید و در
 در پی و گشتای در مسلمانان را و چهار ساعی آن قدر را در زیر بار یافته و حکمت الهی اقتضای آن کرد
 که از چهره علی (ع) علیه السلام و سلم نیز پوشیده و در کیفیت نیم احتمالات است که نیم دو ضرر است این دو با درست
 نیست بر زمین یکبار برای کسی و دوم بار برای و در دست تا فرقیان دین نه سبب امام ابو صفیه مالک و
 شافعی و ثار بعضی اصحاب امام احمد است و قول علی (ع) علیه السلام و سلم بن عبد الله بن
 و مسلمانان را در پی و بعضی بر آنست که نیم یکبار درست نه دست بر زمین و بر روی و هر دو گفته علی بن و در بعضی
 و ایات و تقدیم و ذکر و هر یک گفته بود و در بعضی بکس و در بعضی تقدیم گفته بر وجه نیم و ایند سبب ششوار امام احمد است
 ولی قدیم امام شافعی و محفوظ و نماز از سبب دی است و منقول از قول و از برای و اسحاق و این
 بر و در این اندر دین خرم و منقول است از مالک و اصحاب حدیث بگرداند و در ترویج نه سبب ثانی و شیخ ابن حجر
 بر وجه چهارم از ترجیح احادیث از سبب می نماید و البته از ایشان احادیث از سبب اول تضعیف می نمایند
 حتی است که حدیث ائیم خرمیان مرتبه اول و در مرتبه اولی الی المرفیقین صحیح است و کلام و درین مقام
 بسیار است و در شرح سفر اسوات ذکر کرده شده است و باجملا احتیاطا و در نه سبب اول است و وصل در
 سلم از حضرت علی (ع) علیه السلام و سلم غسل بفتح شستن و بفتحین و کوفه بفتحین اسم و غسل با کسب و شستن
 چون گل ختمی مانند آن و غسل آن غسل آورد و غسل بفتح آفتاب غسل بفتح آن کسب و چاسی غسل
 غسل بفتحین جای هر دو شستن غسل بالضم آب و دست و روی شسته و نیمه شستن غسل بفتحین

شعاعی است که از این نظر اند و حقیقت اقتضای در شرح غسل جمیع اعضای واجرائی آب را آن را
 اختلاف کرده اند و در وجوب زکات یعنی مالین نیست نزد اکثر علماء واجب نیست و در سبب مانع از این است
 و ظاهر در شده است از مالک و غیره که از اصحاب شافعیست و وجوب آن را جمیع کرده اند بر عدم وجوب غسل
 میان و جمیع اما وضو مستحب است و نزد امام ابو یوسف مستحب نیست و ظاهر به وجوب داشتن آن در حدیث
 از ائمه است که از ائمه را در آن بخود ملیت و صابونها وضو رواه مسلم و بعضی می گویند که آنرا بر وضو بمعنی
 لغوی و گفته که از غسل فرجه است و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گاهی طواف میکرد و بر زنان خود غسل می داد
 و گاهی میکرد و جدا جدا و فرمودند از کی و الطیب و اطهر و از عاشره روزه آمده که چون جنب میشود آنحضرت
 و میجو است که بخواب رود و وضو بگیرد و وضو نماز و بخواب میرفت روایت آنجا در می و حضرت شیخ میفرمودند
 که این طهارت نوم است و کسیکه جنب باشد خواب که بخواب رود وضو سازد و طهارت خواب رفته باشد آنست
 و بعضی نیز از این بجای وضو داشته اند و حدیثی نیز از عائشه روایت کرده اند و الله اعلم و ابتدا میکرد و سبب
 صلی الله علیه و آله و سلم وضو پیش از غسل و در مسج که درین وضو و روایت آمده و افضل آنست
 که وضو کامل کند چنانکه در غیر حالت غسل میکرد و وضو و مالکی مسح کند و وضو غسل غسل را بر
 کافیت است و آن حدیث قدیم غسل عین و باخیر آن نیز در روایت آمده که آنست که تا غیر میکرد و در بعضی
 روایات آمده که تقدیم میکرد و گفته اند که تاخیر و وضوئی بود که مکان غسل شطیفت نبود و تقدیم بر تقدیم
 لطافت و عادت شریف آن بود که بعد از وضوئی در آورد و آنکه شستن از آب تخلیل میکرد و آن چنانکه
 سوره پس از آن میرفت سه غرغاب برده و دست پس از آن میرفت آب بر تمام بدن و وضو وضوئی
 موی سر است چنانچه در حدیث نیز معلوم میشود و بعضی موی بخیه نیز اراده نموده اند یا بجهت آنکه اصول
 انشور مطلق واقع شده است یا بقیاس بجهت براس و بعضی گفته اند که تخلیل شعرا واجب نیست مگر آنکه
 موی متلبه باشد چیزی که مانع آید از وصول آب یا اصول شعرو وضو کردن بعد از غسل چیزی نیست
 خلاف سنت است و کاتب حروف گاهی بجهت احتمال لباس ذکر و غسل اعضا در عایت نه سبب
 شافعی احتیاطا وضو میکنند و اگر این احتمال نباشد حاجت نیست و در پاک کردن اعضا بخرقه اختلاف است
 و در حدیث میفرمودند آمده است که وی رضی الله عنه بعد از غسل آنحضرت را جامه داد و که بدان بچینید
 آب را از اعضا پس نگرفت آنحضرت جامه را و اینها لازم نمی آید که جهت شست نشاید که عدم آنند

در این طهارت
 در وضو و غسل
 در طهارت و غسل
 در وضو و غسل
 در طهارت و غسل
 در وضو و غسل
 در طهارت و غسل

در وضو و غسل
 در طهارت و غسل
 در وضو و غسل
 در طهارت و غسل

نوع دوم
در نماز آنحضرت
ص

و محبت دیگر باشد که خلق بجایه باشند که از حریر بود یا چرم بود یا قراضی که در بعضی گفته اند مکرر است در
 صیف و میاهست و در شتا و فشاندن آب است مکرر نیست و تا مداین محبت در باب و فرو گذشت از نوع
 دوم در نماز آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بدانکه نماز افضل و اشرف و اتم و اکمل عبادات است و
 پیوسته صلی الله علیه و آله و سلم فرمود جعلت قره عینی فی الصلوة شادی و منشرت و چشم روشنی و خوشتر است
 که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در خانه داشتی و فوق و مودعی که در بوقت یاقتی و بیج عبادت بیج و وقت نیافتی و
 قره العین که با آن رخ و سرور و در یافت تصور و نور بهیبت مستحق از فر نفع یافت بمعنی فرار و
 ثبات چه در بختگاه خوب قرار باید و آرام گیر و بجای دیگر نگر و در حالت سرور و خوشحال ساکن و
 بر جای بود و نظیر غیره بر بر نشان و بهر جانب نگران و در حال حزن و غم کردن و لرزان باشد
 تدویر این کلامی غیثه علی بن الموت دلیل آنست یا شوق از انقباض قات یعنی سر و نیست و سر و چشم
 لغت دی در مشاهده محبوب بود و گرمی و سوزش در دیدن اعدا و مانند ادره اقره الحین خوانند و
 گفته اند که العباده مزاج المؤمن مراد میوه من ذات پاک مصطفی است صلی الله علیه و آله و سلم و هر مؤمن را
 نیز تفصیل و تبیین و بی بر قدر ایمان بهره از نیقام حاصل است و در شریعت الهیات اشارتی و دلالتی
 به این مقام واقع است و در نماز ظاهر و باطن و قلب و جوارح همه بدرگاه قرب و عزت حق سبحانه
 متوجه و مشغول اند و پروردگار تعالی جمع کرده است و مصطفا نرا در هر رکعت آنچه مستغرق ساخته است
 هر تمامه ملائکه چه بر نیست که معنای از فرشتگانند که همیشه در رکوع اند و از آن باز که پیدا کرده است ایشان
 را سر بر نمیدارند از رکوع تا رکوع و قیامت بلکه تا ابد و همچنان سجود و قیام و قنوت و سجود و قیام و قنوت
 نماز از عبادت و عبادات آنچه جمع نیست در غیر آن از طاعت و محبت و استقبال و استقبال و تکبیرات و قنوت
 و قیام و رکوع و سجود و تسبیح و دعا و توبه و حضور و خشوع و خضوع که هر یک از آن عبادت است تنها
 چه جای جمعیت و باین جمعیت نماز شبانه و از حقیقت محراب است صلی الله علیه و آله و سلم که جامع
 جمیع شایسته و تمامه برکات و کمالات است و باین علامه و نماز است قره العین آنحضرت بود صلی الله علیه
 و آله و سلم و فرمود رب الغریب تبارک و تعالی و تقدس من حجب خود را تا اهل اوجی الیک من الکتاب و
 اتم الصلوة و فرمود و اتم الصلوة و اتم الصلوة و اتم الصلوة و اتم الصلوة و اتم الصلوة و اتم الصلوة و اتم الصلوة
 با کمال نماز تکلیف نیست نفوس بشری اگر شاق است بر آن زیرا که می آید در اوقات لذات و شغوت

و اشتغال بندگان پس طلب میکند حق تعالی انبشانی بیرون آمدن از آن همه و قیام در حضرت وی در فراغ
از اسوی و تبتالی و اینها فرموده است و استعینوا بالصبر و الصلوة و اگر دانیدن صبر و صلوة را متقن نشا است
بأنکم صلوة مناجست بانواع صبر صبر است بملزمت و مراقبت اوقات و صبر بر قیام بواجبات و مسنونات
و ادواب و صبر منع قلوب در وی از غفلات و التفاتات و از تهیت فرموده و انما الکبیر الا علی الخاشعین الذین
در غیبت نماز در شب هر اجست که نخست پنجاه کلم شده بود بعد از آن از پنجاه پنج آمد و در آن ذکر این پنج در
حکم پنجاه است که تبدیل نمی یابد قبل از نود من در تعیین اوقات صلوة غمت تعیین اوقات صلوة بعد از رجوع
اکثر است از صلوات و در واجب از غزین آسمان آمده است که چون صبح کرد و رسو نوحه اصلی اهل علی علیه السلام
و سلم از شبی که از صبر کرده شد آمد و را خبر بیل علیه السلام تعلیم کرد اوقات را و بعضی گمان برده اند که بعد از
هجرت است و بعضی گفته اند که پیش از هجرت است به بیان جبرئیل و بعد از وی به بیان آنحضرت صبر بر تقدیر
آن جبرئیل وقت ظهر و در شب یابی پس امر کرد آنحضرت کند اگر در شب با صلوة جامع پس جمع شدند صحابه
و امامت کرد جبرئیل در روز نخست در اول وقت پس گذارده ظهر را و وقتی که در و ال ظهر یست آنجا بپایان
امامت کرد و گذارده عصر را وقتی که سایه شخصی مثل دی شد و گذارده مغرب را و در وقتی که غروب کرد و آفتاب مگذار
عشا را هنگامیکه غروب کرد منق و گذارده صبح را و در وقتی که یک گاهفت فجر و در روز دوم باز آمد و امامت
کرد و گذارده ظهر را و در وقت بلوغ ظل شمی مثل ادر او گذارده عصر را و در وقت بلوغ ظل شمس را و گذارده
مغرب را و در وقت غروب آفتاب اینجا بود و در نزدیک وقت گذارده عشا را تا ایل بالصف لیل تنگ
را و است گذارده فجر را و در وقتی که منته شد و در عاتی در وقت اسفار بعد از آن گفت جبرئیل یا محمد انوقت
انبیاست که پیش از تو بودند و وقت نماز مابین این دو وقت است پوشیده نماز که در فضیلت عملی صلوة و
مبادرت ابدان نزد در آمدن وقت و عدم تکامل و لان در آن تا خیر تا آخر وقت سخن نیست این و در آن
نماز خواهد بود که تا خیر در آن مستحب است چنانکه اسفار فجر و ابرو ظهر و خیر و خیر تا آخر برای تکلی نماز و تمیز قیام
بود و تا خیر نماز گذاردن در اول وقت علی الاطلاق در تمام نماز یا در اول فقط چنانکه متعارف است میان
انسان افضل میباشد و سنت میباشد و بعد از آنکه در آن است رعایت آن کردن و ابرو در صبر
که در احادیث بهر بیان واقع شده و تا کیر و مبالغه در آن رفته و نزد انبشانی حضرت است و بعضی از ایشان
ابرا را حمل بر زوال گفته و این تا دلیل در رعایت بعد از آنکه در و ال خود اول وقت است نعم توقیت ظهر

نعمین
نعمین
نعمین

نعمین
نعمین
نعمین

ببلوغ غل مثل شخص احوط است چنانکه مذہب امامین است و نزد بعضی مفتی به از مذہب امام ابوحنیفہ نیز چنین
است و بعضی ایشان در وقتی نگذارند کہ ربع نهار باقی ماند و چنین عمل کنند اسفار را بر طریح و فجر و
این نیز معقولیت ندارد و مثل آنچه گفته شد در برابر اول ظهر و بالغه در ناخیر عشا بجای دارد است کہ اصلاً قابل
تعمیل نیست اما مصلوۃ مغرب تعجیل در آن حد اول وقت متفق علیہ است کہ هیچکس را خلاف در آن نیست و نماز
عصر را تا وقتی کہ آفتاب بلند در روشن تابان باشد باید بگذارد و آنکہ در ربع نهار کہ سایہ شلیہ باشد آن
احادیث کہ تسبک کردن بدان بر مذہب خود دلالت ندارد بدان یکی آنکہ نماز عصر سبک دارد آنحضرت صلی الله
علیہ و آلہ وسلم بعد از نماز گذاردن میرفت شخصی از مدینہ بسوی رخت و بجا یا بش خود کہ در غنای آبادانی مدینہ
داشت و هنوز آفتاب نرزد بود کنایت است از گری و مقدار لون ذی از تغییر در زوی و دیگر سینه کہ این در
وقت کہ بدن سایہ شلیہ نمی باشد این سخن محل بحث است و در حدیث دیگر نیز نزد یک بعضی از اصحاب
آمدہ کہ میگذازد آنحضرت عصر را آفتاب بلند در روشن بود پس میرفت روزه بجانب غزالی مدینہ و هنوز آفتاب
بلند بود یعنی بالا رفتن بود و غروب نکرد بود و فافهم و بعضی غزالی مدینہ بر مسافت چهار میل یا مانند آنست
در حدیث سابق بقدری بیشتر از حدیث سابق نگارفته است اما معلوم نشد کہ بکدام جانب از غزالی
میرفت بجای کہ چهار میل است یا کمتر از آن و سوار میرفت یا پیاده و نیز میرفت یا آہستہ در دند قوی بود یا
ضعیف بر تفریق بر مسافت چهار میل در چهار طریقی یا تکلف میزدان رفت نہ چنانکہ مذہب ایشان است کہ در
ربع نهار بگذرانند و سایہ شلیہ میباشد و در حدیث دیگر آمدہ کہ بگذاردیم عصر را یا رسول خدا صلی الله
علیہ و آلہ وسلم بعد از نماز فرموده میشد خسته و پاره میشد و خسته میشد و خسته میشد و خسته میشد و خسته میشد
پیش از غروب آفتاب از حدیث نوعی از تعجیل مفهوم میشود کہ نزدیک مذہب امام است و شاید کہ در بعضی
اجبان بحکم تعلیم و تفریر کرده باشد دلالت آن بر دوام و استمرار مسلم نیست از جهت وقوع آن در بعضی
مبداً ضعیف کہ اعلا و دام و استمرار صورت ندارد و محقق خفیه شیخ کمال الدین ابن الہمام گفته رحمة الله علیہ
کہ اگر نماز عصر را پیش از تغیر آفتاب بگذرانند ممکن است در افی از وقت تا غروب آن مثل این عمل و
کسی کہ مشاہدہ کند از طباطبائی یا در دو کار طبع بار و سار خود در سفر یا مستعد غنیمت را و بعضی را یعنی چنانکہ
کثیر باشد کہ چندی بخور کند و پاره کند و جمع دیگر تہیہ اسباب طبع از آنش کردن و جز آن اتمام نماند و
هر کس یک کاری بر خود میکرد و چو شاییدن یک خسته گردانیدن آن چه مقدار کلام است کہ در مقدار وقت از دست

نیاید و مشک قبول حق سبحانه و سائر احوالی مغفرت من بکم جالبش آنست که مسألت بر وجهی باید که
 موافق حق باشد و وجهی که تاخیر در آن مستحب باشد چنانکه ایراد طریقت و اسفار و غیره تاخیر است که در
 احادیث صحیح امر بدان و بمالعه در آن وارد شده است و علمای مذاهب هم میگویند که در تاخیر عمر نیز فایده نیست
 از جهت آنکه استغفار بعد از عمر و تکبیر فرائض افضل است از او و در اول وقت که تا حال السقانی است
 الملبسین و بالجماله افضل در مذاهب ما تاخیر عمر است تا عدم تغییر آفتاب که بلند و روشن و تابان باشد چنانکه
 گفته شده و حدیث این مسعودی است و دلالت دارد بر آن که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله سلم میگذارد
 نماز عمر را و حال آنکه آفتاب سفید و پاک بود و مقصود وی رضی الله عنه بیان تاخیر عمر است تا عدم
 تغییر شمس و در حدیث جابر آمده که میگذارد آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم نماز عمر را و حال آنکه آفتاب
 زنده است بی ذکر رجوع بر جل و امثال آن پس معلوم شد که آن تعجیل اگر بود در بعضی اوقات بود و شیخ
 ابن الهمام احادیث و در تاخیر عمر آورده و گفته نزد من لغرض نیست در بیان آن حدیث و آنچه روایت کرده
 شده است از تعجیل چنانکه معلوم شد و گفته که عمر را بجهت آن عمر گفته که اعتقاد کرده میشود یعنی فشرده میشود
 در وقت و از امام احمد حنبل آورده که فرمود افضل در عمر در غیر روز پنجشنبه و یکی از دلائل تاخیر
 حدیثی است که بخاری در صحیح خود آورده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم باصحاب کمال و مثل شما
 نسبت بحال و مثل کسانی که پیش از شما بوده اند از سبب و نصاری مثل مردیست که ساجد میگفت یکی را
 یکدوم احتر ساخت که از باماد تا پیشین کار کردند دوم را نیز یکدوم را نیز پیشین تا غار و یکدوم را دو
 دم از غار دیگر تا شام چون وقت آمدن اجوره شد و او هر یک را آنچه فرار داده بود و چون گفتند آن دو را
 که آن باماد تا پیشین و از پیشین تا دیگر کار کردند چه شد عمل یا بیشتر و اجرت کمتر و آن اهر و دیگر عمل و دی کمتر
 و اجرت بیشتر گفت من آنچه گفتم فرار کردم بشما و آدم باقی فضل نیست بهر که خواهم چه بهر شمارا چیست
 پس مرد اول مثال پیدا کردت اعمار ایشان از همه درازتر بود و علمای ایشان بیشتر و ثانی
 مثال نصاری و ثالث مثال حال شما که عمرای شما کو تاه نزد علماء کمتر و از شما معلوم شد که زبان فاضل میان
 باماد و پیشین و از پیشین تا دیگر بیشتر از زبان میان و دیگر و شام است و آیات قرآنی مثل فسح بجمع و کثیرا
 طالع الشمس و قبل غروب و با آنکه اگر اسم رکب بکرة و امید که اشارت بوقت نماز فجر و عصر داشته اند تنبیهای
 بمقصود میتوان یافت و کلام در مقام اوقات صلوات و تعجیل و تاخیر در آن در شرحین مشکلات زیاد

علماء که آنحضرت بنفس شریف خود اذان گفته است یا نه در حدیثی آمده است که روزی حضرت در سفری بود و وی و صحابه همیشه سواره الا باران بود و باین گل و مجال خود و آمدن بحبث گل و لای که در آنجا بود انگلیس آنحضرت اذان گفت و همیشه بر مرکب نماز کردند و بعضی گفته اند که مراد باذان گفتن اینجا امر کردن است بدان بر طریق مجاز و در روایت احمد و دارقطنی تصریح نیز آمده که امر کردن آنحضرت باذان و در حدیثی از امام ابو یوسف نقل میکنند که گفت و یوم امام ابو حنیفه را که اذان گفت در مغرب و نشست بعد از وی و در نهایت شمس الا که شخصی نقل کرده است که گفت بعد از نقل قول ابی یوسف درین اشارت است که امام ابو حنیفه میباشند و میگردان و اقامت را بنفس خود و ظاهر از کلام خنای است که آنرا نیز خود میکرد و گفت حسن است که منقول عالم باشد امام و معلوم بخلاف آنچه تاخرین گویند که حسن است تخلص کند بام اذان و اقامت را بغیر خود بلکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میباشند و نیز بنفس خود اذان و اقامت با است و حسن است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اذان امام بنفس خود و اولی است زیرا که منقول خوانده مردم باشد پس کسی که باشد در حدیثی اولی باشد باذان گفتن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز در بعضی احیان اذان گفته اند که روایت کرده است عقبه بن عامر گفت بود خرمین با آنحضرت در سفری و چون وقت زوال شد اذان گفت و اقامت کرد و بگذشت نماز ظهر و عشاء و نهایت پوشیده ماند که گفته است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم همین است که معلوم است و نقل می مروان و اقامت را یکبار در سفری که میگوند نیز مایل است و ظاهر آنست که بوقوع آن از امام ابی حنیفه و امم بنود و آنچه منقولست همین در نماز مغرب است که احیاناً واقع شده و در بعضی روایات آمده است که امام ابو حنیفه گاهی امام ابی یوسف را امام می ساخته این مگر در آنجا خواهد بود و چه صورت دارد که این امام اجل همیشه یا اکثر بطلان نه مستور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عمل میکرد و باشد و بیانی که صاحب تنایه کرده ضعیف است چه برین تقدیر یا نیست همیشه عادت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که اصل داعی الی الله است همیشه و بران نعم در اصل جواز هیچ بیان اذان و اقامت سخن نیست اگر چه بعضی سخن دیگر که بتمام امام و قوم نزدی علی الصلوة و شروع در نیست نزد اقامت الصلوة قوت میشود و لهذا اختلاف کرده اند علما نیز و بعضی بگویند و نیز و بعضی خلاف اولی و بعضی گفته اند مستحب است تصریح کرده است این قول را و وی از شانه شمس الا که از صفه بصوت بریده است از عمر بن الخطاب که گفت اگر اذان گفتن یا خلافت هیچ میشد اذان من گفتن من کذا فی فتح السیر و اگر قصه

اخوان گفتن آنحضرت مذکور شد بصحت رسد ثابت شود هیچ بیان افان و اقامت بکرات اگر از اہم محمول بر بیان
 جواز دارند و گفته اند که از شایع فعل مکرر برای بیان اصل و از عایدت و انشاء علم و وصل در انشاء آنحضرت
 نماز را در احادیث آمده است که چون آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نمازی را بستاند و فرمودی انشاء کنید و پیش
 از کبریت بنویسند و فقط مردی نیست و محمد بن ابی بکر بنید که نسبت بر بیان خواندن بدعت است و
 مکرر است آنرا آنحضرت و نه هیچ یکی از اصحاب وی صلی الله علیه و آله وسلم و در مواهب انرا بن تعلیم نقل کرده
 گفت این بدعتی است که روایت کرده است از آنحضرت هیچ یکی با سند صحیح و در ضعیف و در مسند و در مرسل
 و در هیچ یکی از اصحاب و صحابہ نگرفته است از هیچ یکی از تابعین و نه از ارباب حدیث و قضا اختلاف دارند و در
 لفظ تربیت بعضی بر آنند که بدعت است زیرا که منقول نیست فعل آن و بعضی میگویند مستحب است زیرا که آن
 عنوان است بسبب صحاح نیست قطعی و در جمیع صحاح است از هیچ یکی از تابعین و نه از ارباب حدیثی و از قواعد شرع و ضرورت
 عقل معلوم شده است که اگر دل بآن بان جمع شود انکم و اکمل بود و این سخن در مقابل نیست و قیاس و بر
 تلبیس و بدعتیات رکوع و سجود و سجدت و قیاس و مقابل بعضی است کمالا نفی و یا کبیر هر دو دست برداشتی
 و اکثر احادیث تخمین واقع شده و در سبب ایضا بدعت و قمار جماعه از فقهای شافعی مثل طحاوی و قاضی خلیل
 انست و گویند که رفع سنت بکبریت پس مقارن باشد و در بعضی احادیث تاخیر بکبریت از رفع یدین نیز آمده
 و در سبب امام ابی حنیفہ و امام محمد بن زینہ انشاء علیہ السلام است و عامر شایخ برین اند و در حدیث این را واضح گفته و
 میگویند که در رفع یدین نفی کبریت است از غیر حق علی جماعه و در کبریت انبات کبر یا امر او را سبحانه نفی بر اثبات
 مقدم بود و چنانکه در لاله الا اھد و در شرح ابن الامام و در نجاشی ثالث نیز نقل کرده و آن تقدیم بکبریت است
 بر رفع یدین و در شیخ السبکی و سنن کبیری از انس نیز موافق این آورده پس مجموع سه قول باشد و جایز است
 که همه آن فعل آنحضرت باشد و احیاناً متعدد و او را علم و ستاد بر داشتند که گویند شما را بر رفتی و گاهی تا
 بدو شما اول از سبب ابو حنیفہ است و مردی از اجدین منب و تسک ایشان بکبریت و ائیل بن حجر است که مسلم
 و ابو داود و در وایت کرده اند و ثانی از سبب شافعی و مالک که از احمد نیز روایت است و آن نیز در احادیث واقع
 شده و در حدیثی حمید سعدی که در میان جماعه از صحابہ گفته که من حافظ ترین شما ام نماز چنانچه مرا
 صلی الله علیه و آله وسلم کرده این نیز تواند که در اوقات فعل آنحضرت بوده باشد بعد از آن دست راست بکبر
 چپ بنماید و بر سینه بالای ناف نزو شافعی ضریف ناف نزو امام ابی حنیفہ و بعضی اصحاب شافعی و ثانی الواسع

وصل
در انشاء آنحضرت
نماز را

تربیت

در انشاء آنحضرت

در انشاء آنحضرت

و در این مذہب شافعی الای سنی گفته اند مذہب امام احمد موافق مذہب امام ابی حنیفه گفته و در روایتی نزد و س
تیمست که بر سنی نه می یازد بر نماند ترفندی گفته که امر و برین باب و اسعست نزد علما را یعنی هر چه کنند جایز است
بعد ازین بخوانند عای استسلاح بجا ناک اللهم و بکرمک الخ و او عید استسلاح بسیار است انی و بیت و جوی للذی
فوق السموات و الارض الی و غیر آن و شافعیان نیز اکلا و بعضا در نماز فرض و نقلی همه بخوانند و نزد و منصفیه
آنها مخفی می توانست و صلوة لیل است و در فرضی غیر از سبها ناک اللهم نیست و نزد ابی یوسف ثناء و توجیه
سرو کرده و جزو ثناء سبها ناک اللهم است و توجیه ابی حنیفه و جوی است و مختار طحاوی نیز همین است و لیکن
گفته است که مصلحتی است که توجیه بعد از ثناء گوید یا پیش از آن و این نیز روا نیست از ابی یوسف و مشهور
تأخیر توجیه است از ثناء و آنکه بعضی مردم پیش شروع در نماز نیست انی و جهت خوانند موافق سنی است و در این
سبها ناک اللهم سنی است طبعی گفته که انیدیش حسن مشهور است و مخرج است در کتاب مسلم از ابن عمر رضی الله عنهما
عنه آمده و انکر کرده و ابان عبد الله بن مسعود و غیر وی از محمد بن صفوان در گفته اند بسیاری از علما بر ثناء بعد از
و غیر ایشان را اختیار کرده است او را ابو حنیفه و غیر وی از علما و چگونه نسبت کرده شود انیدیش را بطعن
و ضعف یا بطلان حدیث بطلان روایت مثل صفیان ثوری و احمد بن حنبل و اسحاق بن را حیه و غیر هم و کفایت
طعن که ترفندی کرده و راستا نیست که خود آورده نه در جمیع مساند وی و چگونه باشد که اعلام اکثر انیدیش
را آورده و اختصار بیان کرده اند و نه بعد از عای استسلاح و استعاذه و میگفت اعوذ یا مد من
ایشان را بر جیم و استعاذه پیش از قرات قرآن سنون مست چه در نماز و چه در غیر نماز نزد و عامه سلف
از ثوری و عطاء و ابان نیز آمده است بحکم ظاهر امر که فرموده اذ قرات القرآن فاستعذ یا فقه و اخلافت
هم میان فقها و هم میان قرا که افضل اعوذ یا فقه است یا استعذ یا فقه و در بعضی از شرح شافعی از حیر بن بطیم
روایت آورده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چنین میخوانند و میفرمود چنین بخوانید مرا جبرئیل
و در حدیث ابی سعید نیز نقل نموده باشد که آن شیخ ابن امام و در برابر میگویی اولی آنست که استعذ
گوید تا موافق آفته بلفظ قرآن بعد از استعاذه میگفت بسم الله الرحمن الرحیم و خواندن تسبیح و اول صلوة
جمع علیه است اگر چه نزد امام ابی حنیفه نیز نیست نه از فاتحه و نیز از غیره و لیکن در اول صلوة فقط بخوانند
بسم وی منقلح صلوة است نزد وی مثل لغز و در روایتی و اول هر رکعت و این قولی صحاحیه است زیرا که
تسبیح را استسلاح خوانست و بر رکعت مستقل است در قرات و از جهت احتیاط با اعتبار خلافت

در نماز سبها ناک اللهم

بسم الله الرحمن الرحیم

علامه در بیان وی جزو فاضلین در میان فاضلین و سوره مکرر نزد امام محمد در صورت مخالفت و در آنکه خواندن بسم الله الرحمن الرحیم متفق علیه السلام و لیکن اختلاف است در جبر و اسرار آن و از آنجا که فاضلین را سبب ابروین و توفیق و اجابت و مردی است از عمر و علی و ابن مسعود و عمار بن یاسر و عبد الله بن الزبیر و حر و سیت از انس که گفت نماز کند ایدم خلف پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و خلف ابی بکر و عمر و عثمان و ندیدیم از ایشان که جهر میکردند بسم الله الرحمن الرحیم و از راه احمد و التسانی و ابن خزیمه و الدارقطنی و در جامع الاصول حدیث انس را در باب ترک جهر تفسیر از کتب معتبره روایت کرده و دارقطنی گفته که هیچ نشده از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اما در بعضی صحابه روایات آمده بعضی صحیح و بعضی ضعیف و امام احمد تقصیر کرده است که بعضی آنکه که در زیر پیغمبر میکردند جهر بیان شده بود اما بعضی از شراح حدیث گفته اند که آنچه در سبب از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از خبر پیغمبر برای تعلیم بود و چنانکه در نماز ظاهر اجابا و بعضی سوره جهر میکردند و مانند آنکه فلان سوره بخوانند تعلیم الا که تکمیل و صاحب فرائد السعادت میگوید که آنحضرت در بعضی اوقات بسم الله جهر میگفت و در بعضی اوقات اخفا میکرد و در بعضی اوقات جامع خود را بجهت کرده اهل درج جهر بسم الله الرحمن الرحیم گفت بر دست علی زد و اگر اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که ابوبکر و عمر و عثمان و علی از ایشان اند و غیر ایشان را نهایی که بعد از ایشان اند از تابعین و ابن قایم است سفیان ثوری و عبد الله بن المبارك و احمد و ابن حنبل و میگویند که جهر کند مصلی به بسم الله الرحمن الرحیم و میگویند آنرا در نفس خود است و باب ثانی در جهر به بسم الله الرحمن الرحیم آورده و در کتاب حدیث می آید از ابن عباس که گفت جهر میکرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به بسم الله الرحمن الرحیم و گفت نزدی اسناد و انجیدیت قوی نیست و قایلند بدان چندی از صحابه که ابوبکر و عمر و ابن عمر و ابن زبیر از ایشانند و بعضی از تابعین تیر برانند و مذہب شافعی انیت است و حتی هاگم گفته که حدیث ابن عباس صحیح است بی علتی حاکم تصحیح آن کرده و حدیث ابی هریره که در جهر آمده نیز صحیح است و گفته اند که این دو حدیث مثل اصوات است و در جهر و شیخ بن التمام از ابن عبد البر آورده که گفت مذہب شیعی و حنفی و اذاعی و قنانه و غیرین را عیش و سرور و عجا و عباد و ابی عبید نیز ترک جهر است و بعضی از حفاظ گفته اند که هیچ حدیث صحیح نیست در جهر مگر آنکه در اسناد و افعال است نزد اهل حدیث و انداء اعراض کرده اند از باب سائید مشهوره و تجدید آنکه در انداز آنها چیزی با وجود اشتغال کتب ایشان بر احادیث ضعیفه و این تمسک گفته که سید است باز دارقطنی که گفت صحیح شده است از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در جهر تفسیر حدیثی و باطله حدیثی و در

اخشا کذا ام چهار چیز را خود می خواند و می گفت اللهم تجرک و انا بن سعید بن شریک بن امة سوطی صاحب الجوامع
 الزبانی و ائلی روایت آورده که گفت بودند که علی که چه خبر میکرد بنام الله الرحمن الرحیم و نه خود را تا بین و شیخ
 بن الهمام انسابی و ائلی در اخشا و جبر پیر و او آورده و گفته هر دو حدیث معلول است و مدار جبر پیر تا بن سعید است
 و با کله در جعفر روایات بمرد صوت آمده و این احتمال مدعیه نیز دارد و لیکن صحیح آنست که مراد رفع صوت است
 تفسیر روایت دیگر که آمده رفع صوت و در بعضی روایات آمده بهج بهاء السجود و بحسب غنیمت و از زبان ما این
 بهاء و تحقیق میست و نظر الف نیز عاید است و معالف را باشد نیز و در بعضی خطاست و فسد ناز نیست
 از آنکه کلام قرآن است و در قولی و سیما نا آئین البیت الحرام اگر چه نه با بعضی است و نیز در بعضی خطاست
 اثبات حسن حدیث بود و اوقات ایتری نیز گفته است و حدیث حسن بی تفاوت صحیح است چنانکه در مقدم معلوم شد و امام قوام
 در موطا خود روایت از حدیث انان بن عمار مالک از زهری از سالم بن عبد الله بن عمر از پدرش که در رفع چنین فی رکوع
 و نزد رفع راس از رکوع آمده میگوید که گفت آنست که کبیر گوید و هر شخص در رفع امار رفع بین و هر چه در نماز نیکو باشد
 بن قول ابو حنیفه است و در روی آثار کثیره آمده است بعد از انان از عاصم بن کلب حرمی از پدرش که از ابی سعید ابی الوثین علی ابن
 ابیطالب است تیره در روایات آورده که وی رضی الله عنه رفع بین میکرد و جزو کبیر اولی و از ابی امام خمینی آمده که گفت از
 دوست خود نماز را از کبیر ادکی آورده که روزی نزد منی حرمی از ذوال جفری رضی الله عنه حدیثی روایت کرد که گفت
 گذارم نماز را با رسولی صلی الله علیه و آله و سلم پس دیدم که آنحضرت بعد از آنست و دوست خود را از کبیر اولی و نزد رکوع و نزد سر
 برداشتن و از رکوع خمی گفت نمیدانم مگر می دانید آنحضرت را در نماز گریان روز پس باو گرفت این علی با روی و یاد
 مگر فتنه بن سعید و اصحاب اندر می بینم و نشنیدم آنرا من صاحب کبی در عثمان و اینان بر بنیداشتن دستها خود را خیزد و از نماز زود کبیر
 و از عبد القزیز بن مکرم آمده که گفت دیدم این امر را که بریداشت دستها و اول کبیر انتفاع و بزیارشت و را سواست آن
 و از ثوری حدیث این سعید را نیز نقل کرده است و از شکوة آثار طیولی نقل کرده اند که روایت کرده اند از حاجا گفت گذارم
 نماز خلف ابن عمر پس بود که بخداست و درست خود را گرد کبیر اولی و سعید روایت کرد و دیدم مگر آن خطاب را بر بنیداشت
 و درست خود را گرد کبیر اولی و چون عمر علی و ابن سعید و ابی بکر بن عثمان از آنحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 بعد از این باشند بعد از انان این امر را دیدم که چنین میکرد پس آنچه برخلاف این نقل کنند ادلی و احق بقبول نباشد و در شرح
 ابن الهمام حدیث و از قطبی و ابن عمری از محمد بن جابر از عمار بن ابی سلیمان از ابی امام از عطاء الله بن عبد الله آورده که گفت
 گذارم با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بی کبر و کبر پس بر بنیداشتن دستهای خود را مگر نزد افتتاح صلوة و نیز

اگر خطایم باشد منی داروای قاصدین الاجا بیکند ذکر الشیخ ابن الهمام نقل عن المحلوی در کلام شیخ ابو عبد الرحمن
سلی صوفی نیز بنیغنی گفته و بعضی فقها در تحفیه سه مبالغه کرده و ظاهر شد که محطی خاصی است بعد از
فائده سوره خواندن و در نماز جمع و اوقات و راز کردی مقدار شصت آیت یا صد آیت و گاه سوره قاف خواندن
و گاه سوره روم و گاه تحفیه و زکات کردی و در سفر سوزن خواندن و در نماز آید در نماز فجر سوره الم تفریل
السمیه و در رکعت اولی دلیل الی علی الانسان در رکعت ثانیة خواندن و شافیه برین عمل مواظبت و در رکعت
غریب دارند و قطعا خلاف آن بوجود نمی آید و نیز و تحفیه توفیق سوره فیسین آن مکرره هست و شیخ ابن الهمام
در طحاوی و ابی حنیفه نقل میکنند که این بر تقدیر است که آنرا لازم داند و غیر آنرا مکرره اما اگر بخواند فخر و
تفکر که جمیع شد امام ابو حنیفه از داعی بگوید و از نقل النجاشی نقل است که از داعی چرا بر نیدارید شما دستهای خود را
نزد کعبه و سر بر داشتن از آن امام ابو حنیفه گفت از آن جهت که صحبت نرسیده است از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
و برین باب چیزی پس گفت حدیثی از زهری عن سالم عن ابیه ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کان یرفع یدیه
اذا افتتح بالصلاة و عند الركوع و عند الرفع منه پس گفت ابو حنیفه حدیثی از حماد عن ابی اسیم عن طلحة و الدسوی عن عبید الله
بن مسعود ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم کان لا یرفع یدیه الا عند افتتاح الصلاة ثم لا یجدی من ملک از داعی گفت
من از زهری از سالم از بن عمر روایت کنم و تو در برابر آن از حماد از ابی اسیم از طلحة روایت کنی یعنی این است و تو باین
استاد تو باین استادن که علوم با آنجا رسید پس ابو حنیفه گفت حماد را هم از زهری بود و ابی اسیم انفع از سالم و طلحة از بن عمر
نیت و تفکر که این مفر فضیلت صحبت خاص من باشد و اسودد و نیز فضیلت کثرت است و عبید الله است یعنی او را چه توان
تفریق کرد که در مباد و در تفقه و قرب حضرت رسالت مشهور است پس از داعی ترجیح حدیث بولایت کرد و ابو حنیفه نفقه
روایات و در سبب دی همین است که تفرقی اصول الفقه در نمایه شرح برای میگردد که از عبید الله بن الزبیر روایت کرده
که مردی از مدینه که نماز میکرد و در مسجد حرام بر سر پادشاه و دست خود را نزد رکوع و نزد رنح راس اندک و کوع پس گفت
این بر سر پادشاه کن این چیز است که گوید اثر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعد از آن که نماز یعنی این حکم را و اکل بود پس
منسوخ شد و گفت این مسود رضی الله عنه بر داشت رسول خدا را نیز روایت شد که در کوفه و نیز که در مدینه و از ابن عباس
روایت کرده اند که گفت عشرين بشره بر نیدار شد و متنا را که نزد و اقتدا چون ما را از ابن عمر که حدیث رنح بین خود
شافعی از وی مراد است عمل بخلاف آن روایت کرد و گفت سالما خلف ابن عمر نماز کرد و دم و هرگز ندیدم که رنح
بدین کرد الا نزد افتتاح محل یا بعد از ساقط باشد زیرا که مقرر شده است در اصول حدیث که چون از دعا روایت

سوره منافقون نیز ذکر کرده و با جملة آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم هر چه خواستی خواندی از سوره های طویل یا قصیر و نماز که باشد بخواند بحسب مصالح و حکم که در وقت دست و اوی کند اخبار فی حدیث ابن عمر رضی الله عنهما و آنچه مشهور و معمول است اکثر آنکه فقیرانند که در غیر ظاهر طویل مفصل بخوانند و در عصر و عشاء از اساط و در غروب از قصار غالب احوال حضرت نبوت صلی الله علیه و آله و سلم هم همین پنج بود و اخبار و آثار و در غایت بسیار است و در باب دیگر اصل در نیاب کتاب امیر المؤمنین عمر است بجا نیاب ابی موسی اشعری رضی الله عنهما و لا بد از آنچه عمر گوید جز موافق سنت نباشد و آنچه از روایات برخلاف آن ذکر شد صحیح است ولیکن حکم غالب راست و الله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون از قنات نایب شد می بگوید گفتی و بر کوع رفتی و این کعبه در حالت قیام است یا در حال الخطا اکثر آنکه کعبه در حالت الخطا گویند چنانکه در باب از جامع صفیر نقل کرده که کعبه مع الاخطا و همچنین چون سر بر داشت از رکوع و در حدیث آمده است کان کعبه فی کل خفض و رفع کعبه سگفت آنحضرت در نماز هر بار که سر فرو می آورد و بر می داشت و این یکبار نیست نزدیک شامی و احمد و غیر ایشان و نزد ابی رفیع و ابن اختلاف می است بیان خفیه و غیر هم در شافعی و رحمت حدیث رفع مبالغه نمایند و صاحب سفر السعادت گفته که این حدیث از کثرت روایت بتواتر مانده راست و چهار صد و شش از آنحضرت رسالت و صحابه در نیاب صحیح شده و عشره عشره روایت کرده اند آنرا و نزدی بر عادت خود که در باب اختلاف اعماد و احوال علماء دارد و در باب عقد کرده اهل باب و رفع الیدین و درین باب حدیث ابن عمر آورده که گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم چون اقتراح میکرد بر می داشت و در دست مبارک خود را تا محاذی میشد و دستار او چون بر کوع میرفت و بر می داشت سر از رکوع و در بعضی روایات آمده و کان الایمن معین السجده و اشارت بتعدد طرق حدیث از صحابه و دیگر نیز کرده و عمل بسیاری از صحابه و تابعین و غیر ایشان از محمد بن مثل او را می و عبد الله و شافعی و احمد اعلم است از عبد الله و صحابه و ابی او با گرفت و ایشان با ذکر فتند و بدست حق حدیث کردند و جماعه بیرون از حدیث از عبد الله که می برداشته و دستار او را بنامی نماز فقط و کتابت کرد آنرا از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و عبد الله اعلم است بشراعی سلام و حد و دست حضرت احوال نبی را صلی الله علیه و آله و سلم و ملازم است در راه و سفر و حضر و گذارده نماز را با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ملاقه و ملاقه می بین آنحضرت قبول و دست نزد قاضی اودلی باشد از افراد و قاضی پس چاره نیست از قول بسببیت میر و فعل و الله سبحانه و اعلم انهم ۱۲ شرح صفیر سعادت

و اسحاق بدان ذکر کرده و تصحیح انجیر شافعی بر حان این جانب نموده است دوم باب من لم
 برالرفع الا عند الافتتاح و در غیاب حدیث علقه از عبد الله بن مسعود آورده که یا ایاران خود فرمود که کدام
 شما نماز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس گذارد این مسعود نماز را او بزداشت و دوست را مگر برست
 مگر انفتاح و گفت ترندی که در نیاب از برای این جانب نیز آمده و گفته که حدیث ابن مسعود حسن است و این
 قائلند که شیری اهل علم از صحابه و تابعین و قول سفیان ثوری و اهل کوفه نیست و امام محمد و موطنای خود
 از الکلب از زهری از سالم بن عبد الله بن عمر از پدرش آورده که گفت نه آنست که تکبیر و در خفض و رفع اما
 رقع بین جز در ابتدا ای نماز یکبار پیش بنویسد و این قول ای منقذ است و در روایات کثیره آمده بعد از آن
 از عامر بن حکیم جزی از پدرش که از تابعین امیر المؤمنین علی بن ابي طالب است و بعد روایات آورده
 که وی رضی الله عنه رفع بین تکبیر و خیر در تکبیر اولی و از برای این تخم آورده که گفت بزدار و دوست را
 در نماز بعد از تکبیر اولی و از عبد الغفرین حکیم آورده که گفت دیدم این عمر را که برداشت و شمار آورد و تکبیر
 افتتاح و بزداشت در مسواک آن و از ثوری حدیث ابن مسعود را نیز نقل کرده و انتی از شکسته آثار محمدی نقل کرده
 اند که روایت کرده اند که گفت گذاردم نماز خلف این عمر پس نبود که برداشت و دوست خود را مگر در تکبیر
 اولی و مسود روایت کرده که دیدم عمر این خطاب را بر نیاید داشت و دوست خود را مگر در تکبیر اولی و چون عمر و علی
 و ابن مسعود با قرب محل ایشان از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم برین باشند و بعد از ایشان عمر
 و بعد از آنکه چنین میکرد انجیر خلف آن نقلی گفتند اولی و احق قبول نباشد و در شرح ابن الهمام از امیر ابیهم و از
 علقه از عبد الله آورده که گفت گذاردم نماز را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ابی بکر و عمر بر سر داشتند
 و شمارا مگر نماز افتتاح صلوة و در نماز شرح به این میگوید که از عبد الله بن ابی بکر روایت کرده اند که فرمود
 که دید که نماز میگذار و در سجده جام و بر سر داشت و شمارا مگر و بعد از رفع راس اندر رکوع پس گفت
 این نیز بر این چنین کن این نیز نیست که کرد از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از آن فرکه و اولین این مکه
 و در او ای بود پس شوش شده گفت ابن مسعود رضی الله عنه برداشت رسول خدا ما نیز برداشتیم و ترک کرد
 تا نیز ترک کردیم و از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده اند که گفت عشره مبره بر نیاید داشتند و شمارا
 مگر نماز افتتاح کنون معلوم شد که اخبار و آثار در جانب رفع و عدم رفع هر دو ثابت است پس هر چه بود
 از آنکه گوئیم رفع و عدم رفع هر دو با اختلاف اوقات یا اولی رفع بوده و یا آخر نسخ شده و کمال الدین

ان الهام گفته که تحقیق است که نماز ابتدای حال اقوال و افعال از جنس این نوع مباح بوده که نسخ شده است
 پس نیست که آن نیز آن جنس باشد شمول نسخ بود خصوصاً ثابت شده آنچه معارض است بخوبی که
 لازم است بخلاف عدم رفع که طرق نمی باید بوسی احتمال عدم مشروطیت زیرا که وی از جنس آن
 نیست که معروف است و وی عدم مشروطیت بلکه از جنس تشیع و سکون است که مطلوب است در نماز با جمیع
 روایت کرده است ابو حنیفه از حماد بن ابراهیم که ذکر کرده شده نزد وی از ائمه بن حجر که وید رسول خدا را
 صلی الله علیه و آله وسلم که برداشت و ستمای خود را نزد رکوع و نزد سجود و پس گفت ای ابراهیم اگر می گفتی که نگذاشته باشد
 یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم نمازی را که همانند زنی است از علم است از عبد الله و اصحاب وی آیا یاد گرفت و دست
 و ایشان یاد گرفتند تحقیق حدیث کرد و در جمیع حدیث از حدیثها از عبد الله که وی بر نیت داشت و ستمای
 گردانید و نماز و کایت کرد آنرا از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و عبد الله عالم است بشراعی اسلام و حدود
 وی و متفق است احوال بنی اصلی الله علیه و آله وسلم و ملازم است او را در سفر و حضر و نماز را با آنحضرت
 ملائمه و لا تحبب پس اخذ بقول وی نزد تعارض اولی باشد از افراد مقابلش پس چاره نیست از قول بسنیت
 هر دو فعل انتها یعنی باز هیچ یک جانب چنانکه گفت و الله اعلم مدد شرح سفر السعاده کلام درین مقام زیاده
 برین کرده شده است فعلیک بود در رکوع هر دو گفته است را بر انوخت کردی و در انگشتان تفريق
 کردی و گفته اند که انگشتان را در نماز سه حالت بود تفريق در حال رکوع و ضم در حال سجود و بجا خود گذاشتن
 بیضم تفريق در حال احرام و نشد و آنچه بنمای از پهلودور کردی و پشت را راحت کردی و سر را برابر
 دست داشتی و فرود نروند بر داشته و سه بار گفتی سبحان ربی العظيم و این ادنی است گفته اند و فی کمال است
 و اگر زیاده بر سه گوید فصلت بعد از آنکه در ترویج یا بهفت یا نه گفته اند که غایت کمال را حدی نبود بعضی
 ناده گفته و بعضی تا مقصود خوف سهو نبوده بعضی تا فریب بقدر قیام و این جلد و فقر و بود و امام را رعایت
 جانب مقتدیان لازم است که در ایشان پیروی و اتوائی بود و از انس بن مالک رضی الله عنهما آمده که گذشت
 نگذارم نماز را پس هیچ یک که مشابه تر بود در نماز گذاردن بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ازین
 جوان یعنی مگر این عبد الغفر و اندازد کرد و در رکوع و سجود و اندازد تسبیح یعنی اگر چه کمتر از ده تکلیف
 و جمیع برین موارد که وی و چون سجده رفتی را انوارا پیش از دستها بر زمین نهادی بعد از آن دستها
 نهادی بعد از آن پیشانی و بینی و پیشانی یعنی پیشتر از پیشانی نمده که آخر است و مذکور است ابو حنیفه

و شافعی و احمد بن حنبل و مالک و از ائمه تقیم برقع بدین است بر کتبین و از احمد
 نیز روایتی آمده و سجده بهشت عشر کز روی دیدن و کتبین و قدیم و سجده و الف بر دو کردی و در کتاب
 شما و القضا قولی است و زوضیه و غمار بر و است و برقع قدیم فاسد میشود و نماز و برقع بیکدم کرده گذا
 فی شرح ابن الهمام در سجده و دستار از بیلو و در شکی چنانکه ظاهر میشود یا بن الطلین شریفین و باز و بار
 و شکر را از آن نماز و در شکی چنانکه بر غل از بیان آن در گذشتی و در سجده سر مبارک بیان دو گفت
 و شکی و قومه و جلسه نیز بر اندازد رکوع و سجود بود و گاهی القدر کردی که کسی در هم می افتاد که نماز را از سرش
 و در صحیحین آمده که قیام و رکوع و اعتدال و سجده و مجلس تریب از برای بری بود این محمول است بر آنکه چون
 قیام طویل بودی رکوع و قومه و سجده و مجلس هم طویل بودی و چون قیام خفیف بودی همه خفیف بودی
 نه آنکه این همه بمقدار قیام بودی اینچنین تاویل کرده اند و این باعتبار غالب و معتاد است و الا در بعضی
 حیاتی چنانکه در صلوة خسوف و کسوف و احیانا در نماز تجمیع رکوع و سجود و قومه و مجلسه برابر می بود با قیام
 و احادیث در باب اطمینان و اعتدال در رکوع و سجود و قومه و مجلسه بسیار وارد شده و اولی آنست که بخوان مجلس
 راست گردانند و نماز آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که بدترین در دنیا در روی و نماز است گفتند یا رسول الله
 و روی در نماز چگونه باشد فرمود آنکه تمام کند رکوع و سجود و اعتدال یعنی الله عندهی را و بدید که نماز گذارد
 در تمام نکرد رکوع و سجود و ارجحان مانع شد آن مرد از نماز خد فدا و از خود طلبید و گفت آنچه نماز بود که تو کردی
 و حقیقت نماز نکردی اگر میری تو بدین حال میری بر غیر فطرت یعنی غیر دینی که پیدا کرده است بروردگار تعالی
 محمد را بران وین و زو شافعی و احمد را بی یوسف تعدیل و اطمینان در رکوع و سجود و قیام میان رکوع و سجود
 و جلسه میان سجده بن همه فرض است و بقول مشهور نزد امام احمد تسبیح رکوع و سجود نیز واجب است و در آیین
 فرض در روایتی سنه و نزد امام ابو حنیفه و محمد اطمینان در رکوع و سجود ظاهر روایت بخارجی و اطمینان
 واجب شود و بینان آن سجده و تسبیح هر جانی شده اما قومه و مجلسه است بعضی مالکیه نیز برین ادوایشان میگویند
 حقیقت رکوع آنکه راست و حقیقت سجود نهادن جبهه بر زمین و در مفهوم آنها اجمالی نیست تا محتاج بیان
 بود پس فرضیت متعلق بقدر ادنی بود و زیادت از باب تکمیل و تمیز باشد که ترک آن نماز ناقص تا تمام
 گرد و فاعل آن آثم دشمن از بعضی ائمه مذنبین نقل میکنند که هر که ترک کند اعتدال و رکوع و سجود
 لازم گرد و بر روی اعادت و در شرح ابن الهمام آورده که بر سببه شد امام محمد از ترک طمانیت گفت بیستم

که جائز باشد از سر کسی آمده که هر که ترک کند اعتدال را لازم است بروی اعاده و بعضی از مشایخ گفته اند
که لازم است در احوال از هر عمل نامی است و این تعاضا میکند عدم سقوط را با دل و این لازم است رکعت
نه واجب است این در تعدیل و اطمینان رکوع و سجود است و اما در قیام و جلوس میگویند که انتقال بر کسی از
رکعتی مقصود لذت نبود پس رفع راس از رکوع واجب نباشد چه انتقال از آن سجود بی رفع ممکن نیست بخلاف
سر برداشتن از سجود زیرا که ممکن نیست سجده دوم بی رفع و برداشتنی بولینف در آن رکوع و داشتن در رکعت
اگر است ایستادن فرض نیست و متمسک آمده فعل آنحضرت است که ما میروستمر در بیابان بر یکسوی و بر یک
قرار بود و آنحضرت بنا بر این تسلیم و غیر ما از امامی هر چه آورده اند که ابراهیمی بسجده درآمد و آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم در گوشه مسجد نشسته بود پس بگذارد آن مرد در رکعت نماز تمام نکرد رکوع و سجود را پستتر آمد و بر
حضرت سلام کرد و آنحضرت ر و سلام می کرد و فرمود عاده کن نماز خود را که نکرده نماز را آن مرد نیست و عاده
کرد باز حضرت سلام کرد باز فرمود و عاده کن که تو نماز نکرده سه بار همچنین کرد پس گفت آن
مرد سوهنگام بخدای که فرستاد ترا بحق من به از این نمیتوانم گذارد پس یا منور ای رسول خدا چه کردی که نماز را
پس آنحضرت بیان و ضرورت استقبال قبله قیام فرات کرد و فرمود رکعت کن تا فراگیری همان پستتر و پستتر خود را
یا ایستاده برابر و همچنین فرمود در سجده و امام بولینف و سجده میگردید که اگر انیم و عاده صلوة بجبهت آن بود تا نماز بر وجه
که است و نقصان واقع نشود و از جهت اطمینان و فساد و نیز اگر تعدیل فرض بودی هر آینه نگذاشتی او را
که کمر این چنین نماز کردی و تقریر فرمودی او را بر آن تا آخر آن نماز و در آخر حدیث برایت ای داد و نمری
و نسائی واقع شده فاذا فعلت بنا فقه تحت مملو تک را اما انقصت من هذا قاتنا انقصت من صلواتک
تسمیه ای نماز و وصف آن به نقصان نیز و فقه تعدیل و اطمینان دلالت دارد بر عدم فرضیت آن و الا
فرمودی از سبب و دلیل مثلاً و الله اعلم بدانکه در استقبال صلوة چنانکه گذشت و در رکوع و سجود و
قیام و جلوس دعاها را آنحضرت مافور شده و در سجود و ایستادن واقع شده که فرمود اجنبا و کفیند و در دعا و در حالت
سجود که نماز را است که دعای را بجز آن مستجاب گرد و نثار کرده است نزد یک بودن بنده از خدا و حال سجود
که دعا و رفع است دعای شکر و تحمید و دعای طلب و سوال و گفته اند که مدح و ثناء در حضرت کریم و باب
مستفهم سوال و طلب است و یکم من شغل و ذکر من بر سستی اعطیة افضل با اعطی اسالمین محصل مطلب است
و مافور درین باب شامل هر دو نوع است و از اینجا ظاهر شد که خفیه که در نماز انحصار بر ذکر گفته و از

صریح و مانع نمایند نیز از انشغال امری در عارفان و بیرون نیستند و حقیقت جامعیت آنست که در و اقل
 البصر و عانی تر تمشیل گردد و در فیض اقتضای تسبیحات و اذکار کند و از بعضی احادیث تفسیر بنواقل
 و بعلوۃ لیل معلوم میگردد و بعضی خفیدین و عانی زیارتی را حرام غیر مفید داشته و عجب است که با وجود
 ورود احادیث صحیح و در عمل آنحضرت بآن اطلاق حرام کنند معلوم نمیشود که در مطلق سلوة حرام داشته
 فی فیض و اقل و این نهایت بعید است تا مخصوص فی فیض داشته و این نیز بر تقدیری است که جز با معلوم
 شود و نزد قیل آمده و در فیض قطعا نیامده و ذلک محل تردد و چون از سجده دوم سر برداشتی برای رکعت
 دوم بر تاست و اینجا و قول است یکی آنکه بر زمین نشستی و بر دست بر زمین نمادی پس برخاستی و این را
 جلسه استراحت گویند و اختلاف است فقها را در حکم این جلسه بعضی آنرا عمل برشته کرده اند چنانکه در بعضی غامضی
 است که میگوید برشته آنست که بعد از سجده دوم بر زمین بنشیند نشسته سبک پس از آن برخیزد و بعضی عمل بر تاست
 گفته و گویند این ششستن از جهت غدر و حاجت بود که برین غیر آن و نه سبک امام ابو حنیفه و مالک و غیره و نه سبک
 احمد همین است و ایشان میگویند که نشسته نیست و سبک نام شافعی بخدشی است که بخارسی و ترمذی و نسائی
 از مالک بن الحویرث روایت کرده اند که وی دید پیغمبر را علی ایستاده علیه و آله و سلم چون میبود و در تر تاز میفت
 در رکعت اولی و ثانی و ثانی نشسته بر زمین بر شفاست و شسته آورده که این ابی شیبه از عثمان بن ابی عباس
 روایت می کرد که گفت در ایتم بسیاری از اصحاب رسول الله علیه و آله و سلم چون بر سجد شدند
 سبک خود را از سجده دوم در رکعت اولی و ثانی بر شفاست و چنانکه بود و بدی آنکه بنشیند و از آن سبک
 و غیر این عمر ابن عباس و ابن الزبیر و غیرین روایت کرده و اینها اکابر صحابه اند از اصحاب حضرت رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم و سخت تر بودند و اتباع آنحضرت را ملازم تر بود و از مالک بن الحویرث که حرمت
 بود و نزد آنحضرت اقامت نمود پس و اجماعیست تقدیم آن و ابوداؤد و از ابن عمر آورده که گفت نهی کرد رسول خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم که اعتما کند و بر دست خود و تنبیکه بر خیزد و در حدیث داخل آمده که چون بر
 نیو است اعتما و دیگر و بر خیزد و توفیق بن الامام دیش آنست که عمل کرده شود مالک بن الحویرث
 را بر حالت کبر و ضعف و هم برین اعتما و بر آنکه و بد آنکه آنچه اینجا مذکور شده خلاف است و جلسه استراحت بود
 اما آنکه وقت برخاستن اعتما و بر خیزد که یا بر ارض بی جلسه استراحت سته نزد امام ابو حنیفه و امام
 احمد آنست که بر دست را بر کتبین بنهد و متهم بر کتبین بر خیزد و از جهت حدیثی که ابی داؤد و اقل بن

مخبر آورده که در این پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم که برینجا است بکشتن و اعطاء و میکردن زمین و هم بود او و
 از این عمر آورد که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم که کرد که اعطاء کند مرد در دو دست و بر غیر و نزد
 امام مالک جلسه استراحت نیست اما زنت بر جاستن افتاد و بر زمین بیکند و نزد و اینچون که ضرورت و زیارت و
 شفقت نزد کبر سن و ضعف بدن جایز است و اصل و چون در تشهد شش پایی چپ را فرس کردی و بران نشسته
 پایی راست نصب کردی و قول امام ابوحنیفه نیست و نزد امام شافعی همچنین است و در تجمعه اولی و این را
 افتراش گویند و ثانیة نورک و مذہب ایشان آنست که هر که تشهد کند بعد از آن تشهد نیست خواه همین کی تشهد
 باشد چنانکه در نماز فجر خواه و تشهد چنانکه در غیر نماز فجر نورک گفته صورت وی چنانکه در حادی که کتاب
 مشهور در فقه شافعی است گفته بر آوردن دو پایی از جانب میمنه با القای آنها بر عادت افتراش و تکبیر بر
 زمین است و دلیل ایشان حدیث ابی حمید ساعدی است که نزد جای از صحابه گفت من و اما تریم نماز رسول الله
 صلی الله علیه و آله وسلم و نزد امام مالک نورک است در هر دو جا و نزد امام احمد و نمازی که در تشهد است و تشهد
 اخیر نورک کند زیرا که مکمل در تشهد اولی مستعد و مبی حرکت است و حرکت و قیام از بهیبت افتراش
 آسانتر است و بعد از جلسه اخیر علی بن ابی طالب است سکون و استقرار است و تسبیحان باشد و اینجا
 امام درین سبک بر چهار قول مختلف افتاده اند و تحت امام ابوحنیفه آنست که گفته اند که در حدیث مسلم از
 عائشه و در احادیث دیگر نیز طریقی افتراش مطلق آمده گشته و تشهد نیست و شستن آنحضرت صلی الله
 علیه و آله وسلم همچنین بودی و تفسیر و تفسیر اولی یا اخیر و نیز شفقت در بنیصورت بیشتر است و افضل
 الاعمال آخر بود و بعضی احادیث دیگر نیز ذکر طریق افتراش مطلق آمده و در بعضی احادیث که ذکر طریق
 نورک آمده و تشهد اخیر ایشان آنرا حمل کنند بر حالت عذر یا کبر سن یا طول او عید و آن چه در طریق نورک
 مشقت کم بود و تواند که آنرا تخفیرت صلی الله علیه و آله وسلم در احیان مختلفه هر یکی از این طرق بود و آمده باشد
 چنانکه مثل آن در اعمال سنن و توافل واقع شده است و یکی از صحابه گفته است الحمد لله الذی جعل فی الاعمال
 و چون تشهد خواندی هر دو دست را بر هر دو ران نهادی و در دست راست عقد و اشارت کردی نزد
 شامیه عقد پنجاه و سه و در دست چپ آنست که انگشت از اقصی کند مگر سبیه را که او را ببط کند و طرف ابهام نزد
 اسفل سبیه چنانست که دست بنده همچنین تفسیر کرده علماء را تا بغیر عقد پنجاه و سه را و سالیان بخیر این
 عمر آنست که سلم آورده و نزد ابوحنیفه تسعین و صد و شش فیض خضر و بنصر و بطل مسجود و وضع ابهام است

بر اصحاب و سلف و این نیز در حدیث مسلم از عبد الله بن الزبیر آمده و همچنین است مختار و در مذاهب احمد و شافعی
 و قول قدیم در مذالک قبض جمیع اصابع بدین معنی و بسط سبابه و تحریک آن در شافعی را در کیفیت تخلیق
 و جوی دیگر است و آن وضع انگشت وسط میان عقدتین ایهام و انگشت میم را در کلمه شهادت برداشتنی
 و وقت اشارت نیز بعضی وقت تلفظ الا افتدرت و پیش بعضی نیز و انام آن وقت لمقط بکلمه افتد و شهادت
 آنست که نزد نفی انگشت بردارد و نزد اشارت نهید و باید که اشارت بجا نباشد فوق بیفتد تا مومنین سمع
 نشود و باید دانست که عقد اصابع بدین معنی بر کیفیت مذکوره و اشارت سبابه در احادیث صحیح واقع نشده
 جامع الاصول از کتب نه در نیاب احادیث بسیار آورده است و در بعضی احادیث ذکر عقدت با اشارت
 و در بعضی ذکر اشارت فقط و همین است مذاهب اکثر حدیث فقهای مجتهدین و کثیری از اصحاب و تابعین و
 گفته اند که حق آنست که مذاهب امام ابو حنیفه و صاحبین نیز همین است و متقدمین علمای حنفیه تصریح
 کرده اند بآن و مکی در تاریخین ایشان خلافتی در میان آمده است و اما اگر احادیث را انجام
 ذکر کنیم سخن بطویل انجامید بحدیث مذکور و مواضع خود مذکورند سخن از علمای مذاهب بسیار ماسموند
 افتد و شافعی گوید امام ابی یوسف در انامی خود ذکر کرده که قبض کند خضر و انگشتی را که متصل است بآن و
 حلقه کند وسط و ایهام را و اشارت کند سبابه و امام محمد گفته که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اشارت
 میکرد و آنچه آنحضرت کرده ما نیز کنیم و همین است قول ابی حنیفه و شافعی از طریقیه آورده که چون شریع کرد
 وسط و در شافعی پس رسید بقول شهدان لا اله الا الله یا اشارت کن سبابه بدین یا نه خلاف کرده اند شافعی
 و روی بسته میگردد و نزد اشارت مکی از نقیبه ابو حنیفه آنست که قبض کند خضر و نیصیر را و تخلیق کند وسط
 را یا ایهام و اشارت کند سبابه و در منته المقتنی ذکر کرده که مکرده است اشارت انتهی و در حاشی بدایه از
 کفایه منبوسه که در محیط گفته است که بعضی گفته اند رفع سبابه بدین در شهادت از سنن است نزد ابی حنیفه و محمد
 و رحما افتد و همچنین روی است از ابی یوسف و علامه نجم الدین را هر گفته چون متفق است روایات از
 اصحاب ما جمیعاً و روی است اشارت سه حوز کوفیان و مدنیان همچنین آمده که شریع است انبار و اتار دلان لا یریم
 عمل بآن اولی باشد انتهی و شافعی و قایه گفته که عقد و اشارت از اصحاب ما آمده انتهی و قایه از غایتی نیست
 آنچه در بدایه و در باب بسط اصابع و نفی عقد میگوید که آن مرویست در حدیث دال بن جوحال آنکه در کتب
 احادیث ابو داود و نسائی و دارمی و ابو جلی و عبد الرحمن بن باری و ابی یوسف و از دال اشارت تخلیق

ایهام و وسط روایت کرده اند و شیخ امام عالم عامل اهل علی متقی رحمة الله علیه در نیاب رساله جمع کرده
 و روایات فقهاء از مذاهب متقی با اختلافی که در آنهاست ذکر کرده و احادیث صحیح آورده و چنانچه در اشارات
 راجع ساخته است و آن رساله را در شرح عن مشکات و شرح سفر السعادت ترجمه کرده ایم و با فقه التوفیق و در
 خطای السلام علیک ایها النبئی و سوال کرده اند یکی آنکه خطاب کردن به بشردر زمان نبوی همت است و منسب درست
 بسم الله الرحمن الرحیم از الحق جدا و از ذات باری و از عالم اطلاق باطل و از ذاتا علم ان شایع بخلفون فی اثبات
 الاشارة بالمسبح فی التفسیر وقت التعلیل و حسب کثیر منهم ان الله لا یخیر قال فی النبیة و الوقایع و التمجیس و محققان و از ان المفسر
 و لو لوالی و القادی الکبری علی العترة و الخلاصه و غیر آنرا مفسرین و بهر المفسر و فی الاخرة و بهر مفسر الروایة و علا و ذلک
 بان فیما یلوه منع تجامع الیها لیکون الترك اولی لان نبی الصلوة علی الوتر و لیسکنته و بان فیما لوقد الرفعة و کان
 ترک اولی تحقیقا فی الله و حسب آخران منهم انی آنه منسحب حسن و منسحب غیر ذلک من الالفاد الدلالة علی الرحمان و بانه لم یردی
 عن الائمة الثمنا و یوزن حسب ما ذکره الشافعی و احمد و غیر من ائمة الاعصار و الامصار و به و روح الامجد و الامجاد و الاثار و قد
 فی غیر شایع فیما یستعمل من غیر المتفقون قال الشیخ العلامة المحقق ابن الهمام فی شرح اللمعة ان المردی عن محمد رحم
 فی کیفیت الاشارة انه قال یقتضی خفصة و التي لیسها یحلیون الوسط و الایهام و یقیم المسجدة و کذا عن ابی یوسف فی الامالی
 و هذا فرع تصحیح الاشارة عن کثیر من المشایخ لا یشیر صلا و هو خلاف الروایة و الی رایت عن محمد بن امان و فی کیفیت
 الاشارة بما نقلت قول ابی یوسف و ذکره ان یشیر بمرتب و عن الخواص یقیم عند قوله الا امة و یضیعها عند الله لیکون
 الرفع النفی و الوقوع لاثبات انشی و قال البیهقی و قد یقتضی محمد علی بن ابی نعیم الاشارة بالمسجدة فی کتاب المسجدة
 و ردی غیره شایع عن النبئی صلی الله علیه و آله و سلم انه کان یفضل ذلک ثم قال من یفضل یفضل رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم و ماخذ فعله و یقول ابی حنيفة بن یونس و قد لما تم ذکر کیفیت الاشارة کما ذکره المحقق ابن الهمام فی شرح اللمعة عن
 محمد بن اسحاق النخعی ابی جعفر السدوسی و قال الخافض عبد القادر بن الشیخ حماد بن النودوی و ردی البیهقی و ابن ماجه و یسناد
 صحیح ان النبئی علیه السلام عند الخضر و النضر ثم خلق الوسط بالایهام و فی الخاتمة الاشارة عند قوله لا اله الا الله حسن الاشارة
 فیما قال ابی یوسف و یعتقد الخضر و النضر و یخلق الوسط بالایهام و یشیر بالسیاسة و ردی ذلک عن ابی یوسف فی الامالی
 ابن امیر الحاج فی شرح اللمعة و فی الزاهدی فتن الروایات من اصحابنا و منه و کذا عن المذنبین و الکفرین و کثرت
 به الاخبار و الاثار و کان العمل بها و فی نقل السردی عن صاحب الجماری و تشبیه المفسر و الاخبار و الوقایع
 من اصحابنا ان یعتقد الخضر و النضر و یخلق الوسط و الایهام و یسنادها و ذکره محمد فی المطالع قال یقول ابی حنيفة

و جواب داده اند که از خصائص اوست صلی الله علیه و آله و سلم و در حقیقت این دعای سست و نیاز اگر چه
بعضی خطا است و چون در اصل که قصه مراح است یحییین واقع شده است یحییین نگام داشته شد
و این تقریر حاصل شد جواب از سوال دیگر که میگوید چه چیز است حکمت و دردی از غلبت خطاب با آنکه
مقتضای سابق لفظ غیب است چنانکه گویند التعمیات فسر الصلوات والسلام علی النبی و السلام علیها
و نه مانند فی الحقیقة ذکر غیر اقول و غیره فی غما النوازل صاحب الهدایة الاشارة عند قوله لا اله الا الله حسنه
فی القیاسی لا اشارة فی الصلوة الا عند الشکافه فی التفسیر و هو حسن فی بعض ترویج التفاسیر و عن اصحابنا جمیعاً انه سسته
و فی تحفه الاشارة مستسنه در صی الصحیح علی تأیید فی الحدیث و فی الزمخشری فی رفع سبایة الیمینی فی التفسیر من السنن
عند یحییة و غیره تأیید فی صی ظاهر الاصول لا یزعمها و کذا روی عن ابی یوسف تا سسته و لا یفرک القول
فی ظاهر الاصول و الروایة فان الظاهر قد یكون علی خلاف ما اختاره الا انه قد ذکر غیر حق فی من لدنی الفی جبره و معونه و فی
در البحار و شرحه و سخن لا نشیر عند التعلیل بالسبایة و الفسوی ای المنفی به عندنا خلافاً ای به مخالفت عدم الاشارة
و هو الاشارة علی کیفیت معتد ثلثه و حین کما قال الشافعی و احمد بن حنبل فی المبیطانه سنه یرفعها منه النفی و یضعها عند الاشیات
و هو قول یحییة و غیره و کثرت به الاجماع و الا آثاره داخل به اولی ثم لما لاح کسبایا المصنف من هذه الروایات
المنی مرحوف فی بعضها بان یصح و اربع او علیه الفسوی و فی بعضها قالوا سنه او مستحب او حسن به ثبوت الاشارة فی التفسیر
وقت الشکافه فلا ریب فی ان فعل به اخری ماضی فان قبل بالجواب عن تعلیل المانعین بان الاشارة زیاده فیه یجوز
البرهان فیما تشبهها بالرفقة و باز خلاف ظاهر الروایة المرویه الفسوی و التصحیح اجیب عن الاول بالمنع عن اطلاق
الزیاده علیها لان الامر المطلوب غیر ما لیسیم زیاده منزله و هذا الامر قد ثبت علیه و به شرعاً لما ذکره من الاما و دیش
و الا آثاره و الروایات الا الاثر و عن الثاني بان التشبه اهل البعده المنوع انما یكون نفیاً و تشبهه او یكون مقتضایهم و
شعارهم اما غیره کیون منزه تا و منه باستثنای تشبهه بهم و لا یفرق ذلك بلزوم ترک کثیر من السنن و الروایات
لانهم نشاء کون اهل السنه فی کثیر من احوال العبادات و کذا العامات و نه الا یقول بقبالی و انشی ادا کان مجروداً فی نفسه
لا یبصره و مر ما لکویه سنه لاهل الموضع و کذا ما ذکره الشافعی الامام القزلباشی فی شرح المصالح عند شرح حدیث فی اهل
البعد قد قالوا یسأل الله یا ساهم قالی الخلق ای یهتد النصاراء و التتلیف میا التعمیم فی الخلق و الا کثرت بهم منته قد حدت
به منبیا علی عمارتهم و توفیقاً علی شعارهم الظاهر و لیس فی ذلك ما یبذل علی الموضع من نعمة خلق ماضی فقد وضعهم کثیراً العلو
و الصیام کما وضعهم بالتعلیم و انشی ادا کان مجروداً فی نفسه لا یبصره و مر ما یستأن من لیست به بین اهل الریخ

در علی و ابی طالب الصالحین یعنی نگارنده استند لفظه لکن از رسول الله آموخته تعلیم کرده مرصحه را و صاحب مباحث
 اندر بر طریقه اهل معرفت گفته که مصلیان چون با انعیات استقراض یاب ملکوت کردند از آن کرده شد مرایشان
 بفضل در دریم حرم عزت الهی تبارک و تعالی پس روشن گشت و دیده بصیرت ایشان و آگاه شدند در باب افشاند
 که آن بواسطه منی الرعد و برکت منالعه اوست پس حاضر یافتند حبیب را و حرم حبیب پس اقبال کردند بر رویه
 فی حق النور و انما یدیم بالنسب الیهم لعمری فی قصدهم و فساد دینهم و انحطاط من جلال شایر و النسک و ستر عبادت و الصالحین
 انشی فان قبل فذکر و اشمل بذات العلیل فی لبس النائم و هو ان نسبه فی البین و الا ولی لبسته البسای فی هذا الزمان لان
 النعم فی البین حارین شهاب الی الرفض حبیب بان فی البین من ذلك الفعل لان نسبه فی لبس النائم انعم یحیی و البسای فی اختیار
 البسای و لا یفوت نسبه مع حصول الاضرار عن التشبیه بخلاف ما یفوت نسبه فی لبس النائم انعم یحیی و البسای فی اختیار
 الا انکل انمی فی اختیار البسای علی ان یقال ان اهل البدوة لا یقولون بالاشارة اصلا فصار التعلیل را ساد و الجواب
 عن انشائه ان تعارض الفتوی بالفتوی و بالاصح و بالاصح و لقی معناه من البراهین الرحمة و الا احادیث المصححة ما
 البسای معناه لم یسیر لم یضرب و لا حدیث صحیح و لا مضبوط فی نفی الاشارة اما ما مطعون به فی بعض الاحادیث من التلیج
 و التلیج لا یقادم التوضیح و التصحیح و منکر الاحادیث الواردة فی انما تها فلا فعلها ان من عمر رضی الله عنهما کان
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اذا تعد فی التمشید وضع یدیه البسری علی رکتیه البسری و وضع یدیه الیمنی علی رکتیه الیمنی
 و تعد ثلثین و اشارة باصبع الیساری و اشارة باصبع الیساری و تعد ثلثین و اشارة باصبع الیساری و تعد ثلثین و اشارة باصبع الیساری
 البسری فی الصلوة وضع کف الیمنی علی فخذ الیسری و بعض اصابعه کلها و اشارة باصبع الیساری علی الیسار و وضع یدیه
 البسری علی فخذ الیسری و اشارة باصبع الیساری و تعد ثلثین و اشارة باصبع الیساری و تعد ثلثین و اشارة باصبع الیساری
 کان اذا جلس فی الصلوة وضع یدیه علی رکتیه و وضع اصبع الیمنی علی الیسار و اشارة باصبع الیساری و تعد ثلثین و اشارة باصبع الیساری
 باصطفا علیا و اشارة باصبع الیساری و تعد ثلثین و اشارة باصبع الیساری و تعد ثلثین و اشارة باصبع الیساری
 حال کما و نصب الیسری و وضع الیسری و تعد ثلثین و اشارة باصبع الیساری و تعد ثلثین و اشارة باصبع الیساری
 و فی انری نحوه و قال کیف کان یضع قال یضع یدیه الیسری علی فخذ الیسری و اشارة باصبع الیساری و تعد ثلثین و اشارة باصبع الیساری
 و نحوه ثم قال کما راایت رسول الله علیه السلام یضع عن عبد الله بن الزبیر رضی الله عنهما قال کان یسأل الله علیه السلام
 ان یؤمره یضع یدیه علی فخذ الیسری و اشارة باصبع الیساری و تعد ثلثین و اشارة باصبع الیساری و تعد ثلثین و اشارة باصبع الیساری
 و اشارة باصبع الیساری و تعد ثلثین و اشارة باصبع الیساری و تعد ثلثین و اشارة باصبع الیساری و تعد ثلثین و اشارة باصبع الیساری

در عزت و بزرگوارى در بعضى روایات آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در تشنه میفرمود و اشهد ان لا اله الا الله و اشهد انى رسول الله صلی الله علیه و آله که از آنکه نه سبب شافعی است این را گفته و لیکن روایتی من تصریح تشنه نعم صحیح ثابت شده که در وقت طهر و سجده گاهى فرمودى اشهد انى رسول الله صلی الله علیه و آله در صحیح بخاری در باب حجرات آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آورده که در سفرى تو ششاسه قوم سبک گشت و سپهرى شدنى از صلوته بشیر با صبر و راه الطیرانى فی الکبیر و از تفحات و من ابی غیر قال حال رسول الله علیه السلام اذا کان احدکم فی السیر فالیس مع ارد اموت و فی شبر با صبر الی رب تبارک و تعالی و راه الطیرانى من ابی بر نیرة قال حال رسول الله علیه السلام ان من یسیر فی حوزة النبوت فانه یسیر فی الکبیر و انظارا یشاره با صبر فی الصلوته و راه عبد الرزاق و من نافع قال کان عبد الرحمن بن عوف از حیث الصلوته فیه یسیر الی کتبه فاشارة با صبر و ان یسیر فثم قال حال رسول الله علیه السلام ای خدیجه الشیطان من الحمد یلینى السجدة و راه احمد و من ابن التیمی قال سئل ابن عباس عن تحریک الرجل احسبه فی الصلوته فقال ذلک الاصل معاه و عبد الرزاق و من معاذ بن جبل کان اذا جلس فی الصلوته اعتمد بریه الیمین علی فخذه الیسر و بریه الشیعة و بشیر با صبر و اذا و راه الطیرانى الکبیر و من بشیر بن عراب ان سمع ان عمر یقول ذلکم ابی بکیم فی الصلوته لیسر و لا یزاد رسول الله علیه و آله السلام علی غیر الیمین الاشارة با صبر و راه ابن مبنی و کثر الله علی الامام و الصلوته و السلام علی خیر الامم علی الاتمام فاطر رساله شیخ علی متقی اما فی فوائده الروایة فلا یلزم فی شیء من کتب الحدیث الا من حدیث صحیح و لا عن ضعیف و یکون فیما ابار الی منها انفکاح عن مخرج علیه لانه ایقالم ثبت درایة عن امام انجلیف و لا من غیره الا انی درست بکثرت ان الاشارة سنه کما قال الامم الواهی انه انقضت الروایات من اجماعنا انما سنه و اما فوائده الیه درایة فلا یلزم انما الی اصحاب الشیخ متکا الا اولهم نه فصل کثیر و لا یشک من ذکر ما یم از غیب کل کثیر فلهذا و راه فی فی الصلوته کیف و الصلوته انما ی افعال مخصوصه متباینه و راه احویات و منها مستحسن و منها منکر و اما ما یفید فیها ما یکون مثالیها الصلوته و الطلوع بالرفع انما یعبرون البینه فکیف یکون فادعانی الصلوته الا تری رفع الیدین جلیبا فی السجده من الارض ثم وضعها علی الخفین ثم رفعها فراه و منها علی الارض و ذکر ارفع الیدین فی الوتر اکثر من رفع الیسار و صلوته فی الصلوته فافترککم ایها العلماء المشکوک بالانصاف ابرک الله تعالی فیها اذا اتفق الامام علی حقیقه و صاحبها و هم علی سببه فلا و احدا و کانت الاجابة بالارادة فی غیر الالباب صوابا و حاشا لمتحدین ان یشتبه بکفیفه ثم نال الصواب و اعمالهم بوجیه و بعضی المجتهدین فی مذهب الامام اذا حکم بطلان ذلک الامر و عدم جوازه اعتمدوا دلیل او من من تسبیح الشکوت کما تقدم و هم لم یکن شی من الاصول و لا حسن و لا ضعیف یکون فی المار الی ذلک فی تسبیح اعتبارا و دیو فخره و دیگر ذلک المار الی تسبیح

کرده شود بروی و فهم کرده است این عبد البر که از شما سیر محمد شریف است و گفته روایت صحیح کی را چون
 ذکر کرده شود بنی صلی الله علیه و آله و سلم که بگوید حجتی بر او که آنحضرت من صلی علی گفته است نه من ترحم
 علی ما من دعا می اگر چه معنی صلوة و حجت است و لیکن مخصوص گردانیده است بآن لفظ تعظیما پس عدول
 کرده شود از آن بروی لفظ دیگر و قاضی عیاض از جمهور علما جواب آنرا تفکر ده و قرطبی گفته صحیح همین است از
 جهت در دعا حدیث بیان و خود در تشهد آمده السلام علیک ایها البقی و در حجت آمده حق است که آنرا مخصوص
 این لفظ است که اللهم ارحم و ترحم الی آخره و نسبت حجت و اطلاق آن بر آنحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم و الله اعلم آنحضرت بعد از درود دعا می کرده مشهور در میان این دعاست که از ما گشته رضی الله عنهما آمده
 اللهم انی اعوذ بک من عذاب القبر و اعوذ بک من ننته المسح الذی جال و اعوذ بک من فتنه الحیا و فتنه
 المات اللهم انی اعوذ بک من الماتم المترم و در حدیث ابی هریره و ابن عباس رضی الله عنهما اللهم انی
 اعوذ بک من عذاب جهنم نیز واقع شده و گفت ابن عباس تعلیم میکرد آنحضرت این دعا را خجانه تعلیم میکرد و سوره
 انفر از او را زبانی بیک صدیق رضی الله عنه آمده و گفت گفتیم یا رسول الله یا مؤمنان دعا می که بخوانم آنرا در نماز
 خود فرمود آنحضرت بگو اللهم انی ظلمت لنفسی ظلماکثیرا و لا یغفر الذنوب الا انت فاعف عني مغفرة من عندک یا رحمن
 انک انت الغفور الرحیم و از علی رضی الله عنه آمده میفرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در میان
 تشهد تسلیم اللهم اغفر لی اثمیت و ما اخرجت و ما اسررت و ما اعلنت و ما اسررت و ما اعلنت و ما اعلنت و ما اسررت
 انت المقدم و انت المؤخر لا اکرالا انت و در حدیث دیگر این دعا بعد از نزاع از سلام آمده و نوانده که در
 هر دو محل بعد از سلام و پیش از سلام بنجوانده باشد و در این ادعیه و امثال آن که در این طلب مغفرت
 مذکور است استعاذه از عذاب قبر و عذاب جهنم و فتنه و جلال و مانند آن از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و این دعا
 است اشکال کرده اند که آنحضرت مغفرت و معصوم است دیگر طلب مغفرت و استعاذه چه معنی دارد و جواب
 گفته اند که مقصود تعلیم امت است با سوال بر آن ایشان است و معنی آنست که خود بک لایستی با سلوک طریق
 تواضع و اطاعت و عبادت و التزام خوف الهی و عظام اودا استغفار بسوی اوست تعالی و تقدس و برین نوع است
 حال مغربان در گاه که همیشه در خوف و خشیت و تضرع و زاری اند حال معصومان است از دیگران
 چه گویند همیشه استعاذه میکنند و استغفار نمایند تصور عظمت الهی و عبادت در گاه لا بائی عز و علا برین
 سبب و یا چیزی مناسب حال خود می یا بند که آنرا داخل تقصیران میدانند گناه نام میکنند حقیقت شنید

رسل که با کبریا هم پیکان و معصوم تر از همه معصومان است و هر چه هست از بوده و نابوده همه را بوی بخشد و اند
و آمدند برده این سبک و دیگر میگویند که میگویند که توان گفت و دی صلی الله علیه و آله و سلم امر است با مستحقان و قوله
تعالی استغفر لذنبک و الذین منین و المؤمنات و المستغفرین که تا زمانه تا زمانه انبیا و اولیا و از اولی تا آخر و از اول
تا این دم شاعر حرفی زبان مجاز گفته بر قیاس آن حقیقت نیز تصور توان کرد و بیست و یکم در خاطرش
تر من آنرا سبکشد و درم از قبولی گناه نبوده را و از آنرا خاطر در میان کن به از تو بهم دعوی هستی و با کی
توان داشت و وجود یک ذنب کن تیر از آن است و غرض بعضی ستر است و از عاقلان کسی گفته است بیست و یکم از
خدا خواهند سر ذات خود و در ذات او و این بود سبک است بساعت مستحقان نشان و کنایت از صفاتی الله
داشته سخن اینجا بیرون از اصطلاح علم در زبان رفت رفت که وضع آن کتاب و عقد بر نیویست واقع است
و تا می رود و در آن میگوید و اللهم اغفر لی و آخرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از تشهد سلام میداد و در جانب
بیمین بسیار میباید که دیده میشد رسیدی خسار مبارک دی صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود و السلام علیکم
و رحمة الله و بركاته و غایب بودی ملائکه و قوم را میداشت و این یکی از وجه فضیلت قیام در جانب بیل است
که بعد از نزول از معارج فریب و رجوع از تشهد انوار و نور که نماز است اول نظر بر اهل انجانب می افتاد و دو
سلام دادنی و نیز نامی آن حضرت بود صلی الله علیه و آله و سلم که پانزده نفر از مشایخ صحابه و عظامی ایشان آنرا
روایت کرده اند و همین مستند به بیانی حنیفه و شافعی دانسته دیگر الامام مالک رحمه الله علیه هم جمعین که نزد وی یک
سلام است مقابل و بعد حدیثی که در نیاب روایت کرده است صحیح نیست و اگر احیاناً بود در نماز است
میبرد و چنانکه مالک رحمه الله علیه میگوید آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که یک سلام میداد برای پیدا کردن
ما گفته اند که این حدیث معلول است و اگر معلول نباشد این عبارت صحیح نیست و در آنکه سلام دیگر نمیدارد و از آن
ساکت است شاید که سلام دیگر نیز باشد که بدان رفع صوت نکردی که مقصود از آن ایضا ظاهری است بودی
و از اینجا ظاهر شد و چنانکه امام احمد منقول است که در حدیثی که روایت کرده که معنی دی آنست که تسبیح
و احد دیگر از برای اعلام سلام دوم را آنست که میگفت و بپایه گفته اند که مراد از مقابل وجه آنست که
ابتداء السلام از جانب چپ که کردی بعد از آن التفات کردی به بچین و بسیار که بدان رفع صوت کردی
و در باب یک سلام از سهل بن سعد نیز حدیثی آمده که معلول است نزد حدیثین و از شافعی نیز نقل کرده اند
که پیش از آنکه از خواب یک سلام گوید و اگر خواهد و سلام و در نماز التفات نکردی و میباید از آنرا منع کردی

چشمه گار از فرض و منی التفات و بین زمین و شمال است یا بچپین کردن پس برگشته چشمه گار بسین التفات
 نباشد و مکرره نبود کذا فی التمهید و در شرح این التهام گفته که حد التفات مکرره آنست که بعد گردن را تا بپایین
 اندازد و مکرره نباشد و اگر تحریر کند بجمع بدن خود تا سرگردان و نمازی پس ایکه قسم التفات مفسد است و یکی
 مکرره چنانکه عمل بکسر مفسد و قلیل کرده انشی ششمه گوید مکرره است التفات بمنزله بی تحویل سینه و اگر تحویل
 سینه کند باطل گردان و اگر برگشته چشمه ملاحظه کند مکرره نیست و در حدیث زمندی از ابن عباس آمده که حضرت
 خطیب و رسول خدا در نماز بنیاد شمالا گفته اند ملاحظه آنحضرت در نماز بقصد اطلاع بر احوال مقتدران بود
 یا بجهت تعلیم آنکه خطبه مطلق نماز نیست و در حدیث آمده است که چون ایستاد و در نماز اقبال کند بر درگاه تعالی
 جل و علا به کریم خود و چون التفات کند بجانب غیر نگوید بر درگاه تعالی این آدم بجانب کی می نگریم
 ترا کسی نیست بهتر از من که بسوی او می نگریم روی خود بجانب من آر و چون بار دوم التفات کند باز بچپین
 و چون بار سوم بگرد و مدقق تعالی و چه کریم خود را از وی و در حدیث دیگر آمده که اصله للتفت اما تها تها ثبت
 شده است که یکبار در بعضی اشعار شخصی را بجانب دشمن فرستاده بود و آن شخص تمام شب سواره پاسانی میکرد
 و چون آنحضرت بنماز مشغول شد در نماز بجانب آنرا که آن شخص را بران گذاشته بود نظر میکرد و التفات بجانب
 آن شخص می نمود و این قصه بسبب قدرت بود و در نماز تا فله بود که دست فخر باشد چنانکه بعضی گفته اند اگر کسی فرض
 باشد که نماز فرستد چنانکه در مایع الاصول مفهوم میگردد برای مهم مصلحت اهل اسلام بود که محافظت و احراز
 سلامت و جمعیت ایشان است پس این از باب مایع عبادات است نماز عبادتی است و نظر کردن بجانب آن
 شخص برای مصلحت مذکور عبادتی دیگر که جهاد و تدبیر است و نماز خوف نیز ازین قبیل است و از عرضی آمده که
 آمده می گفتن لا جبر حیثه و اما فی الصلوة و بجای و صحیح خود از برای آن پای عقد کرده و چون نظر اهل فی
 الصلوة و در ترجمه این فعل این فکر آورده و در باب انجیدیش آمده که روزی حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله سلم
 نماز میکرد و دو بعد از سلام بمرحمت تمام برخاست و دعوی رفت و بیاید و گفت طلای در خانه و نماز را که در پیش
 کرده چند اشتم که شب در خانه باشد و اگر کردم نفیست آن و این همه را از قبیل مایع عبادات و دشمنان گفته اند که
 خواص جلالت آنست نماز را بخواصم بشد که در دم خاطر رویه است که نماز قبیل عبادات و طاعات باشد
 و گاهی از مشنیدن آواز گریه طفل نماز را تخفیف کرده تا مادرش در غم نبیند و قطع صلوة یا زمان خشوع و گاهی
 آنحضرت طفلی در نماز روی متعلق شدی و مادر بر او داشتی و آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم بروش بخارک

نشادی و نگاه امام حسن با حسین رضی الله عنهما بیامدی و در سجود به پشت مبارک وی متعلق شدی و باز برای نوحی
اطاعت سجود کردی و در سجده طایف بجانب وی در رعایت حال وی کردی و گاهی در نماز بی روی رعایت بیامدی و در سجده
بودی چه گام نهادی و در سجده بکشتی و در سجده بجانب قبله بودی مثال این چیزی چند در احادیث آمده است
و علامه بهر را در صورت عملی که اختلاف است مختار آنست که آنچه محتاج بود به دست عمل کثرت در او این نیست
که بجز بان عادت آن عمل جز به دست نیاید اگر در تصویر فضا آنرا بیک دست کند نیز مضرتی نیست شش و نیم
و تسبیح را نیز محتاج بیک دست است و اگر اتفاقاً قاب و دست کند قلیل است و فساد نه و بعضی گفته اند که این نظر قابل
آنرا غیر مستطیع خیال کند فعل کثرت است و بعضی گفته اند که فعل کثرت اینها را کثرت نپارند و در وقت نماز و بعضی آنست
که فعل متوالی کثرت است و ما دون آن قلیل و اگر گاهی کسی در حال نماز بروی صلی الله علیه و آله و سلم سلام
کردی یا شارت دست و سلام وی کردی یا این طریق که دست را بگیرد وی چنانکه پشت دست بالای بود
گاهی در اشارت انگشتان کثرت نیز کردی و این هر دو در حدیث صحیح واقع شده و گاهی بیک یا دو یا سه دست
در سلام دهم در غیر آن و ما در اشارت بر این در سلام حدیثی می یابیم که در روایت ترمذی از ابن
عوف مشقه کلان بر دافاره این را بشارت بر اس یا مطلق عمل کنند اما از سیاق روایات که در حدیث
آورده ظاهر میشود که مراد همان اشارت بدست است و بعضی از تشریح اشارت بر اس ذکر کرده اند که این اشارت
و لا بد حدیثی در نیاب یافته باشند و اما علم و در غیر بر سلام در صلوة کسوف از عاقلین آمده که نماز میکرد و چون خدا
صلی الله علیه و آله و سلم مردم گردوی حالتی و بود ندیک از زمین میان پرسید که این چه حالتی است پس اشارت
کرد آنحضرت بپسر خود لبوی آسمان بقصد جواب وی رواه مسلم و در احادیث دیگر اشارت بدست بر غیر بر سلام
نیز آمده چنانکه برای شستن و صبر کردن اشارت بجانب زمین کرد و چنانکه جابر گوید فرمود بود آنحضرت بکاری
چون آدم آنحضرت در نماز بود پس اشارت کرد بدست مبارک خود بجانب زمین یعنی بنشین و مبارکام سلام بر رضی الله
عنه جاریه بران حضرت فرمود تا بپرسید از حقیقت حال و در وقت نماز که آنحضرت بعد از نماز عصر گذارده
بعد چون جاریه آمد آنحضرت در نماز بود اشارت کرد بجاریه تا صبری کند پس وی صبر کرد و باز تمام نماز جواب
فرمود که این در وقت نماز نیست پیشین است که بسبب اجتماع و فرزند استم گذار پس قضا کردم آنرا و در او اهل اسلام
در سلام در نماز کردی پس از آن شخصی شد و در روایت بخاری و مسلم و ابی داود و نسائی از زید بن ارقم آمده است
که گفت برویم که سلام میگردیم بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در حال نماز و روی کرد بر ما و چون از پیش بخاشی

برگشته اندیم سلام کردیم بر وی صلی الله علیه و آله و سلم در رکعت و بر اسلام را گفتیم یا رسول الله بگویم که سلام بگویم
بر تو مردی کردی بر اسلام نماز فرمودان فی الصلوة اشحوا و در بعضی روایات آمده که اشحوا فی یکتة از نماز خود
هر چه میخواند اکنون اگر گوید که تکلم در نماز جز ذکر و تکیه ای نکند و بعد از فراغ نماز و سلام کرد و آنحضرت صلی الله علیه
و آله و سلم در نماز بسیار گریسته چنانکه چون در آواز میبود همچو آواز دیک سنین یعنی گریه میکرد و در وقت سجده نیز میشد
و در روایتی آمده که در سینه وی آوازی میبود مثل آواز کسی از یکا و در وقت خفته مذکورت که امین و یکا اگر آواز
نمود اصل مفید نیست و اگر آواز بود پس اگر جلالت در وی یا مصیبتند یا وی باشد مفید بود و اگر از جهت امر
آخرت بود از خوف و جوار غیبت در سبب آن نیز مفید نبود بلکه دلالت بر زیادت حضور و خشوع دارد چنانکه در
حدیث مطرف از پیش آمده و امام محمد بن ابی یوسف روایت کرده که یکا بصوت از جهت آخرت اگر نگردد یا سخن آن
طاعت دارد و مفید بود و اگر نخواند نگار داشت مفید نیست کذا ذکر الشیخ و گاه بجاست تنجیح کردی و بی حاجت نه
و لهذا فقها تنجیح بلا قدر را مفید صلوة دانسته اند و اگر بعد از آن بود مفید نه و غیره و حاجت آنست که مضطرب بود و طاعت
احترار و احتیاج از آن نداشته باشد و یا عطف طبع یا جلالت عرض بود پس حکم عطفه کار و رخ باشد و اگر براس
تحسین صورت کند نیز مفید نیست و اگر مفیدی تنجیح کند یا هدایت و تلبیه کند امام خود را یا بگوید یا صلواتی یا بیان
ماند و دیگر بر آنکه در نماز است فاسد دیگر در نماز او بکند از ذکر الشیخ و نیز گفته اند که مراد تنجیح آنست که بوی خوش پیدا
گردد و در بعضی همچنین است و در نماز چشم مبارک کشاده داشته و نور نگرفتی و در صحیح بخاری از انس آمده که گفت
عائشه پسر و نگین و نقوش که جانب خانه را پوشیده بود پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که این پسر را
در کن که همیشه تصادیر این پسرده ماری میشود و نماز مرا و تبعادیر نقوش است باین پیش از حرکت تصادیر
بمورد گفته اند که هر او پیش شریف جانب خانه بد آنست که تمامی در جانب خانه داشت که بدان پوشیده بود و الا
از ستر جرابه نیاب نمی واقع شده است کذا قال الابهری فی شرح مشکات و در مجمع البحرین گفته که مثل جمله
مردی بر پا کرده بود و درین و نقوش و الله اعلم و نیز در حدیث متفق علیه از عائشه آمده که آنحضرت صلی الله علیه
و آله و سلم جاریه را پوشیده بود و در نماز بر طماری آن جامه نگاه کرد چون از نماز فارغ شد حاضر این بر کند
و فرمود این را بر ای جهم صبا که جامه را پیش کش آورده بود برده کلیم او را برای من بپارید که عکس این جامه
در نماز مرا مشغولی خاطر گرداند و از علوم مقام مشغوع و حضور فرود و در حقیقت زیرا برای تعلیم است بود
و الله اعلم و نیز در حدیث آمده که در سلام با شارت دست کردی این هم دلیل است بر آنکه نماز چشم نمی پوشید

که افعال و شیده نماز که این احادیث دلالت ندارد مگر آنکه تعیض عین دایم و مستمر بودی و از اینجا لازم نمی آید
استمرار و دوام کشادگی چشم پس اگر مقصود آنست که در تمام نماز چشم پوشیده نبودی و دلایل تمامست اما
ظاهر آنست که مقصود اشکات و دوام کشادگی چشمست که اصلانیست و الله اعلم و فقهارا اختلافست
در کراهت تعیض عین و نزد مکر و همت و محبت گفته اند که حق آنست اگر کسی را از کشودن چشم در نماز تفری
بر پیشانی حاصل شده چنانکه در قیله دی چیزی باشد که شغل قلب شود مکره نیست تعیض بلکه باستجاب
توب باشد لکن تعویض و دلایل که در تخریب و گناه داشت حضور و شعور دارد و شذند و عدم ورود و تفریح
از تعیض عین و الله اعلم و فصل در بیان اذکار و دعوات که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد صلوة میخواند
روایت است از ثوبان رضی الله عنه که گفت چون بر میگشت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از نماز یعنی
سلام میداد استغفار میکرد و سه بار میگفت اللهم انت السلام و تنک السلام تبارکت یا ذا الجلال و الاکرام
گفت عایشه رضی الله عنها که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که نمی نشست مگر مقدار آنچه میگفت
اللهم انت السلام و تنک السلام تبارکت یا ذا الجلال و الاکرام روایت کرد این هر دو حدیث را مسلم و روایت
کرد بخاری از امام مسلم که گفت چون سلام میداد آنحضرت در یک میکرد و در جای خواندن و گمان میکردیم
تا که این در یک کردن برای آن بود که مابگردند زبان پیش از آنکه در یا بنده ایشان را مرد و او را این
نفس استمرار علبس آنحضرت است صلی الله علیه و آله و سلم بر می نشست خود که پیش از سلام داشت که همین مقدار
بعد از آن بر میگشت گاهی بجانب راست و گاهی بطرف چپ و گاهی اقبال و منتهی در اصحاب بود به تشریف خود
و دعای میخواند و میکرد و گفتند که اقبال بجانب قوم اکثر برای آن بودی که چیزی که از قرآن و احکام
نازل و فار شدی بخوانی و بیان کردی و ادعیه و اذکار بعد از نماز بسیار آمده و در کتب احادیث و روایات
باب تصنیف یافته اند که در مثل حصین جزیری و اذکار نودی و جزآن و لازم نیست که همه آنها همیشه بخواند و
از هر خوانده شود کلا و بعضا باعث احراز فضیلت و اتیان سنت گردد و یا بمعنی نصیحت که دعوات امام محمد بن نودی
در دعوت مستمع را باشد آن ظاهر آنست که فعل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز همین است و آنکه
بر جمیع دعوات و در جمیع اوقات مواظبت نموده و بلند و بعضی کتب چیزی هست که در کتب دیگر نیست
و از صحابه هر که چیزی از آن در وقتی شنیده عمل نموده و روایت کرده چنانکه در تمام احوال و احوال
و منه و بات حال یا بخینست و باعث اختلاف نیز همینست و نیز گفته اند که نه تذکره غریب تر غریب

استغفرت صلی الله علیه و آله وسلم در خواندن او کار و دعوات عمل آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بدان لازم نیاید
و انما الم یحیی و اذکار که مشهورند و سخنی و نکته در آن مذکور است و اینجا ذکر کرده میشود تا اول استغفار
سبار بار این لفظ استغفرت الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم و انوب الیه و در حدیث مسلم و ترمذی مطلق واقع
شده که چون سلام وادی استغفار کردی سبار و گفته شد در ادعای را که امام اهل شام است کیفیت استغفار
چیسنت گفت میفرمود استغفرت الله استغفرت الله استغفرت الله و بعضی از نادانان استغیا و کنند و گویند که استغفار
بعد از نماز موم است که نماز از جمله گناهایان باشد چنانکه از فرقه قتال که ایشان را مبرور گویند نقل میکنند که
میگویند هر که بعد از نماز هرگز توبه نکرده و در حدیثی آمده که در ادعای نماز واقع شده کافی است در
استغفار استغفار و خود بعد از در و بسته صحیح این گفتار را قطع است بعد از آن گفتی اللهم انت السلام و السلام و السلام
تبارک با و الجلال و الاکرام را و او را مسلم و بعضی بعد از مذکور السلام و البکیر و حج السلام نیز زیاده کرده اند
و در او را و شایع این نیز زیاده تر گویند چنانکه با السلام و او غلطا دار السلام و در روایات صحیح نیاده
مگر همین قدر که ذکر الشیخ ابن حجر المکی فی شرح مشکوٰۃ و یسکف الله الا الله و حده لا شریک له الملک
و الحمد و هو علی کل شیء قدير اللهم لا مانع لما أعطیت و لا معطى لما سئلت و لا یفیع ذلک الحد و سیر دو موضع
بفتح هم است یعنی بخت و غنی یا بختی بدر کمال یعنی غنا و نسب نذر و البکیر یعنی آید عمل باید و بعضی بفتح هم نیز
خوانده اند یعنی کار بفضیل و رحمت است که شش و اجتهاد علت نیست و گفته اند که صنفیت است و مختار
فتح است یعنی اول و گفته لا اله الا الله و لا نعبد الا ایه و لا نعتمد الا علیه و لا نعقل الا فیما احسن
در الدین و لکراه الکافرون را امام نووی گفته که استغفار را مقدم دار و بر سایر انواع ذکر دارد و عقب سلام
و گفته اند بعد از وی اللهم انت السلام بعد از آن لا اله الا الله و حده تا قدر که ذکر الشیخ ابن حجر المکی شیخ فخر
فی الحدیث فی شرح مشکوٰۃ و در حدیث مسلم آمده که این ذکر را با طهارت می گفت و بعضی علما گفته اند
که افضل در جمیع انواع اخفاست و ذکر و دعایم امام را و هم منفرد را و بعد از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
و آله وسلم برای تعلیم بود و اگر در جای دیگر امام را مصلحت در جهر اعلان بود و بعضی تعلیم و اعلام
گنبد و رست است بلکه مستحسن باشد و خواندن معونات بعد از نماز نیز آمده است و انیمه و در
صحت است و در او مجوزات بکسر او و مشدده معوذتین است که قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب
الناس بعد من قبل الجمع اثنان و بعضی سوره اخلاص بلکه سوره قل یا ایها الکافرون را نیز داخل

و این تفسیر دهم است چه در آن است که هر کلمه را سی و سه بار گوید در احادیث دیگر منصوص علیه گفته است
 و در صحیحین در ثواب این مقیبات آمده است که هر که از اربعه از نماز گوید یا فریاد شود گنا آن اگر چه باشد مانند
 کفار یا دیندار آمده است که البیرونیه گفت که آمدند فقره از حاجرین در حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 و گفتند نماز میکنند ایشان چنانکه میگویم در روز و در شب چنانکه ما داریم و تصدیق کنند ایشان را از نماز و برده اژداد
 گفتند یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و نماز را اهل و ثناء و ثروت از مسلمانان بدرجات علا و نعم تقیم فرمودی بچه سبب
 کنند و از اینها فرمودی بجز نماز را چیزی که اگر گنبد شما آنرا بپوشد یا آن نصیب نبود که شما است تسبیح و
 تحمید و تکبیر و در هر یک صلوة ثلاثا و التثنیة و در پس اغنیاء نیز انجیدت شنیده و بدان عملی که فقره ابرار را آنقدر
 آمد و گفته یا رسول الله یا ربان ما که اغنیاء نیز از شما شنیدند و بدان عمل کردند و بر آن گشتند و برین عمل
 اکنون چه کنیم فرمود چه توان کرد و ذلک فضل الله یزید من یشاء از نیت فضل غنی شاکر بر فقیر عابد لازم آید و
 این بحث در جای خود تحقیق یافته است و در بعضی احادیث آمده که چون فقره از شکسته دل شدند و بطلب گشتند فقره
 غم خوردید و اندر بگین نباشید که شما آنقدر سال پیشتر از اغنیاء بهشت در دید و انجیدت خبر و حدیثی است که
 در شکایات از بی داور و از بی سجد خدای آورده و این خدای فقر و سبکباری است که فقره دارند و حساب
 رسال نعیم و نیاز موقوف نمایند و سابقیت فقره در دخول جنت منافات با فضیلت و رفعت درجات و کثرت
 ثواب اعمال اغنیاء ندارد و بعضی گویند که این مخصوص فقره از حاجرین است چنانکه در حدیث واقعست و در
 بعضی احادیث مطلق فقره واقع شده و الله اعلم و این در ردی که در وقت خواب بفرق نکرده و حضرت رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم آنرا به نیت خود فاطمه زهرا و علی مرتضی رضی الله عنهما آنوقت در مسند امام احمد و این
 ام سلمه ثابت شده که آمد فاطمه بنانه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در عالی که می طلبید آنحضرت خادم را
 یعنی جاریه که خدمت کند آورده اند که دست مبارک وی رضی الله عنهما از بس که بسیار اندین و شش از
 آب کشیدن شوی بسته بود و رنگ در روی مبارک وی از غبار جارب و ب واد و دو و طعام بچین تیر گشتیم و
 چون آمد آنحضرت را در خانه نیافت چون آمد پرسید که فاطمه نیت من برای چه آمده بود گفتند برای طلب
 خادم آمده بود پس رفت آنحضرت بخانه فاطمه و نشست بر سر وی گفت یا فاطمه خادمه طلبی خادوم
 خود نیز با الفضل نیت و چون از جای بیاید خبر کن تا بدیم ترا پس از آن فرمود یا فاطمه غنمت و شفقت
 دنیا سهل است بهر طریق میگردد یا فاطمه تقوی و بندگی کن خدایه و خدمت کن حلال خانه خود را من ترا

چیزی بیاموزم که بهتر است از خادم تسبیح میکنی خدا را نزد خواب رخصتی و سه بار حمد بگوئی اورا سبی
و سه بار تکبیر بگوئی سی و چهار بار در راه بخاری و مسلم و ابو داود و ترمذی و در بعضی روایات آمده که یکی
از آنها امام علی التمیمی است و چهار بار در روایت دیگر از حکیمین از علی و فاطمه رضی الله عنهما آمده که سه بار در راه فرمود
و تعلیم نموده است بعد از آن علی و فاطمه این دو را هرگز از دست ندادند و فرمود علی مرتضی که از آنگاه که این
از حضرت شنیدم از من هرگز فوت نشد و نه در لیل و نه در نهار و نه در سفر و نه در حضر و نه در بیابان و نه در کوه و نه در دریا
و نه در هر چه بود بگذردی تا فرجی را بگوئی لا اله الا الله و الله و محمد و لا شریک له الملك و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله
و بعد از نماز مغرب نیز ده بار بخواند که گذشت و دیگر از مشایخ او را که بعد از نماز فرض خواند آیه الکرسی است بخواند
و رسنی نسائی آورده و طبرانی شریف و ابوداود و ترمذی و دیگران حدیث را جماعتی دیگر از حفاظ روایت کرده
و تصحیح نموده اند و این بخوبی چنانکه عادت است از الفاظ و عبارات حکیم بر حدیث بود صغیر بی تحقیق این را در
موضوعات آورده و حفاظ بر وی از جهت طعن کرده اند و در مجمع طبرانی آمده است من قرأ آیه الکرسی فی مری
الصلوة المکتوبة کان فی ذمته الله الی الاخری هر که بخواند آیه الکرسی بعد از نماز فرض باشد در پناه خداست
و در حدیثان دی تا نماز آید این را جماعتی از صحابه روایت کرده اند از جمله امیر المؤمنین علی است رضی الله عنه
عنه و در مشکوٰۃ حدیث امیر المؤمنین علی را اینچنین آورده که گفت شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت
بر چه بای این سپهر که بخواند آیه الکرسی را بعد از هر نماز من بخواند و از درگاه من بهشت مگر است یعنی
شرطت موت برای دوی جنت که بخواند آیه الکرسی و من توان رفت دیگر که بخواند و از اینکامی که خواب و دایم
گردانند و از احتیاجی بر سرای می و سرای همسایه و اهل چند سرای دیگر که گردای او نیند و راه البستی فی شیب
الايمان و قال اسناد ضعیف و هم از امیر المؤمنین علی مرتضی آمده که فرمود سید آیات قرآنی الله لا اله الا
هو الکی القیوم است و حدیث بخاری از ابی هریره و فضیلت آیه الکرسی که در وی صدق و یحک و یب
نموده شده و در سنت تعلیمی بدانکه احادیث در باب شایسته و واقعه شده که بعد از نماز بخواند چنانکه او عینه
نموده آیه الکرسی و مقتضیات و جرات و در حدیث اتصال نماز نیست بی فصل که آن محال است بلکه
مراد عدم فصل است بخوبی که در عرف اشتغال بدان از جنس اعراض و تسبیح و تعلق بغير ذکر و در حدیث
و اگر سکوت بحد کثرت عزتی ز سندی ضرر ندارد و پس بعد از قرن از نماز هر چه بود و بعد از آن بخواند عقیب
او در پراست مانند آنکه اشتغال نیست و آیه بعد از فرض موجب فصل میان فرض و ذکر و کار و ادعیه مذکور

متعلق است باخبار و ابلاغ جائز نیست با اتفاق اما افعال چه و نماز و چه در غیر آن اختلاف است مختار نزد اهل
حق جواز است در حقیقت آن متضمن حکمت بالغه الهی غرض آنست که در رعایت تشریح احکام بدرایت
سعادت اعتدال به غیر علی الصلوة والسلام و مجرد تشریح حکمت نیست زیرا که تشریح بی آن ممکن است چنانکه گفته
شود که سبب اسهول بر وی لازم است چنانکه در صورت شک باید و لیکن این حکمت با تنبیه دریافت سعادت اقتضا
تمام میشود و فرموده آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فراموشی داده میشود من ناسته گردانم آنچه در فرجه آن
شروع گردد و صاحب سفر سعادت گفت که در پنج موضع مردی است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
در نماز در جمیع عمر و غیر از این ثابت نشده اول نماز ظهر بود که در تشهد اول نیت است و رجاست چون تمام نماز
را دو سجده کرد و پس سلام داد دوم آنکه در یک نیت دیگر در رکعت دوم از نماز پیشین با پسین سلام داد و حق
بعد از آن یاد کرد و تمام فرمود و از سلام دو سجده کرد بعد از دو سجده دیگر باز سلام داد و در نیت سجده سهو
بعد از سلام بود و این را حدیث ذوالیدین گویند که نام صحابی است و از حضرت پرسید که گواه شده نماز یا فراموش
کردی یا رسول الله فرمود پنج کلام نبوده در نیت و ما شکل است یکی آنکه این جنات بر ملا واقع و اجتماع
دارند بعد از نماز جواز سهو در افعال و اختلاف در افعال است و در شکل دیگر در وقوع کلام و افعال دیگر منافی صلوة
یا تمام صلوة و عدم استیفاء و جواب از اشکال اول آنست که در این حکمت که در اعتقاد من اینچنین است نفس الامر
و این خبر صادق است بلا شبهه یا کما نیست از عدم شعور پس گوئیم شعور ندارم و این نیز صادق است تا نام
و جواب از اشکال ثانی آنکه کلام و بیان بنافی بطریق سهو قصد نیست و منع جواز نیت عدم استیفاء میکنند چه
نماز که این مذہب خفیه که بسیار غدر نیست و نماز جاری نگیرد و ائمتان گویند که این قصد پیش از شروع کلام
در صلوة بود و تحقیق آنست که بعد از آن است و بعضی میگویند که این گفت گوییم بایما بود و بقول این سخن صحیح
عجبه است و نیز گویند که این خفیه برخلاف قیاس بود پس مقتضی برورد باشد و در شرح کثیر از اهل حق مسیحی التجرای
گفته که لا جوابی شافعی ازین اشکال نیست و مذہب امام احمد آنست که کلام عابد بر سکنت آن بی عمل اگر آنکه تمام
کلام باسی معلوم نماز کند چنانکه گمان نبوده که وی تمام کرده است نماز را بعد از آن معلوم شد که تمام نشده است
پس تمام کند و این نیز از کلام ذوالیدین است و بعضی صحابه جواب میشود کلام در نیت و از است و شیخ این
محرر در شرح بخاری استیفاء آن کرده است سوم یک در نماز کرد و از نماز بیرون آمد یک رکعت مانده بود چون
سجده بیرون آمد طلحه بن عبد الله رضی الله عنه از عقیب آنحضرت بیرون آمد و گفت یا رسول الله یک رکعت

از اموش کردی پس سجده رفت و رکوع کرد و بلال را فرمود تا اقامت کرد و یک رکعت که از اموش کرده بود بگذارد
و اعلام داد و بارگشت و در سجده ذکر سجده سهو سکوت غنیمت نماید که تمام اقتضای آن نکرده و نزد شافعی
سجده سهو واجب نیست بلکه سنت است و شافعی گفته که نزد بعضی از حنفیه نیز سنت است و در شرح این امام از بعضی
حنفیه نقل کرده است که گفته است سنت است نزوح اصحاب او از حد علم رابع ثوبت دیگر نماز را بگذارد و یک
رکعت زیاده که صحابه گفته در نماز یک رکعت زیاده شد فرمود از چه سبب گفته بودی رکعت که از روی انگاه سجده
کرد سهو او سلام داد و بران اقتضا کرد و در آخر این حدیث است که اما از این شکر انفسه کما سنن الحدیث
و در مذنب خفیه تفصیل در نفیوت مذکور است و در قیاس نیز یک رکعت دیگر نماز عصر را سه رکعت نماز و در حاکم
و رحمت فرمود صحابه نزد عقب شدند و اعلام کرد و مذنب سجده بارگشت یک رکعت بگذارد و سلام داد و بعد از سلام
و سجده کرد و سلام داد و درین پنج موضع سهو فرمود و محمد بن مواضع دیگر را غیر این مواضع حدیث بران
قیاس کرده اند و ظاهر آنکه امام اهل ظاهر است و اصحاب ظاهر فوی اند که بمن طوابع خصوص کنند و غیر مخصوص
را بران قیاس نکنند و قیاس را ذکر باشند میگویند سجده کنند الا حدیثی موضع که آنحضرت صلی الله علیه
و آله وسلم سجده کرد و در غیر این مواضع اگر سهو کند سجده نکند و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در بعضی مواضع سجده
سهو پیش از سلام کرد و در بعضی بعد از سلام چنانکه از سیاق احادیث معلوم گشت و امام شافعی مجموع را
پیش از سلام میکند بترتیب احادیث دارده در مذنب یا با دعای ناسبت و امام ابو حنیفه مجموع را بعد از
سلام میکند بترتیب آنچه پیش بر اعدای آن و در کتب سنت از عبد الله بن مسعود آمده که سجده کرد و آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم بعد از سلام با کعبه شریف که روایت کرد و او را و ابن ماجه و احمد و عبد الرزاق از ثوبان
که پیغمبر فرمود صلی الله علیه و آله وسلم کل سجده تان بعد با سلم و قول اتوی است از فضل چنانکه در اصول
فقه اثبات یافته است خصوصاً نزد تعارض فطین یا بقیاس چنانکه مذنب ایشان است از رجوع بقیاس
نزد تعارض حدیثین زیرا که سجده سهو مگر نمی شود پس از سلام باید کرد تا اگر سهو از سلام بهم واقع شود
خبر کرده شود بدان که اقال الشیخ و نیز گفته که قول سعد بن ابی وقاص و عبد الله بن مسعود و عمار بن یاسر
عباس و ابن کثیر بر رضوان الله علیهم اجماعی اما آنکه در عمار آنحضرت را هرگز نبود باین طریق که در نزد
الله در نیاید که چند رکعت گذارده و هیچ جانب جزم نتواند نمود و در صورت نیان جزم دارد و یکجا نب
اگر خلاف واقع است اما در امر فریاد الله و الله آنچه واقع و نفس الامر بیادش میدادند و در صورت

شک و تردید و تحیرت و ابهام و جهل علیه و استعراق و غلبه گاهی نسیان از حضرت وی صلی الله علیه و آله و سلم
 بوجود آمده اما شک بود و نیامده و میفرمود که آن از شیطان است چنانکه در حدیث متفق علیه که از ابی هریره است
 آمده که فرمود چون نماز کند یکی از شما می آید و یا شیطان پس نمیس و تخلیق میکند و در التماس و اشتباه
 می اندازد تا آنکه در غمی باشد که چند گذارده است و اگر چه آن حضرت را صلی الله علیه و آله و سلم شک در نماز هرگز
 واقع نشده و لیکن برای تعلیم حکم آن حرمت را میفرمود که اگر کسی در شک افتد و نیاید که شک گذارده یا چاره
 شک را بداند که بنابر تعین بند شک را اعتبار نکند و مقتضای آن تردد و زاری به در صورتی است که شک گذارده است
 چه گذاردن سه یقین است اگر چه گذارده باشد و چه سهو کند و امام ابو حنیفه رحمة الله علیه میگوید که تخری
 کند و بر جانب کفر غلبه دارد بنا بر آن نه خواه باطل بود یا اگر در کفر غلبه بر یک جانب بود و شک بر
 یقین کند و بعضی مردم درین حکم برین امام اهل طعن کرده اند که خلاف حدیث گفته که حاکم است بنابر عقل و سنت
 که بنا بر قریب غالب اصلی معتبر است در شرح که در تفسیر پیش از آن کرده چنانکه در اشتباه قبله و زان و نیز در بعضی
 از این مسو و آنچه که پیغمبر فرمود صلی الله علیه و آله و سلم از شک احدی که فلیع الصواب و نتم علیه کذا آورده است
 و در جامع الاصول از این مسو و روایت فاسدی می آید که در غمی جلوت فلتع الصواب ثم یسجد سجده تین بعد
 بایض و در جالس و ترمذی گفته که بعضی از علم در صورت شک گویند علاوه گفته نماز را استی و نه بیا امام ابو حنیفه
 است اگر ادلی بار در شک افتاده است یعنی شک عادت او نشده است اعاده کند و الا تخری نماید اگر بگوید
 تخری علیه طعن در یک جانب نیست بنا بر عقل نه و امام محمد در مطامی گفته که آثار در باب تخری غالب طعن بسیار
 است و میگوید اگر چنین کنند و بگویند از سهو و شک دشوار افتد و را ما و در صورت کفر نه شک و اعتبار
 آن حرجی تمام است امام شافعی امام مالک و امام احمد رحم الله میگویند مطلقا خواه طعن غالب بر یک جانب
 افتد یا بر دو جانب برابر بود بنابر تعین نه و در شرح حدیث که تحقیق این کرده شده است فتم بر و اصل
 در سجده تلاوت احتیاط کرده اند و نماز در حکم سجده تلاوت است اما بنزد که واجب است امام مالک و شافعی
 باشند که سنت است و فعل آن افضل است از ترک است و در روایتی از امام احمد نیز واجب است اگر در نماز
 باشد و غیر آن واجب نیست بجهت آیات و احادیث است که در هم ترکیب آن واقع شده و باید در جالس
 که در ای آن مرد و بافته خیز گویند که سجده جزو صلوة است که بجهت تحقیق افتد و این آن کرده باشد
 پیش فرض باشد چنانکه در قیام نماز خوانده و لیکن چون دلائل آن قطعی نبود و چون قائل شدیم و شک آنکه

تجدیدش نزدیک است که گفت سوره و النجم را نزد آنحضرت خوانند و سجده بکند و جوشش است که در سجده تلاوت علی الغر نیست شاید که در وقت دیگر کرده باشند و نیز خوانند که در وقت دیگر کرده واقعه باشد یا سجده بکند و بگوید بیان جواز تأخیر این مخصوص بسجده و النجم باشد که مدعی اختلاف است و الله اعلم و طاریت شرط است در سجده تلاوت و از هر یک پس خلاصی در آن منقول شده الا در روایتی از ابن عمر رضی الله عنهما آمده که بی وضو نیز میگوید و هیچ یکی از علما درین حکم براه موافقتی در زنده الا شعبی و بعضی با سند و صحیح از ابن عمر روایت کرده که گفت سجده کند و در هر یک طاریت و صحیح کرده شده است بیان این در روایت که در طاریت کبریا است با ثباتی در حالت اختیار است و اولی از وضو است و نیز گویند که گاهی تسبیح در سجده برینت و اشارت بی سجده میکرد و غیر بجهت قبلی وضو میکرد و بعضی سلف برین هم گفته اند که سجده تلاوت واجب است مگر بر مستح در رسایل یعنی اگر اتفاقاً فی قصه یا بی سجده بگوش کسی سجده سجده واجب مگر در بعضی گویند اگر قاری سجده نکند و بر سامع نیز واجب نگردد و گویند قاری حکم امام داده نسبت بسامع و این را الزام مالک نیز روایت کرده اند و بعضی گفته اند که وجوب بر تقدیری است که قاری قصه قرائت کند نه بر قصه قصه و حکایت چنانکه قصه خوانان بخوانند و در سجده واجب است که در واجب است بر قاری و بر سامع مطلقا تسبیح الطیحه و هو النجم را و در و ما پیش از سجده و بعد از سجده تکرار کند و هر دو مستحب است واجب بر قاری از ابن مسعود و همچنین است و در بعضی سلام هم است اما نشدند و در بعضی گفتند و اگر بایستد بسجده رود اولی و افضل باشد تسبیح این سجده همان تسبیح سجده نماز است بسمان سبی الا علی زیرا که نماز افضل احوال مانع محال است پس تسبیح سجده وی افضل و ارفع باشد و اگر سجده تلاوت در نماز باشد بیشک این تسبیح که خضر نماز و خفیه ها در سجده نماز نمیکنند اولی خواهد بود آنحضرت صلی الله علیه و آله تسبیح گفتی سجده و حی الذی خلقه و صوره و شوق همه و بصره بجزله و قوت و در حدیث ترمذی و ابی داود و نسائی آمده که میگفت این را در سجده قرآن در شب و گفت هذا حدیث حسن صحیح و بعضی گفته اند این دعا بخواند رب انی ظلمت نفسی فاغفر لی و غیر از این بعضی بسمان ربنا ان کان وعد ربنا لمفعول لا و در قرآن این را از صاحبان حکایت کرده که در تلاوت سجده میکنند و همچنین میگویند و بسا بودی که در سجده این دعا خواندی و فرمودی اللهم احفظ عنی بها و در او کتب است بها اجزاء اجعلها لی عندک ذوقا و تقبلها عنی کما تقبلت من عندک و انور و ترمذی از ابن عباس آورده که در دعا بحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آمده و گفت که مشرب در خواب دیدم که در لیس رفتی نماز میکرده ام

و چون سجده کردم درخت نیز در سجده آمد و این دعا خواند و گفت این عباس پس خواند آنحضرت آیت سجده را
و سجده کرد و بخواند این دعا را که آنروز خواب بیند و از درخت نقل کرد قال الترمذی نه احادیث غریب و حدیث
بخاری در این عباس آمده که گفت سجده کرد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بسوره بقره که در آخر آیت سجده دارد
و سجده کرد و نادیدنی صلی الله علیه و آله و سلم مسلمانان و کافران جن و انس مراد همین جن و انس باشند که درین
مجلس حاضر بودند بطریق تکرر بر خاکید تا بهر که بر روی زمین نرا و سیاه و پیران بودند و خدا علم گفته اند
که سجده آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بحجت امتثال امر الهی بود پس دو شکر گذاری می نمود پس
سجده که بعد و اندر اول سوره و سجده مسلمانان بحجت متابعت آنحضرت و امتثال امر و ایشان شکر و
سجده مشرکان بحجت استماع اسماء الهیه ایشان از لالت و غری که درین سوره مذکورند یا از خست و خستگی
و سلطان کبریا و جبروت الهی تعالی و شان و سلطان و انوار شطرت و عزت و قدرت رسالت
پایه صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه تاب و طاقت اختیار ایشان باطل شد و اثر سجده و انکار استکبار
مخوف و مضطرب گشت مگر از آن کسی که اشیای دافعی قوم بود که گنی از خاک برگرفت و پیچیده بر شست خود و زد و گفت
اینقدر پس است و آن یکی از اشیای زینش بود که پیچیده و در میان همه است از وضع نهاده و مضمرات
ایشان که بعضی از باب سیر و توابع که موهبتند و غیره که بسیارند و بعضی آورده اند و علمای محمد شن
حکم بوضع آن کرده و رد و ابطال آن نموده اند و آن انیت که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نزد ذکر
اسماء و لات و غری و مناجات مدح ایشان کرد و گفت تلک الغایتین العلی و ان شفا عتسین لرحیمی و ان لم یسجد
بینه بان آنحضرت رفت یا شیطان یا و از بلند مشا به صوت شریف آنرا از پیش خود خواند و مشرکان آنرا شنیدند
و سجده مشرکان از خجست بود و گفته اکنون محمد مدح الهیه کرد و ما را با وی نزاری نهانند ما می دانیم که خالق جمیع است
علیم و قدیم و بزرگ میست این زبان شغفای ما اند و محمد خود انبات شفاعت برای ایشان کرد و پس جبرئیل آمد
و خبر داد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بالقای شیطان پس عکس شد آنحضرت پس نزول کرد و برای شای
دی این آیت و امر رساندن قبلک من رسول و لا انبی الا اذ اتی القی الشیطان فی امنیه فیفسخ الله الیم الشیطان
ثم یکلم الله آیه و الله علیم حکیم و این قصه عفا و عفا باطل و موضوع است و بهر این آیه را تفسیر دیگر است
که نیست و روی ذکر این قصه و الله اعلم و صل در سجده فخریه آنکه علماء اختلاف کرده اند و در سجده مقروء
که خارج صلوة کند یا جایز و مسنون است و عبادت و موجب تقرب بجنباب الهی است یا نه و بعضی بطلت

است و حرام و ملا اصل بیانی الشریع و نیز بعضی جایز و مستنون و از بعضی فقیه نقل کرده اند که جایز است
 مسح اگر استیفاء و تفصیل محلام آنکه سجده در خارج نماز بر چند قسم است یکی سجده سهواً و آن خود در سجده نماز
 دیگر سجده تلاوت است و در آن خطائی نیست دیگر سجده مناجات است بعد از نماز و ظاهر از کلام اکثرین است
 و این نیز کرده است دیگر سجده شکر است بر حصول نعمت و اندفاع بلیت و در اینجا اختلاف است نزد امام
 شافعی گفت است و قول امام احمد و ابی یوسف نیز همین است و احادیث آنرا درین باب بسیار آمده چنانکه
 نیز گفته و در نزد امام ابو حنیفه و مالک سنت نیست بلکه روایت و ایشان گویند نعمت الهی غیر شایسته است
 و بنده عاجز است از ادای شکر آن پس تکلیف میان اگر چه بطریق سنت و استحباب بود مودی تکلیف
 الاطلاق باشد و گویند اگر چه در باب شکر نعمت و احادیث واقع است نماز است که تعبیر از آن
 سجده کردن یا نه نیست و لیکن آنجا که قایلند میان هر دو نعمت غلبه دارند که گاه گاه بگوید و در سنت
 نیز همچنین واقع است نه گفت و گویند اراده نماز سجده خلاف ظاهر است و چون از بعضی علقای را شنیدیم
 بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فعل این سجده مقرر است فعلی تسبیح در دست نباشد و یک قسم
 دیگر است که آنرا سجده نیت گویند و در بعضی روایات تفسیر رخصت در آن واقع شده نماز کر است
 و حرمت آنست در مسند امام احمد و جامع ترمذی و سنن ابی داود و ابی بکر رضی الله عنه آمده که چون کسی از
 صلی الله علیه و آله و سلم چیزی که خوشحال میبخت بروی می افتاد و سجده گفتند و نیت شکر کرد آن سر او را
 عز و جل و از آن نیز نقل این آمده و بعضی باسنو صحیح روایت کرده که چون مکتوب امیر المؤمنین علی رضی الله
 عنه از زمین رسید بنظر آنکه قبیلۀ سملان اسلام آورده در ساعت حضرت رسالت پیاده صلی الله علیه و آله
 در سجده شکر بجا آورد و عاکر و بران قبیلۀ گفت السلام علی محمد ان السلام علی محمد ان و عبد الرحمن
 این خوف رضی الله عنه روایت میکند که چون ایشان نیت بیانی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم رسید که هر که
 یکبار صلوة بر تو فرستد خدا تعالی بروی ده صلوة و هر که یکبار سلام کند خدا تعالی بروی ده سلام
 فرستد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در ساعت شکر این نیت گذارد و سجده کرد و بجا نیت طویل کرد و چنانکه
 بیننده گمان برد که روح پاکش بر آسمان نیت و از بدن اسلامی نذر رفت و بجا نیت کوه کو تا به بالای خضرت
 انصاری الحقیقت را بدید سجده شکر کرد و در این نیز روایت کرده و در صحیح غیر آمده که چنان روزی در مسجد جمیلین را
 آورده آنحضرت سجده کرده فرمود ما تفرعون نذر الله و در روایت دیگر آمده است که در وقت گذارد و این

ماطرد و صحت تادیل سجده است بخانه کمال امام ابوحنیفه و امام مالک کرده اند و در آثار آمده که چون احبابین
مالک را شارت تو به حق بوی رسید سجده شکر کرد و روی از کباب صحابه و شجره اسلام بر داشت یکی از انان سه تن یکی
تخلات کرده بودند از غرزه توبه که تو به و وجع بر جنت کرد و پروردگار تعالی بر ایشان چنانکه دستور از آن حکم
و علی ثلثه الذین خلفوا حتی اذا ضاقت علیهم الارض بما رحبت و ضاقت علیهم النسم فلیکونوا من الذین یؤمنون
در از است و از احاسن نصیب است و در شرح سفر السعادت آنرا ذکر کردیم فی طلبه و ما به را و مؤمنین ابوکر
صلیق چون فی قتل سید کذاب بشنید سجده شکر کرد و تفسیر وی شهور است و امیر المؤمنین علی رضی الله عنه
چون ذوالنبره را که از روستا فراسوی بود در میان قتل بدید سجده شکر کرد و تفسیر وی و حال حاج نذیر است
احادیث و سایر مذکور است چیزی از ان نیز در شرح سفر السعادت و در شرح شکات ذکر کرده شد است و فصل
در ذکر نماز و مشهور در عید نیم و سکون نیم و غم است و بطریق الفی نیم گفته اند از حاج که آن نیز حکایت
کرده و در قرآن مجید فرات بدید نیم نیم است و لیکن آنرا شواذ است و این روز را در جا بایت عربیه
بفتح مین و هم را در وای موصوفه میخوانند و بعد اسم اسلام است بحجت اجتماع ماس روی روی نماز کزائیل
تحقیق آنست که عرب بنام قدیم است و در جا بایت نیم از جا بایت نیر و او از مجرب است و این از پیش روی
یا بحجت آنکه جمع و تمام شد پیدایش آدم و وی چنانکه سایر ایام هفته را تدبیر دادند فایده و ناچای قدیم
هفته این بود اول ایمن چهار روز پس عرب بنام این روز در میان جا بایت نیز غرضی داشت و در اسلام
بفضائل و خصال ایض امتیازی دیگر یافت و در حدیث آمده است که گاه گردانند خدا تعالی از روز جمعه کسانی
را که بودند پیش از امام او بود و نهاده ای اند و بود و هر چه در آن روز است یعنی شنبه و نهاری را از روز جمعه یعنی
یا شنبه پس آورد ما را و پیدا کرد ما را از ایس راه نمود ما را بر روز جمعه و گاه گردانند یهود و نهاده ای را از روز جمعه
به آنکه امر کرد و ایشان را عبادت کردن درین روز و اجتماع نمودن در وی عبادت و شکر نیست پس غایت کرد
و هر روز زید و ابابا و زید و اختیار کردند یهود و در میل ای شنبه را و غفلت نمودند باینکه روز انسانی از شنبه است
و در روز فاع صافست از شغل و آفرینش پس خلق را تدبیر باید از شغل اعراض نمود عبادت مشغول شوند
لغفته نهاری که روز کشنده که وقت اندای آفرینش است پس این روز سزاوار است تعلیم و شکر است و انما
عبادت و اکثر برانند که فرض نگردانید بایشان روز جمعه علی البقیع بیکه اگر و استخوان بر قوس آن را که اجتماع
نمود که در این روز که آنرا است پس یا فتنه یهود و روز شنبه را و نهاده ای را کشید و این را کشید که در روز جمعه

قیاس در بیان مسلمانان بجهنمی گفته اند یکی آنکه فرض گردانیده شد بر ایشان جمیع عبادت کرده شدند
بدان بقول وی سبحانه یا ایها الذین آمنوا اذ انودی للصلاة من یوم الجمعة فاسودوا بعبادته منوه وگفته اند که ایشان را
یا با و غمزد و تعلیل دیگر آنکه راه نمودن ایشان را بر ریافت و اصابت این روز فکرها و اجتهاد و گفتند که انشاء تعالی خلق
کرد ایشان را برای عبادت و چون خلق وی در روز جمعه است پس عبادت در او وی و بسبب باشد و نیز در سایر
ایام جمعی پیدا کرد که منتفع شود و انسان بدان در روز جمعه پیدا کرد ذات او را و شکر نعمت و حمد او را و امری
بود از فکر بفرشته ها و اصحاب از ذات و ظاهری در بیجا معنی اولست بلکه در باب بیهود و نصاری نیز لیکن این مجز در
شرح صحیح بخاری گفت که جمیع گفتند انصاف مدینه پیش از قدم حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و پیش
از نزول قرآن بدان گفته چون بیهود و نصاری را روزی است که در جمیع میشنند و در هر هفته برای
عبادت مانع دیگر و انیم روز را که جمیع نمودند و ذکر کنیم مولی تعالی را و نماز بگذریم و در جای دیگر طایفه شکر
و عبادت را پس یوم العزیز را که نام قدیم روز جمعه است تعیین کردند برای آن اگر چه باین خصوصیات که در
نماز جمعه است نبود و بعد از آن از آن شکر قرآن باین خصوصیات و انیت در رخصه و کافیت قدر بود و حدیث
اوس بن ابی سیرین آمده است که آنحضرت فرمود که از جمله بهترین ایام شما یوم جمعه است و ازین حدیث معلوم میشود
که آن افضل ایام بسیار اند مثل روز عرفه و عیدین و اشالی آن در روز جمعه یکی از جمله آنهاست و اختلاف است
را در روز جمعه عرفه که کدام یکی ازین دو افضل است بعضی گفته اند که روز جمعه افضل ایام است و روز
افضل ایام نیست و این سخن محکم است و در و نامی و همچنین اختلاف دارند در رخصه قدر و رخصه جمعه ایام از روز
عید الله علیه و آله که رخصه افضل است زیرا که مخلوق آنحضرت در رحم آمنه و رخصه جمعه در آمد و در ایام متسا بود
چنانکه در باب ولادت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بیاید انشاء تعالی در حدیث دیگر آمده است که
سید الا ایام یوم الجمعة جمع شدند و دری خلق عالم پیدا کردند شد آدم علیه السلام در روز جمعه و در اوله غنم
و در شبست در روز جمعه و در یکا در روز شنبه و در روز شنبه و در روز شنبه و در روز شنبه و در روز شنبه و در روز شنبه
برای شود قیامت و در وقت نفوذ و در وقت صفت مقصود و ذکر و قیام امور عظام است که قیام و در وقت
یا بجهت آنکه هر چه در بطا آدم علیه السلام و آمدن وی درین عالم متضمن چگونگی است که حدیث را و در امکان
ببر وقت و در وقت مصلی است که از قدس رب الوفا جل جلاله قیام ساعت مصلی است به نعمت جنت و
نظر بر او جبر حق تبارک و تعالی و فضایل یوم الجمعة بسیار است یکی آنست که در وی ساعتی است

و در روز
جمعه و فضایل
۱۲۰۱

که هر چه بنده در وی از خدا بخواهد بیاید و عطا را از صاحب و تابعین و من بعد هم درین ساعت خلاص است
 بود و قول بعضی میگویند که آن از خواص زمان کرامت نشان رسالت بود و بعد از وی مرفوع شد و این
 قول مردود است و از این هر سه رضی الله عنه برسد که قومی میگویند که آن ساعت روز جمعه که مستجاب
 بود در وی دعا برداشته شد البتة هر سه فرمود در فرج گفت هر که از آن گفت آن ساعت موجود است الا در روز
 جمعه قول دوم و آن صحیح است که چنانچه در زمان آن حضرت بود همچنان در نیوقت نیز باقی است و در اینجا نیز در
 قول واقع شده جمعی میگویند که آن ساعت را در نیوقت بهم گذارسته و خفی داشته اند در روز جمعه نظیر
 شب قدر و غیر آن و اکثر بر آنند که تسعین است و اینجا احوال متعدد و زیاده برسی قول آمده شیخ ابن حجر
 عسقلانی در شرح صحیح بخاری نقل نموده نسبت آن با کمین آن احوال ذکر کرده و او که آن آورده و تصحیح و تضعیف
 و رفع و وقت آن بیان کرده و در آن تعلیق نموده است و ما در شرح سنن السعادت آن نقل کرده ایم و در آن
 احوال و قول است اول آنکه از جلوس امام است بر منبر تا تمام شدن نماز دوم آنکه آخر ساعتی است از روز و باز
 اختلاف است علماء در فرج کی ازین دو قول بر دیگری اکثر فرج قول آخر کرده اند و احادیث آورده و آن قوی
 و تأیید نموده و حسن السعادت گفته که در سنن سعید بن منصور و اسناد صحیح از ابی سلمه بن عبد الرحمن بن عوف است که حاکمی از
 صحابه جمیع شهر در تعیین آن ساعت بحث کردند و از آن مجلس میباشند کسی از ایشان اظهار کرد که آن ساعت
 آخر روز شنبه از فاطمه زهرا رضی الله عنها می آید که در میگذاشت تمام خود را در آخر روز جمعه و نظر کند و بخوابد و در آن
 یا آخر ساعت و چون خبر میکرد مشغول میشد و رضی الله عنها بعد از دعا و دعا می گفت و الله لم یکن احدکم یحضرها
 در روز شنبه و آن بزرگوار حضرت صلی الله علیه و آله و سلم درین روز مقام اجابت قبول میکرد و اگر در وی غازی است
 که اعظم فریض اسلام است و نهادن در آن موجب تمام بر قلوب و نوشکان از جمله دنیا فغان است و غسل در وی سنت
 موهبه است و نیز جمعی واجب التلبس و استیلا و تحمل ثیاب در وی مستحب از ابا امام و دیگر و غیر مسی یعنی
 غلبه قیومی کردن آن مستحب است درین روز و جمعی از علماء صلوة نافله در وقت استسنا او مکره نیست و در فرج
 و ابوتقاده رضی الله عنه گفته است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نمی کرد و از نماز و رنیمه و در الاله در جمعه در
 در فرج در الوقت می افزودند الا در روز جمعه و از آن است که بسیاری از اهل فخر و فسخ در روز جمعه شنبه
 جمعه از آن تکلیب معاصی بجنبشند از جهت ظهور آثار رحمت در وی و این روز غنا است از برای انضراح
 مرعیه و در حدیث او بسیار ایام چون غزیت شهر رمضان است بر سایر شهر و ساعت اجابت درین روز

والله اعلم بعلومه ختم القلوب وحیرت تا آنکه درمی آیند در شب و ناطق بود ایشانرا هیچکس نمیفهمد تا آن
 برای خدا اذن گفته باشند و حرمت برکاتیت بیع نزد اذن و استحباب شهادت از آن نیز از خصایص
 جمیع است و قرأت سوره الم سوره بل ای علی الانسان و نماز فجر خواندن سوره جمعه و المنا فقون
 یا ایسم ربک و سوره الفاشیه و نماز جمعه خواندن سوره قل یا ایها الکفر و قل هو الله احد و نماز توبه
 ری و خواندن سوره جمعه و منافقون و نماز عشاوی نیز سنن است و شافعی التزام دارند و هرگز خلاف
 آن نکنند و خفیه کرده میدارند تعیین سوره را و هرگز بخوانند محقق خفیه شیخ ابن الهمام فرمود که همچنین نباید کرد
 گاه گاه باید خواند از جهت صحت احادیث وارده و همان گفته که مقتضای دلیل کراهیت که ایسم تفصیل
 بجز این باقی و عدم جز این است عدم مداومت است در مداومت علم گفته بنده مسکین عبد الحق بن سعید الدین
 ظاهر آنست که عمل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز وایمی بنوده باشند که هرگز خلاف آن مگر می چنانکه مات نزد ایشان
 در نماز و اگر بودا کثرت بوده باشد پس ملائقه خفیه که اگر بخوانند گاه گاه ترک کنند جمیع این احادیث و ملائقه با علم
 و تقابل خواندن سوره کف و شب جمعه و روز جمعه بطریق متعده دارد و شده فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که بخوان
 سوره کف در روز جمعه روشن شود و روز قیامت بر آوی نوری از زیر قدم وی تا بلند آسمان و در روایتی آمده که روشن
 شود نور بابت تعیین و آخر زبیه شود بر آوی هر گاه که زمین آبچین یعنی نماز اگر چه اما در شافعی ظاهر در عقول عموم و در حدیث
 لیکن تفصیل سکنه آنرا اهل علم و معارف و علم و صلح با احوال و در جمعه روزی شریف و عظیم است و دنیا و آخرت اما تشریف در دنیا
 معلوم شد و عظمت وی در آخرت حدیثی است که دارد شده است مشتمله بر فایده شریفه و تحقیق عظیمه که دلالت دارد
 بر آنکه آنچه اهل این روز را که حاضر میشوند نیاز جمیع حاصل میگردد از انوار و شهود عظمت و محال حق پروردگار
 و غیره است تا آنچه حاصل خواهد شد و روز آخرت آنرا بپردگار و دیدار وی حق سبحانه و تعالی بدایت کرده است
 امام شافعی و ایما دیگر که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنرا جبریل و حال آنکه در حدیث او است آنکه
 سفید که در وی گفته سیاه است گفتند جبریل چیست این آئینه سفید در وی گفته سیاه گفت این آئینه مثال
 روز جمعه است که از سایر ایام بعقل و نورانیت مخصوص است و این نکته سماعی است که در روز جمعه است با اعتبار
 اعتبار وی از سایر ایامی روزی سیاهی در سفیدی پیدا اثر و ظاهر تر بود و لهذا برای کسانی است از
 میان سایر انواران سیاهی را اختیار کرده اند و گفت جبریل نام روز جمعه یوم الخیر است گفتن قوم الخیر چه معنی
 دارد و چیست و چه تسمیه جمیع یوم الخیر است گفت پیدا کرده شده است و فرمود که الهی و خلقت جسم است

در وی کشاده را که طول و عرض آنرا از خدا گسنداند و وی تنهاست از مشک که سرای آن از غایت
بلندی باسمان رسیده است و چون از همه شعله در آن عالم میفرسند پروردگار تعالی آنقدر که میخواهد از شنگان
خود در گردان وادی منبر است از نور که بر آن شستگاه پیروزان است و گردوده شده است آن منابر نور منبر
بای و دیگر از طلا مکل بیافوت و در هر جبهه که بر آن شنیدان و در لیلان در پس آن منابر از نور شینید پس پیوسته
و تعالی آن مشک که در جامهای و بردهای و در سائیس میگوید پروردگار عزوجل من پروردگار شما ام که
است کردم با شما و عده خود را که در آدم شمار و در بهشت بخوابید ازین هر چه میخواهید به هم شمارا گویند
پروردگار را میخواهم از نور ضای ترا پس بگوید پروردگار تعالی و اگر از ضای می بودم از شما ساکن نیگر و اندیم
شمارا و سر خود یعنی بهشت بخوابید ازین بالا تر ازین چیزی در یاده برین و در دست فرید و در هر چیز چنانست
من و در جات فضل من بی نهایت و بی اندازه است و امر و در هر ذریعت پس اتفاق کنند همه بر یک سخن که یا رب
بنما را و بعد کریم خود را که نظر کنیم بان و به بینیم آنرا چشم هر عیانگانه و مقاصد و متماطلایین است که بالا تر
ازین مطلوبی نیست بعد ازین محلی سخالی نه وقت سوال ازنی انظر الیک این بود موسی علیه السلام پیش
از وقت طلبید لا جرم مجروح زخم کن ترانی گشت و چون وقت رسید بعد لطف و مهربانی خود بر سوال
آمد و در عطا کردند تا معلوم شود که اصل اصول در حصول سؤل و حاصل وقت است هر که پیش از وقت
طلبید و پیش از قسمت خواهد مردم باز گردد و بهای آنچه لهطافا با اربابان محلی پس تجلی کند پروردگار تعالی
و تقدیر بر ایشان نمودناید خود را بی برده پس بهوشد ایشان را از نظر جمال و جلالتی سبحانه چیزی که اگر
تصرفت قضای و تعالی برین که نوسند ایشان باقی مانند در بهشت که جای قنار و وال نیست هر که بکند
می سوختند و تهملک می شدند و بعد از آنکه بهیدار مشرف شدند و نور جمال وی منور گشت گفته میشود
هر ایشان را که کنون باز گردید بمنازل خود این نیز از جمال لطف و مهربانی است بهندگان چه دایم در درگاه
غوث داشتن و مستغرق نور ذوات گردانیدن و طاقت و تاب ایشان است بر نور زانی جمال خود میاندوزد
پایانید و در پرده های صفات که جمال و مرایای آن لغویم نیست متشابهه نمایند و مستحق و مستعد
تجلی دیگر شوند و مشهور در هر دو صورت یکی است تفاوت و کیفیت شود است پس باز میگردند ایشان
بمنازل خود و حال آنکه داده شده است هر یکی از ایشان را در وقت این تجلی زیاده بر آنچه بود و بدان از
حسن و جمال نور نیست در بهشت چه آن جمال صفات است و این نور ذوات پس می آیند ایشان بزرگان

نموده و حال آنکه پوشیده شده اند این مردان برین زمان زان بر مردان دخی توانند یکدیگر را دید و
نموده میشوند یکدیگر از جهت آنچه پوشیده است ایشان را نور ذات حق که تافته است آن نور را ایشان چون
پاز آینه بجال خود زمانی بگذرد و فرشتگان نور و درو علیهم آن و صریح نمایند بصورتهای خود که پیش
ازین بران بودند یکدیگر بپندید و بنمایند و میگردانند ایشان را زان ایشان تحقیق بیرون آمده بود دید شما
از پیش ما بر صورتی و شکلی که داشتید و باز آهنگر غیر آن صورت و بهیئت یعنی این حسن و جمال پیش ازین
نداشتند از کجا آوردید پس میگفتند این مردان این حسن و جمال را بجهت آنست که تجلی کرد پروردگار تعالی و تقدس
بر ما پس دیدیم باز ذات مقدس می دید فی اینجا فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بدرستی و راسته
است تعالی سگویند ذات پاک وی احاطه و ادراک نکرده است و زرسیده است یکین ذات وی هیچ مخلوقی ولیکن
نموده و حال جلالت ایشان را از عظمت و جلال خود آنچه خواست و فرمود اینست معنی نظر کردن بنات اقدس
وی و نگویند که از اینجا ظاهر شد که مرئی و منظور نور عظمت و جلال است که فاش شد از ذات و تعالی و تقدس
ذات و عظمت و جلال ممانند و مشابه صفات در دنیا نیز بود زیرا که میگویم احاطه را نفی کردند و دست
را و حاصل در دنیا مشابه عظمت و جلال بدل بود و همچنین و بالجمله چیزی بنماید که حقیقت و عرفا توان گفت
که وی حق است و احاطه و ادراک آن مرئی دیگر است و اگر این معنی کسی را در دنیا حاصل بود فرق آنست که بدل
بود و همچنین مثلاً عقلاً میگویند آنچه مرئی است از جسم ضرورتش شکل لول است نه که حقیقت جسم آنها هر صفات
جسم است و با وجود آن در عرف میگویند جسم را و بدو بالجمله اعتقاد باید کرد که مومنان حق تعالی را
در آخرت بپندید و این دیدن را در چشم ایشان پیدا کنند چنانکه در دنیا و در دل پیدا کرده بود این معنی را
اعتقاد کرده است مانند آنقدر پس است و الله اعلم فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم این حالت همیشه
در هر جمعی باشد مومنان را و چند فریاده آنچه در جمعی دیگر بود و مومنان دوست دارند جمعی را از آنجهت
آنچه نمیدید ایشان را پروردگار ایشان از خبر و برکت و مخصوص میگرداند باینچنین فضل و کرامت و خود چون
دوست ندارند و نخواهند ایشان این را و فرمود و تعالی بخواهد و هر چه خواهد بپند شما را بدین ملامت همیشه حال
بر شماست یا شد خدا المعنی الیوم المزمع و خواند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فلا تقلم القلم الا عنی اومن قره العین خیر
یا کافرا و اهلان وصل چون آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم برای خطبه نبیره شریف برآمدی ملامت شروع
در اذان کردی در پیش دست شریف آنحضرت و در میان شریف غیر ازین اذان نبود و همچنین در

قوی را و تیرساند ایشان را از لشکری که بر ایشان تاختن می کرد و اعلام میکند که در وقت صبح بر شما می نازد و عمارت میکند با در وقت شام می آید و شویخون نیزند و بعد از آن فرمودی اما بعد فان غیر الحدیث کتب باشد و غیر الهی بر می خورد و شرا امور خدا و تمام کل محدثه بدین دلاله رواه مسلم و در بعضی احادیث این زیاده آمده و کل شلال فی النار و کلک اما بعد بعد از حدیث و شرا در خطبه مسنون است و بجای آن بانی عقد کرده و در فتح الباری گفته که اختلاف است در آنکه اول کسی که این کلام را گفت کیست بطبرانی و حدیث مرفوع از ابی موسی اشجری رضی الله عنه آورده که داود است علیه السلام و در حدیث مرفوع از ابی سعید آمده که فضل خطاب می که داود را داده اند و فرمود و اتقوا الله و اتقوا الله و فضل الخطاب این کلام است و بعضی گفته اند که اول کسی که حکم کرد بدین معرب بن حوطان و قیل کعب بن قوی و قیل سحمان بن وائل و قیل و قیل بن ساعده و قول اولی اشبه و اثبت است و جمیع کرده شده است میان این اقوال با آنکه اولیت در اول قیسی است و در بانی اضافی و در خواندن خطبه تکیه بر کمال با عباد کردی و شمشیر و نیزه بدست نگرفتی و بعضی گفته اند که چون خطبه در حرب میخواند تکیه بر قوس و سیف میکرد و در حربه و در بعضی روایات گفته اند که آنکس که قوس و عصا کرد و دست و سیف است که مکروه نیست از رحمت و در بعضی گفته اند که در هر بدیه که فتح وی بغلبه و محاربه است چنانکه حفظ اعدا و بسلاح کنند و آنجا که صلح است چنانکه در مدینه مطهره بعضی و اندک تافیه در زم شریف اعدا و بسیف کنند که بر قول ایشان فتح آن بطریق عنوة است و غیره بعضی گفته اند که نزد ایشان صلح است کما یسئل فی موصوۃ التا الله تعالی و صاحب سفر السعادت گفته است که این معنی بزرگوار گمان ده که پیش از آن بود که منبر ساخت اما بعد از آنجا و منبر محفوظ نیست که بر چیزی اعتماد کرد نه عهده نه غیر آن و الله اعلم و آنحضرت خطبه را کوتاه خواندی یعنی نسبت بنماز و نماز دراز کردی یعنی نسبت بخطبه و الا در روایت مسلم و ترمذی آمده که بود نمازی صلی الله علیه و آله و سلم میانه و در روایت ابی داود که آمده بود نمازی میانه و خطبه می میانه و فرمودی که درازی نماز مرد کوتاهی خطبه می نشان فخر و انشوری اوست و اما که وجهی آن بود که در خطبه نصیحت حرفی نیست خصوصاً از آنحضرت که مصلحت بر جمیع الکلام و نظم و عریب حکم است مرد باید که در طاعت و عبادت کوشد و تهنید نفس خود و شوق باز شدن لم لقولن ملائکتون مکرر و گفته اند که کردار باید که گفتار پس فعل آنحضرت تعلیم است بر و کما استخیر فی غیره نیز مکرر ساخت و ز و اما ابو حنیفه قدس سره را الحمد لله و الله الا الله باسما آنست و فرض خطبه فی است

و زیارت بران سنت و مستحب است چه در زمان مجید فاسمحوالی ذکر الله فرموده است هر او بدان خطبه است
 و ذکر الله بر بنده صادق است و نیز فعل امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه که الحمد لله گفت و بسته شد
 و کفایت کرد بدان دلیل است که ذاتی السلاویه و در شرح ابن الهمام گفته که این قصه عثمان رضی الله عنه
 بنکونیت و در کتب حدیث دیگر در بعضی کتب فقه و چون در مسجد مدینه برای حضرت عثمان سلام کردی و چون
 بنمبر برآمدی روی سوی کسان آوردی و دیگر بار سلام کردی انگاه نشسته و اگر در انشای خطبه حاجتی
 حاضر شدی یا سالی سوال کردی قطع کردی سخن را و حاجت را بگذاری و سالی را جواب دادی
 انگاه خطبه را تمام کردی چنانکه امام حسن و حسین را دید که افغان و خیزران می آیند پس فرود آمد از تیر
 و بر داشت ایشان را و چنانکه سالی آمد و پرسید از دین باسلام پس فرود آمد از منبر نشست بر کرسی
 تعلیم کرد و از سپس بار بنمبر برآمد خطبه را تمام کرد و اگر در نشی یا نماز یا جمعی دیدی امر فرمودی
 حاضران را بتصدیق و تحریفی کردی بیا و هر چیزی بوی از توب و در اجم و خیر آن و اما تا که علما اینها را
 از خصائص آن حضرت داشته اند و الله اعلم و چون جماعت تمام حاضر شدند برای خطبه پیر و آن آمدی از
 حجره اگر در خانه بودی یا از صف اگر در مسجد بودی تنها و خادمی پیش روی نبودی چنانکه الان متعارف
 شده است و پیر و آن آمدن جمع و عید و عزیمت و غیره با که با جماعت بنبر با علمای وضع غریب برانید و پیش
 آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم هرگز طوقا مالیک نبودی و صاحب منور السعادت میگید و طلیسان و طرد و
 جامه سیاه و انشالی این طالس متعارف نبودی و لیکن در شکات از مسلم روایت عمر بن حریث آورده که بنبر خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم خطبه خواند بر سر مبارک وی و سار سیاه بود که گذاشته بود و طرقت آنرا میان هر دو
 کتف خود و از جمیع لباس بیضا مستحب است و نزد خفیه در جمیع اوقات و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم امر
 میکرد با نضات یعنی خاموشی نزد خطبه و استماع آن و فرمود کسی که تکلم کند و حال آنکه امام خطبه بخواند حال
 و مثال وی همچو مثال جماعتی است که پرسیدار و کتابها را تقریر است بزم سبب بود که این آیه فارسی شود و آن
 ایشان است و ظاهر ایشان در وقت خطبه تکلم میکردند و این مثل عالم بی عمل است که شفت میکنند و در
 برداشتن کسب و منتفع نیست بدان و نیز فرمود هر که بگوید حق خود را یعنی پیشین خود را در وقت خطبه
 خاموش باش پس تحقیق لغو گفت چه درین امر که در آن خاموشی سخن گفت و خاموشی را که بیان امر کرد و در وقت
 داد هر که لغو گفت نیست چه در او را و جواب آن بر وجه کمال و لغو کلام غیر مشروع و عیب فی الصراغ لغو

آنکس که غسل و طهور مخصوص با حضرت نیست و بعضی گفته اند که از زیادت در حالت چهره قطع و در حق رسا
صلی الله علیه و آله و سلم که متغیر و مطلق و معصوم است حجت برای رفع درجات نبوده و خاص برای همین باشد و در حق
غیر وی برای کفارت ذنوب نیز بود و آنحضرت در هیچ حال قیام شب را فرود نگذاشتی و در سفر و حضر آن حالت
نمودی و اگر گاهی بسبب مرضی یا غلبه نوم قیام شب فوت شدی در روز پیش از رمال دو نوزده رکعت نمازیده
آن بگزاردی و این نیز بظاهر دلالتی دارد بر وجوب تجمیع بر وی صلی الله علیه و آله و سلم چندین ایستادی که
پایه های مبارک وی در رکوعی و در حدیث عائشه آمده که لشکرافت قدمهای وی در بعضی تفاسیر نقل
وی سجاده علم آن من مخصوصه قیام علیکم الا یہ گفته اند که قیام لیل واجب بقصص مذکور در قرآن در حفظ
اوقات ثلث لیل بالصفه شب یا ثلثان پس قیام نمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و اصحاب رسا
رضی الله عنهم تا یکسال بعد از آن منسوخ گشت باین آیه و در اینجا نیز اختلاف دارند که نسخ شامل آنحضرت
هم است یا مخصوص است بانته و وجوب نمی است بآنحضرت و الله اعلم و گفته اند که نماز تجمیع آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم و شب سیزده رکعت بود پنج دو گانه و سه رکعت و در یک رکعت و در دو رکعت و در سه رکعت
است و در وقت فحی یک رکعت اما بعد از گذاردن دو رکعت پیش از وی و سلام دادن از آن و از امام
احمد پرسیده اند که در هر چه گوئی گفت اکثر داخوی احادیث یک رکعت است پس من قائلم بدان و گفت سلام بدید بر
دو رکعت و اگر سلام بدید و در سه رکعت کند امید دارم که زبان نکلند و کاتب حرف عطا الله و در شرح مفسر سائده
ایستاد بر رکعت و انبات کرده و تقویت نموده است بعد که اگر زیاده تر یا ثیار یک رکعت نباشد که از آن
هم بخوابد و الله اعلم و ثیار یک رکعت که میکنند باین طریق میکنند که دو رکعت پیش از وی میگذارند و سلام
میدهند و در ثیار یک رکعت سلام نمیدهند و در حدیثی از سلمان واقع شده و شافعی آنرا بر رکعت مفروقه
مستفکری تخم رکعتین حمل میکنند و بعضی از علای حدیث گفته اند که نماز شب از آنحضرت صلی الله علیه و آله
و سلم زیاد و در یازده رکعت نبود و در روایت سیره نیز صحیح است اما مراد با دو رکعت سنت فخر است
یعنی نماز شب همان زیانده است و سیره مجتمع است بحساب کردن کعبین سنت فخر از آن صحیح نیست که در
رکعت بود خارج از سنت با ما و در رکعت و هفت و پنج نیز آمده با و در دو گاهی بر تمام نماز شب اطلاق و تر نیز
آمده و حکم آن اندر در عیب الوتر اگر تفصیل ثابت شده و ملوه نماز نیز با منسوب و تر شده و رواه شده است
که صلوٰۃ المغرب و تر نماز شب ایستاده که از وی و تر است و در آن دراز کردی چنانکه سوره بقره

سوره آل عمران و سوره مائده با انعام و دیگر سوره طویل خواندی در کعبه و سجود و نوحه نیز بر اندازده آن دراز
کردی و در بعضی شبها در نماز شب یک اتر را مکرر کردی و آنکه نیست آن تعظیم فائهم با و ک و آن تعظیم فائهم با و ک
بغیر از الحکم و هم در کجا که از اخبار را کوتاها از دو کجا که سابقین کردی و در آخر عمر شریف نشسته گذارده است و چون
نشسته میگذاشت در کعبه و سجود نیز نشسته کردی و گاهی نشسته میگذاشت در دو چون پاره از قرأت اندی در چاه
و یا بساده بخواندی در کعبه کردی و بسجده رفتی و در گفت دوم نیز همچنین کردی یا کثرت دوم را تمام نشسته
یا یا بساده گذاردی در نزدی از حضرت رضی الله عنهما آورده که ندیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم
که گذارد نماز تفل را نشسته مگر پیش از وفات خود بمبالی و در صحیحین از عائشه آمده رضی الله عنهما که گفت چون
گرفتمی سید اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در آخر بود که نماز وی نشسته و در حدیثی وارد شده است
بهیست جلوس وی صلی الله علیه و آله و سلم در حالتی که نشسته گذاردی ترجیح بودی و حفاظ در حدیث طعن
کرده اند و فقها را در رجاء و کراهت و استحباب آن اختلاف است و در و امام ابو حنیفه است جلوس بنقل بهیست
جلوس نشسته است و در روایتی احتیاج ترجیح نیز آورده در روایت است از ابی یوسف احتیاج از آن ترجیح جلوس
نشسته افضل است با اتفاق و چون میگذاشت بنشیند سوره را و ترجیح میگردان اما آنکه دراز نشسته و سجود و نماز
آنرا درین دلالت است بر آنکه اگر کسی نماز نشسته بگذارد در وقت در کعبه و سجود و سایر کاران از تمام و کمال
بجا آورد و چنانکه کافی و جبر نقصان ترک قیام کند بجا که بعضی ناوانان از اصحاب رو میکنند چنانکه شبی گذارد که هیچ
یکی از کاران را بجای نیانند و خواهند که عدی و ماله و خود را در دار اند تمام کنند و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
احتیاج میکرد نماز شب را به رکعت خفیفه بعد از آن قطری میکرد و کیفیت قیام و کثرت رکعات روایات متصوره
و اربع شده متعجب نیست در روایت بر کبی از آن انواع در فعل هر کبی از آن در اوقات قنطره و نظیر قنطری داخل و آن
بسبب طریقه اتباع و آن طرف در اجابت و حاجت مذکور است و در سفر السعاده و شرح آن مسطور در آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم در آنگاه در ادای شب میگذاشت و گاه در آخر شب و غالب در آخر شب میگذاشت و در جمیع احوال
از حدیث نزدی آمده که منتی شد و آنحضرت را آنحضرت شریف که ازین عالم رفت وقت سحر و از حدیث مسلم و
نزدی از جابر آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هرگز رسد که در آخر شب نوزانند بر جاست
باید که در تمام در ادای شب بگذارد و خندیدم که امید دار که بر خیزد و در آخر شب پس بدستی نماز آخر شب مشهور
و مخطوب است و این افضل است و از بعضی احتیاجا شنیده شد که گفته اند در آن در آخر شب پس تمام فرست

قبیل بود چنانکه قول عایشه فان کانت لای حاجه کلته تاظر در آن است و اگر زخما سخن نه از جنس زخم و زخمی
بود نیز بطل سنت و وجوب اعاده آن نیست اگر بخت کراست نکلم در نوبت احتیاطا و تکمیل اعاده کشته یکبار
در یک مظهر زوشخ علی بن قاضی جارا آمد که مفتی بلد و محدث بود گفته شد که مردم دیار آنکلم بعد از سنت حجر
را بطل سنت دانند و اعاده کشته گفت سبحان الله انکلم خارج الصلوة بطل الصلوة و بعضی از اهل ظاهر اصطلاح
بعد از سنت حجر را فرض دانند بر حسب حدیثی که در منابع زندی آمده که فرمود آنحضرت اذا صلی احدکم الرکعتین
فصل صلوۃ الصبح فلیصل علی جنبه الایمن و بعضی میبایست که گفته و آنرا شرط صحت فرض گویند و جماعتی از علماء
بکراهتیه آن قابل مان را بدعت میشمردند و این هر دو قول صحیح است اما از عین بخت عدم ذکر اصطلاح و در
انجمن احادیث اما بدعت بخت نبوت آن بحدیث صحیح و جایز علما طریق توسط اختیار کرده یا استحباب آن فتنه
و امام مالک میگوید که اگر برای استراحت کند پسندیده بود و قول امام اعظم نیز همین است و غیره باینکه فعل
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز قصد استراحت بود و بطریق تعبیر و اما آنکه علی نقی الاemmin گفت بخت است
که مروت منقطع اصطلاح بدین وجه بود که اوصل است در دم و در سیم و سیم استیقاظ برای قیام چنانکه در عایش
مبدین شده است و صل اما قیام آنحضرت در شب نصف شعبان که عامر بن ديار از انرا شب بارت میخواند ثبات
شده است بحدیث عایشه که گفت قیام کرد رسول خدا درین شب پس در روز که در سجده را تا گمان بروم که قبض
کرده شد روح مبارک وی پس چون دیدم انحال را ایستادم و فرمودی و جیانیتم ترا گشت و در این
بجانبید و برداشت سر خود را از سجود قایم شد از نماز گفت با عایشه با گفت یا حبیب الله گمان بروی که پیغمبر
خدا نیاست که در حق تو در گذر کرده و تو قیام لای رسول خدا این نیست و لیکن من گمان بروم که قبض کرده شد
روح تو از رحمت در اندی سجده تو پس فرمود یا حبیبی یا بی تو که کدام شب است این شب کهیم خدا و رسول خدا
و اما تراست بدان فرمود این شب شب نصف شعبان است خدا تعالی میگوید بر بندگان خود را و در روایتی
آمده است که از وقت غروب آفتاب تا طلوع فجر یعنی زیاده بر حدود و شهرهای دیگر که در وقت میخیزد و درین
تمام شب میشود پس آنرا در آنرا طلبان باده رحمت میکنند هر رحمت خواهند گار از تا خیر میکنند و می آنرا در آن
و گفته را که بناحق گفته و شنیده اند با مسلمانان و هم از عایشه و حدیث دیگر آمده که گفته اند آنحضرت بزرگوار است
در روز گشت و شب نوبت من بود پس بر کدام در و نیامد آنحضرت و دیدم که آنحضرت در قیام سحر بکایت آسمان
برداشت ایستاده است و دعای کن پس چون دیدم مرا گفت تر سیدی تو ای عایشه که حیث میکند خدا و رسول

و می بر تو پس گفت با رسول الله گمان بروم که مکر در آمدی تو بر بعضی از زنان تو پس گفت آنحضرت که این نصف
شعبان است نزول میکند حق سبحانها آسمان دنیا پس آنروز و اکثر از عدد شصت و نه شب کلب و در حدیث دیگر آمده است
که اگر فردیه بشویند بهر گز شرک و مشاحن و قاطع رحم و میل از ابرو عاق و بدین خود اهل جحد و نوشته میشود در سجده
از اوراق و آجال و نوشته میشود حاج و احادیث در فضل نصف شعبان بسیار دارد و شده آن فصل لبه ای است
بسم الله القدوس و احادیث آمده است که گشاده میشود در کرامت و در چهار شب شب عید الفی شب عید الفطر و شب نصف
شعبان و شب عرفه تا وقت اذان یعنی اذان صبح و بصبحت رسیده است قیام بلی میام نهاد آن و تا بعین اذان قیام نکند
بن سعدان و لقمان بن عامر و کحل کوشش میکردند در این شب و عبادت می پوشیدند حسن ثیاب را و خود میکردند مسکین
و عیال میکردند و در مجرای ایشان گفته اند مردم تعظیم این شب را میکنند زیرا که ایشان میگویند آن امامان را که در آن شب
جایز و درین میمانند نکرند ایشان در آن دین اجتماع در ساجده بادت نمودند و از داعی که امام اهل شام
است تماننا کرد اردن را کرده و تمییز و ما را آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم جز قیام و تلاوت سوره و استغفار
برای اهل بیعت نرسیده و از حالت آمده گفت بود شب نصف شعبان و بود آنحضرت نزد من چون چهار
شب شد کم کردم آنحضرت را دنیا فتم نزد خود پس گرفت طرحی میکرد زنان را از غیرت پس پوشیدم من را
خود را و چشم آنحضرت را در حجابی زنای وی نیافتم او را و آن در گشتیم مجره و دیدند او را در سجده و منی در سجده
و خاد و بر زمین و یکدیگر سجده و خجالی و سواد و دامن یک نوای فتمه بدی و حاجت بها علی یا عظیمی
و کل عظیم افتر از نوای عظیم سجده و جی المذی حلقه و موره و شوق سمع و بصره پس برداشت خود را و پانزده
سجده گفت الحمد لله من خطاک ما عود و یوفک من عفا یک و افر و یک تنک لا احمه شاعر علیک است
کما انیت علی نفسك اقول کما قال الخی داود و اعفر جی فی التراب بسدی و جی لکان یسیر یسیر و افر
مبارک خود را و فرمود اللهم ارزقنی قلبا الفیامن الذک الفیالاجرا و لا شقیبا پس گشت از نماز و در آن
یا من در خانه خواب و دید که بلند رنگ شده است نفس من گفت چیست این تنگ نفس تو یا امیر السیخ و در آن
از حقیقت حال خود پس مسح کردن گرفت بهر دو دست خود را و نای مرا گفت وای مرا این دور از آنرا که هم
شفت کشیدند و راه خطا فتمه یا حمیرا این شب نصف شعبان است نزول میکند و روی قهقاری آسمان
پایان و می آنروز و نیکان خود را اگر شرک و مشاحن را و در او را و نامه شایخ و درین صحت نوشته اند
در هر رکعت ده بار قل هو الله و نزد عیسی بن بصیرت رسیده است شیخ امام ابو الحسن مکی رحمة الله علیه

است در صلوٰه منجی بعضی اثبات نموده و بعضی نفی کرده و بعضی سنت گفته و بعضی بدعت و بعضی روایات آن جانب
را ترجیح نموده و بعضی اینجانب را ظاهر دانسته که این اختلاف در نماز اخیر است که آنرا نماز چاشت میگویند
در نماز اولی که آنرا نماز ازراق می نامند چه این را بعضی از سنن مکرره دانسته اند و احادیث و روایات
تلفظ کرده و در بعضی روایات دو آمده و در بعضی چهار و در بعضی شش و در بعضی شصت و در بعضی
صد و نه و در هر یک کرامت و انبای عظمی وارد گشته و در روایات دیگر گفته که شیخ علی الدین بن عزان گفته که دارم
شده است در نماز چاشت احادیث کثیره و معجزه مشهوره تا آنکه گفته است محمد بن جریر طبری که اخبار و روایات
و آثار معتبره و قاضی ابوبکر بن العربی مالکی گفته که در صلوٰه انبای سابقین است که پیش از محمد رسول الله صلی
علیه و آله وسلم بوده اند و در دیگر قاضی خبر سید بن داود علیه السلام از اسحاق بن عمار بن محمد بن ابی حمزه
پس از آنکه داشت حق سبحان از آن تسبیح در دین محمد صلی الله علیه و آله و سلم و صلوٰه ازراق را و در حدیثی
آمده است که در صلوٰه منجی اگر صلوٰه داد و در حدیث دیگر آمده که صلوٰه انجی نماز است که محافت سبک و
بر آن آدم دفع و ابراهیم دروسی و عیسی صلوٰه الله علیه و آله علیه السلام چهل گفت بنده سبکین حضرت عیسی علیه السلام
که چون حمایت آبی که در تیره عباد و عموم مسلمین بلا خطه و حاج خوشا علی ایشان ظهور نموده است و در وقت
این فجر و ظهر و عصر و عقیقه فرموده است بندگان خالص و تعالی که برای عبادت وی متوجه و متفرع آمد
آن وقت خالی را نیز مشغول عبادت داشته و تعالی بتدبیر و احتیاج ایشان را نیز بوجوب و تراض و رضای
و تصفیة فرمود و حل حلاله و حکم نواله و این یعنی استحباب و فضیلت نماز چاشت قول بیشتر از علماء مذہب
و شایخ است زیرا که روایت شریفی را می بینیم است بر جرانی چه یا مشیت زیاده علم است که پوشیده شده است
از تانی چنانکه این فاعله در علم الله مقرر شده است و جمعی از علماء دیگر است آن قائل شده اند و میگویند
که گذاردن آن بدعت است که بعد از حضرت پیغمبر و خلفاء را شنیدیم پیدا کرده اند و اشتغال میکنند این بدعت
بر بدعت بود و آن با حدیث و تائیدی که در نفسی آن وارد شده چنانکه بخاری از ابن عمر روایت کرده که
مورق علیه السلام که اگر نماز را بعد از طلوع تا وقت گفت گفت مرا این عمر را میگذاردی تو نماز منی را گفت لا اقوم بکذا
از عمر گفت لا اقوم بکذا از ابوبکر گفت لا اقوم می گذارد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت لا اقامه یعنی گمان
نیمه بر که میگذارد نماز حضرت آنرا یعنی گمان چنین دارم که میگذارد و اگر چه خرم بدان ندارم و اما ابوبکر گفتی که
بگذار صحابا مستعجل است که جمعی را بدید که نماز چاشت می گذاردند ایشان را گفت انکم لتصلون صلوٰه

اصالت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و امامه اصحابه و ائمه علیهم السلام بر کتب معتبره شایسته است
 و نیز آنکه گفته اند در این است که از این جهت خداوند اکثر اصحاب وی و از عایشه رضی الله عنها آید است که گفت
 گفته اند در رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نماز نمی خواند و در سفر و من میگوید در دم
 از او تحقیق بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هرگز نمیگردد و علی را و حال آنکه دوست میباشند
 که بگوید اگر از جهت نرسیدن آنکه عرض کرده نشود و بر او لازم نگردد و بر او قیصرین میباشند که از نماز میگویند
 و در وقت کرده جمیع انبیا بن مسعود و دیگران میگویند که نماز چاشت میگوید در وقت میگوید که میخواهند
 از آنرا پس این مسعود پیش منته میماندیم از جای خود و بعد از آن بر خاستن این مسعود و بعد از آن میگویند و
 میگویند که نماز چاشت را پس رسید این مسعود گفت تکلیف میکنند که خدا را چیزی که تکلیف نکرده است
 و در آن خدا را نیستند البته و از آنکه از آنکه کان این نماز پس بگذارد و از آنکه نمازهای خود را در نماز عبادت
 کرده است گفت و در آمد من و عروقه بن الزبیر مسجد نبوی را پس ناگاه دیدم این نماز که در مسجد است
 نزد خود و عایشه و مردم میگویند و در مسجد نماز نمی خواند پس پرسیدیم یا ابن عمر نماز این قوم است که سنت
 است یا بدعت گفت بدعت است و لیکن میگوید بدعتی است و پیدا کردند مسلمانان بدعتی فاضلتر از نماز نمی
 این اخبار را تا آنکه است که در فنی صلوة نمی آورده اند و غیر آن است و علامه جرج و طین میان این آثار
 و احادیث ساقیه گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در وقت میگوید هر صلوة نمی اگر چه است را
 بر عاقبت و در وقت آن تحریف نموده و ترغیب نمود از جهت عاقبت آنکه بر ایشان فرض نگردد و در
 شقت نیفتند و در آنکه در خروج از عمارت آن در نماز چنانکه تعریف کرد و بدان عایشه رضی الله عنها و لیکن
 و گفته اند آنحضرت از آنکه نیست چنانکه احادیث صحیح بدان مطلق اند پس هر کس که نقلی کرد یا روایت خود را نقلی
 کرد یا روایتی دوام داشت پس در جای که ما کان یصلی یا ما سمع رسول الله دارد و شده و او را دام علیها باشد
 اتمن ناگزاردن این مسعود و تا دیدن قیس بن عبید و در امت یکسال در آن همین خواند بود و نیز این مسعود
 مشغول بقیه علم بود و چون اشتغال بعمل افضل است از عبادت نرسید میگرداند آنرا پس این ابو جعفر است
 این و الله اعلم و تواند که نقلی بحکمت مردم و بوقت یا چار و آمده و در بناب یا چنانکه نقلی این عمر لا احوال چون از او
 و در رضی الله عنها گفته اند آنرا ندیده و فوق یا چنانکه که از مردم در گردن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم شنیده
 پیدا شد پس نقلی گفت که در خبر و از آنکه در وقت خواند از آنکه بحکمت اجتماع مردم و از آنکه آن در مسجد بود

یعنی این نماز در عبادات مشرعت است و لیکن این اظهار اجتماع چنانکه در ذریعش گفته بدعت است چه بدعت
در قرائن و فعلیت آن نهی آن گردن و در ظاهر گذاردن است چنانکه معلوم است و بالجمله از هیچ چیزی و اثری
نفی مشرعت آن معلوم نشد بلکه نفی صفتی مخصوص که در روایت باشد و است با اجتماع باشد روایت کرده است
ابن ابی شیبہ از ابن مسعود که وی دیدن می را که میگذاشتند نماز می را پس انکار کرد و بر ایشان گفت اگر لابد میگذاشتند
در آن خانه های خود میگذاشتند و سر و روی نیز نش این از این مسعود نقل کرده چنانکه گذشت و طایفه دیگر از علماء
قبضه قطعی و توفیق روایات دیگر میگذاشتند که آنرا گاه گاه گذارند و در بعضی ایام ترک کنند و این طایفه
استدلال میکنند بحدیث عبد الله بن شقیق که از شاخه های العین است گفت از عایشه سوال کردم که آیا پیغمبر صلی الله
علیه و آله وسلم نماز پاشت میگذاشت میگذاشت میگذاشت و دیگر گاهی که از سفری می آمدی و در حدیث ابی سعید خدری
است که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم میگذاشت نماز می را تا آنکه می گفتیم ترک نماز کرد و اگر ترک کرد
میگردان تا آنکه می گفتیم نماز میگردان و اگر ترک نماز کرد و اگر ترک نماز کرد و اگر ترک نماز کرد و اگر ترک نماز کرد
سلف از صحابه و تابعین گذاردن این نماز بمنین بود و گفت مکرر بود این عایشه که میگذاشتند نماز میگردان و اگر ترک
میگردان و روزی گفت منصور بن معری بود در سلف از صحابه و تابعین که کرده می پنداشتند که محافظت و روایت
کنند بر نماز می شل محافظت بر نماز فرض پس میگذاشتند نماز گاهی ترک میکرد و گاهی در طایفه علماء سلف در
اقامت نوافل عبادات خصوصاً صلوة صوم بمنین بود تا وضع از احتیال علم و خیرات و مقامات دیگر گذاردند
عباد و ناسک در زمان متاخر که تعلق و بعد ایشان بدان بگریست که بعضی ایشان که در نسبت علم و معرفت حق
دارند و بسیار از خیرات و ایات را که هم در مقصود ترست از آن ترک کنند و العین شنی و با الله التوفیق صاحب
مسند السخا که گفته که صحابه آنست که است از سر آن نیز مستحبت اما اجتماع این در مساجد خوب نیست بلکه
اولی آنست که تها در خانه گذارند و از عایشه مروی است که گفت اگر را بکنیزه نشوند برای من پدر و مادر ترک
نمی کنم صلوة می را یعنی این لذت هر در که از نده شدن او و پدر و حاصل شود لذت و سروری که در نماز
می یابم هرگز نزد پیغمبر و در کفایت حدین صلوة مختلف آمده و آن بحسب اختلاف ایام و احوال بسبب اختلاف
اهتمام بهیات دیگر و اولی و بیشتر علماء احتیاجا کرده اند چه عبادت آن مجرب است و احادیث و احادیث
دیگر بعضی صحیح و بعضی ضعیف و الله اعلم و در آن این نماز در اول و شام و وضو و دلیل او انیسته و بعضی
دالم شرح است بعد از فراغ خواندن اللهم اغفر لی و ارحمنی و تب علی ما کنتم الخ و اب القوم و بعد از آن نماز است

و در حدیث نایله از حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم آمده و حاصل در نماز بدانکه در عید را از آن
گویند که وی عود میکند و گویی آید در نقش و این وجه عام است بر ما هم دیگر نیز صادق می آید از جهت
حقیقتی قیدی دیگر نه یا ده کرده اند و گفته که عود میکند بفریح و سرور و موجب فرح و سرور در عید فطر شکر از تمامی
نعمت بیایم است و در عید الفصح تمامی نعمت حج که بوقوف که عمره ارکان اوست حکم تمامی دارد و جمعه که عید
بهر هفته است فکر آن نمازهای تمامی هفته پس بشکرا نه تمامی همه ارکان اسلام عید می که باعث اجتماع و فرح
و سرور برای اسلام گردد و موضوع کرده اند و شکر از طاعت و عید آن بیکم لکن شکر تم لازمه یکم هم بطاعت و عبادت
ساخته اند از کوه چون ادای آنرا وقتی بنشین و اتفاق اجتماعی نبود شکر از تمامی آنرا عید می مناسب
بماند و سرحدی که فقر را اصول آن حصول می پذیرد کفایت است و بچند گفته اند که عید محبت تقاول
بود و می گفتند یعنی تقابل و دو سال دیگر بر ساد و چنانکه قافله را در ابتدا و خرجه قافله گفته که تقاول در وقت
جمع و بازگشتن بود که با تقاول است بلکه بر دو و سه است باز گردد در بعضی حاشی پدید نوشته اند که
عید از آن گویند که بر دو و کار تعالی در وی وعده کرده است بندگان را بفرح و سرور و فضل و کرم خویش
برین وجه وارد میشود که اشتیاق عید از عید است چه این اجوف است و آن خالی بماند که قایل شوند
بقلب چنانکه در جذبه و خیر و عادت شریف آن بود که نماز عید را در پیش از آمدن آن مکان است بیرون
درین مطهر و جانب عربی مسجد شریف بیرون در وانه مصری که قافله که از جانب در آمدن و مسجد شریف
بازار و راع است که انی تاریخ المدینه و در اینجا دلیل است بر آنکه بیرون آمدن برای نماز عید بسیار افضل است
از گزاردن آن در مسجد چه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم با وجود آن فضل و شرف که مسجد وی دارد
بعضی بیرون آمدن و جایهای دیگر بطریق اولی بود بهمین است عمل تا س در انصار و در بعضی انصار
که در مسجد میگزاردند خلاف سنت است مگر آنکه عذری باشد چنانکه آنحضرت که بجهت عذر باران و آن
بجز کیبار پیش نموده اهل کرم هم ازین اصل عادت برین دارند که در مسجد میگزاردند و بعضی بیرون از آن
خود اهل مدینه نیز در مسجد میگزاردند و در وقت از شرف و حرکت حضور رانی نشوند و سبب مسجد
شریف آلا آن بر وجه کفایت است با بادانی این بید و شریف بخلاف زمان مبارک وی صلی الله علیه و آله
و سلم که وقت مسجد کمتر بود و آذانی شهر بیشتر و در شرح ابن الحام میگوید که سنت است که بیرون
نماند و اشتغال نماید کسی را که با صفا نماز در شهر میگزارد و بر آنکه نماز عید جایز است گذاردن آن شهر و در شرح

یا نفاق و نزد محمد جان راست در سه موضع نیز اگر چه اختلاف کنند امام و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
در دو عید احل واجب ثبات پوشیدی و حله داشت تا خبر برسم عید و جمعا از پوشیدی از بر آطلا
عزت اسلام و شعار آن و حله جفت جامه را گویند که از از در اوست نه آنکه نام جنس جامه باشد مثل
افرنشیه و غیر آن چنانکه بعضی توهم کنند و گاهی بر دو خط خط بخطوب سبز یا سرخ پوشیدی و این جنس بر دور
بیم بسیار بود و بمانی که گوید این مست و تجل و نوزین بر آید سستون و سنجب سست اما لباس مشروع
و عادت بشر نیست آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در عید الفطر آن بود که پیش از فروغ بیدگاه بچند خرما
افطار کردی و عدد آن و تر بودی یا سه یا پنج یا هفت و گفته اند که حکمت در استیجاب اکل خرما اوست
اوست که عقیده تقوی بهرست که صوم سعفت آنست و عطا مواخت فراج ایمان امت المؤمن طوی و اگر کسی
چیزی شیرینی و خواب خورد و تیرش آن بود که از امت ایمان نصیب نگردد و شیرین فرق قلب است و لهذا
گفته اند که افطار چیزی شیرین افضل است در عایت عدد و در هر چه عادت آنحضرت بود صلی الله علیه و آله و سلم
و فرمود آن الله در تحب الله و در عید اضحی طعام خوردی تا امر اجبت نکردی و در حدیث آمده است که سیران
نمی آید و در فطر نام خورد و منی در در فطر نمی آید و در فطر نام خورد و در فطر نام خورد و در فطر نام خورد
که چون در عید فطر بعد از وجوب صوم است دوست داشت تجلی فطر بقصد صیادت باقتبال امر الهی و اگر
بجز اقتبال قصد بودی بقدر سیری خوردی و بعضی گفته اند که اکل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در هر روز
عید در وقت مشرعت اخراج صدقه بود که نفوس است بهر کرام و چون اخراج صدقه فطر پیش از بر آمدن
بصله بوده صدقه بر آورد و اکل کرد و بصله رفت و اخراج صدقه اضحی چون بعد از فروغ بود که وقت آن بعد
از نماز است فوج کرده صدقه داد بعد از آن بخورد و بعد از غسل آنحضرت در عیدین دو حدیث آمده یکی از فاک
بن سعد که حدیث وی بحضرت رسالت بعثت رسیده و بشهرت انجا آمده است و غیر این یک حدیث از و
شناخته نشده است که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که غسل میکرد دویم الفطر دویم الفطر دویم الفطر
و دیگر از زیاده این عباس اشتری که گفت مرقومی را بهر فعلی را که دیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از شما
دیدم الا آنکه غسل نمیکند و در عیدین و محمد ثمان حکم کرده اند بضعف هر دو حدیث و ما غیر این دو حدیث
درین کتاب نیافتم و در کتب معتدله اصل حدیثی در شایب نقل کرده اند غیر از این عمر که در جامع الاصول انوطا
آورده که بود عید الله بن عمر که غسل میکرد پیش از آنکه بر رویید گاه شدت بیانعت وی نمی آید الله علیه و آله

فصل در عید

متابعت سنت انصاری آن میکنند که حدیث درین باب صحیح است گزافا لولوی رضی الله عنه تکبیر میگفت
 در نماز ده بجز این حکم در نماز نمی تنفیح عاید است و در تکبیر و طهارت و غیره اختلاف امام ابی حنیفه است اما اگر
 سر را گردانیده یا نه نیست و آنحضرت بمصلی پاده رفتی و عمل برین است نزد اکثر اهل علم که مستحب است بیرون آمدن
 بعد از گاه پاده و سوار نشوند مگر بعد از امام شافعی در آن گفته که رسیده است ما را نه نه بری که گفت سوار نشد
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نه در میدان و نه در خانه هرگز و نماز عید فطر تا آخری کردی و نماز عید اضحی
 زودتر گذاردی و همانا که حکمت در تأخیر فطر آن باشد که چون صدقه فطر ادا یافته و طعامی هم بکار برده شد است
 و بعد در پیش نه تأخیر باشد و یا در اجتماع خواند بود و آنکه ضعیف است صیام رمضان که افق استعمال در مساجد
 باشد نیز راه یافته است بخلاف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون بیست رسیدی در زمان
 شرف در نماز کردی نه افان بودی نه اقامت و نه ان لم یسجد و نه فعلی آنحضرت در تکبیرت عید اختلاف
 است و مختار در مذبح خفیه سه تکبیر است در رکعت اول پیش از قرائت و سه در رکعت آخری بعد از قرائت
 و شایع ناسیگویند که چون در تکبیرت عید روایات متضاد آمده و اخذ اقل کردیم زیرا که کثرت دفعه ای در
 در نماز خلاف معمول در شریعت پس خدا یا قل اولی باشد که انی الهیاده و در زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 در مصلای عید نیز نبود و اول کسی که منبر ساخته و آن بن الحکم است در وقتی که امیر مدینه بود و از جانب معاویه
 و در دواقی امیر المومنین عثمان رضی الله عنه بنا کرد و از آن بن الحکم است از کل که خانه دی در چهار مصلی بود و
 آنحضرت نماز عید پیش از خطبه کردی چون از نماز فارغ شدی برخواستی ایستاده خطبه خواندی و اصحاب
 کتب همه اتفاق دارند بر روایت آنکه آنحضرت نماز عید یعنی و فطر را پیش از خطبه سگیدارد و ابو بکر و عمر و ابی بکر
 نیز همچنین میکردند و ترمذی گفته که برین است عمل نزد اهل علم از اصحاب پنجم صلی الله علیه و آله و سلم و گفته اند که
 اول کسی که خطبه پیش از نماز خواند مردان بودند و قتی که امیر مدینه بود و در فتح الباسی می آمد که اختلاف کرده اند
 آنکه خطبه پیش از نماز خواند کمیت مشهور است که مردان بودند و آنکه در صحیح آمده از حدیث ابی سعید و بعضی
 گفته اند که پیش از وی عثمان بن عفان نیز کرده بود و در اوایل نماز گذاردی بستر خطبه خواندی و در آخری بوقت
 و بعد که مردم بنهاری توانند رسید فطر باین مصلحت خطبه تقدیم کردی بر نماز و این مصلحت غیر از علنی است که در زمان
 بخت آن تقدیم میکرد و علت تقدیم وی خطبه را آن بود که تا مردم فطر نماز نشدند باشد خطبه را که در مساجد
 سبب نماز است نسبت بجهان که نه مستحب آن بودند و مرجع شایع قوی که مالین آن بودند میکرد و میخوانند چنانکه

در حدیثی ابی سعید خدری آمده است که گفت تقدیم بحبت آن کردم که مردم انتظار استماع خطبه ای بزرگ
احتمال دارد که عثمان رضی الله عنه احیاناً بگوید و مردان بران موافقت نمودند با بحبت این فعل بوی شهرت
یافت و عبد الرزاق از ابن جریج از زهری آورده که گفت اول کسیکه تقدیم خطبه بر نماز کرد معاویه بود و الله اعلم
و در فتح القدر شرح ابن الامام بر باری بگوید که اختلاف کرده اند در بنای سینه خمار بعضی گفته اند کرده است
و خواهر زاده گفته که حسن است و در زمان او مردی است از امام ابی حنیفه که لباس بهر است و آنحضرت صلی الله علیه
و آله وسلم که از بهمان راه که بعد گاه رفتی بهم بران راه بازگشتی بلکه براه دیگر بازگشته و علمای برای آن
وجوه نکات پیدا کرده اند که بعضی از آن با مجری آن منظور نظر شریف باشد و الله اعلم و حق آنست که اگر در
مسائل که در افعال آنحضرت بود علایق را در یک آن تنگ نیست و وصول بدان متعذر و گفته اند که بحبت آن
بود که تا گواهی در القیام و مواضع و اماکن مختلف متکثر و اهل آن از جن و انس و ملائکه بر طاعات میا آنکه
اهل هر دو راه سلام گویند بروی و شریف و ذواب این عمل شریف شود و حصول سعادت شریف بر و سلام
بما آنحضرت بر سر دو طایفه که مفید و ناخیر و سلامت است ملازم است و با آنکه بر کثرت وی صلی الله
علیه و آله وسلم هر دو راه و اهل آنرا شامل شود و هر دو مرتب فضل و برکت هر دو در حضور شریف متساوی
باشد و لکن فوایح و راجح طیب آنحضرت است تمام کنند و یا آنکه حاجات فریقین را از تعلیم و استفاده و دسترنما
و صدقه و صدقه و سر و عیال و جمال جهان افزای وی و مانند آن فضا کنند و یا آنکه ظاهر شعایر و شریایح
و سلام و هر دو راه حاصل آید و اظهار ذکر الله و برکات آن در هر دو بحصول پیوند و یا آنکه اهل کفر و فحش
را بشاید عزت اسلام و رفعت اعلام دین بکمالی بزم الکفار و قتل موفو انظلم غناک و اند و بکن گردانند
و بر کثرت عزت لشکر اسلام و دلهای ایشان رغبت اندازد و تیرسانند و نیز گفته اند که راه آنحضرت بمصل
و جانب یمن بود و اگر رجوع نیز بهمان راه واقع میشد بر حسب سیار واقع میشد پس رجوع از غیر آن راه کرد
تا آن نیز بر حسب یمن واقع شود یا نش است که قبل از مدینه مطهره جنوبی است و مصلای عرب و جانب
غربی است و از غیر لازم آمد که رفتن بمصل از جهت یمن بود و منزل شریف در وقت و وقت بمصل بر حسب
شمال پس اگر یمن راه رجوع میکرد که رفته بودند بصورت بر حسب شمال واقع میشد و آنکه صاحب
مواهب لدیه گفته است که این محتاج به دلیل است ساقط است چه ظاهر آنست که اختیار آنحضرت را ابتدا
علاقب یمن باشد و نیز این معانی که علما گفته اند بر سبیل احتمال است و احتمالی اختیار یمن ابتدا

[illegible]

اگر نازی سنوان بودی دستت را بحد علم علم بر منی الله و نه بدان یا نعم بلوی و قرب محمد زان نیرت یا
 ترک وی آت را یا وجود علم صورت نیر داشت و گفته اند که مرا و امام باک و در زمان استقامت نازی نیست است که نازی
 بجاعت خود و عیادت دیگر مثل صلوة و سنوان نیست و الا اگر هر کلام تنها تنها نازی بکنند و نضرع و نزاری
 نمایند و طریقه و عباد استغفار یا نیوی بر پا دارند و درست است و حسن است و با جمله اعا و بیش فروید و در باب استغفار
 خانی از انظار الی نیستند و بسیاری از طرق حدیث که مشتمل است برین خود عیادت و کیفیات بی ضعفی از پس
 انحضرت و امام ابوحنیفه رحمه الله علیه بخلاصه و مقصود آن که دعا هست تقار است و تجویز کرد نماز و اثبات
 نمود جماعت خطبه و اشالی آن را اخذ با متقین و الله اعلم و نزد صاحبیه و الله شکر خدا علیه السلام در استغفار
 همان است جماعت و خطبه و گفته اند که این قول امام محمد است و امام ابو یوسف یا امام ابوحنیفه است و اکنون
 فتوی در سبب خطبه نیز بر علی بنده سبب جماعت است و انحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در دعای استغفار
 نضرع و اتمالی بسیار کردی و تنها بیا تو بر خاشی تا آنکه ظاهر همیشه سفیدی بغلبای شریف و دستها
 از سر مبارک در گشتن و گفته اند که واقعه هر چند معتبر و مسکون و مطلب و شیر و داشتن و دستها بلند نزد صاحب
 مشکوٰۃ از حدیث مسلم آورده که استغفار رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و اشارت کرد و پشت هر دو دست
 شریف بجانب آسمان بوی برداشتن و دستها از انحضرت دست استغفار انجمن بود که باطن کفین شریف بجانب
 زمین بود و ظاهر آنها بسوی آسمان بر عکس آنچه تعارف است و روشت دعا و درایت الی و او و نیز مانند
 این آمده و گفته اند که دعای چون بر آن مطلب سوال چیزی از جنس نهار باشد منجبت است که گردانیده شود
 کفهای دست بجانب آسمان و چون برای دفع فتنه و بلا بود گردانیده شود پشتهای دست بسوی آسمان
 جهت اشارت با خدای مایه غلب و فتنه و بلا و است کردن و فرو داشتن قوت و غلبه مایه را و طبع گفته است
 که نیز تفا دل است بغلب حال چنانکه در تحویل رد که منقول و مروی است دست استغفار گفته اند که این تحویل و تغلیب
 رد و تفا دل است برای تغییر حال و تبدیل امساک با طهار و تمکلی و فراخی و بعضی گفته بلکه این اشالی امر نیست که
 کرده خدا انحضرت صلی الله علیه و آله وسلم گفته شد که این چنین کن تا تبدیل یابد حال نه مجرد تفا دل به شرط
 تفا دل نیست که بقصد و اختیار بود بلکه چیزی در خاصج نه بقصد و اختیار انکس واقع شود و از بی تفا دل که
 که اقبل در استغفار صلی الله علیه و آله وسلم چند بار بود یکبار سی و هفتی در زمان شریف و سی و هفتی الله
 علیه و آله وسلم بگوید و انحضرت رفته بود و خطبه بود ناگاه از برای برخواست و فریاد کرد رسول الله پاک

الامان و طاع العیالی فاع فیما یس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم اللهم اعتنا اللهم استغنا بس برخواست
ابر اش کو بهما یارید تا مجید دیگر پس آنهمان اعرابی باو گری و گفت یا رسول الله تدمم العباد و غرق المال
پس بر داشت و تنهای مبارک را بر دوشی سپردم کرد آن حضرت طلال بنی آدم ز فرمود اللهم خذ النبی و لا یخذ النبی
علی الا کام و القلوب و بطون الا وید و بهر سویی که اشارت میکردی کشاد و ابراز آن مودود و دایمی پس یکشاد
ابر از مدینه می بارید گرد دیگر داد و دخی بارید و در روی قطره و بارید دیگر بیرون آمد و جلا تا واضح و ششع و
شبه لی تمام چون بمصلی رسید بنبر بر آمد و خطبه خواند و این مقدار از آن خطبه محفوظ است الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم
المکرم الذی لا اله الا الله فیصل یا رب العالمین انت الله لا اله الا انت تفعل ما ترید اللهم انت الله لا اله الا انت العزیز
و الخیر الغفار انزل علينا الخبث و اجمع ما نزلت لنا قوة و بلاغنا فی حین و دعا کرد و نزل کرد و در شریع و نماز
کرد و رکعت نمازی اذان دینی اقامت و قرأت بجز کر و در خواند و در رکعت اولی بعد از فاتحه سبع اسما که یک
الاعلی و در رکعت ثانیه بی آنکه حدیث اخاشیه چنانکه در روز عید و جمعه می خوانند پس بعد از آنکه خدا انبیا علی باری
را بر عدد و برین سخت بارید و آمدن مسجد را آن خدیله و چون دید آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مدین
و خرمین مردم در گوشه ها میخیزد و فرمود آنشد آن الله علی کل شیء قدیر دان عبده و رسوله و این همان حدیث است
که نمک ایم است و مستغنا چنانکه گذشت بار دیگر استغنا کرد بر نبر هدیه منظر و در غیر روز جمعه چنانکه بهتیه در
دلائل النبوة آورده که چون باز آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از غزوه تبوک آمد و در خدیجه فزاره و شکایت
کردند از نقطه صحرای کنونی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پروردگار خود را تا باران فرستد بر ما و باید که شفاعت کنی تو
ما را بر پروردگار خود و شفاعت کنند بر پروردگار خود و آنحضرت و یکم همه شفاعت پروردگار کرد و یکست که بر پروردگار
تعالی بوی شفاعت کند لا اله الا هو الصلی العظیم فرمود خنده میکند بر پروردگار تعالی ازین ترس و ناله و فریاد شما
اعرابی حدین میان ایستاده بود و گفت ای خنده میکند بر پروردگار ما فرمود خنده میکند گفت اعرابی پس هرگز
کم نخواهیم کرد طلب چیز از پروردگاری که خنده کند و خوشحال باشد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ازین سخن
اعرابی خنده پس بنبر کرد و دستها را بر داشت و باران طلیعه را بخت تمام بارید و حدیث مدین استغنا نماز
مفروض و هر روز غیبت بلکه فجر خطبه و دعا و بار دیگر در مسجد مدینه مطهر استغنا فرشته نه قیام بود و نه مود و نه برادر دعا
آنروز همین منظره محفوظ است اللهم استغنا عما ربنا طبقا عابدا غیر رایت نافعا غیر نصیار بارید و در مدینه مکانی است که
آنرا امجد الزیت بنواهند استغنا درین مکان ایستاده کرده و دستها مقابل روی مبارک برده شسته تا آنکه از

سر مبارک بگذارد و در بعضی از عزت مشرکان پیشی گرفته و بر سر آب نزول کرده و مسلمان بی آب
 باز و تشنگی بر سر نهال آب کرده حال خود را بر آن حضرت عرض کردند منافقان که اکثر ایشان از یهود و نصاری
 مشرکان گفتند که اگر محبت غیر یهودی اند برای قوم استغفار کردی همچنانکه موسی علیه السلام برای قوم خود استغفار
 کرد و زرد عصا بجوهر و از ده چشمه برآمد و هر چشمه جدا بجانب سبک که نام از لشکر اسباط که ده اندوه فرقه بودند در آن
 شده چنانکه در بعضی قرآن مذکور است اینچنین بر سر سید علی اله علیه و آله و سلم فرمود که به چنین سخن گفتن تو میسر شو
 شاید که حق جل شانده از آب و در پس سینه های مبارک برداشت و در آن روز زمان ابرایم پدید آمد که همان را
 تا سبک کرد و بالان عظیم فرورخت و در دیبای عظیم بسیدل گران متنگی گشت اینچنین راست که استغفار از آن
 مذکور شد مشهور است و نیز در کجاری و سلم و ترندی با اختلاف الفاظ آمده است که چون قرآن را سلام درگاه
 کردند و در نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم دعا کرد و بر ایشان و معاویة این آمده که فرمود
 سنین کنسے یوسف یعنی قوطای همچو قوطای یوسف پس گرفت ایشانرا قوطی که شدند و روی و خور و
 مردار را و چرم را و استخوانها و دیدند در جو آسمان چیزی را مثل و همان پس اوسیان آمد گفت یا محمد زاده
 که ام یکتی ایضا که احرام ما این قوم تواند هلاک میشوند بخوان خدا را و نخواه از وی باران پس دعا کرد و بار بر و
 گرفت قوطی و تقصیر این قصه از تقصیر سوره حم از خان در قول حق سبحانه یوم نافی السماء ریح عاصف و غمام
 و گفته اند که ابتدای دعای آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر قریش باریدن آماختن این استقبالی بود که مشرکان
 بر پشت آن حضرت در زمان صلی الله علیه و آله و سلم و حسن علی الکافین و المناقین و از اینجا معلوم میگردد که این
 قصه در آنکه بود و گفته اند که باین قصه اشارت کرده بود ابو طالب بقول خود و در دعای آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در بعضی نسخه
 انعام بوجه و الا سا بر وجه استغفار که فرمودند در دعای خود و ابو طالب در آن وقت نبود و بعضی میگویند که قول ابو طالب
 اشارت است باینکه واقع شده بود در زمین عبد المطلب که استغفار کرده برای خویش و آن حضرت در آن زمان هنوز در بطن
 مادرند که قول ابو طالب بستیغ انعام بوجه و الا سا بر وجه استغفار نمی طلبید یعنی زبان او در حال بی علی اله علیه و آله و سلم و بعضی
 است که اگر استغفار نموده شوند آن لاین یک و اوان تقضای رت علق از بکای حسیب و لایحان و کاین و کاین و کاین و کاین
 آن حضرت باین معلوم شد که تعریف وی صلی الله علیه و آله و سلم بفرستادن علی علیه السلام و کاین و کاین و کاین و کاین
 دنیا و آخرت را از آن حسی در وفا فی و کتبی ظاهر بی باطن و باطن و بعضی آن حضرت است و بعضی آنرا میگویند که بستیغ
 شکر حق چون کنایه بار بار که اگر خدا را در گمراهی پرورده است و از نشانه های عالم العارف الهی که میری قدر سر

و کسوف خود بر کمال قدرت و سلطنت ابرهه یاری و موجب غیرت اندازی و انش را که در یک ساعت بان
نورانیت و ایهت نظم و کسوف شدیم چنانچه قادر است و شغالی و العیاذ بالله که نور علم و ایمان آزاد میماند کشف
کند و تاریک گرداند و در روایات آمده است که موت ابراهیم روز عاشورا یا در دهم ربیع الاول بود و درین
روایت قول نمکنم که میگوند که قفن آفتاب نمی شود مگر در سه روز آخر ماه نعم عادت چنینست و این برخلاف
عادت بود و اگر گویند که در غیر این سه روز همالی است این سخن باطلست و الله علی کل شیء قدیر و وصل در
صلوة اخفیه صلوة خسوف ثابت است بکتاب رسیده اما کتب قول حق سبحانه و اذاکنت فیهم نافت لهم الصلوة
فالتقم ما یقیته الایة و انیه اذا خرتم فی الارض فلیس علیکم جراح ان تقصروا من الصلوة و اکثر ان یزیدکم و یقصر رباعی است
ببر و کت و بعضی از بر صلوة خسوف عمل کرده اند که در وی نیز قصر است تبرک بعضی اخیال و کیفیات چنانکه در
سفر قم است و در عدد و حکمت و بعضی شامل برود داشته اند امام ابو یوسف بر و اتی و حسن بن زیاد از حنفیه
و مرفی از شافعی بر آنند که این نماز مخصوص برمان نبوت است بحجت احراز نفسیت نماز خلعت رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم در ظاهر مفهوم گرفته اند و اذاکنت فیهم همین است و نماز نزد جمیع را بلکه جواز است بعد از زمان نبوت
و امامت صحابه پیش علی مرتضی و ابی موسی اشعری و صفیه بن ابیهمان رضوان الله علیهم اجمعین از بعد از
حضرت صلی الله علیه و آله و سلم دلیل آنست و قید اذاکنت فیهم اتفاق است یا مرد و کت است از او من یقوم
مطابق است چنانکه در کتب و حدیث من ابو الهم صفة الایة ثابت و از گذاردن نماز خسوف باین کیفیات
ثابت تا کید و محافطت است بر نماز که هیچ وجه عذر در آن گناییش ندارد و نماز خسوف از آن حضرت صلی الله علیه
و آله و سلم بر وجه متعدد و صحیح و ثابت شده بر وقت محصلت وقت و ملا خطه حضور عدد و هر یکی از آنکه در جمعی
از آن وجوه اختیار کرده و نماز امام ابو حنیفه از آن وجوه و جمعی است که در کتب است با جمعی از این عمر مروی
شده است و اگر بخواهیم ذکر کنیم مورد باشد گفت این عمر رضی الله عنهما اگر دیم با جمعه پیغمبر صلی الله علیه و سلم
و پیغمبر پسین مواجبه شدیم وصف بجهت ایستادیم ملاقابل ایشان پس ایستاد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
تا نماز گذارد و امامت کند برای ما پس ایستاد و طایفه از صحابه با آن حضرت در وی آورد و طایفه دیگر در شیمان
پسین که در کتب در رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بان طایفه که یاری بودند و سجده کردند و سجده بستر شدند
و طایفه بخیانی آن طایفه دیگر که نگذاشته بودند و طایفه دیگر پس رکوع کرد و آن حضرت با ایشان یک رکوع
در سجده کرده و سجده بستر سلام داد آن حضرت و ایستادند هر یکی از این دو طایفه و نگذاشته برای خود رکوعی نباشی

صل
در صحنه
انوش

و در نشاندن اول نیست جایزی افتد و اگر نشست نماز فاسدست و در سبب مالک نیز چنین است و در شافعی
 رخصت است و چهار گذاردن نیز جایزست و ثابت نشده است از آن حضرت که وقتی نماز را برای در سفری تمام
 گذارده باشد و در پیشی که مردی است از ارام المؤمنین عایشه که آن حضرت هم قصر میکرد و هم تمام و اقطا میکرد
 و میام بصحت نمیپرسید و هیچکس از صحابه غلام چهار رکعت نگذارده مگر امیر المؤمنین عثمان که در آخر ایام
 خلافت خود در موسم حج چهار گذارد و آنرا از جمیعات کرده اند و میگویند که در سبب عایشه نیز این عادت
 شریف بود که در سفر نماز فرقی انگاشته کردی و مخففه نسبت کرد در سفر سنت گذارده باشد پیش از فریضه
 و نه بعد از فریضه مگر در رکعت سنت فجر و نماز روزگذازدن سنت بعد از ظهر نیز مردی است و از جانی از
 صحابه ثابت شده که در سفر نماز سنت را میگذاردند اما این عمر گذاردی اگر چه در بعضی روایات گذاردن
 از وی آمده و نیز آمده که اگر کسی گذاردی هیچ نکردی و بعضی گفته اند که اختلاف در سنن است اما بعضی نیز
 خلاف اینست و آن حضرت نماز شب را ترک نکردی اگر چه در سفر بودی و گاهی نیز ترک گذازدی با یا نه
 نیز گذاردی و منتقل نیست مرکب با یا نه جایزست به شرطی که در وقت استقبال قبله در وقت تحریم و وقتی
 در راه تنگ نیست و در ایام حاکم و بالا باران می بارید و یا بانی کل دلائی بود پس در آن وقت نماز
 پس از آن گفت و تنگ بر کار دوم بر او عید پیش رفت و با صحابه نماز گذارد با یا نه مگر دانید چه در سبب
 ترا ترک کرد و این یکی از مواضع است و گفته اند که آن حضرت بنفس نفیس خود اذان گفت بعضی گویند خود تباد و این
 امر با اذان است و در بعضی روایات بسند صحیح نیز آمده که فاطمه و اذان و اجمع صد مرتبه تشبیه است که چون
 رحیل پیش از آن دال واقع شدی نماز را تاخیر کردی تا در وقت عصر چون نزول فرمودی جمع کردی
 میان ظهر و عصر و این را جمع تاخیر گویند و اگر در وقت ظهر پیش از رحیل در آمدی و در شب گاهی نماز ظهر گذارد
 و سوره شادی بعد از آن چون وقت عصر نزول کردی عصر را گذاردی در صورتی جمع واقع نشدی
 در بعضی اوقات ظهر را با عصر جمع کردی و عصر دو بگذاردی انگاه سوره شادی و این را جمع تقدیم نامند
 و در سبب و شایسته این بود یعنی اگر رحیل پیش از غروب واقع شدی و وقت مغرب در راه در آمدی نماز
 مغرب را تاخیر کردی تا در وقت نزول غروب و شایسته جمع کردی جمع تاخیر را در وقت مغرب پیش از رحیل کردی
 مغرب و شایسته جمع کردی و سوره شادی جمع تقدیم بدانکه دو احوال است جمع بین الصلوات واقع
 شده در بعضی اصوات مطلق و در بعضی مقید بحال سیر و در بعضی مقید در سیر یعنی تجمیل در سیر و اینهاست

اختلاف عبادت که تا این حد بیان جمع بعضی قایلند علی الاطلاق و امام شافعی از ایشان است و بعضی مخصوص
 میدانند بحالت سیر نه نزول و دیگرند که جمع در سفر عبادت دائمی آنحضرت نبود بلکه چون در سیر بودی جمع
 کردی اما جمع در حالت نزول و قرار مردی نیست و یعنی بصورت سیر و سیر جمیل در آن مخصوص گردانیده
 و منقطع البکار میگردد که مشهور از امام مالک آنست و نیز بعضی مخصوص میدانند بحالت عذرنداید و سفر و نیز بعضی جایست
 جمع تاخیر تقدیم و این مورد است از امام احمد و نیز نزد و شیعه است بلکه سیر و مشهور از مذکور است و عبادت مطلقا در فرج الباری
 میگردد که مردی از امام مالک نیز عبادت جمع تاخیر است نه تقدیم و نزد امام ابو حنیفه جایز نیست عطا الله و در قول ایشان آنست
 که تا چنین اوقات نامطلبی است و ثابت بخواه که هیچ شبهه ای در این نیست تا آنکه تاخیر نماز در وقت و تقدیم بر آن
 کبار خمر اندام و فرج خدا علیه و در موطای خود می آورد که سید است باز از سخن آن خطا که در وقت یکایک عبادت
 و نیز گردانیدن از آنکه جمع کنند بین الصلوات در وقت واحد و آنجا که در ایشان از آنکه جمع صلواتین در وقت
 واحد و سید است از کبار مردی آورد که روایت کردند از ابن خیر نقات از علامه ابن الحارث و وی روایت
 کردند که در وقت و چون تعیین اوقات قطعی است و متواتر پس حاض نشود و در اخیر احادیث اختلاف انظار و قصر
 در سفر که بعضی قرآنی ثابت شده اند باری و مسلم از عبداللہ بن مسعود می آورند که گفت ندیدم من رسول
 خدا صلی الله علیه و آله و سلم که گزیده باشد هیچ نمازی را در عبادت خود و گردانیدن و عبادت و عبادت که جمع
 گردانیدند آنرا بمنزله و در احادیث جمع ظاهر و ظاهر و در عبادت نیز آمده و این جمع از جهت تناسک و بود
 نه سفر و نیز در فعل آن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دائمی نبود بلکه آنجا بدان تصریح در احادیث واقع شده
 در غزوه تبوک است و ثابت نشده که در وی نیز هر روز دیگر و در تحقیق آنست که هر گاه در حالت بود و امام
 استمرارند اما تحقیق فی موضوع و در جامع الاصول روایت ابی داود و ابن عمر آورده گفت جمع نکرد
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هرگز میان مغرب و عشاء هیچ سفری مگر گیساری و از ابن عمر نیز آورده که وی
 در آنجا عبادت جمع نکرد مگر یکشنبه که خبر فوت زوجه بودی از جای که رسید تا بجا رفت و در روایتی دیگر و الا یکبار
 بار بار و از ترمذی آورده که سال من عبد الله بن عمر را پرسیدند که آیا جمع میکرد و در آنکه در شب از صلوة
 سفر که نیز در آنجا و احادیث جمع تقدیم و در جامع اقل قلیل است و در روایات جمع بخاری اختلاف است
 و در البیاضی از امامت بیان قایل نیستند پس نماید الا جمع تاخیر در بعضی ایسان و تا ویش است که مراد
 جمع بین الصلواتین آنست که تاخیر کرده شود صلوة اولی را و گذارده شود در آخر و نقش جمعی آورده شود

تثانیه را و گذارده شود و راول وقت آن و بعضی این را جمع صوری نامیده اند که بطایر صورت بیعت نه
در حقیقت و معنی و اطلاق هیچ بر مثل اینصورت که ضعیف در جمع در سفر تقوی میکنند حساب استماع در حدیث
خمس نیست خمس آمده است قدر و اگر چه در لفظ حدیث در بعضی روایات اینچنین است که جمع بیکر و در بیان
ظاهر و در وقت و میگردد در وقت عصر و محل بر همین است از جهت دلالتی که ذکر کردم و تحقیق روایت
کرده است ابو داود و از امیر المومنین علی رضی الله عنه که چون مسافرت میکرد و سیر میکرد و بعد از غروب
آفتاب تا آنکه نزدیک میشد که تاریک شود پس نزدی میگردید و میگذارد و مغرب را پس می طلبید طعام را
و قش میگردید و پستر میگذاشت و عشاء را و از حال میکرد و میگفت اینچنین میکرد و رسول خدا صلی الله علیه
و آله و سلم و امام محمد در موطن خود میگوید که رسیده است با این عمر رضی الله عنه که میگذارد و مغرب
را وقتی که تاخیر میکرد پیش از غروب شفق بر غلاف روایت مالک که گفت حتی غایب الشفق و در جامع الاحوال
از ابی داود و از شافعی و عینی آمده که گفت مؤذن این عمر الصلوة گفت این عمر سیر کن تا قبیل
غروب شفق نزدی که در گذارد و مغرب را پس از آن انتظار کرد تا غایب شد شفق پس میگذارد و عشاء را
پستر گفت که بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون در قبیل می آمد و او را امر میکرد و چنانکه من کردم
و در روایتی با نوسانی آمده حتی اذ کان آخر الشفق این روایات است که ناظر اند در جمع بطریق
پند سبب امام ابو حنیفه است و ظاهر آن چنانکه در روایات عدم جمع و جمع در وقت واحد و جمع بمعنی تاخیر
تا آخر وقت و قبیل راول همه آمده و امام ابو حنیفه و احمد و جمع کرد با جمع بمعنی اخیر اختیار کرد و احتیاطا
لحاظ فقه الوقت و شافعی این را بجز در دفع الباری گفته که بعضی شافعی گفته اند که ترک جمع افضل است و در
روایتی از مالک آمده که جمع مکروه است و فصل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نفس را برای جواز بود و الله
اعظم تنبیه آنچه گذشت در جمع بین الصلوات هر سال را بود و اما جمع مقیم در نزدی گوید بعضی الله تا بصین کج
بین الصلوات هر روز یعنی از رفته اند و این قایل است احمد و شافعی و بعضی گفته اند که جمع در وقت و این قایل است
شافعی و احمد و شافعی و قایل نیست شافعی و جمع هر روز را در این عبارت نزدی است و از این عبارت
می آید که گفت من جمع بین الصلوات من غیر عذر و قدرانی با یاسن البواب الکیه و علی بن سیریت نزدی که خود
است که جمع کرد و نشود بین الصلوات هر روز و عذر فاشی و صلی در غار جاده سایل کتاب البخاری
و احادیث و آمده و آداب و حدیث آن بسیار است از فضیلت مرض و ثواب آن و ثواب عبادت و ثواب

آن و آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم برای عبادت روزی معین نبود بلکه در جمیع اوقات و شب و روز عبادت فرمودی چنانکه در مردم تعارف است که در شب نباید که بخوابد و در روز شنبه و سه شنبه مثلاً عبادت کردن مبارک نیست و در مواهب لدنیه آورده که ترک عبادت روز شنبه مخالف سنت است و گفته اند که این بدعتی است که طایفه یهودی آنرا پیدا کرده بعد از آن در مردم شهرت گرفته و سبب وی آنست که با دشمنی بیمار شد و آن طلبی الزام بلازمت خود کرد و گفت اگر بگردن رود گردش نزد پس این یهودی خواست روز جمعه رخصت طلبیده تا روز شنبه عبادت آن روز که درین یهودست از دست نبرد پس عرض کرد که روز شنبه بر سر بیاور باید آمد که در روزی خوف هلاک بیمارست پس با دشمن از ترس جان خود رخصت داد و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بحجت در پیشتر عبادت کردی تا امام احمد و ابو داود و از زید بن ارم آورده اند گفته عبادت کردم با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم از درو چشم که داشتم و گفته اند بعد از این حدیث صحیح دورین حدیث روایت بر کسی که قایل است که عبادت از در مسنون و مستحب نیست و حدیثی درین باب از بهیمنی و طبرانی نیز نقلی کنند که سه چیز است که در وی عبادت نبود درو چشم و در بنل درو دندان و این حدیث ضعیف است و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بمیت احسان کردی با مردمی که در یاد و قبر دقایت نافع بود احسان کردی با قاری و اهل دی تبوت و طحان و فقهاء احوال و مجتهدین فرمودی و با جمیع صحابه نماز کردی و آمرزش خواستی و بعد از آن بمهره شده بعد از رسانیدی و با صحابه بالای قبر اوابستانی آوردی و عبادت و تثبیت او بر کلمه ایمان و جواب و سوال شکر و ذکر و خواسته و قبل او را نماز و تقد کردی و بسلام و دعا که بموجب حصول روح و راحت و شمول رحمت و مغفرت است مخصوص گردانیدی و دینی عادت صحابه آن بود که چون شخصی بمحض شهادت میرسد مشرف گشتی آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم دعوت گردندی پس حاضر شدی تا حاضر روی وفات کردی و مجتهد تکفین کردی و نماز گذاردی و تشیع چهاره تا بقبر کردی چون صحابه دیدند که در این مشفق تمام است بر آن اختصاص کردند و چون شخصی وفات کردی اعلام گردندی تا مجتهد نماز و دفن حاضر شدی چون باز دید که این هم خالی از مشفقت نیست میست را مجتهد گردندی و آنحضرت را گردندی و بر روی نماز گردندی و در نماز اوقات اگر شب بودی یا با لای و دیگر برای نماز مجتهد خبر میکردی و صحابه خود نماز میکردند و دفن میکردند پس آنحضرت میفرمود و فرمود تا کسی که در نماز او را این چنان بود که چون میت را یاد گردندی سوال کردی که بروی دینی هست یا نه و چیزی گفته اند که گاهی

دین وی میکنند یا نه اگر می گفتند که چیزی گذاشته است یا کسی بخود میگرفت دین او را ناز میکرد و الا
 میفرمودی صحابه را که نماز بکنید بر او خود و خود نمیکرد و چون فتح کرد خدا متعالی بر وی صلی الله علیه و آله
 و بلاد و قوسه کرد و در اموالی میگذاشت و در نسیه میداد دین و میفرمود که هر که مالی گذاشت از برای اهل
 و عیال است و هر که دینی گذاشت با همایانی عهده آن بر من است و در نماز چهار گاه چهار تکبیر گفتی و گاه
 پنج و گاه شش و عمل صحابه نیز مختلف آمده و کسانی که منع میکنند از زیاده بر چهار تکبیر شنیده است
 شده است که از نمازی که از آن حضرت گذارده چهار تکبیر بود و در هر یک از آنها دو اجبار و نماز در باب
 اربع تکبیر است مستفیض و مشهور است در روایات کثیره و طرق متعدد ثابت گشته و ابن عباس رضی الله
 عنهما هر دو است که ملائکه چون بر آدم سلام الله علیه و علیه نماز کرد و چهار تکبیر گفتند و گفتند نه و تکبیر پنجمی
 آدم رواه الحاکمی المستدرک و ابوالنعمان فی الحلیه و بدو سلام از نماز بیرون آمدی و این مذاهب امام
 ابوحنیفه و شافعی است و گاهی بی یک سلام اقتصار کردی و مذاهب مالک و احمد این است و بروایتی از حسن
 و دو سلام است و در جمیع الجوامع از فعل علی مرتضی آمده که یک سلام میداد و از صحابه دیگر اینچنین آمده
 و در سه و در چهار تکبیر بر داشته و مذاهب شافعی و احمد انبیاست و در وی است از فعل عمر و ابن عباس
 در این ثابت و ان امام مالک سه روایت است رفع در کل و عدم رفع در کل و رفع در اول و عدم
 رفع در باقی و مذاهب امام ابوحنیفه همین است از جهت حدیث ترمذی از ابی هریره و احادیث مختلفه
 در ثناب آمده است شاید گاهی اینچنین بود و گاهی آنچنان و صاحب مفر السعادت گفته است که در باب
 رفع یدین در تکبیرات نماز چهار چیز صحیح نشده و الله اعلم و در فراه قاضیه بعد از تکبیر اولی نیز آمده است و شیخ
 ابن الهمام در شرح هدایه گفته که قرائه نماز چهاره از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم به ثبوت نرسیده و لیکن
 در حدیث بخاری و مسلم و ابی داود و ترمذی و نسائی از ابن عباس آمده و از وی رتبی الله عنه قول او
 نقل کرده و در بعضی روایات قرائه فاتحه الکتاب و سور که چهار آیه و تفسیر کرده و گفته اند که چهار تفسیر
 تعلیم بود تا بداند که قرائه بود و شاید آنکه قرائه با بعضی نیز در حدیث آمده و مذاهب شافعی و احمد و حنفی نیست
 و مذاهب امام ابی حنیفه و مالک و ثوری بر خلاف انبیاست و از صحابه نیز درین باب اختلاف بود
 و گاهی گفته است که خواندن بعضی فاتحه و در نماز چهاره بطریق تناسل و دعا بودند بر وجه قرأت و از کلام
 شریف ظاهر میشود که اگر بر نیست تا بخواند نماز و نماز چهاره است و از کلام فتح الباری چنان مفسر میشود

تأییدین بقرة قائمه شریعت است نه وجوب لیکن کرمانی گفته که واجب است و در نسبت که در کتابین
 می آید و گفته هر لایحه مسلم که در دین است و گفته که نزد ابی حنیفه و مالک واجب نیست و آنچه غیر است
 از دعا که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در نماز میخواند نیست اللهم اغفر له و اغفر له و اغفر له
 غنه و اگر نماز در وسع مدخله و غسله یا الماء و الثلج و البرد و نعیم من الخطایا کما نفیت الشوب الا بیض من
 الدنس و ایدله و اراخیر من حاره و ابلأخیر من ابله و زو یاخیر من زو و اودخله الجنة و اعذره
 من عذاب القبر و من عذاب النار و این حدیث را مسلم و ترمذی و نسائی از عوف بن مالک کرده اند
 که گفت نماز میگذارد در سجده صلی الله علیه و آله و سلم بر جنازه پس یاد گرفت از دعا و این را و میگوید
 که چون شنیدم من این دعا را که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر آن جنازه خواند آن را نزد مردم
 که کاشانه این مرده من بودی و الا ان خواندن این دعا معصیت است اللهم اغفر له و اغفر له و اغفر له و اغفر له
 و انما نأوئنا و نأوئنا اللهم من اجنبیه بنا فاجیه علی الاسلام و من توفیه بنا فتوفه علی الایمان اللهم لا تخرسنا
 و جرنال لا تضلنا بعد و در روایتی و الا تضلنا بعد و در بعضی روایات زیاده اللهم ان کان محسنا قومی
 احسانه و ان کان مسیئا فاجی بوزن سیدنا از خبر الموطا عن ابی هریره و در نماز بر اطفال زیاده میکنند این
 دعا که اللهم اجعل لنا فرقا و ذرا جدا جعل لنا شاعها و شقها و چون نماز جنازه را آنحضرت فوت شدی بر قبر نماز
 کردی یکبار بویاز یکبار و در هر دو و در هر دو یکبار بویاز یکبار که در هر حدیث این چنین و گفته است
 و بعضی میگویند که جایز است تا منفسخ نشود و است و اگر تقدیر بر سه روز کرد و اندک و در بعضی تا منفسخ نشود
 و این تا یکماه بیشتر احتمال دارد و فقها حدین مسئله نیز اختلاف دارند و بعضی این را از خصائص آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم دارند بدان حدیث که فرمود قبور معلومت بطلت و نماز من منور است اگر او
 و صواب آنست که عام است و بعضی گفته اند آنکه نماز نگذارده و دفن کرده شده است درست است و الا
 فلا و آنحضرت بهاره جنازه پیاپی در ترمذی و ابو داود و دارقوتیان رفی الله عنه آورده اند که گفت آدم
 را با جنازه پس دید آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم حمله از سواران را بهر فرمود شرم نداشتند این حمله
 که ششگان خدا تعالی بر پاسبانند ایشان بر پشت دواب و در روایتی مرابی داود و در آنکه است که آورده
 از آنحضرت و این سوار شود پس ابا و در آنحضرت از سواری و چون برگشت سواره آمد و با جنازه را
 فرو نهادند و فرموده اند از شرم جنازه فلا جلسوا حتی توضع و روایتی نمی باشد تا آنکه در یکباره

بیشتر از اختلاف است که مستحب نمی است در و بنال خانه پایش نزد امام ابوحنیفه مشی است خلف
 نبانه و نه سبب ادعای نیز همین است زیرا که ادا و فعل است و تفکر و القاد و لوری و طایفه دیگر گویند
 هر دو بر کبر است و الکی و شافعی و احمد و حماد گویند پیش چهار نفرین افضل است زیرا که قوم شافعی
 و شافعی تقدم می باشد در ادوات و در حدیث نزدی از انس آمده است که آن حضرت را ابو بکر و عمر پیش جنازه
 می بردند و متقی از علی است رضی الله عنهم که از این میرفت و در حدیث دیگر آمده است که راکب از خلف
 رود و پیاده هر طور که خواهد مشی کند و پس پیش و بین و پس از آن حضرت بر هر چایه نماز کند از هر که
 صحیح شده که بر نجاشی که در حقه مرد نماز گزاردی و گفت بھاب بر ادوی از آن شما رده بروی مساز
 گزارد و پس بھاب آمد و نماز گزارد یا بھاب و تکبیر گفت چهار تکبیر و بر مؤثبه پیشی نیز گزارد و در وقتی که فرود
 توبه بود و معاویه در مدینه پس خبر بیل آمد و خبر کرد گفت یا حضرت آما دوست میداری که طی کنم برای
 تو زمین و گزاردی بروی نماز فرمود نعم پس از خبر بیل علیه السلام باز وی خود را و بر انداخت هر دو دست
 و تل که در میان بود و برداشت عیال از میان و در روایتی برداشت سر برادر را و در نزد آن حضرت پس
 گزارد و آن حضرت نماز بروی و دو ضعف از ملائکه خلف وی و در هر ضعف هفتاد هزار نفر شمس پس یک حضرت
 که بچه دریافت وی یا خبر بیل این در جبر گفت بدوست داشتن دی قل هو الله احد و خواندن وی از آن
 و ساد و رفت و نشست و برخواست و قضا و نماز بر عیال اختلاف کرده اند شافعی و احمد میگویند
 نماز بر عیال مطلقا مستحب است و ابوحنیفه و مالک بالقاضی میکنند و بعضی تفصیل میکنند اگر سبت در
 شهری وفات کرده که بروی نماز نگذارده اند بگذارند و اگر گذارده اند فرض ساقط شده حاجت نیست
 و بعضی میگویند که جواز آن در روزی است که مرده است در آن روز یا نزدیک آن نه بر تقدیر طول
 عهد و خفیه و الکیه که قابل اند بجمع مطلقا از قصه نجاشی جواب میدهند که گشت بر آن حضرت علی الله
 علیه و آله و سلم جنازه نجاشی برداشته شد پرده از آن یا آورده شد جنازه وی و حضرت رسول
 بطریق طی اهل پس نماز گزارد بروی وی و دید و مردم دیگر ندانند پس چنان شد که نماز کننده بر
 جنازه که امام پیش می بیند و قوم نمی بینند و نیصوت خود جایز است اتفاق این نیز از آنجا که
 در قصه معاویه پیش آمده است و بعضی میگویند که این مخصوص نجاشی است و این تفصیل است بقصه
 پیشه و نیز آمده است که نماز گزارد بر حضرت ابی طالب در مدینه عارثر و بعد از آن روایه که در نزد معاویه

نفسیه گشتند و گویا بلند نکردی و بران نماز سنگ و خشت و غیر آن کردی بکنج و گل سخت نکردی و الا سب
گور عمارت و قبر نساختی و این مجرب است و کرده کذا فی سفر السعادت و در مطالب المؤمنین گفته است
که مباح داشته اند سلف که بنا کرده شود بر قبر مشایخ و علماء مشهور تا زیارت کنند ایشان را مردم را شتر
یا بند در آن خشت بینند در سایه آن فصل کرده است آنرا از معراج شرح مباح و گفته است
که دیدیم بنهار اقبور که عمارت کرده شده است خشتی تراشیده و تجویز کرد آنرا اسمعیل زاهد که از
مشایخ سلف است انتی و رخصت کرده بعضی از اهل علم که حسن بصری از ایشان است و گل کردن قبور
شافعی از حضرت علی بن ابی طالب است و نهی کرد از بی سبب کردن قبور و شستن بر آن فایده است که آنحضرت در
دیگر در میان کورستان فاطمین حضرت فرمود بکس تعلین خود را و مسلم و ابو داود و ترمذی از ابوالحسن
اسدی آورده اند گفت مرا علی رضی الله عنه بفرستم ترا بر چیزی که فرستادم بران خبر سوختند و گفت برد
گذاشتیم تشال لکن آنکه محکمی نقش و صورت داد و گفتا بر هیچ قبر بلند را اگر آنکه نیست کمی و قبر بسنم باید و
بلندی او همان قدر که خدا کرد و از زمین و معلوم گردد که آنجا قبر است تا باطل مال کرده نشود آنرا و شستن
شود بر روی و قبر آنحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و صاحبیه نیز زمین برابر است و ستم و سنگ زدن
سرخ بران چیده و نیز آمده است که آنحضرت آب با شستن بر قبر سیر خدا بر آبیم و چند بر روی سنگ زدن با
درد حدیث صحیح آمده است که چون عثمان بن مظنون را دفن کردند روی او را با جامه جین بود که بعد از حجت
پدید نمود کرد آنحضرت سنگی گران برداشت و چون آن سنگ پس گران بود استینا با لید و نیز در جمله کرد
دبر داشته بر سر فرو نهاده و در حدیث صحیح آمده است که آنحضرت فرمود لعنت کند خدا نیاهای یهود را
که گرفته قبور انبیای خود را مساجد و لعنت کرد زنا فی داکه زیارت قبور و فرمود و بعضی گفته اند که این منع
و لعنت مراد از یهود و بعد از رخصت رندان نیز داخل اند که منع از جهت قلت هر و کثرت جزع و فزع
ایشان است و جزع از فزع بر قبور منوع است مگر آنکه در سایه آن کاری کنند یا نزد یک آن ای رود
و نماز کردن در جای جهنم کرده است و بعضی در قبر نیز مکرده دارند عادت ثلث آن بود که گزشتگان را
زیارت میکرد از برای دعا و ترحم و استغفار و در حدیث صحیح آمده است که آنحضرت فرمود شد که زیارت
اولی قبیع را یا قید ایشان را و ما کند استغفار نماید آن در شب لعنت شعبان بود چرا که گذشت و ثلثین
زیارت که برای این معنی بود بی آنکه از کتاب بدعتی و کردی در آن راه باید سبب مسنون است و در باب

آمده که آنحضرت فرمود که هر که زیارت مالکین خود کند یا یکی از آنان در هر روز عجب آمرزیده شود و اگر در آن وقت
 شود صمد یا ر استغفار و تصدیق بر ایشان نیز همین حکم دارد و فرمود چون گویان را ببینید بگوید السلام علیکم
 اهل الدیار من المؤمنین و المسلمین و انما انشا الله لیکم لاجلین و نیز آمده است که آنحضرت تعبیری که در و نیز فرموده
 بود و گذشت پس روی مبارک بجانب آنها آورد و فرمود السلام علیکم یا اهل القبر یعنی ای کسانی که در آنجا هستید و لکن آنهم سلفان
 دشمن بالا تر و در خواندن آیتها لکسی رسیده اختلاس یا زده بار و معوذتین و فاتحه و پس در مبارک نیز اخبار و آثار
 آمده است دعوت نیز فرمود که برای میت جمع شوند و در آن خوانند و ختمات خوانند نه بر سر گور و نه غیر آن و این
 بجز بدعت است نه برای تفریبه اهل میت و جمع و تسلیه و نیز فرمود ان ایشان را سینه و سینه است اما این اجتماع
 مخصوص بر روز سوم و آنکس که در وقت احوال بی وصیت از حق نیامی بدعت است و حرام است
 و حد لغزیت تا سه روز است و بعد از آن مکروه و بعضی تا هفت روز و بعد از آن نیز مکروه اند و بعضی گفته اند که لغزیت
 سبت حافیه سه روز است و لغزیت مایب یک روز و لغزیت جز یکبار نباید کرد و اگر در وی عن ای حقیقه و در
 قرآن خواندن بر سر قبر اخلاقی است مگر آنچه در زیارت خوانده شود اما آنچه آنکه قبر اگر در گذشته و بر سر
 بخواند مکروه است و شیخ ابن الهمام در شرح بیان گفته که اختلاف کرده اند و در شان فارسیان با خواندن
 بر سر قبر مردم کراهت است و اما علم و دعوت نبوی که اهل میت برای کسان که تبریت بیایند طعام کنند و در
 بعضی کتب گفته اند که اگر از وقت اهل برای بیایند کنند که از راه دور بیایند و بکشت طولی کنند یا بر میت
 نه دیگر از برای میت و همسایه های او میفرمود تا برای اهل میت طعام فرستند چه ان اشغال
 نصیبت مانع است و ایشان فرصت طعام بخشن و نه آن غدار و چنانکه آنحضرت نیز فرمودی جعفر بن ابیطالب کردم
 خانه شریفی فرمود پس از برای آل جعفر طعامی که پیش آمده است ایشان را چیزی که شامل و مانع است آنان و
 اختلاف است و در حدیث این طعام غیر اهل میت را گفته اند اما کشتن و نه تغیر و دفن میت جایز است
 و صل او من رواتب و رواتب سبب رواتب اینان است غیر از این که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در
 روز شب بطریق و طبع میگذاشت و ما نیز از مکرده و غیر آن زیرا که چهار کت پیش از عصر را در رواتب ذکر
 میکنند و حال آنکه آنرا از مکره است نمی شود و با وجود آن بعضی اطلاق مواظبت بر رواتب کردند پس مواظبت
 را حمل بر اعم از معنی تا کی گفته چهار کت و غیر نیز از مکره است و از آنکه در هر شب که از آنجا خود باشند و
 مکره است همه در یک مرتبه بیست و نه یا که معلوم کرد و لیکن این سخن خلاف مشهور است و در رواتب معنی دو هم معتبر

است و ما خود است از اقرب که یعنی دوام و ثبوت است اما رابطه ظهر در وایت این که در وقت پیش از روزی
 و در وقت بعد از روزی و همین است در شب شافعی و در وایت امیر المومنین علی رضی الله عنه چهار رکعت پیش از روزی
 و در وقت بعد از روزی و همین است عمل اکثر اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و اکثر نهایی که بر
 از ایشانند از تابعین و همین است قول صفیان قری و ابن المبارک و مسیح و همین است در شب اما در
 این حقیقت از مالیه رضی الله عنه آمده که گفت ترک نمی کرد آنحضرت علیه السلام چهار رکعت را پیش از ظهر
 پس با آنکه گفته شود که چون در خانه میگذازد چهار میگذازد و چون در مسجد میگذازد دو میگذازد و در مسجد
 در بعضی روایات آمده است یا گاهی پنج یا چهار میگذازد و گاهی پنج یا چهار رکعت کرد و مالیه و این که در بعضی
 و هر دو حدیث صحیح است و طبع نیست در هیچ یکی از اینها و نیز در حدیث آمده است که آنحضرت بعد از زوال چهار
 رکعت میگذازد و میگفت کشاده میشود و برین ساعت در پای آسمان دین دو ساعت میدارم که قصود کند
 برای من و برین ساعت عمل صالح نیست بجز نماز این را بر همین سنت نظر عمل کرده و گفته اند که این نماز
 مستقل بود و برای نماز که چهار رکعت زوال آن قیام میگذازد و این را صلوة فی الزوال گویند و در اکثر احوال
 آنرا دو رکعت میگذازد و در بعضی از حدیثین مسند در بعضی از حدیثین بعد از زوال هشت رکعت میگذازد و میگفت این
 هشت رکعت که برای کسی که هشت رکعت را از قیام بیاورد و این دو وقت یعنی وقت زوال و وقت بعد از زوال
 نزول رحمت است و در پای رحمت بعد از زوال کشوده میشود و آن بعد از آنکه نماز نهار است و نزول رحمت
 آبی و شب بعد از آنکه شب است و باینکه مناسب بیان هر دو وقت پیدا شدند نماز دیگری بود و در
 فصل و چون نزول رحمت در وقت سحر است و ظاهر بود نماز وقت زوال را بعد از آن ساختن تشبیه کردی به
 عکس و از امیر المومنین هر آمده که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که میفرمود چهار رکعت پیش از
 ظهر بعد از زوال حساب کرده میشود یا نه آنکه از سه رکعت یعنی شبی نیست اگر آنکه سحر میکنند پروردگار را در آن
 ساعت پس بر خواندن این آیه که یتقوا طاعة عن الیمین و الشمال سجده مثل آنکه و شیخ ابن العمام از سنن سعید بن
 منصور از بر این روایت آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کسیکه بگذارد پیش از ظهر چهار رکعت
 گوید که تو خود کرده شنب و کسیکه بگذارد شنب آن بعد از آنکه گوید که در شب نه بگذارد و چون نظر در وقت گذاردی این
 در وقت هر گزانه دوی وقت نشدی نه در ضرورت و در سفر و در وقتی که وقت شد بوقت اشتغال بچو خود و یا قسمت
 مال پس تفکر در آن بعد از عمر چنانکه در حدیث صحیح بخاری آمده است و مشکلی آنست که هم در حدیث صحیح

و سلم از آن را در کتبین بعد المغرب تا آنکه مشرق شد شامل سید رواد ابو داود و در آیه غسانیه و در کتب است بعد از وی و از عالیه آمده ربحی الله عنهما که گفت بگذار در آن حضرت غسانیه را اگر کسی در آن دست بین مگر آنکه گذارد چهار رکعت یا شش رکعت رواد ابو داود این مانند گذاردن چهار رکعت بعد از ظهر که با کتبین شش شش میشود و در حدیث مسلم آمده که گفت یا شش میگذازد آن حضرت غسانیه را یا مردم پس بی در آن خانه مراد میگذازد و در کتب است که گذاردن چهار رکعت پیش از غسانیه و حدیث و در نظری آمده و علی حرمین بگذار در آن آنست و در کتب خفیه آنرا استحب داشته اند و الله علم و در سفر السعادت میگوید که آن حضرت لم یجرع روحا تب و سلم را در خانه گذاردی و نیز بر آن ترغیب فرمودی و فرمود مجرب تر از مراد بعد از مکتوب نمازی است که در خانه خود گذارد علی الخصوص و در کتب سنت مغرب که در کتب است مسجد بگذار و از جهت تاکید کردن آن حضرت در گذاردن این دو رکعت در خانه بعضی از علما گفته اند که اگر کسی این دو رکعت را در مسجد بگذارد و بخیزد است که از سنت از جهت وقوع وی بر رویه مسنون و امام مروزی گوید که ماضی میگذازد از جهت مخالفت با کتب و آنکه فرمود و جلی بانی بنو کم و نزد اکثر علما بخیزی باشد و لیکن اولی افضل بود از جهت مخالفت فعل آن حضرت و امر برای استحباب است نه وجوب و از برای گذاردن این دو رکعت نمود بر خاستنی و فرموده ملائکه انتظار آن دارند که بر حارثا نزد فرمودن صلی رحمتین بعد المغرب قبل آن بی حکم نعمت مصلو فی طین و عافیت و تاکید وی صلی الله علیه و آله و سلم و سنت با مراد بخیزی بود که در سفر نیز بر آن موافقت کردی و مروزی نیست که در سفر پنج سنت را به گذارده باشد بجز سنت فجر و در بعضی روایات و در کتب سنت ظهر نیز آمده و نیز بعضی سنت فجر واجب است چنانکه در دیگرین است که سنت فجر ابتدائی عملی است و در ترجمه عمل لاجرم غایب است و ما همایشان بزرگوار شده و شش رکعت گذاردن بی عذر جایز نیست و اقوی سنن رحمتین فجر است بعد از وی سنت مغرب و بعد از وی سنت فجر از ظهر بعد از آن سنت بعد از غسانیه بعد از وی سنت پیش از ظهر و بعضی گفته اند که سنت پیش از ظهر مثل سنت بعد از ظهر است در زمانه بعد از سنت فجر و که الشیخ قمینی در عیانه ناس متعارف شده است که بعد از سنت اخیر ظهر و سنت مغرب و غسانیه و در کتب نقل میگذازد و در وجه آن معلوم نمیشود مگر در ظهر و غسانیه که چهار رکعت بعد از ظهر آمده است و بعد از سلام نیز آمده پس این دو رکعت یا آن دو رکعت چهار میگذازد و اما در غیر پنج رکعت آمده و بعضی روایات با سنت و در بعضی بی سنت پس کاشکی چهار رکعت بگذارد تا با سنت شش شود و التزام گذاردن آنست که نیز عالی از کتب نیست همچنین عادت مروی شده است که در بعضی سووم زکوة و زکوة بعضی تا و افزونی طاعات و پاکیزگی از کی الزام اذا نادى قال الله تعالى یرحمکم ای بطهرهم و در شرح ادای حق واجب و نصاب جلی که زیاده و قهرا

نوع سوره

حاجت باشد و گاهی برفس مال واجب نیز اطلاق کنند زکوة موجب نماز مال و طمپ و طهارت وی و عار
 از صاحب مال و طهارت وی از جنبه ذنوب است و بعضی زکوة از ترکیه که شهود را میکنند گفته اند که ترکیه صاحب
 زکوة میکند شهادت میدهد بجهت ایمان و زکوة را صدقه نیز میگویند که وی دلیل مست بر صدق صاحب
 وی در صحت دعوی ایمان واجب آنست که وجوب زکوة چهار مرتبه است در سنت ثانیه پیش از وجوب رمضان
 یا بعد از وی و عادت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در زکوة و صدقات و دیگر مثل عشره ما نند آن مراعات
 نظر بود چنانچه وصیت کردی در ترغیب نمودی در رسانیدن آن ایشان را بدیانت و امانت و رغبت به
 نعمت و کشفست و من انما می باید باجای آنی در اصل که منفعت در وی بیشتر از ضرر است نیز ازین بابست
 مراعات احوال اموال نیز مودت اموال برایشان ظلم و تعدی و تجاوز از حد نمکند و اموال جایا و انتخاب نمایند
 در باره فقر و غرض از بهای اموال فاسد نشاند و شرط نماز و دوران که ناظر در سیر و رفیق است ازین
 جهت است و از رعایت و حکمت و عدالت است صلی الله علیه و آله و سلم که زکوة را در چهار صنف مال
 که وجود آن بیان خلق بیشتر و احتیاج مردم بآن فراوان ترست و دوران آن اکثر است واجب کرد
 تا دادن آن با ساقی میسر گردد و در گرفتن سیر موجب دفع حاجت گردد و یک صنف نزع و شمار چنانکه وجود حرمان
 و انگور و مانند آن نه مثل قبول و خفرا داشت که در اندک زمانی تباه گردد و دوم صنف بهیمة الانعام
 از شتر و گاو و گوسفند صنف سوم زر و سیم که قوام و محاش عالیان با اعتبار تقویم اشیا باینست صنف
 چهارم اموال تجارت از هر صنف که باشند مثل ثياب و ظروف و فرش و سایر اقش و مانع و در جمیع
 اصناف اموال در هر سال یکبار فرمود و در نزاع و نماز در وقت حصاد و قود و آن کمالی آن که وقت حاصل
 شدن غله است و مدین نیز رعایت غایبه عدل است هم در باب اموال که بعد از گذشتن سال حصول منفعت
 مال و نماز آن با اختلاف نرسخ قیمت که تبدیل و غیر آن در سال غالب بلکه تلقین است و در وقت حصول غله
 در نماز حصاد و کمالی آن آسان ترست و هم در رعایت جانب فقرا با بادباز از حصاد و یاد زکوة تا خیر و
 احوال راه باید و منع گردد و هم از رعایت عدالت است که بحسب سعی صاحب مال در تحصیل مال سهولت
 شقت وی در تحصیل در مقدار واجب تفاوت نمود پس در مال که بی مشقت و تکلف بدست آید همچو مالی
 که از کلان یافته در زمین پیدا شود نفس واجب گردانید و برگزشتن سال موقوف نگردانید و آنچه از اموال
 در تحصیل آن مشقتی و تکلفی باشد اگر مشقت زیاده نیست چنانکه در نزع و شمار که باب بالان حاصل گرد و شتر

واجب گردانید مگر زیادت کلفت و شفت تمام بود چنانکه در وقوع و تار که بدولاب یا بگاود شتر یا خیرین
 آبی مایل گردد نصف حق واجب گردد و آنچه تمام است محل و غلب و اجماع از ان کتاب شفت و اسفا و رکوب
 بخار و در شفت و انان مال مایل یک فرمود و ملا بدو تعیین این اعداد نیز اسرار خدایم بود که بنده
 علم شایع بدان احاطه ننوا اند که در بعضی از مال محاسب مصلحت حال و حکمتی که جز علم شایع بدان نرسد نصایب
 تعیین فرمود و نصایب در لغت معنی اصل و مرجع اکبر و نصایب هر چیزی آن بود که چون این چیز بدان مرتبه رسید
 تمام شود و اثری خاص و حکمتی مخصوص بر آن مرتبه گردد و در نصایب زکوة قدری از مال که چون بدان حد
 برسد زکوة واجب گردد و در شریعت شریعت در بعضی از مال نصایب تعیین یافته چنانکه در زکوة و نسبت
 دوم که مبلغ آن بحساب دیار یا بنیاده و در نیم تو حجه باشند و در نسبت متعال که بر زن این بار مضاعف
 و نیم تو حجه بود و در فلات و تار و بیج و سن گفته اند که بنده شتر شریعت در شفت مایل و در کسب و حیل
 و در گاو سنی و در شتر بیج و اصل در نصایب تعیین مقدار نصایب مذکوره کتاب رسول الله است صلی الله علیه و آله و سلم
 و علی خلفای راشدین بعد از وی بآن کتاب اجماع است بر آن بعد از آن و این مقادیر اعداد منتهی بعلم شایع
 و دی آسانی است و تمامه مسایل باب و نقایص این در کتب فقه مذکور است اینجا این فقه پس است و هرگاه کسی
 زکوة بحضرت رسالت پیاده صلی الله علیه و آله و سلم آورده و او را کار کردی بکلیغ و آنی که فرمود خدای تعالی
 صدقه تطهریم و شتر کنیم بنیاد صلی الله علیه و آله و سلم معنی و ما است و اگر هم بلفظ سلوة بود اتق و النسب باشد
 بلفظ مخصوص چنانکه فرمود اللهم صلی علی آل ابی اوفی و له نیما است که در بعضی احادیث واقع شده است که در
 و سلم منع کردی که کسی صدقه خویش را با ز خود فرموده عابد و در صدقه حکم شکر دارد که میفرمونی خود را و این است
 بر تقدیر ملک احتیاسی است چنانکه بیج و سهب اما اکثر بیراث رسد اگر نسبت ندارد که در ملک رشتن چنانکه
 نسبت و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم شتران صدقه را بدست مبارک خود دراع کردی و غالباً و اذاع بخش
 اللهم صلی علی عمر بن العاص که وی صدقه را بر وجه مطلوب و مرغوب می آورد و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 کردی و در دایره کردن حیوانات علماء را اختلاف است صحیح است که اگر در آن مصلحتی باشد مثل شتران
 و نیز کردن تا مصلحت نشوند جایز است و فعل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در دایره کردن شتران صدقه
 حجت است ولیکن باید که خارج بر مری نکند که از آن نمی واقع شده است و در دایره کردن آنی که بقصد
 نیز خلاف گونه است و صحیح حرمت و اگر است است مگر نزد انحصار علم در آن بقول طیبی بجا ذوق و ذکا

اکمال آن بود که جمیع اعضاء از معامی و حرکات شنیع باز دارند و در بعضی احوال است آمده که پنج چیز نقص میکنند
صوم را کذب و نیت مفید صوم است و امام احمد گفت اگر بر غلبت روزه بشکند که ام یکی را از روزه سالم
و باقی بماند و اختلافات علماء را که صوم افضل است یا صلوة جمهر بر آنند که صلوة افضل است از جهت حدیث
و اعلموا ان خیر اسلام الصلوة رواه ابو داود و غیره و آنکه در حدیث نسائی از ابی امامه آمده که گفت آدم حضرت
رسول را سلی افتد علیه ما که مسلم بفرما کارسی که افتد کنم آن کار را از تو فرمود و از من گیر بر خود صوم را که هیچ عملی
مثل آن نبود و انباء را در فی مائت در دو بخش مخصوص خواهد بود که از فواید ثمرات صوم است که مناسب بحال نسایم
بود و الله اعلم و در فضیلت صوم در صحیح بخاری آمده که حق تعالی میفرماید صوم برای من است و من جزا
سیدم بودی و در روایت دیگر آمده که هر عملی نبی آدم برای اوست و صوم برای من است و من جزا میدهم
بودی کتابت است از کثرت صواب صوم و جزای آن و در کتب آمده که هر صوم این آدم بهره چند است تا به قصد
نگر روزه که آن برای من است و من جزای سیدم بر این چنانکه قدر و کیفیت آنرا بنویس کسی بماند مطلع نمیکردیم و آن
کسی را بران دینی و سلطت ملائکه جزای دهم و آنکه فرمود روزه برای من است و حال آنکه همه عبادات برای
اوست تعالی شانه مقصود از این زیارت تشریف و کرم اوست و نیز گفته اند که عبادت کرده نشد است به صوم و غیر
حق تعالی در پنج کاری در پنج عصر از اعضاء نظم کرده میفرمود و خود را به صوم اگر چه بصورت نمائند سجده و نشاء
اموال و مقصود وی از راه دور و زیارت کردن و گردوی گشتن و تعظیم میکنند و نیز در روزه با را که شرک است و زیارت
راه نیست یعنی بجز نعل و اگر بگوید که من روزه دارم و بیا در آن قتل خواهد بود و در نفس فعل و نیز نفس صایم را
خطیبت چنانکه در حدیث صحیح بخاری آمده است که ترک میکنند غره طعام و شرب و شرب خود را از جهت
من پس از آن فرمود الصیام لی و اما اجزی به مراد شهوت جماع است چنانکه در بعضی روایات تصریح و ذکر آن
آمده یا تمام شهوات و اشارت است کیف نمائند اعضاء و جوارح از معامی و بعضی از تحقیق گفته اند که استغناء
از طعام و غیره از صفات ربانیت است و چون تقرب بهت بنده بدرگاه غرت با نچه موافق صفات
اوست تعالی و صفت کرد و نیامی آنرا بخود و با جمله عبادت صیام را شافی عظیم است بیان عبادت مخصوص
صوم و نشان که فرض است و بود آنحضرت کریم ترین و جوادترین خلق و اما مخصوصاً در رمضان که شهادت
و بخشش او بر مردم از همه اوقات زیاده بودی و صدقات و خیرات وی در ایام رمضان مضاعف
گشته و بند که نماز و استغفار و تلاوت جمیع سمات روز و شب را هر روز داشتی و چون این ماه عظیم است و منبع

برکات و کمالات است و نعم الهی تعالی در فیوض وی بر بندگان اجل و اعظم شکر از آن نیز بانواع عبادات
و قربانیات اکثر یاد ذکر وی همچون جود حضرت دایم البرکات در وی متضاعف بود و جود حضرت سبکایات که
منظور از صفات و محل آن کمالات حق سبحانه بود نیز نکات فرشتگی و آنحضرت در شب رمضان ملاقات جبرئیل
علیه السلام میکرد وی بود نزد ملاقات جبرئیل در خیر و جزیر تر از یاد و آن که میرسد و شدل میکرد و همه را عرض میکرد
بر جبرئیل قرآن را میخواند و وی بطریق در است چنانکه خواهد بود مگر میخواند و اینهمه تنبیه است بر آنکه آدمی
را باید که در ایام شریف و در ایام خیر و نور محبت صلوات در کسب خیرات و احراز وجوده میراث بیشتر و بعد تر و
سای تو باشد و با الله التوفیق و بود و فرست صوم رمضان در سینه ثابته از حجت و آنحضرت در راه رمضان
مردم داشته بود و ابتدای نزول قرآن در شهر رمضان و همچنین نزول وی با آسمان دنیا یکبارگی و در شهر
رمضان و گفته اند که نزول محبت ابراهیم در شب اول از رمضان بود و نزول نوریت در شب ششم از رمضان
و نزول انجیل در شب سیزدهم از رمضان و نزول قرآن در شب بیست و چهارم و آنحضرت و افطار تعمیل کردی
چند اشکان که شبی شدی غروب آفتاب و در سحر تاخیر کردی و صبا به لرین تعمیل و تاخیر غریب نمودی و صبح
کردی و افطار بخیرهای چند کردی و اگر زان بودی دی چند از آب خوردی و فرمودم محور المؤمن التمر و در وقت
افطار نمودی اللهم بک صمت و علی زنگ افطرت قنصل منی و این کلمات نیز خواندی و شب اطهار و قنصل
الحقوق و ثبت الا جز و عا نر و افطار مستحب است و نهی کردی صایم را از بخش گفتن و ثبت کردن و جنگ کردن
و بجا یاب نماز شش شستن و اگر در رمضان سفر کردی گاه افطار کردی و گاهی روزه داشتی و دیگر آنکه نیز خیر
میکردی میان افطار و روزه و علماء را اختلاف است در آنکه صوم افضل یا افطار و الامم ابو حنیفه و مالک و شافعی و اکثر
ابیر رفته الله علیه بر آنند که صوم افضل است کسی را که طاقت دارد بی زیادت شفت و حقوق فرود اگر متضرر
گردد افطار اولی است و در شبها در رمضان اگر بفضل احتیاج شدی در شب غسل کردی و در بعضی شبها تاخیر نیز
کردی و بعد از صبح غسل کردی و علماء گفته اند که غسل در شب اولی و افضل است و در نماز رمضان حجاب است
کردی و مسواک کردی و در منتهی در آتش نشان بیالته نکردی و در نهی از سوگ و اکتمالی در رمضان حدیث
صحیح شده و در شب امام ابو حنیفه نیز جواز آنست در روزه نافله گاه چندان پیامی انشی که گاهی بر فتنی دیگر
افطار بخیر کردی و گاهی پیامی افطار کردی که گاه بر فتنی که دیگر روزه نخواهد داشت و لیکن پیامی ماه روزه را
خالی گذاشتی و در صوم ایام بیض تاکید تمام نمودی تا در سفر نیز داشتی و از صیام و بهر شایسته

فثورثما این مادیست و مختار و از اهل تحقیق آنست که مراد غرای روحانی است که از قوت ولایت
 نباتات و فیضان مادیات و لطایف الهی که بر وی تشریف در روح پتقوح وی سلی الله علیه و آله و سلم دارد و از اهل
 سبک است و احوال تشریف از نعیم روح و شادی نفس و روح غالب پیدا می شود که بدن از غذای جسمانی مستغنی
 میشود این معنی در تفسیر غازی و سرتهای معنوی تجربه است که احتیاج بخدا نیست بلکه بعد از انزال
 نیاید چه جای محبت حقیقی و سرشته منو نیست و الله اعلم بحقیقت الحال فرغ اختلاف است اما در موم و سال
 از غیر آن حضرت الهی الله علیه و آله و سلم که جایز است یا حرام است یا مکروه طایفه میگویند که جایز است
 کسی را که قادر است بر آن چنانکه موم دوم و معنوی است از بعد از این که وی وصل میکرد و تا
 پانزده روز از ایراء بهم تعلیم که از تا همین است آمده است که در چهل روز یک اگر با چند دانه میخورد پس در عادت
 آورده است که بعضی بوزنش در ریاضت علمی از جهن حاصل کرده اند که چهل روز بر ایشان حکم یک روز پیدا
 کرده آورده اند که بعضی از اصحاب بعد از این وصل کردند و آنحضرت نفر داشت پس معام شد که نبی محبت محبت
 و شفقت و تحقیق بود که هر چه چنانکه شایسته آن و سرور دین کرده شد و اگر از آنکه جایز نیست امام
 باو صیغه و امام مالک رحم الله علیه بر شیده و امام شافعی رحم الله علیه تصریح کرده است بکراهت و اجماع وی
 مختلف اند که این کراهت تحریمی است یا تنزیهی و اهل صحیح تراست و امام احمد و اسحق بن ابراهیم میگویند که
 و عن ام جهم عن ابی سلمی الله علیه و آله و سلم قال المات فی البحر الذی یصدی البی اخرج شهید و الفرق له اخرج شهید بن رواه ابو داود و
 بهر که این بقعه است که کوب وی برای خروج و طلب علم و ملازمت و مانند آن باشد و قیاب اگر برای تحصیل قوت نفس و لغو میان
 باشد و بی کوب بحر حاصل نشود و همین حکم دارد و پروردگار تعالی منت ناهست بر بندگان بر کوب فلک و تنهیم بحر حصول
 شایع بدان و تحقیق سوا شده اند اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و را بر اسبجرت چشمه وانه برای غزا و چندین
 اگر بایر علماء و را بر و انقباضها شده اند برای بحر پس بعضی نفر که منع کنند از آن و آنرا از قبیل القار نفس و تنهیم و از
 اول و حاوین و مانند آن محبت است بر ایشان تا یا اگر ندانند آن متانی این لایق مردود است بآنکه غیر و رین باب
 غالب است و شک نیست که غالب سامت است و شک نیست که اگر اندر کوب بر خصوصاً در متا و زو و جبال که احتمال خطر
 دارد که تعالی و دیگر حراکب ساخته چنانکه در بر ملاک حکم و هم است و عقل حاکم است و بر و از اسباب ماعول است
 سپیدی احمد بن ازوق که از افطم ملاد شایخ مندر است و شرح جریب البحر میگوید که کوب بحر قطع نظر از عوارض خلاف
 است امر و بر بندگان اگر چه نظر سلف مختلف است و لکن بدان مندر است و برین حال نیست آن که موی گویند که

باینست تا حقیق که در حدیث ابی سعید خدری رضی الله عنه نزد نجاشی آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
فرمود وصال نکنید و اگر بجا نماند تا وصال کند گویند آنرا تا سحر و این در معنی تا خیر افطار است نه وصال و
این نیز بر تقدیر سبب که شفقت نباشد و باعث تنذیب نفس نگردد و الا داخل قریب نبود و ظاهر حدیثی که گوشت
در آنست که وصال از خضای آنحضرت است صلی الله علیه و آله وسلم و جمیع سبب آنکه حرام است بفرمودی صلی الله
علیه و آله وسلم از جهت غم می در قتل وی صلی الله علیه و آله وسلم لا اثم ملوا در محبت و شفقت منافات
ندارد و به ترجمانیش آنکه در محبت محبت بود و از اهل سلوک آنها می که موعظه اند بر یافتن نفس دیگر اخشن
دی افطار میکنند کفایت آبی تا از حقیقت وصال بر آید و الله اعلم نوع پیچ جمع و غره حج در لغت بمعنی قصد آید
و در شرح تشریف قصد سبب الله بر وجه مخصوص رفع حاکم هر دو لغت است و در کرمیه را فتح علیت بود
قرانت آمده و غره در لغت بمعنی زیارت آید و غره زیاده است بر وجهی عمارت و زیارت زن نیز آید و در
غره تعبیر و تعلیم است بر مسجد حرام را و موجب عمارت بنای محبت و دوا داشت و در شرح اتم است بر فعال مخصوص
را که احرام بطواف و سعی است جز و قوف بود که مخصوص است بکعبه و نسبت عمره حج همچو نسبت نماز نفس است
بفرض و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بعد از هجرت بکعبه حج گذاشت که آنرا حجة الوداع و حجة الاسلام
گویند که مردم تعلیم احکام خود فرمودند تا بدانکه سال آینده مرا حد نمایند و ایشان را بسفر آخرت و وصال
فرض از آن نفس یا نفس آن گفت یعنی آنکه در شان ماند که سوار میشو و در غایتی گذارد و ای کجاست که نگذاشتند و آدم آنکه در غیر
مردم نشیند که خوف پلاک در آن غالب است سوم آنکه ترس از ایشان و در غایتی دشمنان وین اقدام از بغایتی است و ایشان نیز در آن خلاف
آنکه حد و امان در میان باشد و مسلمانان از استواری و قدرتی بود چهارم آنکه کوب آن مغضبه و موردی بود و بر کامل و تحت احکام احرام
وین در آن نبودن ایشان مشتبه نموده و در منکرات ایشان را و بعضی مشایخ جاری گردانیده اند آنرا بر سبب تجارت و در آن حدود مشهور
در مذاهب که بر همت با ثبوت اصل و از دینی برانست کوب عالم صلی و ایشان خفیف برداشتنند که است را و حسب تحصیل حیا
کعبه است و آنچه در معنی است نیم خوف کشت عورت بر کوب چنانکه زنان و در کعبه میفرمودند که بپرده نذر و عمر بن الخطاب بعد از این
العاص گفت و وصف کن برای من بجز گفت غلظه عظیم که سوار میشو و بر دی خطی ضعیف مثل دود علی عهد مانند که عمار
چوب پس عمر گفت رضی الله عنه که لاجرم اگر حج و جهاد نمید و میزدیم بد که در دن کسی را که سوار میشو بر آن در جمع کرد
مردم از آن ازین قول و همچنین دافع عثمان را رضی الله عنه پس از آن قرار یافت امر بر جود آن بشماره مذکور
و الله سبحانه و تعالی انتی کلام ابن زروق شرح ۱۲ مشکوٰۃ در کتب الجسد ۱۲

که در خلیفه خوانده فرمود که نزدیک است که پیش آید پروردگار خود را و برسد شمار آنکه در آنجا شهادت داده آگاه
باشید که در بعد از من گمراه دور رواتی مگر در کفار که بزند بعضی از شما که در آنجا شهادت داده آگاه باشید که من
رسانیده ام حکم پروردگار شما را و فرمود خداوند تو گواه باش در بای که برساند این را حاضر نمایم و با کسی که رسانید
شود سبکو او حفظ و اعلم باشد از رساننده فرمود ما سبک حج یا خود یا در شایه که من دیگر با حج نکنم فرمود عباد
کنید پروردگار خود را و بگذارید نماز پنج وقت خود را و روزه دارید هر رمضان را و اوقات بگذارید و الا خود را تا
در آنجا نشست پروردگار خود را و این در سال دوم بود اما پیش از هجرت بعضی گویند و حج گذارند و بعضی گویند و حج نیت
از آن گفته تحقیق آنست که عدد آن بعینه محفوظ نیست در وقت حج نزد پیغمبر و در سال ششم از هجرت تحقیق آنست
که در سال نهم است و همدین سال به تجنیز اسباب سفر شوال شد لیکن در وقت دی صلی الله علیه و آله سلم درین سال
بیشتر هجرت شوال با عزرات نشستند احکام تعلیم نمود که درودی نمودند بر دی پس بیکر صدیق را
رضی الله عنه امیر حاج ساخته بیکه شریف فرستاد و از عقب علی مرتضی را رضی الله عنه قمرات سوریه برات
از مشرکان فرستاد و چون علی مرتضی بیکه رسید ابوبکر صدیق بادی گفت امیر او را مود گفت بل ما مود گفتیم
علی مرتضی قمرات سوریه برات آن بود که درودی نقص شد مشرکان است و قدع شد نقص آن بر دست
مردی بال بیت دی میباشد اما عدد و عمرای آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم چهار گفت اند اول عمره
حد میباید که سال ششم از هجرت بقصد عمره بر آمده و چون بحد میباید که بیک مرحله است از آنکه رسید مشرکان
همه با جماع جنگ بر آمدند و از آن که مضطرب آمدند و چون میعاد فتح فرسیده بود آنحضرت با هم
آقای ایشان مصالحه کرده از احرام بر آمد و بعد بنه مطهره رفت و قرار یافت که سال آینده بیاید و عمره
بجا آورد و دوم عمره که سال هفتم حکم فراموشی که در قضیه مصالحه یافته بود بیکه شریف آورد و عمره بگذارد و بعد از
سه روز به نیت خود فرمود سوم عمره که در سال هشتم که سال فتح که است از جزان که بیک مرحله است که است
بعد از قسمت نمایم چنین شب شب آمده و عمره بگذارد و دوم در شب بخواند باز رفت چهارم عمره که با حج در سال
دوم از قبه الوداع کرد و تفصیل این احوال در بیان غزوات بیاد نشاء الله تعالی و بعضی سه عمره گفته اند
باعتبار آنکه در حد میباید حقیقت عمره نبود زیرا که بیکه بر آمد و از همانجا از احرام بر آمده بعد نیز رفت
ولیکن جمهور را از احکام عمره دادند و چون آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم عزم حج کرد و صحابه را اعلام
کرد حج و همه با جنگی شرف حج کردند این خبر بلا و دفری که در اطراف رنوا می و جاست سید بنیوخ مسلمانان

منوجه مدینه شدند و در راه بیکه از هر طرف طوافت ملحق شدند و بعد و حجاج از حد حجر و حنظل بیرون شدند
 ناگفته اند که پیش از این درین و شمال هر طرف که نظر کار میکردیم هر دم بودند از بیاده و سوار و پیاده
 آن معلوم نیست و در روایتی صد و بیست و چهار هزار آمده پس دردی آنچه احرام بست و بدو و دیگر رسید
 و حج گذار و احکام و احوال آن در کتب احادیث مسطور است و ابوداؤد و ابن ماجه روایت کرده اند
 که آنحضرت دعا کرد و مراحت خود را در پیشه عرفه بمنقرت جواب آمد که منقرت کردم مگر ظالم را که البته اول
 از جهت مظلوم بگیریم پس آنحضرت فرمود بر در دگامین تو قادی اگر خواهی مظلوم را در پشت دمی
 ظالم را بنشیند و آنوقت جواب این دعا نیاورد چون در فریضه صبح کرد این دعا را جواب آمد با بابت کردم
 آنچه تو خواستی پس شنید آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بگوید هر رختی انداخته گفتند یا رسول الله ما را
 و پیر من فدای تو باد این ساعتی نبود که خود را بجا نهند همیشه خدا را دارد و ترا خدا شتالی فرمود
 و بعد از بیست و نه سال که اجماعت کرد و حقانی و عامر او بخشید است ترا خاک بر سر نیت و یوای و بلا
 فرمود و دیگر نیت پس در خنده آورد و مرا آنچه دیدم از خیر و ذرا و وی گفته اند که مرا باده و نیت و نیت
 عرفه اند و این گفته اند یعنی کس که بکفر حقوق العباد میسر میشود و طبری گفت که این قولی است بر ظالمی که تو نکرد
 و ما بر آواز و فای حق و بهیمنی نیز مانند این روایت از ابی داؤد و ابن ماجه آورده و گفتند این را شنیده
 بسیار است اگر حج است بجهت است و اگر نه قول حق بماند و نیق و ادون ذلک پس است و ظلم نیز ما دون شرک است
 و آنجا حقوق الله مغفرت از حجاج و در حقوق عباد ظلم است و فضل خدا واسع است و ظالم حدیث
 عام است و زمری در حدیث صحیح من حج و لم یرفث و لم یفسق خرج من ذنوبه کبیرم و الله آنکه گفته که این
 مخصوص است بخاصی متعلقه بحقوق الله تعالی بحقوق عباد و گفته که ساقط میگردد و ذنوب مستلحق
 بحقوق و حقوق ساقط میگردد و پس کسی که بر دست نمازی یا کفارتی و مانند آن از حقوق الله تعالی ساقط
 نمیکرد و از روی نهیر که آن حقوق است نه ذنوب و نه نیت تا تاخیر صلوة است پس انتم تاخیر و نیت ساقط
 میگردد و حج پس حج ساقط میگردد و نیت نیت را از حقوق را و گفته است ابن تیمیه که اتفاقا که حج ساقط
 میگردد و اند چیز را که واجب است بر وی از حقوق چنانکه نماز تو به داده شود و الا فصل کرده شود ساقط میگردد
 حق آنکه حج اجماعا انجمنین نفس کرده است و در مواهب لایند و این سخن خالی از غرض است و الله اعلم فی
 کرد آنحضرت شصت و سه شتر را بدست مبارک خود و این عدد شصت و سه عدد سالهای عمر مبارک وی بود

و در حدیثی ابی داود آمده است نزدیک آورده میشدند شش شتر تا محضر علی بن ابی طالب علیه السلام
 آنها را شتران نزدیک میشدند و از دعام میخوردند و سعی میکردند و هر یک از آنها خود را نزدیک آنحضرت
 می آورد و درون میخوردند تا در این شتر میخوردند و امیر المؤمنین علی را فرمود ناسی دهفت شتر و دیگری غیر از شتر
 که وی بعضی از شتران را برده خود آورده بود یا شتران دیگران که همراه آنحضرت بودند تمام شد و در روایت
 مسلم آمده که هر که در آنحضرت گادی را از نسائی خود و در روایتی غیر که در آنحضرت رضی الله عنهما بعد
 از آن حلق را طلبید که من عبد الله نام داشت و از ثوابت کرد و بخلافت که ابتدا بجانب راست کند و قسمت
 کرد و بهار را بر اصحاب هر یکی را یکا و دوی یا و تار و سوی نصیب کرد و بهار بجانب چپ را همه با و بطول
 انصاری داد و آخر ناخن آنگشتان مبارک را علیکم کرد و آنرا نیز مردمان قسمت کرد و به بیشتر معایب خلق
 کردند و بعضی تفصیر کردند که فرمود اللهم ارحم المملکتین و در آخر التماس ایشان فرمود و المتقیرین
 و چون آنحضرت بر سر فرم آمد و میاس و اولاد دوی که سفایه فرم جهت ایشان بود آب یکشبه فرمود
 آب یکشبه ای پسران عبد الله که این عمل صالح است اگر ندان بودی که کسان بر شما غلبه کردند می من خود
 فرود آمدی و از چاه آب کشیدی و دشمنان بر ستیافت رعایت کردی از جهت فضل و برکت و بزرگی که
 در دنیا است یعنی اگر من اینکار بکنم بعد از من سنت کرد و بر امت من و مردم همه با یکجا تفصیل تا مع من دست
 نزنند و بر شما آب این چاه که نسبت ایشان رسد و این نصیب از دست شما بر و پس ایشان یکا داد و بر و
 علی بن ابی طالب علیه السلام عرض کرد خدا ایستاده تناول کرد و این ایستادن دوی در حالت شرب بر اس
 بجان جزای بود یا از برای نوروت و حاجت بود که از جهت کثرت آمد عام جای نشستن نبود با هر درستی و
 حاجتی دیگر و خدا علم و بصیرت گویند که ایستاده خوردن مخصوص آب فرم و آب و منوت چنانکه در باب عادات
 شریف بیاید و چه تسبیح این چاه فرم از جهت بسیار آبراست و فرم و فرم ما کثیر را گویند و بعضی
 گویند که این لفظ مشتق نیست از چیزی اسمی است که ابتدا علم آن چاه شد و اول کسی که ظاهر کرد فرم را
 جبریل علیه السلام بود و چون سبیل علیه السلام شسته قدم مبارک خود زد و از آنجا چشمه پدید آمده آب را
 کرد که در تپش آن شک برکنند یا گنده نشود و اگر میگذاشت چشمه میشد جاری چنانکه در حدیث
 آمده است بعد از آن ابراهیم علیه السلام آنجا چاهی کند و چون قوم جرم ساکن که شدند از آنجا نشسته
 تا آنکه آری از آن نماز بعد از آن عبد الله طلب جبریل علیه السلام علی بن ابی طالب علیه السلام چون حضرت علی را فرمود

بگزارست کسان چنانچه در خواب نموده پس وی حفر کرد و در عام قبل و بعد از این پیش از آن و بعد از آن
 ابوالباقا از آنجا که در آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بنفس نفیس خود سنگ بکشد کلافی تا صبح که در آنجا و اخبار
 در فضل و خواص او بسیار آمده چنانکه در احادیث دارد دست و پا که در یکی که بوی غریب توان بویست سبکی می
 که در آنجا بزم ابدانند جمله بر نرید یا بفرستند دیگر که در آنجا که در غایت قربانی کنند و دیگر عقیده که بر آنجا که در فوج کنند
 و عقیده سنت است نزد امام مالک و شافعی و احمد و حنبل و ابوحنیفه و در هر یک مشهور و بر او ایتی از روی واجب و نزد امام ابوحنیفه
 عقیده سنت نیست امام محمد در موطا میگوید یا را چنین سیده است که عقیده از مردم جا بلایت بود و در اهل اسلام
 نیز معلوم شد پس اینان نسخ کرد و عقیده هر فوج را که پیش از آن بود و نسخ کرد و مردم شهر رمضان هر صومی را که پیش
 از وی بود نسخ کرد و غسل غایت هر غسلی را که پیش از وی بود نسخ کرد و در کوه هر صدقه را که پیش از وی بود
 چنین سیده است با آنکه بداند که مسلم و ابو داود و ترمذی و نسائی از امام مسلم آورده اند که گفت رسول خدا صلی
 علیه و آله و سلم چنین سیده ماه ذی الحجه را و خواهری از شما که تفحیه کند پس باید که در نکند از روی داخل خود از آن
 تفحیه کند و بگوید از علماء از سبب امام احمد برین اند که این نسخ و نسی بر سبیل تحریم است و بگوید بر آنکه بر این است
 و در باب اسامی از مسلم بن عمار یعنی می آید که گفت بودیم مادر عام نزدیک بود از آنمی پس ملاک در سبب
 نوره زود چنانچه از اهل عام و گفتند بعضی مردم که از این منع میکنند چون طاعات کردیم سجد بن المسیب را
 مذکور کردیم این سخن باو گفت با این سخن این حدیثی است که فراموش کرد و مردم آنرا ترک داده حدیث
 کرد امام مسلم در تاریخ النبوی صلی الله علیه و آله و سلم گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون به بنید
 ماه ذی الحجه میشد پوشیده نماد که آنچه از حدیث ام سلمه معلوم شد و همین ترک قص اشعار و اطفال رست نه
 الزام لباس حرمان نیز خبر پس قول صاحب سفر المساجد که گفت در کوفه ناخن خود چیزی و در نکند و این
 روز در صورت حرمان باشد عمل نظر است و اندک علم نوع ششم از عبادات و از کار و دعوات و استغفار و قرائت
 اما ذکر گفت عایشه رضی الله عنها بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که ذکر میکرد و خدا انبوعالی را و هیچ ایمان
 و اوقات و همیشه ذکر حق می کردی و هیچ چیز او را از ذکر حق باز نداشتی و سخن او مجموع و ریاض حق و حمید و ثناء و
 تمجید و توحید و تسبیح و تقدیس و تملیل و تکبیر بودی و بیان اسما و صفات الهی و عدد و عدید و نام و نامی و تسبیح و
 تعلیم از احکام مذکور نیست و نام و عدد و حمید و ترغیب و ترسب این همه ذکر حق بود و در حالت خاموشی و خلوت
 می کردی با حق بود و دل در بیان و الفاظ وی در حالت قیام و قعود و اصطلاح و ششستن و بر خاستن

در عقیده

در حدیث
در عبادات
در شستن

اول تحقیق فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم حال کمال من رب تعالی من شغله ذکر می عن مسئله اعطیه افضل
 ما عطا المسلمین و حق می دیگر گویند بنده یا پذیران شافع را دعا باشد و بدل در مقام رضا تا جامع بود میان
 بر و نفیست و علامت صحت آنست که دعا بکلم عبودیت و تزلزل و انتشال امر باشد بی قصد نیل خطوط
 و حصول مقصد و نیز تا خیر اجابت شش خط نور و رویت نمند بر مولی کریم و اجابت و عدم اجابت نزد وی
 بیسان بود و امام قشیری بگوید در وقت الصلاه که اوقات مختلف است در بعضی احوال دعا بهتر از سکوت بود
 و ادب و وقت هر طاعت باشد و بعضی احوال سکوت افضل از دعا کرد و ادب و ران بود و در شش ساهی این معنی
 هم در وقت پیدا کرد و چه علم هم در وقت حصول پذیر و اگر از دل خود اشارت بجانب دعا یا بدعا اولی بود
 اگر اشارت بشکوت بود سکوت اولی و نیز اگر غالب در وقت علم بود دعا اولی است از جهت بودن در عبادت
 اگر غالب معرفت و حال است سکوت و سکون اولی و نیز در هر چه مسلمان از انفس است یا در حقیقتی حق است
 و دعا و یا اگر انفس را غلبه و تعبیه است سکوت احسن است و کلام الامام گفت بنده بسکین خضر الله بر الباقین
 که دعا گاه بی زبان قال بود چنانکه زبان را طلبید حاجت خود را و گاه بی زبان حال چنانکه عرض نماید حالی
 خود را و گاه بی زبان عرض چنانکه مع شاکند پروردگار خالی بهضات کریم و احسان و مدد و عطا را این
 نیز در معنی و ما است زیرا که مع و نما در حضرت کریم تعرض به ما و سوال است و دعا و سکوت از دعا فائق است
 که در معنی مجرب و خدا تسلیم است و بعضی از عرفا و عارفان استخواندند گفته اند و این فوق دعا و زبان
 حال است و در سکوت نیز حاصل است فافهم و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم تعلیم کرده است است
 از این ابط و آفاب که نه کند از در کتب و عهد و آناه اکل حلال و صدق مقل و حد و جهد و عدم استعمال
 ما تبادله و شای حضرت خدی الجلال است و جمله و سلام بر دی صلح و اصحاب و آل و یکی از ادب
 و ما بیع بدین صفت و بسط آناه مقابل وجه و مدد بعضی روایات خداوند بکلیکین و این روایات و لا اله الا
 بر تفریق بدین و بسط آناه بهر است اعتراف که از انبیاء الهی و اصحاب و از این عباد است آمده که چون دعا
 میکرد ضم میکرد و هر وقت خود را و دیگر دانید بطون آناه را مقابل وجه و روایتی آمده که برداشت آنحضرت
 دستمال را آورده شد یا ض الطین او گفته اند که هر چند عافیه صعب تر منج بدین بیشتر تا آنکه برداشت
 در استخفاف حمادی سر تا بالای سر و مسج و بدین نیز از ادب است و غیر حالت نماز و آنحضرت صلی الله علیه
 و آله وسلم دعا کرد و در حاکم را که هر بوقت اجابت سید و هم دعوات دی صلی الله علیه و آله وسلم همین حکم

دارد و در حدیث بخاری از ابی هریره آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هر چه پیش از دعا می است
 مستجاب که دعا کرد و بوی دهن منجوا بکم که نهان کنم و بچشم دعا می خود را از ریاحی شفاعت مراست خود را
 در آخرت و ظاهر این مشکل است نه بلکه واقع شده است هر چه بر او هر بسیاری از پیغمبر صلی الله علیه و آله
 و سلم از دعوات بجایه و ظاهر این حدیث اینست که پیغمبر پاک دعاست مستجاب فقط و جواب داده اند که هر
 با حاجت در دعا که ذکر کرده قطع و بخرم بدان است و با دعا آن دعا از دعوات ایشان بر حیا است
 و بعضی گفته اند که مراد آنست که انفس دعوات ایشان یکی است و در ایشان راست دعوات دیگر و بعضی
 گفته اند که مراد آنست که هر چه پیغمبر را دعا عام است مستجاب در حق است و بی باطل است ایشان باینجا و اما باینجا
 خاصه بعضی مستجاب است و بعضی مستجاب نیست اما مراد آنست که هر یک یک دعاست خواه در حق است چنانکه شرح
 علیه السلام فرمود و ب الاثر علی الارضی من الکافرین دیار او خواه برای نفس خود چنانکه ذکر یا علیه السلام فرمود
 فیسئل من الذک و دیار منی و سلیمان فرمود علیه السلام رب سب لی لکالا یعنی لاحد من بعدی ذکر ما فی
 و شرح بخاری سوال کرد آیا جایز است که مستجاب نگردد دعا پیغمبر جواب داد یک دعا مستجاب است و
 باقی در مشیت خداست و یعنی مخفی که شرح بخاری است گفت این سوال خوش نمی آید که در کتاب شافعی
 است و اشک نداریم که جمیع دعوات انبیاء صوات الله و سلم علیه السلام جمیع مستجاب اند و مراد بقول وی
 بکل نبی دعوت مستجاب است حضرت انتی و بعضی محققین گفته اند که آنحضرت را دعا و اگر مرمت از آنکه چیزی
 خواهد بود و در دعا خود وی اجابت کند و نقل کرده نشده است که آنحضرت دعا کرد پیغمبری و مستجاب
 نشد یا رب مگر مصلحت تمام باشد در آن چنانکه در حدیث آمده است سه دعا کردم من مراست خود را یکی
 آنکه فرزند ایشان را در دنیا و دیگر آنکه هلاک نکنند ایشان را فقط سوم قتال نکنند میان یکدیگر بگریس
 اجابت کرد و دعا اول را در منع کرد و در ثالث و احتمال دارد که مراد جمیع کردن مان باشد که گفته شد و اما
 این دعا کند منع از اجابت بجز دعا اگرچنان مخفی غیر متعارف است دین عبارت و از حدیث و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 گفت یا رسول الله انفس خاتم است و ما کن مراد او بود انفس در وقتی که برت آورد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پیش
 طبعه بیست ساله یا نه ساله و خدمت کرد آنحضرت را ده سال پس دعا کرد آنحضرت و گفت اللهم بارک فی ماله و ولده
 و اهل حیاته و اغفر له و در دهانی و او خله النجیة پس تجا که در عمر او از صد سال سه سال یا هفت سال و اقل
 آنچه گفته است تو در ده سال بود پستان او از نخیل در کم که میوه می داد و در هر سال و دیار و در است کرده است

را پس گفت آنرا و پیران آوردند آنرا پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم اللهم حمله خداوند صاحب
 جمال گردان ادر او خوبی ده ادر ایس سیدم آن مردود و نه سال را و بنود در نجده و اس دی یکموی سفید
 ظاهر الحلاقه و مناسب آنکه موی آنرا شب که آنحضرت میخورد بر آرد و حسنی و جمالی و جوانی برای دی طلبیدند
 از جمال اکثر جوانی و سودا بخیر و ارمیدارند و در ادبی کتاب و در بیان حلیه تشریفه و فنی شیب آنرا آنحضرت وی
 صلی الله علیه و آله وسلم بنیچین با بیگانه نشسته است بهیچ از آنس آورده که پیروی گرفت از نجده تشریف وی
 صلی الله علیه و آله وسلم چیزی که در نجده تشریفه افزوده بود مثل حسن مانند آن پس فرمود اللهم حمله پس بیگانه گشت
 ریش وی بعد از آنکه سفید بود و نیز آمده است که پیروی دو شیدانه را برای آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
 پس بیگانه گشت و بپای او دلبست تا دو سال و پس نشد و از نجده معلوم شد که کاخان و بیگانگان از خان
 نعمت و برکت وی محروم نبودند و بیچ جای مروتان و آشنایان و نیز معلوم میشد که خدمت و رضای بزرگان
 بمانیرست و ملا فاضله خیر و برکت و کاخان چه از فیه و نعمت آنحضرت محروم و یالس باشد و و دنیا محرومانند
 اگر چه در دخییدن نافع و مباحل یا یعنی شایسته ظاهر نیست و لیکن اتفاق چنین افتاد و تواند که آن
 پیروی حسن و جمال ظاهر داشته باشد و عاقل میدان کرده و الله اعلم و عری دیگر را فرمود اللهم متع نشیانه
 پس گشت پیروی نشیانه و سال و نیکوی سفید را آورده اند که آمد و رضای فاطمه زهرا رضی الله عنها
 و حال آنکه و دیده بود پیروی مبارک وی زردی از جمع پس نگاه کرد و پیروی وی آنحضرت و زنادوست
 شریف خود را بر سینه زهر او گفت خداوند سیرگردان که سنگان را خداوند اگر سینه ملا فاطمه نسبت محرابا
 آنحضرت سحرخی بر روی وی و فرمود زهر که بعد از آن برگزگشته نشدم ذکره پوسف بن یعقوب الاصفهانی
 فی دلائل الاجاز و دعا که آنحضرت عروه بن ابی الجهم بارقی اللهم بارک لنی منفق پس پیروی پیچ چیز را
 مگر آنکه سود میکردان و دعا که و عبد الرحمن بن عوف را رضی الله عنهما و برکت حاصل پس سجد
 سال او در غیا بجا که رسید گفته است وی رضی الله عنه اگر بر میداشتم من سنگی را امید میداشتم که در
 زیر دی نرود و نفره باشد و دعا که در مصر نقطه پس مبتلا شد ندیدان تا آنکه پیروی و زهر را و در بار
 و قصه دعای آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم عتبه بن ابی اسید را اللهم سلط علیه کلیه من کمال یک شود و است
 و خود زهر آنحضرت عری بدست چپ پس امر کرد که بدست راست خود گرفت و پیروی آنم فرمود بزرگتر از ابی
 پس بر نراندست برداشت دست راست را بسوی دستان خود برد از آن و یکبار نماز سجد و آنحضرت سجد

نخستین گزشت شخصی میان وی و میان درخت پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم کسیکه قطع کند
برای نماز را قطع کند خدا بیخالی از او را پیش نشست آن شخص در تنواست ایستاد و طلب کرد و روز سه
معاویه را پس دیگر دنیا میگفتند که وی طعام میخورد و فرمود لا اشبع الله بطنه پس سیر شد معاویه هرگز
بعد از این چنین راست که ذکر کرده اند علما آنرا و این همه قطرات است از بحر معجزات ربی و با و ملی مثال
اوست و اجابت دعا حاصل است مرتباجان و پیران آنحضرت را از ادلیای و صلیحی است نکیف
به صلی الله علیه و آله و سلم حق آنست که دعوت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم همه مقبول و مستجاب است
چنانکه گفته شد اما استغفار بود آنحضرت که استغفار میکرد ساعت بساعت در روایت ابی هریره
آمده است رضی الله عنه که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم علیه المعبودانی لا استغفر الله کل یوم سبعین
مره و در روایتی زیاده از هفتاد بار و فی روایت مائة مرة و ظاهر آنست که مراد کثرت استغفار و مبالغه
در آنست نه خصوص این عدد و اما علم و در روایت ابن عمر آمده رضی الله عنهما که ما شیم ویم مر آنحضرت را در
یک مجلس از آنکه برخیزد میگفت استغفر الله الذي لا اله الا هو الحي القيوم والتوب اليه و در روایتی استغفر الله
الخطيئة الذي لا يخ و در روایتی هم از ابن عمر آمده که شیم ویم مر آنحضرت را در مجلس شریف رب اغفر لي ذنبي انك
انت التواب الغفور صد بار و در حدیث بخاری از شداد بن اوس آمده رضی الله عنه که آنحضرت فرمود
سيد الاستغفار این است که بگويد اللهم انت ربی لا اله الا انت خلقتني وانا عبدك وانا على عبدك وودعك ما استطعت
اغفر لي من شر ما صنعت ابور لك بعتك علي و ابونيني ما غفرتي فانه لا ينظر الزلوب الا انت و در روایتی
قول وی اغفر لي من شر ما صنعت و آخر آمده و گفت آنحضرت کسیکه بگوید اگر بطریق القیام در روز
دو بار پیش از آنکه شام کند در آیه پشت را و کسیکه بگوید در شب و بیدار پیش از آنکه بخوابد در آیه پشت را و
گفته اند که استغفار گفتن آنحضرت تعلیم و تشریعت امر است را با همیشه مستغفر و تائب باشد و الا آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم منفرست استغفار و توبه از چه کند این استغفار برای است میگرداند و الله اعلم
و در حدیث دیگر آمده که آنحضرت فرمود این لیسان علی قلبی وانی لا استغفر الله الا حدیث میفرماید بدرستی
و تحقیق پرده افکنده میشود و بدل من و من استغفار میکنم خدا را و عین ابروین را گویند که بر سر آن قباب
نشیند و علامه و ناخبر و حیران اند و در روایت این فین و در اذان اکثر برانند که این عین پرده زین
لطیف است که حکم شریف از ملائکه کثرت و اینهم تمام حرام دین به ملت و دعوات خلق و بیان احکام شریف

استغفار

بیلا الاستغفار

فترقی و فضیله از مشایخ و محدث بر دیده نشود و آنحضرت می نشست و بعد از آن لطیف با شتغال ناز کرد
و ظهور نور وحدت انتمثال می پذیرفت و آنحضرت از طریق این ایستاد و عرض فرمود استغفار میکرد
حسنت الابرار سید المقرین و بعضی گویند آنحضرت را در هر لحظه به مقام قرب ترقی در ترقی بود و مشاهدات در درگاه
تجلیات حق نماییه از پیش آنحضرت را علی الله علیه و آله وسلم در هر آن پرده از نور جمال مشهود میبگشت و تجلی نورانی بالاتر
از آن بزرگوار بیشتر توقف در مقام اول بعد از تکلیف تمام ثانی استغفار میکرد و گاه در آنجا مانده بدین بیان آنحضرت
نمود می پذیرفت قال بعض الصوفیه یزاعین الانوار العین الاغیار و طبعی در شرح شکاک نقل از شیخ ابوالوقت شیخ شهاب الدین
سهروردی گویند که گفت روح آدمی آنحضرت را یکم در مقام ترقی و شوق و سیر بر رفیق اعلی و التمام ملکوت که مفر
اصلی است بود و قلب تابع روح و نفس تابع قلب میشد و شک نیست که حرکت و نهضت قلب اسرع و نامست
از حرکت نفس پس با چار نفس در خروج و بلوغ مقام قرب و حریم عزت از محاجت و مراققت روح و قلب
جراحی افتاد و موجب انقطاع علاقه هست غیری میگشت پس حکمت بالذات الکی و رحمت و لطفت نامتناهی
دی که برای تکمیل و ارشاد خلق اقتضای بقای نفس شریفش میکرد و در دو این بین و فرود و پستی
برده سبب اظهار حرکت قلب شریف می کرد تا بالکلیه بجانب روح زدود و بعالم قدس بحقوق نه پذیرد
و آنحضرت بجهت کمال شوق و انجذاب آن عالم را از اظهار حرکت قلب با وجود نقص این حکمت و مصلحت
و کمال حرص می بر تکمیل امت استغفار میکرد و اعتقاد می نمود که اگر از علمای علم لغت است پرسیدند
حقیقت این چنین چیست و مراد آن چه گفت ای سائل اگر از غیر قلب رسول الله صلی الله علیه و آله می
پرسیدی میگفتم آنچه میدادند او و قلب رسول و صفات و احوال می دم نتوانم زد و مرا از همه این سخن
اصحی خوشتر آید و بادب و اصول نشان قلب مصطفوی که آنرا بر خدا کسی نداند و قریب نماید و هر کس هر چه
گویند بر اندازه معرفت و قیاس خود گویند و چون مقام از همه بالاتر است هر که از مقام خبر دهد و از
حقیقت حال کشف کند گویا تاویل و تشابهاش کرده باشد و ما بعلم آدله الا الله و صلوات الله علیه و آله
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرات فرموده بود و حرف و دهر میکرد و زو حرف و در وقت میکرد
بر سرایت چنانکه میخواند که در سبب العالمین وقف میکرد و بعد از آن میگفت الرحمن الرحیم و وقف میکرد
بعد از آن میگفت مالک يوم الدين و وقف میکرد در راه الترنیدی و این را وقف الی بنی میگویند و این صفات
فرات را قاعده است در وقت که بحسب حاجی کلام و عدم تعلق او یا بعد و انقطاع مابعد از ما قبل تقسیم

می شود وقت را بنام حسن و کافی و چنانکه در کتب تجوید مذکور است در ترتیل میگرداند آنحضرت و سوره سانا آنکه در
از ترتیل سوره دراز تر از آن و بنود بیچ کی خوش آواز و خوش قرأت تر از وی صلی الله علیه و آله و سلم
و تفسیر میگرداند آنحضرت بقرات خود در فتح میگرداند و صوت را بدان احیاناً چنانکه ترجیح کرد و در فتح و در قرأت انا
فتنا لک قحاً مینا و ککایت کرده است بعد از مدینه منی و ترجیح او را ۱۱ سوره بار ذکره النجاشی و ظاهر است
که این ترجیح بعضی آنحضرت و اختیار وی بود صلی الله علیه و آله و سلم نه بطریق اضطراب و جنبش ناخواسته چنانکه
بعضی مردم گمان برده اند اگر بسبب جنبش تا بودی محمد بن فضل آنرا حکایت میکرد و با اختیار میگرداند تا مردم
افتد آنکه بیان در ترجیح را بعضی آنحضرت نسبت میکرد و میگفت که ترجیح کرد آنحضرت چنانکه هاست و در حدیث
صحیح آمده است که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم المصطفی بنو القرآن باصواتکم آرائش و سید قرآناً و از
مای خوش فرمود لیس نامی لم یغنی القرآن و فرمود گوش نمی شنود و استماع نمیکند خدا تعالی هیچ چیز را بهر گوش
نمودن و استماع کردن وی هر چه حسن الصوت را که تفسیر میکند بقرآن یعنی بخواند و اگر در جبر میکنند بدان و گفت
این عباسی که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم لکل شیء حلیه و حلیه القرآن حسن الصوت هر چه چیز را پیرایه
است و پیرایه قرآن خوش آوازی است و آمده است که گوش نموده بود آنحضرت شبی در قرأت ابو موسی اشعری
را که بنیات خوش آواز و خوش خوان بود در شان او فرمود مطهر نارامن فرامیال و او و چون رفتند خود او
آنحضرت را را بنیال گفت ابو موسی آه اگر میدانستم من تویی شنوی یا رسول الله حسین و زمین میگردم آنرا بیشتر از این
و اختلاف کرده اند علماء مسلمانی بقرآن بعضی مطلق جایز دارند یعنی اگر چه لازم آید از او طرد و طرد مباح حرکات دانند
آن و اگر چه نتوانند موافق باشد بعضی مطلق منع کنند و حق که مرکز دائره انصاف است آنست که تطریب و تفسیر
بر دو وجه است یکی آنکه اتفاقاً آنرا طبیعت و سماعت کند بدان بی تکلف و تحرین و تعلیم بلکه چون گذشته شود بعضی
بباید آن تطریب و تعلیم را و این مجاز است اگر چه بسیار دیر زیادت تر از این تحسین چنانکه گفت ابو موسی اشعری
عنه اگر من میدانستم که تویی شنوی زیاده میگردم تر از این تحسین را که کسیکه بیجان میکند او را طرب و شوق
مالک نمیشود نفس خود را و صبر نمیشود کرد از تطریب و تحرین و ترنمین صورت و قرأت پس وی مطرب است و تعلیم
و تکلف است نه تکلف و این است مراد بصوت عرب و کس عرب و این قسم از تفسیر است که میگرداند آنرا احیاء
وی شنیدند آنرا و این تفسیر خود است که متاخر میگرداند و بدان تالی و سامع و وجه ثانی آنکه بعضی از سامع
موسیقی باشد که نیست در طالع سماعت بدان و حاصل نمیشود مگر تکلف و تفسیر و تحرین چنانکه آمده است

می شود با نواز الحان موسیقی بسیط و مرکب بر ایقاعات مخصوصه و آواز خمره که حاصل میشود مگر بتعلیم
و تکلف و این است که گروه داشتند آنرا سلف و آنکار کردند قرائت یابین وجه و هر کسی که علم است او را احوال
سلف میداند قطعا که ایشان نیز از انداز الحان موسیقی که تکلیف کرده میشود آن بر اقامت و حرکات
موز و تپه سروده و مد و ایشان بر نیز کار ترانه که بخوانند قرآن را باین طریق و بخوبی کنند آنرا بلکه
میتوانند بر تخرین و تطریب و تحسین صوت و این امری است که در مدایح و نثی نگرده است از ان شایع
بلکه اشاره کرده است بآن و خوانده است مردم را بدان و خبر داده است از استماع حق سبحانه و تعالی
آن و فرموده که نیست از ما هر که نفعی نکند بقرآن در دایت کرده است این ابن ابی شیبه از عقیده بن عامر که
فرموده است تعلیم کنید قرآن را و نفعی نکند بدان و بنویسد حدیث را و فکر بذا کلفی المواهب اللدنیه حکایت
آورده اند که چون میخواست واد علیه السلام که کلمه کند بر بنی اسرائیل و بخوانند بزرگ را بر ایشان گرسند
میتدافت روزی و بنی نوحید و بنی کند زنا زرا لستند امیر میگردد سلیمان از که نذر میداد و در که نذر و شها و
و اشتها و که بهار و د که داد و بنی نشیند فلان روزم میکند بعد از ان بیرون می آورده میشد برای بنی نبر
بسیوی صحرای بی شست بران و سلیمان ایستاده می بود بر سر دی می آمدند انس و جن طیر و وحش و بهرام و
بیرون می آمدند و آبکار و خدای که استماع میکردند ذکر را پس شروع میکرد و او در دستار بر خدا بجز می که
سزاوار است و بخوانند بزرگ را پس میزدند طایفه از شنوندگان پس از ان شروع میکرد و او در وجه کردن
بر کتا بکاران پس میزدند طایفه از ایشان پس چون گرم میشد و غلبت میگشت و میگفت مراد سلیمان
یا بنی امد سوت نشد صوت میان مردم و پاره پاره شد و شنوندگان بر روی افتاد و او در هیچ ش میگشت
بر داشته میشد بسیوی خانه و ناسیکر و سلیمان در مردم که هر که را غلبه می دودستی بود و بگوید او را و بزرگ را پس
می آوردند زان سر بر او می ایستادند بر شوهران و پسران و برادران خود و بریداشتند و سینه شیر و چون
بهوش می آمد و او در مردم می پرسید از سلیمان و میگفت چه کردند ای سلیمان عباد بنی اسرائیل گفت مردمانی را
فلان و فلان و شمر و نامهای ایشان را پس دست بر سر میزد و توجیه میکرد و او میگفت آیا ششم میکردی توجیه را
بر او که تو و همراه آنکه مردند از خوف تو یا شوق تو پس بود آب و او بهین تا مجلس دیگر واقامت کرد
برین حال تا آنکه خواست خدا و عمل و گمان نبرد و مگر حال بنی اسرائیل اعلا ماکمل بود از حال این
است اما غار و غار پس پس است حال ابو موسی که گفته است آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم مدتی

اگر داده شده است خرماری از خرمای آل داود و اما مردن از خوف و شوق در جواب ارباب در حق است
 یکی آنکه گوئیم قوتی که داده شده است این است مقاومت میکند باحوالی که دارد دیگر در بیان دلگام میدارد
 حیات را و فانی میگردد از قوت جسمانی را بلکه پیدا میگردد از قوت روحانی تا سیدات الهیه را در جهت طوفان
 این است و ممکن وی بر است حال سماع و موعظه و حال عدم سماع از جهت توانی احوالی ذکر و اطوار یقین
 چنانکه فرموده اند لو کشف السطار ما از دوت یقیناً چنانکه داود سلیمان که اصحاب خرمای و احض خول آن
 بوده اند و ایشان افضل بودند از است اتفاق نصفا و ایشان را موت چنانکه اتفاق افتاد مرغی ایشان را
 و نبودان مگر از جهت ممکن و قوت حال ایشان و قوت را نبیه که مدکر و ایشان را پیر و در کمالی نفوس
 بدان و اما توبه داود علیه السلام بر ابراهان و اعتمد از وی علیه السلام از ان وضع و شفقت است
 است نه از ان خطا توبه وی از احادیث و وجود این قوت الهیه و ممکن در ان اشارت کرد و او که صفت
 غنه در وقتیکه دیدم وی را که می گردید نزد استماع قرآن و غنه و ضحیه میکند از ان و گفت وی رفیقه
 همچنین بودم ما و لیکن سخت گشت و اما می مالتیر کرد از قوت بقوت از جهت تواضع و حال آنکه در توبه وی
 محفوظ و منزلت وی محفوظ است و آورده اند که شنید روزی سهیل شتری قرآن را از کسیکه میخواند از او
 از بدید رخ و بنفاد و بر زمین و بهوش گشت گفتند این چیست که هرگز از تو ندیده بودیم گفت صفت حال
 گفتند اگر صفت نیست قوت کدام خواهد بود گفت قوت آنست که همه را به هم گشتند و از جامی انداختند و مستقیم
 مانند طریق دوم در جواب آنست که در ان است نه بسیار لان از خوف و شوق قدما و در حدیثا در مجلس سماع
 قرآن مردند و به زوق و شوق از عالم رفتند و مواهب لدنیه بگویند که ابو اسحق تعلی در ذکر اسما و آن جمله
 بجمعه ی تصنیف کرده است در کتاب نفحات الانس نیز جمع از آنها که در مجلس سماع جان دادند و مذکورند
 واصل و چون سخن در حق بقرآن افتاد و اگر محلی از مسئله سماع اشارت کرده شود و در نباشد بلکه درین
 مسئله اختلاف بسیار آمده قدما و متاخران و فعلا بعضی باحتیاط مذکورند و گفته اند که انبیا را کنیم
 و نه انکار کنیم بدانکه سماعی که شارا را به است بقول حق سبحانه الذین یسمعون القول فیتحجون احسنه و یقولون و یسألون
 و اذا سمعوا اما انزل الی الرسول نری اعینهم فیض من الذم مع ما عرفت و امن الحق در عوارف میگویند که این
 سماع است که متفق علیه است همانست اود و الف نیست در دو کس از اهل ایمان و این سماع تجلی حجت ایشان
 پروردگار کریم و اختلاف در سماع اشعار و قضا به است بالمان مصر به موسیقیه و در نجاست کفر اقال

د

و تباين احوال بعضی آنرا منکر باشند و بعضی در فحش و فجور ملحق دارند و بعضی بهمان موع و کاذب و افحش شمارند
 و هر دو طایفه در بعضی نظریات و افراط اند و بعضی در بعضی سطرقت است یکی در سبب قناعت و ایشان انکار میکنند
 باشد انکار و سلوک میکنند مسلک تعصب و غدا و الحاق میکنند فعل آنرا اندوب و کبار و افتاد آنرا کفر و زندقه
 و اتحاد این افراط است و خرد و حست از طریق اعتدال و انصاف و نمی باید بران حرمت کرد و خصوصاً در موع
 اخلاف تم نقل کرده شده است از علماء در سبب برانچه دلالت دارد بر حرمت و کراهیت دوم طریق محمد بن است
 و ایشان میگویند که ثابت نشده است در تحریم آن حدیث صحیح و بعضی صریح بیکه هر چه دارد خنده است و این
 باب از احادیث با موضوع است یا مطعون و همچنین آیات قرآنی اگر چه تفسیر کرده اند آنرا بعضی مفسرین
 بچیزی که دلالت میکنند بر حرمت آنرا تا در بلاء و محامل دیگر هم هست که ذکر کرده اند غیر ایشان از علماء
 و چون ثابت نکرد و حرمت ثابت شود اصل و اباحت بد لالت قول وی سبحانه و اصل کلم الطبیات و بعضی
 گویند ثابت نشده است نه بر حرمت و نه اباحت آن دلیل قطعی شرعی پس مسئله بی گردد بر اصل و اشیاء
 که حکم است یا اباحت سوم طریق ساده صوفیه و در سبب ایشان در نیاب مختلف و افعال متب آمده و بعضی
 اقتضاب کرده و بعضی به اشتراک نموده و باید که انکار ایشان باشد و احتیاط باشد و قوی باشد که انکار
 ایشان اخذ بر حرمت و احتیاط در افعال و اقوال است و در جمیع اوقات و احوال و لیکن بعضی ایشان قناعت
 آورده و بعضی و شوق و حکم و محبت و وضع حال و در مورد و همی آن و حکم ایشان حکم داله و سران است و شک نیست
 در تأثیر لغات و نفوس و لطیف قلوب و آثار آنرا که امن بر اطن و این معلوم است بمشاهده و بیان حتی در
 حرکات و ابر و مبدیان لبس و تکلمات ایشان ثابت اند بر حکم و ادب یا سوره و قلم و متل و انرا بل شوق
 مشرط و نقش و تعلیم و مد و غرام و بعضی از عارفان گفته اند که سماع از برای اهل تجلیات صفات انرا باب
 سواجبت که میگذرد بر ایشان احوال مختلفه و صفات متبانه و اما صاحب قلی ذاتی مقام ایشان در این
 رداست و تحقیق کرده اند این طایفه از اهل طریقه و ادب آنرا و کفایت میکنند طالب جمیع را که جامع میان
 احکام و معارف نظر در کتاب عوارف که عقد کرده است یا بی در مد و انکار یا بی در قبول و انکار یا بی دیگر در
 ترفع و استغفار از سماع و یا بی دیگر در تذکر و ادب و اعتقاد و علم و حکمت و سماع با حکام السماع گفته که غنا بر موع
 است و نسبت که جاری شده است حادث که استعمال کرده میشود برای تشفی طلوب و محال است اعمال عقل
 افعال و اطلاع مفاد و طریق جمیع در مد و صفت کعبه قدیم و مقام و طریق غرور و مد و صفت و جود و مبارک

مثل صدقه و غصب و کتبی و مثل خانه و نسای بر آن سکین اطفال و مانند آن و این مباح است اگر از ذکر و احش
و محرمات نیست بلکه نهی است که موجب نشاط است بر اهل رفوع و مغمای است که احتمال میکنند که از امعینان
که عارف اند بهشت و اختیار میکنند شعری را و همچنین میکنند تبلیغات قریب که تبیح میکنند نفس را و تطبیق
میکند نفس را و تطبیق میکنند آنرا و این نوع مختلف نیست میان علماء جماعه مباح داشته و فحش حرام گفته
و فحش مکرر و همگی بیکدیگر اصح و اشهر از آنکه دشنامی را بوجهی و احدی حرام اند و بیکدیگر تهمت است و اطلاق
حرام نیز آمده و حکایت کرده است قاضی ابوالطییب تحریم از امام ابی حنیفه و شیخ شهاب الدین سمرودی
و بخاری گفته که امام ابی حنیفه بیکر و انداختن را از ذنوب و همچنین فعل کرده است قاضی ابوالطییب تحریم از امام
شعبی و صفیان قوری و چهار شخصی و فاکه ای گفته که در روایت کرده است از صفیان قوری که وی پرسیده شد
از عباس گفت که آن خبر را بوی است که این کوش در آمد و از گوش دیگر رفت و گفته اند که این اشارت استانی
با حاجت آن رفته و اطلاق کرده قول در آن و تفضیل نموده میان رجال و سائر مردان و تسویه کرده میان آن
و لیکن با شطراحن گفته و قریب در آن و بعضی قریب کرده اند میان قلیل و کثیر رجال و تساو گفته اند میان با حاجت
که روایت کرده شده است غناد سماع آن از جماعه کثیر از کاتبی که در ایشان چندین از عشقه بشیر و اند
در جم غفیر از تابعین و تابع سماع جمیع دیگر علمای محمد بن و علمای دین که در باب نهم و فقهی معلوم
عبادت بوده اند و نقل کرده شده است و درین باب از ایشان روایات و حکایات که گفتار است در این باب
معلوم کرد که آنکه دین و اکابر اهل اقصین مختلف بودند و آن امام عبد الله بن جعفر رضی الله عنهما سماع غناد
از وی مستفیض و مشهور است و نقل کرده است آنرا که که اسحاق کرده است و درین مسئله از قضا و حفاظ و ارباب
نواصیح و این عبد الله و ساستیاب گفته اند پیری نجاشی باسی و بود و ابو یوسف در آن زمان عم وی علم بن ابی طالب
و میرفت می رضی الله عنه در خانه جمعی که از مخفیات بود و میگفتند خورده بود که تغنی بگفته ای هیچ کسی مگر
در خانه خود پس نشی که برای وی خواست که سیاه در خانه وی رضی الله عنه نشیند و انداخته است و هر
از بن خود پس منع کردی رضی الله عنه او را از آن و گفته اند که بودند و عبد الله بن جعفر را برای که تغنی
میکردند و عمرو بنیر و برای وی آورده اند که سعد بن اسبب که افضل تابعین است زنده میشد بری مثل و در این
غناد و مسئله بشیر سماع آن و همچنین سالم بن عبد الله بن عمر قاضی سماعی شنیدند از کثیر کان با جلال است
تقدیر و کثیر بن می و سعید بن جیر که از عالم تابعین است شنیدند از جری که تغنی میکرد و وف میزد و همچنین ابی ملک

این جمیع که از علما و حفاظ و فقهاء و علماء و کرام اجماع است بر بدالت و جلالت وی که شنیدند و غنا را و پیدا نیست
الحان را و ابرایم بن سعد مدوی بود امام عصر خود در فقه و روایت بنی شوق ایند طلبه را و حدیث ثانی مثل ایند ایشان
را و افندی و او در مجلس شریف تجلیل غنا و پیرمندی از احوال مالک پس گفت خبر دادند که دعوتی بود
در بنی برون و با قوم و قوت بود و خود که گفتی میگردند و لعوب میشوند بدان و بدو مالک رفت و مرغی که
میزد از آن رفتی بنمود و او اعلم حکایت کرد از صاحب تذکره که پرسیده شد امام ابوحنیفه و سفیان ثوری از
حنافین گفتند بدینست غنا از کیا سوزند آن سوز صغیر و فکله ده اند که امام ابوحنیفه را همسایه بود که بر شب
بریناست و گفتی میگرد و امام گوش میداشت به گفتی او شنید شی آواز از این پس پرسید از اهل وی چیست
شب که شنید نمی شد آواز وی گفتند که بیرون بر آید بود وی امشب پس گفتند بعد از آن که در آواز پس
پرسید امام خامنه خود را و بر پشت نزد امیر شفاقت کرد و او را و خلاص گردانید و پرسید اسیر که نام او چیست گفتند
پس بر آمد و از زندان هر که را عمر نام بود و گفت امام با خبر که باز کرد با بنی میگردی و چون گوش داشت
امام ابوحنیفه بنمای او و بنی نگار و او را و دلالت کرد بر اباحت گفتی نزد وی و استماع وی بر شب یا آن و
غوی که وی داشت حمل میتوان کرد مگر بر اباحت پس آنچه دارد شده از وی بر خلوات آن حمل کرده شد و غنای
مقتدران بخش از برای حج میان قول و فعل وی و خیال آنکه گرفته شده است و حرم گرانده تقاضای فعل وی از
فعل قول وی چنانکه رفت بدینکه در وی غنا بود و داشته آن حکایت کرده است این فقیه که ذکر کرده شد و در
ابو یوسف مسئله غنا پس آنکه که قصه بابر ابوحنیفه را و حکایت کرده شد از امام ابو یوسف که میساکد عاقر
شد مجلس شریف را و مدینه و روی غنا پس میشنید و میگرد و پرسید و پیش از مالک از سماع پس گفت در یا فتم
این علم را در بلاد خود که منکر شنید از برای شنید از آن و گفت منکر نشود آنرا اگر ماضی یا جایی یا عاقله
طریق الطبع و همچنین فکله ده است از وی عدای و حکایت کرده است اباحت از وی امام قشیری و ادب ابو
نصیر و فکله ده غیر ایشان و آنچه فکله ده شده است از مالک رفته اند علیکه که گفت نشنوند آنرا اگر فاسقان
مکرر است و غنای که مقتدران است بوی منکر جمیع القول و الفعل و امام شافعی رفته اند علیکه که گفتند
که حرم نشود سماع و نیست و تنبیح که در چندین از مقتضات وی زندیم او را الفی تجمیع وی را و است
فقدادی گفته که نه سماع وی اباحت سماع است بقول و الحان چون بشنود و در آن و باز جاریه خدا را از امر او
که حلال است نظری وی یا بشنود و در خانه خود یا خانه بعضی صدقا و خود و بشنود آنرا در میان راه و فخران مگرد

سالم بخیر از نکات و ضایع نمکند بسبب آن اوقات نماز را در وایت کرده است ابو منصور بخیر اوی از
 یونس بن عبد الله که شافعی است صحاب کرد و ابو سعید قیس که در وی قید بود که تعنی میکرد و چون فارغ شد قید
 گفت شافعی آیا خوش کردی تو این را گفتند که اگر راست میگویی نیست ترا حسن هیچ یعنی خوش داشتن
 غنا علامت سلامت طبع و حسن است و خوش آن نشان از عوج طبع و نقصان حسن و از اینجا معلوم
 میشود که دلیل شرعی بر حرمت و کراهت آن نیست لکن آن بودی خوش داشتن طبع آنرا چه فایده کردی
 و ترا خبر نمیداد طبع هیچکس را سخن نیست که در حیوانات موجود است چه جای او میان و منقول است
 از شافعی که الفاظ مکرره نشبه الباطل گفته اند که تواند که بگوید بگروه آن باشد که ترک آن اولى است که
 اطلاق آن باین معنی آمده است و خرابی گفته است دلالت نیست این را بر حرمت و کراهت بلکه اگر باطل
 نیست گفتی دلالت نبودى زیرا که معنی باطل آنکه فایده نباشد و دى و مباح نیست فایده دى گفته
 عمل کرده مشغول چیزى که دارد و شده است ازین الفاظ که دلالت دارد بر تعلیل بر غنائی که مقتضی نیست باینکه پس
 تحریم از جهت عارض باشد از جهت نهی که در ذات نفاست و یا محله تحقیق صحیح شده است از قول و فعل
 شافعی چیزی که محسبست در اباحت نیست نص در تحریم و اما امام احمد بن حنبل صحیح شده است روایت است که
 دى شده است غنا را نزد پسر خودش که نام دى صاحبست روایت است از ابو العباس فرمائی که میگفت
 شنیدم صالح بن احمد بن حنبل را که میگفت بودم من که در دست میداد ششم سالم را و بود پدر من که خوش میداد
 آنرا پس و عده کردم این خوابه را که باشد نزد من پیشی پس باشید نزد من تا دانستم که خواب کرده پدر من پس
 شروع کرد این خوابه و دققی پس شنیدم آواز پائی را بر بام پس برآمدم بالای بام و دیدم پدر خود را بالای
 بام که مى نشاند و غنا را و امن دند بر لبی اوست و دى سنجیدم بالای بام گو یا که رقص میکند و مثل این قصه اند
 عبد الله بن احمد بن حنبل نیز منقول است و این دلالت دارد بر اباحت سماع نزد دى رقصه الله و الحسب
 منقول است از دى خالف این محمول است بر غنائی نه موم مقتضی بجهش و منکر و روایت کرده شده است از احمد
 که دى شنیدم فرمائی را نزد پسرش صالح را و کار کرد پس گفت پسر دى ای پدر را یا نبودی تو که انکار میکردی
 و کرده پدر شى تو را گفت من چنین رسانیده اند که استحال میکنند با دى منکر را و حکایت کرده اند از داود
 طای که دى حاضر شد سماع را و راست میشد پشت او و سماع بعد از آنکه سخنش شده بود از کبر سن و بود دى
 رحمة الله عالم فقیه حنفی تمیز امام اعظم ابو حنیفه کوفی و گفته است فقیه عالم ناصر بن ابوالنضر اسکندری

فایده

و غایب می شود که سماع اگر باشد بشرط خود و محل خود از اهل خود هیچ است اختیار کرده است این قول را از
 آنجا بله به یوکر خالی صاحب سماع و صاحب دی عبد الغفریز و حکایت کرده اند صاحب مستوفی از جماعه از ایشان
 نقل کرده است سماع آنرا از اهل محل و عبد الله و پدر احمد واقفیار کرده است آنرا حافظ ابو الفضل مقدسی
 و غیره از طایفه به و ذکر کرده آنرا ابو جریز خرم و در منقحات خود در او را سال است و درین باب تصنیف کرده
 ابن طاهر از اهله که جماعه صحابه و تابعین را بران و سون کرده با ساندی که دارد و نقل کرده است شیخ تاج الدین
 عبد الرحمن فرادی شافعی شیخ دشق و مفتی آن و ابن فتنه اجماع اهل حرمین را بران و نقل کرده این فتنه از
 اکثر عراقی و روایت کرده است ابن طاهر پسندیده خود که چون بنی اهل مدینه را که اجماع کرده بر چیزی پس بزرگ
 شد است و روایت کرده است یونس بن عبد الاعلی که پرسیدم از شافعی از اباحت اهل مدینه سماع را
 پس گفت نمیدانم هیچ یکی را از علمای جاه که مکروه دارد سماع را اگر آنچه رواه است مذکور کرده است ابو علی
 جنید که یوسف بن یعقوب را با جشون و برادران دی نعمت میکردند در سماع و گفت یکی ابن معین که از
 اعظم علماء حدیث است که می آید اما یوسف را با جشون را پس حدیث میکرد و را و خانه و جاری او میزد و نه فرقه
 را و خانه دیگر ایشان علمای ثقات از اهل حدیث اند که خرج آمده و صاحب گفته اند عبد الغفریز بن سلمه جشون
 که مفتی اهل مدینه بود و روایت میکنند از یمنی و شیخ کرده اند از وی و همچنین نعمت میکردی و حدود و نقل
 کرده است صاحب نهایی در شرح بدلیه از حقیقه بعد از نقل کردن دی خرم را از بعضی از ایشان اباحت را
 و حتی که قاضی کند با سماع و گفته آن نظم فوالی را دیگر دو فصیح اللسان و گفته اباس به و بعضی از خفیه گفته اند که اگر
 تنها باشد و قاضی کند برای دفع و حش از نفس خود اباس به و این اخذ کرده است شمس الامیر از قاضی و استلال
 کرده است بران با کله بود و انس بن مالک رضی الله عنه که میکرد و میکرد و آنرا در خانه خود می کرد و آنرا بطریق قاضی
 و گفته است که هر که قاضی است یک است مطلقا محل میکند حدیث انس را بر شنید اشعارها بعد فرم کرده است
 صاحب جامع از حقیقه چیزی که ذکر کرده است شمس الامیر و تعلیل کرده است بآنکه سماع غنا خرم میگرداند
 دل را و صاحب و خبر از حقیقه نقل کرده است از بعضی خفیه که اباس بنی الاعراس و بعضی گفته اباس و بعد از روایات
 سمر صامه و اختیار کرده است آنرا از علماء متقدمین شیخ الاسلام ابو جریز بن عبد السلام و صاحب دی شیخ محمد بن
 دقین العبد و گفته است صاحب سماع که تحقیق بود و در صوفیه جماعه از اهل نقد و حدیث و معرفت با انواع علوم
 شریعت مثل اسناد و ابوالقاسم قشیری و شیخ ابو طایب که و شیخ شهاب الدین سمرودی ذکر کرده اند ایشان را

لسبل دفعه ای از آنچه در اوقات میگذرد بر احوال سماع قولا و فعلا و بود و بنابر رضی الله عنه فقیه که فتوی میداد
بر مذہب ابو ثور و حکایت کرده است از وی فشری و سرور وی و غیره چاکری گفت نزول میکند رحمت
برین طایفه در موضوع نزول اکل زیر اینچونند مگر نزو فاقه و نزو مجاورت و کمالست زیر اگر کلمه میکنند در
مقامات صدیقین و انبیاء و مسلمین و نزو سماع زیرا که ایشان میشوند بوجد و شهود حق و حکایت کرد از علماء جماع
صحابه و درین باب حکایات که اکثر تذکره در کتب قوم وصل به ائمه صاحب امتناع ذکر کرده است در سماع سه
قول را حرمت ذکر است و اباحت مذکر دو لایله هر مذہب را و ترجیح کرد مذہب اباحت را چنانکه دعای اباحت
و جواب داد از استیالات و تمسکات حرمت ذکر است و اطمینان کرد در اثبات مذہب اباحت و اثبات کرد
آنرا که کتاب و سننه و جماع و قیاس و وجه قیاس آنکه چون ثابت شده در سنت صحیح و از فتوی بقرآن پس در شمر
نیز جایز باشد جماع آنکه فتوی در قرآن اشارت میکند وزن و شوق و استعجاب بنمایند خشوع و حضور را و این
را شعاری که شوق اند لطافات و مباحات و نه در در دنیا در غربت و آخرت و تضرع و محبت الهی فانی را
تقدس و تاملت حضرت رسالت نباهی صلی الله علیه و آله و سلم نیز جایز باشد قیاس بر خدا و نصب و تشیاع
ما قسام دیگر که جایز و مباح اند با اتفاق نیز قیاس کنند و این جمله بر تقدیری صورت بندد که نفس قاطع
بر حرمت ذکر است غنا ثابت نگردد و الا قیاس در مقابل نفس لازم آید و قایلان با اباحت میگویند که نفسی که
در اینجا نب و در دنیا نمافته است و اگر یافته بصورت رسیده است و مقصود کاتب الحروف از نقل اقا و دلیل
اباحت آنست که ما معلوم شود که مسئله مختلف فیه است بزم کردن یکجانب و ترجیح آن و تعصب نمودن در آن
مناسب و لایق اختلاف نیست اگر کسی را صلاح وقت در آن نماید که توقف کند و ملاحظه و احتیاط نماید و در
و خطرات و نزاع نیت و سلامت حلی خود در آن بنهد و احتیاط و تقوی در آن اندیشد بسیار کمال آید که
زبان فانی در حال از طعن و تشنیع و تعلیل و تعلیل بزرگان و فسادن و ایشان با وجود تعارض اوله و تباین طرف
و وجود علماء و عرفان در آن جانب دیگر قطع نظر از رایج و مرجع نگردد و سرشته انصاف را بگذراند
صحت و باقیست که چه خوش اتفاقا و بدیل و محابث شش عزیزست فرد نگذارش و قایلان با اباحت را
نیز مناسب نیست که تعصب در نزد دیگر اقوال علماء نشوند خصوصاً آنهایی که سالک طریقه و دانت بصحت باشند و کل چیز
مولیان فاسق و انحراف و بر و طایفه باید که رعایت طایفه نیز در تفصیل از دست نهند که توقف و احتیاط و بر یکبار
مرد است و از اطراد و تقوی در همه باند موم و با همه التوفیق منه العفوتمه همچنین صاحب امتناع و ملا و مزار اسم

وصل

طریق تفصیل و تردید و توسط کلامی باشد تا بی سیلی جانب حرمت یا کراهت و درین کتاب نقل آقا و ایل جانب
 ابحاث غالب افتاده که آن جانب و گسترش و متر شده است و از آن حاجت نیقل ندارد و نیست همانست
 که گفته شد شعر عیبی چون همه گفتی نه برش نیز بگو و نفعی حکمت کن از بیرون عالمی چند و الله امرنا الحق
 حق و از قضا تابعه و از الله طاعت و از قضا اجتناب و العاقبه بالخير و باید دانست که در هر زمان
 از ابتدای حالی تا الآن هرگز بجانب ابحاث لغوی و معنی آن رفت قولاً یا فعلاً انکار و استبعاد و پی متوجه شد
 چنانکه از کلمات و روایات که درین باب آمده است روشن میگردد و در مشکلات آورده است که بفرمود
 انما امری رضی الله عنه که در بسیاری نیز میگوید یا بسبب آنکه در غرض و در حاضر بود یا جهت آنکه مسکن و ساکن
 بود و در محلی دیگر از اعیان صحابه با هم شسته بودند و سماع غنا میکردند و دردی دیگر که حاضر بودند ایشان
 غنا میکردی گردن آمد و انکار نبود و گفت ای صاحب رمل اهل شما ای در بار پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شما
 سرودی خواندید ایشان گفتند اگر میخواهی که توبه بشنوی یا انبشین بشنود اگر نه بر و از آن داده است ما را
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که بشنویم و این در عروسی بود که توبی و از آن اتفاق می افتد یا لا ترا این
 عید امیرین جمع کردند با سماع و شوق بود و معاویه نیز با وی شرکت معارف بود و با وی تود و تحسین نمود
 زن معاویه انکار را کرد و در عید امیر عیب گرفت بروی و گفت معاویه حال او نیست توبه مقتدری بودی
 را و دیگر عید امیر معاویه آمده آیه نماز بسیار کرد و معاویه بارش گفت این را اگر که
 چه میکنند پس زن از انکار باز آمد و حیضت حال و نشان اختلاف آن بیناید که سر و شنیدن و آلات و از این
 زود و زمان قدیم کار و بار و فضیلت و الا بهمان و فاسقان و شراب خواران بود و لهذا حدیث صحیح آمده
 که آنحضرت صلعم فرمود فرستاده شده ام من عام کرده شده ام من که محکم من محارف که نام آلات و از این است
 و بی گتم از نیز سبب ندهد و اصل نام قائل است فکری در باب طایفه سبب ندهد از محو و حق آثار این
 امر در مع و از آن این منکرات چون آن رسم و عادت مانند مسلمانان و سالکان و پارسایان نیز و از آن قائلان
 از آن خوف و گشتند بی طاعت بعضی و منکرات و فحاشی یا اهل فسق و فجور و جماعه دیگر چون و بدند که این
 عادت و فاسقان و نشان بی قیودی است و مشابیهی بحال ایشان دارد و خوف آنکه بیاداری با کلمات
 کشد اجتناب نمودند و در فرمودند از شارع نیز اگر با این بلا خطه نمیری و نمی روی عیدی صادر شده باشد
 و در نباشد و آنکه می نشان گوید که نمی از شارع به نبوت نه پیوسته و هیچ حدیثی درین باب نیست که بفرمود

آنکه دایره صحت با مصلحت انیطالیه تنگ است و ادا آن خواهد بود که نمی آن علی الاطلاق و تحریم آن لذائذ نامیت نشود
چنانکه از غریزنا و امثال آن را که بعضی از اهل علم گفته اند که هیچ صریحی دارد نشده این سخن خالی از کبر و نیست
و مثال اینحال فقیهیه طرف و ادواتی است که آنها را ختم و قوت و غیره و یا نام است که در وقت اباحت حرام استعمال
آن میکرد و در شراب و آن میخوردند و چون شراب حرام شد استعمال این قسم اولی و خوردن مشروبات دیگر
در آن چیز گرام حرام ساختند از برای محقق آنها را آن و چون حرمت غیر ثابت و مقرر شد احتیاج بقبح قطع آثار
و علامت آن نماند منع و نهی از آن اولی نیز نماند و باید و آن علماء را که دین و دوزخه شد ندیمی بمنح رفتند
از استعمال آن امرانی و قوی پیغمبر که ذکر فی موفور در باطن فیه نیز مانند آن دو فرقه اند قوی بقدر عادت و تفریط
قدیم که اینطور نشان اهل فسق است منع و رسم احتیاط اگر گرفته ایستادند و جمیع لغز یعنی حقیقت حالی انداختند
که اگر مایل است شمس و حکم است حرام و اگر نه چنین است سباح و املا علم و علمه و احکم بعد از آن تعبیه و قند و می
در میان آنهم مانعان از اطاعت کردند و در میان آنرا مطلقا منسوب بفسق و کفر و زندقه داشتند و بهم سببان بر نغم
آنها از اطاعت حرف و عبادات محض گرفتند و تمامه اوقات را مشغول آن و مشغول بدان ساختند و عباد
و در کمال گرفتند هر دو طایفه فرق میان اهل دنیا اهل نکردند و سرشته انصاف که معنی آن نصف فی و نصف
الک است از دست دادن و در طایفه او یک حقیقت آن نگاه داشتند و هر چه چیزی است نگاه نداشته اند و یکب نشده
اختلاف آنست که جمیع را نظر بر تاثیر تصرف قوه در بواطن افتاد و از خارج رفتند و قوی را جزو و عدم جواز
حق و نظر بر جای خود میستادند و شیخ ابن عربی گفت است که تاثیر تصرف بالذات بر روح حیوانی است که حرکت
و اضطراب کار او است و روح انسانی منزله است از آنکه علی در و معانی است و سکون و فعالیت و توانایی
صفت است اما اینجا کس را بر سر سکه بگوید نعم تاثیر تصرف بالذات بر روح حیوانی باشد اما اگر بواسطه عبادی
و تعالی که میان روح حیوانی و روح انسانی است حال این مراست بان کند چه مانع است و نیز شیخ منبگو بد
که نشان تاثیر قرآن در باطن آنست که نبی و غیر مناسک با شد و آنکه نبی و تاثیر کند تا غیر قرآن نیست این تاثیر
نبی است نه قرآن این سخن خالی از تکلف نیست قند علیه و نیز قرآن است چنانکه در حدیث آمده است
که زینب القرآن با صواتکم و یکسان بودن هر دو عالم فاسح از برای امکان است بگویم که مشهور و مکتوب
عجوزات و صفت آنها باشد فایده صاحب امتناع گفته که احتمالات کرده اند در نخستین کسی که تفنی کرد
فنازعی و پس گفته است ابو الهلال مسکری که اکثر اهل علم بر آنند که نامی و اولیس است و آنچنان بود

که چون نماز را در این مرتبه که را بنا بیکر و نماز افرس در دم و نفی میکردند با کمال خود شنیده بدانند از احتیاج عوب
و نقل کردند از ابو بکر و حضرت که یکبار ابتدا که طویس بود و طویس را در مشوم گویند یعنی نامبارک از جهت آنکه
اولاد او در روز وفات آنحضرت بود صلی الله علیه و آله و سلم و طعام او در روز فوت ابوبکر رضی الله عنه بود و
باین روز در وقت عصر شد رضی الله عنه و ترویج کرد و در وقت عثمان رضی الله عنه و زائیده شد برای او زن در روز
موت علی رضی الله عنه و گویند که پیش از نقل این غنا موسیقی در عرب از آن غنا و حسن صوت ابوبکر مثل کسب
و شنیده و ابوبکر و حداد کتابی در این اقسام همه مباح اند و خلاف نیست هیچ یکی را در آن و برین اقسام حمل میکنند
بر غنای موسیقی آنکه قابل آنست که برست از منقول است از صحابه و تابعین و غیرهم از اسلاف چنانکه از سابق اخبار
و آثار ظاهر میگردد و علم از بعضی صحابه مثل عبد بن جعفر و سماع غنا موسیقی نیز از جاری مرویست و میگویند
که وی رضی الله عنه از غنیات نیز می شنید و در معنی اقسام غنا همه یکی است و راجع بصوت حسن است
و قانونی نیست نعم و ذرات قرآن تفاوت میکنند که در غنا موسیقی خطیط و تون بسیار است اینهم گفته شد و لیکن
و بعضی را استعمال آن از حدیث تابع سید رسول صلی الله علیه و آله و سلم و اقتضای احادیث و اتباع آنحضرت که بطریق
تقریب و تعبیر بر آن اجتماع میکردند باشند علمای باقی است جواب همانست که محل و مقام آنحضرت متعالی است
و اگر آنرا اوصاف و مشابیه خلقت انسانی بر بعضی جانب توحید دارد و نقایص آمده و احتیاط و امن گذشت و شد
و در حق و صحبت در عبادات و طاعات و است و در بعضی دیگر رشتی علیه کرده و در حق و شوق ایشان در
سلسله آمده مدعا است امری است مختلف فیه و در امری مختلف فیه عیب یکدیگر بنا بیکر و در هر یکی با کمال
خود آید بگذشت و هر یک علم من هو ابدا می بسیار و افدا علم بالصواب و الیه المرجع و المآب صلی الله علیه و آله
و سلم علی سید الخلق و آله و صحابه و تابعه اجمعین و یا به طریقی اخلاقی و معنی علوم الدین باب یا ز و اتم
در عبادات است شریف در طعام و شراب و لباس و نکاح و نوم و مانند طعام و شراب
از ضروریات است که قائم بیند و صدور حرکات و تخصیص عبادات بی آن از قبیل محال است عادت پس
اول عبادت از آن بر قدر حاجت مستقر اند و از حرص و شره احتیاج نمایند و در شهوت آن متعین نباشند
و آمده است که سیری مدبران شریف نبوده و گفته اند که شیعی مدعی است که ظاهر شده بعد از قرآن اول
روایت کرده است آنرا تودی و این را بعد از فهمی کرده حاکم از حدیث مقدم نموده یکبار که رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم فرمود بر نکرد این آدم و عای از بطن خود پس است گفته چندی که ایستاده دارند استخوان صلب

باب از هم جدا شدن

ویرانگر زاده بران خواهد داشت برای طعام و شراب بر آن خرب و شربت برای نفس و قوی گفته که اگر می شنید
 بقرات این شربت را خوب بیک و در خمر صبح آمده که موثر می خورد در یک روزه و کافور می خورد و در وقت روزه اهل
 شربت گفته اند که آدمی را سهنت روزه است یکی معده و سه روزه دیگر است متصل بوی خواب و صایم و رفیق
 و سه دیگر معده و تروان و مستقیم و طرق وی و بر است و اینها غلیظ اند و گفته اند مقصود بیان قلت طعام
 موثر و کثرت طعام کافور بالغه در آنست تحقیقت حدیثی موثر چون شربت با حار را بسیار بسیار است
 و میران که مقصود از آن کلید است و اما نه بر بیان است نه تن پروری نه زیاد بر قدر ضرورت شربت و کافور
 چون مطلوب او ترسب بدن و استیفاء و شربت نفس و حالش بر خلاف آنست و لیکن باید دانست که این
 مطر و در هر موثر و هر کافر نیست تواند موثر بسیار را با شد یا بخاری عادت یا بهجت عارضی که بارش است
 و طبیعت او را با مرضی که باعث داشت بران و کافوری که او را بود از جهت صحت معده و از جهت مرعات
 صحت بسیار اطباء برای ریاضت بر روش را بیان گفته اند که هر که بسیار است افکندی قلبی است مطهر وی
 و رفیق است قلب وی و هر که غلیظ است افکندی او کثرت است مطهر وی و سخت است دل وی و نیز گفته اند که این
 حکمت معده را که پر شده است بطعام و هر که کم است طعام او کم است شراب او و خفیف است خواب او و کسی
 که خفیف است خواب او و اگر شربت در معده وی و کسی که گران است خوابی او بی برکت است معده وی از این
 عباس رضی الله عنهما گفته که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم اهل تشیع در دنیا اهل جوع اند
 و آخرت را ز عایشه آمده رضی الله عنهما که گفت پرسیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بسیاری هرگز
 و بود آنحضرت را که دل و خیال خود که نمی طلبید از ایشان طعامی و خوابی نمیگذاشتی و میخورد و میخورد
 هر چه میخورد را ایند قبول میخورد و هر چه میخورد را میخورد و گفته اند که هم امتلا و نفی بسیاری میخورد بسیار
 کرده که گاهی حتی میگرد و در جمیع برانند از آنکه شربت بسیار بران از شسته باطل و تشیع پس مقتضای انجمله
 دلیل این سخن آنچه در حدیث صحیح مسلم آمده از بیرون آمدن آنحضرت با صاحبیهایی بیک و دیگر از جوع و رفتن
 به بیت انصاری و فرج کردن وی شاة را و خوردن ایشان آنرا آمده که چون پرسیدند و اینها گفته اند حدیث
 و گفته است شیخ فی الدین نووی که حدیث جواز تشیع است و آنچه در کتاب است آن آمده محمدی است بر ملاوت
 انتهی و چون واقع شد تشیع در حق آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ثابت شد و در حق غیر وی نیز ثابت شد
 و از این هر چه آمده است که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم از طعامی سه روز بیانی نرفت

از طاهر راه ایشان و اندیشید و در مفهوم دارو یکی آنکه سیروی صلی الله علیه و آله و سلم سه روز ریایی نبود و اگر بود
در گذران بود و احوالت که ناسه در گذرنگی میگرفت و در هیچ روزی سیروی نمیداد و ظاهر آنست
که در بعضی ثانی است و الله اعلم چنانکه از ابن عباس آمده که میگفت را نیدا آنحضرت و اهل و عیال وی شبها ریایی که
نمی یافتند طعام شب و نبود طعام ایشان مگر آن جور راه القری و صحیح بود و در شب مسلم آمده که سیر شد آل محمد
از آن گندم مگر آنکه نبود و یکی از این دو در نزد و در حدیث عائشه آمده که گفت سیر و آن آمد یعنی آنحضرت
حد نیاز پر نشد شکم شربت وی در یک روز از دو طعام اگر سیر میشد از قمر سیر میشد از نان جو اگر سیر میشد از نان
جو سیر میشد از قمر از سن بهی آمده و معنی الله عز و جل غلبه خواند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و فرمود بخدا
سگند شام نکرد و آل محمد کھیل از طعام و بود آنحضرت را نه خاز گفت حسن گفت آنحضرت این سخن از
از برای کم پنداشتن مرز و قنندار او لیکن خواست که افتد از کندی است وی و از عائشه آمده و معنی الله
عز و جل که خوشی آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا سه چیز طیب و نسا و طعام پس یافت
آن دو چیز را معنی طیب و نسا را و نیافت طعام را و از قریب در شامایل از نعمان بن بشیر آورده که گفت در دم
سیر خدای صلی الله علیه و آله و سلم و معنی یافت از قریب چیزی که بر کند شکم و در قریب سیر خدای خرم که مخلوط
باشد از ناس خالص مخلوط که خوراک نفع باشد گفت عائشه رضی الله عنها بودیم آنال محمد که گفت میکردیم گدازه که
نمی خورد و قیام آتش و نبود قوت ما که خوراک و در روایتی آمده که گفت دو ماه سگند شست ما را بر نیالت و سه
فرستاد بعضی همسایه از انصار شیر مادی نوشیدیم ما از او فرموده است آنحضرت تحقیق رسانیده شده ام
من در راه خدای بیلا وقت چنانکه رسانیده نشد هیچ کمی و اندک اگر ده شدم در دین خدا چنانکه ایند کرده
نشد هیچ کمی و تحقیق میگفت شربت در روز و نبود در ابلال را طعمی که خورد آنرا جگر داری مگر چیزی که
میشد از انجلی بدال یعنی اندک چیز که در لعل او می کشید و پنهان میشد از حبت کمی راه القری و صحیح و در بعضی
غزوات بود در اصحاب که بخوردند بر گدای و رفت آنرا آنکه مخرج میشد گدای ایشان دید آنحضرت صلی الله علیه و آله
و آله و سلم نان خشک را و نان سیده را و نبود در زبان آنحضرت غریب و صاحب هوا سب گفته بسیار متبحر که در تابان
که قرضهای خوراک آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خورد بود یا بزرگ و یا قلم مدین باب چیزی که بصحت
رسد و در بعضی احادیث امر واقع شده بتوضیح آنکه موجب برکت است و سانسید آن ضعیف است
بودن خورش آنحضرت سر که و میفرمود نعم الامان اخی و باید دانست که این ضعیف و قوت در معیشت است

در اربع الذنوب

آنحضرت را علی آمد علیه و آله و سلم و صاحب او را رضی الله عنهم که نزدش آمد و می نمود و همه را می نمود و ما که بود از جهت احتیاج افلاس و نایافت بود بلکه گاهی بخت بود و اختیار بود و گاهی بخت که است شمع و کسراه اکل و اختیار ریاضت و پیش از بخت بود و در وقتیکه بیک بودند و چون بخت کردند و بعد از آنکه در مواضع که در ایشان از اهل مدینه بنازل و مناجاج و اموال و بساتین و مزارع و بودند صاحبان اموال مثل ابی بکر و عثمان و طلحه و سعد بن ابی وقاص و غیرهم و بعد از آنکه در ایشان مال و مال خود را برای آنحضرت و امر کرد آنحضرت ایشان را باور و مال بیای آورد و ابو بکر تمام مال خود را بآنحضرت و عقیب کرد آنحضرت اختیار صاحب را بجز و حبش عسرت پس بخت کرد عثمان رضی الله عنه نیز از شترانی غیر ذلک و ثابت شده است که بر سیدالشهدا علی و عیال خود را قوت یکسال و سون کرد و در عهده خود و صدقه و مکر و مد اطعام کرد و مساکین را و قسمت کرد و صدقه را در هم در یکیا است که از بخت آمد و بود و بدل کرد و در هر ازان و چنین از بغیر و شانه و نفوذ بیرون از حیطه قیاس چنانکه اتفاقا حاصل این احوال و مواضعش بیاید و اختیار کرد آنحضرت فقر را با مکان حصولی توسع و ربط چنان که روایت کرد و از حدیث ابی امامه که گفت رسول خدا عرض کرد برین پروردگار من که بگرداند برای من بکار که را ملاک کنم لایا بریسی پیشوایم شد و گفتم ترا و گفتم میمانم شما میمانم ترا و از این عباس آمده رضی الله عنه که بود و روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را دید که در میان مردم است و فرمود با جبرئیل چیست این صورتها را میگویند قائم شد گفت جبرئیل قیامت نیست و لیکن اگر کرده است بر فردگار تو اسرافیل را که نزول کند بر تو و یار و منافع خزان این ارض را پس آمد اسرافیل و گفت که نه ایستایی اگر کرده است ملاک و حق نمی تواند که بگردانم همه تو چنانی تمام را بگردانم آنها از خود و یا قوت و یا سبب و یا فتنه و یا عیش و یا دیگر آمده است گفت جبرئیل علیه السلام که میفرماید پروردگار تو که با وجود آن قدر و مرتبه و ثواب تو همان باشد که داری و گفت جبرئیل علیه السلام اگر خواهی پیغمبر باد شاه باشی و اگر خواهی پیغمبر نبوده باشی و در روایتی آمده است که یکی از مرآت آنحضرت ظاهر بود و گفت اختیار کن یا رسول الله اگر چه گاه از دولت تو بیایا یا بیایا یا اگر چه جبرئیل پیغمبری آنحضرت که تواضع کن و نبوده باشی و اما را فی نیستند که آنحضرت را فقیر و محتاج خوانند و برانند ضروری وصف کنند و صاحب ما سید الطیبات هلمی در شیب الایمان نقل میکند که گفت از جمله تعظیم آنحضرت است صلی الله علیه و آله و سلم که وصف کرده نشود یا پیغمبرش مردم از صفات صفه مساکین است و گفته شود که فقیر بود و نفلس بود و انکار کرده اند بجهت اطلاق در هر سال آنحضرت علیه السلام و حکایت کرده است

صاحب نظر الدار از غیر یهود و مسیح گفته شد نزد وی ملائک را بپرسید گفت در بارگاه خود و در کعبه زید که در شهر دوری
 و ذکر کرده است فاضل عیاض در شفا نقل کرده است از شیخ فقی الری بسبکی در کتاب خود تیسف المسلول
 که نقض اندیش فتنوی را در نقلی و صلب بخش از متفق که استخفاف کرد در نشان آن حضرت معنی است
 علیه و آله و سلم در آشنای شان و تسمیه که داده اند به تیم و گفت زید وی ضروری بود و قصد اختیار نبود و اگر
 قدرت بر طبابت می یافت بخود دانی و نیز کرده اند که شمس از اهل مصر دیگر را بطریق طعن و استخفاف
 گفته که تو کیستی پدر تو گو سفند می بینی گفت اگر پدر من گو سفند می بینی بخیر هم گو سفند چو انیده است
 پس حکم کرد و بعضی علماء به تخریب و بعضی نقل می که استخفاف کرد ایشان آن حضرت از برای دفع عیب و قضا
 از نفس خود نم کرد بطریق مسکله و بیان حکم گویند که آن حضرت گو سفند چو انیده است رواست و هم صاحب
 مواهب از شیخ بدر الدین زکشی آورده که نقل کرده است از بعضی فقهای سنا زین که میگفت که بنده آن حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم فقیر از مال هرگز و بنده حال وی علمی احمد علیه و آله و سلم بخیر چالی فقر بلکه بود
 غنی ترین مردم دهکانت کرده اند و احقاقی امر و شای از نفس شریف وی و عیال وی و میگفت
 در قول وی صلی الله علیه و آله و سلم که فرموده است اللهم اجعنی مسکینا که مراد استکانت قلب است نه مسکین
 که چیزی در دنیا و دنیا دار آنچه واقع شود موقع کفایت و سعادتش بدین و انکار بر این سبب است و کند خلاف
 این را را نشی و آنچه مشهور است در میان مردم از قول آن حضرت الفقر فزی ربه آخر گفته شیخ الاسلام حافظ ابن
 حجر که بعد از این موضوع است فقیر و الله اعلم فایده در این باره و در حدیثی که آن حضرت می فرماید
 علیه و آله و سلم در وقت جمع شگ بار شکم مبارک میست است و حاجت نیز آنرا روایت کرده شده است از این جمیع گفته
 رسید آن حضرت را جمع روزی پس گرفت شکم را و بنا بر شکم مبارک خود نیز رسوا گاه باشد لبان نفس طاعنه را بر درون
 جالیه و عاریه باشد روز قیامت و گاه باشد لبان اکر ام کثرت نفس خود را در یک دانه و تکیه دانه و عیال آنکری مانده
 کننده است او را بسیار دارد نفس را و توانست گفته و می اکر ام کننده است او را راه این ابی الدنیا و انفس ابی
 آمده که گفت شکایت کردیم بالسوی رسوخه صلی الله علیه و آله و سلم جمع را و کشاد هر یک از او از شکم خود سکن
 پس بکشاد آن حضرت از شکم مبارک خود و شکم گفت نزدی این بر شکم غریب است از حدیث ابی طلحه نمی
 شناسم آنرا مگر باین وجه و در حدیث جابر در روز غنقه آمده که گفت مدبر آن حضرت را صلی الله علیه و آله و سلم
 که است در ای که به حال آنکه لطن از بسنه شده بود و کج صاحب قصیده برده گفته شعر و درین منتخب شاه

فایده

در طوی تحت الحماره کشا و شرف المادم در مواهب میگردد که انکار کرده است ابو عالم بن حبان احادیث
وضع حجر را بر طبق شریف انجوع گفته است که اینجند بیت باطل است و نمسک کرده بحدیث صوم وصال که
فرمود بنیست بر بی و نیستی گفته که پروردگار تعالی میجو را نبرد و نیز شانه بر حسب خود را وقتی که وصال میکرد
پس چون محتاج کرد بشهر حجر بر طبق که هیچ فایده نمیکند تا نیز در او بستن مشک اگر سنگی گفته است این حبان
که نظر حجر است برای منی طرف آنرا که در وقت جوع حکم بر می است چنانکه در وقت صفت کمر حکم می بندند
انتهی صاحب مواهب میگردد که جواب محبت احادیث است و بستن آن تسکین میکند بعضی الم جوع را زیرا که
الم جوع از شدت حرارت غریبه معده است و چون پر مشرد و بطعام مشغول میگردد و آن حرارت بطعام
و چون نباشد در معده بطعام طلب میکند حرارت و طویات جسم را و میسوزد و میخورد و آنرا پس تمام و متادی
میگرد و انسان از آن حرارت و چون منظوی میگردد و بر معده احتشاد و پست پست میگردد
و آتش معده بقدری دم میگردد الم تسکین می یابد و الم آنحضرت شجیع برای تحصیل و تصنیف اجرت
با حلاوت و نصارت جسم و حسن بودن بیشتر از آنکه المی نعم و طرفه دارند و این یک تجربه البت از سبغات
که نصارت و حسن بدن اهل دنیا به سائل اطعمه اندریده شبیه و استعمال لیا سهای نامر و فر استسهای لینه
و استعمال آن میباشد و اینجا خود را که نان جو و لاس ثوب خشن و فراش بلاس و شست بود و حسن و جمال
و نصارت را طاعت و نهانیه انجمن صلی الله علیه و آله و سلم و علی که علی قدر حسنه و جمال و حسب فضل و
کماله در بعضی گفته اند که حرب را و خصوصاً اهل مدینه را مدت بود که چون شمایی میبرد و اجوات ایشان
و فر و سیرت شکسهای ایشان می بستند بر آن مشک رای تسکین و تحفیف الم پس آنحضرت صلی الله علیه
و آله و سلم نیز لبست تابانانند و بسیار گاه اندا صاحب را که نسبت نزدی چیزی استیشاد و سبب داده باشد
بآن و اظهار کند اینحال را صاحب مواهب میگردد که جواب آنست که در دن آنحضرت اگر با اختیار و طلب
ثواب بود و برای حج و اعلام و اظهار حال و اما علم گفت بنده تسکین نور الله علیه بنور البقیع که قول
این حبان که اطعام و سقی میکرد پروردگار تعالی آنحضرت را در صوم وصال پس چون شد جو کند برای
دفع جوع و الم مدخول است با که تواند که آن مخصوص بصوم وصال باشد از جهت بودن خاله ذوق و
شوق در نمی نیاید و احوال آنحضرت مختلف بود گاهی چنان که گاهی چنین و حق جل و علا را عکست است و احوالی
خاص است با حسب خود در تعریف و توحیل که در ریاس عقل نمیکند در آسانند آن احادیث اگر سخن

و صل
گشتن و دیگر است و الله اعلم و صل با وجود ریاضت نفس و عدم انشغالات آنحضرت بطعام و قضای شهوت
و عدم استیقای آن در مجلس نفس بر نوع مخصوص از اغذیه تکلف میکرد و بحسب عدم سلوک راه تکلف و بقصد
توسیع بر امت و سدر راه ربانیت تامل میکرد و از آنچه عادت اهل بدر بود و هر چه حاضری آپساز لحوم و فواکه
در دوزخ و مردانند آن دوزخ میگذاشتند تخصیص بطعام مخصوص مقرر است بطبیعت اگر چه افضل اغذیه و شنبلی بود پس
مینور و حلوا و عسل و دوست میدادند آنها را راه انجاری و الترفی و حلوا بقصد رده هر طعام شنبلی که
غذیه شده و خطای گفته که حلوا دفع نمی شود مگر بر چیزی که دخل دارد و در آن صفت پس عمل را حلوا گویند
و گاهی اطلاق کرده میشود بر ناکه نیز و نبود و محبت آنحضرت مرا نرا بمعنی کثرت تشنگی و شدت میل و ناز
نفس بسوی آن چنانکه عامه میباشند بلکه اگر حاضری آید میبایست مینمود و میخورد از آن قدری صالح از اینجا
معلوم میشود خیال میکردند که دوست میداد و از اصحاب مواهب از تالی در نقه گفت فلان که حلوا می که
آنحضرت آنرا دوست میداشت ناشی جمیع بود فتح سیم و کسرم و آن قمری که خیر ساخته شود بلین و نیز آمده است
که عثمان بن عفان را کاردانی آمده بود که باری شمرده که دود و درواستی آمد و میده و در وقت غسل پس آورد
پاره از آن نزد آنحضرت پس دعا کرد آنحضرت از او برکت طلبید و یکی را دهنده بر آتش و نجات حلوا فرمود
بصحابه بخورید این را این خیر است که مانند آنرا اهل فارس حیض و نیز وارد شده است که دوست میداشت
آنحضرت شکر را و تصدق کرد بدان و طماری حدیثی روایت کرده که حاضر شدن حضرت عرس حوی
را از انصار پس آمدند جاریها با طبقهای بادام و شکر پس باز داشتند قوم و دستهای خود را از جهت
ادب آنحضرت پس فرمود آنحضرت عارت نمیکند این را گفتند که قوی کرده یا رسول الله از عارت کردن فرمود اما
در عرس نمی نمیکند از آن پس نجاذب میکرد آنحضرت قوم را و نجاذب میکرد و ند قوم او را و اجتماع کرده است
طعامی باینجه پیش بر آنکه شمار بر غیر کرده است چنانکه زنده است باین امام ابوحنیفه و حکم و باینجه پیش بر آنکه
صحیح که دارد و در نسی از نمیه و لیکن بهیچ اینجه پیش را ثابت نگار دارند و تشبیه کرده بدان بر طماری و قابل
شدن تجارت گفت بنده سکین خصه الله به یقین که تحقیق دارد شده است امر لغاوت در صحابه
و این نیز خواست پس بر قول امام ابوحنیفه و خود را است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم لحیم شاة را و
خوردن لحیم مخصوص معلوم گفته چنانکه در حدیث آمده است که آنحضرت قربانی کرد از آن راجع بطرف خود
کاری را از ظاهر آنست که از آن خود هم خورده باشد و الله اعلم و در هیچ لحیم احادیث متعده و وارد شده

در معنی

اللحم سید الطعام ای این بخور در روایتی آمده سید الطعام ای این بخور را بخورید و این روایت را
 ابن ماجه و ابن ابی الدینا و سند وی ضعیف است و در او را شواهد است از حدیث علی رضی الله عنه که آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم فرمود سید طعام دنیا لحم است بعد از وی برنج آخر حب البوخیم فی الطیب البیوی داخل وی
 زیاده میکند نهما و قوت را قال ابن هری بکنانی الموصی بهم از علی رضی الله عنه هر دلیست که خوردن
 لحم تصدیه میکند لحم را حسن میگردانند خلق را که سبکتر که دهد آنرا چهل شب بدی گرد و خلق او که آنی الموصی بهم
 و بهیمان که در استقامت ترک وی در نیت این خاصیت واقع شده و در استقامت اکل وی در نیت
 و مساوت قلوبی سخی طبع نیز افزای دارد شده است و نیز در بعضی آثار آمده که محبوب ترین طعامها
 نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم لحم بود و میفرمود که خوردن لحم زیاده میکند سیر را و وی بهترین طعامهاست
 در دنیا اگر بخوریم آن پروردگار خود که بخوراند را گوشت هر غذا آینه میکند آنرا و منقول است از امام شافعی
 اکل لحم زیاده میکند عقل را و آمده است که گوشت و زراع محبوب تر بود نزد آنحضرت و هم از نیت زهر کرد
 بوده و در وی و از عایشه رضی الله عنها آمده که محبت لحم و زراع نزد آنحضرت از محبت بود که بر میافت
 لحم را و بخورید آنرا اگر گاه گاه و لحم و زراع نزد نیت میشد پس شتابی میکرد به تناول آن و در حدیث ترمذی آمده
 که گفت آنحضرت السبب اللحم لحم الطیر یعنی گفته اند که محبت لحم و زراع از محبت بود که از جهت از موضع نجات
 و در میان توجیه است آنچه روایت کرده شده که آنحضرت کرده چنانچه کلینین یعنی کرد و بار از جهت فریب
 آنها بیکان بول اما حافظ عراقی گفته است که اسناد این ضعیف است و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 بنفش میکرد و لحم را یعنی بدندان بخورد و از استخوان و نشن نشین میجوید و بهیله نیز آمده و بعضی گویند بخورید تمام
 خوردنی و بهیله بستر دندان و لحم بکار و بریده نیز خورده است در حدیث بخاری آمده است که بر میآید آنحضرت
 گوشت از شانه گوشتند بکار که در دست داشت پس خوانده شد برای نماز پس نماز است از دست کاهدا
 که می بردند بدان و برخواست بر ناله و ضوئ کرد و در حدیث آمده است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم قطع کنید لحم را بسکین که آن از صنع اعیان است و بخورید آنرا بدندان که آن باضم تر و گوار تر است
 و ابو داود گفته که این حدیث نوی نیست و ما نقل این خبر مستطانی گفته که این حدیث را شافعی است از حدیث
 صفوان بن امیه آخر حب البوخیم و در بعضی روایات امر بنفش واقع شده بی تصریح نهی از قطع و تطبیق کرده اند
 بنفش از عظیم منبیر است و قطع از کبر و خورده است آنحضرت بر باز روایت است از ام سلمه که گفت

از ایشان گفت ما و من معا بودیم و معا بر آن فری من و استعمال میکرد و در آن نادر آمد و در آن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و مستقیم شد و در این معا بودیم تا آنکه خوردیم من رطب و قشاد و در روایتی قشاد را می رطب پس فرمود شدم من فری من یک کدانی الما ارب بد آنکه شارحان بلکه راویان حدیث بر آنند که مقصود آنحضرت از جمع میان رطب و بلنج کسرات رطب بود و بلنج و قشاد این کان بقاعده رطب چنانکه از حدیث ابی سالمه از پیغمبر آمده از صلی الله علیه و آله و سلم کان ما کل البلنج بال رطب یکسر حر نهایی بردارد و در نهایی چنانکه از حدیث ابی سالمه یکسر دو گفته اند که این اصحاب عظیم است در کربیب العمود و در حدیثی که گفته اند که مراد بلنج که رطب می خورد و بلنج آنحضرت که بار داشت نه صفر که حار است و عقب کرد و انداخت که خرز یکسره خاک در حدیث انس آمده است نام نوعی از بلنج آنحضرت و جواب داده اند که بلنج اصغر از بلنج است بر رطب بروی است اگر چه از جهت حلاوت حلاوت دارد و گان این مسکین است که تعلیل جمع رطب به بلنج بکسرات و برودت و قشاد این کان چنانکه کرده اند تکلف است و ظاهر آنست که جمع مذکور اتفاق بود شاید که آن بلنج حلاوت نداشت و قشاد خود اصلا شیرینی ندارد و هم خود شیرین گردد و این از بی تکلفیهای آنحضرت و عدم آنکه دست نداشتند و در حدیث آنحضرت قمر را یا خوشتر نیز به چنین گفته اند که شیر بار و یا پس است و قمر رطب پس آدم ساختن قمر خوشتر را برای کسریعت شیر است بکرات قمر و کسرات قمر به شیر و این احسن تدبیر و تعدیل است و اندک اهل بحقیقت الحال و میخورد آنحضرت قمر را نیز بدین معنی مسکه و خوش می آمد و او هنوز این طعام در آن دبار تعارف است و در بازاران نیز میفروشند قمری است بر دهن می مسکه نماده و غالب با طیب است که مسویت مسکه و عفونت از برای برودن میخورد آنحضرت نان را با نان خوش بر چه میسرسند گاهی بگوش و گاهی بلنج و گاهی بنموده است نهاد قمر را نیز نان پاره از شیر و گفت این ناخوش نیست ایست و گاهی تخل و فرمود لعل الامام الخلی را واه سلم خطابی و قاضی میاض گفته اند که مراد با این کلام مراد اقتصاد در ماکل است و منع نفس از تناول طعام یعنی ناخوش کشیدن و مانند آن از آنجه ضعیف است موقت آن و غریز نیست در حدیث آن و شافعی در شواهد که مفسدین و سقیم بدن است و امام نووی گفته که این مراد نفس خل است که سقیم منافع است و اما اقتصاد در معوم و شرک شواهد معلوم است از احادیث دیگر و قواعد دیگر و این فهم گفته که این شایسته برخل بحسب مقتضای حال حاضر و تفصیل است مراد را سید ناخوش شمای دیگر چنانکه بعضی گمان برده اند و سیدنا و محمد صلی الله علیه و آله و سلم است که آنحضرت در آمدن روزی بر اهل خود پس پیشین آوردند نان خشک پس فرمود یا ناخوش

نیست نزد شما گفتند نیست نزد ما نخورش گریخت پس فرمود نعم الا دام الخ و مقصود آنست که اکل خبث یا دام
از اسباب حفظ صحت است که اصلاح میکند خبث را و ملائم میگردد اند برای حفظ صحت بملات اقتضای بر یکی ازین
دو نیست درین تفصیل غل بر لبین و کم و غسل و مرق و اگر حاضر میشد لبین با کم اولی پیوسته بمرح پس گفتن آنحضرت
این قول را برای جبر انکسار قباب و خوش کردن دلها می ایشانست نه برای تفصیل و سی بر سایر ادا حما
و بخورد آنحضرت آنرا که بله خود در وقت رسیدن آن در پیر نیز نمیکرد از آن صاحب مواهب میگوید و این
از اکل اسباب حفظ صحتست زیرا که پروردگار تعالی گروانیده است بجهت خود در پیر شهری از میوهایی که
تفصیل میشود ابل آن بدان در وقتش پس میباشد تا دل آن اسباب صحت و عافیت ایشان بلی نیاز نگردد
از استعمال بسیاری از او و بدو کم کسی باشد که پیر نیز کند و احتراس نماید از آنکه بله خود از جهت ترس بسیاری
و ضعف اگر آنکه وی بیمارترین مردم و ضعیف تر و در قرین مردم است از صحت و قوت پس هر که نخورد آنرا
در وقت پروردی که باید خورد باشد از او رای نافع انتی و منقول است از اسمع عباس رضی الله عنه که گفت
دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که میخورد و منیب بطریق خراط و معنی خراط آنست که بنده خوشه را در زمین
و گردانده اند می آنرا بدین میسر من اگر و شلخ آنرا بر سینه از دانه و متعارف گرفتن دانه بدست و انداختن
آن در دهان است و بعضی گفته اند که اصل نیست مرا این حدیث را و در بعضی روایات خرما آنگاه بعد از حمل بیل طار
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اصل نخورده و امت را ائمان نمی بهم کرده فرمود هر که نخورد باید که در سجده
روانید و جامع دیگر را نیز قیاس کرده اند بر آن در عایت کرده است ابو داود و از عائشه رضی الله عنها که آخر طعاشی
که خورد آنحضرت طعاشی بود که در وی اصل بود و طعاشی که از آب آفتاب تراکید و از خورده یا آنچه بود و امانت
کرده شد بوی آن ذکر است در تمام است و در آنچه بوی آید و در آنست که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
در آنجا در جبهه و در خانه ابو یوسف انصاری بود و طعاشی پیش آنحضرت می آوردند که در آن ازین بقول را یک
بار میخورد و میخورد و بسیار آن میفرستاد و حکم سیر نیز چنین است بلکه غلیظ انسان و نوزدی گفته که احتیاط مشکرده
از علماء و حکم مردم و فصل و کثرات و حق آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پس بعضی گفته اند که حرام بود بروی
را می آنست که کرده بود که است منزه نه تحریمی از جهت عموم نقل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را در جواب نقل
صحابه احوام می کسی که قایل است بمرت میگوید معنی آنست که حرام نیست بر شما و اما علم و صاحب مواهب
فیه که حاجت و محبت صادق موافقت وی صلی الله علیه و آله و سلم در ترک آن و در میل و کرده و داشتن

چیزی که کرده داشته است آنحضرت آنرا از برای آنکه از اوصاف محب صادق آنست که محبت دارد و چیز را که دوست دارد و محبوب وی و مکروه دارد و چیزی را که بکروه دارد و محب وی صادق اقبال رحمت الله و گاهی که نظر به رفائی و رعایت آنحضرت که در زیر حیض و اباحتی آمده حکم الهی محب ان یونی و خصه که محب ان یونی عرابه از کتاب آن واقع میشود آن چیزی دیگرست عفا الله و در بعضی روایات آمده که کیبای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و علی رضی الله عنه در جای دور افتاده بودند و گرسنه شدند خود را به سردی دادند تا آب و هندوستان مروی راوی خبر و کرات پیش ایشان آورد آنحضرت نان خود را دلی کرد و کرات بعلی رضی الله عنه داد و کذا ذکر فی تاریخ الدینیه و صلی و بعد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که اکل میکرد و بسپار انگشت ابهام و سبابه و وسطی را دراه الترنندی فی الشامل زیرا که اکل یک انگشت ابهام و سبابه و وسطی را دراه الترنندی فی الشامل زیرا که اکل یک انگشت در انگشت اکل تنگ است و نیز لذت نمی یابد بدان اکل و سبب دیگر و اندا و سبب دیگر از زمان طویل ماکل نجسه خالی از نشان شره و حرص نیست و صاحب مواهب حدیثی مرسل آورده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم به پنج انگشت خورده است و جمع کرده است بیان آنچه پیش تقدیم که در اکل یک انگشت آمده است با اختلاف احوال و اوقات و بعد از اکل بی انگشتان را پیش از آنکه مسح کند بمندیل و در بعضی روایات امر واقع شده ببلق اصابعه و صفی آورده که صفی استغفار میکند بر لاس خود را و تفطیل لعق و افشده که دریافت نمی شود که حرکت در کدام جزء طعام است و شرط نیست در نوعی که در احوال و اصابع و در دهان و لبها و آنها نیز بیان یا بیاطن شفت کافی است و در بعضی اوقات می پسندید انگشتان را ببلق افشال و عاده از احوال لعق و اصابع و در شامی اکل کرده است و در اکل از آنچه ساقط شده از غرغان یا قصه نیز ذواب آورده و در بعضی روایات آمده که در وی امن است از فقر و بر من و خدام و صرت کرده میشود و انسا و لادوی حق و عافیت داده شود در ایشان و طبیعی از طریق رشید که از خلطهای میا سیم است از ابای خود از این عباس آورده که هر که بخورد از آنکه ساقط شده از مایده برانسه و لادوی صبیح الوج و نفی کرده شود از وی فقر و استیسا درین امور از اهل کبیر صورت نه نبوده و آنرا مستفید دارند اگر بحقیقت نگردد هیچ جای استقدار نیست از اب همان طعام است که خورده است بمساح اصابع و لعق قصه بر مستفید گردد و خصوصاً وقتی که نشود که فعل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و تحقیقت هر که استقدار کند چیزی را که مستحب است بیان نموده و لازم می آید می آید بر و غیره غلبه می نماید من ذلک صاحب مواهب از بزرگی نقل کرده است که گفت آدمی مضطرب

میکنند و میگویند که خود را در دین خود و ملک میکنند و ندانند که باطن غم را در پیکس آنرا استقدار
نیکند و بدو آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که بنی و شکلی و میگفت من بنده ام می شنیدم چنانکه می شنیدند بنده و
بنحرم چنانکه میخیزند بنده و در نفسی آنکارا اختلاف کرده اند قاضی عیاض که از محققین شرح حدیث است در شفا
گفته است که مراد از آنکارا ممکن و تفقد است برای اکل همچو زری و مانند آن از آن جلساتی که اعتما و کنند
در مجلس بر چیزی که زیر خود انداخته است و جالس برین بنیست اسند عایسکه کثرت اکل را در استکبار میکنند
از آن دیلوس آنحضرت مانند مجلس کسی بود که گویا همین ساعت خواهد برخاست بطریق افعال گفته است که
نبیست معنی حدیث و آنکارا میل یکجانب نزد محققین انتهی کلام القاضی و مراد با قضا است که یکجانب انداختن
خود را بر زمین و نیست ده دار و سابقین را و مستند باشد به پشت خود و نیست که نمی عد است و غار و صاحب طریب
میگوید که حکایت کرده است همین معنی را که تفسیر کرده است قاضی عیاض آنکارا را بیان در اکمال از خطابی
که از امیر شراخ حدیث معتمد علیه ایشان است و گفته است خطابی می گفت کرد است اکثر مردم را که ایشان
تفسیر کرده اند آنکارا را میل با جدا جانین و گفته است خطابی گمان میبرد عامه که شکلی یعنی خوند به یکجانب
خود را و اینچنین است بلکه شکلی یعنی معتمد بر طای که در تحت است انتهی و آنکارا را میل یکجانب نیز تفسیر
کرده اند و این جزئی جزم کرده است بآن و بعضی گفته اند که آنکارا اعتما و بر چیزی چنانکه دلجو ارد و ساد و
مانند آن و بعضی گفته اند اعتما و بر دست چپ از زمین و در بعضی اعتما و بر دست راست از زمین صریح آمده است و این
اشیر در نمایی گفته که کسی که تفسیر کرده است آنکارا را میل بر انداختن بنیست ناویل کرده است از این جهت طرب و این
فر گفته که این قدر میکند با کل زیرا که منع میکند مجری طبعی طعام را از حیث خود و مانع می آید از سرعت
نفوذ طعام بجهت و می پیچد معده را و منع نمیشود و منع می فرغند را و نیز میل میکنند معده و نمی ایستد و نیز سر
غذا بسوی دی سهولت و اما اعتما و بر شپس آن جلوس جایزه است که سانی طریقه عبودیت و از نهجست
فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اکل کما یا کل العید و بعضی گفته اند که اینجاکم نفی اکل مشکنا از مضایع
حضرت نبیست صلی الله علیه و آله و سلم حق است که عام است نوع اگر عارضی باشد که ممکن نباشد رعایت
این ادب آن چیزی دیگر است و الفروضات و بیح المخطورات و صاحب مفر السعاده گفته که آنکارا بر سر بیح
نوع است و همه این بیح است را که ذکر کرده شد مد کرده است و صاحب راهب گفته که چون ثابت شد که نیست
آنکارا را به دین و خلاف ادبی پس مستحب در صفت جلوس برای اکل آنست که بر دوز آن نشیند پشت بر دوز و قدم

[illegible]

و میفرمود بخورید طعام سرد را که در روی برکت است و نیست در طعام گرم برکت و از اسما آمده که چون آورده
 میشد نزد وی طعام گرم میپوشید آنرا تا آنکه میرفت چویش او گفت که شنیده ام از آنحضرت که طعام سرد
 اعظم است برکت وی و بود در آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم قدسی از خشب نصیب جمید و گفت انس
 نشانیده ام آنحضرت را این قبح آب و بنید و غسل و قرآن همیشه روایت را در نزد بخاری از حدیث
 عاصم احوالی آمده که گفت دیدم قرص آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم نزد انس و خورد و در روی آب و راه
 یافته بود وی شکسته گیس مسلسل گردانید و را انس بفضه و آن قدسی بود و جید یعنی از چوب نصار یعنی نم
 و نهاد و خالص از چوب و از هر چیز گرفته اند که از شجر اشی بود و لون او ایل بصفرت بود و گفت ابن
 سیرین بود در روی حلقه از انس پس خواست انس که بگرداند بجای آن حلقه از ذهب یا فضه پس باز
 داشت او را از انس ابو طلحه و گفت نمیزند چیزی را که ساخته است آنرا بر سوزند و امام ابو عبید الله بخاری آورده اند
 که گفت دیدم این تنج را ببصره و خورد و در روی آب و خردید شد آنرا از اول و نه برین انس بهشتید هزار
 در یکم کنایه المواب و بخور و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر خوان برگز و خورد نان تنک و لیکن خورد و خور
 و آن از حرم یا برک بود از آن معارف در حرمین از برکت حرمت و در مواهب از کتاب هدی افکار که بفضه
 اطبا گفته اند که هر که خواهد حفظ صحت بعد از عشاء شش کند مقدار صد گام و خواب نکند عقب آن که حضرت و از آن
 گذاردن بعد از آنکه آسان میگردد و اند بهضم را و صلی اما شرب آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پس تحقیق
 دوست میداشت آب شربین سرد را می آوردند صحابه رضی الله عنهم جمعین برای وی از سیر سقا بضم
 سین مملد سکون خاف چشم است که بیان وی در مدینه و در زده راه رست می و شش میل را سقا سقا آب
 ساقی ز به نیست و داخل زنه نموم می و بگونه باشد چنین و حال آنکه کرده است آنرا اسید الزامه برین
 صلی الله علیه و آله و سلم و زاده بران از طیبین ببتک و گلاب داخل زنه و تنم است و از امام مالک که است
 آن منقول است که اسراف است و نیست در شرب آب شور فضیلت و سرفزید چنین حکم دارد و منقول است
 زکی اکابر که گفت با لیسند خدای پس که من سهو کرده بخور آب را زیرا که آب سرد می بر آرد شکر را از میادیل
 نمید گفت آنرا در جگونی که آب برود و رتاده بود تا سرد گردد پس سقا آب بر آن و بر داشت و هم آب گرم
 خورد و گفت نخواهم که برای لذت نفس خود بردارم گفت ای پس که آنرا و صاحب حال است مناجات او است
 یا الله گفته اند از آن مردی سقی است رفته الله و آورده اند که آنحضرت غسل آب مزج میکرد و وقت

پس
 شرب

مباح آنرا نوش جان میفرمود و چون ساقی چند برای میگذشت و چوی پیدا میشد شادول میکرد و چیری از آن
 آنچه حاضر میبود از طعام و صاحب را سبب از این قلم نقل کرده است که گفت که درین حفظ صحت است که راه نیابند
 آن مگر فاضل الباری زیرا که شراب غسل و لعن آن بر آتش از آله میکند بغم ساء و میشود محل معده را و حلال
 نمیدهند و آب را و دفع میکند فضلات او را و گرم میکند و اندر معده را با اعتدالی و یکسان میدهند و آب را و آب
 سرد و طب بارد است منع میکند حرارت را و حفظ میکند صحت بدن را و بعضی گفته اند که آنچه در حدیث عائشه راجع
 شده است که آنحضرت دوست میداشت آب شیرین سرد را و در آن بنین آب سوسن و زنجبیل است باقیع قمر
 و زیت و میند است و در روی نقع عظیم است و باز در وقت دروش ساقی نقع و میداشت که قمر را زیت را
 گفته در آب انداخته نگاه میداشت تا آب شیرین شود پس اگر بگوید در روز نگاه میداشت تا آب شیرین لب گریزی پیدا کرد
 بنه است و اگر بالفصل غمر در نقع گویند و اگر بگوید در روز آب سوسن و میند و این حلال است و وضو بجای جایز است
 و در غریب منفی و اگر بسیار آب سوسن و میند و نیز گریز کرده و اگر گفت اندازد و حرام و غیر است و آنحضرت دوست میداشت
 لبن را و بمفرود هیچ چیزی نیست که کفایت کند از طعام و شراب و کار هر دو کند و گر لبن و بعد از خوردن طعام بمفرود
 و زدن آن نمیدهند و بعد از لبن بمفرود و زدن آن نمیدهند و نیز فرموده است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که سه چیز است که
 اگر کسی بد هر دو نیابد که لبن و ساده و بن و در حدیث دیگر طبیب واقع شده است بجای دینی که نزد متعارف
 از نیست و بخورد گاهی شیر خالص و گاهی آغشته با آب سرد و بر آتش زده و شیدن گرم بپاشند و آن بلاد در
 غالب گرم اند پس شیک است گرمی شیر سردی آب و در آنکه شیر سرد و زنجبیل لطیف آنحضرت نماز است و آنرا
 آمده باشد و این مسکین را نیز حال برین منوال است انشاء الله تعالی برکت این موافقت سعادت فی نصیب گردد و
 در حدیث بخاری از جابر آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آمد در رستگاری که از انصار و با آنحضرت
 صاحبی بود مرد را و در دعای آمده که ابو بکر صدیق بود رضی الله عنه و آن انصاری آب میگردانید در رستگاری
 خود پس آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله و اگر نزد تو آبی باشد که شب کرده باشد در شیک کنه یعنی سرد باشد
 بپاشد اگر نه کسایم یعنی آب از جدول بخوریم که برود پس گفت انصاری آبی سرد من آبی هست که شب کرده
 است در شیک کنه پس رفت در عیال با و بخت آب در قرح و دو شید بر آن انداختند و می کردند خانه شربت
 پس خورد آنحضرت آن آب را و لیکن باید دانست که آب از حج خوردن برین است چنانکه چارپاها خوردند
 در شرح حدیث گفته اند که مراد کعبه اینجاست که آب بدست خورد نیست نه برین گویا که ایشان محل جفقت کعبه است

اهل مقام در وقت درجه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بجهت یافتن و بیج میبردند از تکلیفهای آن
 سوره شایده که در خوردن باین روش ذوقی هم یافتند باشند و الله اعلم و این فقیر در محبت کیمی از کلماتی است
 که بر علم حدیث اطلاع داشت رحمه الله و در همین طور در باغی آب در جدول میبردند آن غریزگی که در آب
 خورد و در انوقت بر حقیقت حال اطلاعی حاصل نشد آخر بعد از طلوع برین حدیث یا بر ملامت شد که این فعل
 آنحضرت علیه السلام اتیل بود و آنحضرت آب بطعام نمیخورد که منفس است و تا طعام با نهضام نیارد آب نباید خورد
 و این نشسته میخورد و عادت تفریق برین بود و راه مسلم و در روایتی از مسلم آمده که نمی کرد آنحضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم از ایستاده آب خوردن و هم در روایتی از مسلم از ابی هریره آمده که باید که بخورد و یکی از اهل بیت او
 و اگر خورد بفراموشی می کند و میخوردن آنرا از آب را از شکم در صحیحین از حدیث ابن عباس آمده و می گویند که
 گفت آوردم نزد آنحضرت دلی از آب از حرم پس خورد آنحضرت ایستاده و در حدیث علی مرتضی رضی الله عنه آمده
 که هر که و پس ایستاده و خورد بقیه آب و خورد و گفت مردم کرده می پندارند ایستاده آب خوردن را ازین
 پیغمبر از او دیدم که در چنانکه من کردم و این حدیث همه صحیح است و هیچ میان آنها نیست که شرب فایا با کرده
 است که است تفریب و فعلی آنحضرت برای بیان جواز بود و جایز است حرشاع را که درون فعل کرده براساس
 بیان جاز که در احبست بروی نسبت بوی کرده نیست و این با استفا حول است بر ذنب و دستهای پس
 بر که ایستاده و خورد مستحب است و در آنکه نمی کند بجهت آنحدیث صحیح صریح خواهد بسیار خورد یا بعد از حدیث
 تخصیص مستان برای اشارت است بآنکه درک اهل و افضل عهد از مومن چون قانع شدند کذا قال و اما لک
 بر آنکه لا باس بالشرب فایا و استدلال کرده است بحديث جبرین مطلق که گفت دیدم ابو بکر صدیق را در غمی آمد
 آنکه که میخورد آب را ایستاده و امام مالک گفته است که رسیده است طراز عمر عثمان و علی رضی الله عنهم و ایشان
 میخورد آب ایستاده و جواب میبردند از حدیث ابی هریره با آنکه عبد الرحمن که امیر حدیث است گفته است
 که اسناد این حدیث ضعیف است و بعضی گفته اند که شرب فایا با غصب باب و خوردن مزم است و بعضی از علماء
 گفته اند که شاید که نهی متصرف و مترجمه کیست است که آوردن آب برای یاران خود و مبادرت کرد بخوردن
 آن پیش از ایشان بر وجه استیذان و میخوردن آنرا قاعده ساقی القوم آخر هم شرب یا استیذان و حمل
 برین وجه محض احتمال است که بر آنکه ایشان از آنرا دلالت نیست عبارت حدیث را بر آن و خود آب
 آنست که احادیث شرب فایا دلالت بر اصل جواز دارد و حدیث نهی بر استحباب شرط قاعده دارد و دلالت

افضل شرب قاعد است و از کلام بعضی شراح چنان ظاهر میشود که نمی از شرب تا یا مینی بر خوا احد علیه است
که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنرا عایت میکرد و بدان ارشاد میبود و مقتضای این کلام آنست که اعتقاد بدان
کنند و اگر ای نا بخور در منوع نباشد و احد اعلم و بعضی گفته اند که قول با ستقامت و فوف بدانی هر چه است و حدیث
مسلم از ابی هریر که ذکر کرده شد صحیح نیست و در رفع یک ظاهر و در وقت است و احد اعلم و نزد امام احمد از ابی هریر
آنکه وی رضی الله عنه دید مردی که آب میخورد ایستاده پس گفت قی کن این آیت را گفت مرد بر اسب چه
تی که گفت ابو هریره خوش داری که بخور آب با تو که گفت خوش ندارم گفت تحقیق آب خورد با تو کسیکه برتر
آنکه به است که شیطان است و بود آنحضرت که میخورد آب را لبه دم و میفرمود که این شراب سازنده تر گو را را
تر و شفا بخشنده تر است و قروح را از دهن مبارک جدا میکرد و دم میبرد و از دم زدن در قروح نمی میکرد
و چون نزد یک میگردانید را به بین نفس سید میکرد و چون جدا میکرد و دم میبرد و در این لاسه بار آورده است
که در دم اول گوید الحمد لله و در دم دوم الحمد لله رب العالمین و در دم سوم الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم بعد
از شرب این دعا نیز نافور است الحمد لله الذی جعله عبدی با قرا نایزه و دم میبرد و با قرا نایزه آورده است
که فرموده است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم میگوید آب را بکشد و در کشیدنی و از کشیدنی و از کشیدنی معلوم
میشود که بول کوزه بمالند و درین گرفتن چنانکه بعضی میکنند ممنوع است زیرا که مصیبت من باشد و لیکن جدا
داشتن و بلند تر از دهن کردن نیز موافق معنی مصیبت است و آنحضرت مکرر عینی میکرد و طعام را بر جها مان خود
میگذاشت و نشانده شیشه را شیر و سر بار میفرمود و شرب آب را آنکه گفت آن شخص سوگند بخدای که فرستاده است ترا
بحق که دیگر جایی نمانده است که از راه انجاری و چون میخورد با قومی می بود آخر قوم از روی اکل یعنی در اول
نمیخورد و در آخر موافقت میکرد و ایشان و در حدیث آمده است که چون نماه شود باید که پس باید که بر نخورد
مرد دست باز ندارد و از طعام اگر چه سیر شود تا فاسق نشوند قوم نه یک که این فعلی میکرد و اندر نمشید و او را شایه
که پیمانه باشد و او را حاجتی بطعام و اگر کسی آنحضرت را می خواند بطعام و همانی می برد و شخصی در روایت
می افشاد اعلام میکرد و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود که اگر کسی این شخص تابع شده است و اگر
خواهی برگردان حدیث و طفیل شدن خادمان و تابعان یا اکابر و مقتدایان آورده است و جایز است و مقتضای
این حدیث آنست که صاحب خانه را اعلام کند و استجارت خواهد از وی و چون آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
طعام میخورد و نیز قومی بیرون نمی آمد تا دای میگرد و برای ایشان میگفت اللهم بارک لهم فیما رزقتم و اغفر لهم

و

در هر چه حاصل شود در لباس آنحضرت عادت شریف در لباس توسع و تزکیه تکلف بود یعنی هر چه
میافت میپوشید و رنگ میگزینت تعین را اقتضای بر صفت معین و طلب نقیص غالی و نه جنس جنس و تکلف
نمیگردید و هر چه بود و میپوشید میپوشید و اقتضای میکرو بر آنچه داعی بود ضرورت وی و غالب احوال کسار
در داد و ازاد درشتی بود و پوشیدنی میپوشید و آورده اند که بود در آنحضرت را کسار ملید پیوندد که ده سده
میپوشید و میفرمود بیستم من مگر بنده میپوشم چنانکه بنده گان میپوشند و راه الشیخان و اگر گاهی لباس نفیس گران
بیا که ملوک بپوشید و ابرار سال میپوشید و قصد استماله خاطر الشیخان میپوشید و در یکشیدار بدن شریف وی
بپوشید و بر درون قسمت میکرد و در ذرات انصاف و نظر بعلومت میبایست در لباس و تزین بدان از حاصل اهل
شرف و جلالت نیست بلکه از سادات و صفات نسا است و تفاوت و لطافت و بخت و توسط و جنس که
لباس امتثال عزیزان باشد و مسقط و روت نبود و در حدیث این عمر رضی الله عنهما آمده است که رسول الله صلی الله علیه
و آله وسلم فرمود از جمله کرامت مومن نزد خدا عزوجل تفاوت قوب و رضایت است و آنحضرت مکره میباشند
جامه چرکین را و وقتی حرمی را دید که بود و بر روی جامه چرکین فرمود این مرد چیزی ندارد که بدان جامه را پاکیزه
سازد و دید شخصی را از ولیده موی چرکین جامه بد است فرمود گاهی می آید یکی از شما گویا شیطان است و
تکلف و بداند و در زمین نیز خوش نمیداشت و در سفر السعاده میگوید که عادت شریف در لباس تزکیه تکلف
بود و مردم بعد از وی صلی الله علیه و آله و سلم در فرقه شدند بعضی میانه کردند در تزین و تجمل و جامه و نقیص
پوشیدند که رفتند و مفید شدند بدان و بعضی التزام کردند پوشیدن جامه و درشت زبون حسین را و مفید
شدند بدان و این هر دو در خلاف طریقه نبوی است و توسط و عدم تفید و تکلف مجبور است در هر حال و
تکلیف نیست که سیرت سلف و عادت علماء و زهاد و عبادت بنادت بهیئت ثبات بود و عادت هم در
روح آن و ترغیب در آن نیز در و یافته و آمده است البذا و من الايمان و در بان تجمل و تحسین بهیئت
و تطبیق ثبات نیز یافته و چون آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم میگوید که گفتند یا رسول الله هر دو سست میداند
که جامه وی نیک باشد و تعلیل حسن بود فرمود آنحضرت ان العجیل و محب الجوال الکبیر الحق یعنی تجمل
و تحسین در لباس و بهیئت مستلزم آن نیست که عباد و کسی که روان بحق است و در حدیث دیگر آمده
که ان الله لطیف کجیب القضاة یعنی از جامه بگوید که دید مرا آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را و در زمین
جامه و جان ایا هستن ترا چیزی از مال گفتیم و او است مرا خدا تبارک و تعالی از نعمتها و اموال از شرفن

و گوشتن از سر و پیش ظاهر کن لغت خدا و کرامت او را بر تو یعنی جامه ای هم مناسب حال غنا پیشش و شکر
 لغت خدا بکن و در روایت دیگر آمده که چون داده است ترا خدا بیای مال باید که دیده شود اثر
 لغت خدا و کرامت و توبه ای بر تو و دیده پریشان و زوایده سوی مافرومود چیزی نمی باید این شخص که تسکین
 کند بدان سر خود را و در مردی که بروی جامه است چکین در تکیه فرمود نمی باید این چیزی که نشود بدان
 جامه خود را داده است که خدا دوست میدارد که به بندگی تر لغت را بر ندهد خود پس اینجا ظاهر موجب
 لغت لغت است که جمال باطن است و لباس التقوی اشارت با کس است تامل انده سجانه یا بنی آدم قدر زن
 عیسی که لباس باری سوار کند و در لباس تقوی و ملک خبر پس آدمی را باید که ظاهر و باطن خود را
 ظاهر و لطیف و لطیف دارد و قلب و لسان را بحلیه اخلاص و صدق آراسته و حواس بر نور طاعت
 و نفاقت پیراسته و از اینجا است امر طاهر بدن از نجاس و احداث و خلق شوم و کروه و خنای تعلیم اظهار
 و حق خانه دارد شده است بدان سفت را جز انظرت خوانند یعنی ستم انبیا و سایرین و ملاکار درین
 باید پیراسته است اگر پوشیدن لباس فاخر برای نفسانیت و عینت و کبر و فریاد و اظهار جاه و جلال و کبر
 و شوکت نفس و تقوی بر فقر و کسوت و طوبی ایشان میکند مردم و مستقیق است چنانچه در شان منافقان
 آمده است فان از انهم تعجب احببهم و باین اشارت است بحدیث ان الله لا یطهر فی صورکم و احوالکم
 و انما یطهر فی قلوبکم و اعمالکم چنانکه در مواهب و حدیث مسلم آمده و در بعضی روایات آمده ان الله لا یطهر
 الی صورکم و اعمالکم مکن یطهر الی قلوبکم و اعمالکم و یا کم و اگر به نیت اظهار لغت و شوکت علم و عزت دین و جمال
 حال و تقید از دین باشند و روح و چهره از علماء و عباد و لباس حسن و جاه و نفیس می پوشند و نیت ایشان
 در آن صالح بود چنانکه آنحضرت برای وفور بخل مینمود و برای جمع و ایجاد نیز جامه ها میداشت و گفته اند
 که این طایفه لباس الت جرب برای قتال بود و پوشیدن حریر و اظهار غیلا و کبر و فروران است که دشمن
 اعلا کلمته الله و الله الدین و علیط اندای دین است و بجهت برای آن لباس نفیس می پوشیدند تا اظهار رعنا
 و شوکت کنند و فقر و سایلان بایشان روی آرند و منوره شوند و مثل این تفصیل در لباس دین و کبر
 سیر و اگر بخت بخل و خفت یا اظهار فقر و طمع در مال مردم کنند مردم و اگر بخت زنده و عدم رغبت در شتاع
 و نیاز و نیت آن و کفایت اختیار بود محمود و اگر ازین هر دو قصد و نیت خالی بود و بخواهد بود و نیت مردم که ازین لباس
 ظاهر است که این قسم از دایره اباحت سیر و بخل و فقر بود بلکه در تمام اقسام سخن و تفصیل و استنباط



و در نهایت توفیق حاصل اباحت و در مواهب که نیکو کلامی می آرد بطریق سوال و میگوید مشک نیست که سیرت
سلف صالحان بدست نیست و در ثبات لباس بود پس صحبت حال موفیه شاد و لیکه تحمل میکنند و در لباس آراسته
و پیراسته سیدارند خود را و حال آنکه طریقه ایشان اقتضای سنت و طریقه سلف صالح است و جواب میگوید با آنچه
تقل میکنند بعضی شایسته عرفا کلامی جامع و مفید و فاضل که سلف صالح چون بافتند اهل نقدت و مشغولان
ببنیان را خنک در زینت ظاهر و متحرک و متعلق در بنا و مطمئن بران مخالفت نمودند ایشان را بقصد اظهار حقارت
چیزی که تخفیر کرده است آنرا حق سبحانه و تعظیم سیدارند و افاضلان و استناد از آنچه محتاج اند بدان اهل
فقللت و زهد و فقرت از آنچه رغبت کرده اند ایشان در ان شکر گزاری این نعمت گواری دولت پهنه
و چون گذشت بر خیال زمان در آن راه یافت فسادت بنیان ایمنی و درک این حقیقت راه یافت فقللت
از راه دیگر و گرفتار بعضی مردم و ثبات و بد از دست است را حیل و در تحصیل دنیا و تمکس شد امر و گشت آنچه طریقه ترک
دیبا بود و رسید تحصیل آن ترک کردند بعضی محققین از اهل صفات چنانکه شایسته دیگر که میر و دانایی ایشان
و ملوک میکنند بر ذرات لباس و بد از دست است و دانسته این را برافت سلف نه مخالفت
ایشان نظر بجهت حکمت اگر چه در نظر ظاهر بنیان مخالفت نماید و تحقیق ارشاد کرده و در دنیا و احوال که
مستند او کسین سلسله شاد و لیکه است کسی را از اهل ثبات که در بر وی جمال بهیت و عمل لباس را گفت یا نه
این بهیت من و لباس من میگوید بزیان حال الحمد لله شکر خدا را که مستغنی گردانید مرا از خلق و بهیت و
لباس تو میگوید به سبب بزرگوار از دنیا و افعال این دایره حکمت و نبی بر معنی و مقرران به نیت است اکنون
بیان لباس شریف و انواع آن در چند فصل بیان کنم و صل بنا که بنود عامه شریف آنحضرت صلی الله علیه
و آله و سلم بسیار بزرگ و گران که از آن بر سر مبارک باری بود و در صغیر که قاصر بود از وقایع بزرگ و در آمده است
که از چهارده ذراع زیاده نبود و گاهی هفت ذراع بودی و ذراع شرعی یک است است از سر انگشت میان
تا بند مرفق و آن در شبر است مقدار سبب و چهار انگشت عدد حروف لا اله الا الله محمد رسول الله و در بعضی
مناصب چنانکه در مساحت عرض ذراع کراسی نیز اعتبار کرده و آن شعاع است به قوم است در هر زمانی
الاستیار آن در بنیان نیز توجیه نیز آن نمود و اما علم و گفته اند که اگر قدری زیاده کند بر قدر محدود مسافت
کرده میشود و در آن و آنکه در حدیث دیگر آمده است که عامه عا جز است میان مسلمانین و مشرکین عامه با نذیر است
چنانکه سیاق حدیث ظاهر است در آن و آنحضرت را عامه بود که آنرا اسباب نام کرده بود و اثنای اب و

و انرا سبب در کتب را نزد وی صلی الله علیه و آله و سلم اسامی بود چنانکه در اکثر کتابها آمده و در تحت عامه فلسفه
می بود لایحه یعنی لیسبت پس بر سر سینه نه باندند مثل لایحه و بود در آنحضرت را فلسفه سفید و آمده است که آنحضرت
فرمود صلی علیه و آله و سلم در فرق میان ما و مشرکان عالم بر قلائش است و این عبارت احتمال دارد یکی آنکه عالمی
بر قلائش می پوشیدیم و ایشان نه بر قلائش می پوشیدند و هم آنکه ایشان قلائش می پوشیدند و ما هم در سخی اول
است زیرا که عامه پوشیدن مشرکان متفرست و الله اعلم و چون عامه می لیسبت سدل میکرد و راه السرخدی
فی الشامی من ابن عمر فریاده کرده مسلم و قدری طرفها بین کفیه یعنی تحقیق را کرده بود و طرفت عامه را
میان دو شان خود و این را غنچه بود و این را سبب عامه میدادند و نیز از این عمر آمده رضی الله
عنه که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در محرم تدریس میکرد و میگذاشتند پنج دستار بر سر مبارک و منجلا نیکی میکرد
عامه را و بر مبارک و طرف دیگر را و صحیح مسلم از حدیث ابن حریث آمده که گفت دیدم آنحضرت را صلی الله علیه
و آله و سلم بر سر و بر وی عامه سودا بود که سار کرده بود طرفت آنرا میان دو شان خود و از جانب آمده رضی الله عنه که فرمود
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که را بود بر سر عامه سبب بود و حدیث جابر زکریا و بیعت و این دلالت دارد که از عاز و این عام بود
کذا فی المسبب بلکه در حدیث بخاری آمده که در آن آن سر در و در سبب بر سر مبارک می میخورد و میگوشید که در دخیل
که که سبب از جنگ در برداشت و منفر بر سر مبارک بود و نه دستار پوشید و بر هر طرف مناسب آن و بعضی جمع
کرده اند میان این دو قول بآنکه عامه فوق منفر بود جمع کرده قاضی عیاض بآنکه در اول دخیل منفر بر سر است
و بعد از آن در آن منفر از سر عامه سودا بر لیسبت بدلیل قلی عمر و بن حریث که خطب خواندند بر وی آنحضرت در روی
عامه سودا بود زیرا که خطبه بر سر میخورد بود و بعد از تمام فتح و این اعلائی گفته که این اولی و آخرت در جمیع احوال و طعام و شراب
در غرضه فتح که باید افتادند خالی و در حدیث عبد الرحمن بن عوف آمده که گفت عامه لیسبت بر سر من رسول خدا
پس سدل کرد پیش دوست من و پس لیسبت من و آمده است که ملائکه روز بدر و جنین بر ضرر مومنان آمدند عامه
با این بهیئت بسته بودند و گفته اند که او فی مقدار قدر چهار انگشت است و اکثر آن نصف طول زیاده بر آن داخل اسباب
است که حرام دگرده است و بجای غنچه نمیکند نیز آمده که ذواب از جانب یسا را از زیر خشک و ذوق گذرانیده بر جانب
بچین بگذاشتند گفته اند که تخم بی خشک و سدل کرده است و این بقدری است که آن سنت مکرده است و
اگر مراد کرامت تنزیهی دارند مال آن ترک اولی و افضل خواهد بود و الله اعلم و بود استین پس از این شریف آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم تا بعد از دست و در از تر از این مانع میکرد و از سرعت حرکت و طبعش و کوه تر از این نگاه میدارد

و دولت را از خود سیر و دور همه افعال آنحضرت و او ضاع و می صلی الله علیه و آله و سلم معانی حکیم است که وقت
بر طبق عدالت و مساویت و همچنین بود ذیل تمیض در عار و از روی صلی الله علیه و آله و سلم تا آنها مساقتین
و نمیکند است از شش انگشت و گویا لغات بلفظ جمع اشارت است بآنکه حقیقت نصف است که در حقیقت است شش نمیدور
و بطریق از این عمر آورده که گفت و بدید را میفرماید صلی الله علیه و آله و سلم که اسباب کرده ام از خود را پس فرمود
آنحضرت یا این عمر بر چیزی که پس کند برین را از ثبات در آتش و درخت است و در حدیث بخاری هر چیزی
که پایان ترا از شش انگشت است از آن را در زنا است و این حکم برای مردانست و زنا را با زنا نیست اسباب بطریق
و چون ام سلمه رضی الله عنها این را عرض کرد که پس چه کار کنند زنان یا رسول الله فرمود و خاک کنند بکشت گفت کنون
بر سینه میشود و یا برای ایشان ایشان فرمود و خاک کنند یک ذراع در باقه کنند بران و این است حکم از ذیل تمیض
ایشان و ظاهر آنست که بر زمین کشیدن ذیل مرزبان را جایز باشد و باید دانست که اسباب مخصوص یاز
از نیست بلکه شامل است تمیض را در داد عمار را نیز در حدیث این عمر آمده و تفریع بدان و انقشه که فرمود
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اسباب در از زاره تمیض و عام است و هر که بکشد از آن چیزی بطریق عیاد و نذر است
و لیکن اکثر در احادیث از در انقشه بود بحدیث کثرت و بعد اسباب در آن و بلفظ خوب مطلق نیز و انقشه
و لیکن وجود معنی خبر در عامه خنای دارد و حراد بآن اطالالت عقیده است از حد محدود و بطریق الکام چنانکه مقدار
از آن مجاز شده است نیز داخل این حکم است و صاحب بواسطه از این قلم نقل میکند که گفته است این آستینهای
فراخ در از آنند افراج و عامی مثل ایراج که عادت شده است و نبوده است آنرا پیغمبر خدا صلی الله علیه
و آله و سلم در هیچ یکی از اصحاب رضی الله عنهم مخالف سنت است و از جنس خیال است و از بعضی دیگر از علماء نقل
کرده که گفته بودند نیست بزرگ و بی بصیرت که آستینهای و از آنکه درین زمانها تعارف شده و روی اسرار
و اضاعت مال است که منعی نمیشد و لیکن عادت شده است مردم را اصطلاحی گشته است هر چه فوی
را شمارای که شناخته میشوند بدان و هر چه از آن بطریق خیال است شک نیست در تحریم آن و در بطریق ماست
تحریم نیست و آن مادام که بخیر ذیل نمیشد ممنوع است از خوب و نقل کرده است قاضی عیاض که است
هر چه زیاده باشد بر عادت و بر آنچه منقاد است و لباس از طول و سعت است و درین اقوال که از علماء
نقل کرده شد و حریمت بحدیث و کراست این طول و سعت و لیکن در ادراج لفظ عادت و مقادیر و اشارت
گفته اند و در از آن میکند و از بعضی که هر چه درین شریفین زاید باشد از تعظیم و تشریف آفریننده شده است که

بسیار این طریق لباس عرق و شیار باشد است اگر نیکم شناخته نمی شویم و عزت یافت میشود اما مسلم
 آنست که جز این عرق و شیار را ساخته اند که خلاف سنت است و ائمه علم و دین بر هر قدر بر هر چه واقع شده است از
 حرمت از اسباب و تطویل آن در جهان مفید بقصد فساد و کبر و تنگی نیست و اگر نمایان قصد یا شکر خدا نموده
 برود عارضه دیگر داخل این حکم نمیشود و در حدیث آمده است که ابو بکر صدیق را رضی الله عنه عادت در وضو چنین
 نشسته بود که از روی خودی نیست و در صورت اسباب نیست و چون از آن نمی واقع شد آنحضرت اظهار
 که حال آنکه من چنین است چکار کنم فرمود آن حضرت توازن است که در شان خود را داشته باشد و باید است
 که آنرا که اینجا مذکور است یعنی در بندت فاما آنرا که در عزت و عجب است و عجب آنرا سواد علی میگوشاید اخلاص است
 که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنرا پوشیده است یا نه پس بعضی علماء بفرموده اند که پوشیده را ابو بکر
 صلی الله علیه و آله در سینه ضعیف انسانی بر پرده آورده گفته اند من با ناز را روزی همراه آنحضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم پیش آنحضرت به کان از آن پس خریدم برای چهار درهم دیو و عمارل سق و از آن
 که وزن میکرد و در آن پس گفت مرا در سوخته صلی الله علیه و آله و سلم بر کش و در بر کش پس گفت و از آن
 که نشسته ام من از پیچ بکی گفت ابو هریره وای قونی شناسی تو پیغمبر خود را پس گذاشت میزان را و جبهه را
 دست رسول خدا را و گفت که بر سنان را پس کشید رسول خدا دست خود را از روی و گفت ای فلان این را تا نام
 بگو که خود بکنند من ملک نیستم من مگر مردی از شما و گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سر را بیل را
 گفت ابو هریره خواستم من که بر دارم فرمود آنحضرت خداوند متعال مرا دار ترست بهر داشتن متعال خود مگر
 این ضعیف باشد که ما را از بر داشتن آن پس باری و در او را برادر سلمان گفت ابو هریره گفتیم یا
 رسول الله خدی سر را بیل را تا پوششی آنرا گفت نعم می پوشم در سفر و حضر و نشیب و روزنه را که بدستی من مایوم
 بستر و نمی نیم چیزی را تا تر از روی و روایت کرده اند این را بسیاری از محدثان بسند ضعیف و لیکن فریدان
 آنرا آنحضرت بصحت رسیده است و در هر دو روایت گفته که ظاهر آنست که فریدان بر او پیشین بود روایت کرده شده است
 که می پوشید آنحضرت سر را بیل را و می پوشیدند صحابه و زنده مان آن و باذن وی و ائمه علم و دین محمودترین ثواب
 نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم قمیص اگر چه از ازار و دایم میبایری پوشید اما پوشیدن پیچ این بود و در سنت
 سیدانست و از آنس آمده که گفت بود پیچ این را تا بپوشد کوتاه و اما آنرا استین بود قمیص او را که همان قمیص
 علماء محمد شریف و معارف نام و یا عرب آنست که قمیص آنحضرت را حبیب بود بر صدر شریف و سنت قمیص

نیست و آنچه ستارگان اهل دیار ما و دارالافترا و هند وستان است که دو نیکه کند بر سر دوش کوهان و در طرف عرب
ستارگان زمان است و نیکوهای مردان بر سینات و درین دیار و مطلقا بر عکس اصطلاح انجلیات حکایت
یاد دارم که روزی در حرم شریف یکی از بزرگان هند که نیکوهای پیران او پرورش این هند بود نشسته بودم که یکی
از علمای عرب پیش ما که دومی آمد و میسرود و بجا لب آن یار هند نگاه میکنند عرض کرده شد که سیدنا چه می بینید
و چه می شنید گفت آن مرد و فرزند که لباس زنان پوشیده و در حرم خدا نشسته است و این را یونانی بن فرزند از پدرش که
گفت آدم بن پیغمبر خدا را اصلی اند علی و آل و سلم هم سبط از و نیتان است که آنحضرت را بود و نیکوهای پیران او
کشاده پس و ما در دم دست خود را در جیب قمیص آنحضرت پس مساس کردم غاتم خیره را زاده و الهی و الهی
سبطی میگویی که آنچه بدیدت دلائل میکند که قمیص آنحضرت را جیب بود که انار داشت و تو هم که که سیدنا نیست
دی علم نسبت خلاف آن استی و بود طولی روی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چهار ذراع عرض دی و دو ذراع
و شبر و از این عمر آمده که گفت در کدام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و بروی اناری بود که لقیق میکرد و داده است
که آنحضرت را از خاک میکرد و از آنرا از پیش و بر سیدنا داشت و بلند میکرد و از این عباس آمده که گفت دیدم رسول
خدا را صلی الله علیه و آله و سلم که اناری بست زیر ناف خود پدای بود ناف دی و دیدم عمر فاروق صلی الله علیه و آله و سلم که انار
ی بست فوق سر و دردی است از ابو بردی بن ابوسوی اشوری که گفت بیرون آور و بسوی ما و نمود ما را
عائشه رضی الله عنها را و از آنرا را در شب عرق گفت قبض کرده شده است روح پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
و آنرا و سلم درین دو جا باین صفت و گفت اسمانیت ابی بکر و وجیه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نزد عائشه
که چون فوت کرد آنرا من گرفته و می شنویم آنرا برای بباران بر آطلب شفا و پوشیده است آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم چیه رویه تنگ اسفین را چنانکه در وقت وضو دستهای مبارک از اسفین بر آورده و چیه
بر کفین داشت افکنده پس دست داشت و این در حالت شرف بود و در سفر جاستنگ می پوشید و رعایت کرده است پس
بن مالک که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دست سیدنا داشت و می پوشید جره را یکسر خاد و حمله و فتح موحده نوشته
است از برود که در وی خمره است و از جابر بن سمره آمده که گفت دیدم من پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم
و شنباهناب و بروی حلقه بود پس نظر میکردم گاهی بسوی خود گاهی بسوی آنحضرت پس بود آنحضرت
نزد من است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و از بر این عائشه آمده که گفت دیدم من پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم
را احسن در طبع و از رسول خدا و در روایتی ندیدم من طهر را در طبع احسن از رسول خدا و آنرا که یکسر لام و

تشدید می نمودن بر غیر میم و تشدید میم که امام بکنند و فرمودی آید تا دوش و تحقیق آن در بیان طایفه
 خطیبان گذشته است و از جا برآمده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که میپوشید بر او حمر خود را و عیدین
 و عید و عید نام جنت جا است و اما از او و حله نمی باشد که از دو جامه یا جامه که استوار دارد اگر آنکه خطیبان
 سرخ یا فندازند چنانکه درین و یا را الا بگوید باشد و این از بر و عیدین است مشهور و این اسم بجهت تسخیر
 خطوط سرخ در وی و نیست مراد بدان سرخ مرث که منعی عنه است لیس آن و در صحیح مسلم از ابن عمر آمده که گفت
 دیدم آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم برین دو جامه معصفر گفت این لباس کفایت است پس میپوش آنرا و از
 عبد الله بن عمرو بن العاص آمده که گفت دیدم بر غیر صلی الله علیه و آله و سلم و بود برین جامه معصفر گفت
 از کجا یافته تو این را گفت ساخته است آنرا برای من الیه من فرمود پس آنرا داشتند بهاء باشد بعضی مردم را
 از حدیث که لیس امر جائز باشد این خطاست مراد از اینجای همان است که خطوط حمر دارد و همچنین آنحضرت در حدیث
 ابی رینه واقع شده است که دیدم آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم که بود بر وی دو جامه معصفر و در حدیث
 عطاه بن ابی معالی از پدرش آمده که گفت دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که طواف میکرد و مضطرب بود
 آنحضرت را بر وی است که در وی خطای شمر است اگر چه در اینجا محل بر سر صرف نیز احتمال دارد اما متعارف است
 و از روی بیان معنی است همچنین آنحضرت میم یعنی آنکه خطای زرد دارد و بعضی مردم حله نیز یعنی جامه زردی
 نمیده اند آن نیز خطاست تحقیق آنست که مذکور شد صاحب ما بر این از نووی نقل کرده است
 اختلاف کرده اند علماء در ثیاب معصفر لیس اباحت کرده است آنرا جمعی از علماء از صحابه و تابعین و من بعدهم
 و گفته است که باین قابل است امام شافعی و ابو حنیفه و مالک رحمته الله علیهم و لیکن گفته است مالک لیس
 غیر معصفر افضل است و در روایتی تجویز کرده است پس آن در بیوت و سراها و مکروه داشته است در جای قل
 و اسواق و جمعی گفته اند که مکروه است که است نیز می و حمل کرده اند نمی را برین زیرا که ثابت شده است
 که آنحضرت پوشیده حله چهره را و جواب از آن معلوم شد و بعضی حمل کرده اند نمی را بر عرم حج یا عمره و این نیز
 تکلف است نیست دلیل بر حقیقت و در ذریعہ خفیه نیز افعال است صحیح آنست که مکروه است که است نخوری یا باریت
 بآن نماز اگر است و شیخ قاسم ضعیفی که یکی از ائمه خفیه و تحقیق ایشان و بعضی تحقیق کرده است که اگر است لیس
 از جهت لون است معصفر باشد یا غیر معصفر صاحب ما بر این گفته که بیعتی اتفاق کرده است مسئله از حدیث
 سنن و گفته که نمی کرده است شافعی مراد از آن معصفر یعنی جامه مضبوط بنظر عسکران و اباحت کرده معصفر را و

گفته است شافعی که رخصت نکردم در لباس مصفر مگر از جهت آنکه نیاورم پیچ یکی را که حکایت کنند
از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نمی آید مگر آنچه گفت علی رضی الله عنه که آنحضرت نمی کرد مرا و میگوید نمی
کرد شما را و میگوید پیش از تحقیق آمده است احادیث که دلالت دارند بر نهی علی العموم و ذکر در بعضی حدیث
اسلام را که بر این اساس الکفار را احادیث دیگر را است که گفت اگر سید شافعی را این احادیث بر آید تا حال پیشه بان
است و ذکر در بعضی باشد و خود بصحت رسیده است از شافعی که گفت وقتی که بصوت سید حدیث بخلاف قول من عمل
کنید حدیثی ترک و باید قول مرا گفت بهیچ وجه ترک نشود شافعی سنت را در غرض گفت آنچه نمی بینم مرد را
به حال آنحضرت حاضر میکنم او را که اگر غرض کرده باشد بشوید آنرا تا بابت او در مصفاوی بود آنست
بسیار معلوم شد که جامه مصفر غرض هر دو منی غرض است و در حدیث صحیح آمده است که آنحضرت می کرده
از غرض میکنی مشکلی آنست که از این عمر آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم رنگ کرده است بصفه خود
حدیثی دیگر آمده است که رنگ میکرد جامهای خود را نه عفران پیراهن مبارک خود را و جامه خود را و او بهما
الامیاتی و نرطاب و او در این لفظ آمده که رنگ میکرد و پوشش از عفران جامهای خود را تا آنکه رنگ میکرد
جامه را نیز و همچنین روایت کرده است از حدیث زید بن اسلم و ام سلمه و ابن عمر و لیکن گفته اند که این احادیث ساز
نیشوند با حدیثی که را با نسخ اند و الله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دوست میداشت جامه سفید را
و میپوشید آنرا و میفرمود احسن ثیاب جامه سفیدت باید که بپوشد آنرا از زردنمای شما و نکلفین گفتند در آن
مرد خود را گاهی گیم سیاه نیز میپوشید از عایشه رضی الله عنها آمده که گفت بیرون آمد آنحضرت در جامه ای
و بود روی مرطوبی سیاه مرطوب بکمریم و سگون و کسا از غرض با صوت از آستانه میشود روی و در ذکر
جامه شریفی گذشت که دخل الهی صلی الله علیه و آله و سلم که یوم الفتح علیه عماره نمود و او را عین مسود مستحبت و در سب
خفی نیز همین است و جامه شریف پوشیده را با الطلیس که عبارت است از پوشیدن زنجار و مانند آن طلا و ختن
طریق آن بر کتفین پس گفته است این قیم چیزی که آن کرده است منقول نیست از آنحضرت صلی الله علیه
و آله و سلم و نه اصحاب وی رضی الله عنهم بلکه در حدیث مسلم آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود که در جامه را در فرمود بیرون می آیند با وی به ثیاب و سبزه و اصحابان که بر ایشان طلبا است و در
انفس رضی الله عنه جامه را که بر ایشان طلبا است میپوشید و جامه اندیشان بیرون و خبر در حدیث ابی
داود و حاکم آمده است که من تشبه بقوم فموتهم و در حدیث ترمذی آمده است من تشبه بغيرنا و الله یخیر

آمد است که آنحضرت بخانه بیکر آمده و در غم و در متفنگ از محبت ضرورت افتاد که در نشاندگی او را ندان که تفرغ
 عادت آنحضرت بود انشی و این سخن از این فیم خطاست که گفته است که نقل کرده نشده است از آنحضرت و محبت ضرورت
 بود و عادت بود زیرا که در حدیث مسلم بن سعد ساعی آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بسیار میگرد و قنای
 را راه و البیقه فی شوب الايمان و نیز روایت کرد بیعی در شوب و این سعد و طبقات از حدیث انس البظ
 مکان مکرر التفتع پس این حدیث در زبان رد میکنند قول این فیم ماکذبه که در حدیث آمده است از آن حضرت که
 پوشیده است قنای را و اما قول او که او نقل کرده شده است از هیچ کجا از صحابه که پوشیده است آنرا این
 نیز در دو است بعد از آنکه روایت کرد آنرا احاکم در مسند ک بر شریفین از قره بن کعب که گفت شنیدم رسول خدا
 را صلی الله علیه و آله و سلم که یاد کرد و گفته را و زو یک نمود و آنرا پس گذشت مردی متفنگ در یومی پس گفت
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم این مرد در میان مردن بریدی خواهد بود پس البتة من تابعینم که آن مرد است
 عثمان بن عفان بود و سعد بن منصور در سنن خود از ابی العلاء آورده که گفت دیدم حسن بن علی را در حق
 شما که نماز میکرد و متفنگ بود و هر اس خود و این سعد از سلمان بن العفیر آورده که دیدم حسن را در حق الله
 که میپوشید طالس را و در راهی دیگر آمده که دیدم حسن را طالس انداخته فی را و آمده که ذکر کرده است این فیم
 از حدیث سعد بن جاف بن جعفر که گفته است که طالس را در شام و بیرو باشد متفنگ بر طرف
 گشته باشد و این از حدیث انس و اعلی شده در عوم مباح و شیخ عزیر الدین بن عبد السلام گفته که سننه که از
 اشعار فوی از غیر ال ضلال شده باشد که آنرا ضلال برود است او کما قال و گفته اند که آنرا انس محبت
 الاوان طالس بود که نزد وجود مذکور که در الکلی فی المواجه اللزیه و از کبار شیخ و صلی الله علیه و آله و سلم که نقل کرده فی
 بیوت الاسرار و کان الشیخ عبد القادر غلیس فعالم الیا از کار این فیم آنرا و بالف و این محبت است که آن فعل حضرت
 شیخ بود زیرا که ابن جوزی و اتباع او با آنکار این جناب گرفتار بودند تا بامده علیه و آله و سلم و چون بود آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم الطیف ناس پیدا بود نشان آن در بدن شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم
 که چو کین نیگشت جامه وی بیاس بدن وی و نمی افتاد در جامه او پیش و نمی نشست گس بر جامه بدن
 وی صلی الله علیه و آله و سلم که اما فی الحدیث و لیکن مشکلی میشود این بعد از آنکه روایت کرده است احمد
 در مسند و ترمذی و شمایل از عایشه رضی الله عنها و در حدیثی که پرسیده شده چه کار میکرد آنحضرت چون در خانه
 میبود گفت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یغلی ثوبه و یلب ثابته و یخصف نعله بود آنحضرت صلی الله

علیه السلام که بحسب آنکه پیش از او می دوشتید شاة خود را میداد و نعل خود را گفته اند که شاید پیش
 در ثوب شریف وی از کسی دیگر افتاده باشد بی آنکه از بدن لطیف وی پیدا شود و ممکن است که گفته شود
 که اطلاق فی اینجا مجاز است از نقص مثل خس و خاشاک و بعضی حشرات صغیر که می افتاده باشد که درین صورت
 غالی است یعنی در جای خود نگاه میکرد و بحسب آنرا و پاک میکرد و مشابه آنکه مردم پیش میجویند و در زمین این
 مسکین همین معنی می نشیند و فراری باید و اهل علم بحقیقه الحال علی وجه الکمال و در مواهب باین عبارت
 می آید که پیش از آنکه او را تعظیما و تکریم یا علی احمد علیه و آله و سلم و این عبارت ظاهر نفی این است پیش میکند
 نه وجود آنرا و آنرا که کنایت از نفی ملزوم نفی لازم بود و وصل و از جمله دایم شریف آنحضرت خاتم بود که پیش
 آنرا و همچنین از این عمر رضی الله عنهما آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت خاتمی را از آنقره و بود
 آن خاتم در دست مبارک وی و بعد از وی بود در دست ابوبکر و عمر و بعد از وی در دست عثمان رضی الله
 عنهم تا آنکه افتاد و بر سر ابریس افتخ بجزه و کسر را و سکون نمائید نام چای پیوست در جانب مسجد قبا و در حدیث
 ترمذی آمده است که افتاد و بر سر ابریس از دست حقیق بن یحیی و فتح عین ممل و سکون نمائید و کسر فاف
 و سکون نمائید در آخر موحده نام خادم عثمان است و صحابی است رضی الله عنه و آمده که هر چند خاتم را
 در آن چای میسند و آب را کشیدند و پاک کردند و نیافتند و گفته اند که گویا در آن خاتم سری بود که آن نظام کارخانه
 ملک و ملت که بود بدان بود چنانکه در خاتم سلیمان علیه السلام که بگم شدن آن تفرقه و خور و ملک ایشان راه
 یافت چنانکه مشهور است و بعد از گم شدن خاتم شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز تفرقه و خور و
 بطور آنکه از آن قبل عثمان رضی الله عنه بود و فتنه و هرج و مرج تار و قیامت فرو نشست و هم در
 همچنین از ائمه آمده که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم پوشید خاتم فتنه را که نیکین وی حبشی بود و در حبشی
 بود احوال است بعضی گویند که سنگ سیاه بود و بعضی گویند که سنگی بود که در حبشه میباشند و کان اود را نجات
 و بعضی بر آنند که صانع او حبشه بود و وی گردانید آنحضرت نیکین خاتم را بجا نوبت گفت و در احادیث متعدده
 آمده که دید آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در دست مردی خاتم از جدید فرمود و حبشیست مرا که می بینم یا تو علیه
 السلام را بپوشتر فرمود و مرا داد که بسیار خاتم را از فتنه در یاده کن بر شغال و در دایمی تمام کن ادا بر کینه خال و
 همچنین آمده که مردی در خاتم شب بود و بفتح سحر و اسکان موحده و کسر سحر نیز سحر بودی از غاس که آنرا از آنجا
 زبان پیش گویند ساخته میشود از وی احضام نسیم کرده شد که آن از جهت شباهت و سبب در رنگ پس فرمود

و
 در
 حبشی
 خاتم
 بود

که چه شد که ای یایم از قهر رنج اندام پس انداخت آنروان خاتم را در حدیث ترمذی من صغر بضم صاد و سکون فاد و می یعنی شبیه است و همچنین کرده است خاتم رهاص و خاص و تو نیز خاتم حدید بحدیث صحیحین که آنحضرت عجایب را بهر نفس فرموده و طالب و او خاتم من حدید ضعیف است چه اینها پس آن خاتم معلوم نمیشود بلکه مراد شی فایلی حضرت و در سنن ابوداود و اسناد حیدر معقیب آمده که خاتم آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از حدید بود که پیچیده شده بود بر روی فقه و الله اعلم و اما خاتم ذهب در صحیحین از برای بن غارب و ابی هریره آمده و شی الله عنهما که گفت ای که در روایتی اصلی احمد علیه و آله و سلم از خاتم ذهب و بهم و صحیحین از ابن عمر آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ساخت خاتمی را از ذهب پس ساختند مردم نیز خواتم از ذهب پس برآمد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر بنبر شریف پس انداخت از دست مبارک خاتم را و انداختند مردم نیز و ابی که در از تخم نبره پس و بهمین است ذهب امیرار لیه و اکثر علماء و انکه از بعضی صحابه آورده اند که خاتم و ذهب باشند غریب است و بخاری و ترمذی خود گفتند که که کشیدند از دست ابی اسب که صحابی بدری بود در وقت موت وی خاتم از ذهب و الله اعلم و در روایتی آمده که چون انداختند مردم خواتم ذهب را بر نداشت یکی از صحابه نام خود را از زمین گفتند چرا بر نیداری مال تست بر دار آنرا گفت بر دارم هرگز چیزی را که نمی کرده آنحضرت از آن و کرده داشت آنرا و اما خاتم حق از انس رضی الله عنه آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود محکم کنید بعقیق و به یعنی سزاوار ترست بر نیت و در روایتی آمده است تخم کعبه عقیق پس بر سنگان نفی میکند نفر و در روایت عایشه آمده رضی الله عنها فانه مبارک و در حدیث طاووس آمده رضی الله عنها که گفت آنحضرت کسیکه تخم کند بعقیق همیشه فیروزید و احادیث دیگر نیز آمده اما گفته اند که ثابت نشده است آنحضرت در تخم بعقیق چیزی را از امیر المومنین علی رضی الله عنه فرموده آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تخم بر یا قوت اخضر متع میکند طاعون را و اسناد این حدیث ضعیف است و اما بعضی خاتم در روایت بخاری از انس آمده که خاتم از فقه بود و فض نیز از فقه بود و در روایت مسلم آمده خاتم از فقه بود و فض حبشه چنانکه گذشت و گفته اند که شاید دو خاتم بود یکی اخشین و یکی انجمن یا در وقتی این بود و در وقتی آن و اما نقش خاتم صحیح مسلم از انس آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ساخت خاتمی را از نقره نقش کرد و در حجر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نقش کردند و این را در روایت بخاری و مسلم آمده که نقش خاتم مسطر بود حجر مسطری و رسول مسطری و در فتح الباری گفته که ظاهر آنست که کتابت برین ترتیب

چونکہ سطر مخدوم بود و سطر متوسل رسول و بعد از وی احمد و گفته را قبول بعضی شیعہ کہ اسم حلال
 سطر اعلی بود و محمد تحت و رسول وسط تصریح نمی یابیم بہ ان در پنج حدیثی بلکہ روایت اسماعیل طایرش فحالت است
 زیرا کہ گفته است سطر اول محمد و سطر ثانی رسول و سطر ثالث احمد کذا قال صاحب الموابہب و اما ختم اکثر اخبار
 واکار برانند کہ در بسیار بود و در عین نیز آمدہ و صاحب موابہب میگوید کہ جائز است ختم در عین بسیار و اختلاف
 کردہ اند مردم کہ افضل کدام است پس بعضی گفته اند بسیار و این لفظ امام احمد است در رعایت صالح از وی
 کہ ختم در بسیار واجبست بسوی من و بہین است مذہب مالک کہ پیشواید در بسیار و همچنین احمد و شافعی ظاهر
 مذہب امام ابی حنیفہ نیز بہین است و احمد اعلم و در صحیح مسلم از انس آمدہ کہ گفت بود خاتم آنحضرت درین
 آگشت و اشارت کرد بہ ختم از بدیسری و همچنین در روایت ابی داؤد از ابن عمر آمدہ کہ آنحضرت ختم
 در بسیار میکرد و ذکر کردہ اند بعضی حفاظ کہ ختم در بسیار و واجبست از عامہ صحابہ و العین و ذکر کردہ اند ختم در
 عین را و این نقل این عباس و عبد اللہ بن جعفر است و از آنحضرت نیز ختم در عین روایت کردہ اند پس بعضی
 میگویند کہ شاید کہ گاہی در عین پیشواید و گاہ در بسیار و بعضی گفته اند کہ ختم در بسیار را آخر الامرین است یعنی ختم
 در عین مسخ است و چون آگشت کہ در محبت آنها سخن است ذکر نہا کہ صاحب الموابہب و در بعضی روایات آمدہ
 کہ آنحضرت گاہی در خاتم ششہ است از برای تذکری و یاد داشت آن تا فراموش نگردد و در پیشانی خاتم
 یا زیادہ کہ است ختم خاصہا کہ از قبضہ باشد صاحب موابہب میگوید کہ از عبارت کلمات ظاہر میشود کہ حرام
 نیست و در اصل در پوشیدن خاتم نیز خلاف است کثیری از اہل علم مباح دانستہ اند بیکر اہمیت و
 بعضی کردہ و دانستہ اند اگر قصد زینت کند بعضی کردہ و دارند مکرری سلطان را یعنی صاحب سلطنت و خداوند حکم
 را و در حدیث نیز انہیمن آمدہ است و نیز آنحضرت کہ خاتم ساختہ بہجت آن ساختہ کہ بر خاستہ سنا شیر
 نو بہین بلوک و امر اوقات کہ کسی قبضہ و غاشی باشد پس گفته شد کہ آنحضرت را ایشان قبول نمیکند و نمیخوانند
 کتابی را کہ خاتم بود پس نخت آنحضرت عالم را و نقوش کرد و روی محمد رسول اللہ و این عبد اللہ نقل کردہ است
 پس خاتم را مملکتا ایشان حدیثی می آرند کہ آنحضرت علی احمد علیہ واکہ و سلم خاتم ساختہ اند پیشواید و بعضی
 گویند جہد و رویشید بعد از انان بنیداخت و احمد اعلم و ابی حنیفہ پوشیدن آنحضرت علی احمد علیہ واکہ
 و سلم مزہ را مسج کردن بران بصحت رسیدہ و ترضی اند بریدہ آورہ کہ غاشی پیشکش کرد و برای آنحضرت
 علی احمد علیہ واکہ و سلم فرستاد و مزہ سیاہ سادہ پس پوشید آنحضرت آنها را بستر و مکرر دو مسج کرد و آنرا

صلی
ع
ن

و از خبر بن شعبه آورده در حدیث فرستاد برای آنحضرت دو موزه پس پوشید آنها را و صل و ما فعل آن
صلی الله علیه و آله و سلم و فعل پیبری را گویند که پوشید آن قدم را اگر پوشیده شود آن شاتلک موزه
و الا فعل در صحیح بخاری آنست آمده که بود فعل آنحضرت صل الله علیه و آله و سلم و قبالی و قبالی زمام
و آن دوال است که میباشند در میان دو انگشت و نزدیکی در شمال از این عباس آورده که دو قبالی
در نو بود شکر آنها را از او سیر سیر مرفوعا آمده گفت وقتی که فعل پیوشید یکی از شما پس باید که ابتدا
ببین و چون کشید ابتدا کند شمال الحدیث و در حدیث آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نمی کرد از
در نعل و احضر حدیث آنکه این وضع نامطبیع است و احتمال لغزش نیز دارد و بعضی گویند سلب حدیث بعضی
میگویند در روایتی از عایشه آمده که پوشیده است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در خانه خود یک فعل و احو
دارد که برای گرفتن چیزی را خواسته باشند و راه فریب باشند در یک پای احتمال ثلوث باشد
شاید که دو پوشید بهمان جانب را و احتمال دارد که برای بیان اصل جواز باشد خصوصاً درین طود صورت
در روایات از ابو داود و ترمذی آورده که نمی کرد آنحضرت از ایستاده فعل پوشیدن و بعضی از علما می
نقل شریف را در تالیف حدیث بیان کرده و نقل و رفع و برکت آن بیان کرده و در روایات تجربه آن برا
وضع و جمع نهادن آن شمال در موضع و جمع و حصول امان از بعضی آفات و علیه و غیره از بهر شیطانی مارود
هر جاسد و غیره مطلق راه ذکر کرده و فعلا بعد از مع آن و بیان فضایل آن انتشار نمودند و وصل و اما نقل
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و همچنین از عایشه رضی الله عنها آمده که گفته بود فرارش رسول خدا صلی الله
و آله و سلم که خواب میکرد بران چرمی که حیوان پوست و زشت خرما بود گرفته و روایت کرده است بهیچ
حدیث عایشه که گفت در آمد بر من زنی از انصار پس دید فرارش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قطیفه
کرده شده پس فرستاد آن زن پسوی من فرارش را که حیوانی استیم بود پس و آمد بر من رسول خدا صلی الله علیه و آله
و سلم پس فرمود چیست این عایشه گفتم یا رسول الله فلان زن انصاریه و آمد بر من پس دید فرارش را پس فرستاد
این فرارش را فرمود پاره گردان ای عایشه پس بجز آنکه اگر خواهم من روان میکرد و اند با من خدا تعالی که
اطلا و فقره یعنی این نه در ریاضت من نه از عمر و نه از عیش و شادی بیکم بلکه اختیار میکنم بحیث مولی خود و طلب
رضای او تعالی را و هر دو سند خود را بن جان در صحیح خود و بعضی از حدیث این عباس آورده که در آن
رضی الله عنه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و آنحضرت بر حصیر افتاده بود و او را خبر کرده حسنه را در یکبار

صلی
ع
ن

تایید که طوطی شریف وی علی الله علیه و آله وسلم بوده و فرموده که آن الله حبیب القیاس فی کل شیء الحمد لله یا بنصه
 ایشان است که دل ایشان میسبب از تنگی و می توان گفت شاید که به پیلای و به شکاری دل در صورت خواب بر دست
 دست اندازد قوی باشد بحسب خلق و عدم مزاحمت طبیعت که مذکور شد و چون بر دست چپ واقع شود کمتر نیست
 نازک بحسب مزاحمت طبیعت از مزاحمت ملک طبیعت در نفس شریف آنحضرت و بعضی ایشان و در بعضی
 بیان پس بیداری در هر دو صورت حاصلست و در صورت بیشتر دلاهر مقصود خود همین باشد که ظاهر بهر حالت
 ایشان نظر و توجه در آنست و خدا عالم و درایت تمام عینای دلائل پیام قلبی صحیح است روایت کرده است از آنجا که از
 درایت مانده و معنی آنرا فرمایا که گفت با آنحضرت آیا خواب میرود یا رسول الله پیش از آنکه در تنگی پس فرمود آنحضرت
 علی الله علیه و آله وسلم بسبب آنست که قلب چون قوی باشد در وی حیات خواب میرود و در آنوقت که خواب آید
 آن و بود اینجا که در خواب بیدار اصلی الله علیه و آله وسلم و هر کسی را که زنده گردانیده است محتسالی از ارباب موت خود و
 رسول خود در زنی کرده است و در انصیب از آن و نقل کرده است صاحب خواب از یکی از بزرگان وقت
 که صاحب محاربت و حقایق بود گفت یعنی پیام و لیکن قلبی را خدا لا ینام و کیفیت بنام عاشق حسی تمام ناظر
 وجه الحسب بعضی علی الله و ام انتی پوشیده نماز که در حصول انصیب از حیات قلب و عدم تمام قلب که صاحب خواب
 بالا زرم و فرقه و توجیهات داشته است و میباید با ابعاد محبت آلهی جل جلاله و مخالفت حبیبی سخن نخواهد بود
 چه دعوی اشتراک انحال بیان آنحضرت و غیر وی علی الله علیه و آله وسلم و ذکر این عبارت و انتقال بر آنرا می آید
 آنست که هم مرتب احکام آن از عدم انتقاض و هو و اندلن منتفی خواهد بود و اگر آن از خصایص آنحضرت است
 و اگر در کلمه عقیده شده است که بعضی از جمله صوفیه در تزیین این زبان دعوی بخدا ولی میکردند و از خواب برخاستند
 و میگردیدند و آنکه و هو کنند و ادعای نفاست هم درین سلسله منمو و در کلمه شریک است که در جمیع قیاسات این
 است و در قیاس عدم انحصار حکم است بمفهوم علی و بالید التوفیق از آنکه در حدیث بیان تمام علی حدیث
 آنحضرت علی الله علیه و آله وسلم علیه التوفیق پس در ادای از نماز صبح تا آنکه بر آید و خواب در گرم شد و بعد از آن
 در شکر انا شکرت لک آنکه که جزای الموعود آنست که بیدار بود در نیافت و جواب داده است خودی
 این اشکال بدو جواب یکی آنکه علی و آله و سلم که از دعوات مگر آنرا که متعلق باوست چنانکه در حدیث و آله و سلم
 است و مستانست همین دارد که طبع و در کلام شریف است و وی خود را بیک است اگر چه ایمان بر و یکی بیدار باشد
 و در غیر طراح گفته در معنی با بیدار آنرا که بسیار است و هم آنکه آنحضرت علی الله علیه و آله وسلم را و حال است

ایضاً - جلد دوم -

اسرار محبت -

دوا و الشفاء - جدید شرح قصیدہ

برودہ مطبوعہ ۱۸۸۵ء

جامع طبیبی - حالات ہنرمندیہ السلام

پیدائش نور محمدی سے تا وفات شریف

شرح قصیدہ برودہ مطبوعہ شریف

مطالعات الصوفیہ - مطبع غیر مطبع

سفہ اولیا - از شاہزادہ داراشکوہ

وصیت نامہ - مع رسالہ دانش

مولود البنی -

تحریر المشاہدین - شرح سرالشاہدین

تحفہ اثنا عشریہ - جلی فلم مطبوعہ ۱۸۸۵ء

کتاب اخلاق و تصوف

مصباح الہدایت - ترجمہ عوارث -

مکتوبات جوانی حضرت شیخ شرف الدین

مطلع الانوار - مع حواشی جدیدہ -

نفحات الانس - سلسلہ الذہب

فوائد الفوائد - از حضرت نظام الدین ہلوی

شرح بوستان - از یکنزد بار مطبوعہ دہلی

فوائد سعدیہ -

لوائح حبانی -

رسالہ ستہ غروریہ - غیر مطبع

پند نامہ غفار -

کیمیائے سعادت فارسی -

اخلاق جلالی - محشی -

اخلاق ناہری - کاغذ گندہ

ایضاً - کاغذ رسمی -

معدن جواہر -

مطالب رشیدی - مطبوعہ ۱۸۸۶ء

مثنوی سلسبیل -

مثنوی شیخ بہلول -

مجالس العشاق - با تصویر -

منطق الطیر -

گلشن اسرار -

می باید شنید -

می باید دید -

نکات احسانی -

انشائے اسرار فرہمیشین -

سبسان نکات و داستان نکات

دائرہ صنعت - گنجینہ صنایع تاریخی -

وائش نامہ بیان ہندی افیش بطور حکمت علامہ

رسالہ منازل - تقدیر و تدبیر -

مخزن العلوم مودقہ

گلشن خیال - تاریخ گوئی کے قاعدے

قول فیصل -

ابواب الجنان - جلد اول در

آداب و اخلاق اسلامی -

ایضاً - حصہ دوم -

کتب تاریخ انبیاء و اولیاء وغیرہ

سفینہ رحمانی -

عجائب القصص - مطبوعہ دہلی -

حیات القلوب - کامل ہر جلد

جلد اول - در حالات انبیا

جلد دوم - در جزات و عجز آخر الزمان

جلد سوم - در بیان امامت -

جذب القلوب - اسرار و ایثار المحبوب -

روضۃ الصفات جلدین کیجائی -

جینہ سروری - معروف بہ لکھ تاریخی

ولادت و وفات اولیائے کرام -

وقائع شاہ معین الدین چشتی

خرنیشہ الاصفیا - کامل دو جلدین

ترجمہ فواید سجدیہ - متضمن حالات

او تاود اقطاب و تاریخ اولیاء و سوا

عمری اصفیا مطبوعہ ۱۸۸۶ء کاغذ سفید

ایضاً کاغذ سفید رہی -

قصص الانبیاء - کلان سی بہ روضۃ الاصف

ایضاً خمد -

عجائب القصص مبسوط - حالات

ترجمہ مولوی فخر الدین مطبوعہ ۱۸۸۶ء

تاریخ حبیب الہ

مجموعہ فتوحات واحدی - کامل

ہر جہا حصہ مطبوعہ ۱۸۸۶ء

دامخازی الصادقہ معروفہ مظاہر

۲۳ فتوح الشام - و فتوح مصر

اردو کیجائی -

۴ - غزوہ عرب - معروف بہ تر

فتوح الجسم -

CALL No. {

ACC. NO. PAVE

AUTHOR 12

TITLE 12



MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES :-

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Rs. 1-00** per volume per day shall be charged for text-book and **10 Paise** per volume per day for general books kept over-due.

S. SHAHAB ZIA
BINDERY M.A. LIBRARY
A.M.U. ALIGARH